جلد پنجم شرح اصول کافی

بقیه کتاب الحجه

٣

٥

جزء ... از کتاب الحجة ... التوقیت

یک هشتاد و یکم اصل باب کراهیة التوقیت شرح الکراهیة بفتح کاف و را بی نقطه والف و ها، و تخفیف یا دو نقطه در زیر
باین مصدر باب علم امتناع داشتن از چیزی و مراد اینجا نهی الله تعالی است از چیزی و التوقیت تعیین وقت چیزی و
مراد اینجا دعوی علم است به وقت ظهور مهدی موعود پیش از آنکه ظاهر شود شرح این باب بیان نهی الله تعالی است از
تعیین وقت ظهور مهدی و دولت مهدی موعود علیه السلام و در این باب هفت حدیث است اول اصل عن ابی حمزة
الثمالی قال سمعت ابا جعفر علیه السلام یقول یا ثابت ان الله تبارک و تعالی قد کان وقّت هذا الامر فی السبعین فلما
ان قتل الحسین صلوات الله علیه اشتد غضب الله علی اهل الارض فاخره الی اربعین ومائة فحدثناکم فاذعتم
الحدیث فکشفتم قناع الستر ولم یجعل الله له بعد ذلک وقتا عندنا ویمحو الله ما یشاء ویثبت وعنده ام الکتاب قال
ابو حمزة فحدثت بذلک ابا عبد الله علیه السلام فقال قد کان ذلک شرح شیخ طوسی رحمه الله در کتاب الغیبة این حدیث
را باین روشنی ذکر کرده که عن ابی حمزة الثمالی قال قلت لابی جعفر علیه السلام ان علیا علیه السلام کان یقول الی
السبعین بلاء وکان یقول بعد البلاء رخاء وقد مضت السبعون ولم نر رخاء فقال ابو جعفر یا ثابت ان ...
وایضا ذکر کرده که عن عثمان النوا قال سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول کان هذا الامر فیّ فاخره الله ویفعل
الله بعدُ فی ذریتی ما یشاء، سال هفتاد هجری زمان امامت امام زین العابدین علیه السلام بوده و عبد الله بن زبیر در
مکه دعوی خلافت میکرده و مروان بن حکم در شام دعوی خلافت میکرده و با هر کدام جمعی بیعت کرده بودند
و استقلال نداشتند و امام علیه السلام با شیعه خود در آن وقت فی الجمله فراغتی داشتند و امیر المؤمنین خبر از آن
داده و لهذا رخاء بلفظ نکره است و ابو حمزه خیال کرده خبر ظهور مهدی موعود کرده شهادت امام حسین علیه السلام در
سال شصت و یک هجری است پس مقدم بر سال هفتاد است و سال صد و چهل اوایل دولت منصور دوانقی بوده و
استقلالی نداشته و ائمه هدی با شیعه خود در آن وقت نیز فراغتی داشتند و آن وقتی بوده که عبد الله بن الحسن
شروع در بیعت گرفتن برای پسر خود محمد بن عبد الله کرده و ... مذکور شده در حدیث هفتم باب سابق و در وقتی
بوده که منصور در فکر بنای بغداد بوده و جمعی از اهل تاریخ گفته اند که منصور ... در سنه خمس و اربعین و مائه
آغاز عمارت بغداد نموده و بواسطه خروج محمد بن عبد الله بن الحسن و برادرش ابراهیم ... عمارت ناتمام ماند
و چون منصور از آن مهم فارغ شد بار دیگر به تعمیر آن پرداخت و در سنه تسع و اربعین و مائه باتمام رسید سال صد و
چهل بعد از وفات امام محمد باقر علیه السلام و قبل از وفات امام جعفر صادق علیه السلام بوده و وفات امام محمد باقر علیه السلام
در سال صد و چهارده شده و وفات امام جعفر صادق علیه السلام در سال صد و چهل و هشت شده پس این حدیث قبل
از سال صد و چهل صادر شده مخفی نماند که امثال این حدیث از قبیل استعاره تمثیلیه است که شایع است در قرآن و احادیث
مراد این است که وقت ظهور دولت اهل البیت علیهم السلام معلوم ما بود از قدر معلوم که اگر قتل حسین علیه السلام ... نمی شد
در سال هفتاد می شد و اگر فاش کردن شیعه اسرار ما را ... که با ائمه ضلالت و ... ایشان ... نمی بود در
صد و چهل می شد پس مراد به حدیث ... فحدثناکم فاذعتم الحدیث ... نیست بلکه ... مثل ...

ائمه

ائمه ضلالت و شرک ... که سبب ... ایشان ... و بیان این ... در کتاب التوحید در شرح حدیث سیوم باب
البداء که باب بیست و چهارم است و ... در کتاب النکاح در شرح حدیث ششم باب خطبة النکاح که باب چهل و چهارم
است و اینجا میگوییم که مراد به محو برطرف کردن است خواه بنسخ حکمی که پیشتر بوده باشد و خواه بغیر آن و مراد باثبات احداث
است خواه بتجدید حکمی که عوض منسوخ باشد و خواه بغیر آن و مراد بام الکتاب آیات محکمات است که در آنها هیچ اختلاف
از روی ظن و بحسب ظن ... سؤال اهل الذکر در غیر معلوم صریح شد چنانکه گفته در سوره آل عمران منه آیات محکمات هن
ام الکتاب و تسمیه آنها بام الکتاب باعتبار این است که دلالت میکند بر وجود امام مفترض الطاعة عالم بجمیع احکام
و متشابهات کتاب الله در هر زمان ... جمیع کتاب الله ... امام مفترض الطاعة ...
و سؤال کرده میشود ... سوره بقره شهر رمضان الذی انزل فیه القرآن هدی للناس وبینات من الهدی والفرقان
بنا بر این که ... سبب باشد ... عبارت از امام عالم باشد ... عبارت از محکم قرآن باشد
و مراد بودن ام الکتاب نزد الله تعالی این است که محفوظ است نزد الله تعالی باین معنی که در هر کتابی ...
آن بوده و محو و اثبات ... متعلق بآن نشده و ... ظاهر میشود که ذکر این آیه ...
قلب و تسلی شیعه امامیه است و مراد این است که عدم ظهور خصوص وقت قیام قائم آل محمد علیهم السلام باید که
باعث سستی اعتقاد شما نشود بلکه برهان واضح از محکمات قرآن دلالت میکند بر ... امام عالم بجمیع احکام
بطلان ائمه ضلالت در هر زمان تا آخر الزمان یعنی روایت است از ابو حمزه ثمالی ... منسوب ...
طایفه ایست و نام ابو حمزه ثابت است گفت شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام میگفت ای ثابت بدرستیکه الله تبارک و تعالی
تحقیق ... ما و شیعه ما ... تعیین کرده بود ظهور امامت ائمه هدی را در سال هفتاد هجری پس وقتی ...
شد حسین صلوات الله علیه سخت شد غضب الله تعالی بر اهل زمین پس تاخیر کرد ...
تا سال صد و چهل هجری پس حکایت کردیم شما را باسرار خود ... حکایت ما را ...
مراد این است که ... و شیعه ما ... تعیین ... افشای سر ...
شد و نگذاشت الله تعالی برای آن ظهور ... وقتی ... نزد ما ... میکند الله تعالی ... اگر خواهد
از احکام شریعت و خواه غیر آنها ... میکند الله تعالی ... اگر خواهد خواه از احکام شریعت و خواه غیر آنها
و محفوظ است ... و اثبات نزد الله تعالی محکماتی که ام الکتاب است گفت ابو حمزه پس حکایت کردم آن حدیث را
برای امام جعفر صادق علیه السلام پس ... گفت بتحقیق بوده است دویم اصل کنت عند ابی عبد الله
علیه السلام اذ دخل علیه مهزم فقال له جعلت فداک اخبرنی عن هذا الامر الذی ننتظره متی هو فقال یا مهزم کذب
الوقاتون وهلک المستعجلون ونجا المسلمون شرح ... امام جعفر صادق علیه السلام ...
مهزم بکسر میم و سکون ها و فتح زای ... بی نقطه ...
که انتظار او میکشیم کی میشود ... گفت ای مهزم دروغ گفتند جمعی که تعیین کنند کان وقت آنند

وحفظنی شوند جمعی که ثوابی کنند که تا اند و نجات یابند جمعی که تسلیم و رضا بقضا کنند که تا شده اند سیوم اصل عنه احمد بن

محمد بن خالد عن ابيه عن القاسم بن محمد عن علي بن ابي حمزة عن ابي بصير عن ابي عبد الله عليه السلام قال سألته عن القائم عليه السلام

فقال كذب الوقاتون انا اهل البيت لا نوقت شرح روایت است از احمد بن محمد بن خالد از پدرش از قاسم بن محمد از

علي بن ابي حمزة از ابو بصير از امام جعفر صادق عليه السلام راوی گفت که پرسیدم او را از قائم آل محمد عليه السلام که کی وقت

او ظاهر میشود پس گفت دروغ گفتند تعیین کنندگان وقت ما اهل بیت رسول تعیین نمیکنیم و نفی تعیین قبل از

سال وقوع است پس منافات ندارد با آنچه گذشت در حدیث سیوم باب هفتاد و نهم چهارم اصل احمد باسناده قال قال

ابى الله الا ان يخالف وقت الموقتين شرح روایت است که احمد بن محمد باسناد خود که در سابق مذکور شد ابو بصیر گفت

که امام جعفر صادق عليه السلام گفت که امتناع کرده الله تعالی هر که از اینکه مخالفت کند وقتی را که تعیین کنندگان

قرار میدهند مراد این است که در سالی میشود که هیچکس تعیین ازان کنانان در ان سال نکرده باشند پنجم اصل

عن الفضيل بن يسار عن ابي جعفر عليه السلام قال قلت لهذا الامر وقت فقال كذب الوقاتون كذب الوقاتون كذب الوقاتون

ان موسى عليه السلام لما خرج وافدا الى ربه واعدهم ثلاثين يوما فلما زاده الله على الثلاثين عشرا قال قومه قد اخلفنا

موسى فصنعوا ما صنعوا فاذا حدثناكم الحديث فجاء على ما حدثناكم به فقولوا صدق الله واذا حدثناكم الحديث

فجاء على خلاف ما حدثناكم به فقولوا صدق الله تؤجروا مرتين شرح مراد بوقاتون جمعی اند که دعوی علم بوقت ظهور

قائم عليه السلام میکنند بخیال اینکه ائمه عليهم السلام تعیین آن وقت کرده اند و حال آنکه کلام ائمه خالی است از آن و هر کلام

قرینه خفیه بر خلاف آن هست [illegible] انکار نمیکنند برای علم اثبات آن [illegible]

دیگر نظیر اینجا روایت در کتاب الزکوة در حدیث سیوم باب ان الصدقة تدفع البلاء که قال النبي صلى الله عليه و آله

ان هذا اليهودي يعضه اسود في قفاه فيقتله قال فذهب اليهودي فاحتطب حطبا كثيرا فاحتمله ثم لم يلبث ان انصرف

تا آخر و وعده موسی [illegible] چنانچه گفته در سوره بقره واذ واعدنا موسى اربعين ليلة و گفته در سوره اعراف

وواعدنا موسى ثلاثين ليلة واتممناها بعشر فتم ميقات ربه اربعين ليلة و بیان میشود در کتاب الصيام در حدیث

حدیث دوم باب هفتم که باب ان الحدیث منصوبه و مفصل [illegible]

است مراد این حدیث [illegible] معنی [illegible] دو قسم است اول آنکه [illegible]

باشد دوم آنکه [illegible]

دوم است باعتبار اینکه علامت قسم اول [illegible]

اول [illegible] تخفیف [illegible]

سین و نقط از امام محمد باقر عليه السلام راوی گفت گفتم آیا برای ظهور این امارت اهل البیت وقتی معین [illegible]

بار گفت [illegible]

بسوی صاحب [illegible]

باخبر

باقرينه خفيه بر احتمال زیاده بران پس وقتی زیاد کرد الله تعالی در زمان موسی ده روز [illegible] گفتند آنکه آن

او که تحقیق خلاف وعده کرد ما را موسی پس کردند آنچه کردند [illegible] پس چون باشد ما بشما سخنی

پس ایشان سخن در ذهن شما بر آن نهج که ما گفته‌ایم [illegible] سخن بر آن نهج که شما فهمیده‌اید پس بگوئید

راست آورده الله تعالی [illegible] واگر گوئیم شما را سخنی پس ایشان سخن در ذهن شما بر خلاف آنچه خبر داده‌ایم شما را

باشد یعنی که خلاف [illegible] پس بگوئید راست گفته الله تعالی [illegible]

[illegible]

اشتهای [illegible]

اسرائیل [illegible] ويدع الانسان بالشر دعاءه بالخير وكان الانسان عجولا [illegible] ولو اتبع الحق اهواءهم

لفسدت السموات والارض [illegible] وتمت كلمة ربك صدقا وعدلا لا مبدل لكلماته [illegible]

[illegible]

[illegible] ششم اصل عن الحسن بن علي بن يقطين عن اخيه الحسين

عن ابيه علي بن يقطين قال قال لي ابو الحسن عليه السلام الشيعة تربى بالاماني منذ مائتي سنة شرح [illegible]

[illegible] بعض [illegible] الحسن بن علي بن يقطين [illegible]

[illegible] علي بن يقطين گفت [illegible] امام موسی کاظم عليه السلام که جماعت شیعه [illegible]

[illegible] امام رضا عليه السلام [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] هفتم اصل قال وقال يقطين لابنه علي بن يقطين ما

بالنا قيل لنا فكان وقيل لكم فلم يكن قال فقال له علي ان الذي قيل لنا ولكم كان من مخرج واحد غير ان امركم

حضر فاعطيتم محضه فكان كما قيل لكم وان امرنا لم يحضر فعللنا بالاماني فلو قيل لنا ان هذا الامر لا يكون الا

الى مائتي سنة او ثلاثمائة سنة لقست القلوب ولرجع عامة الناس عن الاسلام ولكن قالوا ما اسرعه

وما اقربه تألفا لقلوب الناس وتقريبا للفرج شرح عللنا [illegible] بصيغه مجهول باب تفعيل [illegible]

[illegible] التعليل [illegible] لعل [illegible]

[illegible] بعض [illegible] يقطين [illegible]

[illegible]

[illegible]

بدرستیکه آنچه گفته شد حال شما باشد از بلند معلوم که ائمه هدی علیهم السلام باشند الا آنکه کار در شما حاضر شد یعنی
وعده شد بلکه صریح از این شد چنانچه گفته شد شما را بدرستیکه کار برای حاضر نشده بود پس مشغول کرده خدا ایم
با دنیا و حاجت اگر گفتیم به شما در بدرستیکه این کار را نشود و مکرر داده و بیست سال یا بیست سال اعتقاد امام
سخت میشد دلها یعنی که بسیاری از اهل ایمان برمیگشتند در دلها کم میشد و هر آینه برمیگشتند عوام شیعه
از حقیقت اسلام و مخالف میشدند و لیکن امر گفتند چه نزدیکست آن و چه نزدیک است آن برای طلب الفت دلهای
مردمان با امر و برای نزدیک شمردن فرج مراد فرح و گشایش حصول ثواب آخرت بمردن و میعاد ظهور دولت حق
است و معتقد آنها بود که مراد ظهور دولت حق باشد چنانچه گفته شد شخصی را اطال الله بقاک گفت کم یا الا شهما فصل
مخفی نماند که ظاهر این تعلیل است تجویز یعنی احتمال از بود امثال این مباحث که در قرآن و احادیث نبوی بسیار است
مثل عسی ان یکون قریبا و مثل یومئذ یدنی الساعة **هفتم اصل** عن ابراهیم بن مهزم عن ابیه عن ابی عبدالله علیه السلام
قال ذکرنا عنده ملوک آل فلان فقال انما هلک الناس من استعجالهم لهذا الامر ان الله لا یعجل لعجلة العباد ان لهذا
الامر غایة ینتهی الیها فلو قد بلغوها لم یستقدموا ساعة ولم یستأخروا **شرح** روایتست از ابراهیم بن مهزم بکسر
میم و سکون ها و فتح زا با نقطه از پدرش از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت ذکر کردیم نزد او یاد شاهان
اولاد عباس را که در وقت دولت ایشان زیاد میشود یا در ظهور مهدی موعود که خلفاء الله ثانی عشر علیهم السلام پس امام
گفت جز این نیست که هلاک میشوند مردمان از شتابی ایشان در طلب برای ظهور این دولت حق بدرستیکه
الله تعالی عجلت نمیکند برای عجلت بندگان بدرستیکه این دولت اولاد عباس را آخری هست که میرسد
بسوی آن آخر پس اگر بتحقیق میرسیدند اولاد عباس با آن آخر پیش نمیافتند یک ساعت و پس نمیافتند مخفی نماند
که این از قبیل تعلیل است که مذکور شد در حدیث سابق بنا بر احتمال اول و هذا که در انقراض دولت اولاد عباس
ظهور مهدی موعود شود و امیدوار باشند **باب هشتاد و دوم اصل باب التمحیص والامتحان**
شرح التمحیص بحا بی نقطه و صاد بی نقطه خالص کردن طلا در بوته الامتحان بحا بی نقطه آزمودن یعنی
این باب بیان خالص کردن الله تعالی است مومنان را بجدا کردن غیر خالص از ایشان و آزمودن ایشان در احکام
باب شش حدیثست **اول اصل** عن ابی عبدالله علیه السلام ان امیر المؤمنین صلوات الله علیه لما بویع بعد
مقتل عثمان صعد المنبر وخطب بخطبة ذکرها یقول فیها الا ان بلیتکم قد عادت کهیئتها یوم بعث
الله نبیه صلی الله علیه وآله والذی بعثه بالحق لتبلبلن بلبلة ولتغربلن غربلة حتی یعود اسفلکم
اعلاکم واعلاکم اسفلکم ولیسبقن سابقون کانوا قصروا ولیقصرن سابقون کانوا سبقوا والله ما کتمت
وشمة ولا کذبت کذبة ولقد نبئت بهذا المقام وهذا الیوم **شرح** مجموع این خطبه مذکور است در کتاب الجمعه در
اوایل سی و دوم و در اینجا بعد از غربلة چنین است و لتساطن سوط القدر حتی یعود اسفلکم اعلاکم و اعلاکم
البلبلة بفتح با یک نقطه و کسر لام و تشدید یا دو نقطه در پایین کرده و مشوش منقلب ساختن و اسم مصدر باب تفعیل

امتحان

امتحان و اختبار و مراد اینجا تکلیف است و این اشارت است بآنکه چنانچه پیش از بعثت نبی مشرکان بودند و مکلف
باسلام شد بعد از آن بعضی مشرکان شدند در باطن و اظهار کردند تکلف باسلام حقیقی میشود بعادت یعنی
است و الذی قسم است لتبلبلن بفتح لام اول و ضم تا دو نقطه در بالا و فتح با دو با یک نقطه و سکون لام دوم و
ضم لام سیوم و نون تاکید ثقیله است البلبلة مصدر باب فعلله پریشان خاطر کردن کسی را بوسوسه و این
اشارت است بآنچه واقع شد از مخالفت طلحه و زبیر و امثال ایشان بوسوسه شیطان بعد از بیعت لتغربلن بفتح لام اول
و ضم تا دو نقطه در بالا و فتح غین با نقطه و سکون را بی نقطه و فتح با یک نقطه و ضم لام دوم و نون تاکید است الغربلة
مصدر باب فعلله تمیز نیک از بد بغربال و اینجا استعاره است بنا بر وضع لتساطن بفتح لام و ضم تا دو نقطه در بالا
و سین بی نقطه و الف منقلبه از واو و ضم طا بی نقطه و نون تاکید مجهول باب نصر است السوط بفتح سین و سکون واو
بر هم زدن دیگ بمسوط و مسواط و آن چوبیست که تراشیده میشود برای هم زدن کار و بشکل قاشق بعد از فتح و
میتوانند بود و در بعضی نسخ بغیر است که دیگ یا پایین بالا و بالا پایین و احتمال دارد اول آنکه هر که لامحا
عادت خود را ترک کرده باشد یا بعضی که کارهای که عملی کردند ترک کنند و آنچه را که میکردند ترک کنند دوم آنکه
بعضی مخاطبان که پایین بودند در مرتبه ایمان بالا شوند که بعضی که بالا بودند پایین شوند و بعضی که در لیسبقن
بفتح لام و فتح قاف بصیغه معلوم باب ضرب است قصروا بصیغه معلوم باب تفعیل یا باب حسن است لیقصرن
از باب تفعیل یا باب حسن است و الله قسم است ما نافیه است کتمت بتا دو نقطه در بالا بصیغه مجهول ماضی
متکلم باب نصر است و فاعل محذوف الله و شخص است و ضمیر متکلم مفعول اول و نایب مناب فاعل است وشمة
بفتح واو و سکون شین بی نقطه و تا و حالت منصوب و مفعول دوم است و کتم گاهی متعدی بیک مفعول
میشود و مثل کتمت سر حدیثه و مثل ان الذین یکتمون ما انزلنا من البینات والهدی الوشمة علامتی که از آن استنباط
میشود چیزی و از آن ماخوذ است متوسمین در آیت سوره حجر ان فی ذلک لایات للمتوسمین و گذشت در احادیث
ان المتوسمین الذین ذکرهم الله عز وجل فی کتابه هم الائمة والسبیل فیهم مقیم که باب بیست و هفتم است کذبت
بصیغه متکلم معلوم باب ضرب است الکذبة بکسر کاف و سکون ذال و بفتح کاف و کسر ذال و تا وحدت بکلمه دروغ
نبئت بنون و با یک نقطه و همزه بصیغه ماضی متکلم مجهول باب تفعیل است مقام بفتح و ضم میم میتواند بود و
تقلید مصدر میمی و اسم مکان و اسم زمان میتواند بود **یعنی** روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام که
امیر المؤمنین صلوات الله علیه وقتی که بیعت کرده شد با او بعد از کشته شدن عثمان بالا رفت منبر را و
خطبه گفت مردمان را ~~در آن خطبه که آگاه باشید بدرستیکه تکلیف شما بتحقیق گردید مانند روش آن تکلیف~~
ذکر کرد آن خطبه را امام جعفر صادق علیه السلام از اول تا آخر میگوید امیر المؤمنین علیه السلام در آن خطبه که
آگاه باشید بدرستیکه تکلیف شما بتحقیق گردید مانند روش آن تکلیف که کرد در روزی که فرستاد
الله تعالی پیغمبر خود را صلی الله علیه وآله بآنکه فرستاد آن پیغمبر را بقرآن که در آن بیان آمده و مشتبه بود در وسوسه ها

زه وان انداختن ومحجنه میشوید بغربال نه مواز بخشن تا آنکه میکرد و ما این نه شما فا بالاتر شما با این ترتیب شماره ها اینه

سبقت خواهند کرفت البته در مرتبه ایمان بغایت سبقت کیرند کافی که تقصیر کرده بوده اند در ایمان در زمان

رسول علیه السلام مثل بعضی عجم وهر اینه تقصیر خواهند کرد و بغایت سبقت کیرندکانی که سبقت کرفته بوده اند

مرتبه ایمان در زمان رسول مثل طلحه و زبیر با اشارتست بزمان غیبت مهدی موعود و بزمان ظهور و

که محاربه حدیث اینه که تابع امام از عرب کم خواهند بود بخدا قسم که بهجان داشته نشد از من بلکه علامت

دروغ نکفتم بلکه دروغ وهر اینه بتحقیق خبر کرده شدم باین مقام واین روز دوم اصل عن ابی یعفور قال

ابا عبد الله علیه السلام یقول ویل لطغاة العرب من امر قد اقترب قلت جعلت فداک کم مع القائم علیه السلام

من العرب قال نفر یسیر قلت والله ان من یصف هذا الامر منهم لکثیر قال لابد للناس من ان یمحصوا

ویمیزوا ویغربلوا ویستخرج فی الغربال خلق کثیر شرح الطغاة بضم طاء بی نقطه و تخفیف غین با نقطه و الف

وتا ناتبست جمع طاغی جمعیکه از حد خود تجاوز کرده اند بمعاصی و طلب دنیا و قتل ائمه هدی مشغول شده اند

اولاد عباس و تابعان ایشان از عرب که اکثر مستعمل میشود در مقابل عجم و کاهی مستعمل میشود بمعنی اهل عرب

چنانچه محاربه در کتاب العشرة در حدیث اول و دوم و سیوم باب الانکار و الاختبار که در بیست و دوم

و بنابر اول ذکر العرب برای اشعار است که کشتند کان ایشان عجم اند بعید روایتست از عبد الله بن ابی یعفور که کفت

شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که میکفت که وای طاغیان عرب از کاری که بتحقیق نزدیک

شد مرا د خروج ترک و کشتن جمعی بسیار از سرکشان عرب بدست لشکر هلاکو در بغداد و میتواند که

مراد ظهور دولت اولاد عباس باشد چه شکست بنی امیه از اهل خراسان شد و ایشان از عجمند و میتواند

بود که مراد غیبت مهدی موعود یا ظهور او باشد چنانچه راوی فهمیده که کفته کفتم فدایت شوم چند کس

مهدی موعود از عرب خواهند بود کفت عددی کم کفتم بخدا قسم که کسی که بیان میکنند این امارت را از عرب

باین معنی که شیعه است از جمله عرب هر اینه بسیار است کفت ناچار است مردمان را از اینکه خالص کرده شوند

و جدا کرده شوند و غربال کرده شوند و بیرون برده شود بسیار از ایمان باین روش که نخاله باقی بماند در غربال

شود خلقی بسیار اشارتست بوقت غیبت مهدی موعود و وقت ظهور اوست سیوم اصل عن منصور

قال قال لی ابو عبد الله علیه السلام یا منصور ان هذا الامر لا یاتیکم الا بعد ایاس فلا والله حتی تمیزوا فلا والله حتی

تمحصوا ولا والله حتی یشقی من یشقی ویسعد من یسعد شرح روایتست از منصور که کفت که کفت مرا امام

جعفر صادق علیه السلام ای منصور بدرستی که ظهور این امارت حق نمی آید شما را مکر بعد از ناامیدی

و نه بخدا قسم تا جدا کرده شوید و نه بخدا قسم تا خالص کرده شوید و نه بخدا قسم تا عاقبت بخیر شود هر که لایق است

که تا عاقبت بخیر شود و عاقبت بخیر شود آنکه لایق این است که عاقبت بخیر شود چهارم اصل سمعت ابا الحسن علیه السلام

یقول الم احسب الناس ان یترکوا ان یقولوا آمنا وهم لا یفتنون ثم قال لی ما الفتنة قلت جعلت فداک الذی

عند

عندنا الفتنة فی الدین فقال یفتنون کما یفتن الذهب ثم قال یخلصون کما یخلص الذهب شرح در الم احتمالات

هست از آن جمله اینکه الف اشارتست بفتنه ابو بکر است که در سال اول وفات رسول علیه السلام شد و لام

اشارتست بفتنه معویه است که در سال سیوم وفات رسول علیه السلام مستقل شد و میم اشارتست بفتنه

ولیعهد کردن معویه یزید است که در سال چهلم وفات رسول علیه السلام شد معنی شنیدم از امام

علیه السلام میکفت که الم ایا کمان کردند مردمان که واگذاشته میشوند باینکه کویند ایمان آوردیم و ایشان

امتحان کرده نشوند بعد از آن کفت مراد چیست مراد باب فتنه کفتم قربانت شوم آنچه تو میدانی

آن اختلاف در مسائل دین است پس امام علیه السلام کفت بفتنه امتحان میشوند چنانچه بفتنه امتحان

میشود طلا پس بعد از آن برای تصریح باینکه مراد بفتنه اختلاف نیست بلکه مراد خالص کردنست کفت خالص

چنانچه خالص کرده میشود طلا در بوته چهارم اصل عن سلیمان بن صالح رفعه عن ابی جعفر علیه السلام قال

قال ان حدیثکم هذا لتشمئز منه قلوب الرجال فمن اقر به فزیدوه ومن انکره فذروه انه لابد من ان یکون

فتنة یسقط فیها کل بطانة وولیجة حتی یسقط فیها من یشق الشعر بشعرتین حتی لا یبقی فیها الا نحن

وشیعتنا شرح روایتست از سلیمان بن صالح بالا بی حدیث را از امام محمد باقر علیه السلام که کفت که امام

بدرستیکه حدیثی که شما از ما نقل میکنید هر اینه دوری میکنند از آن دلهای این مردان برای شدت

تکلیف در اعتقاد پس هر که اقرار کند باو بیفزایید او را و هر که انکار کند بگذارید او را و نقل حدیث ما مکنید که

انکار کنند از آن بیم که الله اعلم اصل بدرستیکه ناچار است از اینکه شود خالص کردنی که اقتدا از مرتبه ایمان

در آن خالص کردن کسی که میشکافد موی را بدو موی که این بطلان باشد باین معنی که از کمال زیرکی در دین

موشکافی میکنند تا آنکه باقی نمیماند در این خالص کردن مکر ما ائمه هدی و شیعه ما مراد خالص شیعه است

پنجم اصل کنت انا والحارث بن المغیرة وجماعة من اصحابنا جلوسا وابو عبد الله علیه السلام یسمع کلامنا

فقال فی ای شیء انتم هیهات هیهات لا والله لا یکون ما تمدون الیه اعینکم حتی تغربلوا لا والله لا

یکون ما تمدون الیه اعینکم حتی تمحصوا لا والله لا یکون ما تمدون الیه اعینکم حتی تمیزوا ولا والله لا یکون

ما تمدون الیه اعینکم الا بعد ایاس لا والله لا یکون ما تمدون الیه اعینکم حتی یشقی من یشقی ویسعد

من یسعد شرح بودیم من و حارث بن مغیره و جمعی از یاران ما نشسته و امام جعفر صادق علیه السلام

میشنید سخن ما را مراد این است که سخن در وقت ظهور قائم علیه السلام میکفتیم که شاید که نزدیک شد

و او میشنید پس کفت بعنوان استفهام انکاری در چه چیزید شما دور است خیال شما دور است

خیال شما نه بخدا قسم که نمیشود و آنچه میکشید سوی آن چشمهای خود را تا غربال کرده شوید بخدا قسم

و غربال جدا شوید بخدا قسم که نمیشود آن تا خالص کرده شوید بخدا قسم که نمیشود آن تا جدا کرده شوید بخدا

بخدا قسم که نمیشود آن مکر بعد از ناامیدی از ظهور آن نه بخدا قسم که نمیشود آن تا عاقبت بخیر شود کسی که

هر بد فطرتی که مانند اینها باشد و هر داخل شده در ایمان از غیر جنس مومنان تا آنکه بیرون افتد از مرتبه ایمان در این خالص کردن

قابل آن است و عاقبت بخیر شود کسیکه قابل آن است باب هشتاد و سیوم اصل باب انه من عرف امامه لم یضره
تقدم هذا الامر او تاخر لم یضره بصیغه معلوم است نصب یا باب افعال است و ضمیر مستتر راجع بمصدر معرفت است و نفی ضرر کنایه است از
دفع جمیع ضررها است شرح این باب بیان این است که کسی که شناخت امام خود را باین معنی که در مشکلات
ساکت شود چنانکه سؤال اهل الذکر [illegible] اعتراف کرد که امام مفترض الطاعه لانه در ربوبیت رب العالمین
است پس برای [illegible] اختلاف [illegible] واجب است در هر زمانی ضرر نمیرساند او را اخواه پیش افتد ظهور این
امارت حق و خواه پس افتد در این باب هفت حدیث است اول اصل قال لابی عبد الله علیه السلام اعرف امامک
فانک اذا عرفته لم یضرک تقدم هذا الامر او تاخر شرح گفت امام جعفر صادق علیه السلام بشناس امام خود را
چه بدرستیکه تو چون شناختی او را ضرر نمیرساند تو را اخواه پیش افتد ظهور این امارت و خواه پس افتد دوم
اصل عن الفضیل بن یسار قال سألت ابا عبد الله علیه السلام عن قول الله عز و جل یوم ندعوا کل اناس
بامامهم فقال یا فضیل اعرف امامک فانک اذا عرفت امامک لم یضرک تقدم هذا الامر او تاخر و من عرف امامه
ثم مات قبل ان یقوم صاحب هذا الامر کان بمنزلة من کان قاعدا فی عسکره لا بل بمنزلة من قعد تحت لوائه قال
و قال بعض اصحابه بمنزلة من استشهد مع رسول الله صلی الله علیه و آله یعنی روایت است از فضیل بن یسار که گفت
پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از قول الله عز و جل در سوره بنی اسرائیل یاد کن ای محمد روزی را
که طلب نمائیم جماعتی را بسوی بهشت یا سوی دوزخ با امامان باین معنی که مدار بهشتی بودن و دوزخی بودن بر حقیقت
و بطلان ائمه خواهد بود پس گفت ای فضیل بشناس امام خود را چه بدرستیکه تو چون شناختی امام خود را ضرر
نمیرساند تو را اخواه پیش افتد ظهور این امارت حق و خواه پس افتد و هر که شناخت امام خود را بعد از آن مرد
پیش از آنکه بکار امامت ایستد صاحب این امارت حق شد مانند کسی که نشسته باشد در لشکر او نه همین است بلکه
مانند کسی است که نشسته باشد زیر علم او و فضیل گفت که امام گفت بعض یاران امام حق مانند کسی است که شهید
شد با رسول الله صلی الله علیه و آله سیوم اصل عن ابی بصیر قال قلت لابی عبد الله علیه السلام جعلت فداک
الفرج فقال یا ابا بصیر و انت ممن یرید الدنیا من عرف هذا الامر فقد فرج عنه لانتظاره یعنی روایت است از ابو
بصیر گفت گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که فدایت شوم کی است فرج آل محمد یعنی ظهور دولت حق پس گفت
ای ابو بصیر تو نیز از جمله جمعی که اراده دنیا دارند [illegible] هر که شناخت امام خود را [illegible] غم از دل او
زدوده شد برای انتظار ظهور دولت حق اشارت است با آنچه گذشت در حدیث سابق که مانند کسی است که
در زیر علم او باشد الخ و این حالت [illegible] چهارم اصل سأل ابو بصیر ابا عبد الله علیه السلام و انا اسمع فقال تراک
اتری القائم علیه السلام فقال یا ابا بصیر الست تعرف امامک فقال ای و الله و انت هو و تناول یده فقال و الله
ما تبالی یا ابا بصیر ان لا تکون محتبیا بسیفک فی ظل رواق القائم صلوات الله علیه شرح پرسید ابو بصیر امام
جعفر صادق علیه السلام را و من میشنیدم باین معنی که گفت آیا می بینی مرا که دریابم زمان قائم آل محمد علیهم السلام

پس گفت

پس گفت احول ابو بصیر آیا نمیشناسی امام خود را پس گفت ای و الله میشناسم و تو آن امامی و گرفت دست امام علیه السلام
را پس امام گفت بخدا قسم که باکی نداری ای ابو بصیر از اینکه نباشی حمایل کننده شمشیر خود در سایه ایوان قائم صلوات
الله علیه باین معنی که در ثواب تفاوتی نیست میان تو و آنکس که در سایه ایوان او شمشیر حمایل کرده مجاهدت ایستاده
باشد پنجم اصل سمعت ابا جعفر علیه السلام یقول من مات و لیس له امام فمیتته میتة جاهلیة و من مات و هو عارف
لامامه لم یضره تقدم هذا الامر او تاخر فمن مات و هو عارف لامامه کان کمن هو مع القائم فی فسطاطه شرح شنیدم
از امام محمد باقر علیه السلام میگفت که هر که مرد در حالیکه نیست او را امامی از ائمه هدی پس مردن او مردن [illegible]
و هر که مرد در حالیکه او شناسا است امام خود را ضرر نمیرساند او را اخواه پیش افتد ظهور این امارت حق و خواه
پس افتد و هر که مرد در حالیکه او شناسا است امام خود را شد مانند کسیکه او با قائم علیه السلام است در خیمه او ششم
اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال لا یضر من مات منتظرا لامرنا ان لا یموت فی وسط فسطاط المهدی و
عسکره شرح روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت که ضرر نمیرساند کسی را که مرد در حال انتظار ظهور امامت
ما اینکه نمیرد در میان خیمه مهدی علیه السلام و در میان لشکر او و [illegible] کسیکه شهید شود در جنگ گاه او [illegible]
بوده که [illegible] باشد هفتم اصل سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول اعرف العلامة فاذا عرفته
لم یضرک تقدم هذا الامر او تاخر ان الله عز و جل یقول یوم ندعوا کل اناس بامامهم فمن عرف امامه کان کمن کان
فی فسطاط المنتظر شرح شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت که بشناس علامت ربوبیت رب
العالمین را که امام عالم بجمیع احکام باشد تا مردمان پیروی ظن نکنند و صاحب کمال [illegible] خود الله تعالی [illegible]
با او و علامت بهشتی بودن و [illegible] اهل جهنم است و حاصل هر دو یکی است پس چون که شناختی او را ضرر
نمیرساند تو را اخواه پیش افتد ظهور این امارت حق و خواه پس افتد بیان این آنکه بدرستیکه الله تعالی می
گوید در سوره بنی اسرائیل روزی که طلب نمائیم هر جماعتی را با امام ایشان بیان شد در شرح حدیث دوم این
باب پس هر که شناخت امام خود را باشد مانند کسیکه بوده باشد در خیمه انتظار کشیده شده مراد قائم علیه
السلام باب هشتاد و چهارم اصل باب من ادعی الامامة و لیس لها باهل و من جحد الائمة او بعضهم و من اثبت
الامامة لمن لیس لها باهل شرح این باب بیان حال کسی است که دعوی کند برای خود امامت را و نیست لایق امامت
و بیان حال کسی که منکر شد جمیع ائمه را یا بعض ایشان را یعنی بیان آنکه تفاوت نیست در عذاب میان منکر
جمیع و منکر بعض و بیان حال کسیکه ثابت کند امامت را برای کسی که نیست لایق امامت خواه منکر بعض
ائمه حق باشد و خواه نه [illegible] که شریک کنند در [illegible] دو امام ناطق را [illegible] حدیث است
اول اصل عن سورة بن کلیب عن ابی جعفر علیه السلام قال قلت له قول الله عز و جل و یوم القیامة تری الذین
کذبوا علی الله وجوههم مسودة قال من قال انی امام و لیس بامام قال قلت و ان کان علویا قال و ان کان علویا
قلت و ان کان من ولد علی بن ابی طالب قال و ان کان شرح مراد بعلوی فرزند علی علیه السلام است مطلقا و مراد [illegible]

فرزندان بی‌واسطه است مثل محمد بن الحنفیه **معنی** روایتست از سوره بفتح سین بی‌نقطه و سکون واو و راء بی‌نقطه ابن کلیب
معنی کاف از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده گفت گفتم قول الله عز و جل در سوره زمر و ترجمه‌اش این است که
و آنکه دروغ بستند بر الله تعالی روهاء ایشان در آن روز سیاهست گفت مراد کسی است که گفته
من امامم و نیست امام اشارتست باینکه روسیاهی بنا بر سبب جرأت کسی است که دانسته دعوی دروغ کرده باشد
و ظاهر شود راوی گفت گفتم هر چند از نسل علی علیه السلام باشد گفت هر چند که از نسل علی علیه السلام باشد گفتم هر چند که
باشد از اولاد بی‌واسطه علی بن ابی طالب علیه السلام گفت هر چند که باشد **دوم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام
قال من ادعی الامامة ولیس من اهلها فهو کافر **شرح** روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که کسی که دعوی
کند برای خود امامت را و نباشد از جمله قابلان امامت پس او منکر ربوبیت رب العالمین است **سوم**
اصل قلت لابی عبد الله علیه السلام جعلت فداک ویوم القیامة تری الذین کذبوا علی الله قال کل من زعم انه امام
ولیس بامام قلت وان کان فاطمیا علویا قال وان کان فاطمیا علویا **شرح** مضمون این موافق حدیث سابق است
چهارم اصل عن ابن ابی یعفور عن ابی عبد الله علیه السلام قال سمعته یقول ثلاثة لا یکلمهم الله یوم القیامة ولا یزکیهم
ولهم عذاب الیم من ادعی امامة من الله لیست له ومن جحد اماما من الله ومن زعم ان لهما فی الاسلام نصیبا
شرح مضمون لا یکلمهم الله تا آخر چند جا مذکور است در سوره بقره و سوره آل عمران **معنی** روایتست از ابن ابی یعفور
از امام جعفر صادق علیه السلام روایت گفت شنیدم از او میگفت که سه کس‌اند که سخن با ایشان نمیگوید الله تعالی
کنایت از عدم محبتست و پاکیزه نمیکند ایشان را و ایشانراست عذابی دردناک کسیکه دعوی کرد برای خود امامت
از جانب الله تعالی که نیست امامت او را و کسیکه منکر شد امامی را از جانب الله تعالی را و کسیکه دعوی کرد که آن
دو کس را در حقیقت اسلام بخششی هست **پنجم اصل** سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول ان هذا الامر لا
یدعیه غیر صاحبه الا تبر الله عمره **شرح** شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت که بدرستیکه این امارت حق
دعوی نمیکند آنرا غیر صاحبش مگر آنکه هلاک میکند الله تعالی عمر او را یعنی که وبال او میکند الله تعالی در
عمر او در دنیا **ششم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال من اشرک مع امام امامته من عند الله من لیست امامته
من الله کان مشرکا بالله **شرح** روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که هر که شریک کند با امامی که امامت او
از جانب الله تعالی است کسی که نیست امامت او از جانب الله تعالی را شریک کرده امام صاحب امامت با امام ناحق شد
شریک کننده با الله تعالی در ربوبیت اشارتست باین سوره بقره که انی جاعل فی الارض خلیفة
دلالت میکند براینکه چنانچه الله تعالی در ربوبیت شریک ندارد خلیفه او در زمین شریک در امامت ندارد
چنانچه بیان شد در حدیث چهارم باب هفتاد و یکم **هفتم اصل** عن محمد بن مسلم قال قلت لابی عبد الله علیه السلام
رجل قال لی اعرف الآخر من الائمة ولا یضرک ان لا تعرف الاول قال فقال لعن الله هذا فانی ابغضه ولا
اعرفه وهل عرف الآخر الا بالاول **شرح** روایتست از محمد بن مسلم گفت گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را مردی

گفت

گفت مرا بشناس امام آخر زمان خود را و ضرر نمیرساند ترا اینکه نشناسی امام سابق را پس راوی گفت پس امام علیه السلام
گفت لعنت الله تعالی این مرد را چه بدرستیکه من دشمن میدارم او را و نمیشناسم او را یعنی که آن
شیعه خود نمیدانم او را و آیا شناخته شد امام آخر بکسی مگر بشناختن امام اول مراد این است که محالست که کسی تحری
کند کمال انانیت خالی از امام مفترض الطاعه باشد تصدیق بامامت امام مفترض الطاعه در زمان خود کند
بروشی که او را علامت ربوبیت رب العالمین داند و اگر او را بشناخت خصوص عدد و اسماء ائمه سابقین را
خصوصا ائمه بعد از خاتم الانبیاء خواهد بود چه خصوصا ائمه از عدد سابقین و عدد ایشان معلوم
هشتم اصل سألت الشیخ علیه السلام عن الائمة صلوات الله علیهم قال من انکر واحدا من الاحیاء فقد انکر الاموات
شرح پرسیدم امام موسی کاظم علیه السلام را از ائمه صلوات الله علیهم که آیا اگر کسی امام زمان خود نشناسد و جمیع
سابقین تصدیق کند چون است گفت هر که نشناسد یکی را از جمله زندگان است پس نشناخته ائمه سابقین را
نیز بیان این ظاهر میشود از شرح حدیث سابق **نهم اصل** عن محمد بن منصور قال سألته عن قول الله عز وجل
واذا فعلوا فاحشة قالوا وجدنا علیها آباءنا والله امرنا بها قل ان الله لا یأمر بالفحشاء أتقولون علی الله ما لا
تعلمون قال فقال هل رأیت احدا زعم ان الله امر بالزنا وشرب الخمر او شیء من هذه المحارم فقلت لا فقال ما
هذه الفاحشة التی یدعون ان الله امرهم بها قلت الله اعلم وولیه فقال فان هذا فی ائمة الجور ادعوا ان الله
امرهم بالائتمام بقوم لم یأمرهم الله بالائتمام بهم فرد الله ذلک علیهم فاخبر انهم قد قالوا علیه الکذب و
سمی ذلک منهم فاحشة **شرح** مراد از فاحشه در این آیه بنا بر مبالغه است یعنی بغایت رسوا مراد تقلید اهل ظن است
مبالغه در رسوائی باعتبار این است که چون الله تعالی از ظن نهی کرده است رسوائی است از حال اهل ظن
از سؤال اهل بیت و محکمات کتاب الهی که در آنها امر بپیروی علم و نهی از پیروی ظن است
ظن ضعیف در مقابل از ظن قوی نسبت بعلم تا نتیجه برای این است که موصوف است
تو باشد و خواه نه **معنی** روایتست از محمد بن منصور گفت پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از قول الله عز و جل
در سوره اعراف و چون کنند فعلی که بغایت رسوا است گویند یافتیم بر آن پدران خود را و الله تعالی امر کرده
ما را بآن بگو ای محمد بدرستیکه الله تعالی امر نمیکند بخصلت رسوا آیا میگوئید بنا بر الله تعالی آنچه نمیدانید راوی
گفت پس امام علیه السلام گفت آیا دیدی هیچ یک را که دعوی کند که
الله تعالی امر کرده بزنا و شرب خمر یا چیزی از این حرامها صریح در فروع فقه نی گفتم نه گفت چیست
این فاحشه که دعوی میکنند که الله تعالی امر کرده ایشان را بآن گفتم الله تعالی داناتر است و کسیکه اولی الامر است نصب
کرده شده از خویشان از جانب الله تعالی پس گفت پس بدرستیکه این کلام در ائمه ظلم است دعوی کردند
تابعان ایشان که الله تعالی امر کرده ایشان را تابعان را باقتدا بایشان در احکام الهی پس رد کرد آنرا الله تعالی
ایشان دلیل ایشان باین معنی که ابطال نمود ایشان که ایشان بتحقیق افترا کردند بر الله تعالی

دروغ دارند که منافقانست باشند و اهل ریب در دین و اسلام و ایات محکمات کتاب الهی مثل قران که هر یک ازان آیات

بر رسول نبی بر منطق در احکام الهی و تعلیم امر الله تعالی باشد و الله تعالی تا مدتی ان کار ایشان را بغایت رساند هم

اصل عن محمد بن منصور قال سألت عبدا صالحا عليه السلام عن قول الله عز وجل قل انما حرم ربي الفواحش ما ظهر منها

وما بطن قال فقال ان القرآن له ظهر وبطن فجميع ما حرم الله في القرآن هو الظاهر والباطن من ذلك ائمة الجور

وجميع ما احل الله تعالى في الكتاب هو الظاهر والباطن من ذلك ائمة الحق شرح ظاهر قول مظاهر قرآن عبارتست از مدلول

مطابقی و تضمنی قران و بطن قران و باطن قرآن مدلول التزامی قرآن [illegible]

[illegible] امر بایشانست مثل امر در ایت سورهٔ نساء یا ایها الذین امنوا اطیعوا الله واطیعوا الرسول واولی الامر منکم

وایت سورهٔ نحل و سورهٔ انبیاء فاسألوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون بنا بر انکه مراد بالامر و بالذکر کتاب الله است و مراد

باولی الامر و باهل الذکر جمعی است که جمیع الفاظ کتاب الله و علم جمیع کتاب الله نزد ایشان باشد و مدلول التزامی این ایات

امر بالطاعت و سؤال ائمه حق است [illegible] که معلوم است از خارج و آن اینست که جمیع الفاظ کتاب الله و علم جمیع

انها نزد غیر ایشان محفوظ نیست و بیان این در بعض احادیث آخر ابواب کتاب فضل القرآن بیاید یعنی

روایتست از محمد بن منصور که گفت پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از قول الله عز و جل در سورهٔ اعراف [illegible]

نیست که حرام ساخته [illegible] انچه ظاهر باشد از جمله [illegible] و انچه پنهان باشد

[illegible] گفت پس امام گفت بدرستیکه قرآن ظاهر هست و باطن هست پس جمیع انچه حرام کرده الله تعالی در

قرآن از ظاهر قرآن است و باطن که فهمیده میشود ازان ائمه جورانست و جمیع انچه حلال کرده در [illegible]

قرآن است و ما بطن که فهمیده میشود ازان ائمه حقانست و [illegible] در اول کتاب الحجه [illegible]

که این تفسیر از قبیل بیان مثال باشد یا تفسیر باطن [illegible] با انچه میاید در کتاب النکاح در حدیث [illegible]

هفتم باب نوادر که باب [illegible] است که ما ظهر نکاح امرأة الاب و ما بطن الزنا و با انچه میاید در کتاب الاشربه

در حدیث اول باب تحریم الخمر فی الکتاب که باب [illegible] است و بیان میشود یازدهم اصل عن جابر قال سألت ابا

جعفر علیه السلام عن قول الله عز وجل ومن الناس من يتخذ من دون الله اندادا يحبونهم كحب الله قال هم والله

اولياء فلان وفلان اتخذوهم ائمة دون الامام الذي جعله الله للناس اماما فلذلك قال ولو يرى الذين

ظلموا اذ يرون العذاب ان القوة لله جميعا وان الله شديد العذاب اذ تبرأ الذين اتبعوا من الذين اتبعوا

ورأوا العذاب وتقطعت بهم الاسباب وقال الذين اتبعوا لو ان لنا كرة فنتبرأ منهم كما تبرءوا منا كذلك يريهم الله

اعمالهم حسرات عليهم وما هم بخارجين من النار ثم قال ابو جعفر عليه السلام هم والله يا جابر ائمة الظلمة واشياعهم

شرح من در من دون الله [illegible] الا انکه جمع ند بکسر نون و [illegible] و تشدید دال

بی نقط [illegible]

[illegible] اثبات است یعنی روایتست از جابر

گفت

گفت پرسیدم امام محمد باقر علیه السلام را از قول الله عز و جل در سورهٔ بقره و از جمله مردمان جمعی اند که فرا میگیرند در پیش

الله تعالی [illegible] از فرمان الله تعالی [illegible] دوست میدارند ایشان را [illegible] دوست داشتن الله تعالی

[illegible] که اطاعت حکم ایشان میکنند چنانچه اطاعت الله تعالی باید کرد امام گفت ایشان بخدا قسم دوستان [illegible]

[illegible] ایشان را امامان غیر امامی که گردانیده الله تعالی او را امام برای مردمان مراد علی

است پس بسبب این معنی است که بعد ازان در همان ایه [illegible] بعد ازان گفته که و اگر ببینند جمعی که [illegible]

پیروی امام را وقتیکه می بینند عذاب [illegible] که الله تعالی است همگی [illegible]

او نیست و این را که الله تعالی سخت عذابست و وقتیکه بیزاری کنند متبوعان از تابعان اشارتست بانکه هر که

کند [illegible] تابعان زیاد میشود عذاب او [illegible] ضلالت [illegible]

[illegible] ایشان [illegible]

[illegible] ضلالت و تابعان ایشان باهم حاصل [illegible] تابعان [illegible]

[illegible]

[illegible] الله تعالی [illegible] ایشان [illegible]

[illegible] که امام محمد باقر علیه السلام [illegible]

و تابعان در این ایات [illegible] ایشانند دوازدهم اصل سمعت

ابا عبد الله عليه السلام يقول ثلاثة لا ينظر الله اليهم يوم القيامة ولا يزكيهم ولهم عذاب اليم من ادعى امامة من

الله ليست له ومن جحد اماما من الله ومن زعم ان لهما في الاسلام نصيبا شرح این گذشت در حدیث [illegible]

باب باب هشتاد و پنجم اصل باب فيمن دان الله عز وجل بغير امام من الله جل جلاله شرح

این بابیست در بیان حال کسیکه عبادت کرده الله عز و جل را بی پیروی امامی که از جانب الله [illegible]

در این باب پنج حدیث است اول اصل عن ابي الحسن عليه السلام في قول الله عز وجل ومن اضل ممن اتبع هواه

بغير هدى من الله قال يعني من اتخذ دينه رأيه بغير امام من ائمة الهدى شرح روایتست از امام رضا علیه

در قول الله عز وجل در سورهٔ قصص و کیست گمراه تر [illegible]

الله تعالی [illegible]

[illegible]

قابل [illegible]

[illegible] دوم اصل عن محمد بن مسلم قال سمعت ابا جعفر

يقول كل من دان الله بعبادة يجهد فيها نفسه ولا امام له من الله فسعيه غير مقبول وهو ضال متحير والله

شانئ لاعماله ومثله كمثل شاة ضلت عن راعيها وقطيعها فهجمت ذاهبة وجائية يومها فلما جنها الليل بصرت

بصرت بقطيع من غنم مع غير راعيها فحنت اليها واغترت بها فباتت معها في ربضتها فلما ان ساق الراعي قطيعه انكرت
راعيها وقطيعها فهجمت متحيرة تطلب راعيها وقطيعها فبصرت بغنم مع راعيها فحنت اليها واغترت بها فصاح
بها الراعي الحقي براعيك وقطيعك فانت تائهة متحيرة عن راعيك وقطيعك فهجمت ذعرة متحيرة تائهة لا راعي لها
يرشدها الى مرعاها او يردها فبينا هي كذلك اذا اغتنم الذئب ضيعتها فاكلها وكذلك والله يا محمد من اصبح
من هذه الامة لا امام له من الله عز وجل ظاهر عادل اصبح ضالا تائها وان مات على هذه الحالة مات ميتة
كفر ونفاق واعلم يا محمد ان ائمة الجور واتباعهم لمعزولون عن دين الله قد ضلوا واضلوا فاعمالهم التي يعملونها
كرماد اشتدت به الريح في يوم عاصف لا يقدرون مما كسبوا على شيء ذلك هو الضلال البعيد شرح
الناد بنون والف وتشدید دال رمنده بصیغه اسم فاعل از باب ضرب که بگریزد و مضمون این گذشت در حدیث
هشتم باب هفتم سوم اصل عن عبد الله بن ابي يعفور قال قلت لابي عبد الله عليه السلام اني اخالط الناس فيكثر
عجبي من اقوام لا يتولونكم ويتولون فلانا وفلانا لهم امانة وصدق ووفاء واقوام يتولونكم ليس لهم تلك
الامانة ولا الوفاء والصدق قال فاستوى ابو عبد الله عليه السلام جالسا فاقبل علي كالغضبان ثم قال
لا دين لمن دان الله بولاية امام جائر ليس من الله ولا عتب على من دان بولاية امام عادل من الله قلت لا
دين لاولئك ولا عتب على هؤلاء قال نعم لا دين لاولئك ولا عتب على هؤلاء شرح العتب بفتح عین بی‌نقطه
سکون تاء دو نقطه در بالا و باء یک نقطه در زیر سرزنش است یعنی روایت است از عبد الله بن ابی یعفور گفت که گفتم امام جعفر
صادق علیه السلام را که بسیار می‌آمیزم من با مردمان پس بسیار می‌شود تعجب من از جمعی چند که امام خود
نمی‌دانند شما را و امام خود می‌دانند ابوبکر و عمر را ایشان را امانت و راستی و وفا به عهد هست و جمعی
چند که امام خود می‌دانند شما را نیست ایشان را آن مرتبه امانت و نه وفا به عهد و راستی و بیان سر این
می‌آید در حدیث پنجم باب ... کتاب الایمان والکفر گفت پس راست نشست امام علیه السلام جالس و روی آورد
بر من مانند غضبناک بعد از آن گفت نیست طاعتی کسی را که اطاعت کند الله تعالی را به دوستی امامی که از
راه بیرون است یعنی امامت او از جانب الله تعالی نیست گفتم به عنوان تعجب که نیست اطاعت ایشان را
و نیست سرزنش بر اینان گفت آری نیست اطاعت ایشان را و نیست سرزنش بر اینان اصل قال الا تسمع
لقول الله عز وجل الله ولي الذين آمنوا يخرجهم من الظلمات الى النور يعني ظلمات الذنوب الى نور التوبة و
المغفرة لولايتهم كل امام عادل من الله وقال والذين كفروا اولياؤهم الطاغوت يخرجونهم من النور الى الظلمات
انما عنى بهذا انهم كانوا على نور الاسلام فلما ان تولوا كل امام جائر ليس من الله خرجوا بولايتهم اياه من نور
الاسلام الى ظلمات الكفر فاوجب الله لهم النار مع الكفار فاولئك اصحاب النار هم فيها خالدون شرح
استدلال به این آیت یعنی بر این است که الذین آمنوا برای ... جاریست ... جماعتی که مذکور شد در سابق
که من یکفر بالطاغوت ویؤمن بالله نیست شامل جمعی که در زمان رسول وفات یافته باشند و انکار ائمه ضلالت

نکرده

نکرده باشند نیست و این موافق قول الله تعالی است در سوره مائده یهدی به الله من اتبع رضوانه سبل السلام ویخرجهم من
الظلمات الی النور باذنه مراد به نور در اینجا قریب به مرتبه دوم است و اول علما و اعم از آن وقت و دوم مرتبه کسب برای جهال
چنانچه گذشت در شرح حدیث سیوم باب سی و نهم کتاب العقل که قریب به آنها مرتبه دوم مرتبه معقول نسبت و از
جاهل مقبول است لفظ کل برای اشعار به این است که بهر دو یک امام جائر نهایی انکار جمیع ائمه عدل است یعنی
... برای استدلال گفتنا ... برای ... که الله تعالی کارساز آن
جمعی است که به عنوان انکار ائمه ضلالت می‌روند به ربوبیت رب العالمین مستند به آن اینکه بیرون می‌آورد ایشان
را از تاریکیها بسوی روشنی یعنی اهل ... بیرون آمده‌اند از تاریکیهای گناهان ... بسوی روشنی توبه
و آمرزش برای دوستی ایشان هر امام عادل از جانب الله تعالی را و گفت و جمعی که کافر شدند به الله تعالی نیست علم
کفر ایشان به طاغوت کارساز ایشان ائمه ضلالت اند بیرون می‌آورند ایشان را از روشنی بسوی تاریکیها
چنانچه نیست که خود استدلال به این کلام اینکه ایشان بودند در زمان رسول صلی الله علیه وآله بر روشنی
اسلام منافق نبودند پس چون کارساز خود کردند هر امام از راه بدر رفته را که نیست امامت او از جانب الله تعالی
بیرون رفتند به کارساز خود کردن ایشان آن امام جائر را که از روشنی اسلام بسوی تاریکیهای کفر ثابت
لازم ساخت الله تعالی برای ایشان آتش جهنم را با سایر کفار که گفت پس ایشان اهل آتش جهنم اند ایشان در
آن آتش دائم اند چهارم اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال قال الله تبارك وتعالى لاعذبن كل رعية في الاسلام
دانت بولاية كل امام جائر ليس من الله وان كانت الرعية في اعمالها برة تقية ولاعفون عن كل رعية في
الاسلام دانت بولاية كل امام عادل من الله وان كانت الرعية في انفسها ظالمة مسيئة شرح روایت است از
امام محمد باقر علیه السلام گفت که گفته الله تبارک و تعالی این معنی که مفهوم می‌شود از آیات قرآن که هر آینه
می‌کنم البته عذاب گناهان غیر شرک هر رعیتی را که داخل در ظاهر اسلام باشد عبادت کرده باشد به کارساز
خود کردن هر امام از راه بدر رفته را که نیست امامت او از جانب الله تعالی هر چند که باشند آن رعیت در دین
خود نیکوکار و پرهیزکار و هر آینه عفو می‌کنم از گناه هر رعیتی که در ظاهر اسلام داخل باشد عبادت کرده
به کارساز خود کردن هر امام عادل را که امامت او از جانب الله تعالی است هر چند که آن رعیت در عملهای
خود بیجا کننده بدکار باشند پنجم اصل عن عبد الله بن سنان عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان الله
لا يستحيي ان يعذب امة دانت بامام ليس من الله وان كانت في اعمالها برة تقية وان الله ليستحيي ان يعذب
امة دانت بامام من الله وان كانت في اعمالها ظالمة مسيئة شرح روایت است از عبد الله بن سنان از امام
جعفر صادق علیه السلام که گفت که به درستی که الله تعالی شرم نمی‌کند که عذاب کند جمعی را که
عبادت او کنند به پیروی امامی که نیست امامت او از جانب الله تعالی هر چند که هستند در عملهای خود
نیکوکاران پرهیزکاران و به درستی که الله تعالی هر آینه شرم می‌کند که عذاب کند جمعی را که عبادت او کنند

به پیروی امامی که امامت او از جانب الله تعالی باشد هر چند که ایشان در عملهای خود بیجا کنند که امید کار ایشان باشد
فرق همان است که بیان شد در شرح حدیث اول این باب **باب هشتاد و ششم اصل** باب من
مات و لیس له امام من ائمة الهدی و هو من الباب الاول **شرح** این باب بیان حال کسی است که مرده
و نیست او را امامی از امامان راستی یا این معنی که نشناسد یکی از ایشان را که خلیفه امام زمان او و خود او باشد
برای بیان آن از باب سابق است با این معنی کمال مناسبت است میان احادیث این باب و باب سابق
در این باب چهار حدیث است **اول اصل** عن الفضیل بن یسار قال ابتدأنا ابو عبد الله علیه السلام یوما
فقال قال رسول الله صلی الله علیه و آله من مات و لیس له امام فمیتته میتة جاهلیة فقلت قال ذلک
رسول الله صلی الله علیه و آله فقال ای و الله قد قال قلت فکل من مات و لیس له امام فمیتته میتة جاهلیة
قال نعم **شرح** روایت است از فضیل بن یسار گفت شروع در سخن با ما کرد امام جعفر صادق علیه السلام روزی
و گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله هر که مرده و نیست او را امامی پس نوع مردن او نوع مردن جماعتی است
که پیش از ظهور رسول علیه السلام بر کفر و شرک بمیرند مراد این است که یکی از اصول دین اعتقاد وجود
امام مفترض الطاعة است خواه بعنوان تعیین و خواه بعنوان اجمال بتفصیلی که می آید در باب هشتاد و هشتم پس
گفتم بعنوان تعجب که آیا گفت این را رسول الله صلی الله علیه و آله امام علیه السلام گفت آری بخدا قسم که بتحقیق گفت
گفتم پس هر که مرده و نیست او را امامی پس مردن او مردن شرک است گفت آری **دوم اصل** عن ابن ابی یعفور قال
سألت ابا عبد الله علیه السلام عن قول رسول الله صلی الله علیه و آله من مات و لیس له امام فمیتته میتة جاهلیة
قال فقلت میتة کفر قال میتة ضلال قلت فمن مات الیوم و لیس له امام فمیتته میتة جاهلیة فقال
نعم **شرح** روایت است از ابن ابی یعفور گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از قول رسول الله صلی الله
علیه و آله که هر که مرده و نیست مر او را امامی که از جانب الله تعالی باشد پس مردن او مردن جاهلیت
است راوی گفت پس گفتم مردن کفر صریح است که موارث و نکاح و امثال آنها بر طرف باشد گفت مردن گمراهی
با این معنی که کفر غیر صریح است چه دعوی اسلام میکند و بحقیقت اسلام نیست پس همیشه در جهنم خواهد بود
گفتم پس هر که مرده امروز از امت محمد و نیست او را امامی مفترض الطاعة پس مردن او مردن جاهلیت است
گفت آری **سیوم اصل** قلت لابی عبد الله علیه السلام قال رسول الله صلی الله علیه و آله من مات لا یعرف امامه
مات میتة جاهلیة قال نعم قلت جاهلیة جهلاء او جاهلیة لا یعرف امامه قال جاهلیة کفر و نفاق و
ضلال **شرح** گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را آیا گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که هر که مرده بحالی که
نشناسد امام خود را مرده مردن جاهلیت بمعنی کفر و انکار ربوبیت رب العالمین گفت آری گفتم جاهلیتی
که صریح باشد یا جاهلیتی که نشناسد امام خود را با این معنی که جاهلیت غیر صریح گفت جاهلیت کفر و نفاق
و گمراهی با این معنی که جاهلیت غیر صریح مراد است **چهارم اصل** قال ابو عبد الله علیه السلام من دان الله بغیر سماع

صادق

عن صادق الزمه الله البتة الی العناء و من ادعی سماعا من غیر الباب الذی فتحه الله فهو مشرک و ذلک الباب
المأمون علی سر الله المکنون **شرح** در این حدیث بیان حال چهار طایفه است اول و دوم مشایخ صوفیه و مجتهدان
از جمله مخالفان سیوم و چهارم [illegible] و مقلدان از جمله مخالفان عن صادق اشارت است بقول الله تعالی
در سورة توبه اتقوا الله و کونوا مع الصادقین الی بکسر همزه و تخفیف لام و الف مقصوره نیست بلکه جمع الی بکسر
همزه و سکون لام و یا است و نقطه در یا بیان است مثل فتیه و فتی و بکسر فا و بمعنی جزا است و منصوب است بتقدیر او
مفعول دوم الزمه است و همچنین است العناء بفتح عین بی نقطه و نون و الف و همزه منقلبه از واو و مصدر باب
نصر است و الزام جزای عنا اشارت است بآیت سورة صافات لا یسمعون الی الملأ الاعلی و یقذفون
من کل جانب دحورا و لهم عذاب واصب و بیان میشود در کتاب الصیام در شرح حدیث سیوم باب فی لیلة القدر
که باب شصت و هفتم است و ایضا اشارت است بآیت سورة یس و جعلنا من بین ایدیهم سدا و من خلفهم سدا
فاغشیناهم فهم لا یبصرون و بیان میشود در حدیث دوم باب صد و هفتم علی حرف جر است و میتواند بود
که بکسر لام و تشدید یا اسم امیر المؤمنین باشد و حاصل هر دو یکی است و مراد امیر المؤمنین و اولاد معصومین
اوست و اشارت است بقول رسول الله صلی الله علیه و آله انا مدینة العلم و علی بابها المکنون صفت سر است
یا صفت المأمون است **یعنی** گفت امام جعفر صادق علیه السلام هر که عبادت کند الله تعالی را بی شنیدن آن
امام را شک که حکم او از روی ظن نباشد لازم او میکند الله تعالی البته [illegible] با این معنی که
از هر جانبی شهادت بر او میکند و او اسیر و حیران میشود و هر که دعوی کند شنیدن را از غیر دری که
کشوده الله تعالی پس او مشرک است و آن در امینی است بر راز الله تعالی که در پرده است کسی غیر اهل بیت
معصومین بر حقیقت آن مطلع نیست **باب هشتاد و هفتم اصل** باب فیمن عرف الحق من اهل البیت و من
انکر **شرح** این باب بیان حال کسی که از اولاد رسول است و شناخت امام حق را و کسی که از ایشان که
نشناخت در این باب چهار حدیث است **اول اصل** عن سلیمان بن جعفر قال سمعت الرضا علیه السلام یقول
ان علی بن عبد الله بن الحسین بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب و امرأته و بنیه من اهل الجنة ثم قال من
عرف هذا الامر من ولد علی و فاطمة علیهما السلام لم یکن کالناس **شرح** در کتب رجال عبید الله بلفظ تصغیر است
و در اینجا حکایتی از سلیمان بن جعفر بی تقریب این حدیث منقول است **یعنی** روایت است از سلیمان بن
جعفر گفت که شنیدم از امام رضا علیه السلام میگفت که علی و زن و پسران او از اهل بهشتند بعد از
آن گفت کسی که شناخت این امامت حق را از اولاد علی و فاطمه علیهما السلام نشد مانند سایر مردمان
با این معنی که ثواب ایشان در تصدیق امام حق بیشتر از ثواب دیگران است **دوم اصل** قلت لابی الحسن
علیه السلام اخبرنی عمن عاندک و لم یعرف حقک من ولد فاطمة هو و سائر الناس سواء فی العقاب
فقال کان علی بن الحسین علیهما السلام یقول علیهم ضعفا العقاب **شرح** گفتم امام رضا علیه السلام را

خبر دهد اورا کسی که عناد کرده و نشناخت حق ترا از جمله اولاد فاطمه او و سایر مردمان برابر اند در عقاب

پس کفت که بوده امام زین العابدین علیه السلام که میکفت ما اولاد فاطمه و غیر ما برابر است **سوم اصل**

عن الحسن بن راشد قال حدثنا علی بن اسمعیل المیثمی قال حدثنی ربعی بن عبد الله قال قال لی عبد الرحمن بن ابی

عبد الله قلت لابی عبد الله علیه السلام المنکر لهذا الامر من بنی هاشم وغیرهم سواء فقال لی لا تقل المنکر

ولکن قل الجاحد من بنی هاشم وغیرهم قال ابو الحسن فتفکرت فیه فذکرت قول الله عز وجل فی اخوة

یوسف فعرفهم وهم له منکرون **شرح** میثمی بکسر میم و سکون یاء دو نقطه در پایین منقلبه از واو و فتح ثاء

سه نقطه و تخفیف میم نسبت بجد است زیرا که نسبت او علی بن اسمعیل بن شعیب بن میثم التمار است

وربعی بکسر راء بی نقطه و سکون باء یک نقطه و عین بی نقطه و تشدید یاء است غیرهم در هر جا مجرور و معطوف بر بنی هاشم

است قال ابو الحسن کلام حسن بن راشد است و ابو الحسن کنیت علی بن اسمعیل است مراد شرح این است که

فکر کردم در این سوال و جواب که چه وجه دارد پس بیاد او آوردم قول الله تعالی را در سوره یوسف دانستم

که عبد الرحمن از بعض اصحاب امام جعفر صادق علیه السلام شنیده بوده که روایت کرده از امام که منکر

از بنی هاشم بدتر است از منکر از غیر بنی هاشم و از اصول نکره بوده بنا بر توهم اینکه مراد بمنکر در این روایت

ناشناسا است چنانچه در آیه سوره یوسف است و ناشناسا از بنی هاشم و غیر بنی هاشم برابر است و امام علیه السلام

در جواب اشعار باین کرده که مراد بمنکر آن نیست که تو توهم کرده بلکه مراد بمنکر جاحد است بمعنی [illegible]

عمل بعد فهمیدن [illegible] پس بگو که جاحد از بنی هاشم بدتر از

جاحد غیر ایشان است و همان مراد است در روایتی که بتو رسیده **یعنی** روایت است از حسن بن راشد که گفت

داد ما را ابو الحسن علی بن اسمعیل میثمی گفت که خبر داد مرا ربعی بن عبد الله گفت که گفت مرا عبد الرحمن

بن ابی عبد الله که گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که منکر این امامت که حق ماست از اولاد هاشم و غیر ایشان

برابر اند در عذاب آخرت پس گفت مرا منکر که مگو و لیکن بگو جاحد از اولاد هاشم و غیر ایشان نادان

که برابر گفت ابو الحسن میثمی پس فکر کردم در معنی حدیث پس بیاد خود آوردم قول الله جل و عز را

در برادران یوسف که یوسف شناخت ایشان را و ایشان او را ناشناسا بودند **چهارم**

اصل عن ابن ابی نصر قال سألت الرضا علیه السلام قلت له الجاحد منکم ومن غیرکم سواء فقال الجاحد

منا له ذنبان والمحسن له حسنتان **شرح** روایت است از احمد بن محمد بن ابی نصر بفتح نون و سکون صاد

بی نقطه گفت که پرسیدم امام رضا علیه السلام را گفتم او را که آیا منکر دانستن از شما اولاد رسول علیه السلام

و از غیر شما برابر است گفت منکر دانستن از جمله ما او را دو گناه هست و نیکوکار از جمله ما او را دو ثواب است

هشتاد و هشتم اصل باب ما یجب علی الناس عند مضی الامام **شرح** این باب بیان چیزیست که واجب است

بر مردمان نزد گذشتن امام و نزد بناء در این باب سه حدیث است **اول اصل** قلت لابی عبد الله علیه السلام اذا

حدثت

حدث علی الامام حدث کیف یصنع الناس قال این قول الله عز وجل فلولا نفر من کل فرقة منهم طائفة لیتفقهوا

فی الدین ولینذروا قومهم اذا رجعوا الیهم لعلهم یحذرون قال هم فی عذر ما داموا فی الطلب وهؤلاء الذین

ینتظرونهم فی عذر حتی یرجع الیهم اصحابهم **شرح** که چون تقریب منطوق این آیه گذشت در کتاب العقل در شرح

حدیث هفتم باب دوم که باب فرض العلم و وجوب طلبه والحث علیه است و مقصود اینجا استدلال بمفهوم

این آیه بوجوب معرفت امام زمان بهر کس چه خواه بادیه نشین از عرب و چه خواه غیر ایشان تا انقراض دنیا زیرا که

علم بحکم حادثات هر سال موقوف است بمعرفت امام افضل چنانچه بیان میشود در شرح حدیث اینده و

این معلوم است از آنچه گذشت در کتاب العقل در حدیث نهم و غیر هم در باب بیستم که باب البدع والرای

والمقاییس است ظاهر هم فی عذر تا آخر این است که حادث مجمل در اینجا حکم نص داشته باشد که هر که

احادیث در آن نشده باشد نبود محتاج در عمل خود اختیار داشته باشد و آن نوعی و قضا است

چنانچه گذشت در کتاب العقل در احادیث باب سیزدهم که باب اختلاف الحدیث است و هم چنین

است حال مومنان در زمان غیبت صاحب الزمان علیه السلام بعد از تتبع احادیث منقوله از ائمه علیهم السلام

یعنی گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که حادث شود بر امام حادثه که حکم چه کنند مردمان گفت

کجاست این معنی که نقابت میکند است قول الله عز و جل در سوره توبه که پس چرا بیرون نمی روند از هر اهل شهر

که علیحده باشند از جمله اعراب بعد عجاز ایمان بغداد جمعی برای اینکه خوب دانا شوند در قضاء دین و برای اینکه بترسانند

قوم خود را از طلب دین عجز و کرده اند سوی ایشان تا شاید که بپرهیزند از امر اجتنابکنند از عذاب آخرت

گفت امام گفت که این طایفه معذور اند چند انکه در طلب اند و این قوم که انتظار میکشند این طایفه را معذور اند تا باز

کردند سوی ایشان یاران ایشان **دوم اصل** عن عبد الاعلی قال سألت ابا عبد الله علیه السلام عن قول العامة ان

رسول الله صلی الله علیه وآله قال من مات ولیس له امام مات میتة جاهلیة فقال الحق والله قلت فان اماما

هلک ورجل بخراسان لا یعلم من وصیه لم یسعه ذلک قال لا یسعه ان الامام اذا هلک وقعت حجة وصیه علی

من هو معه فی البلاد وحق النفر علی من لیس بحضرته اذا بلغهم ان الله عز وجل یقول فلولا نفر من کل فرقة منهم

طائفة لیتفقهوا فی الدین ولینذروا قومهم اذا رجعوا الیهم لعلهم یحذرون **شرح** میته بکسر میم و سکون یاء دو نقطه

در پایین و تاء دو نقطه در بالا مفعول مطلق برای نوع است و مضاف و موصوف مقول بود پس جاهلیه مجرور

و منصوب میتواند بود و بنا بر اول عبارت است از عدم علم بحدود ما انزل الله علی رسوله و بیان شد در کتاب

العقل در شرح حدیث هفتم باب دوم لا یسعه تقلید استفهام است حق ماضی معلوم باب ضرب است **یعنی**

روایت است از عبد الاعلی گفت پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از روایت اکثر مردمان که رسول

صلی الله علیه وآله گفت هر که مرد و نیست او را امامی مرده مردن کفر و نفاق آیا این روایت حق است یا نه پس گفت

که آن حق است بخدا قسم گفتم پس بدرستی که اماما مرد و مردی در خراسان است نمیداند که کیست وصی او گفت

که مذکور است در آیه سوره توبه
که احادیث مستفاد
واحد در الایه احد و لا
السریعه رسوله

جایز نیست او را آن بلکه بدرستیکه امام چون بمیرد اسناد برهان وصایت وصی او برکسی که مانند او است شهرتی
معنی که زود ظاهر میشود برهان او بر ایشان و واجب لازم شد حرکت بقصد طلب کسی که نسبت در حضور او
رسید جز قوت امام سابق با ایشان بلکه بدرستیکه الله عز و جل میگوید در سورهٔ توبه پس چرا نرفتند تا آخر آنچه
مذکور شد در حدیث اول این باب **اصل** قُلْتُ فَيَنْفِرُ قَوْمٌ فَيَهْلِكُ بَعْضُهُمْ قَبْلَ أَنْ يَصِلَ فَيَعْلَمَ قَالَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ
يَقُولُ وَمَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكْهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ **شرح** گفتم پس حرکت
کردند جمعی بیرون رو پس بعضی از ایشان پیش از آنکه برسد بمطلب بمیرند امام زمان خود را چه حال دارد امام گفت
بدرستیکه الله عز و جل میگوید در سورهٔ نساء و هر که بیرون رود از خانهٔ خود مسافر بسوی طاعت الله تعالی
و رسولش بعد از آن در یابد او را مرگ پس بتحقیق لازم شد مزد او بر الله تعالی مراد این است که او مانند کسی است
که دانسته باشد امام زمان خود را **اصل** قُلْتُ فَبَلَغَ الْبَلَدَ بَعْضُهُمْ فَوَجَدَكَ مُغْلَقًا عَلَيْكَ بَابُكَ وَمُرْخًى عَلَيْكَ
سِتْرُكَ لَا تَدْعُوهُمْ إِلَى نَفْسِكَ وَلَا يَكُونُ مَنْ يَدُلُّهُمْ عَلَيْكَ فَبِمَ يَعْرِفُونَ ذَلِكَ قَالَ بِكِتَابِ اللَّهِ الْمُنْزَلِ **شرح**
گفتم پس برسد بشهری که امام در آنجا فوت شده بعضی از جماعت بیرون رفته برای استعلام در حالی که بسته شده
بر تو در تو و انداخته شده بر تو پرده و نخوانی ایشان را بسوی خود و نباشد کسی که دلالت کند ایشان را بر تو امامت
تو پس بچه چیز شناسند آن جماعت آن امامت را گفت بکتاب الله تعالی که فرود آمده است بر رسول او و اشارت است
بآیات محکمات قرآن که در آنها نهی از اختلاف از روی ظن هست چه باشد پس معلوم میشود که هر که در اول
کار احتمال امامت در او نیست امام حق نیست البته پس بی ظن در فتوی میکند پس معلوم میشود در آخر کار
احتمال امامت در کسی که امامت از جانب الله تعالی **اصل** قُلْتُ فَيَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ كَيْفَ قَالَ أَرَاكَ
قَدْ تَكَلَّمْتَ فِي هَذَا قَبْلَ الْيَوْمِ قُلْتُ أَجَلْ **شرح** فیقول بتقدیر استفهام است یعنی آیا میگوید و کیف بتقدیر یعرف است یا
سبقه بکیفیة الامام است و بنابر اول استفهامی است و بنابر دوم مفعول یقول است ضمیر قال راجع بابو
عبدالله است **شرح** گفتم آیا پس میگوید الله عز و جل آنچه را که باعث معرفت امام شود چگونه گفت امام گفت
گمان ما را میبینم که تحقیق سخن کرده باشی در این مبحث پیش از امروز گفتم آری **اصل**
قَالَ فَذَكَرَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ فِي عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَمَا قَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي حَسَنٍ وَحُسَيْنٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ وَمَا
خَصَّ اللَّهُ بِهِ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ وَمَا قَالَ فِيهِ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مِنْ وَصِيَّتِهِ إِلَيْهِ وَنَصْبِهِ إِيَّاهُ وَمَا
يُصِيبُهُمْ وَإِقْرَارِ الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ بِذَلِكَ وَوَصِيَّتِهِ إِلَى الْحَسَنِ وَتَسْلِيمِ الْحُسَيْنِ لَهُ يَقُولُ اللَّهُ النَّبِيُّ أَوْلَى
بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَى بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ **شرح** قال بفا
است و ضمیر مستتر راجع بعبدالاعلی است مثل قال در اول حدیث و همزه و الف ذکر ...
صیغهٔ ماضی غایب معلوم باب نصر باشد یعنی تفریع است و ضمیر مستتر راجع بامام علیه السلام است و مراد آیات
که چون امام دانست که منع جواب سابق را فراموش کرده ام یا طلب زیادتی توضیح میکنم اعاده جواب سابق کرد

قبل ازان

قبل ازان تفصیل کرد آنچه را که در قرآن نازل شده در علی علیه السلام و جاری شده در اوصیای او جمیعا یعنی که
مانند معلم میشود امام حق در هر زمانی تا انقراض دنیا مثل آیت سورهٔ یوسف قل هذه سبیلی ادعوا الی الله علی
بصیرة انا و من اتبعنی چنانچه بیان میشود در شرح حدیث هشتم باب نود و دوم و حدیث شصت و ششم باب صد و هفتم
و آنچه گفتیم مستغنی است این است که جواب سابق جواب اجمالی باشد مثل آنچه گذشت در کتاب العقل در حدیث بیستم باب
اول که فقال ابن السکیت تالله ما رأیت مثلک قط فما الحجة علی الخلق الیوم قال فقال علیه السلام العقل تعرف به
الصادق علی الله فتصدقه و الکاذب علی الله فتکذبه و حاصل آن این است که محکمات قرآن که صریح است در نهی از
پیروی ظن و اختلاف از روی ظن دور میکنند مدعی امامت باطل را و راه مینمایند عقلا را بسوی امام
حق و ما قال له عطف است بر ما انزل الله و عبارت است از آنچه گذشت در حدیث اول باب شصت و پنجم که باب الاشارة
و النص علی الحسین بن علی علیهما السلام است و آنچه می آید در حدیث سوم باب صد و بیست و چهارم که باب
ما جاء فی الاثنی عشر و النص علیهم علیهم السلام است و ما خص الله به عطف است بر ما انزل الله و عبارت است
از شروط امامت مثل علم بجمیع احکام و شجاعت و سایر کمالات که در او بود و در غیر او از مدعیان امامت
مثل تیمی و عدوی و اموی نبود بالتمام و ما قال فیه نیز عطف است بر ما انزل الله و عبارت است از امثال
آنچه در روز غدیر خم رسول الله صلی الله علیه و آله گفته و ما یصیبهم نیز عطف است بر ما انزل الله و جمع ضمیر و
افراد اشاره الیه ذلک ما یصیبهم است و این اشارت است بآنچه گذشت در حدیث چهارم باب شصت و یکم
که ثم دعا رسول الله صلی الله علیه و آله فاطمة و الحسن و الحسین و اعلمهم مثل ما اعلم امیر المؤمنین علیه السلام فقالوا
مثل قوله و ذکر آنها در این مقام برای بیان این است که صبر ما و خطوب ... مستفاد
... وصیتی است از رسول الله صلی الله علیه و آله و فرض ... امامت ... و وصیته الی الحسن نیز عطف
بر ما انزل الله و ضمیر راجع برسول الله یا راجع بعلی علیهما السلام است و مراد شرط این است که امام حسن علیه السلام امامت
را باولاد خود ندهد و ذکر این مقام برای ابطال دعوی امامت اولاد امام حسن علیه السلام است چون در آن
زمان بعضی از ایشان دعوی امامت برای خود میکرده اند مثل محمد بن عبد الله بن الحسن که احوال او مذکور شد
در حدیث هفتم باب ما یفصل به بین دعوی المحق و المبطل فی امر الامامة که باب هشتاد و سیم است و تسلیم الحسین
نیز عطف است بر ما انزل الله و مصدر مضاف بفاعل است و ضمیر له راجع بامام حسن است یقول الله بیان
... و صیغهٔ مصدر است و ظرف متعلق بتسلیم است و این اشارت است بآنچه گذشت در حدیث دوم باب
چهارم که باب ما نص الله عز و جل ... که این آیت در اولاد امام حسین علیه السلام است و بیان
این نیز در اینجا برای ابطال دعوی امامت اولاد امام حسن علیه السلام است یعنی عبدالاعلی گفت که امام
ذکر کرد آنچه را که ... الله تعالی در قرآن در حق علی علیه السلام و ذکر کرد آنچه را که گفت علی را رسول الله
صلی الله علیه و آله در حق حسن و حسین علیهما السلام و ذکر کرد آنچه را که امتیاز داد الله تعالی آن علی علیهم السلام

ازهم جشمان او وذکر کرد انچه راکه کفت در حق علی رسول الله صلی الله علیه واله که وصیت رسول الله است سوی علی و تعیین
رسول الله است علی را برای امامت وذکر کرد انچه راکه بود خبر داد علی حسن وحسین را از عصیتها وذکر کرد اقرار حسن
وحسین را بان وذکر کرد وصیت رسول الله را سوی حسن که مشروطست بانکه امر امامت را باز کذارد بحسین وانکه
وذکر کرد واکذاشتن حسین امر امامت را باز کذارد به سبب قول الله تعالی در سوره احزاب که بیغمبر اولی است بمومنان
از خود شان و زنان او مانند مادران مومنانند در حرمت نکاح و خویشان نبی بعضی بعضی از ایشان اولی اند ببعض
از خود شان بسبب بعضی دیکر که اولویت ارشاد در کتاب الله تعالی است **اصل** قلت فان الناس یتکلمون فی ابی
جعفر علیه السلام ویقولون کیف تخلفت وقد ترکه ابیه من لم یضل قرابته ومن هو اسن منه وقصرت عمن هو
اصغر منه فقال یعرف صاحب هذا الامر بثلث خصال لا تکون فی غیره هو اولی الناس بالذی قبله وهو وصیه
وعنده سلاح رسول الله صلی الله علیه واله ووصیته وذلک عندی لا انازع فیه قلت ان ذلک مستور مخافة
السلطان قال لا یکون فی ستر الا وله حجة ظاهرة **شرح** الکلام الناس در ابو جعفر خارج است ومراد زید است
مراد متکلم در ابو جعفر طعن در او است که بر تقدیر تسلیم امامت ابو جعفر حوالت بر خود زید او وصی خود نکرد
بابویه در کتاب الاکمال الدین نقل کرده که زید در وقت احتضار ابو جعفر علیه السلام کفت مرا کاو در وصی خود
کن جنانچه حسن بن علی حسین بن علی را وصی خود کرد محفظ ضعف اهل بود وامام محمد باقر علیه السلام جواب او کفت
بانچه امام جعفر صادق علیه السلام در جواب کفت در این حدیث کیف استفهام توبیخی است تخلفت بخا وبا نقطه
تشدید طا بنقطه بصیغه ماضی غایب معتل اللام واوی باب تفعل است وضمیر مستتر راجع بوصیت ابو جعفر است
ونظیر این کذشت در حدیث هفدهم باب هشتادم در فقره وکان من قرابته من لم یضل قرابته مفعول تخلفت
وعبارت اخرجت یخرجانه زید است ومقصود این است که قرابت زید باو رسول الله مثل قرابت ابو جعفر است با
رسول الله صلی الله علیه واله وقرابت وصی ابو جعفر که امام جعفر صادق است علیه السلام بیکر تبه در قرابت ضمیر منه وجا
راجع بوصی ابو جعفر است ومراد اینجاست که زید است از امام جعفر صادق علیه السلام است واکر بتغلیب حال
حکایت بر حال حکی میکرد منک میکفت بجای منه ونکفت من جعفر را بجهت رعایت نوعی از ادب ومن هو
اسن منه نیز عبارت است از زید است وامر وقصرت حالیه است بتقلیب قصرت بصیغه معلوم باب حسن
وضمیر مستتر راجع بوصیت ابو جعفر است عن هو اصغر منه عبارت است از امر این وصی ابو جعفر ومقصود
که ترک وصیت سوی برادران امام جعفر صادق علیه السلام که کوچکتر بود از او برای رعایت کوچکی وبزرگی است
بس بیانیست که وصیت سوی زید بکند که بزرکتر است از امام جعفر صادق علیه السلام بدانکه ارجاع ضمیر تخلفت
مامامت وضمیر منه با بو جعفر چنانکه است ظاهر روایت شیخ مفید رحمه الله تعالی در کتاب النصوص علی الائمة الاثنی عشر
در باب ما جاء من علی الحسین زین العابدین علیه السلام که عن الزهری قال دخلت علی علی بن الحسین علیه السلام فی
مرضه الذی توفی فیه اذ اتی او که کفت قلت یا ابن رسول الله ان کان من امر الله ما لا بد لنا منه ووقع فی نفسی انه

فلانی

قد نفق نفسه الی من تخلف بعدک قال یا ابا عبد الله الی ابنی هذا واشار الی محمد ابنه وهو وصیی ووارثی وعیبة علمی
معدن الحلم وباقر العلم فقال سوف یخلق الیه خلاص شیعتی ویبقر العلم علیهم بقرا ثم ارسل الی محمد فی حاجة له
الی السوق فلما جاء محمد قلنا یا ابن رسول الله هلا اوصیت الی اکبر اولادک قال یا ابا عبد الله لیست الامامة بالصغر
والکبر هکذا عهد الینا رسول الله صلی الله علیه واله وهکذا وجدنا مکتوبا فی اللوح والصحیفة وشیخ المفید در کتاب
ارشاد کفته وللد علی بن الحسین علیهم السلام ثلثة عشر ولدا محمد المکنی با جعفر الباقر علیه السلام امه ام عبد الله
بنت الحسن بن علی بن ابی طالب علیهما السلام وزید وعمر امهما ام ولد وعبد الله والحسن والحسین الاصغر
وعبد الرحمن وسلیمان لام ولد وعلی وکان اصغر ولد علی بن الحسین وخدیجة امهما ام ولد ومحمد الاصغر امه
ام ولد وفاطمة وعلیة وام کلثوم امهن ام ولد **یعنی** کفتم پس بعد بسی که این مردمان زید بر طعن کرده اند در امامت
محمد باقر علیه السلام ومیکویند جکونه نجات در کرده وصیت او جمله برادران بلند تر کسی که او را است مثل خویشی
او با رسول الله وکسی که او بزرکتر است از وصی ابو جعفر وحال انکه تحقیق کوتاهی کرد در وصیت ابو جعفر
کسی که او کوچک سالتر است از وصی ابو جعفر بس امام علیه السلام کفت شناخته میشود صاحب این امارت حق
بسه صفت که یافته نمیشد هیچ کدام در غیر او اول انکه او بزرکتر مردمان است باعتبار علم باحکام بانکس
که پیش از او بوده اشاره است بعبارت حکایات قول انکه مذکور شد دوم انکه او وصی انکس است که پیش از او بود
سیوم انکه نزد او است سلاح رسول الله صلی الله علیه واله ووصیت نامه او که مذکور شد در حدیث
پنجاه باب شصت ویکم ومجموع ان سر خصلت تو صفت نزاع کرده نمیشود در ان کفتم بدرستیکه سلاح
ووصیت نامه پوشیده شده است از ترس پادشاه ظالم کفت پنهان شده پرده مکر بر حالیکه از او است برهان ظاهر
اشارتست بانکه خصلت اول کافیست وبا وجود این خصلت دوم نیز ظاهر میشود چنانچه کفتیم **اصل**
ان ابی استودعنی ما هناک فلما حضرته الوفاة قال ادع لی شهودا فدعوت اربعة من قریش فیهم نافع
مولی عبد الله بن عمر قال اکتب هذا ما اوصی به یعقوب بنیه یا بنی ان الله اصطفی لکم الدین فلا تموتن
الا وانتم مسلمون واوصی محمد بن علی الی جعفر بن محمد وامره ان یکفنه فی برده الذی کان یصلی فیه الجمع
وان یعممه بعمامته وان یربع قبره ویرفعه اربع اصابع ثم یحل عنه فقال اطووه ثم قال للشهود انصرفوا
رحمکم الله فقلت بعد ما انصرفوا ما کان فی هذا یا ابه ان تشهد علیه فقال انی کرهت ان تغلب وان یقال
انه لم یوص الیه فاردت ان یکون لک حجة **شرح** این مضمون کذشت در حدیث هشتم باب شصت وهفتم **اصل**
فهو الذی اذا قدم الرجل البلد قال من وصی فلان قیل فلان قلت فان اشرک فی الوصیة قال تسئلونه
فانه سیبین لکم **شرح** بیان وصیت ظاهر ائمه علیهم السلام که باعث این است که چون امامی مرد
شد که امام در ان فوت شده کوید یکیست وصی فلان امام که فوت شد کفته میشود فلان کس کفتم بس اکر امام
سابق شریک کنده در وصیت چند کس را اشارتست بمثل انچه مذکور شد در حدیث ششم باب هفتادم که

امام جعفر صادق علیه السلام هیچ کس را شریک در وصیت که وه در ظاهر گفت چه سبب از مسایل شریکی را که احتمال
امامت او میداد چه امام حق البته معلوم میشود سیم از احادیث محکمات قرآن که مذکور شد سیوم اصل عن محمد بن
مسلم قال قلت لابی عبد الله علیه السلام اصلحک الله بلغنا شکواک واشفقنا فلو اعلمتنا او علمتنا من
فقال ان علیا علیه السلام کان عالما والعلم یتوارث فلا یهلک عالم الا بقی من بعده من یعلم مثل علمه او ما
شاء الله قلت افیسع الناس اذا مات العالم ان لا یعرفوا الذی بعده فقال اما اهل هذه البلدة فلا یعنی المدینة
واما غیرها من البلدان فبقدر مسیرهم ان الله یقول وما کان المؤمنون لینفروا کافة فلولا نفر من کل فرقة منهم
طائفة لیتفقهوا فی الدین ولینذروا قومهم اذا رجعوا الیهم لعلهم یحذرون قال قلت ارایت من مات فی ذلک
فقال هو بمنزلة من خرج من بیته مهاجرا الی الله ورسوله ثم یدرکه الموت فقد وقع اجره علی الله قال قلت فاذا
قدموا بای شیء یعرفون صاحبهم قال یعطی السکینة والوقار والهیبة شرح او در اوایل الذی نشک را مخالفت دو در
دوم برای تقسیم است باعتبار ازمنه امامت نظیر این سیم صفات و اول سلطان الحجة الغائب در زیست یعنی که
بیان شد در شرح حدیث اول باب دوم مراد این است که در اول حدوث امامت جمیع علم امام سابق داده
و بعد از آن زیاده میشود بر سبیل تفصیل که مذکور شد در باب جهل و سیم واین اشارت
باینکه علم امام سابق کافی نیست برای حوادث زمان امام لاحق والحاجت بتفصیل ملائکه در روح در شبهای
قدر تا آخر الزمان عیب میشود چه احتمال دارد که علم غیب و کمال با نجات این راجع میشود استقلال بسبب
قدر داوری روح دخان بوجوب معرفت امام زمان و وجوب نفر طائفه سوی امام زمان اگر میسر باشد
الا سکوت ومعالکلام حکم ناظم در اول بیان شد در کتاب العقل در شرح حدیث هفتم باب دوم که
المؤمنون عبارت است از بعضی فرق بادیه نشینان عرب که ظاهرا بعضی از ایشان نفر کردند برای تفقه در دین
و قوم خود را نرسانیدند از عذاب بجهت ظن اینکه جمیع ایشان مؤمن شدند بلوغ حج و تکلیف را
مطابق در قوله فلولا برای تفریع است و لینفر مفهوم میشود از سابق بیان کرد سهولت طریق حصول تفقه در دین
ایمان است و لولا برای تحضیض است و ضمیر منهم راجع بالمؤمنون نیست بلکه راجع بصاحبان کفر و نفاق از
جمله بادیه نشینان عرب است که دعوی ایمان نمیکردند و جمیع طائفه از ایشان نفر برای تفقه نکرده ضمیر منتشر
در یعطی راجع بصاحب است السکینة بفتح سین بی نقطه و کسر کاف ساکن مراد اینجا آرامگی و سنگینی است الهیبة در کنار کاف
حالتی که باعث تسلی در معانی شود الوقار بفتح واو و تخفیف قاف را بی نقطه ساکن مراد اینجا تسکین است
بیبوغی الهیبة بفتح ها و سکون یا دو نقطه در پایین و هو مجامع جمیع شرطه خیزی بودن نهم روایت است
از محمد بن مسلم گفت که گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که نگاه دارد ترا الله تعالی رسید بما کیفیت مرض تو
تعویر سیدیم از عفت تو پس کاش اعلام کنی ما را یا تعلیم کنی ما را که کیست امام بعد از تو بیان امام گفت بای
بیان معیار محکمات قرآن که مذکور شد در حدیث سابق که بدرستیکه علی علیه السلم بود عالم جمیع احکام

الهی

الهی و علم جمیع احکام بمیراث برده میشود تا آخر الزمان بیرون نمیرود دانای بجمیع احکام مگر آنکه باقی مانده باشد بعد
از او کسی که داند جمیع علم او را یا آنچه را که خواسته باشد الله تعالی گفتم که آیا پس گنجایش دارد مردم را
چون بمیرد آن عالم اینکه نشناسند عالمی را که بعد از او است امام گفت که اما اهل این شهر پس نه یعنی گفت
که مستوجب است امام باین اشارت مدینه را چون خود شان آنجا بوده مراد مدینه و حوالی مدینه است و اما غیر این شهر
که شهرهای دیگر باشد پس معذورند بقدر حرکت ایشان بیان این آنکه الله تعالی میگوید پس رسول نمیتواند که
مومنون دعوی ایمان میکنند از جمله اعراب البته که همه ایشان کوچ کنند سوی دار العلم پیرون انداخته از قرآن
جمله اهل کفر و نفاق و مدعی علم قرآن طائفه برای آنکه خوب دانا شوند در خدا پرستی و برای آنکه بترسانند
قوم خود را از عذاب بی بصیرتی که بر کرده اند سوی ایشان تا شاید که بجمیع آن اعراب اجتناب کنند از
عذاب بی بصیرتی راوی گفت که گفتم که خبر ده مرا که کسی که بمیرد در این حرکت چیست حال او پس امام گفت
که او در مرتبه کسی است که بیرون رفته از خانه خود سفر کننده بجانب طاعت الله تعالی و رسول او پس بعد از آن
آن در یافت او را مرگ پس لازم شده مزد او بر الله تعالی با قیاس از این سوره النساء است و حال حیّ که
در غیبت امام با انتظار و سکوت در مشکلات مردم نداند این معلوم میشود راوی گفت که گفتم که پس چون
آیند شهر امام پس بچه چیز میشناسند امام خود شان گفت که داده میشود امام باعث تسلی و علم جمیع احکام
و استعداد تمام امامت مراد این است که بسؤال او از مسائل بخود معلوم میشود امامت او باب هشتادم
نهم اصل باب فی ان الامام متی یعلم ان الامر قد صار الیه شرح این بابیست در بیان آنکه امام کی
میداند که امامت حق منتقل شد سوی او یا وقت مردن امام سابق یا وقت رسیدن خبر فوت این
باب شش حدیث است اول اصل عن ابی جریر القمی قال قلت لابی الحسن علیه السلام جعلت فداک قد عرفت
انقطاعی الی ابیک ثم الیک ثم حلفت له وحق رسول الله وحق فلان وفلان حتی انتهیت الیه بانه لا یخرج منی ما تخبرنی
به الی احد من الناس وسألته عن ابیه احی هو ام میت فقال قد والله مات فقلت جعلت فداک
ان شیعتک یروون ان فیه سنة اربعة انبیاء قال قد والله الذی لا اله الا هو هلک قلت هلاک
غیبة او هلاک موت قال هلاک موت فقلت لعلک منی فی تقیة فقال سبحان الله قلت فاوصی
الیک قال نعم قلت فاشرک معک فیها احدا قال لا قلت فعلیک من اخوتک امام قال لا قلت فانت
الامام قال نعم شرح بانه متعلق بحلفت است و ضمیر برای شان است و مناسبت این حدیث بعنوان این
باب باعث این است ابو جریر در حلفه اول زمان در زمانی که امام موسی کاظم علیه السلام بوده و از حکایتی که مذکور
میشود در حدیث ششم این باب خبر دار شد و آن باعث این سؤال شد شاید که از بعض انبیا عبارت
باشد از یوسف که در زندان شد و پیر و نیز شد و موسی که صاحب عصی و هلاک فرعون و جنود شد
و سلیمان که متجبر جن و انس و ربح و طیر کرده و عیسی که گفته شد درباره که انا قتلنا المسیح عیسی بن مریم رسول

السوء ما قتلوه وما صلبوه ولكن شبه لهم چنانچه در سوره نساء است يعنى روايت است از ابو جرير قمى بفتح
جيم قمى بضم قاف و تشديد ميم گفت كه گفتم امام رضا عليه السلام را قربانت شوم بتحقيق شناختى حال مرا و
نسبت ميدهند بعد از آن نسبت شيعه بعد از آن قسم خوردم براى امام رضا عليه السلام با اين قسم خوردم كه
عزيز بود ازين آن چيزى كه خبر كنى مرا با آنچه خواهى كه پنهان باشد بسوى هيچكس از مردمان و سؤال كردم امام
را از پدرش كه آيا زنده است او يا مرده پس گفت بتحقيق بخدا قسم كه مرد پس گفتم قربانت شوم بدرستيكه شيعه
ام شيعه تو روايت ميكنند كه در امام موسى طريقه سنتيست از چهار پيغمبر هست گفت بتحقيق قسم بالله كه نيست
مستحق عبادتى جز او كه مرده گفتم رفتنى غايب شدنى يا رفتنى مردنى گفت رفتنى مردنى پس گفتم شايد كه تو
از من در تقيه باشى كه عبادت جانى اظهار كنم و در است نكرده است تقيه دروغ تعجب كرد گفت سبحان الله گفتم پس آيا وصيت
كرد بسوى تو راه اموال خود كه چگونه كنى بعد از او گفت آرى گفتم پس آيا شريك كرد با تو در آن وصيت احوال
كسى را گفت نه گفتم پس آيا بر تو از جمله برادران تو امامى هست گفت نه گفتم پس تو امامى گفت آرى امام

دوم اصل قلت للرضا عليه السلام ان رجلا عنى اخاك ابراهيم فذكر له ان اباك في الحيوة وانك تعلم من ذلك
ما لا يعلم فقال سبحان الله يموت رسول الله صلى الله عليه وآله ولكن الله لم يرد ان يقبض نبيه صلى الله عليه
وآله هل كان خيرا من هذا الذي على اولاد الاعاجم ومصرفه عن قرابة نبيه صلى الله عليه وآله هلم جرا فيعطى هؤلاء
ويمنع هؤلاء لقد قضيت عنه في هذا الذي في الحجرة الف الف دينار بعد ان اشفى على طلاق نسائه وعتق مماليكه
ولكن قد سمعت ما لقى يوسف من اخوته **شرح** يعنى بعين بى نقطه و نون و الف ماضى معلوم باب ضرب است
بمعنى قصد وارد مراد اين است كه امر جريان مطلع شد بر موت كاظم عليه السلام نقل كرد براى تعزيه در پيش موت
وصى او و سوال كرد ابراهيم را از آن ضمير مذكر راجع با ابراهيم است ضمير له راجع برجل است ابراهيم چون مطلع شد
برانچه ملكه ميشود رجل پس تتمه اين باب ترجمه كرده كه پدر شد از زندان در بغداد غايب شد و هر گشت علت
الله و نزد امام رضا پنهان است و باين اشتباه اين حديث در تمت اين باب نقل شده غالطات در اباك في
انك امام رضاست ضمير لا يعلم راجع با ابراهيم است علم اسم مفعول است مفعول است يعنى بيا نظر كن كه
تا آخر ضمير عنه راجع با ابراهيم است يعنى گفتم امام رضا عليه السلام را بدرستيكه مردى فضل كه جاده رفع ابراهيم
را پس ياد كرد براى او اين را كه پدر تو زنده است و اين را كه تو ميدانى از اينكه او زنده است چيزى را
كه ابراهيم نميداند باين معنى كه تو ميدانى كه پدر تو كجا است و نميگويى پس امام رضا عليه السلام از روى
تعجب گفت سبحان الله ميميرد رسول الله صلى الله عليه وآله و نميميرد موسى باين معنى كه در هايى كه حاضر بودند در حجره
رسول وقت وفات او باور كردند خبر فوت او را و اينها باور نميكنند خبر فوت موسى را بتحقيق
كه رفت موسى چنانچه رفت رسول الله صلى الله عليه وآله وليكن الله تعالى بعد بيوسته از زمانى كه گرفت خود را
از نبى تا آخر ميگذاشته باين معنى كه تو ميدانى باين دين اسلام بغير زمان پنهان كه در

ولا يموت موسى قد والله مضى كما مضى رسول الله

مرد مانند

مردمانند از منقول دينى كه عرب با آن مبعوث باشند و مكر دانسته از خويشان نبى خود صلى الله عليه وآله
اشاره است بايمان سلمان و امثال او و عدم ايمان ابى لهب و عباس و عقيل و امثال ايشان پس ميداده اين جماعت عجم
زاده كان را و منع ميداده ايشان را اهل بيت بتحقيق ادا كردم از ابراهيم در اواخر ماه ذى الحجه هزار دينار طلا قرض
او را بعد از آنكه مشرف شده بود بطلاق زنان خود و آزاد كردن مملوكان خود بسبب عجز از نفقه دادن از زمان
قرض خواهان كه مبادا الحاح كنند بر زنان و مملوكان در آزار او اقسام از قرض خواهان وليكن بتحقيق شنيده
اخبار آنكه ديد يوسف از برادران خود باين معنى كه حسد ميكنند و من با ايشان نيكوئى ميكنم و ايشان در حقيقت
تكذيب من ميكنند در اعلام موت پدر **سيوم اصل** عن الوشاء قال قلت لابي الحسن عليه السلام ان رجلا قاله
انه علمت ذلك الحكم زعموا انهم يقفون عنك في موت ابي الحسن عليه السلام انه رجلا قال لك علمته الا بقول
سعيد فقال جاء سعيد بعد ما علمت به قبل مجيئه قال وسمعته يقول طلقت ام فروة بنت اسحق في
رجب بعد موت ابي الحسن بيوم قلت طلقتها وقد علمت بموت ابي الحسن قال نعم قلت قبل ان يقدم
عليك سعيد قال نعم **شرح** سعيد بن حاتم قزوينى مذكور شده حديث يازدهم باب اعتقاد و مطلع شدم
بفتح طاء بى نقطه و فتح لام مشدده و سكون عين بى نقطه است التطليع كسى را خبر دار چيزى كردن بر وجه تمام
باين عنوان كه حضور ضمان از او كنند اسحق يكى از پسران امام موسى كاظم و يكى از پسران امام جعفر صادق
عليه السلام است وفات امام موسى كاظم عليه السلام در ششم رجب سال صد و هشتاد و سه بود **يعنى** روايت است از وشاء
كه اهل از واقفيه بوده است گفت گفتم امام رضا عليه السلام را كه واقفيه نقل كرده اند از تو در موت امام موسى عليه السلام
كه آيا واقفيه گفتند تا اينكه دانستى ان موت را بحسن سعيد كه از بغداد يا از مرخانه و والى بغداد خبر آورد
باين است كه واقفيه بعنوان اعتراض ميگويند كه در پنهانى كه واسطه است ميان موت امام موسى عليه السلام و علم
لازم مى آيد كه در زمانى خالى از امام باشد چه امامى كه علم با موت خود نداشته باشد محال است يا مراد اين است كه
واقفيه ميگويند كه بمجرد خبر سعيد دعوى علم جز نيست پس امام عليه السلام گفت آمد سعيد بعد از آنكه
معلوم او شد پيش از آمدن سعيد او را وعظ كرد و شنيدم از امام رضا عليه السلام ميگفت كه روز جمعه تمام
كردم ام فروه دختر ابن حالب كه بتحقيق سيد النبى بيقين فوت امام موسى او گفت آرى شك نداشتم اصلا
نظر ميكرد گفتم پيش از آنكه وارد شود بر تو سعيد علم داشتى گفت آرى **چهارم اصل** قلت للرضا عليه السلام
اخبرني عن الامام متى يعلم انه امام حين يبلغه ان صاحبه قد مضى او حين يمضى مثل ابي الحسن قبض
ببغداد وانت ههنا قال يعلم ذلك حين يمضى صاحبه قلت باى شىء قال يلهمه الله **شرح** مثل مرفوع خبر مبتدا
محذوف است بتقدير موضع سوال او مثل **شرح** گفتم امام رضا عليه السلام را خبر ده مرا از امام كه كى ميداند كه او
امامت او را كه ميرسد امر امامت با او بتحقيق رفت باو كه ميرسد موضع سوال مانند امام
موسى است كه گرفته شد از دنيا در بغداد و تو اينجائى گفت ميداند آن وقتيكه ميرود گفتم بچه چيز

داند گفته رسول او محمد از جانب خدا تعالی اشارت است باستنباط از قرآن و آن احوالی که حادث شود
در آن وقت چنانچه در ابتدای حدیث بعد از این پنجم اصل و رایت ابا الحسن علی بن محمد فی الیوم الذی
توفی فیه ابو جعفر فقال انا لله وانا الیه راجعون مضی ابو جعفر علیه السلام فقیل له وکیف عرفت
قال لانه تداخلنی ذلة لله لم اکن اعرفها شرح دیدم در هنگامی امام علی نقی علیه السلام را در روزی که
فوت شده بود در آن امام محمد تقی علیه السلام در بغداد پس گفت انا لله وانا الیه راجعون رفت امام
محمد تقی علیه السلام از دنیا پس گفته شد امام علی نقی علیه السلام را چگونه شناختی رفتن او را گفت
آنکه بغایت داخل شد مرا فروتنی برای الله تعالی یعنی خضوع و خشوع بدرگاه الهی که پیش نداشتم که
نمیشناختم آن مرتبه را در خود هرگز اشارت است بآنکه کسی که عالم بجمیع قرآن و قواعدی که در
قرآن هست باید استنباط علم بخصوص واقعه از آن حالت نمود بآنکه ششم اصل عن مسافر قال
امر ابو ابراهیم علیه السلام حین اخرج به ابا الحسن علیه السلام ان ینام علی بابه فی کل لیلة ابدا ما کان حیا
الی ان یاتیه خبره قال فکنا فی کل لیلة نفرش لابی الحسن فی الدهلیز ثم یاتی بعد العشاء فینام فاذا
اصبح انصرف الی منزله قال فمکث علی هذه الحال اربع سنین فلما کان لیلة من اللیالی ابطا عنا
وفرش له فلم یات کما کان یاتی فاستوحش العیال وذعروا ودخلنا امر عظیم من ابطائه فلما
کان من الغد اتی الدار ودخل الی العیال وقصد الی ام احمد فقال لها هات التی اودعک
ابی فصرخت ولطمت وجهها وشقت جیبها وقالت مات والله سیدی فکفها وقال لها لا تکلمی
بشیء ولا تظهریه حتی یجیء الخبر الی الوالی شرح العشاء بکسر عین بی نقطه و الف ممدوده نماز خفتن یا اول
شب یعنی خفتن و بفتح عین طعام آخر روز و هر دو اینجا مناسب است ذعروا بذال با نقطه و عین
بی نقطه و را بی نقطه بصیغه ماضی معلوم باب علم یا مجهول باب منع است الذعر بفتح ذال و فتح عین
و اضطراب یعنی بیکون عین ترسانیدن یعنی روایت از مسافر گفت امر کرد امام موسی کاظم علیه السلام
وقتیکه بیرون برده شد بسوی بغداد از مدینه امام رضا علیه السلام را که خوابد بر در خانه امام موسی
علیه السلام در هر شب همیشه مادام که امام موسی زنده باشد تا وقتیکه بیاید امام رضا علیه السلام را
خبر فوت امام موسی بالهام الهی چنانچه مذکور شد در حدیث چهارم این باب مسافر گفت پس فرش می انداختیم
هر شب برای امام رضا در دهلیز بعد از آن می آمد بعد از نماز خفتن پس میخوابید پس چون بصبح میرسانید
برمیگشت بسوی منزل خود مسافر گفت پس درنگ کرد بر این حال چهار سال پس وقتی که شد شبی از شبها
دیر کرد از ما [illegible] و فرش انداخته شد برای او پس نیامد چنانچه می آمد پس وحشت کردند عیال امام
موسی علیه السلام و مضطرب شدند و داخل شد ما را امری عظیم از دیر آمدن او پس وقتی که روز
شد آمد بخانه امام موسی و داخل شد بسوی عیال او و متوجه شد سوی ام احمد پس گفت او را بیاور آنرا

که بامانت

که بامانت داد ترا پدرم پس ام احمد فریاد برآورد و طپانچه زد بروی خود و درید گریبان خود را و گفت
مرد بخدا قسم مولای من پس امام رضا علیه السلام باز داشت او را از بی تابی و گفت او را سخن مگو بچیزی
و اظهار مکن فوت او را تا آنکه خبر بسوی حاکم مدینه اصل فاخرجت الیه سفطا والفی دینار او اربعة
آلاف دینار فدفعت ذلک اجمع الیه دون غیره وقالت انه قال لی فیما بینی وبینه وکانت اثیرة عنده
احتفظی بهذه الودیعة عندک لا تطلعی علیها احدا حتی اموت فاذا مضیت فمن اتاک من ولدی
فطلبها منک فادفعیها الیه واعلمی انی قد مت وقد جاءنی والله علامة سیدی فقبض ذلک منها
وامرهم بالامساک جمیعا الی ان ورد الخبر وانصرف فلم یعد لشیء من المبیت کما کان یفعل فما
لبثنا الا ایاما یسیرة حتی جاءت الخریطة بنعیه فعددنا الایام وتفقدنا الوقت فاذا هو قد مات
فی الوقت الذی فعل ابو الحسن علیه السلام ما فعل من تخلفه عن المبیت وقبضه لما قبض شرح السفط
بفتح سین بی نقطه و فتح فا و طاء بی نقطه صندوقچه [illegible] مانند جوال و مراد اینجا ظرف کیسه
او برای مشک و ادویه است و کانت اثیرة عنده کلام راوی است الاثیرة بفتح همزه و کسر ثا سه نقطه و سکون
یاء دو نقطه در پایین و را بی نقطه صفت که عنی برگزیده باشد و کسی که خالص باشد خواه مرد و خواه زن و
هر دو اینجا مناسب است الخریطه بفتح خا و کسر را بی نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین و طاء بی نقطه
کیسه که کتابها در آن میگذارند و سر آن را میبندند و مهر میکنند یعنی پس بیرون آورد ام احمد بسوی امام
رضا علیه السلام صندوقچه و دو هزار دینار طلا یا چهار هزار دینار پس داد آنها را همه [illegible]
و گفت که امام موسی کاظم علیه السلام گفت مرا در خلوت میان من و میان او و بود ام احمد عزیز نزد او
نزد امام موسی علیه السلام [illegible] امانت را نزد خود مطلع مکن بر آن هیچکس را تا بمیرم پس
چون رفتم از دنیا پس هر که آمد ترا از پسران من پس طلب کرد آنرا از تو پس بده آنرا باو و بدان که من فوت
کرده ام مرده ام احمد گفت و بتحقیق آمد مرا بخدا قسم علامت مولای من پس امام رضا علیه السلام گرفت آنرا از ام احمد
و امر کرد عیال را همگی را بخود داری تا رسید این خبر بحاکم مدینه و برگشت بمنزل خود و برنگشت برای چیزی از شب
بودن [illegible] چنانچه میکرد پس درنگ نکردیم مگر روزی چند تا آنکه کیسه [illegible] خبر مرگ او
روزها او و تفحص کردیم وقت فوت امام موسی علیه السلام را پس ناگاه او بتحقیق مرده بود در وقتیکه کرد امام
رضا علیه السلام آنچه کرد که باز ماند از خوابیدن شب در آنجا باشد و گرفتن آنچه گرفت
از ام احمد باب نوزدهم اصل باب حالات الائمة علیهم السلام فی السن شرح این باب بیان احوال ائمه
علیهم السلام است در سن یعنی بیان آنکه حالت امامت [illegible] و بعد از بلوغ نیست و در طفولیت نیز
جایز است در این باب هشت حدیث است اول اصل عن یزید الکناسی قال سألت ابا جعفر علیه السلام
اکان عیسی بن مریم حین تکلم فی المهد حجة لله علی اهل زمانه فقال کان یومئذ نبیا حجة لله غیر مرسل اما

تسمع لقوله حين قال إني عبد الله آتاني الكتاب وجعلني نبيا وجعلني مباركا أينما كنت وأوصاني بالصلوة
والزكوة ما دمت حيا **شرح** روايت است از يزيد كناسى كه كنيتش ابو خالد است كه گفت پرسيدم امام محمد باقر
عليه السلام را كه آيا بود عيسى بن مريم وقتى كه گفتگو كرد در گهواره حجت خدا تعالى بر اهل زمان خود گفت
بود عيسى در آن روز حجت خداى تعالى نه آنكه رسول باشد آيا گوش نمى‌كنى از براى قول عيسى
كه منقول شده در سوره مريم وقتيكه گفت عيسى بدرستيكه من بنده الله تعالى‌ام نزد پروردگار عطا فرموده
و به خود داده مرا علم توراة و گردانيده مرا از اهل حجت خود و گردانيده مرا با بركت هر جا كه باشم خود
بر شريعت عيسى و حواله بر شريعت تازه و ميثاق كه مرا به خود از شكم مادر خواه بيرون باشد يا نه
و اين حديث دلالت مى‌كند كه امام در شكم مادر سخن مى‌شنود و چيزها معلوم او مى‌شود
سفارش كرده مرا به نماز و زكوة بودن تا زنده‌ام جامع شرط صحت و قبول آن باشد چنانكه
باشم بيان اين انشاء الله در كتاب الصلوة در شرح حديث اول باب اول **اصل** قلت فكان يومئذ حجة
لله على زكريا في تلك الحال وهو في المهد فقال كان عيسى في تلك الحال آية للناس ورحمة من الله لمريم
حين تكلم فعبر عنها وكان نبيا حجة على من سمع كلامه في تلك الحال ثم صمت فلم يتكلم حتى مضت له سنتان
وكان زكريا الحجة لله عز وجل على الناس بعد صمت عيسى بسنتين ثم مات زكريا فورثه ابنه يحيى الكتاب
والحكمة وهو صبي صغير أما تسمع لقوله عز وجل يا يحيى خذ الكتاب بقوة وآتيناه الحكم صبيا فلما بلغ
عيسى عليه السلام سبع سنين تكلم بالنبوة والرسالة حين أوحى الله تعالى إليه فكان عيسى الحجة على يحيى
وعلى الناس أجمعين **شرح** گفتم پس بود عيسى در آن روز حجت خدا تعالى بر زكريا در آن حالت طفوليت
به حالى كه او در گهواره بود مراد اين است كه عيسى از آن وقت امام بود يا نه پس گفت براى بيان اينكه عيسى
در آن وقت امام نبود بود عيسى در آن حالت علامت قدرت و رحمت از جانب الله تعالى براى مردمان و حجت
از جانب الله تعالى براى مريم وقتيكه گفتگو كرد پس بيان حقيقت حال كرد از جانب مريم اشارتست با آنچه
منقول است كه مريم سخن نگفت در جواب جمعى كه او را به تهمت زنا داشتند و اشارت كرد كه با عيسى سخن
كنند و عيسى بود محل حجت بر كسيكه شنيد سخن او را در آن حالت يعنى كه برهان بود بر علم
كه حجت بر تا بعد از آن ساكت شد عيسى پس گفتگو نكرد تا گذشت از براى او دو سال و بود زكريا امام حجت
بر مردمان بعد از سكوت عيسى به دو سال مراد وقت كلام عيسى و بعد از آن است تا دو سال بعد از آن
مرد زكريا پس ميراث برد او را پسرش يحيى كه از اولاد انبياى صبى بود علم كتاب توريت و حكمت و رفتار نيك
كردارى را و يحيى طفل كوچك بود آيا نشنيدى قول الله عز وجل را در سوره مريم اى يحيى فرا گير توريت را
به توانائى و علم نبوت داديم يحيى را حكومت به حالى كه طفل بود پس وقتيكه رسيد عيسى عليه السلام به هفت سال
گفتگو كرد به نبوت و رسالت وقتى كه وحى كرد الله تعالى با و شريعت تازه را پس بود عيسى حجت بر يحيى و بر

مردمان

و بر مردمان همگى اشارتست باينكه هر رسولى كه مبعوث شود بشريعت تازه اليته و وصى رسول سابق او باطلست معزول
مى‌شود به سبب نسخ آن دين **اصل** وليس تبقى الأرض يا أبا خالد يوما واحدا بغير حجة لله على الناس منذ يوم خلق
الله آدم عليه السلام وأسكنه الأرض **شرح** و محالست كه باقى ماند زمين اى ابو خالد يك روز بى آنكه در او
كه حجت باشد از جانب الله تعالى بر مردمان خدا و رسول باشد خواه وصى رسول از روزيكه خلق كرد الله تعالى
آدم عليه السلام را و ساكن او كرد زمين را **اصل** فقلت جعلت فداك كان علي عليه السلام حجة من الله ورسوله
على هذه الأمة في حياة رسول الله صلى الله عليه وآله فقال نعم يوم أقامه للناس ونصبه علما ودعاهم إلى
ولايته وأمرهم بطاعته قلت وكانت طاعة علي عليه السلام واجبة على الناس في حياة رسول الله صلى الله
عليه وآله وبعد وفاته فقال نعم ولكنه صمت فلم يتكلم مع رسول الله صلى الله عليه وآله وكانت الطاعة
لرسول الله صلى الله عليه وآله على أمته وعلى علي عليه السلام في حياة رسول الله صلى الله عليه وآله وكانت الطاعة
من الله ومن رسوله على الناس كلهم لعلي عليه السلام بعد وفاة رسول الله صلى الله عليه وآله وكان علي
عليه السلام حكيما عالما **شرح** پس گفتم قربانت شوم آيا بود على عليه السلام حجت از جانب الله تعالى و رسول او
بر اين امت در زمانيكه رسول الله صلى الله عليه وآله بود گفت آرى روزيكه واداشت او را براى امامت
مردمان و علم كرد او را مانند علم و خواند مردمان را بسوى دوستى او و امر كرد ايشان را با طاعت او
گفتم پس بود اطاعت على عليه السلام واجب بر مردمان در زمانيكه رسول الله صلى الله عليه وآله و بعد از فوت
رسول گفت آرى وليك على ساكت شد پس گفتگو نكرد با رسول و بود با رسول الله صلى الله عليه
و بود اطاعت واجب رسول الله صلى الله عليه وآله واجب بر امت و بر على عليه السلام در زمانيكه رسول الله صلى الله
عليه وآله و بود اطاعت از جانب الله تعالى و رسول او واجب بر مردمان جميع ايشان براى على عليه السلام بعد
از وفات رسول الله صلى الله عليه وآله و بود على عليه السلام عاقل دانا يعنى كه با وجود فرض اطاعت او بر مردمان
ادب نگاه داشت و ساكت مى‌بود **دوم اصل** قلت للرضا عليه السلام قد كنا
نسألك قبل أن يهب الله لك أبا جعفر فكنت تقول يهب الله لي غلاما فقد وهبه الله لك فأقر عيوننا
فلا أرانا الله يومك فإن كان كون فإلى من فأشار بيده إلى أبي جعفر عليه السلام وهو قائم بين يديه فقلت
جعلت فداك هذا ابن ثلاث سنين قال وما يضره من ذلك شيء قد قام عيسى بالحجة وهو ابن ثلاث سنين **شرح**
مضمون اين گذشت در حديث نهم باب هفتاد و دوم **سيوم اصل** عن بعض أصحابنا عن أبي جعفر الثاني
عليه السلام قال قلت له إنهم يقولون في حداثة سنك فقال إن الله تعالى أوحى إلى داود أن يستخلف
سليمان وهو صبي يرعى الغنم فأنكر ذلك عباد بني إسرائيل وعلماؤهم فأوحى الله عز وجل إلى داود عليه السلام
أن خذ عصا المتكلمين وعصا سليمان واجعلهما في بيت واختم عليها بخواتيم القوم فإذا كان من
الغد فمن كانت عصاه قد أورقت وأثمرت فهو الخليفة فأخبرهم داود عليه السلام فقالوا قد رضينا

سلیمان یعنی روایتست از بعض یاران ما از امام محمد تقی علیه السلام راوی گفت گفتم او را بدرستیکه مخالفان گفتگو
کنند در کوچکی سن تو پس گفت بدرستیکه اللّه تعالی وحی کرد بداود علیه السلام که خلیفه خود کند سلیمان را
سلیمان طفل بود و گوسفند میچرانید پس منکر شدند خلافت سلیمان را عابدان بنی اسرائیل و علمای ایشان
خواستند بریش سفیدان که در غنم حکم طفلی با شنیدنی وحی فرستاد اللّه تعالی بسوی داود علیه السلام که بگیر
چوب گفتگو کنندگان را و چوب سلیمان را و بگذار ان همه را در خانه و مهر کن بر در ان
ان جماعت گفتگو کننده تا اشتباهی نکنند پس چون شد صبح فردا یعنی اول روز فردا پس هر که چوب او
بتحقیق برگ داده و میوه داده پس او خلیفه است پس خبر کرد ایشان را داود علیه السلام باین
معنی که عمل او در ان ... گفتند راضی شدیم و قبول کردیم خلافت سلیمان را چهارم اصل عن ابی عبد
الله علیه السلام قال ابو بصیر دخلت الیه ومعی غلام یقودنی خماسی لم یبلغ فقال لی کیف انتم اذا احتج علیکم بمثل
سنه شرح الخماسی یعنی انکه پنج شبر باشد وحاصل هر دو یکی است یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام
گفت ابو بصیر داخل شدم بسوی او و با من پسری بود که عصا کشی من میکرد یعنی پنج ساله بود بالغ نشده بود
پس گفت مرا چگونه خواهید بود چون حجت گرفته شود بر شما با مانند که پنج ساله باشد اشارتست بامام محمد تقی
یا بصاحب علیه السلام که پنج ساله بوده وقتیکه پدر شان از دنیا رفته پنجم اصل سهل بن زیاد عن
علی بن مهزیار عن محمد بن اسمعیل بن بزیع قال سالته یعنی ابا جعفر علیه السلام عن شیء من امر الامام فقلت یکون
الامام ابن اقل من سبع سنین فقال نعم واقل من خمس سنین فقال سهل فحدثنی علی بن مهزیار بهذا فی سنة
احدی وعشرین ومائتین شرح روایتست که سهل بن زیاد از علی بن مهزیار از محمد بن اسمعیل بن بزیع گفت
پرسیدم او را یعنی امام محمد تقی علیه السلام را از چیزی از کار امامت یعنی شرط ان پس گفتم ایا
میباشد امام فرزند کمتر از هفت سال و وجه خصوص ذکر هفت سال ان است که مذکور شد در حدیث
اول این باب که عیسی در وقت امامت هفت ساله بود پس گفت اری و کمتر از پنج سال نیز پس گفت سهل
پس حکایت کرد مرا علی بن مهزیار یعنی این کلام در سال دویست و بیست و یک هجری مراد این است که
علی بن مهزیار بیان کرد مرا این کلام را اشارتست باینکه قایم ال محمد در وقت امام شدن کمتر از پنج سال
بود این مبنی بر بعضی روایتست چنانچه میاید در مولد الصاحب علیه السلام ششم اصل کنت واقفا بین
یدی ابی الحسن علیه السلام بخراسان فقال له قائل یا سیدی ان کان کون فالی من قال الی ابی جعفر ابنی فکان
القائل استصغر سن ابی جعفر علیه السلام فقال ابو الحسن علیه السلام ان الله تبارک وتعالی بعث عیسی بن
مریم علیه السلام رسولا نبیا صاحب شریعة مبتداة فی اصغر من السن الذی فیه ابو جعفر علیه السلام
شرح این گذشت در حدیث سیزدهم باب هفتاد و دوم هفتم اصل عن علی بن اسباط قال رایت ابا
جعفر علیه السلام وقد خرج علی فاحددت النظر الیه وجعلت انظر الی راسه ورجلیه لاصف قامته

لاصحابنا

لاصحابنا بمصر فبینا انا کذلک حتی قعد قال یا علی ان الله احتج فی الامامة بمثل ما احتج به فی النبوة فقال وآتیناه
الحکم صبیا ولما بلغ اشده وبلغ اربعین سنة فقد یجوز ان یؤتی الحکمة وهو صبی ویجوز ان یؤتاها
وهو ابن اربعین سنة شرح بلغ اربعین سنة لفظ اماست چه مقصود اینجا نقل از سوره یوسف است
نه از سوره احقاف چنانچه میاید در اواخر باب التاریخ در مولد الحسین بن علی علیهما السلام که ایت احقاف
در حق امام حسین علیه السلام است یعنی روایتست از علی بن اسباط گفت دیدم امام محمد تقی علیه السلام
را پس حالی که از اندرون خانه خود بیرون امد بر من که بدیدن او رفته بودم پس خوب نظر کردم بسوی
او و شروع کردم نظر میکردم بسر او و پای او تا بیان کنم قد او را برای یاران ما در مصر پس همان اینکه من
چنان بودم تا نشست گفت ای علی بدرستیکه اللّه تعالی حجت گرفته بر خود را در امامت او
رسول نبی که مثل ان است که حجت گرفته ان در نبوت یعنی وصایت با نبوت را دانیست که
شرط وصایت و نبوت در سن زیاده بر شرط وصایت با نبوت نیست بیان این انکه اللّه تعالی
گفته در سوره مریم و دادیم یحیی را حکومت در حالی که طفل بود و گفته در حق یوسف در سوره یوسف
و چون که رسید بقوت خود و رسید بچهل سال پس تحقیق جایز است که وصی داده شود
گفتار درستکرداری در حالی که طفل باشد و جایز است که داده شود ان و او فرزند چهل سال باشد
هشتم اصل علی بن ابراهیم عن ابیه قال قال علی بن حسان لابی جعفر علیه السلام یا سیدی ان الناس
ینکرون علیک حداثة سنک فقال وما ینکرون من ذلک قول الله لقد قال الله لنبیه قل هذه
سبیلی ادعو الی الله علی بصیرة انا ومن اتبعنی فوالله ما تبعه الا علی علیه السلام وله تسع سنین و
انا ابن تسع سنین شرح در سوره یوسف چنین است وکاین من ایة فی السموات والارض یمرون علیها
وهم عنها معرضون وما یؤمن اکثرهم بالله الا وهم مشرکون افامنوا ان تاتیهم غاشیة من عذاب الله او
تاتیهم الساعة بغتة وهم لا یشعرون قل هذه در این ایات چند احتمال هست اول انکه ایة یعنی حجت
برهان وحدانیت اللّه تعالی ... شدند دیگری با او در حکم از پیش خود در
مختلف فیه است ضمیر یمرون و ضمیر اکثرهم راجع است باهل مکه چون سوره یوسف از اواسط مکیات
است و وهم مشرکون حالیه است و مراد اینست که اکثر ایشان بعد از ایمان بوحدانیت اللّه تعالی
و ... ان ایمان و اشراک خواهند کرد باعتبار اینکه اعتقاد ...
رای خواهند کرد و ان اشراک است چنانچه بیان میشود غاشیه عبارتست از مرض الموت و سکرات
والساعة عبارتست از وقت مردن و بغتة عبارتست از مفاجاة مشار الیه هذه ایات سوره است
... است که مذکور شد و سبیل یعنی بیان بر صدق دعوی ...
ادعوا استیناف بیانی سابق است و بصیرت یعنی علم و یقین است و احتراز است از پیروی ظن

انا تاكيد ضمير مستتر در ادعو است و من اتبعني يعني من اتبعني اولا نيست و عبارت نيست از امير المؤمنين عليه السلام
چنانچه مي آيد در كتاب الجهاد در حديث اول باب ششم چهارم كه باب من يجب عليه الجهاد و من لا
يجب است كه يعني احد من اتبعه على الايمان به والتصديق له بي قول امام عليه السلام در اين حديث
كه ما تبعه الا علي عليه السلام يعني اتبعه اول الامر الا علي و دليل بر اينكه من اتبعني شامل غير علي نبوده در آن وقت اين است كه غير
او از اصحاب كه دعوى هيچ يك كردند صاحب بصيرت در احكام الهى نبوده اند بلكه اختلاف از
روي ظن كرده اند و اوصياى او در حكم او مي اند باعتبار جريان همين برهان در ايشان نيز موافق انچه
مي آيد در حديث شصت و ششم باب صد و هفتم و حاصل اين برهان بر صدق دعوى نبوت انكه
جاريست در صدق دعوى امامت نيز تا اخر الزمان انيست كه شواهد ربوبيت در اسمان و زمين
دال است بر اينكه شريك بي معنى ظن در احكام الهيه مطلقا باطل و نامعقول است پس اگر در زماني
معلوم شود كه غير شخصي معين هر كه باشد بصيرت در دعوت بسوى احكام الهيه ندارد بلكه غالب
دعوى او اجتهاد و پيروى ظن است معلوم ميشود كه ان شخص معين داست كه دست رس دعوى
خود دخول او نبوت باشد خواه امامت و خواه ان شخص پيغمبر خدا باشد و خواه پيشكند او ابرين استدلال
راجع ميشود انچه گذشت در حديث دوم باب الاضطرار الى الحجة كه باب اول است و چنانچه معلوم
بوده در زمان رسول اينكه هر پيشوائى كه غير او بوده پيروي ظن ميكرده پس شرك شده چنانچه
گفته در سوره توبه اتخذوا احبارهم و رهبانهم اربابا من دون الله و در سوره آل عمران قل يا
اهل الكتاب تعالوا الى كلمة سواء بيننا و بينكم ان لا نعبد الا الله و لا نشرك به شيئا و لا يتخذ بعضنا
بعضا اربابا من دون الله همچنان معلوم است در زمان هر يك از اوصياء او مثل زمان ابو جعفر امام محمد تقي
عليه السلام كه ما نحن فيه است و از اين تقرير ظاهر ميشود اينكه قول امام كه فوالله ما تبعه الا خرج وقت
عليه صحت اين استدلال نيست بلكه از قبيل تاييد و تطبيق است و قول امام كه و له تسع سنين
منافات ندارد با انچه مفهوم ميشود از انچه مي آيد در ابواب التاريخ در حديث اول مولد امير المؤمنين
صلوات الله عليه كه او در اين وقت ده ساله بوده زيرا كه كسي كه از نه سال گذشت بچند ماه او را نه ساله
ميتوان گفت و ده ساله ميتوان گفت چون بنا بر سال دهم وارد و ايضا قول امام كه و انا ابن تسع سنين
منافات ندارد با انچه مفهوم ميشود از انچه مي آيد در ابواب التاريخ مختار مصنف در مولد ابو جعفر
و وفات اواخر اش كه سن ابو جعفر در اول امامت او هفت سال و چهار ماه بوده و با انچه مستفاد ميشود از
انچه مي آيد در حديث يازدهم مولد ابو جعفر محمد بن علي الثاني عليهما السلام كه مختار محمد بن سنان است
كه سن ابو جعفر در اول امامت او شش سال و چهار ماه هفت روز بوده زيرا كه ميتواند بود كه در
وقت صدور اين حديث امام نه ساله باشد بدانكه مقتضاى جمع ميان انچه مي آيد در حديث هفتم با

سيزده نوزدهم كه در وقت خروج امام رضا عليه السلام از مدينه بسوى خراسان سن امام محمد تقي هفت سال
بوده و ميان انچه ابن بابويه ذكر كرده در عيون اخبار الرضا در باب السبب الذي من اجله قبل علي بن موسى
الرضا عليه السلام ولاية العهد من المامون كه هذا كتاب و شرط منه عبد الله المامون امير المؤمنين
لعلي بن موسى لنعله الرابستين الفضل بن سهل في يوم الاثنين سبع ليال خلون من شهر
رمضان من سنة احدى و مائتين تا اخر و انچه در كشف الغمه است بروايت ابراهيم بن عباس
كه بيعت با امام رضا در پنجم ماه رمضان بوده در سنه احدى و مائتين و نيز با انچه در تاريخ وفات امام رضا
عليه السلام مذكور ميشود كه در صفر سنه ثلث و مائتين بوده اين است كه سن امام محمد تقي عليه السلام در
ابتداى امامت نه سال بوده و اين موافق ظاهر اين حديث است والله اعلم يعني و روايت از علي بن
ابراهيم از پدرش كه گفت كه علي بن حسان امام محمد تقي عليه السلام را كه اي مهتر من بدرستي كه مردمان
انكار ميكنند بر تو كمي سن ترا پس گفت كه چرا منكر ميشوند بسبب اين قول الله تعالى را بيان اين
انكه هر اينه گفته الله تعالى به پيغمبر خود را در مقام بيان برهان بر منسوخ بودن جميع اديان سابق و صحت
نبوت محمد صلى الله عليه و آله در سوره يوسف كه بگو كه اين شواهد ربوبيت در اسمانها و زمين
راه من است بر صدق دعوى من نبوت را براى خود و وصايت را براى انكه او لا تابع من شد بيان
اين انكه مي خوانم مردمان را بسوى احكام الله تعالى از روى يقين من و انكه اولا تابع من شد يعني علي
قسم كه تابع من شد اولا نه غير او و كيست علي عليه السلام در حالي كه او در نه سال تمام و يا در سال دهم داشت
و نيز در اين وقت غير تو نه سال تمام و يا در سال دهم دارم و سواى من از مدعيان پيشوائى
كسي صاحب بصيرت در احكام الله تعالى نيست **باب نود و يكم اصل** باب ان الامام لا
يغسله الا امام من الائمة **شرح** اين باب بيان اين است كه غسل عند الاجل امام را مگر امامى از ائمه
در اين باب سه حديث است **اول اصل** عن احمد بن عمر الحلال او غيره عن الرضا عليه السلام قال قلت
له انهم يحاجونا يقولون ان الامام لا يغسله الا الامام قال فقال ما يدريهم من غسله فما قلت لهم
قال فقلت جعلت فداك قلت لهم ان قال مولاي انه غسله تحت عرش ربي فقد صدق و ان
قال غسله في تخوم الارض فقد صدق قال فقلت فما اقول لهم قال قل لهم اني غسلته فقلت اقول
لهم انك غسلته فقال نعم **شرح** در روايت اول احمد بن عمر حلال بفتح حاء بي نقطه و تشديد لام اول
يا غير او از امام رضا عليه السلام راوي گفت گفتم او را كه دوازده امامي ها مخالفت ميكنند با ما ميگويند كه
غسل عند الاجل امام را مگر امام را گفت پس امام رضا عليه السلام گفت از چه دانستند كه غسل داد
امام موسى را پس به چه جواب دادي ايشان را راوي گفت جوابي نشد گفتم ايشان را اگر گويند صاحب
اختيار من كه او غسل داده امام موسى را در زير عرش صاحب كمال اختيار جاي اوست گفته

کو بلکه غسل داده او برا در الجواف رجی پس راحت کفته راوی کفت پس کفتم پس چکونه ایشان را در جواب
کفت بکو که بدرستیکه من غسل دادم او را پس کفتم که ایشان دیکه نوع غسل دادی پس آنکه کویم در کجا
پس کفت اری دوم اصل سَأَلْتُ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الْإِمَامِ يُغَسِّلُهُ الْإِمَامُ قَالَ سُنَّةُ مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ
شرح يغسله بتقدير استفهام تقريري است مقصود این است که بنا بر این بچه طریق غسل دادی پدر بزرکوار را
سنة مبتدای محذوف است بتقدیر سنتی سنة و حال جواب این است که بطریقی که موسی بن عمران غسل
شعیب را که اخو او و صهر ابراهیم بود و در بلد موت او ظاهر نشد من نیز غسل دادم پدرم را یعنی پیغام
امام رضا علیه السلام را ان امام که ابا غسل میدهد او را امام کفت که طریقت من طریقت موسی بن عمران
علیه السلام است سیوم اصل قُلْتُ لِلرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّ الْإِمَامَ لَا يُغَسِّلُهُ إِلَّا الْإِمَامُ فَقَالَ أَمَا تَدْرُونَ مَنْ حَضَرَ
لِغَسْلِهِ قَدْ حَضَرَهُ خَيْرٌ مِمَّنْ غَابَ عَنْهُ الَّذِينَ حَضَرُوا يُوسُفَ فِي الْجُبِّ حِينَ غَابَ عَنْهُ أَبَوَاهُ وَأَهْلُ بَيْتِهِ شرح
من حضر بصیغه معلوم باب نصر است لعله بکسر لام و فتح عین و تشدید لام دوم و ضمیر الجمع بکاظم علیه
السلام است العلل شرب بعد از شرب مراد اینجا غسل بعد از غسل است بنا بر اینکه یکی غسل در مدینه واقع شد
چنانچه کذشت در حدیث چهارم باب الاشارة والنص علی ابی الحسن الرضا علیه السلام که باب هفتم
یکم است و غسل دوم در بغداد واقع شد بخرق عادت و از رفتن امام رضا علیه السلام از مدینه
ببغداد و بغسل کاظم علیه السلام و رجوع سوی مدینه در زمان قلیل است نظیر این سوره نمل انا آتیک
قبل ان یرتد الیک طرفک خیر خبر حضره و ضمیر عنه راجع بکاظم است خبر عبارت از امام رضا علیه السلام است من
من غاب عنه عبارت از سایر اهل بیت کاظم علیه السلام و سایر مردمان است الذین معطوف بر
غاب عنه است بتقدیر عاطف مراد این است که رضا علیه السلام افضل از جبرئیل و ملائکه مقربین
یعنی کفتم امام رضا علیه السلام را بدرستیکه غسل نمیدهد امام را مکر امام مراد این است که پس پدر را
غسل ندادی پس کفت ایا نمیدانید کسی را که حاضر شد برای غسل دوم پدرم بتحقیق حاضر شد او را
کسیکه بهتر است از جمعی که غایب شدند از او و بهتر است از ملائکه باب هفتم و دوم اصل باب مولد
الائمة علیهم السلام شرح المولد جمع مولد بفتح میم و سکون واو و کسر لام مصدر میمی بمعنی ولادت یا
جمع مولود علیهم حاصل هر دو یکیست یعنی این باب بیان کیفیت ولادت ائمه علیهم السلام است
در این باب هشت حدیث است اول اصل عن ابی بصیر قال حججنا مع ابی عبد الله علیه السلام فی السنة التی
وُلِدَ فِيهَا ابْنُهُ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ فَلَمَّا نَزَلْنَا الْأَبْوَاءَ وَضَعَ لَنَا الْغَدَاءَ وَكَانَ إِذَا وَضَعَ الطَّعَامَ لِأَصْحَابِهِ أَكْثَرَ
وَأَطَابَ قَالَ فَبَيْنَا نَحْنُ نَأْكُلُ إِذْ أَتَاهُ رَسُولُ حَمِيدَةَ فَقَالَ لَهُ إِنَّ حَمِيدَةَ تَقُولُ قَدْ أَنْكَرْتُ نَفْسِي وَقَدْ وَجَدْتُ
مَا كُنْتُ أَجِدُ إِذَا حَضَرَتْ وِلَادَتِي وَقَدْ أَمَرْتَنِي أَنْ لَا أَسْبِقَكَ بِابْنِكَ هَذَا فَقَامَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ
فَانْطَلَقَ مَعَ الرَّسُولِ فَلَمَّا انْصَرَفَ قَالَ لَهُ أَصْحَابُهُ سَرَّكَ اللَّهُ وَجَعَلَنَا فِدَاكَ فَمَا أَنْتَ صَنَعْتَ مِنْ حَمِيدَةَ

قال

قَالَ سَلَّمَهَا اللَّهُ وَقَدْ وَهَبَ لِي غُلَاماً وَهُوَ خَيْرُ مَنْ بَرَأَ اللَّهُ فِي خَلْقِهِ یعنی روایت است از ابو بصیر که کفت
حج کردیم با امام جعفر صادق علیه السلام در سالی که زاییده شد در آن پسر او موسی علیه السلام پس وقتی که
فرود آمدیم در ابواء بفتح همزه و سکون با یکنقطه و واو و الف ممدوده که میان مکه و مدینه است کذاشت
برای ما غذا را بفتح غین بانقطه و دال بینقطه و الف ممدوده طعام چاشت و بود چون میکذاشت طعام
برای یاران خود بسیار و پاکیزه میکرد آن را پس کفت پس میان اینکه ما میخوردیم ناکاه آمد پیغام آور
حمیده مادر موسی علیه السلام پس کفت او را بدرستیکه حمیده میکوید بتحقیق عادت خود نمیبینم
خود را و بتحقیق یافتم آن حالتی که مییافتم چون نزدیک میشد زاییدن من و بتحقیق امر کردی مرا که
خبر کنم تو را باین پسر تا پس برخاست امام جعفر صادق علیه السلام و روانه شد با پیغام آور
پس وقتیکه بر کشت کفتند او را یارانش خوشحال کناد ترا الله تعالی و ما را فدای تو کناد پس چه کردی
تو با کار حمیده کفت سلامت داشت او را الله تعالی و بتحقیق بخشید مرا الله تعالی پسری و او بهترین
کسی است که ساخته او را الله تعالی در مخلوقات خود بعد از من اشارت است باینکه کویم اخبار ائمه امام
سابق در وقت ولادت امام لاحق میکند اصل وَلَقَدْ أَخْبَرَتْنِي حَمِيدَةُ عَنْهُ بِأَمْرٍ ظَنَّتْ أَنِّي لَا أَعْرِفُهُ
وَلَقَدْ كُنْتُ أَعْلَمَ بِهِ مِنْهَا فَقُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ وَمَا الَّذِي أَخْبَرَتْكَ بِهِ حَمِيدَةُ عَنْهُ قَالَ ذَكَرَتْ أَنَّهُ سَقَطَ مِنْ
بَطْنِهَا حِينَ سَقَطَ وَاضِعاً يَدَيْهِ عَلَى الْأَرْضِ رَافِعاً رَأْسَهُ إِلَى السَّمَاءِ فَأَخْبَرْتُهَا أَنَّ ذَلِكَ أَمَارَةُ رَسُولِ اللَّهِ
صلی الله علیه وآله وَأَمَارَةُ الْوَصِيِّ مِنْ بَعْدِهِ شرح و هر آینه خبر داد مرا حمیده از کار آن پسر بچیزی که کمان
کرد حمیده که من نمیدانم او را و هر آینه بتحقیق بودم دانا تر باین چیز از او پس کفتم قربانت شوم پس چه بود آنچه خبر داد ترا
با آن حمیده از کار او کفت مذکور کرد حمیده که موسی چون فرود آمد از شکم او و فرود آمد کذاشته دو دست خود
را بر زمین برداشته سر خود را بسوی آسمان پس خبر دادم حمیده را که آن علامت بزرکی نشانه رسول الله صلی الله
علیه وآله است و علامت بزرکی نشانه وصی او است بعد از او اصل فَقُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ وَمَا هَذَا مِنْ أَمَارَةِ رَسُولِ
اللَّهِ صلی الله علیه وآله وَأَمَارَةِ الْوَصِيِّ مِنْ بَعْدِهِ فَقَالَ لِي إِنَّهُ لَمَّا كَانَتِ اللَّيْلَةُ الَّتِي عُلِقَ فِيهَا بِجَدِّي أَتَى آتٍ جَدَّ أَبِي
بِكَأْسٍ فِيهِ شَرْبَةٌ أَرَقُّ مِنَ الْمَاءِ وَأَلْيَنُ مِنَ الزُّبْدِ وَأَحْلَى مِنَ الشَّهْدِ وَأَبْرَدُ مِنَ الثَّلْجِ وَأَبْيَضُ مِنَ اللَّبَنِ فَسَقَاهُ
إِيَّاهُ وَأَمَرَهُ بِالْجِمَاعِ فَقَامَ فَجَامَعَ فَعُلِقَ بِجَدِّي وَلَمَّا كَانَتِ اللَّيْلَةُ الَّتِي عُلِقَ فِيهَا بِأَبِي أَتَى آتٍ جَدِّي فَسَقَاهُ
كَمَا سَقَى جَدَّ أَبِي وَأَمَرَهُ بِمِثْلِ الَّذِي أَمَرَهُ فَقَامَ فَجَامَعَ فَعُلِقَ بِأَبِي وَلَمَّا أَنْ كَانَتِ اللَّيْلَةُ الَّتِي عُلِقَ فِيهَا بِي أَتَى
أَبِي فَسَقَاهُ بِمَا سَقَاهُمْ وَأَمَرَهُ بِالَّذِي أَمَرَهُمْ بِهِ فَقَامَ فَجَامَعَ فَعُلِقَ بِي وَلَمَّا أَنْ كَانَتِ اللَّيْلَةُ الَّتِي
عُلِقَ فِيهَا بِابْنِي أَتَانِي آتٍ كَمَا أَتَاهُمْ فَفَعَلَ بِي كَمَا فَعَلَ بِهِمْ فَقُمْتُ بِعِلْمِ اللَّهِ وَإِنِّي مَسْرُورٌ بِمَا يَهَبُ اللَّهُ لِي
فَجَامَعْتُ فَعُلِقَ بِابْنِي هَذَا الْمَوْلُودِ فَدُونَكُمْ فَهُوَ وَاللَّهِ صَاحِبُكُمْ مِنْ بَعْدِي وَإِنَّ نُطْفَةَ الْإِمَامِ مِمَّا أَخْبَرْتُكَ
شرح علق بصیغه مجهول باب علم است ظرف نایب فاعل مقدر است و فاعل ماده است العلوق بفتح

عین بی‌نقطه و فتح لام ابتن شد النشر بفتح شین با نقطه و سکون را بی‌نقطه مقدار و اندازه است که آن یکبار آب
توان شد و استعمال الابیض در افعل التفضیل نادر است آن در بها آن بفتح همزه و سکون نون و تاء آنده است ضمیر
جمع در سقاهم باعتبار اراده دو کس و امثال ایشان دو کس است و منکم بضم دال و سکون واو و فتح نون اسم فعل
بمعنی الوضوء و مفعول آن محذوف است یعنی بقدر منکم ایاه یعنی پس گفتم قرابت شما چیست و چه این از حکم
علامت رسول الله صلی الله علیه و آله و علامت وصی او بعد الله با این معنی که این اشارت بچه چیز است که بسبب
مرا تفصیل کرده بسبب که وقتی که شد شبی که آبستن شد در آن بجد منداد اسباب جد پدرم امام حسین
حالی که در آن شربتی بود صاف‌تر از آب و نرم‌تر از کره و شیرین‌تر از عسل و سردتر از برف و سفیدتر
از شیر پس آشامید او را از شربت و امر کرد او را بجماع پس برخاست پس جماع کرد پس آبستن شد بجدم
و وقتی که شد شبی که آبستن شد در آن بپدرم امام محمد باقر علیه السلام آمد آینده نزد جدم پس آشامانید
او را چنانچه آشامانید جد پدرم را و امر کرد او را بآنچه امر کرد جد پدرم را پس برخاست پس جماع
کرد پس آبستن شد بپدرم و وقتی که شد شبی که آبستن شد در آن بمن آمد آینده نزد پدرم پس آشامانید
او را چنانچه آشامانید ایشان را و امر کرد او را بآنچه امر کرد ایشان را پس برخاست پس جماع کرد
پس آبستن شد بمن و وقتی که شد شبی که آبستن شد در آن بپسرم آمد آینده نزد من چنانچه آمد نزد
ایشان پس کرد با من مثل آنچه کرد با ایشان پس برخاستم بعلم الله تعالی که بمن داده بود که چه خواهد
و بدرستی که من خوشحال بودم بآنچه می‌بخشد الله تعالی مرا در آن جماع پس جماع کردم پس آبستن شد
بپسرم که این زاده شده است پس لازم باشید او را چه او است بخدا قسم امام شما بعد از من و بکیر
نطفه امام از آن شربتی است که خبر کردم ترا اصل وَاِذَا سَکَنَتِ النُّطْفَةُ فِی الرَّحِمِ اَرْبَعَةَ اَشْهُرٍ وَاُنْشِئَ
فِیهَا الرُّوحُ بَعَثَ اللهُ تَبَارَکَ وَتَعَالَی مَلَکاً یُقَالُ لَهُ الْحَیَوَانُ فَکَتَبَ عَلَی عَضُدِهِ الْاَیْمَنِ وَتَمَّتْ کَلِمَةُ
رَبِّکَ صِدْقاً وَعَدْلاً لَا مُبَدِّلَ لِکَلِمَاتِهِ وَهُوَ السَّمِیعُ الْعَلِیمُ شرح فرستادن ملک و نوشتن آیت استعاره
تمثیلیه است و عبارت است از استعداد تام امامت و لهذا اختلاف در محل نوشتن هست مثلا
این حدیث بعض احادیث آینده این باب الحیوان بفتح حاء بی‌نقطه و فتح یاء دو نقطه در زیر بمعنی زندگی
و اینجا عبارت است از باعث زندگی خلائق و اشارت است باینکه اگر امام نباشد هیچکس زنده نماند
کلمه عبارت است از قول الله تعالی است که زمین را از خلیفه خود خالی نکند چنانچه علاوه گفته در سوره
بقره انی جاعل فی الارض خلیفة و مراد اینجا مصداق آن کلمه است که امام باشد صدقا و عدلا تمیز کلمه
و عبارت است از علم بجمیع احکام الهی و عصمت از گناهان تبدیل کلمات عبارت است از مانع تمام بودن
آنها و تغییر ترتیب آنها و فاصله کردن میان آنها و امثال اینها است یعنی و چون قرار گرفت نطفه امام
در رحم مادر چهار ماه و حادث کرده شد در آن روح فرستاد الله تبارک و تعالی ملکی را که نام او حیوان

است

است پس نوشت آن ملک بر بازوی راست او این آیت از سوره انعام که تمام شد مصداق کلام صاحب کل اختیار
تو باعتبار راستی و عدالت نیست تغییر دهنده مصداق فقرهای کلمه او را و اوست شنوای همه آوازها دانای
همه رازها اصل وَاِذَا وَقَعَ مِنْ بَطْنِ اُمِّهِ وَقَعَ وَاضِعاً یَدَیْهِ عَلَی الْاَرْضِ رَافِعاً رَاْسَهُ اِلَی السَّمَاءِ فَاَمَّا وَضْعُهُ یَدَیْهِ عَلَی الْاَرْضِ
فَاِنَّهُ یَقْبِضُ کُلَّ عِلْمٍ اَنْزَلَهُ اللهُ مِنَ السَّمَاءِ اِلَی الْاَرْضِ وَاَمَّا رَفْعُهُ رَاْسَهُ اِلَی السَّمَاءِ فَاِنَّ مُنَادِیاً یُنَادِی بِهِ مِنْ بُطْنَانِ
الْعَرْشِ مِنْ قِبَلِ رَبِّ الْعِزَّةِ مِنَ الْاُفُقِ الْاَعْلَی بِاسْمِهِ وَاسْمِ اَبِیهِ یَقُولُ یَا فُلَانَ بْنَ فُلَانٍ اثْبُتْ تَثْبُتْ فَلِعَظِیمٍ مَا
خَلَقْتُکَ اَنْتَ صَفْوَتِی مِنْ خَلْقِی وَمَوْضِعُ سِرِّی وَعَیْبَةُ عِلْمِی وَاَمِینِی عَلَی وَحْیِی وَخَلِیفَتِی فِی اَرْضِی لَکَ
وَلِمَنْ تَوَلَّاکَ اَوْجَبْتُ رَحْمَتِی وَمَنَحْتُ جِنَانِی وَاَحْلَلْتُ جِوَارِی ثُمَّ وَعِزَّتِی وَجَلَالِی لَاُصْلِیَنَّ مَنْ عَادَاکَ
اَشَدَّ عَذَابِی وَاِنْ وَسَّعْتُ عَلَیْهِ فِی دُنْیَایَ مِنْ سَعَةِ رِزْقِی فَاِذَا انْقَضَی الصَّوْتُ صَوْتُ الْمُنَادِی اَجَابَهُ
هُوَ وَاضِعاً یَدَیْهِ رَافِعاً رَاْسَهُ اِلَی السَّمَاءِ یَقُولُ شَهِدَ اللهُ اَنَّهُ لَا اِلَهَ اِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِکَةُ وَاُولُوا الْعِلْمِ قَائِماً بِالْقِسْطِ
لَا اِلَهَ اِلَّا هُوَ الْعَزِیزُ الْحَکِیمُ شرح این آواز و گفتگو و جواب بر سبیل استعاره تمثیلیه است مثل آنکه
منقول شده که در آخر هر شب ملکی ندا میکند بخلائق که آیا هیچ حاجتمندی هست که عرض کند حاجت
خود را تا قضای حاجت او کنم و عبارت است از شناخت امام در آن حالت حقیقت ربوبیت رب العالمین را
و لازم و ملزوم که همه امامی نیز باشد بطنان بضم باء یکنقطه و سکون طاء بی‌نقطه جمع بطن بفتح باء و سکون طاء
و از مضاف اظهر است و هر چند بمعنی مستعمل میشود چنانچه گذشت در کتاب التوحید در شرح عنوان
باب العرش والکرسی که باب بیستم است و مراد اینجا مخفی از نور است که بآن می‌بینند در آخرت چهار کس از اولین
نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و چهار کس از آخرین محمد و علی و حسن و حسین و هر حکم باشند فرزند
حسین که بعد از او امامند و آنچه مذکور میشود در کتاب الحجه در حدیث چهارم فضل زیارت ابی الحسن الرضا
علیه السلام که باب [illegible] و بیست و سیم است و مراد به بطنان العرش جایهای مرتفعات باعتبار اینکه
چیزی [illegible] برتر از ظرف شی میباشد مراد این است چهار احتمال است از آنجمله اینکه شهادت الله تعالی عبارت
باشد از [illegible] المحکمات کتاب الهی [illegible] بی ظن و اختلاف و از روی ظن و شبهات
ملائکه عبارت باشد از امثال آنچه در آیت سوره بقره است که قالوا سبحانک لا علم لنا الا ما علمتنا انک
انت العلیم الحکیم زیرا که مبنی بر یقین است که بی روی ظن حکم از روی ظن جایز نیست و اولو جمع ذو
ملکه اسم جمع است پس لفظ او و جمع در آن جایز است بنابر حمل بر لفظ و حمل بر معنی نظیر اینکه تذکیر و
تانیث جایز است در امثال آیت سوره یوسف و قال نسوة فی المدینة [illegible] میتواند بود که حال اهل
یا حال العلم باشد و قسط بمعنی نصیب یا بمعنی عدل باشد و بر هر تقدیر قائما بالقسط حال مفید بیان
و احتراز باشد از صاحبان علمی که علم ایشان وفا نکند بآنچه باشد بنصیب ایشان از جمله جمله که ما نزل
الله علی رسوله که در سوره نحل است و بیان شد در کتاب العقل در شرح حدیث هفتم باب [illegible]

بی وجه ظن واختلاف از روی ظن کنند در بعض نصیب خود وار صاحبان علمی که علم ایشان وفا کرده باشد نصیب
ایشان اما عمل بعلم خود نکنند و مراد بنصیب بخور روات از مسائل که حاجت باین محل افتد و ان متفاوت است
در هر زمان مثل الما تحاجت بدانستن مسائل بسیار هست و احدی از رعیت را حاجت بدانستن مجموع انها
نیست وجوه لاه احاجت بدانستن مسائل حیوه لاهو نیست بلکه هر کدام نصیبی ظر دارند و برابن قیاس است تفاوت
میان مسائل اصناف مردمان واصناف زنان وضم العزیز الحکیم در جمله استینافیه برای بیان این باشد که
اگر کسی اوراء این بتلک بحجو بن شرکت کسی با او در حکم بوسیله حکم از روی ظن ندارد توحید او نکرده و هم چنین
توحید او نکرده کسی که گوید که او تخفیف تکلیف ما لا یطاق کرده بنا بر نهی او از پیروی ظن و اختلاف از
روی ظن بیوجود عالمی بجمیع احکام او در هر زمان تا انقراض دنیا **چیف** و چون فرود امد از شکم مادر ش فرود
امد گذاشته بود دو دست خود را بر زمین برداشته سر خود را بسوی اسمان پس اما گذاشتن امد و دو دست خود
را بر زمین پس اشارت است بانکه امر خدا میگیرد هر علمی که فرو فرستاده او را الله تعالی از اسمان بسوی زمین بعنوان
وحی بانبیا و رسل و اما بر داشتن او سر خود را بسوی اسمان پس اشارت است بانکه او از دهنده او را اواز
میدهد باواز بهای قائمه عرش از جانب صاحب کل الحضیا دعزت از ناحیه بلند مرتبه آن حضرت از میان بهای
عرش پنام امده نام بلند بر ش میگوید ای فلان پسر فلان ثابت باش تا ثابت کرده شوی بانچه که از اختلاف
در فتوی مکن تا نام تو در جهت امر ثابت شود چه برای کاری عظیم بجانب عظیم خلق کرده تو را از خاص ترین
خلق و حامل علم منی که انبیا و رسل وحی شده و امین منی بر وحی
وحی من بانبیا و رسل و حاملین منی و رازهای من برای تو واجب کنم کسی که امام خود شمرده تو را ثابت
لازم کرده ام رحمت خود را و مخصوص کنم بهشتهای خود را و حلال کرده ام همسایگی خود را بعد از ان قسم بعزت
و بزرگی خود که هر اینه میرسانم النقمه کسی را که دشمنی کرده تو را بسخت ترین عذاب خود هر چند که وسعت
داده باشم برای او در دنیای خود از وسعت روزی من که برای خلایق امده ایم پس چون باخر رسید
او از ندا او را انند عنه اله است که مذکور شد جواب میدهد ان منادی را او گذاشته دو دست خود را
بر زمین بر داشته سر خود را بسوی اسمان میگوید ایه سوره ال عمران را که گواهی داد الله تعالی انکه شان
این است که نیست مستحق عبادت مگر او و فرشتگان نیز گواهی دادند و صاحبان علم نیز گواهی دادند
در حالی که ایشان ایستادگی کنندگان باشند بحصه خود از جمله علم محمد صلی الله علیه و آله با رسول خدا
بان بیان این انکه نیست مستحق عبادت مگر او و بی شک است درست کرده است **اصل** قال فاذا قال ذلک اعطاه
الله العلم الاول والعلم الآخر واستحق زیارة الروح في ليلة القدر قلت جعلت فداك الروح ليس
هو جبرئيل قال الروح اعظم من جبرئيل ان جبرئيل من الملائكة وان الروح هو خلق اعظم من الملائكة
اليس يقول تبارك وتعالى تنزل الملائكة والروح **شرح** امام علیه السلام گفت پس چون

انرا که مذکور شد عطا داد او را الله تعالی علمی را که بانبیای سابق وحی شده و علمی را که برسول این امت وحی شده و مستحق
زیادت روح او را میشود در شب قدر گفتم قربانت شوم ایا روح نیست او جبرئیل گفت روح بزرگتر از جبرئیل است بدرستی
که جبرئیل از ملائکه است و بدرستیکه روح ان مخلوقیست بزرگتر از ملائکه علیهم السلام ایا نیست انکه میگوید الله
تبارک و تعالی در سوره القدر که نازل میشوند ملائکه و روح مراد این است که ظاهر این تقاضای مغایرت میکند
توضیح این شد در احادیث باب پنجاه و ششم **دوم اصل** سمعت ابا عبد الله علیه السلام يقول ان الله تبارك وتعالى
اذا احب ان يخلق الامام امر ملكا فاخذ شربة من ماء تحت العرش فيسقيها اباه فمن ذلك يخلق الامام فيمكث
اربعين يوما وليلة في بطن امه لا يسمع الصوت ثم يسمع بعد ذلك الكلام فاذا ولد بعث ذلك الملك فيكتب
بين عينيه وتمت كلمة ربك صدقا وعدلا لا مبدل لكلماته وهو السميع العليم فاذا مضى الامام الذي كان
قبله رفع لهذا منار من نور ينظر به الى اعمال الخلائق فبهذا يحتج الله على خلقه **شرح** عرش بیان شد در شرح
حدیث سابق وما تحت العرش عبارت است که مذکور میشود در کتاب الصلوة در حدیث اول باب النوادر که
باب هفدهم است **تبع** شنیدم از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام میگفت بدرستیکه الله تعالی چون دوست
داشت که خلق کند امام را امر میکند ملکی را پس فرا میگیرد ان ملک قدری از اب شایستنی را که از زیر عرش
بی جرعه نامید ان شربت پس او را پدر او از ان شربت خلق میکند امام را پس بعد از خلق و مدت
او در زن میکند چهل روز و شب در شکم مادر خود نمیشنود او از مردمان را بعد از ان میشنود بعد از چهل
روز سخن را باین معنی که لغتها را یاد میگیرد و یاد میگیرد کیفیت استعمال الفاظ پس چون زاده
شد میفرستد الله تعالی ان ملک را پس مینویسد میان دو چشم امام ایت سوره انعام را که بیان شد در حدیث
سابق پس چون رفت از دنیا امامی که بود پیش از او بعد از ان بلند کرده شد برای این امام محل نوری که از ان نور
نظر میکند امام از ان محل نور بسوی اعمال خلایق پس بسبب این در شرح حدیث هفتم این باب بیان انکه از ان محل نور
است که در ان نبیان هر خبری است پس باین قسم کسی حجت میگیرد الله تعالی بر خلق را بیان و فاسقان مخلوقی
سوم اصل سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول ان الله عز وجل اذا اراد ان يخلق الامام من الامام بعث
ملكا فاخذ شربة من تحت العرش ثم اوقعها او دفعها الى الامام فشربها فيمكث في الرحم اربعين يوما لا يسمع
الكلام ثم يسمع الكلام بعد ذلك فاذا وضعته امه بعث اليه ذلك الملك الذي اخذ الشربة فكتب على
عضده الايمن وتمت كلمة ربك صدقا وعدلا لا مبدل لكلماته فاذا قام بهذا الامر رفع الله له في كل بلدة
منارا ينظر به الى اعمال العباد **شرح** او برای شک در اوصاف الانفاق داشتن چیزی نزد کسی تا تامل کند در
مضمون این نزدیک است بعضیست خوف انست که امام در سابق مطلق بود و اینجا مقید است بانکه پدر
ان امام باشد **چهارم اصل** سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول ان الامام ليسمع في بطن امه فاذا ولد خط
بين كتفيه وتمت كلمة ربك صدقا وعدلا لا مبدل لكلماته وهو السميع العليم فاذا صار الامر اليه جعل

كالعمود من نور يبصر بها أعمال أهل كل بلدة **شرح** مضمون این نیز موافق سابق است **پنجم اصل** سمعت اسحق بن جعفر
يقول سمعت أبي يقول الأوصياء إذا حملت بهم أمهاتهم أصابها فترة شبه الغشية فأقامت في ذلك يومها
ذلك إن كان نهارا أو ليلتها إن كان ليلا ثم ترى في منامها رجلا يبشرها بغلام عليم حليم فتفرح لذلك ثم تنتبه
من نومها فتسمع من جانبها الأيمن في جانب البيت صوتا يقول حملت بخير وتصيرين إلى خير وجئت بخير أبشري
بغلام حليم عليم وتجد خفة في بدنها ثم لم تجد بعد ذلك امتناعا من جنبيها وبطنها **شرح** شنیدم از اسحق بن جعفر
میگفت شنیدم از پدرم امام جعفر صادق علیه السلام میگفت اوصیا چون آبستن شوند بایشان مادران ایشان
برسد بهر یک از مادران ایشان را سستی شبیه بیهوشی پس میمانند در آن سستی در آن روز چون آن سستی
در روز باشد یا در شب چون آن سستی در شب باشد بعد از آن بفاصله بسیار می بیند در خواب چون مردی را
که بشارت میدهد او را بپسری بردبار و دانای عاقل پس خوشحال میشود برای آن پس بیدار میشود از خواب
خود پس میشنود از جانب راست خود در طرف خانه آوازی را مراد این است که بعد از بیچاره و ده روز از
ابتدای آبستنی او یا بیشتر از جانب راست شکم امام آواز میکند چنانچه گویا که در طرف خانه او است که
میگوید آبستن شدی به بهترین مخلوقین زمان خود و میگردی بسوی بهترین حالی و آوردی بهترین موجودی
انوار این معنی که آبستن شدی باو نوید ده را بپسر بردبار عاقل دانا و می یابد مادر سبکی در بدن خود بفاصله
بسیار می یابد بعد از آن نوعی از فراخی که معلوم دیگران نمیشود از دو پهلوی خود و شکم خود **اصل** فإذا
كان لتسع من شهرها سمعت في البيت حسا شديدا فإذا كانت الليلة التي تلد فيها ظهر لها في البيت نور تراه
لا يراه غيرها إلا أبوه فإذا ولدته ولدته قاعدا وتفتحت له حتى يخرج متربعا ثم يستدير بعد وقوعه إلى الأرض
فلا يخطئ القبلة حيث كانت بوجهه ثم يعطس ثلاثا يشير بإصبعه بالتحميد ويقع مسرورا مختونا ورباعيتاه
من فوق وأسفل وناباه وضاحكاه ومن بين يديه مثل سبيكة الذهب نور ويقيم يومه وليلته تسيل يداه ذهبا
وكذلك الأنبياء إذا ولدوا وإنما الأوصياء أعلاق من الأنبياء **شرح** لام بمعنی فی است تسع بمعنی نه شب است یعنی
برای تعیین است شهرها عبارت است از ماهی است که در شب نهم از ماه ابتدای حمل بکسر حاء بی نقطه و تشدید سین
بی نقطه آواز حرکت کسی که دیده نمیشود المتربع بصیغه اسم فاعل باب تفعل کسی که سرنگون نباشد یا در هیئت نشسته
المسرور بسین بی نقطه و دو را بی نقطه بصیغه اسم مفعول باب نصر ناف بریده شده چنانچه قابله سر و میبرد و بقیه که
و ناف بر بیمان نمی بیند تا محتاج نشود افتد المختون بخاء نقطه دار و تاء دو نقطه در بالا بصیغه اسم مفعول باب نصر
غلاف سر ذکر بریده شده خواه آن غلاف افتاده باشد خواه باقی مانده و بنا بر این نوعی منافات نیست میان این حدیث
و حدیث هشتم این باب و میان انچه میاید در کتاب العقیقه در حدیث پنجم باب التطهیر که باب بیست و سیوم است که
انبیا و اوصیا که از اولاد اسمعیل اند غلاف سر ذکر ایشان و بقیه ناف ایشان در روز هفتم خود بخود می افتد بی حاجت
میدانند و میمیان نیست بخلاف اسحق و اولاد او پس مراد بانبیا اینجا ما عدای اسحق و اولاد او است و باعتبار

مبتدا است

مبتدا است من فوق خبر است و اسفل عطف بر خبر است و ناباه عطف بر مبتدا است بتقدیر و ناباه من فوق و اسفل و ضاحکاه
نیز عطف بر مبتدا است بتقدیر و ضاحکاه من فوق و اسفل الرباعیة بفتح را بی نقطه و باء یک نقطه و الف و کسر عین بی نقطه
و تخفیف یاء دو نقطه در پایین دندان پیشتر از همه دندانها و آن چهار دندان است دو در بالا و دو در پایین و هر یک
و هر یک از چهار دندان پهلوی رباعیه است ناب بنون و الف و تخفیف باء یک نقطه عبارت است هر یک از چهار دندان پهلوی
ناب اند الضاحک عبارت است باعتبار آنکه در وقت خنده نمودار میشود الاعلاق بفتح همزه و سکون عین بی نقطه جمع علق
بکسر عین و سکون لام نفیس یعنی آنکه دوست داشته میشود **یعنی** پس چون نه شد در شب نهم حمل ماه او شنیده در خانه او آواز حرکتی
سخت چنانچه جمعی بسیار حرکت کنند پس چون میشود شبی که میزاید در آن شب ظاهر شد او را روشنی از نبی میبیند او را
غیر او مگر پدر آن طفل پس چون زائید او را نشسته و فراخ میشود مادر برای آن طفل تا بیرون آید مستقیم نه سرنگون
بعد از آنکه در بستر دندان طفل بعد از افتادن بر زمین برای توجه بجانب قبله پس خطا نمیکند قبله را هر
جانب که باشد بروی خود این معنی که روی خود را بگرداند بجانب قبله میکند بعد از آن عطسه میکند
سه بار اشاره میکند با انگشت خود بحمد الله تعالی برای عطسه و میزاید ناف بریده ختنه کرده شده و دو
دندان پیش او هست در بالا و پایین این معنی که چهار دندان پیش او هست و دو دندان پهلوی آنها هست در بالا
و پایین و دو دندان پهلوی آنها نیز هست در بالا و پایین مراد این است که شش دندان پیش از بالا و شش دندان پیش
از پایین با او هست در وقت ولادت و در پیش او هست مانند شمش طلا نوری هست و میماند در روز و شبی که در آن
زائیده شده اگر در روز باشد و در شب اگر در شب باشد در حالی که میریزد از دو دست او طلا یعنی نور بهم
طلا و چنانند انبیا نیز چون زائیده شدند و جز این نیست که اوصیا دوست داشته شده اند از جانب انبیا
است یا آنکه انبیا که صاحبان شریعت جدیداند بطریق امد چنان خواهند بود **ششم اصل** عن جميل بن
دراج قال روى غير واحد من أصحابنا أنه قال لا تتكلموا في الإمام فإن الإمام يسمع الكلام وهو في بطن أمه فإذا
وضعته كتب الملك بين عينيه وتمت كلمة ربك صدقا وعدلا لا مبدل لكلماته وهو السميع العليم فإذا
قام بالأمر رفع له في كل بلدة منار ينظر منه إلى أعمال العباد **شرح** در تکلم در کسی یعنی طعن در وصیات مثل
انچه گذشت در حدیث سیوم باب هشتاد و هشتم که فان الانساب الناس تكلموا في أبي جعفر عليه السلام و بعضی
جایز نمیدانستند که کسی صبی امام باشد و جماعتی سبب شد و بنا بر دوم مراد این است که مراتب امامت را الا نوات الحجة
شمایان ... بعد لقبت از جمیل بن دراج گفت که روایت کرده اند از امام جعفر صادق
علیه السلام گفت که گفتگو مکنید در شأن امام میشنود سخن را اینجا الیکه در شکم مادر خود است تا قوله ابن ظاهر
از شرح احادیث این باب **هفتم اصل** عن محمد بن عيسى بن عبيد قال كنت أنا وابن فضال جلوسا إذ
أقبل يونس فقال دخلت على أبي الحسن الرضا عليه السلام فقلت له جعلت فداك قد أكثر الناس في العمود
قال فقال لي يا يونس ما تراه أتراه عمودا من حديد يرفع لصاحبك قال قلت ما أدري قال لكنه ملك موكل

بكل بلدة يوم فيه الله به اعمال تلك البلدة قال فقام ابن فضال فقبل رأسه وقال رحمك الله يا ابا محمد لا تزال تجيئني
بالحديث الحق الذي يفرج الله به عنا شرح جلوس بر جمع جالس است و استعمال شده و کسر شده و این صحیح است
چنانچه وارد شده در کتاب الحیض در حدیث اول باب جامع فی الحائض والمستحاضة که سن لها الاقراء وادناه حیضتان
و میتواند بود که اشارت باشد بانکه منبر ابنیه بود یعنی روایتست از محمد بن عیسی بن عبید گفت که بودم من و حسن بن
علی بن فضال نشستگان که امد یونس بن عبد الرحمن که کنیت او ابو محمد است پس گفت داخل شدم بر امام رضا علیه السلام
پس گفتم او را فدایت شوم بتحقیق بسیار گفتگو کردند مردمان در ستون نور که امام با ان میبیند اعمال خلق را
که ایا از چه جنس میباشد یونس گفت پس گفت مرا ای یونس چه خیال میکنی ایا خیال میکنی ان که ستونی از اهن باشد
مثلا که برداشته میشود برای امام تو یونس گفت گفتم نمیدانم گفت لیکن ان ستون عبارتست از ملکی است که موکل است
بهر شهری تا ما نمیکند الله تعالی با ان ملک اعمال اهل ان شهر را مراد بملک قران است که ملکی که جبرئیل است ان را
و هر چیزی در ان بیان شده یا مراد ملکی است که بعنوان تحدیث علم استنباط امام از قران میشود و حسب بیان اعمال
بان معلوم امام میشود اگر بجد توجه استنباط اینها شود چنانچه در شبهای قدر میشود پس منافات ندارد با
انچه گذشت در حدیث سیوم باب چهل و پنجم که امام جعفر صادق علیه السلام گفت چیزی را اذن است که در دیگر
راوی گفت پس چه چیز است ابن فضال پس بوسید سر یونس را و گفت رحمت کناد ترا الله تعالی ای ابو محمد
پیوسته میاوری حدیث حق را که غم را میزداید الله تعالی بسبب ان از ما هشتم اصل عن ابی جعفر علیه السلام
قال للامام عشر علامات يولد مطهرا مختونا واذا وقع على الارض وقع على راحته رافعا صوته بالشهادتين
ولا يجنب وتنام عينه ولا ينام قلبه ولا يتثاءب ولا يتمطى ويرى من خلفه كما يرى من امامه ونجوه
كرائحة المسك والارض موكلة بستره وابتلاعه واذا لبس درع رسول الله صلى الله عليه وآله كانت
عليه وفقا واذا لبسها غيره من الناس طويلهم وقصيرهم زادت عليه شبرا وهو محدث الى ان تنقضي
ايامه عليه السلام شرح المطهر پاکیزه کرده شده و مراد اینجا این است که حقیقی که با اطفال در شکم مادر میباشد
بریده ناف می‌افتد با امام نمیباشد لا يجنب بصیغه مضارع مجهول غایب باب افعال است و مراد این است
که در اختیار جنب نمیشود چنانچه در خواب میباشد التثاءب بثاء سه نقطه و همزه و یا یکنقطه مصدر باب
تفعل و تفاعل خامیازه که از او دهن دره نیز میباشد التمطی مصدر باب تفعل از معتل اللام واوی یا یائی
که از کاهلی نیز میباشد یعنی روایتست از امام محمد باقر علیه السلام گفت که امام را ده نشان است اول انکه
زاده میشود ناف بریده شده ختنه کرده شده اگر چه خلاف مقتضا ده است دوم انکه چون فرود میاید بر زمین
فرود میاید بر دو کف دست خود باین معنی که انها را بر زمین میگذارد و حالانکه بر داشته اواز خود است
شهادتین سیوم انکه جنب کرده نمیشود چهارم انکه بخواب میرود چشم او و نمیخوابد دل او پنجم انکه
دهن دره نمیکند و کاهلی نمیکند ششم انکه می‌بیند از پشت خود چنانچه می‌بیند از پیش خود

این است

این است که اگر خاطر امام استنباط از قران میکنند غایب را چنانچه میبینند حاضر را نهم انکه چون پوشیده زره رسول
صلی الله علیه و آله باشد بر او موافق نه کوتاه و نه دراز و چون پوشد انرا غیر او از مردمان خواه دراز از ایشان
و خواه کوتاه ایشان زیاده امد از زره رسول علیه السلام بر او یک شبر مراد درع عبر ذات الفضول است چنانچه بیان شد
در حدیث سیوم باب هفتادم دهم انکه او محدث است در شبهای قدر تا باشد انها تا انقضای روزگار او
علیه السلام چنانچه بیان شده در باب پنجاهم و باب پنجاه و چهارم باب نود و سیوم اصل باب خلق ابدان
الائمة وارواحهم وقلوبهم شرح ارواح و قلوب عبارت از یک چیز است یعنی این بابیست در بیان افریدن الله تعالی
بدنهای ائمه و ارواح ایشان و دلهای ایشان را که از چه چیز افریده در این باب چهار حدیث است اول اصل
عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان الله خلقنا من علیین وخلق ارواحنا من فوق ذلك وخلق ارواح
شیعتنا من علیین وخلق اجسادهم من دون ذلك فمن اجل ذلك القرابة بیننا وبینهم وقلوبهم تحن الینا
شرح علیین جمع ... صلوات الله علیهم العلیون بکسر عین بی نقطه و تشدید
لام مکسوره و تشدید یاء دو نقطه در پایین جمع علی هفت اسمان که انها بالای افلاک عبارت از حمله ملائکه
کرام که چنانچه ظاهر میشود از انچه میاید در کتاب الایمان والکفر در حدیث هفتم باب اول یعنی روایتست از
امام جعفر صادق علیه السلام گفت بدرستیکه الله تعالی افرید بدنهای ما را از بالاترها و افرید روحهای ما را
از بالای انها و افرید روحهای شیعه ما را از بالاترها و افرید بدنهای ایشان را از پایین انها از انست
خویشی میان ما و میان ایشان و دلهای ایشان اشتیاق میدارد سوی ما مخفی نماند که چون موجب
اختیار است در شدت شوق امیر المومنین و یازده فرزند او بر رسول علیهم السلام و او شوق
مکلف نیست و در اصل ایمان و طاعات مختار است میتواند بود که تعلیل در اینجا حقیقی باشد و میتواند
بود که مجازی و از قبیل السلطان لابد منه باشد نظیر انکه گویند چون وقوع فلان چیز معلوم بود واقع
شد پس چیزی که مکلف به لازم نمیاید مثل انچه میاید در باب اول کتاب الایمان والکفر و تحقیق مقام این است
که الله تعالی بعلم ازلی دانسته که مقتضای حکمت خوب ایست که متشابه الاجزاء در حقیقت کیفیت
باشد خلق میکند و از ان ماده سایر اجسام مثل ارواح مکلفان و ابدان ایشان و سایر حیوانات میکند چنانچه
گفته در سوره انبیا وجعلنا من الماء كل شيء حي و دانسته که کدام از اجزای ان ماده اقتضای حکمت ماده
ارواح مکلفین و ماده ابدان ایشان میشود و دانسته که با اتفاق بدن و روح در قبول بهشت طاقت صحیح اصل
تکلیف است کدام از ارواح باختیار خود منزه میشوند بعد از ماده ایشان ... کیفیت علیین کنند و خواه
کیفیت سجین کنند و کدام از ارواح موحد میشوند بجهان ... بمناسبت ماده ارواح و ابدان موحدین را
کیفیت علیین داده ... جمع کرده و ماده ارواح و ابدان مشرکین را کیفیت سجین داده و هر یک ... مکان
جمع کرده بجهت انکه ان دو کیفیت دخل در اصل توحید و طاعات یا در اصل شرک و معاصی داشته باشد هر چند

که دخل در ثواب توحید و طاعات بالولایة شرائع و معاصی طارد **دوم اصل** عن محمد بن مروان عن ابی عبد الله
علیه السلام قال سمعته یقول ان الله خلقنا من نور عظمته ثم صور خلقنا من طینة مخزونة مکنونة من تحت العرش
فاسکن ذلک النور فیه فکنا نحن خلقا وبشرا نورانیین لم یجعل لاحد فی مثل الذی خلقنا منه نصیبا وخلق
ارواح شیعتنا من طینتنا وابدانهم من طینة مخزونة مکنونة اسفل من ذلک الطینة ولم یجعل الله لاحد فی
مثل الذی خلقهم منه نصیبا الا للانبیاء صلوات الله علیهم ولذلک صرنا نحن وهم الناس وصار سائر
الناس همجا للنار والی النار **شرح** نور عظمته عبارت از کمال قدرت الله تعالی است و مراد این است که ارواح ما
افضل مخلوقات اند عرش مایه شده در شرح حدیث اول باب سابق الا للانبیاء استثنا از احد در لم یجعل الله
است الهمج بفتح ها و ضم میم و جیم جمع همجه بکسر میم چیزی چند که در لغت اخفا کنند تا هر چه شود شده باشند **یعنی** روایت
است محمد بن مروان از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده گفت شنیدم از او میگفت که بدرستی که الله تعالی آفرید
روح ما را از روشنی ... بعد از آن صورت داد ابدان ما را از گلی که محفوظ است در پوشیده است از
پایین عرش است ... که ساکن کرد آن روشنی را در آنجا از پایین عرش است ... شدیم ما
مخلوقان ... و برای ... مخلوق که شیعه ما را از ... نکرد برای هیچ یک ... نصیبی
سابق صلوات الله علیهم ... و از آن است که شدیم ما و شیعه ما مردمان به حقیقت
اشارت است به قول الله تعالی در سوره ابراهیم واجعل افئدة من الناس تهوی الیهم در حدیث اول باب ...
شده باقی مردمان ... از برای آتش جهنم ... بسوی آتش جهنم **سوم اصل**
عن علی بن عطیة عن علی بن رئاب رفعه الی امیر المؤمنین علیه السلام قال ان لله نهرا دون عرشه ودون النهر الذی دون عرشه نور نوره وان فی حافتی النهر روحین مخلوقین روح القدس
وروح من امره وان لله عشر طینات خمسة من الجنة وخمسة من الارض ففسر الجنان وفسر الارض ثم
قال ما من نبی ولا ملک من بعده جبله الا نفخ فیه من احدی الروحین وجعل النبی من احدی الطینتین قلت
لابی الحسن الاول علیه السلام ما الجبل فقال الخلق غیرنا اهل البیت فان الله عز وجل خلقنا من العشر
طینات ونفخ فینا من الروحین جمیعا فاطیب بها طیبا وروی غیره عن ابی الصامت قال طین الجنان
جنة عدن وجنة المأوی والنعیم والفردوس والخلد وطین الارض مکة والمدینة والکوفة وبیت المقدس
والحائر **شرح** عطیة بفتح عین بی‌نقطه و کسر طا بی‌نقطه و تشدید یا دو نقطه در پایین است علی بن رئاب بکسر را بی‌نقطه
و تخفیف همزه که قلب آن بیا جایز است و الف و با یک نقطه از اصحاب امام جعفر صادق و امام موسی کاظم علیهما السلام
است رفع این حدیث سوی امیر المؤمنین علیه السلام ... روایت از هر یک از امام جعفر صادق و امام
کاظم علیهما السلام از امیر المؤمنین علیه السلام ... قال ... راجع است ... از امام جعفر صادق و امام موسی کاظم
علیهما السلام یا راجع است به علی بن رئاب ... که بیان شده در شرح

حدیث

حدیث دوم باب سابق ... که ... باشد ... یعنی تحت باشد ... صادات عرش ... بیان ...
شرح حدیث اول باب ... بصیغه ماضی معلوم باب تفعیل است و ضمیر ... راجع ... است و ضمیر ...
راجع ... است الحافة ... بی‌نقطه و تشدید فا ... که ... بیان روح القدس گذشت در باب
پنجاه و پنجم و تفسیر روح من امره گذشت در شرح حدیث اول ... باب پنجاه و ششم کلام الله برای اختصاص
باعتبار شرف ... با اینکه طین اهل جهنم نیز ... باشد و غیر این عشر طینات باشد ففسر ...
قال کلام علی بن رئاب است و ضمیر ... راجع ... امام جعفر صادق و امام موسی کاظم علیهما السلام
است ... که ففسر تا ثم قال کلام ... از امام جعفر صادق یا امام موسی کاظم علیهما السلام باشد ...
راجع بامیر المؤمنین علیه السلام باشد نبی بفتح نون و کسر با یک نقطه و تشدید یا اینجا عبارت است از هر یک از ... یعنی
صاحب شریعت جلیله که آدم و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد علیهم السلام است ملک بفتح میم و کسر لام یعنی
امام مفترض الطاعة ... نبی ... برای ... است ... که ...
بعده راجع به ... است جبله بفتح جیم و سکون با یک نقطه بصیغه ... راجع ...
و مبتدا است ... صفت ملک است برای احتراز از نبی صاحب شریعت جلیله و اشارت است باب ...
... لئلا یکون للناس علی الله حجة بعد الرسل نفخ بصیغه ماضی معلوم ... مستوفی ... ضمیر ... راجع
... است ... الروحین عبارت از روح القدس ... و جعل بصیغه معلوم ...
... النبی بکسر را ... و تخفیف ... الف ... جمع ... بکسر را یک نقطه و سکون ... و النبی
... جمع ... یعنی ... انبیاء
و ... است ... در سیاق نفی احدی الطینتین عبارت از طینه جنان است قلت
لابی الحسن ما الجبل کلام علی بن رئاب است که متوسط شده میان اجزای کلام امام علیه السلام ... غیرنا
... و برای استثنا است از نبی و ملک اهل البیت بیان ضمیر غیرنا است و منصوب به اختصاص است
مثل العرب ... الضیف و اینجا عبارت است از محمد و ... علیهم السلام تقدیم خلق
از عشر طینات بر نفخ از روحین ... که ... وجعل النبی ... است در حقیقت مقدم است
... الحدی الروحین ... طیب ... تفریع است اطیب بها بصیغه ... افعل صیغه تعجب است ضمیر بها راجع
بجماعت اهل البیت است طیبا بکسر طای بی‌نقطه و سکون یا دو نقطه در پایین و با یک نقطه بصیغه مصدر است
... منصوب باختصاص ... بیان ضمیر بها است و برای مبالغه است باعتبار این است که باعث طیب ... مانند
در مصدر ... تذکیر و تانیث ... و جمع ... است ... طینت ارض و طینت جنان ...
... شرف و طیب ... که ... باعتبار اینکه ... احاطه علم و حسن خلق ...
باعتبار ... جهات مخلوقات ... سوره صافات انا خلقناهم

طین لازب و بیان میشود در کتاب الصیام در شرح حدیث سیوم باب شصت و هفتم که باب فی لیلة القدر است و روی تا
آخر کلام علی بن عطیه است ضمیر عنه راجع بعلی بن رئاب است ابو الصامت حلوانی از اصحاب امام محمد باقر و امام جعفر
صادق علیهما السلام است و مقصود این است که ابو الصامت این حدیث را رفع کرده سوی امیر المؤمنین علیه السلام
بتوسط روایت او از هر یک از امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیه السلام و در روایت او بجای فقال الجنان فی الارض
چنین است که فقال الطین الجنان حینئذ حدثنا اخو دینار بن ابی هیثم مستتر در قال الجمع بهر یک از امام محمد باقر و امام جعفر صادق
علیهما السلام است پس قول علی بن رئاب که قلت لابی الحسن الاول علیه السلام ما الجبل فقال الخلق در این روایت نحو اهل
بعض روایت کرده علی بن عطیه از علی بن رئاب که بتوسط ... روایت را تا امیر المؤمنین علیه السلام
گفت که گفت امیر المؤمنین علیه السلام بدرستیکه الله تعالی را نهری است ... که زیر
عرش او است ... آن نهر ... روح آفریده شده یکی روح القدس
و دیگری روح که ... امر الله تعالی است و بدرستیکه الله تعالی ... کل مبارک است پنج از جمله آنها است بهشت
و پنج دیگر از زمین است ... بیان کرده امام علیه السلام پنج بهشت را و بیان کرده پنج زمین را بعد از آن امام علیه السلام گفت
هیچ نبی صاحب شرع یعنی ... بعد از آن نبی است آفریدنا ... الله تعالی ...
از یکی از آن دو روح که روح القدس است ... از انبیا ... از یکی جبل ...
گفتم امام موسی کاظم علیه السلام را که حقیقت معنی جبل چیست گفت آفریدن امام علیه السلام ... گفت که
سوای ما اهل البیت چه بدرستیکه الله عز و جل آفرید ما را ... از هر ...
اند جماعت اهل البیت که با کبری ... روایت کرده غیر علی بن رئاب از ابی الصامت که در روایت او امام گفت
بهشتها اول کل جنة عدن است دوم کل جنة المأوی است سیوم کل نعیم است چهارم کل فردوس است
پنجم کل خلد است و کل زمین اول کل مکه است دوم کل مدینه است سیوم کل کوفه است چهارم کل بیت المقدس
پنجم کل حائر امام حسین علیه السلام است **چهارم اصل** سمعت ابا جعفر علیه السلام یقول ان الله خلقنا من
اعلی علیین وخلق قلوب شیعتنا مما خلقنا وخلق ابدانهم من دون ذلك فقلوبهم تهوی الینا لانها
خلقت مما خلقنا ثم تلا هذه المقربون وخلق عدونا من سجین وخلق قلوب شیعتهم مما خلقهم منه و
ابدانهم من دون ذلك فقلوبهم تهوی الیهم لانها خلقت مما خلقوا منه ثم تلا هذه الآیة کلا ان کتاب الفجار
لفی سجین وما ادراك ما سجین کتاب مرقوم **شرح** خلقنا یعنی خلق ارواحنا است و خلق قلوب شیعتنا
مشتمل بر اختصار است بتقدیر و خلق ابداننا من دون ذلك و خلق قلوب شیعتنا مما خلقناه یعنی مما خلق
ابداننا است تعلیل در لانها و ما تعلیل مجازی است و از قبیل وضع علت ... در مقام علت ...
است در این روایت چند احتمال است ... که موافق تر است با این حدیث این است که کلا بمعنی حقا
و کتاب اینجا بمعنی سرنوشت است که ملائکه بر روی آدمی ... چنانچه ... در کتاب

... کتاب ... علیین ... ما علیون ...

العقیقه

العقیقه در حدیث سیوم باب بدو خلق الانسان و تقلبه فی بطن امه که باب ششم است فی علیین خبر ان است
و لام برای تاکید است مراد این است که در روی سرنوشت شده که فی علیین و در روی بدان نوشته شده
که فی سجین متعلق است بهذا فی علیین و هذا فی سجین کتاب مرقوم یعنی نوشته و بی اشتباه است و این از قبیل
وضع لازم در مقام ملزوم است و مراد این است که ابرار از علیین مخلوق شده اند پس نوشته
شده بر روی ایشان صریح جائی که در علیین خواهند بود یشهده المقربون استیناف بیانی سابق است
مراد این است که ... اند ... این کتاب را ائمه که مقربین اند چنانچه گذشت در باب ان المتوسمین
الذین ذکرهم الله عز و جل فی کتابه الائمة علیهم السلام والسبیل فیهم مقیم که باب بیست و هشتم است
و این قیاس است کلا ان الفجار تا آخر سجین مبالغه اسم فاعل از باب نصر است یعنی بغایت حبس کننده و
است از زمین هفتم که ... افزون کعبه است از جمله ... چنانچه ظاهر میشود در کتاب الایمان
والکفر در حدیث هفتم باب ... در کتاب الایمان والکفر در حدیث یازدهم باب حب الدنیا والحرص علیها
که باب صد و بیست و ششم است که قال و ما الهاویة قال السجین قال و ما سجین قال جبال من جمر تا آخر
شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام میگفت بدرستیکه الله تعالی آفرید ما را از بالاترین ... و آفرید
شیعه ما را از آنچه ما را آفرید و آفرید بدنهای شیعه ما را از پایین تر از این در خوبی پس دلهای ایشان میل
میکند سوی ما چه آنها آفریده شده از آنچه ما از آن آفریده شده ایم بعد از آن خواند این آیت را از سوره المطففین
حقا که بدرستیکه سرنوشت نیکان هر آینه در علیین است و از چه دانستی که چیست علیون نوشته ایست
که صریح است میدانند آن را مقربان و آفرید دشمن ما را از سجین و آفرید دلهای
ایشان را از آنچه آفریده ایشان را از آن و آفرید بدنهای دوستان ایشان را از پایین
تر از آن در نیکی پس دلهای دوستان ایشان میل میکند سوی ایشان چه آنها آفریده شده از آنچه آفریده
شده اند ایشان از آن بعد از آن خواند این آیه را از سوره المطففین که حقا که بدرستیکه سرنوشت فاسقان
هر آینه در سجین است و از چه دانستی که چیست سجین نوشته ایست صریح **باب صد و چهارم** **اصل** باب التسلیم
وفضل المسلمین **شرح** این باب بیان این است که تسلیم که مامور به است در قول الله تعالی در سوره احزاب
ما زادهم الا ایمانا و تسلیما و در سوره ... و یسلموا تسلیما و در سوره نساء و یسلموا تسلیما کدام است و بیان
فضیلت اهل تسلیم و در این باب هشت حدیث است **اول اصل** عن سدیر قال قلت لابی جعفر علیه السلام انی
ترکت موالیک مختلفین یتبرأ بعضهم من بعض قال فقال وما انت وذاك انما کلف الناس ثلاثة معرفة
الائمة والتسلیم لهم فیما ورد علیهم والرد الیهم فیما اختلفوا فیه **شرح** یتبرأ بصیغه مضارع معلوم باب
علم است روایت است از سدیر گفت که گفتم امام محمد باقر علیه السلام را که واگذاشتم شیعه تو را در
حالی که مختلف بودند با هم در علمها یا در فتواها اجتناب میکرد بعضی ایشان از بعضی دیگر او گفت پس

کفت وجه کار است تو با آن اختلاف در عبارات باین معنی که من اختلاف در میان ایشان انداختم ام برای تقیه
یا باین معنی که چرا با ایشان نسبتی و کردش بمخالفان ایشان کردی جواب این نیست که مکلف شده اند مردمان به چنین
اول شناختن امامانی که مفترض الطاعة اند دویم قبول کردن و گردن نهادن برای امامان در آنچه وارد
شود بر آن مردمان از جانب ائمه سیوم برگردانیدن یعنی واگذاشتن حکم سوی ائمه در آنچه اختلاف کردند
در آن اشارتست باینکه ایشان عمل به تسلیم کرده اند یا باینکه از جمع سلوک طریق مخالفان میکنند خود را
از شیعه ما میشمرند **دویم اصل** قال ابو عبد الله علیه السلام لو ان قوما عبدوا الله وحده لا شریک له واقاموا
الصلاة واتوا الزكاة وحجوا البيت وصاموا شهر رمضان ثم قالوا لشيء صنعه الله او صنعه رسول الله
صلى الله عليه وآله الا صنع خلاف الذي صنع او وجدوا ذلك في قلوبهم لكانوا بذلك مشركين ثم تلا
هذه الآية فلا وربك لا يؤمنون حتى يحكموك فيما شجر بينهم ثم لا يجدوا في انفسهم حرجا مما قضيت و
يسلموا تسليما ثم قال ابو عبد الله عليه السلام عليكم بالتسليم **شرح** کفت امام جعفر صادق علیه السلام اکر قومی اینکه
جمیع عبادت کنند الله تعالی را یعنی باینکه شریکی نباشد او را در عبادت ایشان و بپای دارند نماز را و بدهند
زکوة را و حج خانه کنند و روزه دارند ماه رمضان را بعد از آن گویند چیزی را که تدبیر کرده باشد الله تعالی
یا تدبیر کرده باشد رسول او یا بمعنی که در سنت رسول صریح باشد اگر چه در قرآن صریح نشده باشد
چه تدبیر رسول به تبلیغ رسالت نه از پیش خود که چرا تدبیر نکرده برعکس یا بگیر که خلاف آنست که
تدبیر کرده باینمعنی که این تدبیر خوب نیست و موافق مصلحت و نظام ملک نیست یا یابند الخ در دلهای خود
حرجی یعنی بزبان اگر نگویند هر چند که بعنوان احتمال باشد هر اینه میشوند باین شرک بسبب عدم تصدیق رب
رب العالمین یا به تحقیق خطی خود بعد از آن خواند این آیه را از سوره نسا که بدرستی قسم بصاحب کل
اختیار تو که مؤمن نمیشوند جمیع که دعوی ایمان میکنند مگر اینکه حاکم کنند ترا در آنچه نزاع است درمیان ایشان
بعد از آن نیابند در خاطرهای خود تنگی را از آنچه حکم کنی و قبول کنند قبول کردنی عظیم بیان این آیت
بوجوه دیگر که منافات این نیست میآید در حدیث هفتم این باب بعد از آن گفت امام علیه السلام بر شما باد
که قبول کنید حکم خدا و رسول و اوصیای رسول را **سیوم اصل** عن زید الشحام عن ابی عبد الله علیه السلام
قال قلت له ان عندنا رجلا يقال له كليب فلا يجيء عنكم شيء الا قال انا اسلم فسميناه كليب تسليم
قال فترحم عليه ثم قال اتدرون ما التسليم فسكتنا فقال هو والله الاخبات قول الله عز وجل الذين
آمنوا وعملوا الصالحات واخبتوا الى ربهم **شرح** كليب بضم كاف و فتح لام اسمست **یعنی** روایتست از زید بیعه
فروش از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت گفتم او را بدرستی که نزد ما مردیست که نام او کلیب
است نمی آید از جانب شما حکمی مگر اینکه گفت من تسلیم میکنم و تخصیص و تاویل نمیکنم پس شکافتیم خود را
پس نامیدیم او را باین سبب کلیب تسلیم راوی گفت پس رحمت فرستاد بر کلیب بعد از آن گفت

ابای

ابای واینکه چیست بازگشت بقبول قول ما پس ساکت شدیم در جواب بعد از آن گفت این بخدا قسم که اخبات مذکور در قول الله تعالی
است در سوره هود که جمعی که مؤمن شدند و بجا آوردند اعمال صالحه را و فروتنی کردند بسوی صاحب کل اختیار خود
مراد این است که فروتنی و قبول قول ما فروتنی و قبول قول الله تعالی است باین معنی که ما از پیش خود چیزی از احکام شرع
نمیگوییم هر آنچه از جانب الله تعالی است و بس **چهارم اصل** عن ابی جعفر علیه السلام في قول الله عز وجل ومن يقترف
حسنة نزد له فيها حسنا قال الاقتراف التسليم لنا والصدق علينا وان لا يكذب علينا **شرح** روایتست از امام محمد
باقر علیه السلام در قول الله عز وجل در سوره شوری که هر که کسب کند خصلت نیکو را زیاد میکنیم برای او
در آن خصلت خوبی را گفت کسب حسنه اینجا قبول و گردن نهادن برای احکام ماست و راست گفتن بر ما در
وقت نقل حدیث ماست و این است که دروغ نگوید بر ما اصلا ذکر این برای آنست که کسی که راست گوید در بعضی
و دروغ گوید در بعضی دیگر باید برود **پنجم اصل** قال ابو جعفر علیه السلام قد افلح المؤمنون اتدري من هم قلت
انت اعلم قال قد افلح المؤمنون المسلمون ان المسلمين هم النجباء فالمؤمن غريب فطوبى للغرباء **شرح** گفت امام محمد باقر
علیه السلام بتحقیق بمطلب رسیدند مؤمنان آیا میدانی که کیانند مؤمنان اینکه در این آیت مذکورند گفتم تو داناتری
که کیانند گفت مراد این است که بتحقیق بمطلب رسیدند مؤمنان یعنی اهل تسلیم آنچه از امام با ایشان رسد
باین معنی که دیگران مؤمن نمی نامند اشارتست باینکه سوره نسا فلا وربک چنانچه گذشت در حدیث دوم و می آید
در حدیث هفتم این باب بدرستیکه اهل تسلیم ایشانند نجبا اصیلان در ایمان که در حدیث واقع شده که مؤمن
قوم الاو ... مومن در دنیا از وطن دور افتاده است باین معنی که علاقه مؤمن
حقیقی بغایت کم است در دنیا پس مؤمن در میان بیگانگان زندگانی میکند پس خوشی با غریبان باد حقیقت
طوبی ... در کتاب الایمان والکفر در حدیث سیوم باب ... که باب المؤمن وعلاماته وصفاته است **ششم اصل**
عن يحيى بن زكريا الانصاري عن ابي عبد الله عليه السلام قال سمعته يقول من سره ان يستكمل الايمان كله فليقل
القول مني في جميع الاشياء قول آل محمد فيما اسروا وما اعلنوا وفيما بلغني عنهم وفيما لم يبلغني **شرح** روایت است
از یحیی بن زکریای انصاری از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت شنیدم او را که میگفت هر که خوشحال کند او را
که تمام بهم رساند ایمان را که گوید جزو از اینجا باید که قول من در جمیع چیزها تصدیق قول ائمه آل محمد است در آنچه
پنهان کرده اند و در آنچه آشکار کرده اند و در آنچه رسیده بمن از آن اشکار ایشان و در آنچه نرسیده بمن از انکار ایشان
مراد بقول ما بیناست که جمیع اعتقادات ایشان و جمیع کلمات ایشان در احکام شرع حق است **هفتم اصل**
عن زرارة او بريد عن ابي جعفر عليه السلام قال لقد خاطب الله امير المؤمنين عليه السلام في كتابه قال قلت في
اي موضع قال في قوله ولو انهم اذ ظلموا انفسهم جاؤك فاستغفروا الله واستغفر لهم الرسول لوجدوا الله توابا
رحيما فلا وربك لا يؤمنون حتى يحكموك فيما شجر بينهم فيما تعاقدوا عليه لئن امات الله محمدا الا يردوا هذا
الامر في بني هاشم ثم لا يجدوا في انفسهم حرجا مما قضيت عليهم من القتل او العفو ويسلموا تسليما **شرح**

ظاهر این است که این حدیث بیان مستعمل نیز لفظ قرآن است و آنچه گذشت در حدیث دوم بیان لازم است و تغییر
بر اینکه خطاب انبیا به رسول نیست این است که اگر خطاب به رسول میبود بجای استغفر لهم الرسول و استغفرت لهم میبایست
چه بیرون آمدن و بعد از آن نیز بعنوان خطاب است التفات از خطاب بغیبت و هو بخطاب باز است **معنی** روایت است
از زراره یا از برید عجلی یا بکی از ایشان بتنهایی یا از امام محمد باقر علیه السلام گفت که هر آینه بتحقیق خطاب کرد الله تعالی
امیر المؤمنین علیه السلام را در کتاب خود راوی گفت گفتم در کدام جا گفت در قول او و در سوره نسا و لو انهم
ایشان و قبیله که ظلم بر نفس خود کردند می‌آمدند نزد تو بعد از خواهش تو ایشان طلب آمرزش میکردند از الله تعالی و طلب
آمرزش میکرد برای ایشان رسول هر آینه می‌یافتند الله تعالی را بغایت قبول کننده توبه بغایت صاحب رحمت پس
نزد این معنی که ... دعوی امامت ایشان در ... صاحب کمال اختیار ... تغییر
این نیز بگو آنکه حاکم کنند ترا در آنچه سر بهم آمیخته میان ایشان امام گفت مراد از فیما شجر بینهم این است که در آنچه
عهد با هم بستند بر آنکه اگر بمیراند الله تعالی محمد را امر خلافت را بکشتن ... ندهند این امامت
در بنی هاشم ... در کتاب الروضه بیان این حدیث ... که ابو بکر و عمر و ابو عبیده و سالم و عبد
الرحمن بن عوف و مغیرة بن شعبه در کعبه جمع شدند و قرار دادند این مضمون را بعد از آن ... خاطر
خود شکستن آنچه حکم کنی بر ایشان که حکم بکشتن باشد بسبب آن عهد یا حکم ... انکار ... باشد و
قبول کنند حکم ترا قبول اعظم **هشتم اصل** سئلت ابا عبد الله علیه السلام عن قول الله عز و جل الذین یستمعون
القول فیتبعون احسنه الی آخر الآیة فقال هم المسلمون لآل محمد الذین اذا سمعوا الحدیث لم یزیدوا فیه و لم ینقصوا
منه جاؤا به کما سمعوه **شرح** مضمون این گذشت در کتاب العقل در حدیث اول باب ... که باب روایة الکتب
و الحدیث و فضل الکتابة و التمسک بالکتب است و اجاجین نیز بود که هو الرجل یسمع الحدیث فیحدث به کما سمعه لا
یزید فیه و لا ینقص منه و بیان شد و بیان آن ضمیر هم راجع بالذین نیست بلکه راجع بقائلان احسن است که
مفهوم است از کلام **معنی** پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از قول الله عز و جل در سوره زمر ...
بشارت ده بندگان مرا آنچنان که گوش میدارند سخن را پس پیروی میکنند بهترین آن را تا آخر آیه که اولئک الذین هداهم الله و اولئک هم
اولوا الالباب ... امام گفت که ایشان تسلیم کنندگان آل محمد اند که چون بشنوند ... را ... از ... صاحبان
که ... در ... قبل این است که فرق میکنند میان امام ... که ... احکام الهی را و امامانی که ... اند
امام گفت که ایشان آنانند که سخن غیر اهل ... نمی‌شنوند ... که ... شنیدند حدیث آل محمد را بی آنکه خود
زیاد کنند در آن چیزی یا کم کنند از آن چیزی ... آنچه شنیده اند **باب نود و پنجم اصل**
باب ان الواجب علی الناس بعد ما یقضون مناسکهم ان یأتوا الامام فیسألونه عن معالم دینهم و یعلمونهم ولایتهم و مودتهم
له **شرح** ما مصدریه است فاء در فیسألونه عاطفه نیست بلکه برای استیناف و بیان است مثل قول شاعر الم تسئل
الربع القواء فینطق چه ینطق مرفوع است و اگر فا عاطفه میبود مجزوم میبود و اگر برای سببیت میبود منصوب

موع

مسموع العالم جمع معلم بفتح و کسر میم و فتح لام آنچه از آن معلوم شود **معنی** این باب بیان این است که واجب بر مردمان بعد
بجا آوردن افعال حج خود این است که بیایند نزد امام یا نائب او پس بپرسند از او در انواع احکام دین ایشان و اعلام میکنند
امام را بمحبت خود و محبت خود برای او و تا آنچه ایشان را مخصوص بر نشستن یعنی مخالفت نمیشود به این باب سه حدیث است **اول**
اصل عن الفضیل عن ابی جعفر علیه السلام قال نظر الی الناس یطوفون حول الکعبة فقال هکذا کانوا یطوفون فی
الجاهلیة انما امروا ان یطوفوا بها ثم ینفروا الینا فیعلمونا ولایتهم و مودتهم و یعرضوا علینا نصرتهم ثم قرأ
هذه الآیة فاجعل افئدة من الناس تهوی الیهم **شرح** ثم ینفروا اشارت است بآیت سوره توبه که فلولا نفر من کل فرقة
بیان شد در حدیث سیوم باب هشتاد و هشتم فؤاد دل است و استعمال میشود در ... و من الناس ... است
که غیر ایشان نسبت ... حقیقی **معنی** روایت است از فضیل از امام محمد باقر علیه السلام راوی گفت نظر
کرد بسوی مردمان که طواف میکردند در دور کعبه پس گفت چنین بود طواف میکردند مردمان در زمان
شرک نیز چنین این نیست که مامور شده اند مردمان در ایام قرآن با اینکه طواف کنند بکعبه بعد از آن حرکت کنند بسوی
ما پس اعلام کنند ما را محبت خود و محبت خود و عرض کنند بر ما مدد دادن خود را با این معنی که کوشش کنند که دارند
بغرض آنکه اطاعت میکنیم بعد از آن خواند این آیت را از سوره ابراهیم پس بگردان دلهای چند از آنها را
تا ... بسوی ایشان ... بسوی اسماعیل که در بیت الله ساکن شده اند ...
کرده ... **دوم اصل** عن ابی عبیدة قال سمعت ابا جعفر علیه السلام و رأی الناس بمکة و ما یعملون قال فقال
فعال کفعال الجاهلیة اما و الله ما امروا بهذا و ما امروا الا ان یقضوا تفثهم و لیوفوا نذورهم فیمروا بنا فیخبرونا
بولایتهم و یعرضوا علینا نصرتهم **شرح** ان یقضوا بتقدیر لان یقضوا یا بتقدیر بان یقضوا است و اشارت
بآیت سوره حج ثم لیقضوا تفثهم و لیوفوا نذورهم و لیطوفوا بالبیت العتیق و بیان ... در کتاب الحج در
شرح حدیث هشتم باب الحلق و التقصیر که باب صد و هشتاد و هشتم است و حدیث چهارم باب لقاء الامام که باب
دویست و چهار هم است **معنی** روایت است از ابو عبیده گفت که شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام در حالی
که دید مردمان را در مکه و آنچه را که میکردند از طواف و سعی و غیر آن گفت پس امام گفت این افعال افعال
مانند افعال زمان شرک است یعنی که محض صورت بی معنی است آگاه باش بخدا قسم که مامور نشده اند در قرآن باین
و بعضی مامور نشده اند بچیزی مگر برای اینکه دور کنند آلودگی خود را و برای اینکه بتمام بجا آورند واجبهای
خود را پس بگذرند بما پس خبر دهند ما را بمحبت خود و عرض کنند بر ما مدد خود را **سیوم اصل** عن سدیر قال
سمعت ابا جعفر علیه السلام و هو داخل و انا خارج و اخذ بیدی ثم استقبل البیت فقال یا سدیر انما امر الناس
ان یأتوا هذه الاحجار فیطوفوا بها ثم یأتونا فیعلمونا ولایتهم لنا و هو قول الله تعالی و انی لغفار لمن
تاب و آمن و عمل صالحا ثم اهتدی ثم اومأ بیده الی صدره الی ولایتنا **شرح** روایت است از سدیر گفت
شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام در حالی که او داخل مسجد مکه میشد و من بیرون میرفتم و گرفت دست مرا بعد

اند و بکعبه کرده پس گفت ای سدیر چرا این نیست که مامور شدند مردمان با آنکه آیند نزد این سنگها که کعبه از آنها
ساخته شده پس طواف کنند با آنها بعد از آن آیند نزد ما پس اعلام کنند ما را دوستی خود و این مضمون قول الله تعالی
است در سوره طه و بدرستیکه من هر آینه بغایت بخشاینده ام کسی را که از شرک توبه کرد و مومن برب
العالمین شد و بجا آورد عمل صالح دیگر هیچ باشد مثلا بعد از آن راه یافت بعد از آن امام علیه السلام اشارت کرد بدست
خود بسوی سینه خود و گفت مراد این است که راه یافت بسوی دوستی ما بیان این آیت شده در حدیث
باب هفتم **اصل** ثم قال یا سدیر فاریک الصادین عن دین الله ثم نظر الی ابی حنیفة و سفیان الثوری فی
ذلک الزمان و هم حلق فی المسجد فقال هؤلاء الصادون عن دین الله بلا هدی من الله و لا کتاب مبین ان
هؤلاء الاخابث لو جلسوا فی بیوتهم فجال الناس فلم یجدوا احدا یخبرهم عن الله تبارک و تعالی و عن رسوله
صلی الله علیه و آله حتی یأتونا فنخبرهم عن الله تبارک و تعالی و عن رسول الله صلی الله علیه و آله **شرح**
در سوره حج چنین است و من الناس من یجادل فی الله بغیر علم و لا هدی و لا کتاب منیر ثانی عطفه لیضل عن سبیل الله و
نزدیک باین در سوره لقمان هست و در سوره قصص چنین است و من اضل ممن اتبع هواه بغیر هدی من الله
و گذشت در حدیث اول باب هشتاد و پنجم الاخابث جمع اخبث که افعل التفضیل است از خبث تا آنکه اند و مراد اینجا
شیاطین است جزای لو شرطیه محذوف است و ذکر فاء در جزای لو نادر است مثل قول شاعر لو کان قتل یا سلام
فراحة و ظاهر این است که از تصرف کاتبان باشد و بجای این لام باید و میتواند بود که لو شرطیه نباشد برای
تمنی باشد **یعنی** بعد از آن گفت ای سدیر آیا بنمایم ترا جمعی که مانعان مردمانند از حقیقت اسلام بعد از آن نظر
کرد بسوی ابو حنیفه که از فقهای مخالفان است و سفیان ثوری که مقتدای صوفیان است در آن زمان و این
معنی که در آن وقت از رؤسای ضلالت بودند [illegible] این دو کس برابر بودند بحالی که ایشان
یعنی این دو کس و امثال ایشان حلقه ها بودند در مسجد باین معنی که هر کدام با شاگردان یا مریدان حلقه مشتغله
پس امام علیه السلام گفت ایشان منع کنندگان مردمان از حقیقت اسلامند بی راستی که از جانب الله تعالی
باشد و بی کتابی که صریح باشد مراد بکتاب صریح محکم قرآن است و اشارت باین است که محکمات قرآن موافق
طریقه ایشان نیست بلکه ابطال صریح میکند طریقه ایشان را که اختلاف از روی ظن است بدرستیکه این شیاطین
اگر مینشستند در خانهای خود باین معنی که ترک فتواهای ضلالت میکردند [illegible] پس میگردیدند مردمان برای
طلب علم دین اسلام پس نمی یافتند هیچ یک از اهل ضلالت را که خبر دهد ایشان را از جانب الله تبارک و
تعالی و از جانب رسول الله صلی الله علیه و آله بکذب [illegible] تا آنکه می آمدند نزد ما پس خبر میدادیم ایشان را
از جانب الله تبارک و تعالی و از جانب رسول الله صلی الله علیه و آله از روی راستی **باب نود و ششم اصل**
باب ان الائمة علیهم السلام تدخل الملائکة بیوتهم و تطأ بسطهم و تأتیهم بالاخبار علیهم السلام **شرح** بسط بضم
باء یک نقطه و ضم سین بی نقطه جمع بساط بکسر باء است **یعنی** این باب بیان این است که ائمه علیهم السلام داخل می

شوند

شوند ملائکه در خانهای ایشان و پا میگذارند بر فرشهای ایشان و میرسانند ایشان را خبرها بمعنی آنکه اگر ملائکه
بی واسطه خبر میدهند که معلوم نباشد لازم نمی آید که همه [illegible] نبی باشند پس مراد این است که اعلام ایشان
میکنند بی واسطه بتحدیث که بیان شده در باب پنجاهم و در باب پنجاه و چهارم در این باب چهار حدیث است
اول **اصل** عن مسمع کردین البصری قال کنت لا ازید علی اکلة باللیل و النهار فربما استأذنت علی ابی
عبد الله علیه السلام و اجد المائدة قد رفعت لعلی لا اراها بین یدیه فاذا دخلت دعا بها فاصبت معه
من الطعام و لا اتأذی بذلک فاذا عقبت بالطعام عند غیره لم اقدر علی ان اقر و لم انم من النفخة فشکوت
ذلک الیه و اخبرته بانی اذا اکلت عنده لم اتأذ به فقال یا ابا سیار انک تأکل طعام قوم صالحین تصافحهم
الملائکة علی فرشهم قال قلت و یظهرون لکم قال فمسح یده علی بعض صبیانه فقال هم الطف بصبیاننا
منا بهم **شرح** و اینجا است از مسمع بکسر میم و سکون سین بی نقطه و فتح میم دوم که لقب اوست کردین بضم کاف و کسر
و سکون راء بی نقطه و کسر دال بی نقطه و سکون یاء و نون و کنیت او ابو سیار بفتح سین
بی نقطه و تشدید یاء دو نقطه در پایین است از اهل بصره گفت عادت نمیخوردم زیاده از یکبار در شبانه روزی پس
گاه بود که رخصت دخول طلب میکردم از امام جعفر صادق علیه السلام [illegible] معلوم من میشد که سفره
داشته شده تا شاید که نبینم سفره را پیش او و باعث این شود که طعامی پیش من [illegible] که خود
بودم تناول کنم و متضرر شوم پس چون داخل میشدم میطلبید سفره را پس تناول میکردم با
اکل بقدری خود از طعام و آزار نمیکشیدم باین و چون بعد از طعام [illegible] خوردن طعام [illegible]
[illegible] پس شکایت این
خود بسوی او [illegible] پس گفت ای ابا سیار
بدرستیکه تو میخوری طعام جمعی را که صالحانند مصافحه میکنند ایشان را ملائکه بر فرشهای ایشان
یعنی که ایشان بطلب ملاقات ملائکه [illegible] بعنوان استقلال و [illegible] بلکه از کمال تعظیم
ملائکه بخدمت ایشان می آیند مسمع گفت که گفتم و ظاهر میشوند برای شما باین معنی که معلوم شما میشود آمدن
ایشان مسمع گفت پس امام مالید دست خود را بر بعض اطفال خود پس گفت ملائکه مهربان ترند با اطفال
ما از ما با آن اطفال باین معنی که خدمت اطفال ما میکنند برای تعظیم ما اشارت باین است که معلوم ما
میشود آمدن ایشان باولاد ایشان [illegible] که اگر [illegible] بر هیئات چنانچه
هست [illegible] باب سیوم **دوم اصل** عن الحسین بن ابی العلاء عن ابی عبد الله
علیه السلام قال یا حسین و ضرب بیده الی مساور فی البیت مساور طال ما اتکت علیها الملائکة
و ربما التقطنا من زغبها **شرح** المساور بفتح میم و سین بی نقطه و [illegible] مکسوره و راء بی نقطه
جمع مسور بکسر میم و سکون سین و فتح واو [illegible] که از پوست است اتکت صیغه ماضی معلوم

معتل الفاء و مهموز اللام باب افتعال است و منقلب بتاء شده و مدغم شده و همزه لام الفعل منقلب بالف شده

و يامال الفتاة الزغب بفتح زای نقطه‌دار و فتح غين نقطه‌دار و باء يك نقطه ... يعنى

از حسين بن ابي العلاء از امام جعفر صادق عليه السلام حسين گفت كه امام گفت اى حسين و دست بر اين اشاره كرد

خود را بالشى چند از پوست كه در اين خانه بود اينها بالشهائى است كه در بر ميگيرد كه تكيه كرده اند بر اينها

ملائكه و گاه شده كه برچيده‌ايم از ريزه پرهای ايشان **سوم اصل** عن ابي حمزة الثمالي قال دخلت على علي بن الحسين

عليه السلام فاحتبست في الدار ساعة ثم دخلت البيت وهو يلتقط شيئا وادخل يده من وراء الستر

فناوله من كان في البيت فقلت جعلت فداك هذا الذي اراك تلتقطه اى شيء هو فقال فضلة من زغب

الملائكة نجمعه اذا خلونا نجعله سيحا لاولادنا فقلت جعلت فداك وانهم ليأتونكم فقال يا ابا حمزة

انهم ليزاحمونا على تكأتنا **شرح** السيح بفتح سين بی نقطه و سكون ياء دو نقطه و حاء بی نقطه فراغت و سكون

و خواب و معنى اينجا مناسب است المتكأة بضم تاء دو نقطه در بالا كه اصل آن واو است و فتح كاف و فتح همزه

و تاء تانيث الشيء كه تكيه گاه است **يعنى** روايت است از ابو حمزه ثمالى كه گفت داخل شدم بر امام زين العابدين

عليه السلام پس ممنوع شدم از دخول بخانه يك ساعت بعد از آن داخل شدم بخانه و او برميچيد

چيزى را و داخل كرد دست خود را در پس پرده و ميداد آنچه را كه برچيده بود بكسى كه در خانه بود پس

گفتم قربانت شوم اين چيزيكه مى بينم ترا كه برميچينى آن چه چيز است پس گفت زيادتى از پرهاى ريزه

ملائكه است كه بعضى از ... و بعضى ... در ... جمع ميكنيم

آن را ... در خلوت ... برای

اطفال خود با اين معنى كه تعويذ ايشان ميكنيم تا دفع بلا از ايشان شود پس گفتم قربانت شوم آيا ميآيند

استفهام قربانت شوم ... پس گفت اى ابو حمزه ...

... تكيه گاه ... ايشان ...

چهارم اصل عن علي بن ابي حمزة عن ابي الحسن عليه السلام قال سمعته يقول ما من ملك يهبطه الله في

امر ما يهبطه له الا بدأ بالامام فعرض ذلك عليه وان مختلف الملائكة من عند الله تبارك وتعالى الى صاحب

هذا الامر **شرح** روايت است از علي بن ابي حمزه از امام موسى كاظم عليه السلام كه گفت شنيدم از او ميگفت

كه نيست هيچ ملكى كه فرو ميفرستد او را الله تعالى در كارى عظيم كه فرو فرستد او را برای آن كار مگر آنكه

ملك ابتدا بامام زمان ميكند پس عرض ميكند آن كار را بر او و بدرستيكه محل آمد و شد

ملائكه از جانب الله تبارك و تعالى بسوى صاحب اين امارت است **نوزده و هفتم اصل باب** ان الجن يأتيهم

فيسألونهم عن معالم دينهم ويتوجهون في امورهم عليهم السلام شرح اين باب بيان اين است كه جنيان

مؤمن ميآيند نزد ائمه هدى پس سوال ميكنند ائمه را از معيارهای ... الله تعالى

و ميروند

و ميروند در كارهای ائمه عليهم السلام مخفى نماند كه جنيان نيز داخل امت رسول عليه السلام اند پس هر كه ...

اجماع مجتهدان كنند ... بكل عيب مى بايد كه رای جنيان نيز معلوم او شود تا استناد ... بحديث

لا تجتمع امتي على الضلالة معقول باشد ... كه امام اين زمان ... جن پنهان ...

بود مخالفان كه امام غايب از ما بى فايده است بالكل عيب ... البطلان است در اين باب هفت

حديث است **اول اصل** عن سعد الاسكاف قال اتيت ابا جعفر عليه السلام في بعض ما اتيته فجعل

يقول لا تعجل حتى حميت الشمس علي وجعلت اتتبع الافياء فما لبثت ان خرج علي قوم كانهم الجراد

الصفر عليهم البتوت قد انتهكتهم العبادة قال فوالله لانساني ما كنت فيه من حسن هيئة القوم فلما

دخلت عليه قال لي اراني قد شققت عليك قلت اجل والله لقد انساني ما كنت فيه قوم مروا

بي لم ار قوما احسن هيئة منهم في زي رجل واحد كان الوانهم الجراد الصفر قد انتهكتهم العبادة

فقال يا سعد رأيتهم قلت نعم قال اولئك اخوانك من الجن قال فقلت يأتونك قال نعم يأتونا يسألونا

عن معالم دينهم وحلالهم وحرامهم **شرح** الجراد بفتح و تخفيف را بی نقطه و الف و دال بی نقطه ملخ الصفر بضم

صاد بی نقطه و سكون فاء جمع اصفر زرد ها البتوت بضم باء يك نقطه و تاء دو نقطه در بالا و سكون واو و

دو نقطه در بالا جمع بت بفتح باء يك نقطه و تشديد تا ... جامه‌های ... كه ... ميان ...

شعار نيست ... بيان ... منكم

و حاصل اين باب ... اجل بفتح همزه و فتح جيم و سكون لام حرف تصديق است **يعنى** روايت است از سعد

كفشگر كه گفت آمدم نزد امام محمد باقر عليه السلام در بعضى از اوقات كه نزد او مى آمدم شروع كرد و ميگفت

... شتاب مكن صبر كن تا آنكه گرم شد آفتاب بر من و شروع كردم ... سايه ها ... ديوار ها

كه دفع ضرر آفتاب شود ... ناگاه بيرون آمدند بر من از خانه امام عليه السلام جمعى كه شبيه بودند بملخ

زرد در لاغرى و زردى رنگ بر ايشان بود جامه‌ها بتحقيق ضعيف كرده بود ايشان را عبادت الله تعالى

سعد گفت پس بخدا قسم كه فراموش ساخت ... ايشان در آن مشقتى كه در آن بودم از گرمای

آفتاب بسبب خوبى هيئات آن جماعت پس چون داخل شدم بر امام عليه السلام گفت ... مى بينم خود را كه

مشقت ... جمعى كه گذشتند ... هيچ جمعى ... باعتبار هيئات از ايشان

جميع ايشان در صورت يك مرد بودند گويا رنگهاى ايشان ... ملخ زرد بود بتحقيق ضعيف كرده بود ايشان

را عبادت ... گفت اى سعد ديدى ايشان را گفتم آرى گفت ايشان برادران ... تواند از جنيان

سعد گفت پس گفتم ... گفت آرى ...

صحبت عبادت ايشان و حلال ايشان و حرام ايشان **دوم اصل** عن ابن جبل عن ابي عبد الله عليه السلام قال

كنا ببابه فخرج علينا قوم اشباه الزط عليهم ازر واكسية فسألنا ابا عبد الله عليه السلام عنهم فقال

افتاده ... ترتيب ...
... تحقيق فراموش ساخته
مرا از مشقت ح

هؤلاء اخوانکم من الجن **شرح** الزط بضم زاء با نقطه و تشدید طاء بی نقطه معرب جت بفتح جیم و تشدید تاء دو نقطه
در بالا و مستانی ماهند الأزر بضم همزه و ضم زاء با نقطه و راء بی نقطه جمع ازار بکسر همزه لنگها الاکسیه بفتح همزه
و سکون کاف و کسر سین و تخفیف یاء دو نقطه در پایین جمع کساء است که عبا باشد در شرح حدیث اول
باب شصت و چهارم **یعنی** روایت است از ابن جمیل بفتح جیم و فتح با یک نقطه از امام جعفر صادق علیه السلام راوی
گفت بودیم در در خانه او پس بیرون آمدند بر ما جمعی که شبیهان جت بودند بر ایشان لنگها و رداها
پس پرسیدم امام علیه السلام را از ایشان که کیانند پس گفت ایشان برادران مومن شمااند از جنیان **سیوم**

اصل عن سعد الاسكاف قال أتيت أبا جعفر عليه السلام أريد الإذن عليه فإذا رحال الإبل على الباب مصفوفة
وإذا الأصوات قد ارتفعت ثم خرج قوم معتمين بالعمائم يشبهون الزط قال فدخلت على أبي جعفر عليه السلام
فقلت جعلت فداك أبطأ إذنك علي اليوم ورأيت قوما خرجوا علي معتمين بالعمائم فأنكرتهم فقال أو
تدري من أولئك يا سعد قال قلت لا قال فقال أولئك إخوانكم من الجن يأتونا فيسألونا عن حلالهم
وحرامهم ومعالم دينهم **شرح** الرحال بکسر راء بی نقطه و حاء بی نقطه و الف و لام و الرحائل بفتح راء و حاء و
الف و همزه و لام جمع راحله شتر که برای سواری باشند **یعنی** روایت است از سعد خفاف گفت آمدم
نزد امام محمد باقر علیه السلام میخواستم رخصت دخول بر او ناگاه راحلهای شتران بر در خانه بود که بر
راست داشته شده بود و ناگاه آوازها بلند شده بود چنانچه جمعی در وقت وداع و بیرون رفتن از مجلس
زبان بدعا و ثنای او میگشایند بعد از آن بیرون آمدند جمعی دستار بر سر خود بسته شبیه اهل زط
پس سعد گفت پس داخل شدم بر امام محمد باقر علیه السلام پس گفتم قربانت شوم دیر شد رخصت
تو بر من امروز و دیدم جمعی را که بیرون آمدند از خانه تو دستار بر سر خود بسته غریب
شمردم ایشان را پس امام گفت آیا میدانی که کیانند ایشان ای سعد یا نمیدانی گمان کند امام که کدام طایفه
اند سعد گفت که گفتم نه سعد گفت پس امام گفت ایشان برادران مومن شمااند از جنیان که می آیند نزد ما
پس می پرسند ما را از حلال ایشان و حرام ایشان و معیارهای محمد عبادات ایشان **چهارم اصل**
عن سدير الصيرفي قال أوصاني أبو جعفر عليه السلام بحوائج له بالمدينة فخرجت فبينا أنا بين فج الروحاء
على راحلتي إذا إنسان يلوي ثوبه قال فملت إليه وظننت أنه عطشان فناولته الإداوة فقال لي
لا حاجة لي بها وناولني كتابا طينه رطب قال فلما نظرت إلى الخاتم إذا خاتم أبي جعفر عليه السلام
فقلت متى عهدك بصاحب الكتاب قال الساعة وإذا في الكتاب أشياء يأمرني بها ثم التفت فإذا ليس
عندي أحد قال ثم قدم أبو جعفر عليه السلام فلقيته فقلت جعلت فداك رجل أتاني بكتابك وطينه
رطب فقال يا سدير إن لنا خدما من الجن فإذا أردنا السرعة بعثناهم وفي رواية أخرى قال إن لنا
أتباعا من الجن كما أن لنا أتباعا من الإنس فإذا أردنا أمرا بعثناهم **شرح** الفج بفتح فاء و تشدید جیم راه وسیع

میان

میان دو کوه و روحا بفتح راء بی نقطه و سکون واو و حاء بی نقطه و الف ممدوده در روایت گشاده و با صفا میان
مدینه و مکه و میان مکه و آن ده و دو مرحله است و دوری آن از مدینه چهل و دو میل یا چهل میل یا سی و
شش میل یا سی میل است بنا بر اختلاف اقوال و سی میل اکثر صحیح است یا دو سه بوی تعلیه است الطین
بکسر طاء بی نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین و نون گل و مراد اینجا گلیست که میبندند مانند لاک که بر آن
مهر میکنند بر مکتوب و مناسب این است آنچه میاید در کتاب العشرة در حدیث هشتم و نهم باب بیست و
نهم **یعنی** روایت است از سدیر صیرفی گفت سفارش کرد مرا امام محمد باقر علیه السلام بحاجتی چند که
او را بود در مدینه پس بیرون آمدم از مکه پس هنگامی که من در میان دره روحا بودم بر شتر سواری
خود ناگاه مردی پیچ میداد جامه خود را که گویا طلب کسی از خود میکنند پس میل بطرف
او کردم و گمان کردم که او تشنه است پس دادم او را مطهره که شاید آب خورد پس گفت مرا که نیست
حاجتی مرا بآن و داد مرا کتابی که گل آن تر بود سدیر گفت پس چون نظر کردم بمهر آن گل ناگاه مهر امام محمد
باقر علیه السلام بود پس گفتم که چند است عهد تو با صاحب این کتاب گفت این ساعت و ناگاه در کتاب
چیزی چند نوشته بود که امر میکرد مرا بانها که در مدینه بجا آورم بعد از خواندن کتاب نگاه کردم دیدم که
نیست نزد من هیچکس سدیر گفت بعد از آن آمد امام محمد باقر علیه السلام از مکه بمدینه پس ملاقات کردم
او را پس گفتم قربانت شوم مردی آورد کتاب ترا و گل آن تر بود پس گفت ای سدیر بدرستیکه ما را خدمتکاری
داخل هستند از جنیان پس چون خواستیم شتاب در کاری فرستادیم ایشان را و در روایتی دیگر
گفت بدرستیکه ما را تابعان از جنیان هستند چنانچه ما را تابعان از آدمیان هستند پس چون خواستیم
کاری را فرستادیم ایشان را **پنجم اصل** حدثتني حكيمة بنت موسى قالت رأيت الرضا عليه السلام واقفا
على باب بيت الحطب وهو يناجي ولست أرى أحدا فقلت سيدي لمن تناجي فقال هذا عامر الزهرائي
أتاني يسألني ويشكو إلي فقلت يا سيدي أحب أن أسمع كلامه فقال لي إنك إن سمعت به حممت
سنة فقلت يا سيدي أحب أن أسمعه فقال لي اسمعي فاستمعت فسمعت شبه الصفير وركبتني
الحمى فحممت سنة **شرح** عامر اسم مار است یا اسم جنی و جنی بسیار بصورت مار میشود زهرائی
بفتح زاء با نقطه و سکون هاء و راء بی نقطه و الف منسوب بزهراء اسم موضعی است در عرب
مثل صنعانی که منسوب بصنعاست **یعنی** حکایت کرد حکیمه دختر امام موسی کاظم علیه السلام گفت دیدم امام
رضا علیه السلام را ایستاده بود و سخن میگفت آهسته و نمیدیدم هیچکس را پس گفتم برای
که سخن میگوئی آهسته پس گفت این عامر زهرائی است آمده نزد من سوال میکند و شکایت میکند
من پس گفتم ای سید من دوست میدارم که بشنوم سخن او را پس گفت مرا بدرستی که تو اگر بشنوی سخن
او را تب کرده میشوی یکسال پس گفتم ای سید من دوست میدارم که بشنوم پس گفت مرا گوش کن

کردم پس شنیدم اورا که بانگ ماننده آواز بلبل و مانند آن پس پا برشد بر من تب و تب کردم یکسال **ششم اصل**
عن جابر عن ابی جعفر علیه السلام قال بینا امیر المؤمنین علیه السلام علی المنبر اذ اقبل ثعبان من ناحیة باب من ابواب المسجد
فهم الناس ان یقتلوه فارسل امیر المؤمنین علیه السلام ان کفوا فکفوا واقبل الثعبان ینساب حتی انتهی الی المنبر
فتطاول فسلم علی امیر المؤمنین علیه السلام فاشار امیر المؤمنین علیه السلام الیه ان یقف حتی یفرغ من خطبته ولما
فرغ من خطبته اقبل علیه فقال من انت فقال انا عمرو بن عثمان خلیفتک علی الجن وان ابی مات واوصانی ان
آتیک فاستطلع رایک وقد اتیتک یا امیر المؤمنین فما تأمرنی به وما تری فقال له امیر المؤمنین علیه السلام
اوصیک بتقوی الله وان تنصرف فتقوم مقام ابیک فی الجن فانک خلیفتی علیهم قال فودع عمرو امیر المؤمنین
علیه السلام وانصرف فهو خلیفته علی الجن فقلت له جعلت فداک فیأتیک عمرو وذاک الواجب علیه قال نعم
شرح ینساب بسین بی نقطه والف و با یکنقطه مخففه بصیغه مضارع معلوم معتل العین یائی از باب انفعال
الانسیاب رفتن شتافتن است فاستطلع بصیغه مضارع متکلم وحده از باب استفعال رایک مفعول به
است **یعنی** روایت است از جابر از امام محمد باقر علیه السلام گفت میان اینکه امیر المؤمنین علیه السلام بر منبر بود ناگاه
اژدهایی بیرون آمد از جانب دری از درهای مسجد کوفه پس قصد کردند مردمان که بکشند او را پس فرستاد
امیر المؤمنین علیه السلام که خود را باز دارید پس خود را باز داشتند و اژدها رو آورد شتابان میکرد تا رسید نزدیک منبر
پس راست شد پس سلام کرد بر امیر المؤمنین علیه السلام پس اشارت کرد امیر المؤمنین علیه السلام بسوی او که صبر کند تا
فارغ شود از خطبه خود و وقتی که فارغ شد از خطبه خود رو آورد بر او پس گفت چه کسی تو پس گفت من عمرو پسر
عثمانم که خلیفه توام بر جنیان و پدرم مرد و سفارش کرد مرا که آیم بسوی تو پس طلب کنم
رای ترا که چه صلاح میدانی و امر از چه میکنی در تعیین خلیفه جن و بتحقیق آمدم نزد تو یا امیر المؤمنین پس چه امر
میکنی مرا بآن و چه صلاح میدانی پس گفت او را امیر المؤمنین علیه السلام سفارش میکنم ترا بترس از خدا و ...
بر خود واجب است احکام الهی را و اینکه بر گردی پس قائم مقام پدر خود شوی در جنیان چه بدرستی که تو خلیفه منی بر ایشان
امام محمد باقر علیه السلام گفت پس وداع کرد عمرو امیر المؤمنین علیه السلام را و برگشت پس او حالا خلیفه امیر المؤمنین
است بر جنیان پس گفتم امام محمد باقر علیه السلام را فدایت شوم پس می آید نزد تو عمرو و همراه سوال از مشکلات مسائل
واین است بر او سوال مسائل و اجب است بر او گفت آری **هفتم اصل** عن النعمان بن بشیر قال کنت انا وجابر
بن یزید الجعفی عدیلین فلما ان کنا بالمدینة دخل علی ابی جعفر علیه السلام فودعه وخرج من عنده وهو مسرور حتی وردنا
الاخیرجة اول منزل تعدل من فید الی المدینة یوم جمعة فصلینا الزوال فلما نهض بنا البعیر اذا انا
برجل طوال آدم معه کتاب فناوله جابرا فتناوله فقبله ووضعه علی عینیه واذا هو من محمد بن علی
الی جابر بن یزید وعلیه طین اسود رطب فقال له متی عهدک بسیدی فقال الساعة فقال له قبل
الصلوة او بعد الصلوة فقال بعد الصلوة قال ففک الخاتم واقبل یقرؤه ویقبض وجهه حتی اتی علی آخره

ثم

ثم امسک الکتاب فما رأیته ضاحکا ولا مسرورا حتی وافی الکوفة **شرح** الجعفی بضم جیم وسکون عین بی نقطه وفا و تشدید یا
قبیله ایست در یمن و لفظ منسوب باو موافق لفظ منسوب الیه است اخیرجه بضم همزه و فتح خاء با نقطه و سکون یاء دو نقطه
در پایین و کسر راء بی نقطه و جیم و تاء تانیث مصغر اخرج بفتح همزه و سکون خاء و فتح راء و جیم و تاء تانیث جاییست
بنج کروهی که میان مدینه و کوفه است اول منصوب بدل یا مرفوع و خبر مبتدای محذوف است بتقدیر هو اول و جمله
اول منزل تعدل عن فید الی المدینة معترضه است منزل اسم مکان است ضمیر مستتر در تعدل راجع باول و عن
اسناد مجازی است فید بفتح فاء و سکون یاء دو نقطه در پایین و دال بی نقطه منزلیست که میان کوفه و مکه و مدینه است
کوفه و مدینه و کسی که از کوفه قصد مدینه کند و مقابل بیرون آید تا فید و از آنجا عدول میکند از سمت
قبله بسیار و معتدل او اول اخیرجه است الطوال بضم طاء بی نقطه و تشدید و او بسیار دراز و بتخفیف واو دراز
خواهد بود که ذکر اسود برای مبالغه در تر و تازه بودن گل است چه گل ... سیاه و آن بر طرف میشود وقتی
که ... میکنند بر دو قسم باشد و رنگ اصلی گل سیاه باشد هذا تقلیم رطب
کرد **یعنی** روایت است از نعمان بن بشیر گفت بودیم من همکجاوه جابر بن یزید جعفی در سفر حج پس چون بودیم در مدینه
داخل شد جابر بر امام محمد باقر علیه السلام پس وداع کرد او را و بیرون آمد از نزد او و خوشحال بود تا فرود آمدیم
در اخیرجه اول منزلی که عدول میکنند از فید بسوی مدینه در روز جمعه بود پس نماز پیشین گذاردیم
... پس چون برخاست شتر ما ناگاه نظر من افتاد بر مردی بلند قد گندم گون با او کتابی پس
کتاب را بجابر داد پس گرفت آن را پس بوسید و نهاد آن را بر دو چشم خود ناگاه بر کتاب نوشته شده بود که این
کتابیست از محمد بن علی بسوی جابر بن یزید و بر کتاب گل مهری سیاه بود تر پس جابر گفت او را که
چه وقت ملاقات تو بود با سید من پس گفت این ساعت پس گفت او را که پیش از نماز یا بعد از نماز پس گفت بعد از نماز
نعمان گفت پس جابر جدا کرد مهر را و شروع کرد که میخواند کتاب را و ترش میکرد روی خود را تا رسید بآخر
کتاب بعد از آن نگاه داشت کتاب را پس ندیدیم او را خندان و خوشحال تا رسید بکوفه **اصل** فلما
وافینا الکوفة لیلا بت لیلتی فلما اصبحت اتیته اعظاما له فوجدته قد خرج علی وفی عنقه کعاب قد علقها
وقد رکب قصبة وهو یقول اجد منصور بن جمهور امیرا غیر مأمور وابیاتا من نحو هذا فنظر فی وجهی ونظرت
فی وجهه فلم یقل لی شیئا ولم اقل له واقبلت ابکی لما رأیته واجتمع علی وعلیه الصبیان والناس وجاء
حتی دخل الرحبة واقبل یدور مع الصبیان والناس یقولون جن جابر بن یزید جن **شرح** اجد بفتح
و کسر جیم و سکون دال بی نقطه بصیغه امر از باب افعال از معتل العین است و مفعول محذوف است بتقدیر الفرار
منصوب بتقدیر حرف ندا استظهار این است که ابن در منصور بن جمهور از نصرت کاتبان باشد مدار ... بکسر لام
و تخفیف میم است و ضمیر راجع بعابا است یا بفتح لام و تشدید میم است و ضمیر راجع بجابر است الرحبه بفتح راء بی نقطه
و سکون حاء بی نقطه و با یکنقطه محلی است در کوفه **یعنی** پس وقتی که رسیدیم بکوفه در شب ماندم در خانه

حق شب خواند پس چون بصبح رسانیدیم اعلام نمود جابر برای تعظیم او پس انتیم او را که تحقیق بیرون اطلاب من
کردن او بیعجوبها بود که تحقیق او بخبه بود انهال و تحقیق سوار شده بود بلیذ احیانا بخیه اطفال سوار میشوند او
میکفت این بیت را که مضمون آن این است حق سیحمل او را طحا بر برای منصور بن جمهور بر حالی که امیر باشی نیرها
معنی که از جانب خلفای بنی امیه مامور باشی و بنی حنیفه را که از این قبیل بود باین معنی که مشتمل بر امارت منصور بن
جمهور بکوفه و احوال او بود که جهار خواهد کرد پس نگاه کردم در روی او و من نگاه کردم در روی او پس نکفت مرا
چیزی و نکفتم من او را و شروع کردم بکریه میکردم برای حالیکه دیدم او را جمع شده بودند که کودکان میکردیم و دیدم او که
دیوانگی میکرد و اطفال در رحبه و او داخل شد در رحبه را و شروع کرد میکشت با اطفال و در رحبه میکفتند مجنون
شد جابر بن یزید مجنون شد جابر **اصل** فوالله ما مضت الایام حتی ورد کتاب هشام بن عبد الملک الی والیه ان انظر
رجلا یقال له جابر بن یزید الجعفی فاضرب عنقه وابعث الی برأسه فالتفت الی جلسائه فقال من جابر بن یزید
الجعفی فقالوا اصلحک الله کان رجلا له فضل وعلم وحدیث وحج فجن وهو ذا فی الرحبة مع الصبیان علی القصب
یلعب معهم قال فاشرف علیه فاذا هو مع الصبیان یلعب علی القصب فقال الحمد لله الذی عافانی من قتله قال
ولم تمض الایام حتی دخل منصور بن جمهور الکوفة وصنع ما کان یقول جابر **شرح** پس بخدا قسم که نکذشت روزکاری تا
رسید کتاب هشام بن عبد الملک بسوی حاکم او بکوفه که نظر کن مردی که نام او جابر بن یزید جعفی است پس
کردن او را بزن و بفرست سر او را نزد من پس رو کرد حاکم بسوی اهل مجلس خود پس کفت ایشان کیست جابر بن یزید جعفی
پس کفتند نگاه دارد ترا الله تعالی بود مردی که او را فضیلت و علم و نقل احادیث بود و حج کرد پس مجنون شد و او
اینک در رحبه با اطفال سوار نی شده بازی میکند با ایشان نعمان کفت پس حاکم خود رفت و مطلع شد بر او در رحبه
پس ناکاه او با اطفال بود بازی میکرد سوار نی پس حاکم کفت حمد خدایرا که حفظ کرد مرا از کشتن او نعمان کفت
و نکذشت روزکار تا داخل کوفه شد منصور بن جمهور و مسلط شد و کرد آنچه را که میکفت جابر و آن بیتها
اشارت است بواقعاتی که بعد از وفات و خلافت ابراهیم بن الولید بن عبد الملک حادث شد در کوفه در سنه سبع و عشرین
و مائه بسبب ظهور عبد الله بن معاویه بن جعفر بن ابی طالب که منصور بن جمهور از سرداران او بود و عاصم بن عمر بن
عبد العزیز که حاکم کوفه از جانب ابراهیم بود از کوفه اخراج نمود **باب نود و هشتم اصل** باب فی ان الائمة علیهم السلام
اذا ظهر امرهم حکموا بحکم داود وآل داود ولا یسألون البینة علیهم السلام **شرح** حکم داود علیه السلام در بعض قضایا بی
بر بینه بلکه بوحی الهی و غیره در کتاب القضایا والاحکام در حدیث سوم باب ان القضاء بالبینات والایمان که باب
دهم است در حدیث شانزدهم و بیست و یکم از ابواب اللوح یعنی اولاد داود است که ملکه بشد یاد در حدیث سیوم باب
ان الامامة عهد من الله عز وجل تا آخر که باب شصتم است و مراد بحکم آل داود حکم سلیمان است نظیر و نادر الملائکة
بنابر اینکه منادی جبرئیل بود معتبران موافقت سلیمان با داود و بعد حکم آمده در شرح حدیث اول این باب **یعنی** ان الی
امت در ائمه علیهم السلام در اینکه ایشان چون ظاهر شود امارت ایشان حکم میکنند بحکم داود وآل داود نمی طلبند

کواه

کواه بر دعوی ائمه علیهم السلام را این باب پنج حدیث است **اول اصل** عن ابی عبیدة الحذاء قال کنا زمان ابی جعفر علیه السلام حین
قبض نتردد کالغنم لا راعی لها فلقینا سالم بن ابی حفصة فقال لی یا ابا عبیدة من امامک فقلت ائمتی آل محمد فقال
هلکت واهلکت اما سمعت انا وانت ابا جعفر علیه السلام یقول من مات ولیس علیه امام مات میتة جاهلیة
فقلت بلی لعمری ولقد کان قبل ذلک بثلاث او نحوها دخلنا علی ابی عبد الله علیه السلام فرزق الله المعرفة فقلت لابی عبد الله
علیه السلام ان سالما قال لی کذا وکذا قال فقال یا ابا عبیدة انه لا یموت منا میت حتی یخلف من بعده من یعمل بمثل عمله
ویسیر بسیرته ویدعو الی ما دعا الیه یا ابا عبیدة انه لم یمنع ما اعطی داود ان اعطی سلیمان ثم قال یا ابا عبیدة اذا
قام قائم آل محمد علیه السلام حکم بحکم داود وسلیمان لا یسأل بینة **شرح** بجمع عمرفت حضرت امام بعد از ابی جعفر است
البته الی مصدر لقینا است ثلث عبارت از شب است جمله دخلنا علی ابی عبد الله علیه السلام فرزق الله المعرفة استینافست
برای بیان و قد کان است فقلت بتقدیر و قد دخلت علی ابی عبد الله علیه السلام تا بیان فقلت است و فاعل فرزق ضمیر لانا محمد امین
استرابادی کفته مناسب ثم دخلنا او فدخلنا و این مبنی بر این است که فاعل کان ضمیر شتر راجع بقول ابو جعفر علیه السلام
باشد ضمیر مناعیه راجع بائمه امام حسین و ائمه از اولاد او است من بیانیه تبعیضیه است نعمله عبارت از اولاد است لم یمنع بصیغه
معلوم مجرد است ما مصدریه است و مصدر فاعل لم یمنع است اعطی دو جا بصیغه ماضی مجهول باب افعال است داود
مرفوع و نایب فاعل است و مفعول اول است و مفعول ثانی محذوف است بقرینه آنچه کذشت و ان اعطی مکان مصدر است
بسوی انبیاء در قصه داود و سلیمان که و کلا آتینا حکما و علما ان مصدریه است و مصدر مفعول به لم یمنع است سلیمان
مرفوع و نایب فاعل است و مقصود این است که هر امام لاحق مثل امام سابق متصف بحکم و علم امام سابق
چنانچه در داود و سلیمان واقع شد و منع جمع نیست **یعنی** بعد از اینکه ابو عبیده حذا کفت بعد از دیدن امام محمد باقر
علیه السلام و قبلکه کویند معنی اینکه در شهر ما و سنگین شده میکردیم مانند کله کوسفندان حالیکه شبان نباشد
پس ملاقات کردیم ما را سالم بن ابی حفصه پس کفت مرا ای ابو عبیده کیست امام تو پس کفتم امامان من اهل بیت محمد اند
بخیال اینکه معنی سخن من این است که من هنوز امام زمان خود را بخصوص نشناختم امام هلاک شدی و هلاک کردی
کرا این سخن [illegible] آیا نشنیدیم من و تو از امام محمد باقر علیه السلام که میکفت هر که بمیرد حالیکه نیست بر او امامی
مخصوص مرده مردن شرک پس کفتم بلی بجان خودم قسم و بتحقیق معرفت امام بعد از ابو جعفر بهم رسید از آن کفتکوی سالم
بسه شب یا مانند سه شب بیان آن اینکه داخل شدیم بر امام جعفر صادق علیه السلام پس روزی کرد الله تعالی
شناخت خصوص امام را پس داخل شدم بار دیگر و کفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که بدرستیکه سالم کفت مرا
چنین و چنین ابو عبیده کفت پس امام کفت ای ابو عبیده بدرستیکه شان این است که نمیرد از ما ائمه هدی
مکر اینکه [illegible] از عمل او و کسی که عمل کند مانند عمل او و میرود بروش او و میخواند مردمان را
بسوی آنچه خواند بسوی آن ای ابو عبیده بدرستیکه شان این است که مانع نشد داده شدن حکم و علم
داده شدن آنها بسلیمان بعد از آن کفت ای ابو عبیده چون ایستد قائم آل محمد علیه السلام حکم میکند بحکم داود

د سلیمان بیان این آنکه نخواهد طلبید گواه را بر دعوی چنانچه داود و سلیمان نطلبیدند در بعض قضایا اشاره است
بتفسیر آیه سوره انبیاء وکنا لحکمهم شاهدین بنابر آنکه کلام برای تعلیل باشد و ضمیر حکمهم راجع بداود و آل
باشد و شاهدین بمعنی گواهان باشد چه معلوم است که چون الله تعالی گواه بر صدق مدعی باشد حاجت بغیر
در نحو له بعنوان تحدیث که بیان شده در باب پنجاهم و پنجاه و چهارم و آنکه الهی برای حکم حاکم باشد حاجت بطلب
بینه از مدعی نخواهد بود و حکم داود و سلیمان در قضیه نفش غنم که گذشته در حدیث سیوم باب شصتم و ما یلیه از کتاب
المعیشه در حدیث دوم و سیوم باب ضمان ما افسدت البهائم من الحرث والزرع که باب صد و پنجاه و ششم است

دوم اصل سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول لا تذهب الدنیا حتی یخرج رجل منی یحکم بحکومة آل داود و لا یسأل
بینة یعطی کل نفس حقها **شرح** شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت بر طرف نمیشود دنیا تا بیرون آید
مردی از جمله من که حکم کند بحکومت اهل بیت داود و با این معنی که طلب بینه از مدعی حق نکند چنانچه بیان شد
در حدیث سابق و نطلبد گواه را و دهد هر جانداری را حق او که دعوی کند **سیوم اصل** قلت لابی عبد الله
علیه السلام بما تحکمون اذا حکمتم قال بحکم الله و حکم داود فاذا ورد علینا الشیء الذی لیس عندنا
تلقانا به روح القدس **شرح** الف تلقانا باشباع فتحه است یا مزید برای تعدیه است یعنی گفتم امام جعفر
صادق علیه السلام را بچه روش حکم میکنید چون حاکم گردید شما گفت بحکم الله تعالی و حکم داود با این معنی
که طلب بینه از مدعی حق نمیکنیم پس چون وارد شود بر ما دعوایی که حقیقت آن معلوم ما نباشد ملقی میکند بما
علم بحقیقت آن جبرئیل مراد بعنوان تحدیث است که مذکور شد در باب پنجاهم و پنجاه و چهارم **چهارم**
اصل عن جعید الهمدانی عن علی بن الحسین علیه السلام قال سألته بای حکم تحکمون قال بحکم آل داود
فان اعیانا شیء تلقانا به روح القدس **شرح** جعید بضم جیم و فتح عین بی نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین
و دال بی نقطه است الاعیاء ماندگی و مضمون این موافق سابق است **پنجم اصل** عن هشام بن سالم
عن عمار الساباطی قال قلت لابی عبد الله علیه السلام ما منزلة الائمة قال کمنزلة ذی القرنین و کمنزلة یوشع
و کمنزلة آصف صاحب سلیمان **شرح** اکثر قال اینجا در فقره اینکه راجع بعمار است پس بما تحکمون
تقدیر قلت بما تحکمون است نظیر آیه سوره آل عمران ربنا لا تزغ قلوبنا که بتقدیر یقولون ربنا لا تزغ قلوبنا
است و اکثر ضمیر قال اینجا راجع بهشام است در فقره اینکه و راجع بعمار است چون که عن عمار الساباطی صفت
این است که عمار راوی نیست بلکه حکایت مذکور است نظیر آنچه گذشت در حدیث دوم باب هفتاد و سیوم
مضمون آنچه گذشت در حدیث اول باب پنجاه و سیوم **اصل** قال بما تحکمون قال بحکم الله و حکم داود و حکم محمد
فیتلقانا به روح القدس **شرح** حکم محمد اشاره است باینکه حقیقت هر دعوی باعتبار صدق و کذب بر ما ظاهر
انها استنباط میشود از قرآن که نازل شده بر محمد صلی الله علیه و آله و معلوم تمام آل محمد میشود بتحدیث
موافق آیه سوره اذا زلزلت یومئذ تحدث اخبارها بان ربک اوحی لها و بیان میشود در کتاب فضل القرآن

دس

در شرح حدیث بیست و چهارم آخر ابواب سابقه منافات ندارد با آنچه میآید در کتاب القضایا و الاحکام
در حدیث اول باب ان القضاء بالبینات والایمان که باب دوم است که قال رسول الله صلی الله علیه و آله
انما اقضی بینکم بالبینات والایمان تا آخر و مضمون آنچه گذشت باقی مطابق حدیث سیوم این باب است **باب نود و دو**
نهم اصل باب ان مستقی العلم من بیت آل محمد علیهم السلام **شرح** المستقی مصدر میمی باب افتعال است یعنی
که بیان سیراب شوند **شرح** این باب بیان این است که طالب سیراب شدن بعلم از خانه آل محمد علیهم السلام است و این
خانه ایشان باعث تشنگی جهل هر که اینجا رسد این باب سه حدیث است **اول اصل** سمعت جعفر بن محمد علیهم السلام
یقول وعندنا اناس من اهل الکوفة عجبا للناس انهم اخذوا علمهم کله عن رسول الله صلی الله علیه و آله
فعملوا به و اهتدوا و یرون ان اهل بیته لم یأخذوا علمه و نحن اهل بیته و ذریته فی منازلنا نزل الوحی
و من عندنا خرج العلم الیهم افیرون انهم علموا واهتدوا و جهلنا نحن و ضللنا ان هذا لمحال **شرح**
شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت و حال آنکه نزد او جماعتی از اهل کوفه بودند که ای عجب
مردمان مخالف که باعتقاد خود فرا گرفتند علم دین خود را بتمامی از رسول الله صلی الله علیه و آله و بعمل
آن کردند و راه یافتند و گمان میبرند که اهل بیت رسول علیه السلام فرا نگرفتند علم او را و حال آنکه ما که
اهل بیت رسول و اولاد اوییم در منزلهای ما فرود آمد وحی که قرآن باشد و از نزد ما بیرون رفت علم
بسوی ایشان آیا پس گمان میبرند که ایشان دانستند و راه یافتند و ندانستیم ما و گمراه شدیم ما بدرستیکه
این هر آینه محال است اشاره است باینکه مخالفان بعلم خود معتقد اند که ایشان اند و در او ابواب ساختند
والتفات با بر اهل البیت نمیکنند نه در فتوی خود نه در روایت با وجود آیات در مدح اهل البیت مثل
آیه تطهیر و با وجود احادیث رسول در شأن اهل البیت مثل حدیث سفینه و حدیث ثقلین **دوم**
اصل لقی رجل الحسین بن علی علیهما السلام بالثعلبیة و هو یرید کربلاء فدخل علیه فسلم علیه فقال
له الحسین علیه السلام من ای البلاد انت قال من اهل الکوفة قال اما والله یا اخا اهل الکوفة لو لقیتک بالمدینة
لاریتک اثر جبرئیل علیه السلام من دارنا و نزوله بالوحی علی جدی یا اخا اهل الکوفة افمستقی الناس
العلم من عندنا فعلموا و جهلنا هذا ما لا یکون **شرح** ثعلبیه بفتح ثاء سه نقطه و سکون عین بی نقطه و فتح
لام و کسر باء یک نقطه و تشدید یاء منزلیست میان مکه و کوفه لو لقیتک تا آخر یعنی این است که امام حسین علیه السلام
چون از مدینه بیرون رفت از راه مکه سوی کربلا و معه کرد نزد ام سلمه جعفر ابیض و جعفر احمر را چنانچه گذشت
در حدیث سیوم باب شصت و هفتم که باب الاشارة والنص علی علی بن الحسین علیهما صلوات الله علیهما السلام
و جعفر احمر سنگی بود از جمله سرای علی و فاطمه که در آن اثر جبرئیل است در وقت نزول وحی
بر رسول الله صلی الله علیه و آله در منزل علی و فاطمه نظیر سنگی که مقام ابراهیم است در مکه و از این ظاهر
نگشته جمع در ضمیر دارنا و افراد در ضمیر جدی **یعنی** ملاقات کرد مردی امام حسین علیه السلام را در ثعلبیه

کوفه بود پس داخل شد بر امام پس سلام کرد بر او پس گفت او را امام حسین علیه السلام از کدام شهرهائی تو گفت از اهل کوفه
امام علیه السلام گفت آگاه باش بخدا قسم ای برادر کوفی اگر بر خوردیم تو را در مدینه هر اینه مینمودیم تو را اثر جبرئیل علیه السلام
از جمله سرای ما پیش و از فرود آمدن او در ما نزد جد ما پس ای برادر کوفی آیا پس طلب میکنند مردمان علم
از نزد ما است پس ایشان دانستند و ما جاهل شدیم این چیزی است که غیر ممکن است هرگز باب صدم
اصل باب انه ليس شيء من الحق في يد الناس الا ما خرج من عند الائمة وان كل شيء لم يخرج من عندهم فهو
باطل شرح این باب بیان این است که نیست چیزی از بکار آمدنی در دست مردمان مگر آنکه بیرون آمده
باشد از نزد ائمه و بیان اینکه هر چیز که بیرون نیامده از نزد ایشان بکار نیامدنی است مثل روایات
مخالفان از رسول علیه السلام بی واسطه ائمه و در این باب شش حدیث است اول اصل سمعت ابا جعفر علیه السلام
يقول ليس عند احد من الناس حق ولا صواب ولا احد من الناس يقضي بقضاء حق الا ما خرج منا
اهل البيت واذا تشعبت بهم الامور كان الخطأ منهم والصواب من علي عليه السلام شرح استثناء از هر یک
از حق و صواب در جمله اول و قضاء در جمله دوم است و اینکه ... علی امیر المؤمنین
اولاد و امام او است یعنی شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام میگفت نیست نزد هیچیک از مردمان بکار آمدنی
و نه راستی و نیست هیچیک از مردمان که حکومت کند حکمی که بکار آمدنی باشد مگر آنچه بیرون آمده باشد
از ما اهل بیت رسول علیه السلام یعنی که روایتی که منقول از رسول شود و جاری طریق آن نباشیم
علی عنوان هر چیز که موافق واقع افتد و چون متفرق سازند مردمان کارها را یعنی که اختلاف
در مسائل کنند میباشد خطا از جانب مردمان و درست از علی علیه دوم اصل كنت عند ابي
جعفر عليه السلام فلا تسألوني عن شيء الا انبأتكم به قال انه ليس لاحد عنده علم الا شيء خرج من عند
امير المؤمنين عليه السلام فليذهب الناس حيث شاؤوا فوالله ليس الامر الا من ههنا واشار بيده الى بيته
شرح بودیم نزد امام محمد باقر علیه السلام پس گفت او را مردی از اهل کوفه ... از قول امیر المؤمنین
علیه السلام پس گفت امام ... از اهل کوفه که سوال کنید از هر چه خواستید چه سوال نمیکنید مرا از
چیزی مگر آنکه خبر میکنم شما را پس گفت بدرستیکه نیست هیچیک که نزد او علمی باشد مگر چیزی که بیرون
آمده از امیر المؤمنین علیه السلام پس بروند مردمان هر جا که خواستند بخدا قسم که نیست کار اسلام مگر از
اینجا و اشارت کرد بدست خود بسوی خانه خود سیوم اصل قال ابو جعفر عليه السلام لسلمة بن كهيل والحكم بن
عتيبة شرقا وغربا فلا تجدان علما صحيحا الا شيئا خرج من عندنا اهل البيت شرح سلمه بفتح سین بی نقطه
و فتح لام ابن کهیل بضم کاف و فتح ها و سکون یاء دو نقطه در زیر و حکم بفتح حاء بی نقطه و فتح کاف و ابن
عتیبه بضم عین بی نقطه و فتح تاء دو نقطه در بالا و سکون یاء دو نقطه در زیر و باء یک نقطه از جمله ...
از رؤسای زیدیه ... اند و مذهب زیدیه این است که زید بن علی بن الحسین ...

فقال له رجل من اهل الكوفة يسأله عن قول امير المؤمنين عليه السلام سلوني عما شئتم ...

از زیدیه

پلید شمرد امام است و او شاگرد واصل بن عطاء است که از رؤسای معتزله است پس طلب علم از غیر اهل بیت کرده
و تجویز اختلاف از روی ظن و اجتهاد کرده است و زیدیه چهار طایفه اند اول جارودیه و ایشان لعن
خلفای ثلثه میکنند دوم سلیمانیه و ایشان لعن ابو بکر و عمر نمیکنند و لعن عثمان میکنند سیوم بتریه
بضم با یک نقطه و سکون تاء دو نقطه در بالا و را بی نقطه و ایشان لعن ابو بکر و عمر نمیکنند و در لعن عثمان توقف
دارند چهارم صالحیه و ایشان موافق بتریه اند در آنچه مذکور شد و اختلاف در جاهای دیگر دارند یعنی
امام گفت امام محمد باقر علیه السلام سلمه بن کهیل و حکم بن عتیبه را که اگر بروید بمشرق و اگر بروید بمغرب نیابید
آنکه صحیح باشد علمی را که صحیح باشد مگر چیزی که بیرون آمده باشد از نزد ما اهل بیت رسول چهارم اصل
عن ابي بصير قال قال لي ان الحكم بن عتيبة ممن قال الله ومن الناس من يقول آمنا بالله وباليوم الآخر
وما هم بمؤمنين فليشرق الحكم وليغرب اما والله لا يصيب العلم الا من اهل بيت نزل عليهم جبرئيل عليه السلام
شرح روایت است از ابو بصیر گفت که گفت امام محمد باقر علیه السلام مرا که بدرستیکه حکم از جمله آن کسانی است
که الله تعالی گفته در حق او در سوره بقره و از جمله مردمان کسی است که میگوید که ایمان آوردیم بالله و بروز بعث
الله تعالی و بروز قیامت و نیستند ایمان آورندگان پس برود بمشرق حکم و برود بمغرب آگاه باش
بخدا قسم که در نمییابد علم را مگر از اهل خانه که فرود آمد بر ایشان جبرئیل علیه السلام پنجم اصل
سألت ابا جعفر عليه السلام عن شهادة ولد الزنا تجوز فقال لا فقلت ان الحكم بن عتيبة يزعم انها
تجوز فقال اللهم لا تغفر ذنبه ما قال الله للحكم انه لذكر لك ولقومك فليذهب الحكم يمينا وشمالا
فوالله لا يوجد العلم الا من اهل بيت نزل عليهم جبرئيل عليه السلام شرح پرسیدم امام محمد باقر علیه السلام
را از گواهی ولد الزنا که آیا معتبر است پس گفت نه گفتم بدرستیکه حکم دعوی میکند که آن معتبر
میشود پس گفت خداوندا میامرز گناه او را نگفته است الله تعالی برای حکم در سوره زخرف که بدرستیکه آن
هر اینه سبب علم در جمیع احکام است برای تو و برای قوم تو بیان این شد در شرح حدیث
اول چهارم باب ... پس برود حکم بجانب راست و جانب چپ ... بخدا قسم که نمی
یابند علم مگر از اهل خانه که فرود آمد بر ایشان جبرئیل علیه السلام ششم اصل بينا انا جالس عند ابي عبد الله
عليه السلام اذ دخل عليه عباد بن كثير عابد اهل البصرة وابن شريح فقيه اهل مكة وعند ابي عبد الله
عليه السلام ميمون القداح مولى ابي جعفر عليه السلام فسأله عباد بن كثير فقال يا ابا عبد الله في كم ثوب كفن
رسول الله صلى الله عليه وآله فقال في ثلاثة اثواب ثوبين صحاريين وثوب حبرة وكان في البرد قلة
فكأنما ازور عباد بن كثير من ذلك فقال ابو عبد الله عليه السلام ان نخلة مريم انما كانت عجوة ونزلت من
السماء فما نبت من اصلها كان عجوة وما كان من لقاط فهو لون شرح مضمون ... في ثلاثة اثواب تا حبرة
حواله بر کتاب الجنائز در حدیث دوم باب تحنیط المیت و تکفینه که باب یازدهم است و ...

میان فی ثلثة اثواب و میان حصری که مفهوم میشود از انچه می اید در کتاب الحج در حدیث دوم از باب ما یلبس المحرم

تا اخر که باب هشتاد و سیوم است که کان ثوبا رسول الله صلی الله علیه و اله الذی در لفظ امام علیه السلام بفتح

دال و الف تثنیه الذی بکسر ذال و یاء است و کتابت ان بلی لام و بصورت الذی احرم فیهما یمانیین

عبری و اظفار و فیهما کفن یعنی انکه سبقت انها بوده که ثوبین صحاری عبارت باشد از یکی از دو جامه احرام

که ازار دو قطعه کرده باشند یکی برای پیراهن و دیگری برای لفافه صحار بضم صاد بی نقطه و تخفیف حاء

بی نقطه و الف و راء بی نقطه موضعی است در عمان ثوب صحاری مستعمل میشود برای اضافه و با تنوین مستعمل

میشود برای توصیف حبره بکسر و فتح حاء بی نقطه و فتح باء یک نقطه و راء بی نقطه و تاء تانیث جامه ایست از

یمن که نقشها دارد مثل نقش کتابت البرد بضم باء یک نقطه و سکون راء بی نقطه و دال بی نقطه جامه عریض الف

لام البرد برای عهد خارجی است و مراد حبره است القلنسة بکسر قاف کلاهی و بفتح کاف یکی حنته و بنا بر احتمال اول

مراد این است که اگر کلاه عتیق بجای صحاری بین دو حبره میکرده اند و بنا بر دوم مراد این است که چون احرام

در ان کرده بود در بلکتان ... بسیله بود و بر ... ابی حضور معصوم لطبع عباد نشده از وی

برای بالقطع و تشدید لام بی نقطه بصیغه ماضی معلوم باب افعال است العجوه بفتح عین بی نقطه و سکون جیم

درخت خرمای مخصوص که در مدینه میباشد و بهترین خرماها است و از رسول الله صلی الله علیه و اله در

مدینه مغرس کرده و از بهشت است چنانچه می اید در شرح حدیث هفتم باب صدقه و بیست و چهارم اللقاط

بفتح لام و تخفیف قاف و الف و طاء بی نقطه برچیدن دانه خرما از زمین برای کاشتن و مانند ان اللوی

بفتح لام و سکون واو دقل مانند درخت خرمای بد است شرح یعنی ایشان اینکه من نشسته بودم نزد امام جعفر صادق

علیه السلام ناگاه داخل شد بر او عباد بن کثیر عابد اهل بصره و ابن شریح فقیه اهل مکه و نزد امام علیه السلام

بود میمون قداح که غلام امام محمد باقر علیه السلام بود پس پرسید او را عباد از چیزی که گفت ای ابو عبد الله

در چند جامه کفن کرده شد رسول الله صلی الله علیه و اله پس گفت در سه جامه دو جامه از صحاری بود و یک

جامه حبره بود و عیبی در ان بود که یعنی کوتاه بود عباد از ان سخن پس گفت امام علیه السلام بدرستی که

درخت خرمای مریم که مذکور است در سوره مریم خرما این نیست که عجوه بود و لیکن عجوه اصلا بود ... اسحاق

برای انچه برچیده شد عجوه بود و درخت خرما اینکه حاصل شد از برچیدن دانه از هر جا که بود

پس ان دقل است اصل فلما خرجوا من عنده قال عباد بن کثیر لابن شریح والله ما ادری ما هذا المثل

الذی ضرب لی ابو عبد الله فقال ابن شریح هذا الغلام یخبرک فانه منهم یعنی میمون فسأله فقال

میمون اما تعلم ما قال لک قال لا والله قال انه ضرب لک مثل نفسه فاخبرک انه ولد من ولد

رسول الله صلی الله علیه و اله و علم رسول الله صلی الله علیه و اله عندهم فما جاء من عندهم فهو صواب

و ما جاء من عند غیرهم فهو لقاط شرح میمون در اینجا موضع حکایت هذا الغلام است بنقل میمون

بخبر که

بخبر یعنی پس وقتیکه بیرون رفتند جماعت از نزد او گفت عباد بن کثیر ابن شریح را بخدا قسم که نمیدانم که چه چیز

این مثل که زد برای من ابو عبد الله علیه السلام پس گفت ابن شریح این پسر خبر میدهد ترا چه او از ایشان است

مجوز است اینکه میمون خبر میدهد ترا پس پرسید عباد میمون را پس گفت میمون ایا نمیدانی که چه گفت

گفت نه بخدا قسم گفت بدرستیکه او زد برای تو مثل خود را یعنی پس خبر کرد ترا که او فرزندی است

از فرزندان رسول الله صلی الله علیه و اله و علم رسول الله صلی الله علیه و اله نزد فرزندان او است پس هرچه

اید از ایشان راست است و هرچه اید از نزد غیر ایشان پس عمل بان مثل برچیدن دانه خرما از زمین است

برای کاشتن مراد این است که فایده در اخر خبر ندارد باب فیما جاء ان حدیثهم صعب مستصعب

شرح مستصعب بکسر عین بی نقطه مبالغه در صعب است یعنی این باب است در بیان انچه منقول شده که سخن ائمه

هدی مشکل بغایت مشکل است مخفی نماند که اشکال ان سه قسم است قسم اول باعتبار تصدیق بان است

چنانچه مضمون حدیث اول و حدیث سیوم و بعض حدیث پنجم این باب است و مصداق تحقق این قسم

بسیار است از انجمله اینکه اکثر انچه تفسیر متشابهات قران از ائمه هدی علیهم السلام منقول شده

درست نمی اید بالطبع جمعی که عادت بخود رائی کرده اند یا انس بتفسیرات اهل بدعت گرفته اند و درست

می اید بالطبع موافق انچه مذکور است در بعض کلام بلیغ و بعید معلوم او میشود و ترک کرده تفسیر اهل بدعت را و از

انجمله انچه گذشته در کتاب العقل در حدیث هفتم باب الاخذ بالسنة و شواهد الکتاب که ان الفقهاء لا یفقهون

ذلک و انجمله انچه گذشته در حدیث ششم باب جهل و یکم که کان هذا الرجل لا یحتمله العامة و در حدیث پنجم

باب مذکور که لو حدث بعض الشیعة بهذا الحدیث لانکروه و در حدیث ششم باب پنجاه و ششم که لقد قلت عظیما

من القول ما احلت بزعم ان الروح غیر جبرئیل و از انجمله انچه گذشته در حدیث دوم باب هفتاد و دوم که عفوکم

نصبر عن هذا و لا تحلا لکم بتضییق علی من حملها الحمله انچه می اید در اول کتاب فضل القران که هذا النبی لا یستطیع

ان الکلم ببعض الناس قسم دوم باعتبار تقیه و ترک افشای ان است چنانچه مضمون حدیث دوم این باب است

قسم سیوم باعتبار ترک اظهار ان در غیر موضع تقیه است بسبب غرابت ان مثل عجائب انبیا چنانچه مضمون حدیث

چهارم این باب است و این باب پنج حدیث است اول اصل قال ابو جعفر علیه السلام قال رسول الله صلی الله علیه و اله

ان حدیث آل محمد صعب مستصعب لا یؤمن به الا ملک مقرب او نبی مرسل او عبد امتحن الله قلبه للایمان

شرح گفت امام محمد باقر علیه السلام که گفت رسول الله صلی الله علیه و اله بدرستیکه حدیث آل محمد مثل انچه مذکور است

نهی از اعتقاد انچه ظن ... متشابه قران بطن هست مشکل بغایت مشکل است یعنی و بان

مکلف نمیشود مگر پیغمبر مرسل یا بنده که خالص کرده باشد الله تعالی دل او را برای ایمان مثل پیغمبر غیر مرسل

و شیعه اما سیر اصل فما ورد علیکم من حدیث آل محمد فلانت له قلوبکم و عرفتموه فاقبلوه و ما اشمأزت

منه قلوبکم و انکرتموه فردوه الی الله و الی الرسول و الی العالم من آل محمد و انما الهالک ان یحدث احدکم

احدکم نبی منه لا تحتمله فیقول والله ما کان هذا والله ما کان هذا والانکار هو الکفر شرح این کلام امام محمد
باقر است و ممکن است بود که کلام رسول الله صلی الله علیه وآله باشد یعنی اخبار ما شود بر شما از حدیث آل محمد
پس نرم شود برای آن دلهای شما و آشنا شمرید آن را پس فرا گیرید آن را و هر چه که گرفته شود از آن دلهای شما و غریب
شمرید آن را پس رد کنید آن را سوی الله تعالی و سوی رسول و سوی عالم آل محمد و جز این نیست
که هلاک شدن یکی از شما این است که خبر داده شود بچیزی از حدیث آل محمد که تاب نیاورد در قبول آن پس
گوید بخدا قسم که نبوده این هرگز بخدا قسم که نبوده این هرگز یعنی که هر که گفته غلط گفته و انکار حق
بودن حدیث آل محمد کفر است یعنی انکار ربوبیت رب العالمین دویم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام
قال ذکرت التقیة یوما عند علی بن الحسین علیهما السلام فقال والله لو علم ابو ذر ما فی قلب سلمان لقتله
ولقد آخی رسول الله صلی الله علیه وآله بینهما فما ظنکم بسائر الخلق ان علم العلماء صعب مستصعب
لا یحتمله الا نبی مرسل او ملک مقرب او عبد مؤمن امتحن الله قلبه للایمان فقال وانما صار سلمان
من العلماء لانه امرؤ منا اهل البیت فلذلک نسبته الی العلماء شرح ضمیر مستتر لقتله راجع بعضه علی
و بارز راجع با بوذر است یا ضمیر مستتر راجع با بوذر است و بارز راجع بسلمان و بنا بر اول مقصود این است
که نسبت ابوذر با سلمان مانند نسبت موسی بخضر است بنا بر اینکه موسی مجهول و مجهول بر تقدیر دوم
و هر چند مجهول بر هر دو بوده با وجود آنکه هر دو معصوم بوده اند و شریک بوده اند و سلمان
حوصله صبر بر کتمان سر داشته و ابوذر نداشته و اینکه مستلزم نقص در ابوذر باشد دوم میگوئیم که کدام
در حدیث چهاردهم باب اول کتاب العقل که ضد تقیه را اذاعه است و حوالی کتاب الایمان والکفر احادیث
باب صله شصتم که باب الاذاعه است آنکه فاش کردن سر کسی تزل کسی است مثل آنکه در حدیث چهارم
آن باب است که عن ابی عبد الله علیه السلام قال ما قتلنا من اذاع حدیثنا قتل خطأ ولکن قتلنا قتل عمد
که ما فی قلب سلمان عبارت از این باشد که سلمان در ایام حکومت مداین از جانب امیر المؤمنین علیه السلام
میکرده و خراج اخبار بجانب آن حضرت میفرستاده و امر و نهی اخبار را باستصواب آن حضرت میکرده چنانچه
ابلد در کتاب الایمان والکفر در حدیث سیوم باب صد و هفتم که باب المداراة است که یا علی اکتم مکنون
سری فی سریرتک واظهر فی علانیتک المداراة عنی لعدوی وعدوک من خلقی و عمر در ظاهر میداشته که
حکومت سلمان از جانب او است و در طلب خراج تغافل میکرده و مجالس تقاضا این میکرد که سلمان
حمله جمال منسب ابوذر در حرم است کمال عداوت با عمر که هر که گاه اگر بر این سر آگاه میشد برای اظهار
عمر اظهار آن میکرد و آن امر باعث این میشد که عمر سلمان را بقتل آورد و لقد آخی یعنی بیان کمال محبت
علی تا آخر کلام امام جعفر صادق علیه السلام است و ممکن است بود که ابتدای کلام او ان علم العلما باشد که
ممکن است بود که مجموع کلام علی بن الحسین باشد العلماء برای عهد است و مراد ائمه هدی است

من

من العلماء و در بعضی نسخ نسبته مثل آنست بغلام در من موسی بن نسبته الی العلماء یعنی روایت است از امام
جعفر صادق علیه السلام گفت مذکور شد اشکال سر فاش نکردن روزی نزد امام زین العابدین علیه السلام
پس گفت بخدا قسم که اگر میدانست ابوذر آنچه را که در دل سلمان بود هر آینه میکشت او را و حال آنکه
بتحقیق برادری قرار داده بود رسول الله صلی الله علیه وآله میان ابوذر و سلمان پس چه گمان شما است
با ق مخلوقین که میان ایشان اتفاق برادری نباشد بدرستی که علم علما مشکل بغایت مشکل است حوصله آن
علیه و مکر پیغمبر مرسل یا فرشته مقرب یا بنده مومنی که خالص کرده الله تعالی دل او را برای ایمان امام گفت
جز این نیست که گردیده سلمان منسوب بعلما برای اینکه او مردی است منسوب بما یعنی اینکه کمال اختصاص
دارد بما برای این نسبت خادم او را بعلما سیوم اصل عن ابن سنان او غیره رفعه الی ابی عبد الله علیه السلام
قال ان حدیثنا صعب مستصعب لا یحتمله الا صدور منیرة او قلوب سلیمة او اخلاق حسنة ان الله
اخذ من شیعتنا المیثاق کما اخذ علی بنی آدم الست بربکم فمن وفی لنا وفی الله له بالجنة ومن ابغضنا
ولم یؤد الینا حقنا ففی النار خالدا مخلدا شرح حدیثنا اینجا عبارت از سری است که تا اینجا منقول
شود در حدیث پنجم این باب یعنی روایت است از ابن سنان یا غیر او را دی که لا ابن ... سند روایت تا امام
جعفر صادق علیه السلام گفت بدرستی که حدیث ما که عبارت از شرح حبیکم ... ضلالت
هست مشکل بغایت مشکل است حوصله نمیکند آن را مگر سینه های نورانی فضل انبیای مرسل یا دلهای
سلامت سلامت از هر عیب مثل انبیای غیر مرسل یا خوهای خوب بکر با وجود اشکال صبر توانند کرد
که افشای سر را حیا بخیر کرده بیان اقرار بر ربوبیت رب العالمین را بر اولاد آدم جمیع که گفته در سوره
اعراف یا ایام صاحب کمال اختیار شمار هر که وفا کند برای ما بعهد ترک افشای سر نه ما از وفا میکند
الله تعالی برای او به بهشت و هر که دشمن داشت ما را و ادا نکرد سوی ما حق ما را پس در آتش جهنمست دایما
مخلد چهارم اصل کتبت الی ابی الحسن صاحب العسکر علیه السلام جعلت فداک ما معنی قول الصادق علیه السلام
حدیثنا لا یحتمله ملک مقرب ولا نبی مرسل ولا مؤمن امتحن الله قلبه للایمان فجاء الجواب انما معنی قول الصادق علیه السلام لا یحتمله ملک ولا نبی ولا مؤمن
الملک لا یحتمله کالایمان فجاء الجواب انما معنی قول الصادق علیه السلام لا یحتمله ملک ولا نبی ولا مؤمن
ان الملک لا یحتمله حتی یخرجه الی ملک غیره والنبی لا یحتمله حتی یخرجه الی نبی غیره والمؤمن لا یحتمله حتی
یخرجه الی مؤمن غیره فهذا معنی قول جدی علیه السلام شرح نوشتم بسوی امام علی نقی علیه السلام که ساکن
سامرا است قربان شوم چیست معنی قول امام جعفر صادق علیه السلام که حدیث ما تاب نمی آورد آن را فرشته
مقرب و نه پیغمبر مرسل و نه مومنی که خالص کرده الله تعالی دل او را برای ایمان باعث سوال این است که این
منافات دارد بحسب ظاهر با آنچه در حدیث اول و دوم و سیوم این باب مذکور شد پس آمد جواب که جز این
نیست که معنی قول امام جعفر صادق علیه السلام که تاب نمی آورد آن را فرشته و نه نبی و نه مومن این است که

فرشته تاب نمی اورد از انا بیرون نمیکند از ان سوی فرشته مقرب مثل خود و نمی تاب تحمل مرد از انا بیرون میکند از ان
سوی نبی مرسل مثل خود و سوم مؤمن تاب تحمل مرد از انا بیرون نمیکند از ان سوی مؤمن دیگر مثل خود و بنا بر این معنی
ملک مقرب و نبی مرسل علیه السلام حاصل جواب اینست که تاب اوردن در اینجا بمعنی تصدیق نیست بلکه بمعنی نگاه داشتن و ترک با کلیه
اظهار است پس منافات میان این حدیث و حدیث اول و دوم و سوم این باب نیست و اینجا مراد بحدیث آنجا غیر مراد بحدیث ثانی
حدیث سوم است چنانچه بیان شد پس دفع منافات میان این حدیث و حدیث سوم باید وجه دیگر **پنجم اصل**
عن محمد بن عبد الخالق و ابی بصیر قال قال ابو عبد الله علیه السلام یا ابا محمد ان عندنا والله سرا من سر الله و علما من علم
الله والله ما یحتمله ملک مقرب ولا نبی مرسل ولا مؤمن امتحن الله قلبه للایمان والله ما کلف الله ذلک احدا
غیرنا ولا استعبد بذلک احدا غیرنا **شرح** مادر ما یحتمله مراد نفی حالت تحمل است که در حدیث سابق بیان احتمال دو سابق
عبارتست از ترک اظهار است و اینجا عبارتست از تحمل تکلیف بان است پس شاید که سر عبارت باشد از اغلب کلمات باشد
که مذکور است در آیت و اذ ابتلی ابراهیم ربه بکلمات فاتمهن چه تکلیف بان مخصوص امامت است چنانچه بیان شد در شرح
حدیث اول باب سوم **یعنی** روایتست از محمد بن عبد الخالق و ابو بصیر که کنیت دیگر او ابو محمد است هر کدام گفت که
گفت امام جعفر صادق علیه السلام ابو بصیر را که ای ابو محمد بدرستیکه نزد ما بخدا قسم رازی از رازهای الله تعالی هست
و علمی از جمله علم الله تعالی هست بخدا قسم که تاب تکلیف بان ندارد فرشته مقرب و نه نبی مرسل و نه مؤمنی که خالص کرده
باشد الله تعالی دل او را برای ایمان بیان این انکه بخدا قسم که بار نکرده الله تعالی ان را بهیچ یک غیر ما علمای اهل بیت
رسول و بندگی نفرموده بان هیچ یک را غیر ما **اصل** و ان عندنا سرا من سر الله و علما من علم الله امرنا الله بتبلیغه فبلغنا
عن الله عز وجل ما امرنا بتبلیغه فلم نجد له موضعا ولا اهلا ولا حمالة یحتملونه حتی خلق الله لذلک اقواما خلقوا
من طینة خلق منها محمد و آله و ذریته علیهم السلام و من نور خلق الله منه محمدا و ذریته و صنعهم بفضل صنع
رحمته التی صنع منها محمدا و ذریته فبلغنا عن الله ما امرنا بتبلیغه فقبلوه و احتملوا ذلک فبلغهم ذلک عنا
فقبلوه و احتملوه و بلغهم ذکرنا فمالت قلوبهم الی معرفتنا و حدیثنا فلولا انهم خلقوا من هذا لما کانوا کذلک لا والله ما احتملوه
شرح فاء در فبلغنا برای تعقیب است بلغنا بتشدید ماضی متکلم باب تفعیل است فاء در فلم نجد برای تعقیب است موضع
بمعنی بودن بان است اهل بمعنی مستعد ایمان بان سر است الحمالة بفتح حاء بی نقطه و تشدید میم جمع حامل است و حامله
در اصل مراد بودن ندگان ان سر که زیاده و نقصان است برای محض رو و اندرون دیگران مثل انچه ابلیه در حدیث
اول باب اینست که مؤمن حامل فقه غیر فقیه و این اشارتست بانچه واقع شد بعد از وفات رسول الله صلی الله علیه و آله
تا مصلحت خلق اشارتست بانچه واقع شد بعد از قتل عثمان که استقلال امیر المؤمنین علیه السلام و کثرت شیعیان
یعنی و بدرستیکه نزد ما رازی دیگر از رازهای الله تعالی هست و علمی دیگر از علم الله تعالی هست که امر کرده ما را
الله تعالی برسانیدن ان بمردمان پس رسانیدیم از جانب الله عز وجل انچه را که امر کرده ما را برسانیدن ان پس
نیافتیم برای ان جائی و نه اهلی و نه بردارندگانی که تحمل بار ان کنند تا انکه افرید الله تعالی برای ان جماعتی چند

که افریده

که افریده شده بودند از گلی که افریده شده از ان گل محمد و آل او و اولاد او علیهم السلام و از نوری که افرید الله
تعالی از ان نور محمد و اولاد او را و ساخت ایشان را بکمال ساختن رحمت خود که ساخت از ان رحمت محمد
و اولاد او را پس رسانیدیم از جانب الله تعالی انچه را که امر کرده ما را بان پس رسانیدند ان پس قبول کردند از ما و تاب انرا
از ان پس رسید بایشان از ما از جانب ما بی واسطه و بواسطه پس قبول کردند از ما و تاب اوردند از ما و رسید
بایشان اثر از مجلس یاد ما در مجلسها پس میل کرد دلهای ایشان بسوی شناختن ما و گفتگوی ما پس اگر نه این بود
که ایشان افریده شده اند از انچه مذکور شد هر اینه نمی بودند چنان پس بخدا قسم که تاب نمی اوردند **اصل** ثم قال ان الله
خلق اقواما لجهنم والنار فامرنا ان نبلغهم کما بلغناهم و اشمأزوا من ذلک و نفرت قلوبهم و ردوه علینا و لم یحتملوه
و کذبوا به و قالوا ساحر کذاب فطبع الله علی قلوبهم و انساهم ذلک ثم اطلق الله لسانهم ببعض الحق فهم ینطقون
به و قلوبهم منکرة لیکون ذلک دفعا عن اولیائه و اهل طاعته و لولا ذلک ما عبد الله فی ارضه فامرنا بالکف عنهم
والستر والکتمان عنهم **شرح** بعد از ان گفت بدرستیکه الله تعالی افرید جماعتی چند را که عاقبت ایشان جهنم و اتش
است پس امر کرد ما را که برسانیم بایشان چنانچه رسانیدیم بجماعت چند اول پس تکبر کردند از ان و نفرت کرد دلهای ایشان
و برگردانیدند انرا بر ما و تاب نیاوردند انرا و دروغ شمردند انرا و گفتند که محمد ساحر دروغگوست
پس مهر غفلت نهاد الله تعالی بر دلهای ایشان و فراموش ساخت ایشان را ان را با وجود ان کشاد زبان ایشان را ببعضی
حق مثل فضائل علی بن ابی طالب علیه السلام و اعلم بودن او از جمیع اصحاب پس ایشان بزبان متکلم میشوند بان و دلهای
ایشان منکر میشمردند انرا بانچه معنی که بکنند ان عمل ایشان این گویا کردن برای ان است که ان باعث دفع شبهه شود از
دوستان الله تعالی که در زمین خود باشند یعنی که تقیه در زمین بوجود ائمه حق و اگر نه چنان بود عبادت کرده نمیشد الله تعالی در زمین پس
پس امر کرد ما را که باز داشتن دست از ایشان و پوشیدن و پنهان کردن پس پنهان کنید از کسیکه امر
کرده الله تعالی بباز داشتن دست از او و بپوشانید از کسی که امر کرده الله تعالی بپوشانیدن و پنهان کردن از او و برای تقیه
اصل قال ثم رفع یده و بکی و قال اللهم ان هؤلاء لشرذمة قلیلون فاجعل محیانا محیاهم و مماتنا مماتهم و لا تسلط
علیهم عدوا لک فتفجعنا بهم فانک ان افجعتنا بهم لم تعبد ابدا فی ارضک و صلی الله علی محمد و آله و سلم تسلیما
شرح راوی گفت بعد از ان بر داشت دست خود را بدعا و گریه کرد و گفت خداوندا این جماعت شیعه امامیه
طایفه کمند پس بگردان زندگی ما را زندگی ایشان یا بمعنی که حال ایشان زنده نباشیم و بگردان مردن ما را مردن ایشان
یا بمعنی که ایشان بی ما زنده نباشند و مسلط مکن بر ایشان دشمنی عظیم از دشمنان خود بدرستیکه اگر ایشان را
بمیر کنند پس مصیبت و اضطراب کرفتار کنی ما را بسبب مرگ ایشان چه بدرستیکه تو اگر مصیبت کرفتار
ما را بسبب مرگ ایشان معبود نشوی هرگز در زمین خود یعنی که ما بعد از زمین بر داشته میشویم و در
دو فرستاد الله تعالی بر محمد و آل محمد او و تسلیم فرستد نوعی عظیم تسلیم **باب صد و دوم** **اصل** باب ما امر النبی صلی الله
علیه و آله بالنصیحة لائمة المسلمین واللزوم لجماعتهم و من هم **شرح** این باب بیان امر نبی صلی الله علیه و آله است بنصیحت

فاکتموا عن امر الله بالکف
عنه و استروا عمن امر الله
بالستر والکتمان

و اهل طاعت او و فتار کرده
دلهای ایشان اگر نبود
ان دفع شبهة معبود
نمیشد الله الخ

بودن برای امامان مسلمانان و لازم بودن برای جماعت مسلمانان و اینکه کیانند ائمهٔ مسلمانان و جماعت مسلمانان در این
باب پنج حدیث است اول اصل عن احمد بن محمد بن عیسى عن احمد بن محمد بن ابی نصر عن ابان بن عثمان عن ابن ابی یعفور
عن ابی عبد الله علیه السلام ان رسول الله صلى الله علیه وآله خطب الناس فی مسجد الخیف فقال نضّر الله عبداً سمع مقالتی
فوعاها وحفظها وبلّغها من لم یسمعها فربّ حامل فقه غیر فقیه وربّ حامل فقه الى من هو افقه منه ثلاث لا
یغلّ علیهنّ قلب امرئ مسلم اخلاص العمل لله والنصیحة لائمة المسلمین واللزوم لجماعتهم فانّ دعوتهم محیطة من
ورائهم المسلمون اخوة تتکافأ دماؤهم ویسعى بذمّتهم ادناهم شرح این خطبه برای غیر ائمهٔ حق از ائمهٔ باطل بنا بر
افتراض تکلیف الخیف بفتح خاء با نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین و فاء آنست در وادی که مشهور است و دامن کوه و در
اینجا مناسب است چه مسجد منى در کنار وادی منى است و در آنجا است و ما نعمل اولست اخبار در کتاب الحج در
حدیث چهارم باب الصلوة فی مسجد منى تا آخر که باب صد و نود و هفتم است که وانّما سمّی الخیف لانّه مرتفع عن الوادی
وما انحدر عن الوادی یسمّى خیفاً در فقال برای بیان است نضّر بنون و ضاد با نقطه و راء بی نقطه بصیغهٔ ماضی معلوم
باب تفعیل یا باب نصر جملهٔ دعائیه است و ما بعد بی نقطه بصیغهٔ ماضی غایب معلوم فعل الفاء و اللام باب
الوعی جمع کردن جمیع اجزای چیزی در محل اعتنا یعنی بلفظ از باب تفعیل استفاده و فربّ برای بیان است و ربّ
برای تکثیر است و در آن هشت لغت است ضم و فتح راء با تخفیف باء مشدّده و مخفّفه و ضم و فتح راء با سکون باء مخففه و ضم راء
با ضم باء مشدّده و مخففه حامل الحجّه در بسیست لفظ الیه مرفوع است محلاً بر ابتدا ... که صفت ... فرد ... و مقیّد
مضاف الیه ... است نزد کوفیّین که در ... اسم و ... الفقه ... و سکون قاف ... چیزی و ...
که حاصل آن معلوم شود ... است که التفقه است ... و خبر حامل است یا خبر مبتدای محذوف ...
مقیّد ... حامل ... الى من ... است ... جمله لا یغلّ ...
و خبر ... اخلاص است لا یغلّ ... با نقطه و تشدید لام مضارع غایب معلوم باب ... الغلّ بکسر ...
و مراد اینجا کینه و ... است ... اشارت است بآیهٔ سورهٔ حشر ولا تجعل فی قلوبنا غلّاً للّذین
آمنوا علیهنّ متعلق بیغلّ است ... اخلاص العمل لله عبارت از ... است و این
است ... و النصیحة اشارت است ...
که امامت ایشان ... محکمات ... و از اختلاف ... است ضمیر جماعتهم راجع
بالمسلمین است و جماعتهم عبارت ... که ... اختلاف ... باشد ...
... مثل ... شیعه ... غیبت امام ... تعلیل خصلت ثالثه است ضمیر دعوتهم راجع
بائمة المسلمین است الدعوة ... سورهٔ یوسف قل هذه سبیلی ادعوا الى الله
على بصیرة انا ومن اتّبعنی و بیان ... شرح حدیث ... باب ... که ... الائمّة علیهم السلام فی الفضل ...
من ورائهم ... خلف ... است ضمیر ... راجع بجماعتهم است مراد این است که ...

جز ... جماعت ائمهٔ خود و ... چون ... اختلاف ... ساکت ... معلولات ... دعوت
ائمه احاطه ایشان کرده و هر قول و فعل ایشان موافق دعوت ائمهٔ ایشان است چنانچه ... ائمهٔ حق
و مأمور ... ایشانند جملهٔ المسلمون اخوة تا آخر ... در حدیث چهارم باب صد و بیست و هشتم
این جمله استیناف بیانی سابق است مراد باخوة ... است که با یکدیگر ... تتکافأ ... و کافی ...
الف ... بصیغهٔ مضارع غایب معلوم باب تفاعل استیناف برای بیان المسلمون اخوة التکافؤ مثل
هم بودن دو چیز ... عبارت ... کمال دوستی و اتحاد است چنانچه ...
با هم ... این معنی که هر کدام ... مثل ... و یسعى ...
بی نقطه بصیغهٔ مضارع غایب معلوم ... است ... برای تعالی ...
الذمّه بکسر ذال با نقطه و تشدید میم عهد ... در کتاب الجهاد در حدیث اول باب اعطاء الامان که باب
... است که قلت له علیه السلام ما معنى قول النبیّ صلى الله علیه وآله یسعى بذمّتهم ادناهم قال لو انّ جیشاً من المسلمین حاصروا
... فاشرف رجل فقال اعطونی الامان حتّى القى صاحبکم واناظره فاعطاه ادناهم الامان وجب على افضلهم
یعنی روایت است از احمد بن محمد بن عیسى از احمد بن محمد بن ابی نصر از ابان بن عثمان از عبد الله بن ابی یعفور
از امام جعفر صادق علیه السلام اینکه رسول الله صلى الله علیه وآله وعظ گفت مردمان را در مسجد خیف
... که گفت ... خدای تعالی ... گفتگوی ... جمع کرد همه اجزای آنرا
و حفظ کرد آنرا ... و رسانید آنرا بکسی که ...
غیر ... است و بسیار میشود که ...
اشارت باین است که در این الفاظ ... معانی ... نافع است تغییر الفاظ ...
... سه خصلت ... که مسلمانان باشند آن سه خصلت خالص کردن
عمل برای الله تعالى و خالص بودن برای امامان مسلمانان و جدا نشدن از جماعت مسلمانان است چه
... که ... ائمهٔ ... مسلمون ... احکام الله تعالى ...
مسلمانان برادران همند باعتبار کمال اتفاق و عدم اختلاف ایشان با یکدیگر ...
... ایشان ... دادن ایشان را ... ایشان ... اصل و برواه ایضاً
عن حماد بن عثمان عن ابان عن ابن ابی یعفور مثله وزاد فیه وهم ید على من سواهم وذکر فی حدیثه
انّه خطب فی حجّة الوداع بمنى فی مسجد الخیف شرح حجّه بکسر حاء بی نقطه است ... یعنی ... و روایت
کرده از احمد بن محمد بن عیسى ... حماد بن عثمان از ابان از ابن ابی یعفور ...
زیادتی ... مسلمانان ... که مخالف ایشانند و ذکر کرد حماد در حدیث
خود که رسول الله صلى الله علیه وآله وعظ گفت در حجة الوداع در منى در مسجد خیف دوم اصل

عن رجل من قريش من اهل مكة قال قال سفيان الثوري اذهب بنا الى جعفر بن محمد قال فذهبت معه اليه
فوجدناه قد ركب دابته فقال له سفيان يا ابا عبد الله حدثنا بحديث خطبة رسول الله صلى الله عليه
وآله في مسجد الخيف قال دعني حتى اذهب في حاجتي فاني قد ركبت فاذا جئت حدثتك فقال اسألك
بقرابتك من رسول الله صلى الله عليه وآله لما حدثتني قال فنزل فقال له سفيان مر لي بدواة
وقرطاس حتى اثبته فدعا به ثم قال اكتب بسم الله الرحمن الرحيم خطبة رسول الله صلى الله عليه وآله في
مسجد الخيف شرح لما بفتح لام و تشدید میم بمعنی الا است و مستثنی منه آن مقدر است یعنی سئوالت
از مردی از قریش از ساکنان مکه که گفت که گفت سفیان ثوری که مقتدای صوفیان است ببر ما را
امام جعفر صادق علیه السلام گفت پس رفتم با او بسوی امام علیه السلام پس یافتیم امام را که بتحقیق سوار
شده بود ستور خود را پس گفت او را سفیان ای ابو عبد الله خبر ده ما را بحکایت خطبه رسول الله
صلی الله علیه وآله در مسجد خیف امام گفت واگذار مرا تا روم در حاجت خود چه بدرستیکه من سوار شدم
پس چون بگردم خبر دهم ترا پس سفیان گفت سوال میکنم از تو بحق خویشی تو با رسول الله صلی الله علیه وآله
که هیچ کار نکنی مگر آنکه خبر دهی مرا گفت پس امام فرود آمد پس گفت او را سفیان شفقت کن برای
من بدوات و کاغذی تا بنویسم آن را پس امام طلبید آن را از ملازمان خود پس گفت بعد از آن گفت بنویس بسم
الله الرحمن الرحیم این خطبه رسول الله صلی الله علیه وآله است در مسجد الخیف اصل نضر الله عبدا سمع مقالتي
فوعاها وبلغها من لم تبلغه يا ايها الناس ليبلغ الشاهد الغائب فرب حامل فقه ليس بفقيه ورب
حامل فقه الى من هو افقه منه ثلث لا يغل عليهن قلب امرئ مسلم اخلاص العمل لله والنصيحة
لائمة المسلمين واللزوم لجماعتهم فان دعوتهم محيطة من ورائهم المؤمنون اخوة تتكافأ دماؤهم
وهم يد على من سواهم يسعى بذمتهم ادناهم شرح ای معنی این گفتند در حدیث سابق اصل فكتبه سفيان
ثم عرضه عليه وركب ابو عبد الله عليه السلام وجئت انا وسفيان فلما كنا في بعض الطريق قال لي كما انت
حتى انظر في هذا الحديث فقلت له قد والله الزم ابو عبد الله رقبتك شيئا لا يذهب من رقبتك
ابدا فقال واي شيء ذلك فقلت له ثلث لا يغل عليهن قلب امرئ مسلم اخلاص العمل لله قد عرفناه و
النصيحة لائمة المسلمين من هؤلاء الائمة الذين يجب علينا نصيحتهم معاوية بن ابي سفيان ويزيد بن
معاوية ومروان بن الحكم وكل من لا تجوز شهادته عندنا ولا تجوز الصلوة خلفهم شرح بتقدیر معنی
بتقدیر استفهام انکاری است و مقصود ابطال امامت ابو بکر و عمر و عثمان بنا بر اتفاق اکثر مردمان از ایشان است
زیرا که اگر چنان باشد معاویه و یزید و مروان نیز امام خواهند بود یعنی پس نوشت آن را سفیان بعد از
آن عرض کرد آن را بر امام برای احتیاط تا آنکه مبادا غلطی کرده باشد در نوشتن و سوار شد امام علیه السلام
و آمدم من و سفیان پس چون بودیم در اثنای راه گفت مرا باش چنانچه هستی یعنی توقف کن تا فکر کنم

در معنی

در معنی این حدیث پس گفتم او را بتحقیق بخدا قسم که لازم ساخت ابو عبد الله علیه السلام گردن تو را چیزی که نرود
از گردن تو هرگز یعنی این معنی که عمل محکم در گردن تو گذاشت پس گفت و چه چیز است آنچه لازم ساخت گردن مرا
پس گفتم سه خصلت که کینه نمی ورزد بنا بر آنها دل مردی که مسلمان باشد خالص ساختن عمل برای الله
تعالی بتحقیق شناختیم آن را این معنی که دانستیم معنی اینکه خالص بودن برای امامان مسلمانان کیانند این
ائمه مسلمانان که واجبست بر ما خالص بودن برای ایشان ایا معاویه پسر ابو سفیان است و یزید بن معاویه
است و مروان بن الحکم است و هر امامی که نا مقبول الشهاده است و مقبول نیست گواهی او نزد ما و جایز نیست
نماز در پشت ایشان اصل وقوله واللزوم لجماعتهم فاي الجماعة مرجئي يقول من لم يصل ولم يصم
ولم يغتسل من جنابة وهدم الكعبة ونكح امه فهو على ايمان جبرئيل وميكائيل او قدري يقول لا
يكون ما شاء الله عز وجل ويكون ما شاء ابليس او حروري يتبرأ من علي بن ابي طالب ويشهد
عليه بالكفر او جهمي يقول انما هي معرفة الله وحده ليس الايمان شيء غيرها قال ويحك واي شيء يقولون
قلت يقولون ان علي بن ابي طالب والله الامام الذي يجب علينا نصيحته ولزوم جماعتهم اهل بيته
قال فاخذ الكتاب فخرقه ثم قال لا تخبر بها احدا شرح مرجی بضم میم و سکون را بی نقطه و کسر جیم و همزه
ماخوذ است از ارجاء بمعنی تاخیر و مراد کسانی اند که ایمان را محض علم بتصدیق جمیع ما جاء به الرسول می
شمرند پس ایمان را قابل شدت و ضعف نمی شمرند و تاخیر میکنند عمل را از ایمان چون عمل قلب که تصدیق است
و عمل جوارح دیگر تفسیر قدری گذشت در باب سی ام کتاب التوحید الحروری بفتح حا بی نقطه
و ضم را بی نقطه و سکون واو و تشدید یای دو نقطه در پایین منسوب بحروراء با الف ممدوده و مقصوره
ده است در کوفه که خوارج در آنجا جمع شدند و مخالفت امیر المومنین علیه السلام ظاهر کردند الجهمی بفتح جیم
و سکون ها منسوب بجهم بن صفوان ترمذی که در اخر زمان خلفای بنی امیه بوده و میگفته که ایمان محض
علم بوجود صانع عالم است خواه بعنوان وحدانیت و ارسال رسول و خواه نه ضمیر هی راجع بایمان است
و تانیث آن باعتبار خبر است الایمان منصوب و خبر لیس است که مقدم شده بر اسم شی اسم لیس است ویحک
بفتح واو و سکون یای دو نقطه در پایین و فتح حای بی نقطه منادای مضاف است کلمه ترحم و ویح
تعجب است و مراد این است که تعجب بسیار از سخن تو میباید کرد ضمیر یقولون راجع بشیعه امامیه است
ان علی بن ابی طالب تا آخر مبنی بر اکتفا باولی الامر مسلمین است بنابر ظهور باقی اهل بیت مجرور تفسیر جماعتهم
است و این خوب بفهم باید و صواب تفسیر جماعتهم مذکور شد در شرح حدیث سابق یعنی و قول او که
و جدائی از جماعت مسلمین کدام جماعت ایشان ایا مرجی است که میگوید که کسی که نماز نکرده
باشد و روزه نگرفته باشد و غسل جنابت نکرده باشد و خراب کرده باشد کعبه را و جماع کرده باشد
با مادر خود و علم بتصدیق رسول داشته باشد بر مرتبه ایمان جبرئیل و میکائیل است در قوت

ایمان یا جنس [illegible] است که میکوید کاه [illegible] آنچه خواسته الله عز و جل و میشود آنچه خواسته ابلیس یا جنس [illegible]

که بیزاری میکنند از علی بن ابی طالب و کواهی میدهد بر او بکفر یا جنس [illegible] است که میکوید جز این نیست که [illegible]

شناخت الله تعالی است [illegible] عالم [illegible] سفیان که کفت که ای تعجب [illegible]

کو بنده [illegible] کفتم میکوید بدرستیکه علی بن ابی طالب [illegible] امامی که واجبست

[illegible] از جماعت مسلمانان یعنی [illegible] اهل بیت علی بن ابی طالب

[illegible] سفیان [illegible] که کفت [illegible] خطبه

یا [illegible] **سیوم اصل** قال رسول الله صلی الله علیه و آله ما نظر الله عز و جل الی ولی له

یجهد نفسه بالطاعة لامامه والنصیحة الا کان معنا فی الرفیق الاعلی **شرح** الرفیق بفتح راء بی نقطه و کسر فاء

و سکون یاء دو نقطه در پایین [illegible] مصاحب [illegible] واحد و جمع [illegible] مراد بالرفیق الاعلی الذین انعم الله علیهم

است که [illegible] سوره نساء که مع الذین انعم الله علیهم من النبیین والصدیقین

والشهداء والصالحین وحسن اولئک رفیقا و بیان [illegible] در شرح حدیث [illegible] باب صد و دهم

[illegible] النبی صلی الله علیه و آله [illegible] **یعنی** کفت رسول الله صلی الله علیه و آله نظر نکرد الله تعالی

عز و جل [illegible] خود را با طاعت امام خود و خالص [illegible]

[illegible] در میان مصاحبان [illegible] از جمیع مصاحبان [illegible] **چهارم**

اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال من فارق جماعة المسلمین قید شبر فقد خلع ربقة الاسلام من عنقه

شرح القید بکسر قاف و سکون یاء [illegible] و دال [illegible] الربقه

بکسر راء [illegible] حلقه از حلقه های که در ریسمان [illegible]

[illegible] **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام کفت هر که جدا شد از جماعت

مسلمانان [illegible] حدیث اول این باب [illegible] حلقه اسلام

از کردن خود [illegible] حلقه های [illegible] **پنجم**

اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال من فارق جماعة المسلمین ونکث صفقة الامام جاء الی الله اجذم **شرح**

النکث بفتح نون و سکون کاف [illegible] الصفقه

بفتح صاد [illegible] بیعت [illegible]

[illegible] الاجذم بفتح همزه و سکون جیم و فتح ذال [illegible]

[illegible] **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام کفت هر که جدا شد از جماعت مسلمانان

[illegible] حدیث اول این باب [illegible]

[illegible] **باب صد و سیوم اصل**

باب

باب ما یجب من حق الامام علی الرعیة وحق الرعیة علی الامام علیه السلام **شرح** این باب بیان [illegible]

حق امام بر رعیت است و حق رعیت بر امام علیه السلام [illegible] در این باب هشت حدیث است **اول اصل**

سألت ابا جعفر علیه السلام ما حق الامام علی الناس قال حقه علیهم ان یسمعوا له ویطیعوا قلت فما حقهم علیه

قال یقسم بینهم بالسویة ویعدل فی الرعیة فاذا کان ذلک فی الناس فلا یبالی من اخذ ههنا وههنا عن ابی

جعفر علیه السلام مثله الا انه قال هکذا وهکذا وهکذا وهکذا یعنی من بین یدیه وخلفه وعن یمینه وعن شماله

شرح [illegible] امام محمد باقر علیه السلام [illegible] حق امام بر مردمان [illegible]

[illegible] اطاعت کنند [illegible] غنیمت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] امام محمد باقر علیه السلام [illegible] هکذا

[illegible]

[illegible] **دوم اصل** قال امیر المؤمنین علیه السلام لا تختانوا ولاتکم ولا تغشوا هداتکم ولا تجهلوا ائمتکم ولا

تصدعوا عن حبلکم فتفشلوا وتذهب ریحکم وعلی هذا فلیکن تأسیس امورکم والزموا هذه الطریقة

فانکم لو عاینتم ما عاین من قد مات منکم ممن خالف ما قد تدعون الیه لبدرتم وخرجتم ولسمعتم و

لکن محجوب عنکم ما قد عاینوا وقریبا ما یطرح الحجاب **شرح** کفت امیر المؤمنین علیه السلام خیانت مکنید [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] **سیوم اصل** سمعت ابا عبد الله علیه السلام

یقول ان نعیت الی النبی صلی الله علیه و آله نفسه وهو صحیح لیس به وجع قال نزل به الروح الامین قال فنادی

علیه الصلاة والسلام الصلاة جامعة وامر المهاجرین والانصار بالسلاح واجتمع الناس فصعد النبی المنبر فنعى

الیهم نفسه ثم قال اذکر الله الوالی من بعدی علی امتی الا یرحم علی جماعة المسلمین فاجل کبیرهم ورحم ضعیفهم

ووقر عالمهم ولم یضر بهم فیذلهم ولم یفقرهم فیکفرهم ولم یغلق بابه دونهم فیأکل قویهم ضعیفهم ولم یخبزهم

فی بعوثهم فیقطع نسل امتی ثم قال قد بلغت ونصحت فاشهدوا وقال ابو عبد الله علیه السلام هذا آخر کلام تکلم

به رسول الله صلی الله علیه و آله علی منبره **شرح** [illegible]

كه عهد ببندند در كعبه بر اينكه خلافت را باهل البيت ع نگذارند عهد بسته اند كه اگر محمد فوت كند مثل اينكه در
مسجد الخيف و غدير خم گفت مي اندازيم بجانب او چيزي كه هلاك كنند و چون لشكر اسلام ديدند چون
نكو ميكند بر ... عمل با وجود نبي صلعم ابو بكر در اين كلام و دوم اينكه براي تعجب چنين اسلام باشد اگر
الله بصيغه مضارع معلوم متكلم باب تفعيل وعيد است الا بفتح همزه و تشديد لام حرف تحضيض است و چون
داخل ماضي شد براي توبيخ و سرزنش بر ترك فعل است چنانچه شيخ رضي در شرح كافيه گفته ترحم ماضي مضارع
غايب معلوم باب تفعل از تفعيل تعبير از مستقبل بماضي براي تحقق وقوع است فيكفرهم بصيغه مضارع غا
معلوم باب افعال بجاي تعجيز است مثل اتاع البعير مراد اين است كه ايشان را بكفر ضعيف نسبت دهند كفران است
كنند و ان كفر است **يعني** شنيدم از امام جعفر صادق عليه السلام ميگفت رسانيده شد سوي نبي صلى الله
عليه و اله خبر مرگ خودش بر حاليكه او تندرست بود ... امام عليه السلام گفت نازل ساخت
ان خبر را جبرئيل امام گفت پس طلبيد مردمان را كه حاضر شويد نماز را بر حاليكه نماز جماعت باشد و امر كرد
مهاجران و انصار را بهمراه ... و جمع شدند مردمان پس بالا رفت نبي صلى الله عليه و اله
منبر را پس رسانيد بسوي مردمان خبر مرگ خود را بعد از ان گفت ... بسوي ... حاكم بعد از خود
چرا ترحم نكرد بر جماعت مسلمانان كه در شرح حديث اول باب سابق مذكور شد پس ... ... بزرگ
ايشان را ... ايشان ... كه ايشان را ... خود ... خود ايشان ... و كه خود ...
ايشان ضعيف ايشان را ... و ايشان را ... ايشان ... احكم ... اشتا
باين است كه است حقيقي من ايشانند ... سعد از ان گفت رسانيدم ... ضعيف
پس گواه باشيد گفت امام جعفر صادق عليه السلام اين اخر سخني است كه سخن گفت بان رسول الله صلى الله
عليه و اله بر منبر خود **چهارم اصل** جاء الى امير المؤمنين عليه السلام عسل و تين من همذان و حلوان فامر
العرفاء ان يأتوا باليتامى فامكنهم من رؤس الازقاق يلعقونها و هو يقسمها للناس قدحا قدحا فقيل
له يا امير المؤمنين ما لهم يلعقونها فقال ان الامام ابو اليتامى و انما العقتهم هذا برعاية الآباء **شرح** التين
بفتح و او و كسر تاء دو نقطه در بالا و سكون ياء دو نقطه در پايين و الواتين است مستعمل ... انجا
دوات نسبيار است همدان بفتح هاء و فتح ميم و ذال با نقطه و الف و نون شهري است حلوان بضم حاء بي نقطه و سكون لام
و واو و الف و نون شهري است در كوهستان الابا بكسر بفتح همزه و باء يك نقطه و الف ... **يعني** اوردند بسوي
امير المؤمنين عليه السلام عسل بسيار از شهر همدان و حلوان پس امر كرد كدخدايان محلات كوفه را كه اورند
يتيمان را پس رخصت داد يتيمان را كه سر خيكهاي عسل را بليسند قدح با نخچنانچه اطفال مردمان در خانها
ميكنند و او قسمت ميكرد خيكها را براي مردمان يعني يتيمان و غير يتيمان قدح قدح پس گفته شد امير
المؤمنين را كه چيست اين اطفال را كه قدح ها ... بليسند خيكها را با وجود حصه عليحده پس گفت بدرستيكه

امام پدر يتيمان است و جز اين نيست كه رخصت ان ليسيدن دادم بانها ايشان را طعام بر عايت پدري يعني
اصل عن ابي عبد الله عليه السلام ان النبي صلى الله عليه و اله قال انا اولى بكل مؤمن من نفسه و علي اولى به
من بعدي فقيل له ما معنى ذلك فقال قول النبي صلى الله عليه و اله من ترك دينا او ضياعا فعلي و من
ترك مالا فلورثته فالرجل ليست له على نفسه ولاية اذا لم يكن له مال و ليس له على عياله امر و لا نهي اذا لم يجر
عليهم النفقة و النبي و امير المؤمنين عليهما السلام و من بعدهما الزمهم هذا فمن هناك صاروا اولى بهم من
انفسهم و ما كان سبب اسلام عامة اليهود الا من بعد هذا القول من رسول الله صلى الله عليه و اله و انهم
آمنوا على انفسهم و على عيالاتهم **شرح** الضياع بفتح ضاد با نقطه و ياء دو نقطه در پايين و الف و عين بي نقطه
عيال و معاش و بكسر ضاد جمع ضايع العيال بكسر عين بي نقطه جمعي كه معاش ايشان بايد داد پس الزمهم
بصيغه ماضي معلوم باب افعال است و ضمير مستتر راجع بكل واحد از نبي و امير المؤمنين و من بعدهما
و ضمير بارز راجع بمؤمنين است كه عبارت از مجموع رجل و عيال است يا راجع بمخذوف است هذا
عبارت است از مالي كه براي نفقه است و اين مبني بر اين است كه هر مالي كه در دست مردمان است و از ان
منتفع ميشوند براي خود و براي عيال خود مال امام است و او نفقه داده ايشان را امنوا بصيغه
ماضي معلوم باب علم است **يعني** روايت است از امام جعفر صادق عليه السلام كه نبي صلى الله عليه و اله گفت
من اولي بتصرف در هر مؤمنم از خود ش و علي اولي بتصرف در مؤمنست بعد از من پس گفته شد امام
جعفر صادق عليه السلام را كه چيست باز گشت اين باين معني كه وجه اين چيست گفت وجه اين قول نبي
صلى الله عليه و اله است كه هر كه واگذارد قرضي را يا عيال بيمعاشي را پس بر منست اداي قرض او و
معاش عيال او و هر كه واگذارد مالي را پس از آن وارثان اوست بيان اين انكه مرد را نيست بر خود ش اختيار
و حكومتي با شد او را مالي باين معني كه حوالة النفقه نكرده ... و اختيار خود ندارد ...
بر عيال خود امر ... ... بر ايشان نفقه را و هر كدام از نبي و امير المؤمنين عليهما السلام و امامي كه
بعد از ايشان باشد لازم ميدانست ان مال كه نفقه كنند پس از انجا است كه گرديدند نبي و اوصياي او
بتصرف در مؤمنان از خود ايشان و نبود سبب اسلام اكثر جهودان مگر بعد از اين سخن از رسول
الله صلى الله عليه و اله چه ايشان ايمن شدند بر خود شان كه اگر مفلس شوند نفقه ميدهند عيال
خود منوي **ششم اصل** قال رسول الله صلى الله عليه و اله ايما مؤمن او مسلم مات و ترك دينا لم يكن
في فساد و لا اسراف فعلى الامام ان يقضيه فان لم يقضه فعليه اثم ذلك ان الله تبارك و تعالى يقول
انما الصدقات للفقراء و المساكين الاية فهو من الغارمين و له سهم عند الامام فان حبسه فاثمه عليه
شرح او ان شك راويست يا مبني بر اين است كه در بعضي استعمالات مؤمن اخص مطلق از مسلم است
باين اينكه تركيب ... است و مؤمن نيست ... بلا ايمان و الكفر ...

حدیث دهم باب صدقه و از دهم کتاب الکبایر است و موافق این است دعاء رمضان که اللهم اغفر للمؤمنین والمؤمنات
والمسلمین والمسلمات فی برای سببیت است یعنی برای استغفار اینجا کردن مال بدان است که برای تجارت و مانند آنست
چنانچه گذشت در کتاب العقل در حدیث پنجم باب بیست و یکم که باب الرد الی الکتاب والسنة تا آخر است و همه اینها که
انجامد بر آنست که شیء از اسراف است چنانچه می‌آید در کتاب الزکوة در حدیث پانزدهم باب فضل که ان التبذیر من
الاسراف و بیست و ششم کرده در این باب بیان میشود فی الجمله در شرح حدیث چهارم آخر ابواب الآیة منصوص
نوع خاصی است تعلق بالاخر الاثر یعنی گفت رسول الله صلی الله علیه و آله هر مومن با اسلام که هر روز از کافت
و اهتمام که بسبب ان خروج بنود و بسبب دیگر مثل شرب خمر نیز بنوده بیرون امامت که اداکنند از برای
او انکند بسوی امامت گناه آن بر دستی که الله تبارک و تعالی میگوید در سوره توبه حز این نیست که
زکوة برای بینوایان است و درمندان تا آخر آیت یعنی والعاملین علیها والمؤلفة قلوبهم وفی الرقاب
والغارمین وفی سبیل الله وابن السبیل فریضة من الله والله علیم حکیم و جمعی که کاسبان بر نکوه اند
و جمعی از اهل القرار بشمارند که چیزی باشان باید داد تا از اهل تسلیم شوند و صرف میشود در بندگان
که در آزاد کردن ایشان صرف در حق هستند و ادام آن و صرف میشود در راه الله تعالی و اهلان راه رجال
که قرار داده نیست از جانب الله تعالی والله تعالی بغایت دانای رعایت کننده مصلحت است بیان این
انکار آن مرد آن دام داراست و برای ایشان حصه از زکوة هست نزد امام بیرا که نه‌ند آنرا بسوی
کار است بسبب آن **هفتم اصل** قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم لاتصلح الامامة الا لرجل فیه ثلث
خِصَالٍ وَرَعٌ يَحْجُزُهُ عَنْ مَعَاصِي اللهِ وَحِلْمٌ يَمْلِكُ بِهِ غَضَبَهُ وَحُسْنُ الْوِلَايَةِ عَلَى مَنْ يَلِي حَتَّى يَكُونَ لَهُمْ كَالْوَالِدِ
الرَّحِيمِ وَفِي رِوَايَةٍ أُخْرَى حَتَّى يَكُونَ لِلرَّعِيَّةِ كَالْأَبِ الرَّحِيمِ **شرح** گفت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم سزاوار
نیست امامت مگر مردی را که در او سه خصلت باشد پرهیزکاری که منع کند او را از معصیتهای الله تعالی و نگاه
انجا کرده مثل حکم بطن و بدبایه که صلحی کند بان غضب خود را و نیکوداری سیلان بکسی که والی ایشان باشد
انگه بوده باشد برای رعیت مانند پدر مهربان و در روایتی دیگر بجای لهم اللرعیة است و بجای کالوالد
کالاب است **هشتم اصل** عن سهل بن زیاد عن معاویة بن حکیم عن محمد بن اسلم عن رجل من طبرستان
يُقَالُ لَهُ مُحَمَّدٌ قَالَ قَالَ مُعَاوِيَةُ وَلَقِيتُ الطَّبَرِيَّ مُحَمَّداً بَعْدَ ذَلِكَ فَأَخْبَرَنِي قَالَ سَمِعْتُ عَلِيَّ بْنَ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ
الْمَغْرَمُ إِذَا تَدَايَنَهُ أَوِ اسْتَدَانَ فِي حَقٍّ الْوَهْمُ مِنْ مُعَاوِيَةَ أُجِّلَ سَنَةً فَإِنِ اتَّسَعَ وَإِلَّا قَضَى عَنْهُ الْإِمَامُ مِنْ بَيْتِ
الْمَالِ **شرح** المغرم بضم میم و سکون غین با نقطه و فتح را بیفقط اسم مفعول آجل بجیم ماضی معلوم باب تفعیل
التاجیل و الضمیر مستتر راجع بمغرم است و مفعول لن محذوف است بتقدیر طلب القضاء **یعنی** روایت است
از سهل بن زیاد از معاویة بن حکیم بضم حا و فتح کاف از محمد بن اسلم از مردی از طبرستان که نامش محمد
است سهل گفت که گفت معاویه و برخوردم از مرد طبری که محمد نام دارد بعد از آن پس بواسطه
داد

دادم گفت شنیدم از امام رضا علیه السلام میگفت اسیر قرض اگر قرض خود بهم رسانیده باشد یا طلب قرض کرده باشد
در حقی باطل شک از راوی است که معاویه است تاخیر میکنند یک سال اگر فراخ حال شد خوب و الا ادا میکند
کند از جانب او امام از بیت المال **باب صد و چهارم** **اصل** باب ان الارض کلها للامام علیه السلام **شرح** این باب
بیان این است که زمین همگی از آن امام مفترض الطاعة علیه السلام است در این باب نه حدیث است **اول اصل**
عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ وَجَدْنَا فِي كِتَابِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَالْعَاقِبَةُ
لِلْمُتَّقِينَ أَنَا وَأَهْلُ بَيْتِي الَّذِينَ أَوْرَثَنَا اللهُ الْأَرْضَ وَنَحْنُ الْمُتَّقُونَ وَالْأَرْضُ كُلُّهَا لَنَا فَمَنْ أَحْيَا أَرْضاً مِنَ
الْمُسْلِمِينَ فَلْيَعْمُرْهَا وَلْيُؤَدِّ خَرَاجَهَا إِلَى الْإِمَامِ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي وَلَهُ مَا أَكَلَ مِنْهَا فَإِنْ تَرَكَهَا أَوْ أَخْرَبَهَا وَأَخَذَهَا رَجُلٌ
مِنَ الْمُسْلِمِينَ مِنْ بَعْدِهِ فَعَمَرَهَا وَأَحْيَاهَا فَهُوَ أَحَقُّ بِهَا مِنَ الَّذِي تَرَكَهَا يُؤَدِّي خَرَاجَهَا إِلَى الْإِمَامِ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي وَلَهُ
مَا أَكَلَ مِنْهَا حَتَّى يَظْهَرَ الْقَائِمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي بِالسَّيْفِ فَيَحْوِيَهَا وَيَمْنَعَهَا وَيُخْرِجَهُمْ مِنْهَا كَمَا حَوَاهَا رَسُولُ اللهِ صَلَّى
عَلَيْهِ وَآلِهِ وَمَنَعَهَا إِلَّا مَا كَانَ فِي أَيْدِي شِيعَتِنَا فَإِنَّهُ يُقَاطِعُهُمْ عَلَى مَا فِي أَيْدِيهِمْ وَيَتْرُكُ الْأَرْضَ فِي أَيْدِيهِمْ **شرح**
کتاب علی علیه السلام عبارت از جامعه است که مذکور شد در حدیث چهارم باب بیست و نهم این است که الله تعالی
خلیفه خود آدم علیه السلام را داده او را و بعد از آدم در زمین همه این اوصیا اماما مفترض الطاعة از جمله اولاد آدم کرده
و میکند یکی بعد از یکی تا روز قیامت چنانچه ظاهر میشود از آنچه می‌آید در حدیث هفتم این باب ظاهر آنچه
می‌آید در حدیث پنجم و ملاک ابو جعفر علیه السلام محمد بن علی علیهما السلام که باب صد و شانزدهم است این است تعاقب
دولت پادشاهان ظاهر در آخر الزمان باشد فمن احیی ارضا تا آخر تتمه کلام امیر المؤمنین علیه السلام است و ابتدای کلام
امام محمد باقر علیه السلام میتواند بود الخراج بفتح و ضم خا با نقطه و را بی‌نقطه و الف و جیم باج زمین جمع خرج
راجع بمردمان است یا الجمع بجماعت است و بنابر اول استثنا متصل است و بنابر دوم منقطع است و تقدیر
تقدیر او باخراج ایشان از زمین عزل ایشان از صاحب چیزی از زمین و بسبب غلبه داشتن در چیزی از
زمین و مانند آنها است کما حواها اشارت است بامثال آنچه رسول الله صلی الله علیه و آله کرد در خیبر و بیان میشود در
کتاب المعیشة در حدیث اول باب قبالة الارضین والمزارعة بالنصف والثلث والربع که باب صد و بیست و هشتم
است و در حدیث دوم باب مشارکة الذمی وغیره فی المزارعة والشروط بینهما که باب صد و بیست و نهم است و آنچه
که در بقیع بحث و کراهت عبیان میشود در کتاب المعیشة در حدیث پنجم باب بیع المراعی که باب صد و سی و پنجم است
المقاطعة قطع و فصل معامله خود با دیگری مانند مصالحه ما فی ایدیهم عبارت است از باج زمینی که در تصرف ایشان
است و مراد بمقاطعه بر آن باج این است که او از ایشان باج را طلب نکند و ایشان از او صوله طلب کنند و غیر ایشان
او چنانچه باید کسند محفوظ نماند که این حدیث صریح نیست که آنچه در تصرف یکی از شیعه امامیه است معتد بوده
باشد او را اگر چنانچه باشد میتواند بود که از زمینهای که از شیعه اخذ کنند بعضی از آن وصل
کرده میتواند بود که موجب صلح بقدر کم و بر این قیاس است حال بعض شیعه امامیه که زمینی در تصرف دارند

باشد اصل يعني روايتست از امام محمد باقر عليه السلام كفت يافتيم نوشته در كتاب علي عليه السلام در تفسير قوله
تعالى در سوره اعراف بدرستيكه زمين از الله تعالى است وارث ان ميسازد هركرا ميخواهد از بندكان
خود و عاقبت آخر الزمان از پرهيزكارانست بدرستيكه من و ائمه اهل بيت من آن جمعيم كه ميراث داده ما را الله
تعالى زمين و مائيم آن پرهيزكاران كه گفته و كل زمين از ماست پس هر كه احيا كند زميني را از جمله مسلمانان
پس بايد كه آبادان كند آن را يعني كه احياي آن بكند و بايد كه برساند باج آن زمين را بسوي امام از
اهل بيت من و حلال است براي او آنچه بخورد از آن زمين بعد از اخراج باج
تا آنكه [illegible] حكم [illegible] از آن زمين [illegible] معلوم [illegible]
[illegible] زمين را [illegible] باج داده [illegible] انتفاع
اهل الحق [illegible] بعد از [illegible] آبادان كرده [illegible] اول
[illegible] از آن زمين [illegible] اهل بيت من و حلال است
آنچه خورده [illegible] كه ظاهر شود قائم عليه السلام از اهل بيت من با شمشير پس صاحبي كند زمين را
[illegible] چنانچه صاحبي كرده زمين را رسول الله صلى الله عليه وآله
[illegible] شيعه [illegible] قائم عليه السلام مقاطعه
[illegible] تصرف ايشان است [illegible] از زمين [illegible] تصرف ايشان دوم اصل احمد
بن محمد بن عبد الله عمن رواه قال الدنيا وما فيها لله تبارك وتعالى ولرسوله ولنا فمن غلب على شيء
منها فليتق الله وليؤد حق الله تبارك وتعالى وليبر اخوانه فان لم يفعل ذلك فالله ورسوله ونحن براء
منه شرح براء بفتح با يك نقطه و را بي نقطه و الف ممدوده بمعني بري است [illegible] افراد و تثنيه و جمع
تغيير نمي يابد [illegible] بضم با [illegible] و الف ممدوده و بكسر و ضم با [illegible]
ممدوده جمع بري است يعني خبر داد مرا احمد بن محمد بن عبد الله از امامي كه [illegible] احمد از او كه گفت دنيا
و آنچه در آن است از الله تبارك و تعالى است و از رسول او است و از ماست بعد از رسول [illegible]
تصرف [illegible] بعنوان غالب [illegible] ظاهر [illegible] بايد كه بپرهيزد [illegible]
[illegible] حق الله تبارك و تعالى [illegible] بايد كه نيكي رساند [illegible]
[illegible] پس اگر نكند [illegible] رسول او و ما [illegible]
از او سوم اصل عن عمر بن يزيد قال رأيت مسمعا بالمدينة وقد كان حمل الى ابي عبد الله عليه السلام تلك
السنة مالا فرده ابو عبد الله عليه السلام فقلت له لم رد عليك ابو عبد الله عليه السلام المال الذي حملته
اليه قال فقال لي اني قلت له حين حملت اليه المال اني كنت وليت البحرين الغوص فاصبت اربعمائة
الف درهم وقد جئتك بخمسها بثمانين الف درهم وكرهت ان احبسها عنك وان اعرض لها وهي

حقك

حقك الذي جعله الله تبارك وتعالى في اموالنا فقال او ما لنا من الارض وما اخرج الله منها الا الخمس يا ابا سيار
ان الارض كلها لنا فما اخرج الله منها من شيء فهو لنا شرح عرض بعين بي نقطه و را و ضاد با نقطه
مضارع متكلم وحده از باب ضرب [illegible] العرض [illegible] يعني روايتست از عمر بن يزيد
گفت ديدم مسمع را كه كنيت او ابو سيار است در مدينه [illegible] بسوي امام جعفر صادق عليه السلام در آن
سال مالي پس رد كرد [illegible] امام عليه السلام پس گفتم مسمع را [illegible] امام عليه السلام آن مال را كه برده
بسوي او گفت [illegible] گفتم [illegible] امام [illegible] والي بحرين
[illegible] چهار صد هزار درهم [illegible] خمس
هشتاد هزار درهم [illegible] اين [illegible] حق
[illegible] الله تعالى [illegible] آيا نيست [illegible]
از زمين [illegible] ابو سيار [illegible]
[illegible] اصل فقلت له وانا احمل اليك المال كله فقال يا ابا سيار قد طيبناه لك واحللناك منه
فضم اليك مالك وكل ما في ايدي شيعتنا من الارض فهم فيه محللون حتى يقوم قائمنا فيجبيهم طسق
ما كان في ايديهم ويترك الارض في ايديهم واما ما كان في ايدي غيرهم فان كسبهم من الارض حرام عليهم حتى
يقوم قائمنا فيأخذ الارض من ايديهم ويخرجهم صغرة قال عمر بن يزيد فقال لي ابو سيار ما ارى احدا من
اصحاب الضياع ولا ممن يلي الاعمال يأكل حلالا غيري الا من طيبوا له ذلك شرح فيجبيهم بجيم [illegible]
[illegible] صيغه مضارع غايب معلوم باب تفعيل [illegible]
[illegible] و سكون [illegible] الطسق بفتح طا [illegible] و سكون
[illegible] يعني پس گفتم امام عليه السلام را [illegible]
[illegible] پس [illegible]
[illegible] قائم آل محمد عليه السلام
[illegible] شيعه [illegible]
[illegible] حرام است [illegible] قائم [illegible]
[illegible] گفت عمر بن يزيد [illegible] ابو سيار [illegible]
[illegible] حلال [illegible] شيعه [illegible]
چهارم اصل عن ابي بصير عن ابي عبد الله عليه السلام قال قلت له اما على الامام زكاة فقال احلت يا ابا
محمد اما علمت ان الدنيا والآخرة للامام يضعها حيث يشاء ويدفعها الى من يشاء جائز له ذلك من
الله ان الامام يا ابا محمد لا يبيت ليلة ابدا ولله في عنقه حق يسأله عنه شرح [illegible] حديث چهارم

باب صد و بیست و هشتم که بر مال امام خمس و زکوة نیست بسبب اینکه کل مستحقین در غنیمت نفقه او بینه فاضل زکوة و خمس

از او است نقصان زکوة و خمس بر او است بر فقیر بی معاش سال عینها اند یعنی روایتست از ابو بصیر که گفت نیست

امام محمد است از امام جعفر صادق علیه السلم گفت گفتم امام را آیا نیست واجب بر امام زکوة پس گفت محال

گفتی یا مرادت اینست که قیاس کردی ای ابو محمد آیا ندانستی که دنیا و آخرت از امامست میگذارد آنرا هر جا که

خواهد و میدهد آنرا بهر که میخواهد جایز است امام را آنچه مذکور شد از جانب الله تعالی بدرستی که امام ای ابو محمد

نمی باشد یک شب هرگز بر حالی که الله تعالی را در گردن او حقی باشد که مطالبه کند او را بان **پنجم اصل**

قلت لابی عبد الله علیه السلم ما لکم من هذه الارض فتبسم ثم قال ان الله تبارک و تعالی بعث جبرئیل و امره ان یخرق

بابهامه ثمانیة انهار فی الارض منها سیحان و جیحان و هو نهر بلخ و الخشوع و هو نهر الشاش و مهران و هو

نهر الهند و نیل مصر و دجلة و الفرات فما سقت او استقت فهو لنا و ما کان لنا فهو لشیعتنا و لیس

لعدونا منه شیء الا ما غصب علیه و ان ولینا لفی اوسع مما بین ذه الی ذه یعنی بین السماء و الارض ثم تلا

هذه الایة قل هی للذین آمنوا فی الحیوة الدنیا المغصوبین علیها خالصة لهم یوم القیمة بلا غصب **شرح**

وجه تعمیم ذکر من شیعیان است ذکر حال هشت نهر باعتبار اکتفا بعمده است چنانچه در حدیث هشتم اکتفا

بذکر پنج نهر میشود و مقصود هر است حتی آب باران و چاه السیح بفتح سین بی نقطه و سکون یاء دو نقطه در پائین

و حاء بی نقطه آبی که جاری بر روی زمین باشد و سیر رود که در نهایه است که مراد ازان رودها است فصل

بهم شود و سیحان در اینجا بلفظ تثنیه سیح باشد یعنی عبارت از دو نهر نهایه باشد تا مجموع آنچه شمرده شد هشت

باشد و صاحب قاموس گفته سیحان نهر بالشام و آخر بالبصرة و گفته و سیحون نهر عما وراء النهر و نهر بالهند و نیز

بلاد مستولی اند بین که بلفظ مفرد باشد و هفت نهر مذکور شده باشد و لفظ منها ندارد آنرا میکنند جیحان بفتح

جیم و سکون حاء یاء دو نقطه در پایین و حاء بی نقطه و الف و نون یعنی هلاک کننده است و نهر بلخ را بان میخوانند باعتبار

اینکه مردمان بسیار در ان تلف میشوند اصل آب او است باجاج بجیم لغتی است در جاج بجیج یا معرب جهون است

و صاحب قاموس در فصل جیم و حاء و نون گفته و جیحون نهر خوارزم و جیحان نهر بالشام و الروم معرب جهان

الخشوع بفتح خاء با نقطه و ضم شین با نقطه و سکون واو و عین بی نقطه مشو اضح الشاش بفتح شین با نقطه

الف و شین با نقطه و شاد سفید بعد مراد بخشوع و نهر الشاش رود بیگ که در بلاد ادریس میباشد باعتبار

اینکه هر سال یخ میبندد و سفید میشود مانند دستار و احشام بسیار بران فرود می آیند و انواع تصرف

میکنند و یکی از آن نمیرسد و آن بسیار بهی است ... دو نقطه در بالا ... که ... نیکی

بزرگ آن در جهان نیست و صاحب قاموس گفته شاش بلد بما وراء النهر مهران بکسر میم و سکون هاء

بی نقطه و الف و نون عبارت از رود مملکت پنجاب است پنج رود عظیم و رودهای دیگر را ان ...

اند فادر فما سقت برای بیان ما الکسب ... یا برای تفریع بر خلقه کاری چیز است

چهار

چهاران برای کسب غیرش بسبب خلافت امامست السقی آب دادن و ... و الاستقاء آب دادن با اشکال

و نظیر این مذکور است در تفسیر قول الله تعالی در سوره بقره لها ما کسبت و علیها ما اکتسبت الا برای استثناء

منقطع است علی قبیل ما احسن زید الا ما اساء است نه از قبیل ما جاء القوم الا حمارا غصب بالغین با نقطه و

صاد بی نقطه و باء یک نقطه بصیغه معلوم بابه ضرب است و مفعول آن محذوف است بتقدیر غصب شیعتنا علیه

اضافه در اوسع ما بین از قبیل اضافه در زید افضل البلد است یا از قبیل اضافه در زید افضل الناس است ذه

بکسر ذال با نقطه و کسر هاء با اشباع اسم اشاره مونث است ذکر المغصوبین علیها و ذکر بلا غصب ... تفسیر است

و دلالت است بر آنست **یعنی** گفتم امام جعفر صادق علیه السلم را چه چیز از شماست از جمله این زمین پس تبسم کرد بعد

از آن گفت بدرستی که الله تبارک و تعالی فرستاد جبرئیل علیه السلم را و امر کرد او را که بشکافد بانگشت

... هشت نهر را در زمین از انجمله است دو نهر سیح و نهر جیحان و آن نهر بلخ است و نهر

خشوع و آن نهر الشاش ... سفید ... و نهر مهران و آن نهر هند است و نهر نیل مصر و نهر دجله و نهر فرات

... آنکه هر چه آب خورد ... هشت نهر را ... از ماست و هر چه

باشد از مال ما از آن شیعه ما میباشد و نیست دشمن ما را از مال ما چیزی مگر آنچه ستم کرده شیعه ما را بر

این معنی که در ظاهر ... است ... دوست ما هر آینه در حالتی

که فراخ تر است از جمیع حالاتی که در میان این و این است یعنی است میان آسمان و زمین بعد از ان خواند

این آیت را از سوره اعراف بگو ... طیبات ... برای جمعی است که مومن بودند به رب العالمین

... در دنیا ... مومنان این است که ستم کرده شده اند برایشان ... که ...

خالص ... روز قیامت بی ستم **ششم اصل** کتبت الی العسکری علیه السلم جعلت

فداک روی لنا ان لیس لرسول الله صلی الله علیه و آله من الدنیا الا الخمس فجاء الجواب ان الدنیا و ما

علیها لرسول الله صلی الله علیه و آله **شرح** نوشتم بامام علی نقی علیه السلم قربانت شوم منقول شده برای ما که نیست رسول

الله صلی الله علیه و آله را از دنیا مگر خمس پس آمد جواب که بدرستی که دنیا و آنچه بر دنیاست از رسول الله

صلی الله علیه و آله است مراد این است که بعد از آن او وصی است **هفتم اصل** عن ابی جعفر علیه السلم

قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله خلق الله آدم و اقطعه الدنیا قطیعة فما کان لآدم علیه السلم

فلرسول الله صلی الله علیه و آله و ما کان لرسول الله صلی الله علیه و آله فهو للائمة من آل محمد علیهم السلم

شرح اقطع بقاف و طاء بی نقطه و عین بی نقطه بصیغه ماضی غایب معلوم باب افعال است الاقطاع

... باج زمین کردن ... اینجا عبارت است از کل روی زمین و این اشارتست بایت سوره بقره که

جاعل فی الارض خلیفة القطیعة بفتح قاف و کسر طاء بی نقطه و سکون یاء دو نقطه در پائین و عین بی نقطه

و تاء وحدت زمینی که باج آن بکسی بخشیده شده باشد ... و آن ... است ... بضم همزه و سکون ...

بینقط و تا فوقانی نقطه‌دار بالا هست چنانچه بیانش می‌شود در کتاب المعیشة در شرح حدیث پنجم باب شراء ارض الخراج من السلطان تا آخر که باب صد و سی و پنجم است قطیعه منصوب به حال الدنیا است و مراد این است که هر حکم یکی یک بخشیده بتدریج در این سوره فما کان تا آخر کلام ابو جعفر علیه السلام است و مراد انقضاء حکم هست و مراد این است که آنچه از آدم بوده منتقل شد از او با امامان بعد از او یکی بعد از یکی تا محمد صلی الله علیه و آله و خواه نبی صاحب شریعت علیحده باشد و خواه وصی او **یعنی** روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله اقرار کرد الله تعالی آدم را و بخشید او را دنیا را به حالیکه بخشیده یکجا باشد چون خلیفه است پیغمبر بود آدم علیه السلام و پس از رسول الله صلی الله علیه و آله است و آنچه بود رسول الله صلی الله علیه و آله را بود از آن ائمه آل محمد علیهم السلام است چون خلفاء الله تعالی اند **هشتم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قَالَ إِنَّ جَبْرَئِيلَ عليه السلام كَرَى بِرِجْلِهِ خَمْسَةَ أَنْهَارٍ وَلِسَانُ الْمَاءِ يَتْبَعُهُ الْفُرَاتَ وَدِجْلَةَ وَنِيلَ مِصْرَ وَمِهْرَانَ وَنَهْرَ بَلْخٍ فَمَا سَقَتْ أَوْ سُقِيَ مِنْهَا فَلِلْإِمَامِ وَالْبَحْرُ الْمُطِيفُ بِالدُّنْيَا **شرح** کری بر وزن رمی بی نقطه به صیغه ماضی معلوم از باب علم است الکری بفتح کاف و فتح راء بی نقطه کندن است نهر **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت که جبرئیل علیه السلام حفر کرد برای خدمت خلیفه الهی با پای خود پنج نهر را و زبان آب از پی او می‌رود و آن فرات و دجله و نیل مصر و مهران و نهر بلخ پس آنچه آب داد از پنج نهر ابتدا یا آب داده شد بلا واسطه پس آن پنج نهر پس از امام است و دریای محیط به کل زمین نیز از امام است **نهم اصل** عن السری بن الربیع قال لم یکن ابن ابی عمیر یعدل بهشام بن الحکم شیئاً و کان لا یغب إتیانه ثم انقطع عنه و خالفه و کان سبب ذلک أن أبا مالک الحضرمی کان أحد رجال هشام و وقع بینه و بین ابن ابی عمیر ملاحاة فی شیء من الإمامة قال ابن ابی عمیر الدنیا کلها للإمام علیه السلام علی جهة الملک و إنه أولی بها من الذین هم فی أیدیهم و قال أبو مالک کذلک أملاک الناس لهم إلا ما حکم الله به للإمام من الفیء و الخمس و المغنم فذلک له و ذلک أیضاً قد بین الله للإمام أین یضعه و کیف یصنع به فتراضیا بهشام بن الحکم و صارا إلیه فحکم هشام لأبی مالک علی ابن ابی عمیر فغضب ابن ابی عمیر و هجر هشاماً بعد ذلک **شرح** یعدل بعین بی نقطه و دال بی نقطه مثله به صیغه مضارع غائب معلوم از باب ضرب است و بمعنی برابر کردن است یغب بغین با نقطه و با یک نقطه مشدده به صیغه مضارع غائب معلوم افعال یا باب ضرب است اتیانه مفعول است و ضمیر راجع به هشام است الملاحاة بحاء بی نقطه و القصه است و مراد جدال است کذلک مفعول قال است و اشاره است به مضمون مدلول قول ابن ابی عمیر است و مراد نفی این است که امام مالک املاک ما جبلت و غلبه لشکر متصرف امام ابدان در مخمس کل چیزهاست و اشارت است به اینکه از آیه خمس عدم تملک ائمه لازم در یتامی و مساکین و ابن السبیل برای اشعار به اینکه ایشان مالک بعض خمس نیستند بلکه از قبیل تقرر است و لهذا اگر بعضی خمس فاضل باشد از حال ایشان کلی امام از ایشان می‌گیرد و اگر فاضل آید از امام است و مراد بضم میم و سکون غین با نقطه و فتح نون غنیمت است

استارت

اشارت به مخارج اما است مثل یتامی و مساکین و ابن السبیل از بنی هاشم و غیر ایشان و تفصیل بیان این جای ابلی در آخر ابواب **یعنی** روایت است از سری بن ربیع گفت برابر نمی‌کرد ابن ابی عمیر با صحبت هشام بن الحکم چیزی را و یک روز در میان ترک نمی‌کرد آمدن مجلس هشام را یا بمعنی که هر روز می‌آمد بعد از آن بریده شد از او و مخالفت او کرد و سبب آن بود که ابو مالک حضرمی بود یکی از شاگردان هشام و واقع شد میان او و میان ابن ابی عمیر نزاع در چیزی از مسائل امامت بیان این که گفت ابن ابی عمیر کل دنیا از امام است به راه ملکیت و بدرستی که او سزاوارتر است بدنیا از جمعی که دنیا در تصرف ایشان است و گفت ابو مالک چنین است که ملکها که در تصرف مردم است از ایشان است مگر آنچه حکم کرده الله تعالی با آن که از امام باشد مثل فیء در آیه سوره حشر ما افاء الله علی رسوله من اهل القری فلله و للرسول و لذی القربی و الیتامی و المساکین و مثل خمس در آیه سوره انفال و اعلموا انما غنمتم من شیء فان لله خمسه و للرسول و لذی القربی و الیتامی و المساکین و ابن السبیل و مثل انفال در آیه سوره انفال یسئلونک عن الانفال قل الانفال لله و الرسول پس این از او است و این نیز به شرط نیست بتحقیق بیان کرده الله تعالی برای امام که کجا صرف می‌کند آنرا و چگونه صرف می‌کنند پس راضی شدند به هشام بن الحکم که حکم کند میان ایشان و رفتند سوی او پس حکم کرد هشام موافق ابو مالک مخالف ابن ابی عمیر پس غضبناک شد ابن ابی عمیر و مفارقت کرد هشام را بعد از آن **باب صد و پنجم اصل** باب سیرة الامام فی نفسه فی المطعم و الملبس اذا ولی الامر **شرح** این باب بیان معاش امام است در طعام و لباس چون صاحب امارت ظاهر بشود در این باب چهار حدیث است **اول اصل** قال امیر المؤمنین علیه السلام ان الله جعلنی اماما لخلقه ففرض علی التقدیر فی نفسی و مطعمی و مشربی و ملبسی کضعفاء الناس کی یقتدی الفقیر بفقری و لا یطغی الغنی غناه **شرح** گفت امیر المؤمنین علیه السلام بدرستی که الله تعالی گردانید مرا امام برای مخلوقین او پس واجب لازم کرد بر من قرار دادن مقدار را در سلوک من با مردمان و در خوردنی و آشامیدنی من و لباس من مانند ضعیف حالان مردمان تا تسلی شود فقیر به فقر من و باعث زیادتی طغیان در گفتگو نشود مال دنیا مالداری را **دوم اصل** عن المعلی بن خنیس قال قلت لابی عبد الله علیه السلام یوما جعلت فداک ذکرت آل فلان و ما هم فیه من النعیم فقلت لو کان هذا الیکم لعشنا معکم فقال هیهات یا معلی اما والله ان لو کان ذلک ما کان الا سیاسة اللیل و سیاحة النهار و لبس الخشن و اکل الجشب فزوی ذلک عنا فهل رأیت ظلامة قط صیرها الله نعمة الا هذه **شرح** ان در ان لو کان بفتح همزه و سکون نون زائده است علیهذا جواب قسم است **یعنی** روایت است از معلی بن خنیس گفت که گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را روزی قربانت شوم بخاطرم رسانیدم بنی عباس را و آنچه را که ایشان در آنند از نعمت بسیار چون گفتم اگر می‌بود این حکومت از شما هر آینه زندگانی می‌کردیم با شما پس گفت دور است خیال تو و دور است خیال تو ای معلی آگاه باش بخدا قسم که اگر می‌بود این حکومت می‌بود

برای ما مکرر بکلاهبان شب و تنه در روز و برای کار رسانی مروارید و مرجان و پوشیدنی لباس درشت و خوردن
طعام درشت بسی در کرده و شما آن از آن است بسبب ستم بر ما بدی ستمی را هرگز نکند و اسناد انزال اقسم
تعالی نعمت برای مظلوم مکو این ستم است با این معنی که این نعمت برای علاالائمه جمیع نعمتهای مظلوم است که
کاهی واقع میشود که ظلم بر ایشان باعث نعمت ایشان میشود **سیوم اصل** علی بن محمد عن صالح بن ابی
حماد وعدة من اصحابنا عن احمد بن محمد وغيرهما باسانيد مختلفة في احتجاج امير المؤمنين عليه السلام على
عاصم بن زياد حين لبس العباء وترك الملاء وشكاه اخوه الربيع بن زياد الى امير المؤمنين عليه السلام انه
قد غمّ اهله واحزن ولده بذلك فقال امير المؤمنين عليه السلام عليّ بعاصم بن زياد فجيء به فلما رآه عبس في
وجهه فقال له اما استحييت من اهلك اما رحمت ولدك **شرح** صالح و احمد راویان امام علی نقی علیه السلام
اند و غیرهما مرفوع معطوف بر علی و عدة است و ضمیر راجع بعلی و عدة است و اسانید مختلفه یعنی از شیوخ
متعدده است و این شیوخ شریکان صالح و احمد اند در روایت از امام علی نقی علیه السلام حین ظرف احتجاج
و مضاف الیه آن جمله لبس است و لذلک است الملاء بضم میم و الف ممدوده جمع ملاءه بضم و مد و چادر و جامه
جامهای نازک علی بفتح عین بی نقطه و فتح لام و تشدید یاء مفتوحه جوی مستعمل شود با باء جر و جر
اسم فعل است مثل علیک بمعنی بیاور او را **یعنی** روایت کرده علی از صالح و روایت کرده جمعی از یاران ما
از احمد و روایت کرده اند جمعی از یاران ما نه از علی و آن یاران از غیر صالح و احمد بسندهای مختلف تا امیر المؤمنین
علیه السلام این معنی که سند روایت صالح و سند روایت احمد و سند روایت غیر این دو تا امیر المؤمنین
هر کدام مغایر سند دیگر است در حجت گفتن امیر المؤمنین علیه السلام بر عاصم بن زیاد وقتی که پوشید
عبا را و ترک کرد چادرها را و شکایت او کرد برادرش ربیع بن زیاد بسوی امیر المؤمنین علیه السلام
که او بتحقیق غمناک کرده زنش را و دلگیر کرده فرزندان خود را با این پس گفت امیر المؤمنین علیه السلام
بیاورید عاصم بن زیاد را پس آورده شد پس چون دید او را ترش رو شد در روی او نگاه کرد و گفت
آیا شرم نکردی از زنت آیا رحم نکردی فرزندت را **اصل** أترى الله احلّ لك الطيبات وهو يكره اخذك
منها انت اهون على الله من ذلك اوليس الله يقول والارض وضعها للانام فيها فاكهة والنخل ذات الاكمام
اوليس يقول مرج البحرين يلتقيان بينهما برزخ لا يبغيان الى قوله يخرج منهما اللؤلؤ والمرجان فبا
لله لابتذال نعم الله بالفعال احب اليه من ابتذالها بالمقال وقد قال عز وجل واما بنعمة ربك فحدث
شرح این مضمون احتجاجیست که آن جماعت مرد است کرده اند و در اول لبس الله برای عطوات بعد
معقد و لسنا رفته باین که در اینجا مذکور نیست مثل قوله تعالی در سوره مائده یسئلونک ماذا احل
لهم قل احل لكم الطيبات و در سوره اعراف قل من حرم زينة الله التي اخرج لعباده والطيبات
من الرزق و جمله یلتقیان حال البحرین است اتصال نهان و حدیثم راجع بجای لغا کرده جمله

بینهما

بینهما برزخ حال از ضمیر یلتقیان **آخر** آیا گمان میکنی الله تعالی را که حلال کرده برای تو نعمتهای پاکیزه را و او کراهت
دارد فرا گرفتن تو را از آنها تو سهلتری بر الله تعالی از آنکه گمان کردی با این معنی که آن حال امام است و متکلم
پادشاهی با او باشد نه رعیت آیا نمیگوید الله تعالی در سوره الرحمن و زمین را قرار داد الله تعالی
برای مردمان در آن میوه و درخت خرما که صاحب غلافهاست آیا نمیگوید در سوره الرحمن
مخلوط کرد دو دریا را که یکی شیرین است و آن شط العرب است و یکی شور دریای عمان بر حالیکه با هم ملاقات
میکنند بر حالیکه میان آن دو حاجبی است بیان این آنکه غالب نمیشوند هیچ کدام بر دیگری چنانچه محسوس
میشود که در چند فرسخ از شط العرب در دریای شور را حس کافه و هیچ مخلوط نمیشوند تا قول او که بیرون
می آید از آن دو دریا بعد از مخلوط شدن بزرگ و کوچک چنانچه محسوس میشود در غوص مرواریدهای بحرین
پس ای قوم برای خدا آنکه کهنه کنند در حال این نعمتهای راست بر نهج کهنه کردن نعمتهای الله تعالی بکار فرمودن
آنها محبوبتر است نزد الله تعالی از دست زدن کهنه کردن آنها بمذمت و اجتناب فرمودن از آن
و بتحقیق گفته الله عز و جل در سوره الضحی و اما بنعمت صاحب خود اخبار بگو یعنی که آن بالاظهار آن بکار و قول
و اما استدلال **اصل** فقال عاصم يا امير المؤمنين فعلى ما اقتصرت في مطعمك على الجشوبة وفي ملبسك على الخشونة
فقال ويحك ان الله عز وجل فرض على ائمة العدل ان يقدروا انفسهم بضعفة الناس كيلا يتبيغ بالفقير فقره
فالقى عاصم بن زياد العباء ولبس الملاء **شرح** کلام عاصم مبنی بر غفلت اولست انا اشارتی که حضرت اهون علی الله
من ذلك است يتبيغ بصيغه مضارع معلوم بیای یک نقطه و باء و نقطه در پایین مشدده و غین با نقطه بصیغه مضارع معلوم باب
تفعل است التبیغ بغلبه هلاک شدن باد و بهر بغیر برای تغلیب است **معنی** پس گفت عاصم ای امیر المؤمنین پس برای چه
که اکتفا کرده در طعام خود بر خشونت و در لباس خود بر خشونت پس گفت وای بر تو بدرستیکه الله
عز و جل واجب کرده بر امامان عادل که برابر کنند خود شان را بضعیفان مردمان تا سهل شود محتاج را
احتیاج پس انداخت عاصم بن زیاد عبا را و پوشید چادرها را **چهارم اصل** حضرت ابا عبد الله علیه السلام فقال
له رجل اصلحك الله ذكرت ان علي بن ابي طالب كان يلبس الخشن يلبس القميص باربعة دراهم وما اشبه ذلك و
نرى عليك اللباس الجديد فقال ان علي بن ابي طالب عليه السلام كان يلبس ذلك في زمان لا ينكر ولو لبس مثل
ذلك اليوم شهر به فخير لباس كل زمان لباس اهله غير ان قائمنا اهل البيت عليهم السلام اذا قام لبس ثياب
علي عليه السلام وسار بسيرة علي عليه السلام **شرح** حاضر شدم در مجلس امام جعفر صادق علیه السلام و گفت او را مردی
نگاه دارد ترا الله تعالی گفتی که علی بن ابی طالب علیه السلام می پوشید لباس درشت می پوشید پیراهن خرید
بچهار درهم را و مانند آن را و می بینیم بر تو لباس تازه پس گفت بدرستیکه علی بن ابی طالب علیه السلام می پوشید
در زمانی که بدنما نبود با این معنی که از پادشاه امثال این نکند و اگر می پوشید مثل آن را امروز در این زمان که
شاهی از ائمه عدل نیست بسبب آن بیان آنکه بهترین لباس هر زمانی که

پادشاه لباس عالی می‌پوشند لباس متعارف اهل آن زمان است این قدر هست که قائم اهل بیت رسول الله علیهم السلام
چون انبیا بکار امامت می‌پردازد مثل جامه‌های علی علی علیه السلام را می‌پوشد و میکند و می‌خورد علی علیه السلام **باب صد و**
ششم اصل باب نادر **شرح** این باب حدیث غیر مشهور است باین معنی که مضمون احادیث آن غریب است و از
چهار باب چهار حدیثست **اول اصل** عن ایوب بن نوح قال عطس یوما و انا عنده فقلت جعلت فداک ما یقال
للامام اذا عطس قال یقولون صلی الله علیک **شرح** ایوب از اصحاب امام رضا و امام محمد تقی و وکیل امام علی نقی
و امام حسن عسکری علیهم السلام بوده بیان حقیقت تصلیه میشود در حدیث سیم هشتم باب [illegible]
استعاره شده برای [illegible] **معنی** روایتست از ایوب بن نوح که گفت عطسه کرد روزی امام علیه السلام و من
نزد او بودم پس گفتم قربانت شوم چه گفته میشود امام را چون عطسه کند گفت میگویند رحمت کند الله تعالی بر تو
مراد این است که این عبارت از [illegible] الله [illegible] از جمیع [illegible] و [illegible] در کتاب
العشرة در حدیث چهارم باب العطاس و التسمیت که باب [illegible] است **دوم اصل** عن عمر بن زاهر عن ابی عبد الله
علیه السلام قال سأله رجل عن القائم یسلم علیه بامرة المؤمنین قال لا ذاک اسم سمی الله به امیر المؤمنین علیه السلام
لم یسم به احد قبله و لا یتسمی به بعده الا کافر قلت جعلت فداک کیف یسلم علیه قال یقولون السلام علیک
یا بقیة الله ثم قرأ بقیة الله خیر لکم ان کنتم مؤمنین **شرح** روایتست از عمر بن زاهر [illegible]
در ابینقط از امام جعفر صادق علیه السلام [illegible] قائم آل محمد علیهم السلام که آیا سلام کرده
میشود بر او بامیر المؤمنان باین معنی که گویند السلام علیک یا امیر المؤمنین گفت نه این نامیست که نام نهاده الله
تعالی باین علی بن ابی طالب علیه السلام را [illegible] علی علیه السلام و نام خود نمیکند باین نام
[illegible] گفتم قربانت شوم چگونه سلام کرده میشود بر قائم گفت میگویند سلام بر تو [illegible]
مانده خلفای [illegible]
باشید مؤمنان [illegible] العالمین **سیوم اصل** عن احمد بن عمر قال سألت ابا الحسن علیه السلام لم سمی امیر
المؤمنین قال لانه یمیرهم العلم اما سمعت فی کتاب الله و نمیر اهلنا و فی روایة اخری قال لان میرة المؤمنین من
عنده یمیرهم العلم **شرح** المیر بکسر میم و سکون یاء دو نقطه در پایین و را بی‌نقطه مصدر باب [illegible]
[illegible] و استعمال آن در اینجا باعتبار این است که علم غذای روح [illegible] چنانچه [illegible]
در کتاب العقل در حدیث هشتم باب النوادر که باب [illegible] است که عن ابی عبد الله علیه السلام فی قول الله تبارک
و تعالی فلینظر الانسان الی طعامه قال قلت ما طعامه قال علمه الذی یاخذه عمن یاخذه [illegible]
[illegible] علی بن ابی طالب علیه السلام است [illegible] مذکور شد در حدیث دوم باب [illegible]
المیرة بکسر میم و سکون یاء [illegible]
[illegible] اشتقاق کبیر است [illegible] زمخشری در کشاف [illegible]

الله تعالی

الله تعالی در سورة البقرة ختم الله علی قلوبهم گفته الختم و الکتم اخوان [illegible] در [illegible]
[illegible] روح را غذای علم نامور [illegible] دو نقطه در بالا و سکون [illegible] همزه و ضم میم و سکون واو [illegible] بینقط [illegible]
و [illegible] است [illegible] از امرات و نظایر این بسیار است مثل [illegible] در کتاب
الحج در حدیث اول باب حج آدم صلی الله علیه که باب چهارم است که [illegible] المرأة
[illegible] ادم انس غیرها و لذلک [illegible] الناس من اجل انه [illegible] ادم [illegible]
از ابن عباس نقل کرده که انما سمی انسانا لانه عهد الیه فنسی [illegible] اصل [illegible]
[illegible] باشد [illegible] باسمیت [illegible] همزه [illegible] و فتح [illegible]
[illegible] است [illegible] همزه و فتح [illegible]
[illegible] است [illegible]
استعمال [illegible] نیز [illegible] سیوم [illegible] اسم [illegible] همزه
[illegible] استعمال [illegible] مثل [illegible] اسم [illegible] فاعل
مستعمل [illegible] اشتقاق [illegible] مقصود بیان [illegible]
است [illegible] علم و است **معنی** روایتست از احمد بن عمر
گفت که [illegible] امام رضا علیه السلام [illegible] علی بن ابی طالب علیه السلام امیر المؤمنین گفت [illegible]
او نقل میکند برای مؤمنان غذای روح را که علم است [illegible] در کتاب الله تعالی در سوره یوسف [illegible] نقل
[illegible] امام رضا علیه السلام گفت [illegible] منقول برای مؤمنان [illegible]
نقل میکند برای ایشان غذای علم [illegible] علیه السلام انا مدینة العلم و علی بابها **چهارم اصل**
عن جابر عن ابی جعفر علیه السلام قال قلت له لم سمی امیر المؤمنین قال الله سماه و هکذا انزل فی کتابه و اذ اخذ ربک
من بنی آدم من ظهورهم ذریتهم و اشهدهم علی انفسهم الست بربکم و ان محمدا رسولی و ان علیا امیر المؤمنین
شرح روایتست از جابر از امام محمد باقر علیه السلام [illegible] علی علیه السلام نامیده شد امیر المؤمنین
[illegible] گفت الله تعالی [illegible] در کتاب [illegible] در سوره اعراف
[illegible] از اولاد آدم [illegible] اولاد آدم [illegible]
[illegible] اولاد آدم [illegible]
[illegible] صاحب کل [illegible] باشد [illegible] انکه
[illegible] است [illegible] روح [illegible] علم است [illegible] حدیث [illegible]
[illegible] در کتاب الایمان و الکفر [illegible]
حدیث چهارم باب [illegible] قرآن [illegible]

اسقاط کرده اند و میتواند بود که مراد این باشد که بعنوان حدیث قدسی است و داخل قرآن نیست و میتواند
بود که بیان تفصیل مجمل استشهاد بر نبوت باشد که در کتاب جامع است باب صد و هفتم اصل باب فیه نکت
و نتف من التنزیل فی الولایة شرح النکت بضم نون و فتح کاف جمع نکته است و نقطه در بالا جمع نکته بضم نون و سکون
کاف نقطها الله النتف بضم نون و فتح تا و نقطه در بالا فا جمع نتفه بضم نون و سکون تا و فا چیزی کوچک که کنده
بزنند از چیزی و میکرده کاوین الولایة بکسر و فتح واو مصدر در باب علم امامت یا بفتح واو اسم مصدر است یعنی این
بابیست که در او بیان اشارات و لطایف اسرار قرآن باین معنی که دلالات قرآن را نحله حصر میکند
و ابتغا الذکیت ازآن یا باین معنی که حلالا نیست که احتیاج بجزئیه معنی در فکر هست در استنباط انجا از
قرآن در اینکه در هر زمان از آدم تا انقراض دنیا امامی که او حجت باشد … و عالم بجمیع احکام
الهی باشد لازم است خواه رسول باشد و خواه وصی رسول باشد که در احادیث این باب مذکور است که بشود که
جبرئیل علیه السلم فلان آیه را چنین آورده و لفظ آن موافق لفظ قرآن نیست و جمعی این اخبار را حمل
بیان اسقاط و تغییر الفاظ میکنند و میتواند بود که مراد این باشد که آن داخل صلب معنی آیت است
و مراد بصلب معنی مستعمل فیه الفاظ است و احتراز است از تعلیق بلاغت که انجا رموز و اشارتست میباشد
و مستعمل فیه الفاظ نیست و گاه باشد که مراد این باشد که دلالت آیت بر آن از قبیل دلالت محکمات …
معنی خود از قبیل دلالت متشابهات و گاه باشد که مراد این باشد که آن معنی مراد آیت معنی است که
جبرئیل برسول گفته در رسول با امیر المؤمنین املا فرموده و نوشته در کتاب علی که از اجلا … بوده این
باب نود و دو حدیث است **اول اصل** قلت لابی جعفر علیه السلم اخبرنی عن قول الله تبارک و تعالی نزل
به الروح الامین علی قلبک لتکون من المنذرین بلسان عربی مبین قال هی الولایة لامیر المؤمنین علیه السلم
شرح هی راجع بمرجع ضمیر به است و تانیث باعتبار خبر است **یعنی** گفتم امام محمد باقر علیه السلم را خبر ده مرا از قول الله
تبارک و تعالی در سوره شعرا نازل ساخت او را جبرئیل بر دل تو تا باشی از ترسانندگان مردمان از عذاب بسبب مخالفت
آن بزبان عربی ظاهر تا کسی سهل انکاری نکند گفت آن امامت برای امیر المؤمنین علیه السلم **دوم اصل** عن ابی
عبد الله علیه السلم فی قول الله عز و جل انا عرضنا الامانة علی السموات و الارض و الجبال فابین ان یحملنها و اشفقن
منها و حملها الانسان انه کان ظلوما جهولا قال هی ولایة امیر المؤمنین علیه السلم **شرح** العرض مصدر باب ضرب
ظاهر ساختن چیزی برکسی چنانچه باید باین معنی که ابا کسر … قابل استحقاق چیزی … الامانة امین بودن
مراد اینجا امین بودن بر جمیع احکام الله تعالی است و الکلام برای جنس است و مراد بولایت امیر المؤمنین …
او و ائمه اولاد او است ذکر عرض بر اسمانها و زمین و کوهها و امتناع ابا بر سبیل استعاره تمثیلیه است
برای بیان کمال اشکال امانت و مطلب بر داشتن او بعجز عن الحمل بر داشتن چیزی از جای او …
اینجا بر داشتن بعد از عرض است از جانب که الله تعالی … رسولش اینجا … مراد … اند … باشد

نوع

نوع اول بیت مثل و نادت الملائکة و مصداق آن اینجا … است و موافق این حدیث در کتاب الجهاد در حدیث اول
باب ما کان یوصی امیر المؤمنین علیه السلم عند القتال که باب یازدهم است **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم در
قول الله عز و جل در سوره احزاب … که ما آشکار کردیم امانت را بر اسمانها و زمین و کوهها ابا و امتناع کردند
از برداشتن آن از جای … و ترسیدند از خواستن آن و برداشت آن از جای … آدمی … که انجا
مغایبت جا کنند … امامت امیر المؤمنین علیه السلم است مراد بر داشتن آن از جای
هر آن انتزاع آن از امیر المؤمنین علیه السلم است و اخبار بلفظ ماضی در جملها برای تحقق وقوع است یا باعتبار عهد
منافقین در کعبه است چنانچه بیان شده در حدیث هفتم باب نود و چهارم **سیوم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلم فی قول الله
عز و جل الذین آمنوا و لم یلبسوا ایمانهم بظلم قال بما جاء به محمد من الولایة و لم یخلطوها بولایة فلان و فلان فهو
الملبس بالظلم **شرح** ضمیر هو راجع با ایمان مخلوط بولایة فلان و فلان است ملبس بضم میم و سکون لام و فتح با یک نقطه …
اسم مفعول باب افعال است الالباس پوشانیدن و مراد اینجا باطل کردن است یا اسم مفعول باب تفعیل است التلبیس
حیلت و میتواند بود که ضمیر هو راجع بمصدر یخلطوها باشد و ملبس مصدر میمی باشد **یعنی** روایت است از امام جعفر
صادق علیه السلم در قول الله عز و جل در بیان اهل هدی و اهل ضلال در سوره انعام آنجمع که مومن شدند و …
نکردند ایمان خود را … اینکه گفت مراد این است که ایمان آورند بانچه آورده از احکام از
جانب الله تعالی که امامت علی است و خروج نکردند ولایت علی را بولایت ابو بکر و عمر و امثال ایشان مراد
مخلوط باین این است که سلوک بطریقه ایشان کنند هر چند … با وجود نفی امامت ایشان
آنکه آن ایمان مخلوط باطل است بسبب … کردن و احتمالی عدم بطلان ندارد و اشارتست بدفع توهم …
مومن … کتاب … در حدیث سیوم باب هشتاد و پنجم **چهارم اصل** سالته عن ابا عبد الله علیه
عن قول الله عز و جل فمنکم مؤمن و منکم کافر فقال عرف الله ایمانهم بولایتنا و کفرهم بها یوم اخذ علیهم
المیثاق فی صلب آدم علیه السلم و هم ذر **شرح** در سوره تغابن چنین است هو الذی خلقکم فمنکم کافر و منکم
مؤمن موافق این حدیث … در حدیث هشتاد و چهارم این باب … اینجا است نقل بالمعنی است یا از غلط
کاتبان است عرف بصیغه معلوم باب تفعیل است التعریف شناسانیدن چیزی … قسم است از علامات
علامات … که آنچه را شناساند دوم علامات آنچه … و مراد اینجا قسم اول است
… خلقکم … است و اشارتست باینکه … فمنکم برای تفریع است و تفریع ایمان و کفر بر خلق الهی
مستلزم جبر و کلفان نیست بلکه مستلزم بطلان مذهب معتزله و قدریه است چنانچه مفصل شده در
کتاب التوحید در باب الجبر و القدر و الامر بین الامرین و … از ایمان و کفر تشبیه الله تعالی
میکند باین حال … بادشاهی … چنانچه مقتضای سابق این آیت است باید
بولایتنا اصل ایمان است الولایة بفتح واو … مراد اینجا امامت است …

انا ایمان و کفر است فی صلب متعلق بعرفانست و متعلق باعیان و کفر نسبت بنابر اینکه ایمان و کفر از ایشان بعد از
اخراج ایشان از صلب آدم صادر شده که مذکور است در آیت سوره اعراف و اذ اخذ ربک من بنی آدم من
ظهورهم ذریتهم و اشهدهم تا آخر و بیان میشود در حدیث دوم باب اینکه در فصل میشود در کتاب الایمان
و الکفر و در شرح حدیث چهارم باب ششم که باب فطرة الخلق علی التوحید است و هم از جمله حالیه است و محتمل
ان عرفانست بقرینه اینکه ظرف مسابق بر آن متعلق بعرفانست یعنی بنابر اینکه مراد با ایمان و کفر در اینجا اعیان ایمانست
و کفر بوجوب ثبت ملکه بولایة است اینجا است که در وقت اخذ میثاق جمیع ایشان تصدیق بوجوب
کردند لیکن کفر بعضی از ایشان بولایت است چنانچه بیاید در حدیث اول باب اینکه الذر بفتح ذال بالنقطه و تشدید را
بنقطه جمع ذره صورتهای کوچک که مثل مورچه بوده اند جوابست یعنی بر سبیل امام جعفر صادق علیه السلم
در قول الله عز و جل الله تعالی این کسانیست که تقدیر کرده شما را بعضی مومن بوده اید و بعضی کافر
پس امام گفت شناسانید الله تعالی اعیان ایشان را با امامت ما ائمه هدی خواه رسول خواه وصی و خواه
در اینجا امت و خواه در ایام سابقه و کفر ایشان را با امامت ما در وقتی که گرفت پیمان ایشان در پشت
آدم علیه السلم و ایشان مانند صورتها که ذره کوچک بوده اند **پنجم اصل** عن ابی الحسن علیه السلم فی قول الله عز و جل
یوفون بالنذر الذی اخذ علیهم من ولایتنا **شرح** روایتست از امام موسی کاظم علیه السلم یا امام رضا علیه السلم
در قول الله عز و جل در سوره دهر وفا میکنند بنذر یعنی اینکه مراد عهدیست که گرفته شده برایشان که
تصدیق بامامت ما کنند **ششم اصل** عن ابی جعفر علیه السلم فی قول الله عز و جل و لو انهم اقاموا التوریة
و الانجیل و ما انزل الیهم من ربهم قال الولایة **شرح** روایتست از امام محمد باقر علیه السلم در قول الله عز و جل
در سوره مائده و اگر اینکه ایشان برپای میداشتند توریه و انجیل را و آنچه فرو فرستاده شده بسوی ایشان
از جانب صاحب کل اختیار ایشان اینکه امام گفت مراد بما انزل امامتست **هفتم اصل** عن ابی جعفر علیه السلم
فی قول الله تعالی قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی قال هم الائمة علیهم السلم **شرح** ضمیر هم راجع بالقربی است
چه قربی جمع قریب است و اقرب افعل التفضیل است و تانیث باعتبار اینست که موصوف آن جماعت
است و بیان شد در شرح حدیث دهم باب شصت و چهارم **یعنی** روایتست از امام محمد باقر علیه السلم
در قول الله تعالی در سوره شوری بگو نمیطلبم از شما مزدی بر تبلیغ رسالت مزدی مگر دوستی مراد در
نزدیکان عبارت از جمله خویشان امام گفت ایشان ائمه علیهم السلم اند که هر کدام ایشان در زمانی نزدیکترین
خلایق است برسول الله باعتبار علم و خویشی **هشتم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلم فی قول الله عز و جل
و من یطع الله و رسوله فی ولایة علی و الائمة من بعده فقد فاز فوزا عظیما هکذا انزلت **شرح** نزلت بصیغه
مجهول باب تفعیل یا معلوم باب ضرب است **یعنی** روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم در قول الله تعالی
عز و جل در سوره احزاب هر که اطاعت کند الله و رسول او را در امامت علی و امامان بعد از او بسوی

تحقیق

تحقیق بمطلب رسیده و رسید بفوز عظیم چنین نزول او در شده این است یا بمعنی که مراد امامت است که گفتیم
یا بمعنی که لفظ قرآن چنین بوده و اسقاط بعض از آن شده **نهم اصل** عن محمد بن مروان رفعه الیهم فی
قول الله عز و جل و ما کان لکم ان تؤذوا رسول الله فی علی و الائمة کالذین آذوا موسی فبرأه الله مما قالوا
شرح روایتست از محمد بن مروان بالا برده سند را تا ائمه علیهم السلم در قول الله عز و جل در سوره احزاب و منع و
جایز نیست شما را که اذیت کنید رسول الله را در باره علی و امامان و همین مراد است در اینست بعد از اینکه فاصله در سوره
احزاب که یا ایها الذین آمنوا لا تکونوا کالذین [illegible] ای جمعی که مومن شده اند مبایعت بنمائید در علی و امامان جمعی که اذی
کردند موسی را تهمت [illegible] پس پاکیزه ساخت او را الله تعالی از تهمتی که گفتند مراد [illegible] بیان تغییر
و تهمت موسی که بسامری رسیدند بدعوی اینکه هذا الهکم و اله موسی است و نظیر این در دعوی امامت
ابو بکر شد [illegible] پاکیزه ساخت الله تعالی رسول را از اینکه چنان جمادی خلیفه او باشد بآیات
محکمات که در ابطال اختلاف [illegible] هست و تهمت رسول بعضی لات و عزی و خواهش نفس و بری
ساختن الله ازینها مذکور است در اول سوره النجم و بیان شد در شرح حدیث دوم باب نهم کتاب التوحید **دهم**
اصل عن علی بن عبد الله قال سأله رجل عن قوله تعالی فمن اتبع هدای فلا یضل و لا یشقی قال من قال بالائمة
و اتبع امرهم و لم یجز طاعتهم **شرح** روایتست از علی بن عبد الله که دو کس امام محمد تقی یا امام علی نقی علیهما السلم
گفت که پرسید امام را مردی از قول الله تعالی در سوره طه [illegible] پس هر که پیروی کرد راستی مرا پس گمراه نمیشود
[illegible] امام گفت مراد هر کسیست که تصدیق کرده [illegible] یعنی که تصدیق کرده [illegible] که در هر زمانی از زمان
تا قیامت امامی مفترض الطاعة لازم است و پیروی کرده [illegible] **یازدهم**
اصل عن احمد بن محمد بن عبد الله رفعه فی قوله تعالی لا اقسم بهذا البلد و انت حل بهذا البلد و والد و ما ولد
قال امیر المومنین و ما ولد من الائمة **شرح** [illegible] در کتب رجال عبید الله مصغر نیست
یعنی احمد [illegible] امام محمد تقی است [illegible] امام علی نقی است قسم [illegible] لا اقسم بهذا البلد
حل بهذا البلد [illegible] کتاب الایمان و الکفر [illegible] در حدیث چهارم باب پنجم **یعنی** روایتست از
محمد بن عبد الله [illegible] در قول الله تعالی در سوره البلد قسم نمیخورم
این شهر مکه [illegible] امام گفت مراد پدر امیر المومنین است
و مراد [illegible] **دوازدهم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلم
فی قول الله تعالی و اعلموا انما غنمتم من شیء فان لله خمسه و للرسول و لذی القربی قال امیر المومنین و الائمة
علیهم السلم **شرح** [illegible] در شرح حدیث دهم [illegible]
فان [illegible] **یعنی** روایتست از امام جعفر صادق
علیه السلم در قول الله تعالی در سوره انفال [illegible] غنیمت [illegible] اموال مشرکان [illegible]

ازجمله جبرئیلست که سفیر است و رسول میست بامید این که آنحضرت تعالیست خمس ان وانزه رسول است وانزه صاحب قربی است
کفت مراد بذی القربی امیر المؤمنین و ائمه او لاد او علیهم السلام است باعتبار اینکه در حکم او اند توضیح این
در شرح حدیث دهم باب شصت و چهارم و هم این در شرح بعض احادیث باب صد و بیست و هشتم سیزدهم اصل
سالت ابا عبد الله علیه السلم عن قول الله عز و جل وَمِمَّنْ خَلَقْنَا أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ قال هم الائمه
شرح پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از قول الله عز و جل در سوره اعراف وازجمله مخلوقین ما جمعیند که راه
می‌کنند بکتاب الحق و بان عدالت میکنند کفت ایشان اینند ائمه اند چهاردهم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم
فی قول الله هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ قال امیر المؤمنین و
الائمة علیهم السلم وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ قال فلان و فلان فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ اصحابهم و اهل ولایتهم
فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ
امیر المؤمنین و الائمة علیهم السلم شرح اشارت بتفسیر این ایت کذشت در حدیث باب بیست و دوم
و چهارم در کتاب الایمان و الکفر در حدیث اول باب هفدهم المحکمات مرجعات شرعیه فانها تنتج من ام الکتاب
نعت محکمات است ابوای اعتراض محکمات که بدرایها تفریع مجوز از پیروی ظن و اختلاف از بعض ظن نزد المتشبهات
مجملات در امضاء متشابهات نظر است سوره بقره ان البقر تشابه اتباع ما تشابه عبارتست از حمل ان بر
چیزی که مخالف مضمون ایات محکمات بقصد ابطال محکمات و ضلالت و امثال ایشان یعنی روایتست از امام
جعفر صادق علیه السلم در قول الله تعالی در سوره ال عمران الله تعالی انکس است که فرو فرستاد بر تو قران
را ازجمله ان ایات محکمات که هر حیث و منسوخ نشده اینها مادر قرانند امام کفت ایات محکمات
امیر المؤمنین و باقی ائمه علیهم السلم است باین معنی که مستند حکم بامامت ایشان ازجمله محکماتست و
ایاتی دیگر که متشبهاتست امام کفت ایات متشابهات ابو بکر و عمر و امثال ایشان است باین معنی
که مستند حکم ایشان بامامت خود ازجمله متشابهات است بنا بر انکه از پیش خود غلط کرده اند
لیکن ما جمعی که در دلهای ایشان کجی هست امام کفت مراد یاران ائمه ضلالت و اهل دوستی ایشانند
پس پیروی میکنند انچه را که غلط و اشتباه در ان واقع شده از قران باین معنی بسبب خواهش اختلاف
ارای یا اجتهادات و بسبب خواهش تاویل متشابه که پیشوایان ایشان شیعی که خود کرده ملند باین معنی که
ان تاویلات را موافق سلیقه خود میبابند و سلیقه خود را فهم بکجی و تفهیمات اسلوب کلام بلیغ
میل بتفسیر و کمیل غیکنند و حال انکه علم غیدارد بتاویل متشابه در وقت نزول ان مکر الله تعالی امام
کفت و راسخان در علم که بعد از این مذکور بند که هر چه میکویند در تاویل متشابه از روی استنباط نیست
ملایکه و روح از جانب الله تعالی برای محدث در شب قدر و مانند انست امیر المؤمنین و ائمه علیهم السلم
الله بیان اختلاف قرا در وقف بر الا الله و در این ایت شده در شرح حدیث باب بیست و دوم یازدهم

اصل

اصل عن ابی جعفر علیه السلم فی قوله تعالی أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُتْرَكُوا وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ وَلَمْ يَتَّخِذُوا
مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَا رَسُولِهِ وَلَا الْمُؤْمِنِينَ وَلِيجَةً يعني بالمؤمنين الائمة علیهم السلم لم يتخذوا الولائج من دونهم
شرح نسبت حدوث علم بالله تعالی مبنی بر خلط او با اولیای او است از ملائکه و انبیاء و اوصیا نظیر انچه
کذشت در کتاب التوحید در حدیث ششم باب النوادر که باب بیست و سیوم است در تفسیر ایه سوره
زخرف فلما اسفونا انتقمنا منهم کذشت در کتاب العقل در شرح حدیث اخر باب البدع و الرای و
المقاییس که باب بیستم است احتمال اینکه من دون الله تا اخر یعنی من دون نص الله و لا نص رسوله و
نص الائمة السابقین باشد و ولیجه یعنی داخل در سلسله ائمه خواه بجور و خواه بباطل باشد و ان
فعیله بمعنی فاعله است و ملحوظ است از ولوج بمعنی دخول مطلق و بنا بر این نقل از وصفیت باسمیت
برای تانیث باعتبار نفس است لم یتخذوا الولائج است حال است و نفی است برای بیان واقع بعد از وفات
رسول الله صلی الله علیه و اله یعنی روایتست از امام باقر علیه السلم در قول الله تعالی در سوره
توبه ایا کمان کرده اید که واکذاشته شوید بی امتحان و فتنه و هنوز ندانسته باشد الله تعالی جمعی را
که جهاد کرده اند ازجمله شما و مقتدای خود نکرده اند بی نص الله تعالی و بی نص رسول او و بی نص مؤمنان
داخل در سلسله ائمه را امام کفت یعنی بمؤمنان در این ایت ائمه معصومین علیهم السلم را اخذ نکنند بعد
از رسول الله صلی الله علیه و اله و غیر انکه قائل شدند بامامت ایشان داخلان در سلسله امامت بی نص ائمه
سابقین وجه تعبیر از ائمه عدل بمؤمنان میاید در حدیث دهم مولد ابی محمد الحسن بن علی علیهما السلم شانزدهم
اصل عن ابی عبد الله علیه السلم فی قوله عز و جل وَإِنْ جَنَحُوا لِلسَّلْمِ فَاجْنَحْ لَهَا قلت ما السلم قال الدخول
فی امرنا شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم در قول الله عز و جل در سوره انفال و اکر مایل
شوند کفار و منافقان برای اسلام و نفی شریک برای الله تعالی در ربوبیت یا بمعنی که اظهار ان کنند
پس میل کن برای ان باین معنی که در ظاهر قبول کن و یا الجمله امر ایشان به الله تعالی واکذار کفتم چیست این اسلام
کفت داخل شدن در قبول امارت ما و لفظ دخول اشارتست بتطبیق بقول الله تعالی ادخلوا فی
السلم کافة و میاید در حدیث بیست و نهم و اشارتست باینکه داخل نشدن در این پیروی ظن میشود
و ان منافی حقیقت اسلامست هفدهم اصل عن زرارة عن ابی جعفر علیه السلم فی قوله الله تعالی لَتَرْكَبُنَّ طَبَقًا
عَنْ طَبَقٍ قال یا زرارة اولم تركب هذه الامة بعد نبیها طبقا عن طبق فی امر فلان و فلان و فلان شرح
الرکوب قصد بار بسوار علم ولا شکات کنایه کردن الطبق بفتح طا بی نقطه و فتح با یک نقطه حالتی که بر شبیه
چیزی باشد و مراد اینجا نوعی از شرکست چنانچه کفته در سوره بقره و لا تطمنن به خطیئته الطبق صفت
طبقا است یعنی ناشی از مرتبه سابق و لفظ عن در اول عطف بر طبقا است و اشارتست باینکه پیروی ظن در
احکام الهی شرکست چه جای تعیین امام ضلالت و پیروی او در احکام یعنی روایتست از زراره از

امام محمد باقر علیه السلام در قول الله تعالی در سورهٔ انشقاق هر اینه مرکب خواهید شد البته ای مشرکان قریش
از مذاهب مشرکان را که ناشی از مذهبی دیگر از مذاهب مشرکان باشد یا این معنی که الحال نزول سوره بود دار دید و بعد از آن
این مرتکب میشوید که هر یکی ناشی از دیگری و به سبب معصیت و سفارش شرکی برای شرکی دیگر میشود امام
گفت ابابکر و عمر خواهند شد این است معنی که تو اصحاب بعد از نبی خود مذهبی از مشرکان را که ناشی از مذهبی
دیگر مشرکان باشد در حکومت ابوبکر و عمر و عثمان **بیست و دوم اصل** سالت ابا الحسن علیه السلام عن قول الله عز و جل
وَلَقَدْ وَصَّلْنَا لَهُمُ الْقَوْلَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ قال امام الى امام **شرح** پرسیدم امام موسی کاظم علیه السلام یا امام
رضا علیه السلام را از قول الله عز و جل در سورهٔ قصص و هر اینه به تحقیق بهم متصل کردیم برای ایشان
هوا و هوس را حق را تا شاید که ایشان بخاطر خود جا دهند حق را امام گفت مراد متصل کردن امامی
با امام دیگر است خواه رسول باشد و خواه وصی رسول مراد این است که استعمال مصدر در اسم فاعل
چنانچه گفته در سورهٔ مریم ذلک عیسی بن مریم قول الحق الذی فیه یمترون **بیست و چهارم اصل** عن ابی جعفر
علیه السلام فی قول الله تعالی آمنا بالله و ما انزل الینا قال انما عنی بذلک علیا علیه السلام و فاطمة و الحسن و
الحسین و جرت بعدهم فی الائمة علیهم السلام ثم یرجع القول من الله فی الناس فقال فان آمنوا یعنی الناس
بمثل ما آمنتم به یعنی علیا و فاطمة و الحسن و الحسین و الائمة علیهم السلام فقد اهتدوا و ان تولوا
فانما هم فی شقاق **شرح** انما عنی بذلک علیا ای بتفسیر و ما انزل الینا است و این تعبیر باعتبار این است
که محکمات قرآن که در آنها نهی از اختلاف است در وعظ صریح شده نص بر امامت ایشان است و ذکر
فاطمه با وجود آنکه او از اوصیا نیست باعتبار این است که او واسطه وصایت است و مشکوة در
آیهٔ سورهٔ نور عبارت از اوست چنانچه بیان شد در حدیث پنجم باب ان الائمة علیهم السلام نور
الله عز و جل که باب بیست و هفتم است الف و لام الناس برای عهد خارجیست و اشارت است به جماعتی که
مخالف شیعه امامیه اند از جمله این امت ثم رجع القول عن الله فی الناس اشارت است به اینکه ضمیر قالوا
در قوله قالوا کونوا هودا که در سابق این آیت است راجع به این مخالفانست و به اینکه صبغة الله که بعد از
این آیت است از تتمهٔ قولوا آمنا یا از تتمهٔ قل بل ملة ابراهیم نیست چنانچه جمعی خیال کرده اند و لا
توسط آیات استحقاق آمنوا در میان آنها ناخوش میشود و بیان این مفصل اعاده آید در شرح حدیث پنجاه و
سیوم این باب **معنی** روایت است از امام محمد باقر علیه السلام در قول الله تعالی در سورهٔ بقره قولوا
آمنا بگوئید ایمان آوردیم به یگانگی الله تعالی و اخبار ... امام گفت جز این نیست
که الله تعالی خواسته به ما انزل الینا علی و فاطمه و حسن و حسین را و جاری شده از ایشان بعد از
ایشان در باقی ائمه علیهم السلام بعد از آن برگردیده سخن از جانب الله تعالی در این سوره در مخالفان
را می مانند آنچه ایمان آورده اید به آن در اینکه ... به آنچه ایمان آوردید به آن علی و فاطمه و حسن و حسین

و باقی

و باقی ائمه علیهم السلام را جاری بوده است پس به تحقیق راه یافتند و اگر روی بگردانند
کرده اند ... جز این نیست که ایشان در محاربه و مخالفت ... الله ... که
کتب الهی و علوم ایشان است و محاربه میکنند **بیست و ششم اصل** عن ابی جعفر علیه السلام فی قوله تعالی ان اولی
الناس بابراهیم للذین اتبعوه و هذا النبی و الذین آمنوا قال هم الائمة علیهم السلام و من اتبعهم **شرح**
روایت است از امام محمد باقر علیه السلام در قول الله تعالی در سورهٔ آل عمران بدرستیکه نزدیکترین مردمان
با ابراهیم که وارث اسلام او باشند هر اینه جمعی اند که تابع او شدند در اقرار به ربوبیت رب العالمین در ازمنهٔ
سابقه و این نبی است و جمعی که مؤمن شدند به ربوبیت رب العالمین امام گفت مراد به الذین آمنوا ائمه علیهم السلام
و طایفه امامیه است خواه در زمان رسول و خواه بعد از آن **بیست و هفتم اصل** قلت لابی عبد الله علیه السلام قوله
عز و جل و اوحی الی هذا القرآن لانذرکم به و من بلغ قال من بلغ ان یکون اماما من آل محمد فهو ینذر
بالقرآن کما انذر به رسول الله صلی الله علیه و آله **شرح** گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که چه معنی دارد
قول الله عز و جل در سورهٔ انعام قل الله شهید بینی و بینکم و اوحی ... بگو ای محمد الله تعالی ...
گواهی در هذه است میان من و میان شما بحقیت من و بطلان شما و وحی شد بسوی من این قرآن تا اعلام کنم
... بعنوان ترسانیدن از عذاب بخلافت شما با من و کسی که رسید امام گفت مراد کسی است که
رسید بمرتبهٔ امامت از اهل بیت محمد پس او انذار و اعلام میکند بقرآن چنانچه اعلام کرد به آن رسول الله
صلی الله علیه و آله اشارت است به اینکه و من بلغ عطف بر ضمیر مستتر در لانذرکم است نه بر ضمیر بارز **بیست و هشتم**
اصل عن ابی جعفر علیه السلام فی قول الله عز و جل و لقد عهدنا الی آدم من قبل فنسی و لم نجد له عزما قال
عهدنا الیه فی محمد و الائمة من بعده فترک و لم یکن له عزم انهم هکذا و انما سمی اولوا العزم اولی العزم
انه عهد الیهم فی محمد و الاوصیاء من بعده و المهدی و سیرته و اجمع عزمهم علی ان ذلک کذلک و الاقرار به
شرح تفسیر این آیت مع ما بعد در کتاب الایمان و الکفر در حدیث اول باب سیوم و از آن ظاهر میشود که نزد آدم
باعتبار مجملی بود چون دانست که او بسیار ... و کار اد را خواهد کرد و هنوز مطلع نبود بر تفصیل انواع
فسق و کفر ایشان چنانچه بر مطلع بر آن شده بود ... العهد ... خواه بعنوان وعده و خواه بعنوان تکلیف
و مراد اینجا وعده است و میتواند بود که مراد تکلیف باشد ... معنی الجاء و اعلام ...
... نیست و لابد ... ذکر عهد با عنوان ماضی ...
... متلقی کلمات و قبول توبه است که ... در سورهٔ بقره فتلقی آدم من ربه کلمات فتاب علیه انه هو التواب
الرحیم یا اطلاع بر تفصیل انواع فسق و کفر اولاد او ... اولو العزم
اجماع عزم عبارت است از اتفاق اجزای عزم ... چنانچه میگویند فلان ...
تفسیر این آیت ... در کتاب الایمان و الکفر ... در حدیث دوم باب چهاردهم که باب استثناء

فی البینات و قرآن که معانی متعدده غیر متناهیه بسیار است **معنی** روایت است از امام محمد باقر علیه السلام در قول الله عز و جل

در سوره طه و لا تعجل بالقرآن من قبل ان یقضی الیک وحیه و قل رب زدنی علما و لقد عهدنا ... یعنی ای محمد بیان مکن

برای مردمان پیش از آنکه با تمام رسیده شود بسوی تو جمیع معانی آن بعنوان ... و بگو ای صاحب کل اختیار زیاد

کن مرا از جمیع سابقین باعتبار علم که این دعا مستجاب شود و عظمت شان تو بیشتر است که هر ایشه [illegible]

کردیم ... که متعلق بقول ... بسوی آدم پیش از تلقی کلمات ... قبول توبه ... بحرمت ... حاجت

خود مثل قبول توبه و قضای حاجت او کنیم پس فراموش کرد که بطلبد ... صاحب خود ... بحرمت ایشان و نیافتیم برای او ...

رای ... بحرمت ایشان امام کفت مراد این است که وعده و وصیت کردیم سوی آدم در محمد و ائمه که ... ایشان ...

ترک کرد ... را که اعلام کردیم باین معنی که جمله ... ابه ... آدم ... محمد ... و ائمه ...

معنی که حاجت خود را بحرمت ایشان نطلبید تا ... انبیا ... شد و طلبید و قبول توبه او شد ...

نیست که ... اولوا العزم ... که شد سوی ایشان در محمد و اوصیا ...

و مهدی ... آنکه اعلام بایشان شد ...

معنی ... بوسیله حرمت ایشان **بیست و ششم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام فی قوله و لقد عهدنا

الی آدم من قبل کلمات فی محمد و علی و فاطمة و الحسن و الحسین و الائمة علیهم السلام من ذریتهم فنسی هکذا و الله انزلت

علی محمد صلی الله علیه و آله **شرح** ... کلمات منصوب ... عهدنا ... کلمات

... البینات ... قرآن ... بیان معنی ...

... سابق ... **بیست و چهارم اصل** عن ابی جعفر علیه السلام قال اوحی الله الی نبیه صلی الله علیه و آله

فاستمسک بالذی اوحی الیک انک علی صراط مستقیم قال انک علی ولایة علی و علی علیه السلام هو الصراط المستقیم **شرح**

... صراط مستقیم عبارت است از حکم ... جمیع احکام الله تعالی ...

مستقیم عبارت است از حکم ... بعضی احکام الله تعالی ... از حکم ...

از قرآن ... شرح حدیث چهارم ... تفسیر صراط المستقیم

... علی ... اوصیای او ... و مکن

... از حکم ... جمیع قرآن و جمیع احکام ... **معنی** روایت است

از امام محمد باقر علیه السلام گفت ... الله تعالی سوی پیغمبر خود صلی الله علیه و آله ... سوره ...

ذکر الرحمن ... امام گفت ... اینست ...

... صراط المستقیم ...

... **بیست و پنجم اصل** عن جابر عن ابی جعفر علیه السلام قال نزل جبرئیل علیه السلام بهذه الایة

علی محمد صلی الله علیه و آله بئسما اشتروا به انفسهم ان یکفروا بما انزل الله فی علی علیه السلام بغیا **شرح** روایت است از جابر

از امام محمد باقر علیه السلام که گفت نازل ساخت جبرئیل این آیه را بر محمد صلی الله علیه و آله در سوره بقره ... که یهود

و نصاری باعتقاد خود ... شان از ... جهنم ... که کتب ... را که

فرستاده الله تعالی ... احتلاف ... امام گفت ...

اما ... که ... بر امامت علی علیه السلام ... عمل ...

از اعباد ... جبرئیل ... محکمات ...

نفی ... متشابهات نیست **بیست و ششم اصل** عن جابر قال نزل جبرئیل علیه السلام بهذه الایة علی محمد صلی الله علیه و آله

هکذا و ان کنتم فی ریب مما نزلنا علی عبدنا فی علی فاتوا بسورة من مثله **شرح** روایت است از جابر ... از امام محمد

باقر علیه السلام گفت که نازل ساخت جبرئیل این آیه را بر محمد صلی الله علیه و آله در سوره بقره ...

در ... که ... تصدیق نبوت ... باعتبار آنکه ... که ...

... العالمین است ... دفع ... شک ... نبوت ... انکار ...

بلکه ... که مکن ... ساختیم ... سوره ... از جمله ... نازل

ساختیم ... که ... جمیع احکام ...

... امام گفت ... که ... علی علیه السلام ... که

شده ... حدیث ... کتاب التوحید ... **بیست و هفتم اصل** عن

ابی عبد الله علیه السلام قال نزل جبرئیل علیه السلام علی محمد صلی الله علیه و آله بهذه الایة هکذا یا ایها الذین اوتوا الکتاب

آمنوا بما نزلنا فی علی نورا مبینا **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت نازل ساخت جبرئیل علیه السلام

بر محمد صلی الله علیه و آله این آیه را ... ای ... کتاب ...

... امام ... علی ... معنی ...

... امام علیه السلام ... علی

... **بیست و هشتم اصل** عن ابی جعفر علیه السلام و لو انهم فعلوا ما یوعظون به فی علی لکان خیرا لهم **شرح**

روایت است از امام محمد باقر علیه السلام در تفسیر ... سوره نساء ... خود کردند بسبب

... علی علیه السلام که ...

است ... **بیست و نهم اصل** عن ابی جعفر علیه السلام

فی قول الله عز و جل یا ایها الذین آمنوا ادخلوا فی السلم کافة و لا تتبعوا خطوات الشیطان انه لکم عدو مبین قال فی ولایتنا

شرح روایت است از امام محمد باقر علیه السلام در قول الله عز و جل ...

اسلام ... شیطان ... اصول ...

بدرستیکه شیطان ... امام گفت ...

بزرگ از اعداد اهل ضلالت که حکم بظن میکنند **سی و ام اصل** قلت لابی عبدالله علیه السلم قوله بل تؤثرون الحیوة الدنیا قال
ولایتهم والاخرة خیر وابقی قال ولایة امیر المؤمنین علیه السلم ان هذا لفی الصحف الاولی صحف ابراهیم وموسی **شرح** واما
نقل بر تلت والاخرة است اهدا اسبقد بر قال ان هذا است بیان صحف ابراهیم وموسی نشده راحدیث دهم باب
چهارم که باب ما نص الله عز وجل ورسوله علی الائمة علیهم السلم واحدا فواحدا است **یعنی** گفتم امام جعفر صادق
علیه السلم را قول الله تعالی در سوره اعلی بلکه ترجیح میدهید حیات دنیا را چه معنی دارد گفت مراد ترجیح
امامت ائمه ضلالت گفتم واخرت بهتر و باقی تر است گفت ولایت امیر المؤمنین علیه السلم است گفتم این سینکه این ترجیح حیوة
که در اکثر اصحاب واقع است هر اینه هست در صحف اولی که صحف ابراهیم وموسی است گفت یا نکه قبل از این چنین است
فلا انظر من ترکیه وذکر اسم ربه فصلی وذابن تفسیر معنی نوایت است که بل تؤثرون اضراب باشد از فلاح و تزکیه و ذکر و تعقلیه
باعتبار اکثر اصحاب و تزکیه عبارت باشد از اجتناب از سنت بیعت امام جاهل با احکام شرع و ذکر اسم عبارت
باشد از معرفت آن واسم ربه نخواهد بود از اول سوره که سبح اسم ربک عبارت باشد از امام مفترض الطاعة عالم بجمیع
احکام شرع و ذکر امیر المؤمنین علیه السلم در این حدیث بعنوان مثال باشد و موافق این است آنچه گذشت در کتاب التوحید
در حدیث چهارم باب النوادر که نحن والله الاسماء الحسنی وتصلیه عبارت باشد از درود بر محمد وآل محمد چنانچه
میآید در تفسیر ان هذا در کتاب الدعاء در حدیث چهارم باب الصلوة علی محمد واهل بیته علیهم السلم که باب بیستم
باعبارت باشد از بیعت اسم ربه یعنی دعه مختلف فیه سوی آنچه موافق است آنچه میآید در حدیث سی وهشتم این باب
حاصل هر دو یکی است ملا انکه در بعض نسخ بجای ولایتهم ولایة شبویه است و در این جمله احتمال است اول اینکه
ولایت مضاف باشد و شبویه بفتح شین و سکون با یکنقطه و کسر واو و دو یا نسبت و تا تانیث باشد منسوب
بشبو بفتح شین و سکون با و واو بمعنی برده و یا الست دادن ستور با منسوب بشبوه بمعنی عقرب دوم اینکه بفتح
با یکنقطه باشد منسوب بشباه بفتح شین و فتح با و الف و تا وحدت بمعنی عقرب که جهان ساعت میلک
شده باشد یا بمعنی با بمعنی برده و با الست دادن ستور و منسوب باشد که منسوب الیه تا وحدت باشد سوم
اینکه بفتح شین و ضم نون و سکون واو و کسر همزه و یا نسبت باشد منسوب بشنوه بمعنی تکبر یا بمعنی تکبر چهارم
اینکه بفتح شین و ضم نون و سکون واو و کسر همزه و یا نسبت باشد منسوب بشنوه بمعنی علاوت و در این چهار احتمال
تانیث در شبویه باعتبار این است که موصوف ان جماعت است و ممکن است که ولایت مضاف نباشد و تانیث
شبویه باعتبار این باشد که موصوف ان ولایت است پس چهار احتمال دیگر هم بهم رسد و حاصل همه احتمالات یکی است و
با آنچه سابق مذکور است **سی و یکم اصل** عن ابی جعفر علیه السلم قال افکلما جاءکم محمد بما لا تهوی انفسکم بموالاة علی استکبرتم
ففریقا من آل محمد کذبتم وفریقا تقتلون **شرح** روایتست از امام محمد باقر علیه السلم در تفسیر قوله الله تعالی
در سوره بقره افکلما جاءکم رسول بما لا تهوی انفسکم استکبرتم ففریقا کذبتم وفریقا تقتلون گفت مراد این است
که آیا هر گاه آمد پیش شما که فیصل مد هد نفسهای شما امامت علی را پس تکبر کردید بر آن پس بعضی از آل محمد را

تکذیب

تکذیب کرده‌اید و بعضی را با وجود تکذیب میکشید **سی و دوم اصل** عن الرضا علیه السلم فی قول الله عز وجل کبر علی
المشرکین بولایة علی ما تدعوهم الیه یا محمد من ولایة علی هکذا فی الکتاب مخطوطة **شرح** روایتست از امام رضا علیه السلم در تفسیر قول الله عز وجل در سوره
شوری که سنگین شده بر مشرکان که سبب ولایت علی مشرک شده‌اند آنچه میخوانی ایشان را بسوی آن ای محمد
که ولایت علی است چنین در کتاب علی که از اجابه معصومین است در تفسیر قران و بیاد احکامست این آیت نوشته شده
شده بخط علی علیه السلم و املای رسول الله در تفسیر **سی و سوم اصل** عن ابی عبدالله علیه السلم فی قول الله عز وجل
الحمد لله الذی هدانا لهذا وما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله فقال اذا کان یوم القیمة دعی بالنبی صلی الله
علیه واله وبامیر المؤمنین وبالائمة من ولده علیهم السلم فینصبون للناس فاذا رأتهم شیعتهم قالوا الحمد لله الذی
هدانا لهذا وما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله یعنی هدانا الله فی ولایة امیر المؤمنین والائمة من ولده علیهم السلم
شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم در قول الله عز وجل در حکایت قول اهل بهشت در سوره اعراف
حمد خدا بر است که راهنمونی داد ما را بسوی این و نبودیم که راه یابیم اگر نه این بود که راهنمونی
کرد ما را خدا تعالی پس امام گفت چون شود روز قیامت خوانده میشوند پیش از انبیا و اوصیای
دیگر نبی صلی الله علیه واله وامیر المؤمنین و امامان از اولاد امیر المؤمنین علیهم السلم پس ایستاده میشوند برای
نظر مردمان پس چون میبینند ایشان را امامیه که شیعه ایشانند میگویند حمد خدا بر است که راهنمونی داد ما را
برای اینه و راه نیافتیم اگر راه نمی‌نمود خدا تعالی پس مقصود خدا تعالی بلفظ هدانا لهذا این است که راهنمونی
کرد ما را خدا تعالی در دنیا بقبول امامت امیر المؤمنین و امامان از اولاد او علیهم السلم **سی و چهارم اصل** عن عبدالله
بن کثیر عن ابی عبدالله علیه السلم فی قوله تعالی عم یتساءلون عن النبأ العظیم قال النبأ العظیم الولایة وسئلته عن
قوله هنالک الولایة لله الحق قال ولایة امیر المؤمنین علیه السلم **شرح** بیان صدر این حدیث مفصلا گذشت
در شرح حدیث سیم باب یعنی **یعنی** روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم در قول الله تعالی از چه سؤال
بسیار میکنند این سوال ایشان از خبر بزرگیست که ربوبیت رب العالمین باشد امام گفت خبر بزرگ
امامت امام مفترض الطاعة است از ادم تا انقراض دنیا یعنی که آن مصداق ربوبیت رب العالمین است
سوال ایشان از آن بوده و الله تعالی ارجاع کرده سوال را از جنس آن از ربوبیت رب العالمین مطلقا با استفهام
انکاری مصدر شده چنانچه اگر کسی که بدحاکم فلان شهر را قبول ندارم او را میگوید چه میگوئی ای قبول
نداشتن پادشاهست و پس سیدم امام جعفر صادق علیه السلم از قول الله تعالی در سوره کهف مراد از حالت
که مشرکین بدیه کارات و دفع تقرب الی نمیتوانند که ظاهر است اولی بتصرف ربوبیت برای الله که بکار
اهل ظلمت و شرکای او بکار نیامد خلفا امام گفت ولایة الله تعالی ولایة امیر المؤمنین علیه السلم است در این
مقام از سوال در آیه این است که مصداق ولایت الله تعالی و تصدیق مکلفان این امت بان بعد از رسول
صلی الله علیه واله ولایة امیر المؤمنین و تصدیق مکلفان بان است **سی و پنجم اصل** عن ابی جعفر علیه السلم فی قوله

تعالی فاقم وجهک للدین حنیفا قال هی الولایة شرح روایت است از امام محمد باقر علیه السلام در قول الله تعالی بعد از
مذمت پیروان ظن در سوره روم پس راست کن روی دل خود را برای اسلام در حالی که ثابت قدم باشی امام
گفت این دین ولایت بی بی عنی ظن و بی تقلید یعنی امام مفترض الطاعة در هر زمانی است خواه رسول خواه وصی سی و
ششم اصل عن ابراهیم الهمدانی یرفعه الی ابی عبد الله علیه السلام فی قوله تعالی ونضع الموازین القسط لیوم القیمة
قال الانبیاء والاوصیاء علیهم السلام شرح در سوره یونس چنین است واذا تتلی علیهم ایاتنا بینات قال الذین
لا یرجون لقاءنا ائت بقران غیر هذا او بدله لهذا حاصل آنکه حرف خبر ابتدائیه است ایات است که ایات بینات
عبارتست از ایات صریحه در نهی از اختلاف و از پیروی ظن و پیروی ظن در امر بسؤال اهل الذکر و غیر یعنی
و مراد ایشان طلب نسخ مضمون این ایات است بایاتی دیگر که مضمون انها تجویز اجتهاد ظنی و اختلاف از روی
مشار الیه هذا ایات بینات است و این تفسیر صحیح بر این است که حاصل مضمون هذا انها کلیست و لهذا ابطال
مثاف میان معنی ضمیر بدله راجع بمشار الیه هذا است و مراد بتبدیل این است که ان ایات را از قران بر طرف کنند
و بجای انها مضمون دیگر ادرج یا بجای مضمون انها مضمون ایات که متشابهات باشند درج نمایند و تقلید و نسخ
باب اجتهاد و تخیلات و موافق قول ایشان است و قول علمای مخالفان چنانچه ابن حجر عسقلانی در فتح الباری
شرح صحیح بخاری از نووی شارح صحیح مسلم نقل کرده که او گفته اتفق العلماء علی ان قول عمر حسبنا کتاب الله من قوة
فقهه و دقیق نظره لانه خشی ان یکتب امورا ربما عجزوا عنها فاستحقوا العقوبة لکونها منصوصة واراد ان
لا ینسد باب الاجتهاد علی العلماء و دلیل علیه ایضا این است که بینات بودن ان ایات تصریح است تا
علی و اوصیای معصومین او و در بعض انها اسم علی مذکور است مثل ایت سوره زخرف که وانه فی ام الکتاب
لدینا لعلی حکیم و ایت سوره شوری انه علی حکیم و بیان شد در شرح حدیث اول باب بیست و ششم پس تبدیل
ان ایات راجع میشود بتبدیل علی و اوصیای او علیهم السلام موافق انچه گذشت در کتاب التوحید در حدیث سیوم
باب النوادر که باب بیست و سیوم است که نحن المثانی التی اعطاها الله نبینا محمدا صلی الله علیه و اله و بیان شد
یعنی روایت است از ابراهیم همدانی بقطع سند و قال بانقطاع الاسناد حدیث تا امام جعفر صادق علیه السلام در قول
الله تعالی در سوره انبیاء و قرار میدهیم ترازوهای عدل را برای جزا در روز قیامت امام گفت مراد بترازو
های عدل انبیا و اوصیا اند علیهم السلام که هیچ زمانی خالی از یکی از ایشان نیست و صحت و فساد اعمال مکلفان
بانها سنجیده میشود سی و هفتم اصل سالت ابا عبد الله علیه السلام عن قول الله تعالی ائت بقران غیر هذا او بدله
قال قالوا او بدل علیا شرح پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام از قول الله عز و جل در سوره یونس چه میخواهد
شود مرد مراد ایات محکمات باشد که ایات صریح در نهی از اختلاف از روی ظن و در اطاعت امام
مفترض الطاعة کیست گفتند جمعی که امید ندارند ملاقات ما را که بیار قرانی دیگر یا نسخ مضمون این ایات
مانند امام گفت در تفسیر که گفتند که یا تبدیل کن علی را سی و هشتم اصل عن ادریس بن عبد الله عن ابی
عبد السلم

عبد الله علیه السلام قال سألته عن تفسیر هذه الایة ما سلککم فی سقر قالوا لم نک من المصلین قال عنی بها لم نک من
اتباع الائمة الذین قال الله تبارک و تعالی فیهم والسابقون السابقون اولئک المقربون اما تری الناس
یسمون الذی یلی السابق فی الحلبة مصلی فذلک الذی عنی حیث قال لم نک من المصلین لم نک من
اتباع السابقین شرح الحلبة بفتح حاء بی نقطه و سکون لام اسبانی که مجتمع و آماده جمع شوند از هر جانب
ملفوظات انصلا بفتح صاد و لام و الف مقصوره بمعنی دنبال اسب و ما بعدان بر وصلی در اصل بمعنی
مثل که مراد اینجا در مصلای اسب سابق باشد بعد از آن مصلی مستعمل میشود بمناسبت در کسی که تابع
شود و محافظت بر او کند از تابعین و لهذا مستعمل میشود و اداه رسانی بعنوان دوستی پیروی بمعنی وضع
از جز و چنانچه ظاهر است و الذی در حدیث الله تعالی بر کسی عبارت است از قبول صلوة المکرو تشد دری
امکوح است و آن دنیا رسانیدن صلوة رسول او و حضرت حق سبحانه و ملائکة او بر کسی چنانچه گفته درسوره
توبه و صل علیهم ان صلوتک سکن لهم و در سوره احزاب سابق عبارت است از پیروی با کسی را او امر و نواهی
او و ملتفت ان و چون اشرف افراد و در نبای حاضر سابقان طلب رحمة الله تعالی است برای ایشان که گفته
میشود در مقام درود زبانی که اللهم صل علی محمد و ال محمد چنانچه در تشهد نماز است و نماز مسمی باسم ان شد
باعتبار انکه ان خاتمه نماز من بعضه و بعضی ز نصرات و بنسبت ان بباقی اجزای نماز مثل نسبت نتیجه عمل است
و نسبت ثمر بتخم است چنانچه مستفاد میشود از قول الله تعالی در سوره عنکبوت واقم الصلوة ان الصلوة
تنهی عن الفحشاء والمنکر ولذکر الله اکبر و بیانش در حدیث اول کتاب فضل القران که بعضی ذکر الله و نعت اکبر
یعنی روایت است از ادریس بن عبد الله از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت پرسیدم او را از تفسیر این ایت
در سوره مدثر که حکایت جواب اهل جهنم است در مقابل سؤال اصحاب الیمین که چه چیز داخل کرد شما را در جهنم
گفتند نبودیم ما از اهل صلوة امام گفت خواسته است الله تعالی باین ایت که نبودیم از تابعان امامانی که
گفته الله تبارک و تعالی در حق ایشان در سوره واقعه که در قسم سیوم از اقسام خلایق سابقان اند سابقان
ایشانند مقربان بیان ایت واقعه گذشت در حدیث اول باب بیست و نهم و در حدیث بیست و دوم
باب صد و دوازدهم کتاب الایمان والکفر ایا نمی بینی مردمان که مینامند اسپی که از عقب اسپ سابق
است مصلی پس این معنی است که خواسته است الله تعالی در جایی که گفته لم نک من المصلین مراد این است که
نبودیم از پیروان سابقان سی و پنجم اصل عن ابی جعفر علیه السلام فی قوله تعالی وان لو استقاموا علی
الطریقة لاسقیناهم ماء غدقا یقول لاشربنا قلوبهم الایمان والطریقة هی ولایة علی بن ابی طالب علیه السلام و
الاوصیاء علیهم السلام شرح مضمون این گذشت در حدیث اول باب بیست و چهارم چهلم اصل سألت ابا
عبد الله علیه السلام عن قول الله عز و جل الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا فقال ابو عبد الله علیه السلام
استقاموا علی الائمة واحدا بعد واحد تتنزل علیهم الملائکة الا تخافوا ولا تحزنوا وابشروا بالجنة

التي كنتم توعدون شرح این گذشت در حدیث دوم باب سی ام چهل و یکم اصل سألت أبا جعفر عليه السلام عن قوله
تعالى قل إنما أعظكم بواحدة فقال إنما أعظكم بولاية علي عليه السلام هي الواحدة التي قال الله تبارك وتعالى إنما
أعظكم بواحدة شرح یعنی پرسیدم امام محمد باقر علیه السلام را از قول الله تعالی در سوره سبا بگو جز این نیست
که پند میدهم شما را بیک خصلت پس امام گفت مراد این است که جز این نیست که پند میدهم شما را
امامت علی علیه السلام است و بولایت یک خصلت که گفته الله تبارک و تعالی که جز این نیست که پند
میدهم شما را بیک خصلت که عمده تر از جمیع ارکان اسلام است چهل و دوم اصل عن أبي عبد الله عليه السلام في
قول الله عز وجل إن الذين آمنوا ثم كفروا ثم آمنوا ثم كفروا ثم ازدادوا كفرا لن تقبل توبتهم قال نزلت في
فلان وفلان وفلان آمنوا بالنبي صلى الله عليه وآله في أول الأمر وكفروا حيث عرضت عليهم الولاية حين قال النبي صلى الله عليه وآله من كنت مولاه فعلي مولاه ثم آمنوا بالبيعة لأمير المؤمنين
عليه السلام ثم كفروا حيث مضى رسول الله صلى الله عليه وآله فلم يقروا بالبيعة ثم ازدادوا كفرا بأخذهم
من بايعه بالبيعة لهم فهؤلاء لم يبق فيهم من الإيمان شيء شرح روایت کرده است امام جعفر صادق علیه السلام
در قول الله عز وجل در مضمون آیه سوره نساء و آیه سوره آل عمران دلالت میکند که جمعی که ایمان آوردند
بعد از آن کافر شدند بعد از آن ایمان آوردند بعد از آن کافر شدند بعد از آن زیاد شدند باعتبار کفر
هرگز مقبول نخواهد بود توبه ایشان باین معنی که توبه از شرک ایشان در حالت نزع نمیکنند و چون ما
بیماری قول توبه ایشان در حالت نزع مقبول نیست چنانچه بیان شد در حدیث سیوم باب شانزدهم
کتاب العقل و توبه از غیر شرک از شرک مقبول نیست اصلا یا ایشان عمل نمیکنند و لایق توفیق نیستند امام گفت
این آیت نازل شد در ابوبکر و عمر و عثمان اظهار ایمان کردند بپیغمبر صلی الله علیه و آله در اول کار
اظهار کفر کردند جائیکه واجب شد بر ایشان ولایت امیر المؤمنین علیه السلام وقتی که گفت پیغمبر صلی الله
علیه و آله در غدیر خم هرکه بودم صاحب اختیار او پس علی صاحب اختیار او است بعد از آن اظهار ایمان
کردند به بیعت با امیر المؤمنین علیه السلام اشارتست بآنچه گذشت در حدیث هشتم باب بیست و چهارم
که ابوبکر و عمر و عثمان بردند دست بیعت مصافقه کردند و بعد از آن با مرتبه سلام کردند بر علی علیه السلام بامیر المؤمنین
بعد از آن کافر شدند جائیکه از دنیا رفت رسول الله صلی الله علیه و آله باین روش که اقرار نکردند
به بیعتی که کرده بودند بعد از آن زیاده شد باعتبار کفر بسبب فرا گرفتن ایشان جمعی که بیعت
کرده بودند در غدیر خم با امیر المؤمنین را بآنکه بیعت کنند برای ایشان در سقیفه بنی ساعده پس این
جماعت نماند در ایشان از ایمان چیزی باین معنی که هر کدام که ایمان ایشان محض ظاهر بود با انکار دل
شد مثل ائمه ضلالت و بعضی تابعان ایشان و هر کدام که در باطن مؤمن بود مرتد شد مثل اکثر تابعان
ائمه ضلالت چهل و سوم اصل عن أبي عبد الله عليه السلام في قول الله تعالى إن الذين ارتدوا على أدبارهم
من بعد ما تبين لهم الهدى فلان وفلان وفلان ارتدوا عن الإيمان في ترك ولاية أمير المؤمنين عليه السلام

قلت

قلت قوله تعالى ذلك بأنهم قالوا للذين كرهوا ما نزل الله سنطيعكم في بعض الأمر قال نزلت والله فيهما وفي أتباعهما
وهو قول الله عز وجل الذي نزل به جبرئيل عليه السلام على محمد صلى الله عليه وآله ذلك بأنهم قالوا للذين كرهوا
ما نزل الله في علي سنطيعكم في بعض الأمر قال دعوا بني أمية إلى ميثاقهم ألا يصيروا الأمر فينا بعد النبي
صلى الله عليه وآله ولا يعطونا من الخمس شيئا وقالوا إن أعطيناهم إياه لم يحتاجوا إلى شيء ولم يبالوا
أن لا يكون الأمر فيهم فقالوا سنطيعكم في بعض الأمر الذي دعوتمونا إليه وهو الخمس أن لا نعطيهم منه
شيئا وقوله كرهوا ما نزل الله والذي نزل الله ما افترض على خلقه من ولاية أمير المؤمنين شرح ارتداد
برادران عبارت از برگشتن است که در مجلس منافقان اظهار کفر کنند و در مجالس مؤمنان
ایمان کنند فلان و فلان و فلان در اینجا عبارت از عثمان و ابو سفیان و معاویه است که از بنی امیه
و موافق این است روایتی که در تفسیر آیت سابقه بر آن الذین کفروا در سوره محمد نقل کرده علی بن ابراهیم
که امیر المؤمنین علیه السلام گفت فهل عسيتم إن توليتم أن تفسدوا في الأرض وتقطعوا أرحامكم
در بنی امیه نازل شد مخفی نماند که حدوث این نوع ارتداد در عثمان منافات ندارد با اینکه پیش از آن
نوع دیگر از ارتداد داشته باشد پس منافات ندارد با آنچه می آید در کتاب الایمان والکفر در حدیث دوم
باب الضلال که بابی صد و هفتاد و یکم است در شرح وقد خرج رسول الله صلی الله علیه و آله فلانا
که نفاق او در وقت بودن دخیل با او و معلوم رسول بود و نیز گذران نوع دیگر از نفاقست و آن نیز
فاسد است نفاقی که بیان میشود در شرح الا امر بانیه عن یمینه ثم بانیه عن یساره که می آید در کتاب
الجنائز در حدیث هشتم باب النوادر که آخر ابواب است ضمیر منها راجع با ابوبکر و عمر است سنطیعکم
برای محض تأکید است و میتواند بود که برای استقبال قریب باشد فی بعض الامر برای تبعیض است علیه
ذلك بأنهم تا آخر بیان قرآن است در قال بعوا کلام راوی است و ضمیر قال راجع با امام است دعوا مانند شیئا
مفعول قال است و بیان تفسیر و تفصیل سنطیعکم فی بعض الامر است و قوله عطف بر قول الله است
کرهوا تا امیر المؤمنین بیان قول او است و او در والذی حالیه است یعنی روایت است از امام جعفر صادق
علیه السلام در قول الله تعالی در سوره محمد که جمعی که مرتد شدند بر پشتهای خود بعد از آنکه ظاهر
شد ایشان را راستی که ولایت امیر المؤمنین علیه السلام باشد امام گفت مراد عثمان و ابو سفیان
و معاویه است برگشتند از ایمان در مجلس منافقان بسبب ترک ولایت امیر المؤمنین
گفتم قول الله تعالی بعد از آن در سوره محمد آن بسبب این شد که ایشان گفتند جمعی را که کراهت کردند
آنچه را که فرستاده الله تعالی که البته اطاعت شما میکنیم بسبب بعضی کارها
چه معنی دارد گفت این آیت نازل شد بخدا قسم در ابوبکر و عمر و تابعان ایشان با اینکه الذین کرهوا
عبارت از ابوبکر و عمر و تابعان است و ضمیر قالوا راجع بنی امیه است و آنچه گفتم مضمون قول الله عز وجل

است که نازل ساخت آن را جبرئیل علیه السلم در تفسیر الفاظ قرآن بر محمد صلی الله علیه و آله که آن بسبب اعتقادات که گفتند

جمعی از که کراهت کردند آنچه را که مکرر فرو فرستاده الله تعالی در علی مثل آیات محکمات که در اخفای آن اختلاف و از

روی عداوت است العبیر الطاعت میکنیم شما را بسبب بعض کارهای که بینیم که رضا باید امام گفت طلبیدند ابو بکر و عمر

و تابعان ایشان بنی امیه و اسوی معهدی که در کعبه نوشتند که نگردانند امارت را در جماعت از نبی صلی الله علیه و آله

و ندهند مال از خمس چیزی به ابو بکر و عمر و تابعان گفتند بنی امیه که اگر دادیم ایشان را خمس مخالج عنقریب بی نیاز خواهند

و باکی نخواهند داشت که نباشد امارت در ایشان با این معنی که مطلب مال آن ایشان و استقلال خویشان خود

از علی و اهل البیت است پس گفتند بنی امیه که العبیر الطاعت شما میکنیم بسبب بعض فیه از جمله کاری که مخالف

مال اسوی ... داد جمیع است که نداشیم ایشان از آن چیزی با این معنی که اگر بعض ندادن امارت سیوم مال

شما میکنیم بنا بر عداوت قدیم که میان بنی هاشم و بنی امیه بود و معکوس شد که گشتن امیر المؤمنین خویشان

ایشان را و اعتبار آنچه گفتیم مضمون قول الله تعالی است در تفسیر لفظ قرآن که کراهت کردند آنچه را که مکرر فرو

فرستاده الله تعالی و حاصل آنکه آنچه مکرر فرو فرستاد جبرئیل بود که در محکمات قرآن لازم کرده و مخلوق حق

ان امامت امیر المؤمنین است **اصل** فکان معهم ابو عبیدة وکان کاتبهم فانزل الله ام ابرموا امرا فانا

مبرمون ام یحسبون انا لا نسمع سرهم ونجواهم الایة **شرح** و بعد ما ابو بکر و عمر و تابعان ایشان ابو عبیدة

بن جراح و بود کاتب عهدنامه ایشان پس فرو فرستاد الله تعالی در سوره زخرف بلکه ابا محکم کردند

امارت را با کار امر ما محکم کنند کار نیم جزای اعمال بد در جهنم بلکه ابا کار صبر کند که ما نمی شنویم سخن آهسته

و ادهم را با ایشان با هم نا آهسته را که بلی و رسلنا لدیهم یکتبون بلی میشنویم و حال آنکه ما که کاتبان اعمال الله

نیز نزد ایشان نقد می نویسند هر چه را ایشان **جهل و چهارم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلم فی قول الله تعالی

ومن یرد فیه بالحاد بظلم قال نزلت فیهم حیث دخلوا الکعبة فتعاهدوا وتعاقدوا علی کفرهم وجحودهم بما

نزل فی امیر المؤمنین علیه السلم فالحدوا فی البیت بظلمهم الرسول وولیه فبعدا للقوم الظالمین **شرح** در سوره

حج چنین است ان الذین کفروا ویصدون عن سبیل الله والمسجد الحرام الذی جعلناه للناس سواء العاکف فیه

والباد ومن یرد فیه بالحاد بظلم نذقه من عذاب الیم در این آیت چند احتمالات از جمله که مناسب است با این حدیث و اخبار

محالیه در کتاب الحج در احادیث باب الحاد بمکة والجنایات که باب چهاردهم است بعد احادیث باب فی قوله عز و جل

سواء العاکف فیه والباد که باب بیست و ششم است این است و یصدون عطف بر کفروا است و آن با نیاز عاصی در عطف

علیه و مضارع در معطوف اشاره است با آنکه کفر ایشان در زمان سابق محقق شد و صد ایشان بعد از آن

محقق خواهد شد بنا بر آنکه صد ایشان بعد از وفات رسول محقق شد اگر چه تمهید آن در زمان رسول بود و

المسجد الحرام عطف است بر سبیل الله و صفت سبیل است زیرا که سبیل اینجا عبارت است از حرم مکه است و اضافه آن

با وی باعتبار این است که راه معرفت کمال قدرت الله تعالی است چنانچه ظاهر شد از اشتمال حکایت تبع

و اصحاب

و اصحاب الفیل که مواییده در کتاب الحج در بعض احادیث باب ورود تبع و اصحاب الفیل تا آخر که باب نهم است و اضافه

آن با المسجد الحرام باعتبار این است که راه معرفت عظمت مرتبه مسجد الحرام است نزد الله تعالی زیرا که حرم قرب

آن است للناس مفعول دوم جعلنا است و منادی سواء مرفوع و خبر مبتدا است که مبتدا مقدم شده است

موافق قرائت جمیع قرائت مگر حفص از عاصم که منصوب خوانده و آن حال است و اراده اینجا

جاری مجرای لازم است و مراد حرم است و الحاد بمعنی عدول از حق است بظلم تفسیر الحاد است برای اشاره با آنکه

هر ظلم در حرم الحادست بخلاف ظلم در مواضع دیگر و این جمله حالیه است و مفعول یصدون مقدر است

که صد از حرم مکه میکنند چنانچه در خلق است آن الذین یرید با آیه و لا استبعاد است نظر چاه ندی جزاد در حال بزی

انا المجرمون ناکسوا رؤوسهم عند ربهم و در حال پیش از آن در وقفوا علی النار و مراد بصد از حرم صد از نصرت است

بلکه مراد صد از انتفاع با آن است و انتفاع با آن دو قسم است اول انتفاع ظاهری مثل نفع حاج در خانه کعبه

بعضا با بعض دوم انتفاع باطنی و آن انتفاع در معرفت مسائل دینیه بسبب وصول بخدمت امام عالم

جمیع مسائل دین در هر موسم حج و صد از قسم اول است معاویه بر بدعت که چنانچه حوالیه در کتاب الحج در حدیث

اول باب فی قوله تعالی سواء العاکف فیه والباد و صد از قسم دوم داخل که در کعبه عهد بستند بدعت کردند

توجیه بدعت که جمعی که کافر شدند و منع خواهند کردم مردم از راه الله تعالی و از مسجد حرام که کردیم

برای نفع جمیع مردمان با آنکه برابر است کسی که مقیم آنجا باشد و کسی که وارد شود و حال آنکه هر که

اراده عدول کند در حرم بسبب الحاد و بسبب ظلم می چشانیم او را از عذاب دردناک و ضمیر فیهم عبارت از

کسانی است ابو بکر و عمر و ابو عبیده بن جراح و سالم مولی ابی حذیفه و عبد الرحمن بن عوف و مغیره بن شعبه

در کتاب الروضه پیش از حدیث قوم صالح و حدیث اهل الکهف مذکور شود و در کتاب الحج در حدیث بیست و هشتم

النوادر که باب دویست و دوم است و معامله ایشان نیز در این حکم داخل اند فبعدا بفتح فا

با مفعول به مقدر است بفعل الزم الله تعالی بیان امثال این مقدمه شرح حدیث اول باب

جامع فی فضل الامام علیه السلم و صفاته که باب پانزدهم است و این اقتباس از سوره مؤمنون است و انجا اشاره

است بآنکه چون ظلمی در بعض اطراف حرم مکه باعث عذاب الیم میشود و این ظالمان اقبح افراد الحاد

در اشرف مواضع حرم کردند قابل لعنت شدند **پنج** و در ابتدای امام جعفر صادق علیه السلم قول

الله تعالی در سوره حج که وحال آنکه وحق الحاد را عبث در حرم که بسبب علی از حق بسبب ظلمی باب

عز و جل گفت نازل شد این آیت در ابو بکر و عمر و تابعان ایشان بمجرد داخل شدند در کعبه بسبب هم قسم شدند

و با هم بیعت کردند بر کفر خود شان و انکار خود ایشان آنچه را که مکرر فرو فرستاده شد در امیر المؤمنین علیه السلم

پس گذاشتند انکار خود را به تحقیق در بیت الله العالمین سو در خانه کعبه بسبب ظلم ایشان در رسول و امام

که در رسول الله و اهل بیت از رحمت الله تعالی و دوری از رحمت الهی برای این قوم ظالمان **چهل و پنجم اصل**

عن ابي عبد الله عليه السلام في قوله تعالى فستعلمون من هو في ضلال مبين يا معشر المكذبين حيث انبأتكم رسالة ربي في
في ولاية علي والائمة من بعده من هو في ضلال مبين كذا انزلت **شرح** يا معشر بتقدير فستعلمون يا معشر است
شايد كه از قلم كاتبان افتاده باشد **يعني** روايتست از امام جعفر صادق عليه السلام در تفسير قول الله تعالى
در سوره الملك فستعلمون من هو في ضلال مبين كه پس زود باشد كه دانيد اي گروه دروغگو شمردگان
در جائيكه چون روز شما را پيغام رسانيدم صاحب اختيار خود در امامت علي و امامان بعد از او كسي را كه
كه او در گمراهي ظاهر است چنين فرود آمده شد اين آيه باين معني كه اين تفسير جبرئيل است ...
حاصل اين است كه چون تكذيب كردند بايات محكم ... ايشان از اختلاف از بعضي ظن و ضلال ...
علي و ائمه از اولاد او هست خواهيد دانست امامي را كه خود تعيين مي كنيد و در ضلال در ... بكل
مي پرسيد و حكم بظن ميكنند **اصل** وفي قوله تعالى وان تلووا او تعرضوا فقال ان تلووا الامر او تعرضوا عما امرتم
به فان الله كان بما تعملون خبيرا **شرح** فقال لفظ را و نيست و احتياج بذكران نيست در تلووا و در
قرائتست يكي بسكون لام و دو واو ما خوذ از لي و ديگري بفتح لام و تشديد يا مصدر ... بجا آوردن
ديگري بضم لام و يك واو ماخوذ از ولايت يعني امارت **يعني** و در قول الله تعالى در سوره نساء ان تلووا
او تعرضوا فان اضرب امام گفت در تفسير كه اگر بجا آيند امارت را از جائيكه الله تعالى فرموده يا تغافل
كنند از آنچه مامور شده باشد كه نصرت امام حق باشد پس بدرستيكه الله تعالى هميشه بوده با آنچه مي
كنيد بغايت خبردار اشارت باين است كه نصرت امام عالم بجميع احكام مامور به است و ربانيون اين
در قول الله تعالى كونوا قوامين بالقسط شهداء لله ... بغايت استاده كه تعليمي كه الله تعالى قرار
داده گواهي دهيد كه ان براي الله تعالى بر بيعت كه مقتضي ... ظنيات است **اصل** وفي قوله فلنذيقن
الذين كفروا بتركهم ولاية امير المؤمنين عذابا شديدا في الدنيا ولنجزينهم اسوأ الذي كانوا يعملون **شرح**
اسوأ عبارت از كفرات پس از قبيل وضع ظاهر در موضع ضمير است تا اشارت شود باينكه كفر
همه چيز بدتر است **يعني** و در قول الله تعالى در سوره فصلت پس هر آينه بچشانيم البته جميعي را كه كافر
شدند بسبب ترك ولايت امير المؤمنين ... در دنيا و بتحقيق در ... ايشان
بانچه بد است ... جزا ... اعمال الانبياء كه كفر
بر بيعت پس فتنه و ... باشد **چهل و ششم اصل** عن ابي عبد الله عليه السلام ذلكم بانه اذا دعي الله
وحده ولهل الولاية كفرتم **شرح** در سوره مومن ذلكم بانه است واهل الولاية بفتح هم و سكون ها
كلام امام است يا قرائت غير مشهور است و بر هر تقدير از قبيل عطف تفسير است و ... الله
و ... اشارت است بخلط الله تعالى اوليا خود ... كه مذكور شده در كتاب التوحيد در
حديث يازدهم باب النوادر كه باب بيست و سيوم است و اينجا ميگوئيم كه دعوت الله تعالى ... تا

العبارت

او عبارت است از طلب ... در كار دين وان تعليم احكام حلال و حرام از دست ولي مطلق اين ... بر غير
او و مسابي بعد از زمان ... در اينكه او و مساوي او ... شوند و دعوت ايشان را اجابت شود ... دعوت الله
... كه دعوت الهي ديگر نيست ... عنوانات دعوت الهي ديگر است ... باامر الله تعالى چنانچه گفته در سوره قصص
ولا تدع مع الله الها آخر لا اله الا هو كل شيء هالك الا وجهه له الحكم واليه ترجعون و بيانش شده در كتاب التوحيد در
شرح حديث اول باب النوادر و گفته در سوره انبياء وجعلناهم ائمة يهدون بامرنا **يعني** روايتست از امام جعفر صادق
عليه السلام در تفسير آيه سوره مومن كه ان عذاب الهي ... جهنم ... است كه چون بخوانده شد الله تعالى تنها
... شد بيشك حاصل اين است كه اقرار ... الله تعالى ... بيعت ... ظن ...
با امامت عالم بجميع احكام الهي كه حكومت و حكومت الهي است ... چنانچه گفته در سوره كهف هنالك الولاية لله الحق
و بيانش شده در حديث سي و چهارم اين باب **چهل و هفتم اصل** عن ابي عبد الله عليه السلام في قول الله تعالى سأل سائل
بعذاب واقع للكافرين بولاية علي بن ابي طالب ليس له دافع ثم قال هكذا والله نزل بها جبرئيل عليه السلام على محمد
صلى الله عليه وآله **شرح** در سوره معارج چنين است سأل سائل بعذاب واقع للكافرين ليس له دافع من الله ذي المعارج تعرج
الملائكة والروح اليه في يوم كان مقداره خمسين الف سنة از جمله احتمالات كه مناسب است باين حديث اين است كه ...
براي تعجب ... است و با ... است و عذاب عبارتست از آنچه افتاده شيعه امير كال ... رياضت
... و از وسيله قضاء حاجت خود كه ... است ... و ان ... اميد ... عند
و عبادات ... است ... كه در حديث چهل و پنجم اين باب گذشت ... الذين كفروا بتركهم ولاية
امير المؤمنين ... باشد ... عبارتست از ... ناهيه از پيروي ظن
اختلاف از پيروي ظن كه صريح است در ولايت علي بن ابي طالب ... است كه آنچه الله
تعالى از ... كرده ... و كسي ... در سوره رعد و اذا اراد الله بقوم سوءا فلا مرد له
و آيه سوره كهف ... الله فهو المهتد ومن يضلل فلن تجد له وليا مرشدا المعارج جمع معرج بفتح ميم ... بمعني
زمان ... عبارتست از ... بيان شده در حديث باب الروح التي ... الائمة
عليهم السلام كه باب پنجاه و ششم است ضمير اليه راجع بالله است و ... عبارتست از رسيدن ايشان
سوي جميع آنچه الله تعالى خواسته كه ... نزد امام زمان در شب قدر ... الامر
براي استقبال امام ... تا سالي ديگر ... معني وقت است و عبارت است از شب قدر
كه ... كان مقداره خمسين الف سنة ... شب قدر ... عمل
... امام ... كه ... كسب ... عادات ... سال كسب مي كند و ... بعيد
نيست ... سوره كهف ... الكلمات ... لنفد البحر قبل ان تنفد
كلمات ربي و لو جئنا بمثله مددا و آيه سوره لقمان و لو ان ما في الارض من شجرة اقلام والبحر يمده من بعده سبعة ابحر ما

نقض عهد کلمات الله ان الله عزیز حکیم. یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام در تفسیر قول الله تعالی در سوره
معارج [illegible] طلب کنند [illegible] عذاب واقع برای منکران امامت علی بن ابی طالب نیست آن عذاب را
دفع کننده بعد از آن امام گفت چنین بخدا قسم نازل ساخته آن آیه را جبرئیل علیه السلام بر محمد صلی الله علیه و آله
که جبرئیل گفت که برای کافران به منکران ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام است. **چهل و هشتم اصل** عن ابی جعفر علیه السلام
فی قوله تعالی انکم لفی قول مختلف یؤفک عنه من افک قال من افک عن الولایة افک عن الجنة. **شرح** شاید
که مخاطبان در انکم محمد و آل او علیهم السلام باشند و فی برای مصاحبت باشد مثل فخرج علی قومه فی زینته و قول
مختلف مستعمل میشود در دو معنی اول [illegible] که [illegible] بیان شده باشد تا غایت واضح و صریح شود مثل [illegible]
[illegible] و اختلاف [illegible] که در محکمات قرآن بسیار مکرر شده و [illegible] امامت امیر المؤمنین
[illegible] زیرا که دیگران اهل ظن و اجتهاد اند باتفاق جمیع امت دوم کلام متناقض
از پیروی ظن مثل اقوال اهل اجتهاد در مسئله واحد و آن مذموم و منهی عنه است در آیات محکمات بسیار مثل آیت
[illegible] قتل الخراصون الذین هم فی غمرة ساهون یسئلون ایان یوم الدین بنا بر اینکه خراصون عبارتست
از مستفرغان وسع در تحصیل ظن بحکم شرعی برای عمل به آن و ایشان اهل اجتهاد [illegible] و در حماقت جهل
مرکب غافل اند از حال خود و باعتقاد خود در طریقت خود طالبان [illegible]
مراد بقول مختلف اینجا معنی اول است و موافق این است آنچه در نهج البلاغة است که [illegible] الا العجب من خطا
هذه الفرق علی اختلاف حججها فی دینها لا یقتصون اثر نبی و لا یقتدون بعمل وصی [illegible] کلام امامست
[illegible] مختلف [illegible] امر الولایة [illegible] راجع بقول مختلف است [illegible]
برای افاده [illegible] ضمیر منه راجع بقول مختلف [illegible]
[illegible] اشارتست بآنچه در روز میثاق در وقت خلق ارواح از مخالفان صادر شده [illegible]
در حدیث [illegible] مخاطبان است عن افک عن الولایة افک عن الجنة کلام
امام است و اشارتست باینکه افک [illegible] عنه است و ضمیر منه راجع بقول مختلف است [illegible]
اینجا برای افاده تعمیم [illegible] بفتح جیم [illegible] بی نقطه و تشدید [illegible] و الکلام [illegible]
[illegible] اشارتست بآنچه [illegible] در آیت سوره انبیا و ان کان مثقال حبة من خردل اتینا
بها و کفی بنا حاسبین و آیت سوره لقمان انها ان تک مثقال حبة من خردل فتکن فی صخرة او فی السموات
او فی الارض یأت بها الله و مقصود این است که [illegible] مختلف [illegible] ولایت را [illegible]
هر چند که [illegible] بود که الحبة بفتح جیم و تشدید [illegible] باشد. یعنی روایتست از
امام محمد باقر علیه السلام در تفسیر قول الله تعالی [illegible] اهل البیت [illegible]
که مختلف [illegible] امام گفت که [illegible] امامت است [illegible]

مختلف

مختلف‌اند هر که [illegible] در روز الست [illegible] امام گفت هر که [illegible] ولایت [illegible]
از ولایت خود [illegible] **چهل و نهم اصل** عن یونس قال اخبرنی من رفعه الی ابی عبد الله علیه السلام فی قوله عز و جل
فلا اقتحم العقبة و ما ادراک ما العقبة فک رقبة یعنی بقوله فک رقبة ولایة امیر المؤمنین علیه السلام فان
ذلک فک رقبة. **شرح** تفسیر این آیات موافق این [illegible] در حدیث هشتاد و هشتم این باب [illegible]
این [illegible] در کتاب [illegible] در حدیث [illegible] باب فضل الصدقة [illegible] باب فضل اطعام
الطعام. **یعنی** روایتست از یونس [illegible] امام جعفر صادق علیه السلام در قول [illegible]
در سوره [illegible]
[illegible]
امیر المؤمنین [illegible]
[illegible] بسبیل الاحتمال [illegible]
[illegible] در حدیث هشتاد و هشتم این باب [illegible] الم نجعل له عینین و لسانا و شفتین
و هدیناه النجدین فلا اقتحم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] معلوم میشود که اختلاف [illegible]
ظن [illegible]
[illegible] امام عالم بجمیع احکام [illegible]
در تحصیل [illegible]
[illegible]
معلوم میشود امام حق و امام باطل در هر زمان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] فلا اقتحم العقبة [illegible]
[illegible] در ملکوت سموات و ارض [illegible]
[illegible] اهل الذکر [illegible] امام عالم [illegible]
قرآن [illegible] منافقان [illegible] **پنجاهم اصل** عن ابی عبد الله
علیه السلام فی قوله تعالی و بشر الذین آمنوا ان لهم قدم صدق عند ربهم قال ولایة امیر المؤمنین علیه السلام **شرح**

الفهم کسیکه مرتبه عالی مرغوب طرح و مراد اینجا امامت و اضافه آن تصدیق بمعنی [illegible] بموافقت

قول الله تعالی است در سوره توبه که یا ایها الذین امنوا اتقوا الله و کونوا مع الصادقین و لانه تفسیر [illegible] لهم است

قرانیه که تفسیر قدم صدق باشد و حمل مجاز باشد **بیخ** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم در تفسیر قول

الله تعالی در سوره یونس و بشر الذین امنوا [illegible] که ایشان را سبقتی هست در [illegible]

صاحب کل الاختیار ایشان با این معنی که الحال امام صامت است و بعد از رحلت ناطق میشود گفت [illegible] قدم

عبارت از امامت امیر المؤمنین علیه السلم است **بنجاه و یکم اصل** عن ابی جعفر علیه السلم فی قوله تعالی هذان خصمان

اختصموا فی ربهم فالذین کفروا بولایة علی علیه السلم قطعت لهم ثیاب من نار **شرح** قطعت بصیغه مجهول باب تفعیل

مراد بیان کثرت مخالفان است یا برای بیان کثرت ثیاب [illegible] کدام ایشان است **بیخ** روایت است از امام محمد باقر

علیه السلم در تفسیر قول الله تعالی در سوره حج [illegible] که الله تعالی [illegible]

در دنیا امامی که عالم بجمیع احکام باشد [illegible] تصدیق ان امام [illegible]

که بعد از رسول در امت [illegible] احکام [illegible] حقیقت خصوصیت

در وجود صاحب کل الاختیار [illegible] حقیقت [illegible]

ربوبیت را مصداق این انکار بعد از رسول انکار ولایت علی علیه السلم [illegible] است [illegible]

موافق [illegible] ایشان [illegible] **بنجاه و دوم اصل** سالت اباعبدالله علیه السلم عن قوله تعالی هنالک

الولایة لله الحق قال ولایة امیر المؤمنین علیه السلم **شرح** این گذشت در حدیث سی و چهارم این باب **بنجاه و سیوم**

اصل عن ابی عبدالله علیه السلم فی قوله تعالی صبغة الله و من احسن من الله صبغة قال صبغ المؤمنین بالولایة

فی المیثاق **شرح** صبغ بصیغه ماضی معلوم [illegible] است و ضمیر [illegible] راجع بالله تعالی است المؤمنین

مفعول به است بالولایة متعلق بالمؤمنین است [illegible]

چنانچه گفته که النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم و مراد اینجا امامت امام معصوم مفترض الطاعة عالم بجمیع

احکام دین است [illegible] فی المیثاق متعلق بصبغ است و مراد بمیثاق پیمان الهی است [illegible]

قران و هر کتاب [illegible] اختلاف [illegible] نکنند بلکه سوال اهل الذکر کنند اگر

نمی دانسته باشند [illegible] توضیح این حدیث میشود [illegible] بیان [illegible] که از ان

ظاهر شود [illegible] **اصل** وقالوا کونوا هودا او نصاری تهتدوا

قل بل ملة ابرهیم حنیفا و ما کان من المشرکین **دوم** قولوا امنا بالله و ما انزل الینا و ما انزل الی ابرهیم

و اسمعیل و اسحق و یعقوب و الاسباط و ما اوتی موسی و عیسی و ما اوتی النبیون من ربهم لا نفرق

بین احد منهم و نحن له مسلمون **سیوم** فان امنوا بمثل ما امنتم به فقد اهتدوا و ان تولوا فانما هم

فی شقاق فسیکفیکهم الله و هو السمیع العلیم **چهارم** صبغة الله و من احسن من الله صبغة و نحن له عابدون

در این

در این است چند احتمال [illegible] که موافق است با این حدیث و حدیث [illegible] این باب [illegible] در کتاب

الایمان و الکفر در احادیث باب ان الصبغة هی الاسلام [illegible] است [illegible] راجع است [illegible]

مخالفان مذهب شیعه امامیه [illegible] تصدیق رسالت محمد صلی الله علیه و اله [illegible]

[illegible] باهل البیت علیهم السلم [illegible] در سوره ال عمران [illegible]

گفته که کیف یهدی الله قوما کفروا بعد ایمانهم و شهدوا ان الرسول حق و جاءهم البینات و الله لا یهدی

القوم الظالمین بنا بر اینکه ظاهر این [illegible] باشد [illegible]

از جمله [illegible] تشبیه است مثل زید اسد و مراد این است که [illegible]

باشید [illegible] اختلاف باجتهادات [illegible]

بوجوب [illegible] امام عالم بجمیع احکام شریعت [illegible]

در اشیا [illegible] که اجتهاد [illegible] کتاب

العقل در حدیث اول باب التقلید [illegible] است در تفسیر سوره توبه اتخذوا احبارهم و رهبانهم

اربابا من دون الله [illegible]

[illegible] رسول الله صلی الله علیه و اله

در ظاهر [illegible]

ان قولوا [illegible]

جمله [illegible] سوره بقره و کذلک جعلناکم امة وسطا لتکونوا [illegible]

نعم بل ملة ابرهیم [illegible]

اتباع ملة ابراهیم [illegible]

ابراهیم [illegible]

میشود [illegible] کتاب عیون اخبار الرضا در باب العلل

التی ذکر الفضل بن شاذان [illegible] الرضا علی بن موسی علیهما السلم [illegible]

و لا ملة من الملل [illegible] شریعت [illegible]

[illegible] جمیع شرایع انبیا [illegible]

میشود و تخصیص ذکر ابراهیم [illegible] بنی اسرائیل [illegible]

[illegible] حنیفا [illegible]

[illegible] ملة ابرهیم [illegible] حنیفا و ما کان من المشرکین [illegible]

باینکه [illegible] یهود و نصاری [illegible] قل بل ملة ابرهیم

و معنی ایمان ما به تصدیق این است که او خالق همه ما است اجمالا و تفصیلا نیست چنانچه اشارت بآن میشود در حدیث ششم
اول باب صد و هشتم که در قول او و لئن سألتهم من خلقهم لیقولن الله و این اشارت است بآنکه لا آل عقلی
بر بطلان خود راءی که طریقه یهود و نصاری و امثال ایشان است و ما بعد این اشارت است بدلیل
نقلی که مذکور است در جمیع کتب الهیه و منتشر شده بجمیع انبیا و این نحو از اختلاف از روی ظن است در
احکام شرعیه و تعبیر از این بمیثاق الکتاب شده در آیت سوره اعراف الم یؤخذ علیهم میثاق الکتاب ان
لا یقولوا علی الله الا الحق پس و ما اوتی موسی و عیسی و ما انزل الینا و در ما انزل الی ابراهیم عبارت از تکلیف است و
ان میثاق الکتاب است و تقدیم ما انزل الینا باعتبار این است که منسوبان بتصدیق رسالت محمد صلی الله
علیه و اله تصدیق قرآن و اوفقه و قبول میکنند و منکر آنها نیستند و اسباط عبارت است از فرزندان
زادگان ابراهیم که بعد از یعقوب بوده اند از خویشی و ... و اول ایشان یوسف است و مراد از یوسف
که ظلم ... لطف ... اینجا نمیتوانند و نکته تغییر اسلوب در و ما اوتی موسی و عیسی و ما اوتی النبیون
و عدم ... انزل الی موسی و عیسی و ما انزل الی النبیین بخاطر غیر رسید سوای تنبیه بر اینکه ماده این
دو ... باشد و ضمیر ... که مفعول دوم است راجع باشد بانچه مفهوم است از کونوا هودا او
نصاری و این تجویز اختلاف از روی ظن است ... اشارت باشد بآنکه یهود و نصاری یک
اند ... طریقت ... ایشان ... واحد ... النبیون ...
عاطفه ... احتمال ... اشارت است بآنکه تجویز اختلاف
از روی ظن ... شرعی ... متعلق ... النبیون است محاصل
هر دو ... اشارت است بآنکه اهل بدعت اختلاف از روی ظن انبیا از جانب
الله ... در سوره انعام و ان الشیاطین لیوحون الی اولیائهم لا نفرق استیناف بیانی و ما اوتی
موسی ... معنی ... اینجا ... اشارت
دو ... مفعول لا نفرق است و ظرف ... نظیر لقد تقطع بینکم ... مرفوع
بآنکه ... قابل ... اختلاف ... قابل ... اوست ... انزل الله
و از رحمت او ... تقدیم ظرف ... اشارت است بآنکه
که حقیقت اسلام برای الله تعالی نباشد بر حقیقت اسلام برای غیر او است بنا بر اینکه اسلام
توحید است و در مقابل اشراک است و الله تعالی ... شریک ... چنانچه میاید در کتاب الایمان
و الکفر در حدیث ... باب ... که باب صد و ... است که قال الله عز و جل انا خیر شریک ... من اشرک
معی غیری فی عمل عمله لم اقبله الا ما کان لی خالصا ... راجع ... الروایت و ان الناس
معنی ... و ولایت ... است چنانچه گذشت در شرح حدیث ... باب ... بیان شده

شرح

در شرح آن اینکه این اشارت است ببطلان خیال جمعی که مثل سیبویه تخصیص کرده میگویند که صبغة الله مفعول
مطلق برای تاکید آمنا بالله است و مثل جمعی که میگویند که بدل ملة ابراهیم است و مثل جمعی که میگویند
که منصوب باغراء است ... صبغة الله باشد ... که برای تقادیم لازم
... نظم قرآن ... جمله ... جمله
... ما انتم به
دو جا ... است ما اختلف الکتاب ... عبارت است از علم تفریق که
مفهوم است از لا نفرق بین احد منهم یا عبارت است از استقامت که مفهوم است از حنیفا
هر دو یکی است ... باعتبار این است که علم تفریق ... تفریقه
است و هم ... استقامت ... القول ... و لا ...
بآنکه از جانب الله تعالی باشد ... شقاق ... مخالفت
... قرآن و سایر کتب الهیه ... اختلاف ... اختلاف اجتهاد است ...
فسیکفیکهم الله برای تفریع ... منکران و لا ... شقاق ... مخاطب ...
او است ... قرآن و سایر کتب الهیه ... اختلاف از روی
ظن ... واضح است ... امام عالم بجمیع احکام شرعیه در هر زمان الا ان حزب الله
هم الغالبون جمله صبغة الله استیناف بیانی فسیکفیکهم الله است ... صبغة الله ...
تقول صبغة الله است و ان منصوب است باغراء ... صبغة الله و صبغة ... اصل ...
... نشان ... کسی ... بعضی
... کم ... نشان میگذارد تا معلوم شود که ... اوست و مراد به صبغه اینجا
میثاق الهی است که مذکور است در آیت سوره اعراف الم یؤخذ علیهم میثاق الکتاب ان لا یقولوا علی
الله الا الحق ... اشارت است بآنکه ... الله تعالی ... اختلاف از روی
ظن ... اشارت است ... الحق
یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام در قول الله تعالی در سوره بقره ... لازم باشد
نشان ... تعالی ... باعتبار نشان
... امام گفت که نشان ... الله تعالی ... ولایت ... که ... کرده
این است که اختلاف از روی ظن نکنند ... صریح است در ... شیعه امامیه ... الله تعالی
در احکام شریعت حدیث چهارم عن ابی عبدالله علیه السلام فی قوله عز و جل ... الملائکة ...
بقیة ... الولایة ... فی بقیة الانبیاء شرح روایت است از امام جعفر صادق

دعائم الولایة

علیه السلم در قول الله عز و جل در سوره نوح ای صاحب کل الاختیار من بیاد زکناه مرا و کناه ... مادر مرا و کنا
کسی را که داخل شد در خانه مرا کرده به سبب ربوبیت رب العالمین این احترازیست از انکه مضلان الناس که دخول ایشان
از روی غضب و انکار ربوبیت است مجمع اهل بیت نبی امامت را هر که داخل شده را امامت داخل شد در خانه
انبیا **اصل** و قوله انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا یعنی الائمة علیهم السلم
و ولایتهم من دخل فیها دخل فی بیت النبی صلی الله علیه و آله **شرح** و در قول الله تعالی در سوره احزاب
این نسبت که اراده میکند الله تعالی که بر طرف کند از شما چرکی شک در ربوبیت رب العالمین را که
اهل خانه نبی اید و پاکیزه کند شما را پاکیزه کردنی عظیم مجمع اهل البیت ائمه علیهم السلم اند و امامت ایشان
هر که داخل شده را امامت داخل شده در خانه نبی صلی الله علیه و آله و ضبط این آیت شده در حلب ... اول الباب
شصت و چهارم **پنجاه و پنجم اصل** عن محمد بن الفضیل عن الرضا علیه السلم قال قلت قل بفضل الله و برحمته
فبذلک فلیفرحوا هو خیر مما یجمعون قال بولایة محمد و آل محمد علیهم السلم هو خیر مما یجمع هؤلاء من دنیاهم
شرح یا در ... مغلق ... بابیست که قد جاءتکم موعظة من ربکم و شفاء لما فی الصدور و هدی و رحمة للمؤمنین
... است از جانب صاحب کل اختیار شما و شفا است برطرف کننده مرضی که در سینه هاست
که میل و اختلاف در احکام الهی باشد و راهنماییست و رحمت است برای جمیع که گرویدند که ... به ربوبیت رب
العالمین اند نازل فبذلک برای تفریع است مثل الیه کل واحد از فضل و رحمت است نازل فلیفرحوا
را برای تاکید است هو راجع بمشار الیه ذلک است بولایت محمد و آل محمد علیهم السلم نشر بترتیب لف
پس تفسیر فضل الله بولایت محمد است و تفسیر رحمته بولایت آل محمد است چنانچه مروی است در قول الله
تعالی در سوره نسا که و لولا فضل الله علیکم و رحمته لاتبعتم الشیطان الا قلیلا که مراد به فضل الله نبی است
و مراد برحمته علی است علیهما السلم پس معنی این است که اگر فضل و رحمت نمیبود تابع شیطان میشدید الا
باختلاف در مسائل ... شرح روایتیست از محمد بن فضیل از امام
رضا علیه السلم راوی گفت گفتم چه معنی دارد آیت سوره یونس که بگو ای محمد موعظه و رحمت و شفا و
در ... و رحمت ... قرآنی بوسیله فضل الله تعالی و بوسیله رحمت اوست پس باید که بان
دو چیز البته خوشحال شوند که آن عمده است او بهتر است از آنچه جمع میکنند امام گفت مراد این است که
انما بوسیله ولایت محمد است که دانا بجمیع قرآن هست و بوسیله ولایت آل محمد است بعد از او که ایشان
دانایان بجمیع قرآن اند و ولایت ایشان بهتر است از آنچه جمع میکنند منکران ولایت ایشان از مال دنیای
باز ... که بسبب دوستی آنها اختراع میکنند **پنجاه و ششم اصل** قال لی ابو عبد الله علیه السلم
نحن فی الطریق فی لیلة الجمعة اقرأ فانها لیلة الجمعة قرآنا فقرأت ان یوم الفصل میقاتهم اجمعین
یوم لا یغنی مولی عن مولی شیئا و لا هم ینصرون الا من رحم الله فقال ابو عبد الله علیه السلم نحن و الله

الذی

الذی رحم الله و نحن و الله الذی استثنی الله لکنا نغنی عنهم **شرح** فانها لیلة الجمعة جمله معترضه است بیان
فعل و مفعول لکنا اشارت باین است که استثنا در الا من رحم منقطعست پس ضمیر ... الجمع ... امت
که خلق ... را باز بجز ... میکنند **یعنی** گفت مرا امام جعفر صادق علیه السلم بر جایکه
ما در سفر در راهی بودیم در شب جمعه بخوان چیزی این شب شب جمعه است قرآنی پس خواندم سوره دخان تا آن
رسیدم باین که بدرستیکه روز ... میان اهل حق و اهل باطل وعده گاه همه کاینات است همگی روزی که دفع
ضرر نمیکند متبوعی از تابع اصلا و نه ایشان یاری کرده میشوند مگر کسی که رحم کند الله تعالی پس گفت امام
علیه السلم ما ائمه هدی ایم و الله آنکه رحم میکند الله تعالی و بالله قسم آنکسیم که استثنا کرده الله تعالی لیکن
ما دفع ضرر میکنیم از شیعه امامیه که تابعان ما اند **پنجاه و هفتم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلم قال الحاقة ... و تعیها
اذن واعیة قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله هی اذنک یا علی **شرح** روایتیست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت
و تعیها نازل شده در سوره حاقه انا لما طغی الماء حملناکم فی الجاریة لنجعلها لکم تذکرة و تعیها اذن واعیة ... که ما
وقتی که ... سوار کردیم شما را در کشتی تا گردانیم آنرا ... برای شما یاد آوری ... ربوبیت رب
العالمین و تا حفظ کنند ... جمیع اجزاء آنرا ... و اگر شی که حفظ کننده جمیع اجزاست گفت رسول الله صلی الله علیه
و آله آن گوش نیست ای علی ظاهر این کلام این است که طغیان آب ... عبارت باشد از غالب شدن اهل
شرک که ... عبارت از قرآن باشد **پنجاه و هشتم اصل** عن ابی جعفر علیه السلم قال نزل جبرئیل علیه السلم بهذه الآیة
علی محمد صلی الله علیه و آله هکذا فبدل الذین ظلموا آل محمد حقهم قولا غیر الذی قیل لهم فانزلنا علی الذین
ظلموا آل محمد حقهم رجزا من السماء بما کانوا یفسقون **یعنی** روایتیست از امام محمد باقر علیه السلم گفت نازل کرد
جبرئیل علیه السلم این آیت را از سوره بقره بر محمد صلی الله علیه و آله چنین بااین معنی که در تفسیر این را گفت
پس عوض کردند جمعی که ظلم کردند آل محمد را حق ایشان سخنی غیر آنچه در محکمات قرآن گفته شد ایشان
را پس نازل ساختیم بر جمعی که ظلم کردند آل محمد را حق ایشان عذابی از آسمان بسبب فسقی که میکردند ...
است که این جماعت ... که ... است در ایشان ... است در قرآن برای عبرت
... وضع ظاهر در موضع مضمر ... این است که ... فبدل الذین ظلموا قولا غیر الذی
قیل لهم ... علیکم ... علیهم رجزا **پنجاه و نهم اصل** عن ابی جعفر علیه السلم قال نزل جبرئیل
علیه السلم بهذه الآیة هکذا ان الذین ظلموا آل محمد علیهم السلم حقهم لم یکن الله لیغفر لهم و لا لیهدیهم طریقا
الا طریق جهنم خالدین فیها ابدا و کان ذلک علی الله یسیرا ثم قال یا ایها الناس قد جاءکم الرسول بالحق
من ربکم فی ولایة علی فآمنوا خیرا لکم و ان تکفروا بولایة علی فان لله ما فی السموات و ما فی الارض **شرح**
در سوره نسا ان الذین کفروا و ظلموا است ثم قال کلام امام است و ذکر آن برای بیان این است که آخر
گفتیم در قرآن ظاهر ... خطاب اصحاب ... شده اند **یعنی** روایتیست از امام

محمد باقر علیه السلام گفت نازل ساخت جبرئیل علیه السلام این آیت را از سورهٔ نسا با این تفسیر که مطلب بیشتر که جمعی که هلاکی
شدند در ربوبیت رب ظلم کردند آل محمد را حق ایشان محال است که الله تعالی بیامرزد گناه را برای ایشان و نه راه نماید
کند ایشان را راهی لیکن به راه جهنم سپرد ایشان را بر حالی که مقدر باشند که دائمی باشند در جهنم همیشه و بود
الله تعالی این نوع را آسان رد و بر عقب بیانست که هیچ نیابد الله تعالی الحیا در خلد کلام و بعد از آن متصل
بآن الله تعالی گفت ای مردمان به تحقیق داده شما را رسول با الحق از جانب صاحب الاختیار شما در امامت
علی علیه السلام اشارتست بجمع کافی که در انهار ... از اختلاف از روی ظن و ایمان آرید به ربوبیت رب العالمین هست
پس بگروید که بهتر باشد برای شما و اگر منکر شوید با امامت علی پس بدانید که از آن الله تعالی است آنچه
در آسمانها و آنچه در زمین است اشارتست بشواهد ربوبیت که هر کلام صریح در وجوب و تقریر
ظن در وجوب پیروی امام عالم بجمیع احکامست و منکران مکابره میکنند چنانچه گفته با تمام فی شقاق
بیان شده در حدیث نوزدهم این باب جا اشارتست بر عیب که نهی عقوبت بر غلبهٔ اشارتست بعد رت
بر تعویق و خلاف عدالتیکه ایشان نمیابند نزد الله تعالی نیست اشارتست باستغنای الله تعالی از
ایمان ایشان **شصتم اصل** عن ابی جعفر علیه السلام قال هکذا نزلت هذه الآیة و لو انهم فعلوا ما یوعظون به فی علی
لکان خیرا لهم **شرح** مضمون این گذشت در حدیث بیست و هشتم این باب **شصت و یکم اصل** قلت لابی عبد الله
علیه السلام و اوحی الی هذا القرآن لانذرکم به و من بلغ قال من بلغ ان یکون اماما من آل محمد فهو ینذر بالقرآن کما
ینذر به رسول الله صلی الله علیه و آله **شرح** این گذشت در حدیث بیست و یکم این باب **شصت و دوم اصل**
قرأ رجل عند ابی عبد الله علیه السلام و قل اعملوا فسیری الله عملکم و رسوله و المؤمنون فقال لیس هکذا
هی انما هی و المأمونون فنحن المأمونون **شرح** خواند مردی نزد امام جعفر صادق علیه السلام این فقره را از سورهٔ توبه
بکو که بجا آورید عمل ... پس البته می بیند الله تعالی عمل شما و رسول او و مؤمنان ... اظهار این بود
که اعمال خلایق معلوم ایشان میشود در قیامت پس گفت امام نیست چنین این کلمه چنانچه نیست که
این کلمه و اعتقاد ... ان اعتماد بان مراد این است که آنچه تفصیلی غلطست و این کلمه خاص
و در زمان امام ... حاصل این است که مؤمن در معنی ... کرده ... کننده ... زمان آن
غلط در معنوی و مانند آن چنانچه در حدیث دهم ... ابی محمد الحسین بن علی علیهما السلام و این معنی
دهم مراد است و جواب آنچه گذشت در احادیث باب بیست و هشتم که باب عرض الاعمال علی النبی صلی الله علیه و آله و الائمة علیهم السلام
شصت و سیم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال هذا صراط علی مستقیم **شرح** روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام
گفت در آیت سورهٔ حجر که این راه علیست مستقیم میتواند بود که اضافه صراط بنام امیر المؤمنین در قرآن
غیر مشهور باشد و میتواند بود که بیان معنی قرائت مشهوره باشد و حاصل هر دو یکیست چه مراد بصراط
راه اعتراف به ربوبیت رب العالمین است که مقتضی پیروی امام عالم بجمیع احکامست **شصت و چهارم**

اصل

اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال نزل جبرئیل علیه السلام بهذه الآیة هکذا فابی اکثر الناس بولایة علی الا کفورا
شرح بولایة متعلق بکفور است **یعنی** روایتست از امام محمد باقر علیه السلام گفت نازل ساخت جبرئیل علیه السلام این آیت را
از سورهٔ بنی اسرائیل و سورهٔ فرقان با این روش و تفسیر که پس امتناع کردند بیشتر مردمان با آنکه علی که دعوی
ربوبیت رب العالمین است مگر انکار را **اصل** قال و نزل جبرئیل علیه السلام بهذه الآیة هکذا و قل الحق من
ربکم فی ولایة علی فمن شاء فلیؤمن و من شاء فلیکفر انا اعتدنا للظالمین آل محمد نارا **شرح** گفت و نازل
ساخت جبرئیل علیه السلام این آیت را از سورهٔ کهف با این روش و تفسیر که و بگو ای محمد که کلام حق از جانب
صاحب الاختیار شماست در امامت علی مراد نهی از اختلاف از روی ظن است پس هر که خواهد بگر
گرود و هر که خواهد کافر شود بجز در اینکه ما مهیا کرده ایم برای جمعی که ظلم کنند آل محمد را
آتشی **شصت و پنجم اصل** عن ابی الحسن علیه السلام فی قوله و ان المساجد لله فلا تدعوا مع الله احدا قال هم الاوصیا
علیهم السلام **شرح** روایتست از امام موسی کاظم یا امام رضا علیه السلام در قول الله تعالی در سورهٔ جن
اینکه مسجدهای که امر کرده ایم مردمان را بعرفتنی برای مسجدهای بر طریق ایشان راجع بحکومت الله
تعالی میشود و از نحو حکمی غیر میکنند در مسئله که اختلاف در آن است و مراد این است که نخوانید با الله
تعالی هیچ یک را شریک در حکم یکی تا اینکه بنا بر این حاکم متعدد است پس قول الله تعالی در سورهٔ
یوسف ان الحکم الا لله مخصوص نیست و این مضمون اشارت شده در سورهٔ لقمان که الی المصیر
توضیح این میشود در حدیث هفتاد و نهم این باب امام گفت مراد مساجد اوصیاست بعد از انبیا
اشارتست بابطال قول جمعی که اولی الامر در سورهٔ نسا را تعمیم کرده اند و نیز تکیه تصنیف ان طخل با
چه گفته اند مراد امراء سرایاست و تفسیر دیگر که منافی این نیست برای این است و ابتدا در
کتاب الصلوة در حدیث هفتم باب بیستم که باب افتتاح الصلوة است **شصت و ششم اصل** عن ابی جعفر
علیه السلام فی قوله قل هذه سبیلی ادعوا الی الله علی بصیرة انا و من اتبعنی قال ذاک رسول الله صلی الله
علیه و آله و امیر المؤمنین علیه السلام و الاوصیاء من بعدهم **شرح** ادخال الاوصیاء در من اتبعنی که تابعیتها
منطوق نیست بلکه باعتبار مفهوم است از جانب ضمیر جمع بعد کسر جایز است نظر فالتا اعتنا
طائعین و لحفظ تمام از آنچه گذشت در شرح حدیث هشتم باب نهم **شصت و هفتم اصل**
سألت ابا جعفر علیه السلام عن قول الله عز و جل فاخرجنا من کان فیها من المؤمنین فما وجدنا فیها
غیر بیت من المسلمین فقال ابو جعفر آل محمد لم یبق فیها غیرهم **شرح** فاء در فما برای تعقیب است و
دلالت میکند بر اینکه بیت من المسلمین نجات یافته اند با سایر مؤمنان و موافق
آنچه گذشت در حدیث چهارم باب ... قبل الشامی بقوله صدقت اسلمت لله الساعة
فقال ابو عبد الله علیه السلام بل آمنت بالله الساعة فقال ابو عبد الله علیه السلام بل آمنت بالله الساعة

وان الاسلام قبل الایمان وعلیه یتوارثون ویتناکحون والایمان علیه یثابون وانچه مولف در کتاب الایمان و الکفر
در احادیث باب ان الاسلام یحقن به الدم وان الثواب علی الایمان العهد منصوص باغراست یعنی برادر کوی
بالرسول یا اتبعوا و مراد این است که ایمان است که باعث نجات از عذاب است یعنی علی العهد است سبق
استیناف بیانی است ضمیر فیها راجع بارض یا راجع بدنیا است **یعنی** پرسیدم امام محمد باقر علیه السلام از قول
الله عز وجل در حکایت قوم لوط علیه السلام در سوره ذاریات بیرون کردیم هرکه را که بود در این قریه از اهل ایمان
پس نیافتیم در این قریه غیر خانه ای از اهل اسلام پس امام علیه السلام گفت که در باب الحمد بیان آنکه غالب
در زمین کسی که بیرون ... ایمان باشد غیر ایشان **شصت و هشتم اصل** عن ابی جعفر علیه السلام فی قوله تعالی فلما
رأوه زلفة سیئت وجوه الذین کفروا وقیل هذا الذی کنتم به تدعون قال هذه نزلت فی امیر المؤمنین علیه السلام
واصحابه الذین عملوا ما عملوا یرون امیر المؤمنین علیه السلام فی اغبط الاماکن لهم فیسیء وجوههم ویقال لهم
هذا الذی کنتم به تدعون الذی انتحلتم اسمه **شرح** ضمیر مفعول در رأوه راجع است بمن یمشی مکبا علی وجهه
ومن یمشی سویا علی صراط مستقیم الزلفة ... القرب اطلاق مصدر بر اسم فاعل شده برای مبالغه سیئت
مستعمل میشود بمعنی قبیح ساخت و لازم نیز مستعمل میشود بمعنی قبیح شد اغبط افعل التفضیل
و اندوه است فیسیء بصیغه مضارع غایب معلوم از باب تفعیل یا افعال اغبط افعل التفضیل است الغبطه
بکسر غین با نقطه و سکون باء یک نقطه مصدر باب ضرب رشک بردن و کلام در اینجا برای تعدیه است یعنی
روایتست از امام باقر علیه السلام در قول الله تعالی در سوره ملک پس ... منافقان و تابعان
وصی او را با بیرون رشک که در کمال تقرب قبیح کرده شد روهای ائمه ضلالت که منکر شدند فضل و کمال
او و گفته شد باین معنی که ملائکه میگویند این آنکس است که نام او میخواندید بر خود را امام گفت این آیت
نازل شده در امیر المؤمنین علیه السلام و ابوبکر و عمر و عثمان که با او بیعت کردند و کردند آنچه را که کردند که غصب حق
او و نام او باشد چون ببینند در قیامت امیر المؤمنین علیه السلام را در رشک فرماینده ترین مکانهای ایشان را
پس قبیح میکند اندوه روهای ایشان را و گفته میشود ایشان را که این آنکس است که در دنیا با خدا
میخواندید بلکه مراد این است که آنکس است که نام او را که امیر المؤمنین باشد برای خود ساختند **شصت و**
نهم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام فی قوله فشاهد ومشهود قال النبی صلی الله علیه وآله وامیر المؤمنین
علیه السلام **شرح** روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام در قول الله تعالی در سوره بروج و قسم ...
از روی یقین ... شد از روی یقین ... مراد بشاهد نبی صلی الله علیه وآله است که
... امیر المؤمنین ... لازم آن ... الله تعالی و مراد بمشهود امیر المؤمنین
مخفی نماند که این منافات ندارد با آنچه مولف در کتاب الحجه در حدیث ... از ابی عبد الله
الحسین بن علی علیهما السلام ... که وصف الله کنت علیه شهیدا و مستشهدا

وشاهدا

وشاهد ومشهود ... که رسول الله صلی الله علیه وآله شاهد مطلق است و امیر المؤمنین و ... وصی او مشهود
باعتباری و شاهد باعتباری دیگر چنانچه در سوره حج است که لیکون الرسول شهیدا علیکم وتکونوا شهداء
علی الناس و بیان شده در شرح حدیث چهارم باب ان الائمة علیهم السلام شهداء الله عز وجل علی خلقه که آیه
نجات است **هفتادم اصل** سالت ابا الحسن علیه السلام عن قوله تعالی فاذن مؤذن بینهم ان لعنة الله علی الظالمین
قال المؤذن امیر المؤمنین علیه السلام **شرح** پرسیدم امام رضا علیه السلام از قول الله تعالی در سوره اعراف
پس اعلام کرد اعلام کننده عظیم میان اصحاب جنت و اصحاب جهنم که لعنت الله تعالی بر جمعیت که ظلم
کردند امام گفت آن اعلام کننده امیر المؤمنین علیه السلام است **هفتاد و یکم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام
فی قوله وهدوا الی الطیب من القول وهدوا الی صراط الحمید قال ذلک حمزة وجعفر وعبیدة و
سلمان وابو ذر والمقداد بن الاسود وعمار هدوا الی امیر المؤمنین علیه السلام **شرح** الحمید ستوده فعال است
انجا الله تعالی است یا مراد امیر المؤمنین است و حاصل هردو یکی است عبیدة بضم عین بی نقطه و فتح
باء یک نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین ابن الحارث بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف که در بدر
شهید شد مقداد بن عمرو پسر خوانده اسود است **یعنی** روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام در قول
الله تعالی در حق جمعی که ایمان و عمل صالحات بجا آوردند در سوره حج و راه نموده شدند بسوی پاکیزه
از جمله گفتار و راه نموده شدند بسوی راه ستوده فعال گفت این ضمیر جمع عبارت است از حمزه و جعفر
و عبیده و سلمان و ابوذر و مقداد بن اسود و عمار یاسر که این اشخاص راه نموده شدند بتوفیق بسوی
امیر المؤمنین علیه السلام **اصل** وقوله حبب الیکم الایمان وزینه فی قلوبکم یعنی امیر المؤمنین علیه السلام
وکره الیکم الکفر والفسوق والعصیان الاول والثانی والثالث **شرح** و در قول الله تعالی در سوره
الحجرات دوست گردانید الله تعالی بسوی شما ایمان و زینت داد ایمان را در دلهای شما یعنی اهل ایمان
امیر المؤمنین علیه السلام را و مکروه کرد بسوی شما انکار ... را و فسق ... را و عصیان رب العالمین را
وکنایه دارد از ابوبکر و عمر و عثمان است **هفتاد و دوم اصل** سالت ابا جعفر علیه السلام عن قوله تعالی
ائتونی بکتاب من قبل هذا او اثارة من علم ان کنتم صادقین قال عنی بالکتاب التوراة والانجیل
واما اثارة من علم انکم کنتم صادقین قال عنی بالکتاب ... عنی بذلک علم اوصیاء الانبیاء علیهم
السلام **شرح** پرسیدم امام محمد باقر علیه السلام از قول الله تعالی در سوره احقاف ... کتاب ... قرآن
یا یا بقیه ای از علم اگر بوده اید راستگویان در دعوی جواز ... جمعی که ایشان را شریک الله تعالی میکنند
در حکم در مسائل شرع امام گفت خواسته بکتاب التوریة و انجیل را و اما یا بقیه ای از علم پس جز این
که خواسته باین علم اوصیاء انبیا را علیهم السلام که بعد از انبیاء در انتهای ایشان باقی ماند **هفتاد و**
سوم اصل سمعت ابا الحسن علیه السلام یقول لما رای رسول الله صلی الله علیه وآله تیما وعدیا وبنی امیه

مکتوب نمیبرد انظعه قال الله تبارک و تعالی قل آنا بشر مثلکم وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ
أَبَىٰ ثم اوحی الیه یا محمد انی امرتک فلم تطع فلا تجزع اذا امرتک فلم تطع فی وصیک **شرح** مناسب این حدیث
ایست در کتاب الصیام در حدیث ششم باب فی لیلة القدر که باب شصت و نهم است لفظ او چه در آیت سوره بقره و سوره طه
هست امادر سوره بنی اسرائیل چنین است وَمَا جَعَلْنَا الرُّؤْيَا الَّتِي أَرَيْنَاكَ إِلَّا فِتْنَةً لِلنَّاسِ وَالشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ
فِي الْقُرْآنِ وَنُخَوِّفُهُمْ فَمَا يَزِيدُهُمْ إِلَّا طُغْيَانًا كَبِيرًا وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ قَالَ أَأَسْجُدُ لِمَنْ
خَلَقْتَ طِينًا الا ابلیس استثنا منقطعست چنانچه مذکور شد در کتاب الایمان والکفر در باب حدیث هفتاد و هفتم که
باب فی ذکر المنافقین والضلال وابلیس فی الدعوة است **یعنی** شنیدم از امام موسی کاظم علیه السلام میگفت که
در خواب دید رسول الله صلی الله علیه وآله ابوبکر را که از قبیله تیم است و عمر را که از قبیله عدی است و عثمان
را بالا بر منبر میروند و میگفت ... اضطراب انداخت او را پس فرو فرستاد الله تبارک و تعالی
از قرآن ... که بدل کن ای محمد ... ملائکه را که فرمان بردار ... آدم
که خلیفه من است ... امتناع کرد ... بعد از آن در تفسیر این آیت
وحی کرد سوی او که ای محمد ... در رب العالمین امر کردم ... اطاعت کرده
نشدم ... **هفتاد و چهارم**
اصل سألت ابا عبد الله علیه السلام عن قوله فَمِنْكُمْ كَافِرٌ وَمِنْكُمْ مُؤْمِنٌ فقال عرف الله عز وجل ایمانهم بموالاتنا وكفرهم
بها يوم اخذ عليهم الميثاق وهم ذر في صلب آدم عليه السلام **شرح** یعنی ... الا ایمان است ...
بامامت ... در حدیث ... باب **اصل** وسألته عن قوله أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا
الرَّسُولَ فَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَإِنَّمَا عَلَىٰ رَسُولِنَا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ فقال اما والله ما هلك من كان قبلكم وما هلك من
هلك حتى يقوم قائمنا عليه السلام الا في ترك ولايتنا وجحود حقنا وما خرج رسول الله صلى الله عليه وآله من الدنيا
حتى الزم رقاب هذه الامة حقنا والله يهدي من يشاء الى صراط مستقيم **شرح** ... امام ... قول الله
تعالی در سوره تغابن اطاعت کنید الله تعالی را در ... محکمات قرآن ... و اطاعت کنید رسول را در آنچه
در محکمات سنت ... متشابهات قرآن است ... نسبت که
... رسول ... ظاهر است ... که
... است ... رسول ... در محکمات قرآن و محکمات سنت رسول پس
امام گفت ... رسول تا حال ... که
... امام ... علیه السلام ... تصدیق ... رسول
رسول الله صلی الله علیه وآله از دنیا تا آنکه لازم ساخت ... الله تعالی
... از سوره بقره و سوره ... است

کما انچه

که انچه در محکمات قرآن و محکمات سنت رسول است ولایت ماست **هفتاد و پنجم** **اصل** عن علی بن جعفر عن اخیه موسی
علیه السلام فی قوله تعالی وَبِئْرٍ مُعَطَّلَةٍ وَقَصْرٍ مَشِيدٍ قال البئر المعطلة الامام الصامت والقصر المشيد الامام الناطق
شرح روایت است از علی بن جعفر ... امام موسی کاظم علیه السلام در قول الله تعالی ...
در سوره حج وَكَأَيِّنْ مِنْ قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا وَهِيَ ظَالِمَةٌ فَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَىٰ عُرُوشِهَا وَبِئْرٍ مُعَطَّلَةٍ وَقَصْرٍ مَشِيدٍ و بسا
جماعتی که هلاک کردیم ایشان را ... که ایشان ... بودند ... ایشان ...
با وجود ... و با وجود ... بیان
امام گفت ... امام صامت است ... امام ... بالفعل ... امام ناطق
... محکمات کتاب الهی ... وجوب ...
العالمین ... امام عالم بجمیع احکام الهی ... جاهل ...
... که اجماع ... و نظام ... است و ...
هفتاد و ششم **اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام فی قوله تعالی وَلَقَدْ أُوحِيَ إِلَيْكَ وَإِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ لَئِنْ أَشْرَكْتَ
لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ قال يعني ان اشركت في الولاية غيره بَلِ اللَّهَ فَاعْبُدْ وَكُنْ مِنَ الشَّاكِرِينَ يعني بل الله فاعبد بالطاعة
وكن من الشاكرين ان عضدتك باخيك وابن عمك **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام در قول الله
تعالی در سوره زمر ... وحی کرده شد سوی انبیای ... که اگر شریک گیرانی
... امام گفت ... الله تعالی ...
... اختلاف ... امام ...
... معبود ... الله تعالی ... امام گفت ...
... الله تعالی ...
... عالم بجمیع احکام
... **هفتاد و هفتم**
اصل حدثني جعفر بن محمد عن ابيه عن جده عليهم السلام في قوله عز وجل يَعْرِفُونَ نِعْمَتَ اللَّهِ ثُمَّ يُنْكِرُونَهَا قال لما نزلت
إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ اجتمع نفر
من اصحاب رسول الله صلى الله عليه وآله في مسجد المدينة فقال بعضهم لبعض ما تقولون في هذه الآية فقال
بعضهم ان كفرنا بهذه الآية نكفر بسائرها وان آمنا فان هذا ذل حين يسلط علينا ابن ابي طالب فقالوا
قد علمنا ان محمدا صادق فيما يقول ولكنا نتولاه ولا نطيع عليا فيما امرنا قال فنزلت هذه الآية يعرفون
نعمت الله ثم ينكرونها يعني ولاية علي واكثرهم الكافرون بالولاية **شرح** ظاهر این حدیث آن
که مجموع سوره نحل یا بعض ... نازل شده باشد ... باب تفصیل ...

اصلش ... ۲ ... از قبیل ...

یعنی حکایت کرد مرا امام جعفر صادق علیه السلام از پدرش از جدش علیهم السلام در قول الله عز و جل در سورهٔ نحل
یعرفون نعمت الله که میشناسند نعمت الله تعالی را بعد از آن منکر میشوند گفت وقتیکه نازل شد آیت سورهٔ مائده که بیان شد
در حدیث سیوم باب هفتم و چهارم جمع شدند جمعی از اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله در مسجد مدینه پس
گفت بعضی مر بعضی را چه میگویید در این آیت پس گفت بعضی ایشان اگر انکار کنیم این آیت را انکار کرده خواهیم همه
باقی آیات نبوت را و اگر اقرار کنیم بآن آیت پس این مخاطره است وقتیکه مسلط شود بر ما پسر ابوطالب پس همه
اتفاق کردند و گفتند بتحقیق دانستیم که محمد راستگو است در آنچه میگوید و لیکن ما دوست میداریم امام و حاکم
خود سازیم و اطاعت نکنیم علی را در آنچه امر کند علی ما را یا ابا داعیه امر کرد محمد در حق علی امام گفت پس
نازل شد این آیت که میشناسند نعمت الله تعالی را بعد از آن منکر میشوند آن را و اکثرهم الکافرون یعنی اکثر ایشان که منکر
ولایت علی اند که نعمت الله تعالی است و مقتضی شکر است چنانچه گذشت در حدیث سابق و اکثرهم الکافرون
همان کافرند که بعد از تصدیق بولایت الله تعالی و ولایت رسول نکرده اند و از روی نفاق در روغ
گفتند با محمد که تصدیق کردیم ایشان که از کفر بدر آمده بودند با این کلمه باز کافر و مرتد شدند هفتاد و
هشتم اصل سألت عن ابا جعفر علیه السلام عن قوله عز و جل الذین یمشون علی الارض هونا قال هم الاوصیاء
من مخافة عدوهم شرح الهون سهل بودن و مراد اینجا سهل است و جهت اصل آن مصدر است بصیغه جمع
نیست یعنی پرسیدم امام محمد باقر علیه السلام را از قول الله عز و جل در سورهٔ فرقان و عباد الرحمن الذین
یمشون علی الارض هونا که بندگان خاص رحمن جمعی اند که میروند بر زمین سهل گفت ایشان اوصیا اند از ترس دشمنان خود
سهل میروند هفتاد و نهم اصل عن الاصبغ بن نباتة انه سأل امیر المؤمنین علیه السلام عن قوله تعالی ان
اشکر لی و لوالدیک الی المصیر فقال الوالدان اللذان اوجب الله لهما الشکر هما اللذان ولدا العلم و
ورثا الحکم و امر الناس بطاعتهما ثم قال الله الی المصیر فمصیر العباد الی الله و الدلیل علی ذلک الوالدان
ثم عطف القول علی ابن حنتمة و صاحبه فقال فی الخاص و العام و ان جاهداک علی ان تشرک بی یقول فی
الوصیة و تعدل عمن امرت بطاعته فلا تطعهما و لا تسمع قولهما ثم عطف القول علی الوالدین فقال
و صاحبهما فی الدنیا معروفا یقول عرّف الناس فضلهما و ادع الی سبیلهما و ذلک قوله و اتبع سبیل من
اناب الیّ ثم الیّ مرجعکم فقال الی الله ثم الینا فاتقوا الله و لا تعصوا الوالدین فان رضاهما رضا الله و
سخطهما سخط الله شرح اصبغ بفتح همزه و سکون صاد بی‌نقطه و فتح باء یکنقطه و غین بانقطه است نباته
بضم و فتح نون و تخفیف باء یکنقطه و الف و تاء دو نقطه در بالا و ها است در سورهٔ لقمن سه آیت چنین است
و اذ قال لقمن لابنه و هو یعظه یا بنی لا تشرک بالله ان الشرک لظلم عظیم دوم و وصینا الانسان بوالدیه
حملته امه وهنا علی وهن و فصاله فی عامین ان اشکر لی و لوالدیک الی المصیر سیم و ان جاهداک علی
ان تشرک بی ما لیس لک به علم فلا تطعهما و صاحبهما فی الدنیا معروفا و اتبع سبیل من اناب الیّ ثم الیّ مرجعکم

فانبئکم

فانبئکم بما کنتم تعملون از جملهٔ محتملات که موافق است با ظاهر سیاق این سه آیت و با این حدیث و با آنچه
می‌آید در کتاب الایمان و الکفر در حدیث ششم باب بیست و نهم که باب البر بالوالدین است این است که
جمله و هو یعظه حالیه است و لا تشرک بالله یعنی لا تشرک بالله شیئا فی العبادة است و این منافات ندارد با جواز
اشراک غیر الله در شکر و جملهٔ و وصینا تا آخر دو آیت مقول قال مقدر است و ضمیر مستتر در قال
راجع بالله است و این جمله استیناف بیانی سابق است و ممکن است که مقول قال نباشد و جملهٔ حالیه
مقدر باشد و عاملش یعظ باشد یا عطف بر و هو یعظه باشد و حاصل همه یکیست لقمان در زمان
داود علیه السلام بوده و داود وصی موسی علی نبینا و علیه السلام بوده و بعید هر یک از افراد انسان که بحد تکلیف
رسیده باشد سفارش شده بوده که پیروی وصی کنند [illegible] الانسان
برای استغراق است یعنی هر انسان مکلف در هر زمان تا آخر [illegible] از نبی و وصی
و باعتبار این شرح [illegible] اثر رسول الله و امیر المؤمنین علیهما السلام مثلا است جملهٔ حملته امه
علی وهن و فصاله فی عامین معترضه است برای دفع توهم اینکه مراد به والدین [illegible] باشد
است اینکه حق [illegible] مادر [illegible] است در جنب حق رسول و وصی [illegible] علم الله
و اگر [illegible] نباشند [illegible] ولادت [illegible] پس [illegible]
[illegible] که شریک الله تعالی شوند [illegible] بیان این [illegible] مادر [illegible]
قدرت و اختیار [illegible]
با [illegible] اختیار [illegible] نیست [illegible]
[illegible]
[illegible] باعث استحقاق شکر [illegible]
[illegible] بلکه [illegible]
باشد [illegible] بلکه [illegible] مادر [illegible]
[illegible] مقام [illegible]
[illegible] مقام عظیم [illegible]
برای دفع اعتراض [illegible] که ان در ان اشکر لی و لوالدیک مفسره است [illegible]
ان کو [illegible] که ان اشکر لی و لوالدیک [illegible] و وصینا الانسان بوالدیه
[illegible] الی المصیر [illegible]
جایز [illegible] و مراد این است که [illegible] شکر و [illegible] کفران [illegible]
[illegible] که امر الله تعالی [illegible] شکر [illegible] مقام [illegible] نیست بلکه [illegible]

امر شنیع الدین است لیس الی المصیر فاد خلط الدین باسم تعالی میکنند نظیر انچه کذشت در کتاب التوحید
در حدیث ششم باب بیست و سیوم که باب النوادر است در تفسیر هذا اسمعوا انتم ما انتم جاهلون ان
جاهلان برای تاکید و اعظام امر بر بهان برداریم الدین است بنابر انکه ضمیر تثنیه بود جاهلان راجع
بدو کس معهود است که قرین یکدیکر بند و هم مذکورند در ایت سوره زخرف که ومن یعش عن
ذکر الرحمن نقیض له شیطانا فهو له قرین زیرا که ذکر الرحمن عبارتست از امام معصوم عالم بجمیع احکام
یا ضمیر تثنیه راجع عطلق مویار و هم زبان است و این بر عادت عربیست در کفتکوهای ایشان که
مصاحب هر کس دو کس میشمردند چنانچه زوزنی در شرح معلقات سبع در توضیح قفا نبک
من ذکری حبیب و منزل نقل کرده که اخرج الکلام مخرج خطاب الاثنین لان العرب من عادتهم
اجراء خطاب الاثنین علی الواحد والجمع فمن ذلک قول الشاعر فان تزجرانی یا ابن عفان انزجر وان تدعانی
احم عرضا ممنعا خاطب الواحد خطاب الاثنین وانما فعلت العرب ذلک لان الرجل یکون ادنی
اعوانه اثنین راعی ابله و راعی غنمه وکذلک الرفقة ادنی ما تکون ثلثة فجری خطاب الاثنین علی الواحد
لمرور السنتهم علیه مراد با شراک اینجا شریک کردن چیزی با الله تعالی در شکر است وقوله تعالی در
مقام اینست که اکر ضمیر تثنیه راجع بود الدین معبود و مراد با شراک اشراک چیزی در عبادت معبود
ما لیس لک به علم هیچ عنیکفت موافق قول لقمن در ایت اول یا میکفت که شیئا موافق ایت سوره
انعام ان لا تشرکوا به شیئا بیان هذا شده در کتاب العقل در شرح حدیث دوازدهم باب اول و این
ظاهر میشود که با ذریه اینجا برای بیعت است نظیر با در ایت سوره مؤمنون ومن یدع مع الله الها
اخر لا برهان له به و مراد این است که سخن کراه کنند کان شریک مکن با من در شکر وقولی بر کاری
چیزی که نیست ترا بسبب فتوی و قضای او علمی حکمی از احکام الله تعالی بنابر اینکه حکم او از روی ظن
است پس استعمال ها بجای من برای الحاق ریس ضلالت بغیر ذوی العقول است یا برای ایست که
شامل بنات از سنک و چوب نیز باشد ضمیر صاحبهما راجع بالدین است که عبارتست از نبی صلی
است فی الدنیا معروفا یعنی جمیع العمرات معروفا قائم مقام مفعول له است بتقدیر علامعروفا و معروف
منکر است و عبارتست از انچه از روی علم است پس منکر عبارتست از انچه از روی ظن است
موافق ایت سوره ال عمران وتامرون بالمعروف وتنهون عن المنکر و این اشارتست بانکه
اکر کسی نفاد بر دارد نبی و وصی کند هموستر مصاحبت نبی و وصی است در دنیا اکر چه هر کز ایشان را
ندیده باشد و کسی که مخالفت نبی و وصی کند مصاحب ایشان نیست اکر چه همخانه ایشان باشد
واتبع سبیل من اناب الی اشارتست بانکه اتباع علم واجتناب از ظن صراط مستقیم است که صراط
نبیین و صدیقین و شهدا و صالحین است و هر هر شریعتی بود و منسوخ نشده اصلا بدانکه

بتامل

بتامل صادق در این حدیث کافی منقول از دو انا مدینة العلم وعلی الباب معلوم میشود که مفسر
مخالفان چه معنا از دور افتاده اند از اشارات که در الفاظ ایات است و میکوییم در بیان این حدیث
که باعث سوال اصبغ این است که شنیده بود که مخالفان تفسیر میکنند والدین را در این ایت
بتربیه و ما در نسبی و غفول شده که دانند که ان حق است یا باطل اللذان در اول نعت الوالدین است
واللذان بصیغه معلوم باب ضرب است و این اشارتست بانکه اشراک در علی ان تشرک یعنی اشراک
در شکر است و در ثانی بصیغه معلوم باب تفعیل است الحکم بضم حاء و سکون کاف فقه یعنی علمی که اهل ما یقتضای
آن باشند و افتا و قضا از روی حکم بنا اسلم بنابر عدم اشارتست بانکه افتا و قضا بی علم بحکم واقعی جایز نیست
امر بصیغه ماضی مجهول یا معلوم باب نصر است و این اشارتست بایت سوره نسا اطیعوا الله واطیعوا الرسول
واولی الامر منکم که بیان شد در حدیث اول باب نصست و چهارم ثم برای تعجب است از تفسیر مخالفان که دور افتاده
اند از معنی الی المصیر و خیال کرده اند که معنی الی مرجعکم است که در ایت سیوم است فاذ تقصیر العباد الی الله
برای تفریع است بر انچه فهمیده میشود از الی المصیر و انه خلط والدین بجهت انست چنانچه مذکور شد العباد یکسر
عین بی نقط و با یک نقط و الف و دال بی نقط عبارتست از بندکانی که معصیت والدین کرده اند بسبب الف و لام
ان برای عهد خارجی است و میتواند بود که بنون مصدر باب مفاعله معنی دشمنی از روی مکابره باشد
والف لام ان نیز برای عهد خارجی باشد و عبارت باشد از ظلم صریح که ابن خنثم و صاحبش کردند بیت و ان
ایشان کردند با امیر المؤمنین صلوات الله علیه و موافق انچه در کتاب بخاری است از امیر المؤمنین علیه السلم
که کفته که انا اول من یجثو بین یدی الرحمن للخصومة مشار الیه ذلک مضمون مصیر العباد الی الله است الوالد لله
معنی اکتفا بذکر والدین است در و وصینا الانسان بوالدیه چنانچه مذکور شد ختم بفتح حاء بی نقطه و سکون
نون و فتح تاء دو نقطه بالا مادر عمر است و خواهر ابو جهل یا دختر عموی ابو جهل است صاحبه عبارتست
از شیطان یا عبارتست از ابو بکر است خاص و فقال عبارت از بیان است الخاص والعام عبارتست از کلامی که
موجد شر خاص است و منطوق عام است و این اشارتست بتحقیق حق در خلافی که میان اصولیین است
در اینکه ایا مخصوص صورت تخصیص عام میکند یا نه پس حق این است که نمیکند زیرا که خصوص و عموم
منافات ندارد با عموم مراد پس باعتبار خاص است و باعتبار عام است و مقصود این است
که غافلان نقل و ان جاهدک تا اخر از جمله حکایت لقمن در قرآن این است که اهل این شریعت را نشاید
از اطاعت و پیروی کرده ضلالت در این امت را که ابن خنثم و صاحبش باشند بقول بصیغه مضارع
معلوم مخاطب باب نصر یا باب تفعیل حذف بکتا منصوب است فی الوصیة اشارتست بانکه مراد باشراک
اینجا خیانت کردن در وصیت است برای والدین یا در وصیت رسول الله بسوی امیر المؤمنین و اولاد
او علیهم السلم و شریک کردن غیر ایشان با الله تعالی در شکر بتقدیر منصوب است امر بصیغه

مجهول يا فاعل است عرف بصيغه امر از باب تفعيل است ومراد به عرف فضل والدين سلوك است بطريق حكمت يعني
صدق كلام واداى امانت و مانند اينها باعتبار رغبت خلايق در والدين شوند و به انقياس است دعوت
سوى سبيل والدين حاطعوا است سوى وعظ ادع الى سبيل ربك بالحكمة والموعظة الحسنة مشار اليه ذلك
وادع الى سبيله است الانابه بازگشتن كردن سوى كسى يعني واگذاشتن كار خود سوى او يعني از خود رأى
و يروي است سبحه روايتست از اصبغ بن نباته از ايشان يعني از سيد امير المؤمنين عليه السلم كه از قول الله تعالى
سوره لقمن كه وصفا رسانيد كرديم هر انسان را اينكه شكر گذارى كن براى من وبراى والدين تو بايد اينكه
سوى من است بازگشت پس امام عليه السلم گفت كه والدين كه واجب ساخته الله تعالى براى ايشان شكر را ايشان
دو كسند كه زاييده اند علم را و ميراث داده اند حكم را و علم شده اند مردمان باطاعت ايشان يعني اينكه الله تعالى
گفت كه سوى من است بازگشت پس بازگشت بندگان كه معصيت والدين ميكنند سوى الله تعالى است و او
جزاى مثقال حبه از خردل از عمل ايشان معصيت را عفو و گذاشت نخواهد كرد چنانچه بيان ميشود در كتاب
الايمان والكفر در شرح حديث دهم باب سيصد و بيستم كه باب الذنوب است و در اينجا بر انچه گذشت [illegible]
بلكه والدين است در و وصينا الانسان بوالديه يعني ازين الله تعالى ميخواهند سخن را [illegible]
دو چيز كه گفته شد كلامي كه خاص است باعتبار [illegible] و عام است باعتبار منطوق كه [illegible] كنند
دو سركرده ضلالت اند ابو بكر و عمر يعني [illegible] امام گفت كه مراد اينست كه دخلى كند در وصيتي كه
كرديم و [illegible] كسي كه مامور شده باطاعت او كه رسول الله وصى او است پس اطاعت مكنيد ان دو
سركرده ضلالت را اصلا و مشنو سخن ان دو را اصلا يعني ان الله تعالى ميخواهند سخن را [illegible] اينكه علم
باين معني كه ارجاع ضمير والدين كرده باين روش گفت كه وهمراه باش ان دو اينكه علم را در دنيا [illegible]
عمل [illegible] اينكه الله تعالى ميگويد درين كلام كه شناسان بر اين حال مردمان فضيلت ان دو اينكه علم
[illegible] بر اين حال مردمان سوى ان دو [illegible] علم وان مضمون قول الله تعالى است كه و اتبع سبيل
كسي را كه رجوع دارد سوى من يعني ان است بازگشت شما در قيامت پس امام عليه السلم گفت كه [illegible]
سوى الله تعالى است يعني ان سوى ما است پس حذر كنيد از عذاب الله تعالى و مخالفت مكنيد [illegible]
علم را [illegible] خشنودى ايشان خشنودى الله تعالى است و خشم ايشان خشم الله تعالى است [illegible]
بالجنة [illegible] يرجع الى الصبيه هفتاد و ششم اصل عن عمرو بن حريث قال سألت ابا عبد الله عليه السلم عن
قول الله كشجرة طيبة اصلها ثابت وفرعها في السماء قال فقال رسول الله صلى الله عليه وآله اصلها وامير
المؤمنين فرعها والائمة عليهم السلام من ذريتهما اغصانها وعلم الائمة ثمرها وشيعتهم المؤمنون ورقها
هل فيها من شيء قال قلت لا والله قال والله ان المؤمن ليولد فتورق ورقة فيها وان المؤمن ليموت فتسقط
ورقة منها شرح در سوره ابراهيم چنين است الم تر كيف ضرب الله مثلا كلمة طيبة كشجرة طيبة اصلها ثابت

في السما

في السماء تؤتي اكلها كل حين باذن ربها يعني كه حكم نموده الله تعالى مثلى براى كلمه پاكيزه در اين مثل امام حق را كه كلمه الله
تعالى و پاكيزه است چنانچه امام باطل يعني ابليس و ناپاك است مانند يكه درخت كه بنياد ان مستحكم باشد و شاخ اين
در اسمان سر كشيده باشد ميدهد ميوه خود را در هر وقت كه خواهند تؤتي [illegible] بصيغه مجهول باب
باب افعال يا باب تفعيل است و [illegible] مرفوع و نايب فاعل است سبحه روايتست از [illegible] بفتح حا بي نقطه
وفتح را بي نقطه و سكون يا دو نقطه در پايين و ثا سه نقطه گفت كه پرسيدم امام جعفر صادق عليه السلم را
از قول الله تعالى در سوره ابراهيم مانند يكه درخت پاكيزه كه بنياد ان مستحكم باشد و بالاى ان كه شاخ ان
باشد سر كشيده در اسمان باشد و اوى گفت كه پس امام گفت كه رسول الله صلى الله عليه وآله بنياد ان درخت
است و امير المؤمنين عليه السلم تنه ان درخت است و امامان عليهم السلم كه از اولاد رسول و امير المؤمنين
اولاد ايشان اند [illegible] ميوه ان درخت است كه هيچ [illegible] از ان نيست و شيعه ايشان كه مؤمنان اند
رب العالمين [illegible] درخت [illegible] كه براى تطبيق مثل گفتم [illegible]
شك و شبهه هست و اوى گفت كه گفتم نه [illegible] امام گفت [illegible] كه مؤمن هر اينه [illegible]
[illegible] درخت [illegible] مؤمن هر اينه ميميرد [illegible] يكبرگ ان درخت
هفتاد و هفتم اصل عن ابي عبد الله عليه السلم في قول الله لا ينفع نفسا ايمانها لم تكن امنت من قبل او كسبت في
الميثاق او كسبت في ايمانها خيرا قال الاقرار بالانبياء والاوصياء وامير المؤمنين عليه السلم خاصة
قال لا ينفع ايمانها لانها سلبت شرح در سوره انعام چنين است هل ينظرون الا ان تأتيهم الملائكة او يأتي
ربك او يأتي بعض ايات ربك يوم يأتي بعض ايات ربك لا ينفع نفسا ايمانها لم تكن امنت من قبل او كسبت في ايمانها خيرا قل انتظروا
انا منتظرون و توضيح بعض اين ايات شده در شرح اول باب [illegible] كه باب هفتاد و ششم
است و اينجا بعنوان اظهار احتمال ميگوييم كه هل براى استفهام انكارى است و ضمير ينظرون راجع است
الذين يصدفون عن اياتنا كه پيش از اين ايت مذكور شده و ايشان جمعى اند از اصحاب [illegible] كه مستضعف
[illegible] فتواهاى [illegible] مانع از عمل بمقتضاى مضمون ايات محكمات [illegible]
[illegible]
[illegible] امير المؤمنين صلوات
الله عليه [illegible]
امنت استيناف بيان سابق است و مراد بايمان اقرار بخصوص رسالت رسول اخر الزمان صلى الله عليه
وآله است و او در او كسبت براى تقسيم است و از قبيل عطف [illegible] لم تكن كسبت [illegible]
اين است كه بعضى ايشان اقرار بخصوص رسالت رسول اخر الزمان صلى الله عليه وآله نكرده اند [illegible]
[illegible] و بعضى اقرار [illegible] كرده اند [illegible] انبيا و اوصيا [illegible]

تعبیر نمائی بر آن از عالم بجمیع احکام شریعت خواه نبی و خواه وصی نبی پس ایشان در حکم منافقان شده و میثاق
این بجا اید در حدیث دوم باب ابتلاء و قول فانتظروا انا منتظرون وعید است از جانب الله تعالی
که قل امر به تبلیغ باشد و ضمیر انا راجع بالله تعالی باشد در تفسیر حدیث قبل در این حدیث المیثاق مذکور
شده و مراد بمیثاق آنست که مذکور است در سوره اعراف در آیت الم یوخذ علیهم میثاق الکتاب
ان لا یقولوا علی الله الا الحق پس مراد متقیاتست که مطلع بر آیات محکمات شده و اطاعت تخیله باشد در آیت
واذ اخذ ربک من بنی آدم من ظهورهم ذریتهم واشهدهم علی انفسهم الست بربکم قالوا بلی و مناسب
این بجا اید در حدیث اول و دوم باب ابتلاء و حاصل هر دو احتمال یکی است چنانچه ظاهر میشود از حدیث
دوم باب ابتلاء فی مرضها ایمانها عن بعرات مثل تحجج علی قوم فی زینتهم ماء ای ظرفیت است یا برای
تعلیل است مثل المفتی فیه و بنا بر دوم مصدر نایب ظرف زمان است مثل رایته مقدم الحاج و حاصل
هر یکی است تفسیر جزو اول این حدیث بالاقرار بالانبیاء و الاوصیاء و امیر المؤمنین علیه السلم خاصة شده
بنا بر اینکه ایمان برسالت رسول آخر الزمان صلی الله علیه و آله بی اقرار با نبی آخر زمان مقدر و معتبر نیست
و این است مراد بقول امام لا انفعا سلبت سلب متعدی بدو مفعول میشود و اینجا مفعول اول نایب فاعل شده
و مفعول دوم محذوف شده یعنی سلبت الایمان **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم در قول الله
تعالی در سوره انعام که فانه عنید هل نفسی از اهل رحمت آخر الزمان را که از جمله جمعی اند که ضایع کرده اند
مردمان را از عمل بآیات محکمات که دعوای ایشان از اختلاف است و ظن است ایمان آن نفس برسالت رسول
آخر الزمان بیان این انکه نبود اینکه مومن شده باشد ما در زمان سابق بر آن امام گفته مراد ایمان
در وقت عهد که وقتی مولعست یا نبود اینکه کسب کرده باشد با وجود ایمان او بر رسالت رسول آخر الزمان
صلی الله علیه و آله خیر بهم بر این امام گفت مراد بخیر اقرار بجمیع انبیا و اوصیاست خصوصا امیر المؤمنین
علیه السلم امام گفت که نفع مینماید ایمان آن نفس بر اینکه ایمان بالملت و در حکم الهی نفع حقیقت
ایمان از او میشود **هشتاد و دوم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلم فی قول الله عز و جل بلی من کسب سیئة و احاطت
به خطیئته قال اذا جحد امامة امیر المؤمنین علیه السلم فاولئک اصحاب النار هم فیها خالدون **شرح** روایت
است از امام جعفر صادق علیه السلم در قول الله عز و جل برای رد سخن جمعی که قولوا علی الله بغیر علم می کنند
و میگویند ادراک نمیکنند ما را آتش مگر روزی چند مخصوص در سوره بقره بلی یعنی ادراک میکند همیشه جهنم
که کسب کند بدی را و احاطه کند با او گناه او گفت که جحد منکر ربوبیت رب العالمین شود یا انکار
امامت امیر المؤمنین مثلا که مقتضی حکم بظن است و مصداق انکار ربوبیت است احاطه گناه میشود
بر ایشان اهل آتش اند ایشان در آتش همیشگی اند **هشتاد و سوم اصل** عن ابی عبیدة الحذاء قال سالت
ابا جعفر علیه السلم عن الاستطاعة و قول الناس فقال و تلا هذه الآیة و لا یزالون مختلفین الا من

رحم

رحم ربک و لذلک خلقهم یا ابا عبیدة الناس مختلفون فی اصابة القول و کلهم هالک قال قلت قوله الا من رحم ربک
قال هم شیعتنا و لرحمته خلقهم و هو قوله و لذلک خلقهم **شرح** مراد باستطاعت اینجا قدرت بنده کافی است بر
فعلی که مشیت کسی که هر چه مشیت کند الله شود متعلق بخلاف آن نگرفته باشد مراد بالناس قدریه است که میگویند
بنده قادر بر یا استقلال است بر تکلیف بر آنکه کافر مستطیع ایمان است و مشیت الهی با ایمان او تعلق گرفته و مشیت شیطان
او تعلق گرفته و موافق مشیت الهی بفعل نمی آید بلکه موافق مشیت شیطان بفعل می آید پس الله تعالی را چنین می
شمرند که هر چه او مشیت کند الله شود و حال آنکه کافر را باختیار الله تعالی نسبت عنید هند بلکه میگویند
الله تعالی قادر نیست بر توفیق او و تفصیل این گذشت در باب جبر و قدر و باب حجج و یکم کتاب التوحید ضمیر
فقال راجع بابا است و او در و تلا حالیه است بتقدیر و قد تلا یا ابا عبیدة مفعول فقال است فی در فی اصابة
برای تعلیل است القول برای عهد خارجی است مراد قول علی الله بغیر علم است و اشارت است باینکه
مراد باختلاف که نزاع شده در این آیه قول الله تعالی و لا تکونوا کالذین تفرقوا و اختلفوا اختلاف ناشی
ظن است و شامل اختلاف هم که ابطال قول اهل حق میکنند نیست **یعنی** روایت است از ابو عبیده
حذاء گفت پرسیدم امام محمد باقر علیه السلم از استطاعت و سخن قدریه که اکثر معتزله اند در این باب
امام علیه السلم گفت بر جای اینکه جواب برای ابطال سخن قدریه این آیه را از سوره هود و لو شاء ربک لجعل
الناس امة واحدة و لا یزالون مختلفین الا من رحم ربک و لذلک خلقهم و تمت کلمة ربک لاملان جهنم من
الجنة والناس اجمعین و اکثر نحو است مطلب که احتیاج نفهم آیه میگوید مردمان و ایشان مذهب که مومن
باشند پیوسته مختلف خواهند بود در مسائل مگر کسی که توفیق رحم کرده او را صاحب کل اختیار توفیق
رحمت مثل پیر کرده ایشان را و تمام عیار شده ما دی که کلمه الله تعالی است در هر زمان باین معنی که حاجت
مردمان باختلاف بر اینه پر میکنم البته جهنم را از جنیان و مردمان همه مراد امام این است که بعضی این آیت
صریح است در اینکه خلاف کافر و توفیق مومن از جانب الله تعالی و باختیار او است ای ابو عبیده مردم
مختلف در مسائل بسبب حکم آن روی الاجتهاد و جمیع اهل این اختلاف و اهل جهنم اند تفصیل
تفسیر من آیت که در این حدیث مذکور نیست راوی گفت گفتم قول او که مگر آنکه رحم کرده او را صاحب کل
اختیار توجیه معنی دارد مراد این است که این حکم نه جمع میشود با لفظ کلهم که در تفسیر لفظ اجمعین گفته
امام گفت آن مردمان شیعه امامیه ما اند و برای رحمت خود تدبیر کرده شیعه ما او است مضمون قول
او که و برای این رحمت تدبیر کرده ایشان را ظاهر این گفتگو این است که استثناء منقطع باشد و استعمال
لفظ الناس در ما عدای شیعه امامیه شده باشد برای اشارت بغایت کمی شیعه امامیه میتوان نمود که مراد
این باشد که استثناء متصل است و لفظ کلهم اجمعین عام مخصوص بغیر استثناء مخفی نماند که امام صلی الله
علیه و آله در جواب است و در این حدیث دلالت بر این هست که آن اسم مخصوص شیعه امامیه است ...

جمله معتقد به اسلام و ایمان به محمد صلی الله علیه و آله **اصل** یقول لطاعة الامام الرحمة التی یقول تعالی رحمتی وسعت کل شیء

یقول علم الامام ووسع علمه الذی هو من علمه کل شیء هو شیعتنا ثم قال فسأکتبها للذین یتقون یعنی ولایة غیر

الامام وطاعته **شرح** یعنی به حا به صیغهٔ غایب است و ضمیر مستتر راجع باسم تعالی است کلام در طاعة مکتوب است

الامام مجرور و مضاف الیه است الرحمة مجرور و نعت الامام است و این فقره برای تفسیر لذلک خلقهم است التی

یقول نقل بالمعنی یقول فیها است و این فقره برای استشهاد بر تفسیر مذکور است در سورهٔ اعراف چنین است

قال عذابی اصیب به من اشاء و رحمتی وسعت کل شیء فسأکتبها للذین یتقون ویؤتون الزکوة والذین

هم بآیاتنا یؤمنون الذین یتبعون الرسول النبی الامی الذی یجدونه و مذکور شد در شرح حدیث دوم باب

سیزدهم یقول علم برای تفسیر استشهادات علم به صیغهٔ ماضی معلوم باب علم عطف بر علم است علمه مرفوع و

فاعل وسع است ضمیر راجع با امام است هو راجع بالذی است من برای تبعیض است و برای تبعیض میتواند بود

ضمیر که مضاف الیه است در من علمه راجع باسم تعالی است کل منصوب و مفعول وسع است و هو راجع بمعنی

وسع علمه تا آخر است بعضنا بکسر حاء بی نقطه و فتح میم بی نقطه به صیغهٔ مصدر است جمله هو سعتنا خبر

است و کلام امام است ثم قال بکسر ها بی نقطه و فتح میم مرکب از حرف جر و اسم استفهام است و مراد این است

که اگر مراد المجموع را آنجا وسعت علم رسول و اهل بیت او نباشد فسأکتبها نامربوط میشود

برای تفریع بر وسعت رحمت است تحقیق که آن وسعت در موسی و عیسی و اوصیای ایشان نیست

سین در فسأکتبها برای تأکید است یا برای استقبال است و اشارت بزمان رسول آخر الزمان تا انقراض

دنیا است ضمیر منصوب راجع برحمت نیست بلکه راجع بحسنة است در حکایت قول موسی واکتب لنا فی هذه

الدنیا حسنة و فی الآخرة و بنوعی برای جمعی که گذشتند از زمین فرعون مثل بنی اسرائیل و اعادهٔ ایشان

به سای امم را در آخرت یعنی بلکه برای تعقیب فعل لحقت در یتقون است یعنی الله تعالی لذلک خلقهم

میگوید که خلق کرد ایشان را برای طاعت امام رحمتی که میگوید در جواب در سورهٔ اعراف و رحمتی

کنایت از هر چیزی الله تعالی میگوید در این آیت اعراف که الله تعالی تعلیم کرد امام را و وسعت بهم رسید

علم امام که از علم الله تعالی است هر مسئله و هر حادث در آسمان و زمین از اول دنیا تا آخر دنیا

وسعت که مذکور شد و وسعت علم امام نیز هدایت به سبب الله تعالی گفته متصل بسابق که

میتوانیم حسنه دنیا و آخرت را برای جمعی که پرهیز میکنند یعنی آنها که پرهیز میکنند و متابعت غیر امام حق را

والطاعت ان غیر او **اصل** ثم قال یجدونه مکتوبا عندهم فی التوریة والانجیل یعنی النبی والوصی والقائم

یأمرهم بالمعروف اذا قام وینهاهم عن المنکر والمنکر من انکر فضل الامام وجحده ویحل لهم الطیبات

اخذ العلم من اهله ویحرم علیهم الخبائث والخبائث قول من خالف ویضع عنهم اصرهم والاغلال

التی کانت علیهم الذنوب التی کانوا فیها قبل معرفتهم فضل الامام والاغلال ما کانوا یقولون مما لم

یکونوا

یکونوا امروا به من ترک فضل الامام فلما عرفوا فضل الامام یقولونه فیما لم یکونوا امروا به من ترک وضع عنهم

اصرهم والاصر الذنب وهی الآصار ثم نسبهم فقال الذین آمنوا به یعنی الامام وعزروه ونصروه واتبعوا

النور الذی انزل معه اولئک هم المفلحون **شرح** در سورهٔ اعراف چنین است الذین یتبعون الرسول النبی

الامی الذی یجدونه مکتوبا عندهم فی التوریة والانجیل یأمرهم بالمعروف وینهاهم عن المنکر ویحل لهم الطیبات

ویحرم علیهم الخبائث ویضع عنهم اصرهم والاغلال التی کانت علیهم فالذین آمنوا به وعزروه ونصروه

واتبعوا النور الذی انزل معه اولئک هم المفلحون ترجمه آنکه جماعت از بنی اسرائیل که تابع میشوند رسول را

که پیش از رسالت نبوت دارد و اصلیست آن کسی است که میبایند آن را نوشته نزد خود

در توریة و انجیل امر میکند ایشان را بنصب نمودن امام عالم بجمیع احکام و نهی میکند ایشان را از تفضیل آن

که پیروی امام بی دانش باشد و حلال میکند برای ایشان کلمات پاکیزه را و حرام میکند بر ایشان

کلمات ناپاکیزه را و برمیدارد از ایشان گناهان ایشان را و پیروی ایشان ضلالت را که مانند غلها

بود بر گردنهای ایشان تفصیل این آنکه جمعی که ایمان آوردند با آنکس که او مکتوب است در توریة و انجیل

و تعظیم نمودند در دلهای خود او را و مدد کردند او را و پیروی شدند آن روشنی را که فرو فرستاده شد

از اصلاب پدران و ارحام مادران با او مانند دو برادر ایشانند همیشه به هیچ کار ان عجب نمود میباشد

ثم قال بضم ثاء سه نقطه عطف بر قال فسأکتبها است و در بعضی استفهام داخلست عطف در وی

والقائم از قبیل عطف در صفت یک موصوف بر صفت دیگر آن موصوف و این دو صفت برای

الاهوا است نه بلکه معنی وصی اینجا کسی است که الله تعالی سفارش سوی او کرده باشد هر چند که سفارش کرده

و خلق اسماها و زمین برای او کرده و معنی قائم اینجا کسی است که جمیع اینجا را که سوی او سفارش شده

بجای آورده باشد و معنی او اصلی است با این معنی که مقصود اصلی از خلق اسماها و زمین او است یا فیما

بعد بمقدمه و طفیلی است با این معنی که است و مکرر نام القرآن است و بنی او صلی الله علیه و آله در

میان انبیا امی بهر دو معنی است و شیعه تابعه اینست که معنی اول بالمعنی وهر دو معنی محتمل است در

سورهٔ جمعه بعث فی الامیین رسولا منهم والمنکر من انکر بتقدیم والمنکر صفت من انکر است انکار

میتواند بود که بفتح همزه باشد یعنی مقدم بر جمیع انبیاء در مرتبه و میتواند بود که بکسر همزه باشد

بیشوا است بجمیع انبیاء و بهر تقدیر مراد رسول علیه السلام است اخذ العلم من اهله یعنی کلمات از روی

علم است که بسبب گفتن آن غیر علم از اهلش حاصل میشود و اشارت است بآنکه اینها آن کلمه که در سابق

نفرات است یعنی مراد کلمهٔ طیبه است که از روی علم است و ترکه یعنی خالص است قول من خالف

کلمات از روی ظن است تا آنست هوی در روی الذنوب و در روی الآثار با اعتبار اخبار است و اشارت

بآنکه اسم جنس بجای جمع مستعمل شده بقرینه والاغلال ما در ما کانوا عبارت اینها ضلالت

یقولون بنقد بن یقولون با ما میراست حالم بکنید امر و ابراشارت باینست که در ایرباطاعت اولی الامر ایرباب
امیر ظالمست که پیروان کمند نشک و محال است که پیرو شده باشند در حرفی نون برای سببیت است و متعلق
بیقولون است ثم لسبیهم اشارت بانست که قادر بنا الذین برای بیان و تفضیلست النسبة مصدر باب
تفعیل بوجه کمال الضمیر منصوب راجع بالذین یتبعون است گذشت در حدیث دوم باب سیزدهم که نوبر
فی هذا الموضع امیر المؤمنین والائمة صلوات الله علیهم و معنی حدیث ظاهر است از ترجمه و توضیح اصل
یعنی الذین اجتنبوا الجبت والطاغوت ان یعبدوها و الجبت والطاغوت فلان و فلان و فلان
والعبادة طاعة الناس لهم ثم قال انیبوا الی ربکم واسلموا له ثم جزاهم فقال لهم البشری فی الحیوة الدنیا
وفی الآخرة والامام یبشرهم بقیام القائم وبظهوره وبقتل اعدائهم وبالنجاة فی الآخرة والورود علی محمد
صلی الله علیه وآله الصادقین علی الحوض شرح یعنی الذین اجتنبوا اشارتست بآیت سوره زمر که
الذین اجتنبوا الطاغوت ان یعبدوها وانابوا الی الله لهم البشری فبشر عباد جبت بتیست که از سنگ و
مانند آن است طاغوت بت چوبیست که از سنگ و مانند آن است ضمیر ان یعبدوها راجع بطاغوت است
واشارتست بانکه لفظ الجبت ولفظ الطاغوت در آیت سوره نساء و لفظ الطاغوت در آیت سوره
زمر بیک معنی است استعاره شده برای امام ضلالت باعتبار نادانی او باحکام الهی مانند جمادات و عبادت
مردمان او را جمله و الجبت والطاغوت فلان تا واسلموا له جمله معترضه است ثم در ثم قال بفتح تا سه
نقطه عطف بر قال اسم اشارتست بابکسر با یک نقطه و تخفیف میم مفتوحه استفهامیه است ثم در ثم
جزاهم بضم تا سه نقطه عطف بر قال انیبوا است و اگر برای تراخی مرتبه است بود دلالت بر تعجب میکند و اگر
برای تراخی زمان است اشارتست بانکه نزول سوره یونس بعد از نزول سوره زمر است اگر چه هر دو
مکیه است جزاهم بجیم بی نقطه و زاء بی نقطه و الف بصیغه ماضی غایب معلوم باب تفعیل است الجهر بی التجزیه
کسی را سزاوار کاری شمردن چنانچه رسیده انکس بعقبات کار اشارتست بقول الله تعالی در سوره
یونس الذین امنوا و کانوا یتقون چه بجای واتقوا گفت وکانوا یتقون برای احتمال جمعیکه در
زمان رسول وفات یافتند و بزمان دعوی جبت و طاغوت نرسیدند اما از زنان ایشان این بود که اگر
بان زمان میرسیدند اجتناب از جبت و طاغوت میکردند لفا در فقال برای تعقیب است و مبسوط
بوده که بیانیه باشد و اوحم والامام حالیه است و برای تفسیر لهم البشری است لفظ در فی الحیوة فی
الاخرة متعلق ببشری است بیان بشر در حیوة دنیا و بشر در حیوة اخرت میاید در کتاب الجنایز
در حدیث اول و دوم باب سیزدهم که باب ما یعاین المؤمن والکافر است والامام اینجا بکسر همزه است
و مراد امام زمان است خواه رسول خواه وصی یعنی مخلوصان الله تعالی با بعان نور که در حق ایشان
گفته اولئک هم المفلحون جمعی اند که اجتناب کردند جبت و طاغوت را که عبادت کنند انان جبت

وطاغوت

وطاغوت شمرد مومنان بر رسول ونبوت کرد و مفلحانند باین معنی که شرط نکرد در فلاح اجتناب بالفعل را بلکه
اکتفا بعقوبت ایمان و قابلیت اجتناب کرد خواه اجتناب بفعل امد باشد بعد از رسول و خواه نرسیده
باشند بزمان بعد از رسول پس گفت در سوره یونس ایشان راست و لهم نوید در زندگی دنیا و در
زندگی اخرت و حال آنکه امام زمان نوید میدهد ایشان را بایستادن قائم آل محمد بکار امامت و بغالب شدن
او و بکشتن دشمنان ایشان و نوید میدهد بنجات در اخرت و وارد شدن بر محمد صلی الله علیه و اله
او که راستگویانند در احکام الهی بر حوض کوثر هشتاد و چهارم اصل عن عمار الساباطی قال سألت ابا
عبد الله علیه السلام عن قول الله افمن اتبع رضوان الله کمن باء بسخط من الله ومأواه جهنم وبئس المصیر
هم درجات عند الله فقال الذین اتبعوا رضوان الله هم الائمة وهم والله یا عمار درجات للمؤمنین
وبولایتهم ومعرفتهم ایانا یضاعف الله لهم اعمالهم ویرفع الله لهم الدرجات العلی شرح روایتست از عمار ساباطی گفت
پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از قول الله تعالی در سوره آل عمران آیا پس آنکه پیروی میکند رضای
الله تعالی را یعنی احکام او را باین معنی که حکم از روی علم کند نه ظن مانند آنست که بازگشت کند بغضبی
از جانب الله تعالی و جای او جهنم باشد و بد بازگشتی است جهنم ایشان که پیروی رضای الله تعالی
کننده اند صاحبان درجاتند نزد الله تعالی پس گفت امام که جماعتی که پیروی رضای الله تعالی میکنند ایشان ائمه
عدلند و ایشان بخدا قسم ای عمار درجاتند برای مومنان و بسبب دوستی مومنان و شناخت ایشان ما را
مضاعف میکند الله تعالی برای ایشان درجات بلند را هشتاد و پنجم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام
فی قوله عز وجل الیه یصعد الکلم الطیب والعمل الصالح یرفعه ولایتنا اهل البیت واومأ بیده الی صدره
فمن لم یتولنا لم یرفع الله له عملا شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام در تفسیر قول الله تعالی
در سوره فاطر بسوی الله تعالی بالا میرود سخن پاکیزه که از روی علم است و عمل صالح بالا میبرد آن
سخن پاکیزه را که آن عمل صالح امام دانستن ما اهل بیت رسول است در این اشارت کرد بدست
خود بسوی سینه خود پس هر که امام خود نداند ما را بالا نمیبرد بسبب او الله تعالی هیچ عملی او را یعنی گفتن
لا اله الا الله که کلمه طیبه است هشتاد و ششم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام فی قول الله عز وجل یؤتکم کفلین
من رحمته قال الحسن والحسین ویجعل لکم نورا تمشون به قال امام تأتمون به یعنی روایتست از امام
جعفر صادق علیه السلام در قول الله عز وجل در سوره یا ایها الذین امنوا اتقوا الله وامنوا برسوله یؤتکم
کفلین ای جمعیکه اظهار ایمان کرده اند پرهیز کنید عقاب الله تعالی را و ایمان واقعی اورید برسول او که
حق وصی او را تا دهد شما را دو مثل هر یا دو بهره از جمله امام که ... الله تعالی است گفت مراد بکفلین
حسن و حسین علیهما السلام است که برابر دو بهره و ... وصی اند که دانند برای شما و ... که راه بر
در احکام ... گفت مراد نور امامیست که اقتدا کنید با و در احکام شرع بسبب علم

جمیع احکام تفسیر و به تکلیف گذاشته شده در حدیث سیوم باب سی و نهم هشتاد و هفتم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام
في قوله ويستنبئونك أحق هو قال ما تقول في علي قل إي وربي إنه لحق وما أنتم بمعجزين شرح روایت است
از امام جعفر صادق علیه السلام در قول الله تعالی در سوره یونس و سؤال می‌کنند منافقان تو را که آیا حق است
آنچه گفتی امام گفت مراد آنچه گفتی در امامت علی است بگو آری قسم به صاحب کل اختیار من که به تحقیق که آن
هر آینه حق است و نیستید شما عاجز کنندگان او با اخفای حجت امامت او اشارت است با بیکه آیات محکمات که
در اینجا نحو از اختلاف است از بعضی ظن هست تا انقراض دنیا که نیست در حجت امامت او و بطلان دعوی
کرامت خلفا هشتاد و هشتم اصل عن ابان بن تغلب عن ابی عبد الله علیه السلام قال قلت له جعلت فداك
قوله فلا اقتحم العقبة فقال من أكرمه الله بولايتنا فقد جاز العقبة ونحن تلك العقبة التي من اقتحمها
نجا قال فسكت فقال لي فهلا أفيدك حرفا خير لك من الدنيا وما فيها قلت بلى جعلت فداك
قال قوله فك رقبة ثم قال الناس كلهم عبيد النار غيرك وأصحابك فإن الله فك رقابكم من النار بولايتنا
اهل البیت شرح روایت است از ابان بن تغلب از امام جعفر صادق علیه السلام گفت گفتم او را قربان
شوم قول الله تعالی در سوره بلد که بیان شده در حدیث چهل و نهم این باب چه معنی دارد امام گفت
هر که اکرام کرد او را الله تعالی با امام دانستن ما پس به تحقیق گذشت از آن گذرگاه و امامت ما آن گذرگاه است
که هر که به قوت و جرأت داخل آن شد نجات یافت از آتش جهنم راوی گفت پس ساکت شدم
پس امام گفت پس آیا اعلام نکنم تو را حرفی که آن بهتر است برای تو از دنیا و هر چه در آنست گفتم بلی اعلام
کن فدایت شوم گفت آن قول الله تعالی است که عقبه از آن که صفت عقبه است بعد از آن در تفسیر آن گفت
این مردمان همه بندگان آتش جهنم‌اند غیر تو با یاران تو چه به درستی که الله تعالی آزاد کرده گردنهای شما را
از جهنم به سبب امام دانستن ما اهل بیت رسول علیه السلام که حاصل عقبه است مراد این است که النبی
نقیر آن کبیره و مغفرت صغیره است ... شما ... چنانچه بیان شده در حدیث سیوم باب هشتاد و
پنجم ... آنچه ... در حدیث اول باب هفتم کتاب الایمان والکفر ... که وضوح
حدیث احتیاج به رجوع شرح حدیث جمله نهم این باب هشتاد و نهم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام
في قول الله عز وجل وأوفوا بعهدي قال بولاية أمير المؤمنين عليه السلام أوف بعهدكم أوف لكم بالجنة
شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام در قول الله عز وجل در ... در سوره بقره
و وفا کنید به عهد من که اقرار به ربوبیت رب العالمین ... پیروی خود ... چنانچه گفته در
اعراف الست بربکم قالوا بلی و در سوره اعراف الم یؤخذ علیهم میثاق الکتاب ان لا یقولوا علی الله الا
الحق و در سوره یس الم اعهد الیکم یا بنی آدم ان لا تعبدوا الشیطان امام گفت مصداق وفا به عهد
در این است ... به ولایت امیر المؤمنین علیه السلام است تا وفا کنم به عهد شما یعنی اینکه
وفا

وفا کنم برای شما بجنت که وعده شده برای مومنان حقیقی نودم اصل عن ابی بصیر عن ابی عبد الله علیه السلام
في قول الله عز وجل وإذا تتلى عليهم آياتنا بينات قال الذين كفروا للذين آمنوا أي الفريقين خير
مقاما وأحسن نديا قال كان رسول الله صلى الله عليه وآله دعا قريشا إلى ولايتنا فنفروا و
أنكروا فقال الذين كفروا من قريش للذين آمنوا الذين أقروا لأمير المؤمنين ولنا أهل البيت
أي الفريقين خير مقاما وأحسن نديا تعييرا منهم فقال الله ردا عليهم وكم أهلكنا قبلهم من قرن
من الأمم السالفة هم أحسن أثاثا ورئيا شرح ... قریش برای ... است الذین اقروا بدل
یا عطف بیان الذین آمنوا است ... فقال الله ... تفریع است یعنی روایت است از ابو بصیر از امام
جعفر صادق علیه السلام در قول الله عز وجل در سوره مریم و چون خوانده شود بر ظالمان که ...
کار انکار ربوبیت رب العالمین ... آیات ما که محکمات است ...
و نحو این اختلاف است ... ظن هست ... جمعی که کافر شدند جمعی که ایمان ... رب العالمین
و محکمات ... بعنوان معارضه که کدام از این دو طایفه ...
باشند بهتر است باعتبار منزلت نزد پادشاه ... باعتبار ... لشکر و اهل مجلس امام
گفت خوانده بود رسول الله صلی الله علیه وآله منافقان قریش را که بعد از او ولایت امیر المؤمنین را
قبول نکردند ... ولایت ... نفرت کردند در زمان رسول علیه السلام و منکر شدند بعد از
وفات رسول علیه السلام ... جمعی که کافر شدند ... قریش جمعی که مومن حقیقی شدند
الجمع که اقرار کردند برای امیر المؤمنین و برای ما اهل بیت رسول که کدام این دو طایفه بهتر است
باعتبار منزلت دنیا و نیکوتر است باعتبار لشکر و اهل مجلس ... برای ... و معارضه
نوعی از جانب این جمع که کافر شدند ... مستند ...
نیکو ... چگونه ... که این همه ... اصحاب و پادشاهان و ... مسجد و جهات ...
تصنیف ... جهنم ...
... الله تعالی ...
نقض اجمالی ... در سوره مریم ...
ایشان ... از این جماعت ...
... اصل قلت قوله من كان في الضلالة فليمدد له الرحمن مدا قال كلهم
كانوا في الضلالة لا يؤمنون بولاية أمير المؤمنين عليه السلام ولا بولايتنا فكانوا ضالين مضلين
فيمد لهم في ضلالتهم وطغيانهم حتى يموتوا فيصيرهم الله شرا مكانا وأضعف جندا قلت قوله حتى
إذا رأوا ما يوعدون إما العذاب وإما الساعة فسيعلمون من هو شر مكانا وأضعف جندا

قال اما قوله حتى اذا رأوا ما يوعدون فهو خروج القائم وهو الساعة فسيعلمون ذلك اليوم وما نزل
بهم من الله على يدي قائمه فذلك قوله من هو شر مكانا يعني عند القائم واضعف جندا شرح كلام
مشتمل بر دو جا اكثرهم يولى ما العذر كى مستثنى و راجح حال عليه كه الا من اتخذ عند الرحمن عهدا ما
يوعدون بصيغه مجهول باب افعال عبارتست از قيام قائم كه وعده كرده ميشوند بان در وقت على
برزخ اما العذاب بتقدير قالوا اما العذاب است و جمله جوابيه شرط است و مراد ايشان دعاست
جمع شوند ايشان عذاب برزخ و رجوع ايشان بدنيا در وقت قيام قائم يعنى گفتم چه معنى دارد
قول الله تعالى در سوره سخن انكار قرآن ميشوند تحمل در سوره مريم هر كه در گمراهى است بشغافل از آيات
محكمات بى كم و بيش كرده باشد حكمت حق براى مدد كه عالم مدد كرده است در ميزان دنيا و لشكر حاصل
نسبت كه كبراى معارضه شما كه خير مقاما بهتر است از روى مقام و مندى و هر جمعيكه بهتر باشند
از روى مقام و مندى و جمعيت ممنوع است سند منع اينكه ميتواند بود كه اهل ضلالت را مهلت
باشد امام گفت در تفسير مده كه جميع امت رسول بوده اند بعد از رسول در گمراهى بودند كه ايمان نمى آوردند
بآيات محكمات كه دال بر ولايت امير المؤمنين ع بود و بر ولايت ما ائمه و نيش و تابعان ايشان بوده اند
كم اعتقادان كه را كنند كان نيست مده ميكرد براى ايشان در گمراهى ايشان و زياده ميكرد بر ايشان تا وقتى كه ميميرند
پس ميكرد ايشان را الله تعالى بعد از مرگ و زياده شده در زمان قائم آل محمد يعنى باعتبار منزلت
و ضعيف تر باعتبار لشكر گفتم چه معنى دارد قول الله تعالى در سوره مريم متصل بسابق تا چون دانسته شد
آنچه را كه وعيد كرده ميشوند گفتند كه يا عذاب بكن يا قيام قائم را خواهند دانست كه كيست كه او بد
است باعتبار منزلت و ضعيف است باعتبار لشكر گفت اما قول الله تعالى كه تا چون دانسته شد
آنچه را كه وعيد كرده ميشوند بدان خروج قائم آل محمد عليهم السلام است و خروج قائم است مراد بآن ساعت
پس خواهند دانست آن روز را و عذابى را كه فرود ميايد بايشان از جانب الله تعالى بر دو دست
قائم او پس اين است معنى قول او كه كيست او بدتر باعتبار منزلت يعنى منزلت نزد قائم و ضعيف تر باعتبار
لشكر اصل قلت قوله و يزيد الله الذين اهتدوا هدى قال يزيدهم ذلك اليوم هدى على هدى باتباعهم
القائم حيث لا يجحدونه ولا ينكرونه قلت قوله لا يملكون الشفاعة الا من اتخذ عند الرحمن عهدا قال
الا من دان الله بولاية امير المؤمنين والائمة من بعده فهو العهد عند الله قلت قوله ان الذين آمنوا
وعملوا الصالحات سيجعل لهم الرحمن ودا قال ولاية امير المؤمنين هي الود الذي قال الله قلت فانما يسرناه
بلسانك لتبشر به المتقين وتنذر به قوما لدا قال انما يسره الله على لسانه حين اقام امير المؤمنين عليه السلام
علما فبشر به المؤمنين وانذر به الكافرين وهم الذين ذكرهم الله في كتابه لدا اى كفارا شرح اين فقرات
تتمه سوره مريم است يعنى گفتم چه معنى دارد قول او كه زياده ميكند الله تعالى جمعى را كه بآيات محكمات

داعى با قسمت را بيافتنى امام گفت زياده ميكند ايشان را در آن روز خروج قائم را بيافتنى بر روى او يافتنى كه سبب
پيروى ايشان قائم آل محمد عليهم السلام را چه نفى نميكنند او را و ناشناسى نمى كنند او را باين معنى كه شكى نميكنند
در اينكه او است آن شخص موعود كه موعود بود چنانكه همچنان بود ايشان ميكنند كه كى بيايد با او بر ما امر است گفتم چه معنى
دارد قول او كه گناهكاران در روز قيامت مستحق بعنوان مالكيت نميشوند شفاعت شافعان را مگر كسى كه
خود فرا گرفته باشد نزد مدبر عالم پيمانى گفت مراد اين است كه اعتراف به ربوبيت رب العالمين نزد خود داشته
كرده باشد و مصداق آن در زمان بعد از رسول عليه السلام عبادت الله تعالى است با امام دانستن امير المؤمنين و
امامان بعد از او كه عالم بجميع احكام الهيه اند پس اين است اتخاذ عهد نزد الله تعالى گفتم چه معنى دارد قول او كه
كه جمعى كه مؤمن شده اند بربوبيت رب العالمين و عمل صالحات كرده اند زود باشد كه گرداند براى ايشان مدبر
عالم دوستى گفت امام دانستن امير المؤمنين آن است دوستى كه گفته الله تعالى ظاهر اين آيت است كه الله
عبادت از مسلمانان و مؤمنين و معتقد و امثال ايشان است كه اعيان ايشان و اتباع ايشان بود و مراد بدوستى
ايشان ديگر ... كه عبارت از امير المؤمنين و ائمه ديگر باشد و نيكى امير المؤمنين در اين
حديث بر سبيل مثال باشد و مراد بوده دوستى ديگران ايشان را باشد گفتم چه معنى دارد اينكه
نيست كه آسان كرديم احتمال بآيات بينات را بر زبان تو براى اينكه بشارت دهى بر پرهيزكاران عذاب الهى
و بترسانى با وجمع كافران را امام گفت براى اشارت باينكه ماضى چه اين است كه ... براى تحقق
نيست كه آسان كرده احتمال الله تعالى بر زبان رسول خود عليه السلام وقتيكه بر داشت در ... امير المؤمنين
عليه السلام را علم در ميان خلايق پس بشارت داد با مؤمنان بربوبيت رب العالمين و ترسانيد با كافران
و ايشان آن كافران معهود اند كه ... الله تعالى
در كتاب خود ... بربوبيت رب العالمين اشارتست باينكه آسان كردن بسبب تصريح باسم
شخص او است كه در آيات بينات مثل انما وليكم الله ... تصريح باسم
مؤمنان يا اشارت و باسم منافقان با اشارت ... كه
كه اصلا امتحانى نكرده باشد اصل قال سألته عن قول الله لتنذر قوما ما انذر آباؤهم فهم غافلون قال لتنذر
القوم الذين انت فيهم كما انذر آباؤهم فهم غافلون عن الله وعن رسوله وعن وعيده لقد حق القول على اكثرهم
فهم لا يؤمنون ممن لا يقرون بولاية امير المؤمنين والائمة من بعده عليهم السلام فهم لا يؤمنون بامامة امير المؤمنين
والاوصياء من بعده فلما لم يقروا كانت عقوبتهم ما ذكر الله انا جعلنا من بين ايديهم سدا ومن خلفهم سدا
فاغشيناهم فهم لا يبصرون عقوبة منه لهم حيث انكروا ولاية امير المؤمنين والائمة من بعده هذا في الدنيا
وفي الآخرة في نار جهنم مقمحون ثم قال يا محمد وسواء عليهم أانذرتهم ام لم تنذرهم لا يؤمنون بالله وبولاية
على ومن بعده ثم قال انما تنذر من اتبع الذكر يعنى امير المؤمنين وخشى الرحمن بالغيب فبشره بمغفرة

والقمر كرتيم شرح راوي كفت پرسيدم امام جعفر صادق عليه السلام را از قول الله تعالى در سوره يس يا حسرة على العباد
الهي قوم لوط چنانچه خبر داده شدند بدانيان در اينكه ان خبر در ايشان اثر نميكند پس ايشان مانند
غافلند اين براي تسلي رسول است در انكار كفار و منافقان ببيان اينكه كويا كه ارسال العذاب مجموع
انذار و عدم قبول شده امام كفت مراد اين است كه تا خبر داركني جماعت غير شيعه را كه تو در ميان ايشاني
خبر داده شده بدرستي ايشان اشارت باين است كه ما نافيه نيست بلكه مصدريه است و مفعول
براي تشبيه است در عدم اثر پس ايشان غافلند از ربوبيت الله تعالى و از حاجت در هر زمان بر سول
از تهديد الهي منكران ربوبيت و حاجت بر سول را بيان اين انكه هر اينه بتحقيق ثابت شده خذلان الهي
بدخول جهنم بر اكثر ان قوم امام كفت ان اكثر جمعيند كه اقرار نميكنند باولي بتصرف بودن امير المؤمنين
بعد از او عليهم السلم پس ايشان مومن نميشوند امام كفت مراد عدم ايمان بامامت امير المؤمنين و اوصيا
بعد از او است پس حقي كه اقرار نكردند شد عقوبت ايشان در اخرت انچه ذكر كرده الله تعالى كه
كه ما كردانيديم در كردنهاي ايشان غلهاي عظيم بيان اين انكه انها تا زنخهاي ايشان رسيده پس ايشان
سر بالا كرده شده هااند بسبب ان غلها در اتش جهنم بعد از ان كفت و كردانيديم در پيش ايشان حجابي
مستحكم كه انچه فوق بايد بيند علم بان نميتوانند بهم رسانيد و در پس ايشان حجاب مستحكم كه
مركشت بطرف نقيض اينها اشارت ست بمعارضه ايشان و اهل اجتهاد بحيثيتي كه نه راه پيش دارند و نه راه
بر ايشان پوشانيديم ايشان را چنانچه كويا كه پرده بر روي مكان خود دارند موافق اين است انچه وارد شده در حديث
اسناد در تفسير اين مثلي كه باعلى صحيح پس ايشان نمي بينند چيزي را چنانچه بحيثيتي توقف در مسائل
كنند اين عقوبت از جانب الله تعالى براي ايشان بسبب اين است كه انكار كردند ربوبيت رب العالمين
را كه مصداق ان بعد از رسول امامت امير المؤمنين و امامان بعد از او است كه دانا باشند و از خبرت
معارض الهلاء ميكنند تا بجان خود را اين عقوبت در دنيا است و در اخرت در اتش جهنم سرها
بالا كرده شده بسبب غلها اند اشارت باين است كه واو در وجعلنا براي ترتيب ميان دو عقوبت
نيست بلكه اكر دلالت بر ترتيب كند براي ترتيب ميان حكم بعقوبت اخرت و ميان عقوبت دنيا است
بعد از ان كفت اي محمد برابر است بر ايشان كه خبر دهي ايشان را از عذاب الهي براي منكران ربوبيت
يا خبر ندهي ايشان را ايمان نمي اورند بربوبيت الله تعالى و باولي بتصرف بودن علي و ائمه بعد از او بعد از ان
اي براي تسلي رسول عليه السلم كفت جز اين نيست كه مومن ميكني بانذار كسي را كه تابع شد يادي
ربوبيت را يعني اهل بيت كه امير المؤمنين عليه السلم اكمل مصداق يادي ربوبيت است بعد از رسول و ترسيد
از عذاب خدا بر كل عالم با ايمان باينكه احكام شرع داخل غيب است باينمعني كه اختلاف در ان و در دليل
مورد حكم غير الله تعالى در ان معقول نيست پس بشارت ده او را اي محمد ببخشايش كناهان بشفاعت شافع

وثواب

وثواب كريم يعني خالص از الودكي جزاي ايمان كناهان نور وبكم اصل عن محمد بن الفضيل عن ابي الحسن الماضي عليه السلم
قال سألته عن قول الله عز وجل يريدون ليطفئوا نور الله بافواههم قال يريدون ليطفئوا ولاية امير المؤمنين
عليه السلم بافواههم قلت والله متم نوره قال والله متم الامامة لقوله عز وجل الذين آمنوا بالله ورسوله و
النور الذي انزلنا فالنور هو الامام شرح در سوره احزاب بجاي النور الذي انزلنا ثم نوبا اولا است و در سوره
تغابن بجاي الذين امنوا فامنوا است چنانچه بيان شد در حديث اول باب بيست و هم پس اين نقل بمعني
از هر دو سوره تا اشارت شود باينكه هر دو يك معني است يعني روايت است از محمد بن فضيل از امام موسى كاظم
عليه السلم كفت پرسيدم او را از قول الله عز وجل در سوره صف ميخواهند كه ميخواهند بجد كه خاموش
كنند مشعل الله تعالى را بدهنهاي خود تا اين معني كه بسخنهاي كه بدل بخشيده باطل كنند انرا امام كفت مراد اين
كه ميخواهند بجد كه باطل كنند اولي بتصرف بودن امير المؤمنين عليه السلم را بدهنهاي خود كفتم چه معني
دارد كه والله تعالى تمام كننده نور خود است كفت مراد اين است كه والله تعالى تمام كننده امامت است باين معني
كه در هر زمان قائم عليه السلم كل يعني زمين را احاطه ميكند و باين معني كه امام حق را مستجمع جميع علوم شرع
شرائط امامت ميكند و باين معني كه باقي ميدارد سلسله ائمه را تا انقراض دنيا و باين معني كه حجت امامت
حق را از اشتباه ميكند بمحكمات قرآن شاهد اينكه مراد نور امامت است قول الله عز وجل است اين ايات
كه ايمان اورده اند بربوبيت الله تعالى و بحاجت برسول او و بحاجت بسوي كيكه در هر زمان مي نشانيم
امامت و پس مراد اين است كه اطلاق نور بر امام و امامت هر دو ميتواند كرد باعتبار علم او بجميع
احكام و اكرمه اين است اصل كنيم نور بر ايات قرآن مشتمل بر حكم او ميشود چه اماده بر سول [illegible] بيكي راجع
ميشود اصل قلت هو الذي ارسل رسوله بالهدى ودين الحق قال هو الذي امر رسوله بالولاية لوصيه
والولاية هي دين الحق قلت ليظهره على الدين كله قال يظهره على جميع الاديان عند قيام القائم قال
يقول الله والله متم ولاية القائم ولو كره الكافرون بولاية علي قلت هذا تنزيل قال نعم اما هذا الحرف
فتنزيل واما غيره فتاويل شرح هدى يعني بغلبه واضحات مثل قرآن و امام زمان كه عالم باشد بجميع احكام
الهي چنانچه كفته در سوره بقره شهر رمضان الذي انزل فيه القرآن هدى للناس وبينات من الهدى
والفرقان و بنا بر اينكه هدى عبارت از جل احكام قرآن است و در هر جا عبارت از امام زمان است و
بينات است و فرقان محكم قرآن است چنانچه بيان شد در كتاب فضل القرآن در حديث يازدهم باب چهارم
كه باب النوادر است بمجموع امام زمان و محكم قرآن متشابهات قرآن بينات ميشود
كه در انها از اختلاف از روي ظن صريح شده امامت امام عالم بجميع متشابهات بعلم يقين و هدايت
بر سبيل از متشابهات افضل البينات [illegible] چنانچه كفته در سوره
يونس و سوره نجم ان الظن لا يغني من الحق شيئا اراده بالهدى غالب و ضمير مستتر در ليظهره راجع

است چنانچه گذشت در شرح حدیث اول باب جمل و کم التنزیل بیان معنی مستعمل فیه لفظ الحرف بیان معنی لفظی الثانی بل
بیان اشارتی که مقصود متکلم باشد و خارج از مستعمل فیه الفاظ باشد بی منافی مستعمل فیه نخواهد بود
گفتم چه معنی دارد در سوره توبه و سوره فتح و سوره صف و الله تعالی آنکس است که فرستاده رسول خود را
با نچه نعابت را اهتما است بیر دین علم گفت امر اداین است که امر کرده رسول خود را به تبلیغ او لی بتغیر دین
برای وصی رسول دا وی تیر نفی بودن دین و ان است بیر دین علم گفتم چه معنی دارد اینکه تا غالب کند این حق را
جمیع ادیان گفت غالب میکند دین حق را بر جمیع ادیان نزد ایشان قائم آل محمد یا بن معنی که در زمان او
اتفاق خواهند کرد بر پیروی علم بعد از ان اما گفت در استشهاد بر این معنی میگوید الله تعالی در سوره صف
والله تعالی تمام کننده ولایت تمام است هر چند که کراهت کنند منکران ولایت علی گفتم این معنی که برای
اتمام نور هو برای کافران گفتی بیان مستعمل فیه لفظ است گفت آری اما این بیان معنی بیان مستعمل فیه
و اما بیان معنی میگویم بیان معنی خارج از مستعمل فیه است اشارتست بسیر معنی دیگر که مدلول گردد شد در
شرح فقرات اول این حدیث **اصل** قلت ذلك بأنهم آمنوا ثم كفروا قال إن الله تبارك وتعالى سمى من لم يتبع
رسوله في ولاية وصيه منافقين وجعل من جحد وصيه إمامته كمن جحد محمدا صلى الله عليه وآله وأنزل بذلك
قرآنا فقال يا محمد إذا جاءك المنافقون بولاية وصيك قالوا نشهد إنك لرسول الله والله يعلم إنك لرسوله
والله يشهد إن المنافقين بولاية علي لكاذبون اتخذوا أيمانهم جنة فصدوا عن سبيل الله والسبيل هو
الوصي إنهم ساء ما كانوا يعملون ذلك بأنهم آمنوا برسالتك وكفروا بولاية وصيك فطبع الله على قلوبهم
فهم لا يفقهون قلت ما معنى لا يفقهون قال يقول لا يعقلون بنبوتك **شرح** تخصیص استیناف برای بیان
اینکه کذب ایشان در این دعوی باعتبار خود نیست بلکه باعتبار خبری است که خیال کرده اند که کلام ایشان دعوی
و این دعوی برای اثبات آن میکنند و آن مخالف واقع است زیرا که ایمان بنبی و ایمان بوصی بعد از او تصریح نبی
خبر مطابق است و هیچ نیست ایمانهم بفتح همزه جمع یمین است که قسم باشد و در مجمع البیان گفته که در شواذ
قراءة الحسن ایمانهم بکسر همزه و حاصل هر دو قرائت یکی است باد ر یعنی تلک برای تقویت است **یعنی** گفتم چه معنی
در سوره منافقین که آن بدی اعمال منافقان بسبب این است که ایشان مومن شده اند بار کافر شده اند
این است که ذکر ایمان چه دخل دارد اینجا امام گفت برای بیان اینکه ثم در انجا برای تعجب و ترقی است نه
برای تراخی زمان و مراد این است که الله تبارک و تعالی نامیده کسی را که تابع نشده رسول او را در ولایت وصی او
منافقان باین معنی که منافق هم در قسم کرده یکی منافق بر رسالت یکی دیگری منافق بر رسالت منافق بر وصایت و
گردانیده کسی را که منکر شود وصی او را امامت او مانند کسی که منکر شده باشد نبوت محمد صلی الله علیه و آله
را اشارتست بتفسیر قول الله تعالی در سوره منافقین هم الذین یقولون که مراد این است که این منافقین
مانند آن منافقانند و صفت مرفوع منشا باین تعمیم الیحافه قرآن نازل که گفتیم حجت اصل

نزد

نزد این منافقان که بسبب انکار ولایت وصی تو منافقند گفتند که گواهی میدهیم بحقیقت که بدرستیکه تو هر اینه رسول
الله تعالی و الله تعالی میداند که تو هر اینه رسول اویی و الله تعالی گواهی میدهد بدرستیکه منافقان
بسبب انکار ولایت علی هر اینه دروغ گویانند بیان دروغ گویی ایشان اینکه فرا گرفته اند قسمهای خود را سپری
آنان بچه معنی اینکه خیال کرده اند که قسمها برای ایشان سپر است مثل انکه میگوید الله تعالی که رسول
او فتح این لفظ در مقام تهم مستعمل میشود بر امر ایمان است که فرا گرفته اند که دعوی باطنی خود را
در هر نقد دروغ گفته اند در اینکه مخفی ایمان باطنی برسول باعث نجات است چه ایمان برسول هرگاه بلکه
وصی باشد بر ... باین معنی که باعث ... ایشان شده
کرده اند مردمان را از راه الله تعالی امام گفت و آن راه الله تعالی ایمان بوصی است که ایشان
انچه میکردند که منع از راه الله تعالی بخیال محض ایمان برسول باشد بسبب این است که ایمان
ایمان آوردند برسالت و کافر شدند بولایت وصی تو ثم برای تصریح باین است که ثم برای تراخی
در زمان نیست بلکه معطوف و معطوف علیه در یک وقت است الله تعالی ایشان
گفتم چه معنی لا یفقهون گفت میگوید که نمی فهمند نبوت تو را
باین جهت که برای این است که تصدیق ولایت
را بر قبول میکردند **اصل** قلت وإذا قيل لهم تعالوا يستغفر لكم رسول الله قال وإذا قيل لهم ارجعوا إلى
ولاية علي يستغفر لكم النبي من ذنوبكم لووا رؤوسهم قال الله ورأيتهم يصدون عن ولاية علي وهم مستكبرون
عليه ثم عطف القول من الله بمعرفته بهم فقال سواء عليهم أستغفرت لهم أم لم تستغفر لهم لن يغفر الله
لهم إن الله لا يهدي القوم الفاسقين يقول الظالمين لوصيك **شرح** گفتم چه معنی دارد در سوره منافقین
چون گفته شد منافقان را بیایید تا استغفار کند برای شما رسول الله امام گفت مراد این است که چون گفته شد
ایشان را که برگردید بسوی قبول ولایت علی تا استغفار کند برای شما از گناهان شما بشفاعت در قیامت
یا اعم از دنیا و قیامت پیچانیدند سرهای خود را گفت الله تعالی در تتمه این شرط و دیدی ایشان که منع
میکنند مردمان را از قبول ولایت علی در حالیکه ایشان بغایت تکبر کننده اند بر علی بعد از آن شد
عطف الله تعالی باین معنی که داخل جزای شرط است و ما بعد آن داخل نیست بلکه
سخنی علیحده است بسبب معرفت الله تعالی بحال ایشان باین روش که گفت برابر است بر ایشان خواه
استغفار کنی برای ایشان یا استغفار نکنی برای ایشان هرگز نمی آمرزد الله تعالی برای ایشان
ایشان بدرستیکه الله تعالی راه بهشت نمی نماید جماعت سرکشان از حکم الهی را میگوید یعنی ظالمان هم بوصی
تو **اصل** قلت أفمن يمشي مكبا على وجهه أهدى أمن يمشي سويا على صراط مستقيم قال إن الله ضرب
مثل من حاد عن ولاية علي كمن يمشي على وجهه لا يهتدي لأمره وجعل من تبعه سويا على صراط

دالعر مستقیم والصراط المستقیم امیر المؤمنین علیه السلام **یعنی** گفتم چه معنی دارد در سوره ملک ابا پس کسی که میرود افتاده
بر روی خود راه یافته تر است یا کسی که میرود درست بر راه راست گفت بدرستیکه الله تعالی زد مثل کسی
منحرف شد از ولایت علی مانند کسی که میرود بر رو افتاده و راه نمی یابد برای کار خود چنانچه گفت در سوره
عشیناهم فهم لا یبصرون و کرد مانند کسی را که تابع علی شده درست بر راه راست و راه راست ولایت امیر
المؤمنین علیه السلام است **اصل** قال قلت قوله انه لقول رسول کریم قال یعنی جبرئیل عن الله فی ولایة علی قال
قلت وما هو بقول شاعر قلیلا ما تؤمنون قال قالوا ان محمدا کذاب علی ربه وما امره الله بهذا فی علی فانزل الله
بذلک قرانا فقال ان ولایة علی تنزیل من رب العالمین ولو تقول علینا محمد بعض الاقاویل لاخذنا منه
بالیمین ثم لقطعنا منه الوتین ثم عطف القول فقال ان ولایة علی لتذکرة للمتقین للعالمین وانا لنعلم
ان منکم مکذبین وان علیا لحسرة علی الکافرین وان ولایته لحق الیقین فسبح یا محمد باسم ربک العظیم یقول
اشکر ربک العظیم الذی اعطاک هذا الفضل **شرح** این فقرات قران از سوره حاقه است و بعضی بنحو نقل
بالمعنی است کذاب بصیغه مبالغه اسم شاعری است که مشهور بوده و مبالغه زیاد از حد واقعا استعاره شده
برای مبالغه کننده زیاد از حد چنانچه لفظ حاتم استعاره میشود برای جواد و شاید به هذا در تنبیه مخصوص است
مبالغه و تکرار است معنی تنزیل مقابل تاویل است و بیان شده در شرح این حدیث اقاویل جمع قول است
و ذکر این برای مبالغه کثرت است و اشارت باین است که هر کاه نقل سخن بسیار بسیار میشود مصلحت در
کذب بعضی آنها کار و میشود خصوصا در تاویل ثم عطف اشارت باین است که ولو تقول تا ما قبل و انه
لتذکرة برای نفی ضد صدق است میشود و پس برای اثبات صدق است **یعنی** راوی گفت گفتم چه معنی دارد
قول الله تعالی بدرستیکه آن هر آینه سخن فرستاده ایست کرامی گفت یعنی جبرئیل هست
از جانب الله تعالی در ولایت علی […] گفتم چه معنی دارد نسبت این سخن شاعر
بغایت کم مومن میشوید […] امام گفت اصحاب گفتند بدرستیکه محمد مبالغه زیاد
از حد میکند بر صاحب کل اختیار خود و امر نکرده او را الله تعالی باین تکرار و مبالغه حق علی
فرو فرستاد الله تعالی باین مضمون آیه چند از قرآن پس گفت بدرستیکه بیان ولایت علی تنزیل است
از صاحب کل اختیار هر کس […] او بل نیست و اگر افترا میکرد بر ما محمد بعض گفتگوهای بیان
هر آینه میگرفتیم رسالت را از او بقدرت ما بعد از آن هر آینه میبریدیم از جمله او رگی را که حیات او بسته
بعد از آن کرد […] سخن را از نفی کذب سوی سخن اول که اثبات صدق است باین روش که گفت بدرستیکه
که تکرار ولایت علی هر آینه بیاد آورنده است برای پرهیزکاران از عذاب الهی و این که […] دانا ایم
الهی در حق منکران ربوبیت و بدرستیکه ما میدانیم که از جمله شما منکران ولایت علی خواهند بود
بر تکرار بیان ولایت علی میکنیم برای او سخن ایشان و بدرستیکه علی هر آینه باعث حسرت است

دوم

موجود در روز قیامت باعتبار کمال اقتدار بر اهل عالم منکران ربوبیت رب العالمین و بدرستیکه ولایت
علی یکبار اصلا نیست از جمله یقینی یعنی ولایات اوصیا باین معنی احکام الهی که یقینی است باین معنی که
ابعاد آن است پس تکرار باید کرد یعنی تنزیه الله تعالی از شریک در ربوبیت کن ای محمد بلفظ که نام صاحب کل
اختیار خود که او عظیم بزرگ است میگوید الله تعالی در این سخن که شکر کن صاحب کل اختیار خود را که
بزرگ کسی است که بخشید ترا این فضیلت که همه علی کسی که حضرت […] است و ولایت او
علی […] است و وصی و تابع تست اشارت است باینکه تسبیح باسم برای شکر است بدلالت فاء تفریع
و باینکه العظیم صفت مضاف الیه است نه مضاف و باینکه مراد ببزرگی انحاء بزرگی باعتبار عطایا است
که از صفات افعال است نه باعتبار صفات کمال **اصل** قلت قوله لما سمعنا الهدی آمنا به قال الهدی
الولایة آمنا بمولانا فمن آمن بولایة مولاه فلا یخاف بخسا ولا رهقا قلت تنزیل قال لا تاویل قلت قوله لا املک لکم
ضرا ولا رشدا قال ان رسول الله صلی الله علیه واله دعا الناس الی ولایة علی فاجتمعت الیه
قریش فقالوا یا محمد اعفنا من هذا فقال لهم رسول الله صلی الله علیه واله هذا الی الله لیس الی
فاتهموه وخرجوا من عنده فانزل الله قل انی لا املک لکم ضرا ولا رشدا قل انی لن یجیرنی من الله
ان عصیته احد ولن اجد من دونه ملتحدا الا بلاغا من الله ورسالاته فی علی قلت هذا تنزیل
قال نعم ثم قال توکیدا ومن یعص الله ورسوله فی ولایة علی فان له نار جهنم خالدین فیها ابدا
قلت حتی اذا راوا ما یوعدون فسیعلمون من اضعف ناصرا واقل عددا یعنی بذلک القائم وانصاره
شرح این فقرات قرآن از سوره جن است و بعضی آنها نقل بالمعنی است […] قال […] **یعنی**
گفتم چه معنی دارد قول الله تعالی از زبان مومنان جن وقتیکه شنیدیم راستی را که مصداق ربوبیت
رب العالمین باشد که […] دیدیم ما آن گفت راستی ولایت امیر المومنین است پس ایمان آوردیم باین […] که کردیم
بصاحب اختیار خود و معنی فمن یومن بربه این است که پس هر کس که […] ولایت صاحب اختیار خود پس
نترسد در روز قیامت باطل شدن چیزی از اجزای ثواب اعمال خود را و نه از رسیدن چیزی از ثواب
را بالای ثواب گناه گفتم اینکه گفتی […] معنی هدی […] بیان مستعمل فیه آن است یا بیان مصداق
لازم آنست گفت بیان مستعمل فیه نیست بیان مصداق است گفتم چه معنی دارد قول که مالک نمیشوم برای
شما ضرری […] استقامتی […] این است که […] مقابل ضر نفع نگفت باید در مقابل رشد ضلال نگفت
امام گفت بدرستیکه رسول الله صلی الله علیه و آله خواند مردمان را سوی قبول ولایت علی علیه السلام پس
جمع شدند سوی او […] قریش پس گفتند ای محمد معاف دار ما را از قبول این پس گفت ایشان را
رسول الله صلی الله علیه و آله اختیار اینکار در سوی الله تعالی است نیست سوی من پس تهمت زدند
کردند او را و بیرون رفتند از نزد او پس فرو فرستاد الله تعالی بگو بدرستیکه من مالک نمیشوم برای

برای شما نه دفع عذاب بنفاق شما و نه ترک شما نفاق را مراد این است که طلب قرآن مقام این است که التنبیه نفاق
میبرید و معذب میشوید و در بیان این مطلب بلیغ که گوید ضرا و لا نفعا و نه اینکه کسی بعضی لا و لا شاید
نکو بدرستیکه کجا حال من نیز این است که هر کس پناه عنید هد مرا از عذاب الله تعالی اگر مخالفت او کنم هیچ
و هرکس نمییابم از عوض او کسی را که بجانب او روم الیک ملتحدا الا بلاغ رسالات از جانب الله تعالی و پیغامهای
او مراد در علی که پناه من باشد از عذاب الهی گفتم اینکه گفتی که مراد رسالات اینجا پیغامهای است که در حق
علی است تنزیل است گفتار رسول است نه تاویل بعد از آن گفت الله تعالی برای تاکید و هر که مخالفت کند
الله تعالی و رسول او را در ولایت علی پس بدرستی که همیشه است مر او را آتش جهنم در حالیکه مخلد باشند
که دائمی باشند در آتش پس به ستر گفتم چه معنی دارد که چون ببینند آنچه را که وعده داده شده اند
پس البته بزودی خواهند دانست که کیست ضعیف تر باعتبار مددکار و کیست کمتر باعتبار لشکر گفت یعنی خواهد
بود وعده خروج قائم و مدد کاران او که آن منافقان در آن زمان میباشند و معذب میشوند چنانچه بیان
شد در شرح حدیث سابق **اصل** قلت فاصبر علی ما یقولون قال یقولون فیک واهجرهم هجرا جمیلا و
ذرنی یا محمد والمکذبین بوصیک اولی النعمة و مهلهم قلیلا قلت ان هذا تنزیل قال نعم **شرح** در سوره
مزمل فاصبر علی ما یقولون و اهجرهم هجرا جمیلا و ذرنی و المکذبین اولی النعمة و مهلهم قلیلا است
تمه تفریع است **بیع** گفتم چه معنی دارد پس صبر کن بر آنچه میگویند جمعی که الله تعالی رب المشرق و المغرب
لا اله الا هو نمیشمرند گفت مراد این است که میگویند در حق تو مرا و یعنی است که سابقا مذکور شد
کن ایشان را دوری و قت فوت تو مفارقتی جمیل که حکومتی توانند کرد و بگذار مرا ای محمد با تکذیب
کنندگان بوصی تو که صاحبان نعمت دنیا و حکومت میشوند و مهلت ده ایشان را اندکی یعنی
که زمان نعمت و حکومت ایشان اندک خواهد بود چنانچه در سوره زمر گفته قل تمتع بکفرک قلیلا انک
من اصحاب النار گفتم آیا بدرستی که اینکه گفتی در بیان معنی المکذبین بوصیک تنزیل است گفت آری
تاویل نیست **اصل** قلت لیستیقن الذین اوتوا الکتاب قال یستیقنون ان الله و رسوله و وصیه
حق قلت و یزداد الذین آمنوا ایمانا قال و یزدادون بولایة الوصی ایمانا قلت و لا یرتاب الذین اوتوا الکتاب
والمؤمنون قال بولایة علی قلت ما هذا الارتیاب قال یعنی بذلک اهل الکتاب والمؤمنین الذین ذکر الله
فقال و لا یرتابون فی الولایة قلت و ما هی الا ذکری للبشر قال نعم ولایة علی قلت انها لاحدی الکبر قال
الولایة قلت لمن شاء منکم ان یتقدم او یتاخر قال من تقدم الی ولایتنا اخر عن سقر و من تاخر
عنا تقدم الی سقر الا اصحاب الیمین قال هم والله شیعتنا قلت لم نک من المصلین قال انا لم نتول وصی
محمد والاوصیاء من بعده و لا یصلون علیهم قلت فما لهم عن التذکرة معرضین قال عن الولایة معرضین
قلت کلا انها تذکرة قال الولایة **شرح** این فقرات قرآن از سوره مدثر است غیر کلا انها تذکرة که از

سوره

سوره عبس است و در سوره مدثر کلا انه تذکرة است و ممکن است که ذکر آن در مقام این برای طلب تفسیر
هر دو باشد و در حاصل اشارت باشد باینکه هر دو یک معنی است مخفی نماند که در اینجا بازده سؤال
جواب است و جواب نه تصریح بمعنی احتیاج است بذکر ضمیمه که نقل نشده این اجمال ضمیمه میکنیم در سبیل
احتمال بلکه مناسب این حدیث میباید توضیح میکنیم الا اصحاب بتقلید قلت الا اصحاب است یعنی اول
گفتم چه معنی دارد قول الله تعالی علیها تسعة عشر و ما جعلنا اصحاب النار الا ملائکة و ما جعلنا عدتهم
الا فتنة للذین کفروا لیستیقن الذین اوتوا الکتاب تا کلمه بر جهنم نوزده کس از نوزده صنف یکی از آن
و هیچ یک ایشان حاصل است از هر سببی در شش چهار قسم که هر یکی منه و انکار ربوبیت الله
تعالی چنانچه مذهب دهریه است دوم انکار رسالت رسول چنانچه مذهب علماء علم غیبه نیز مطلق
بر رسول است سیوم انکار وصی رسول چنانچه مذهب مخالفان شیعه امامیه است و امثال آن که
علی علیه السلام اینها شش اند اما آدم و نبی و پیغمبر و رسول و اولو العزم نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد علیهم السلام
چنانچه بیاید در حدیث دوم باب سوم از کتاب الایمان و الکفر که باب الشرایع است و نگهبانانیم مر ملائکه
جهنم را مگر ملائکه غلاظ شداد تا دوازده جنس بشر نیستند که مساهله در عذاب بشر در طبع ایشان باشد
و نگردانیدیم عدد نوزده را مگر فتنه یعنی تمهید عذاب چنانچه گفته در سوره ذاریات یوم هم علی النار
یفتنون ذوقوا فتنتکم برای جمیع اقسام منکران از زمان آدم تا انقراض تکلیف خواه از این امت و خواه
از امم سابقه تا یقین کنند و بسر برسی عذاب کنند همه امت از امم که داده شده اند کتاب را از کتابهای الهی
معنی که همه قسمی از اقسام کفار و مراحل تا حر آدم نکویند که برای منکر کسی نی مارا ملائکه موکل بر جهنم نیست
امام گفت مراد این است که یقین کنند که ربوبیت الله تعالی و رسالت رسول او و وصایت وصی رسول
بکار آمد حق است برای انکار هر یکی از آنها ملائکه موکل بر عذاب آن است و جمیع ایشان در
حکم مالک جهنم اند گفتم چه معنی دارد و زیاده میشوند جمعی که در باطن مؤمن رسول شده اند با اعتبار
ایمان گفت مراد این است که زیاده میشوند بسبب تعیین او که بعض نبوت و وصی با اعتبار ایمان بر
خصوص وصی سیوم گفتم چه معنی دارد و شک نکنند جمعی که داده شده اند کتاب را از کتب الهی
مؤمنان گفت مراد این است که مؤمنان بولایت وصی که در اینجا است علی علیه السلام چهارم گفتم
این اضطراب با این معنی که مراد اضطراب کیست و در چه چیز است گفت یعنی اهل بعض اهل ارتیاب اهل الکتاب
الهی و اینکه مؤمنان را که ذکر کرده الله تعالی که ایمان خبر ایمان زیاد کرده اند پس الله تعالی گفت شک و اضطراب
نداشته باشند در ولایت وصی اشارت است باینکه ایمان بولایت خصوص وصی نیز مختلف است در
شدت و ضعف پس اصل ایمان معنی لغوی منافات ندارد با شک و اضطراب که کاهی در
خلف از جهنم نسبت بلکه از نبی میباید که بجد یقین در سیوم باشد چنانچه ایمان بر ربوبیت و رسالت

ومطلق وصی رسید پنجم گفتم چه معنی دارد و لا یعلم جنود ربک الا هو وما هی الا ذکری للبشر یعنی عبد الله
لشکرهای صاحب کل اختیار ترا که رابعه نمی دشمن خود ابلیس و جنود او قرار داده در هر ابتنی مکر ابتنیت
ان لشکرها مکر باعث یاد آوری ربوبیت رب العالمین و احکام الهی که دعوت شده بانبیا و اوصیای ایشان گفت
اری مراد این است که ولایت اوصیای انبیا که در این امت ولایت علی است برای یاد آوری است برهان
نیست بشر درستان و پادشاهی دنیا مخفی نماند که از این تقریر ظاهر میشود که لفظ نعم در اینجا برای اظهار این
که از این ایت ظاهر میشود چیزی که علما شیعه اظهار میکرده اند که امام مظلوم میشوند بود و ان منافات با
امر دیرین بحث مخالفان نکرد که امامت باشماعیه پادشاهی با شماعی بود با مطلب شیر گفتم چه معنی
دارد کلا والقمر واللیل اذ ادبر والصبح اذا اسفر انها لاحدی الکبر نذیرا للبشر حاشا از خیال کسی که گوید که نیست
ولایت برای بعضی ذکری بیفایده است قسم بماه و قسم بشب و قتیکه بر آید یعنی قسم با جز شب و قسم بصبح
روشن شد یعنی قسم با پدر که بدر سیتکه ذکری ها اینهاکی از عظایم امور است و حکمت عظیمی در
ان هست برجال البکر تو سبیل شده بشر باشد امام گفت ولایت مراد است باینمعنی که ذکری که در جمع
انها است و ولایت بیک معنی را جع میشود مخفی نماند که از این تقریر ظاهر میشود که نذیرا حال از ضمیر انها
بت باعتبار اینکه هر چند الیه در حکم فاعلست چون بتقدیر کبرت نذیرا است علامت تانیث داخل
نذیرا نشده با انکه صاحب حال مونث است برای اینکه فعیل اینجا بمعنی فاعل نیست بلکه بمعنی مفعول
مثل امراة جریح و للبشر متعلق به نذیرا است و در این ایات اشارت بغیبت کبرای صاحب الزمان
علیه السلام است ملحظه در قسم اشارت شده باینکه ان روزگار مانند شب است و باینکه امام بان احاد
ائمه که مانند ماه هستند در تفاوت و در نبوت عجیب منازل در ان روزگار هستند چنانچه بیان شد
در حدیث سیزدهم باب هفتاد دهم در شرح ان غاب عن الناس شخصه فی حال هدنتهم فلم یغب عنهم
قدیم مبثوث علمه و باینکه صبح دولت صاحب الزمان روشن خواهد شد هفتم گفتم چه معنی دارد
برای کسیکه خواهد از جمله شما مکلفان که پیش باشد یا پس باشد گفت هر که پیش آید سوی ولایت ما
پس داشته شد از جهنم و هر که پس افتاد از ما پیش افتاد سوی جهنم اشارت باین است که کلام در
لمن شاء متعلق بکبرا است باین معنی که ایشان قدرا از عبد انند و تصدیق ان میکنند که
برای تخییر در گفتگو و حاصل معطوف و معطوف علیه یکی است چیز راجع میشود هشتم گفتم چه
معنی دارد کل نفس بما کسبت رهینة الا اصحاب الیمین هر نفسی بگناه خود گرو کرده شده است مگر
اصحاب یمین راست گفت اصحاب الیمین بخدا قسم که شیعه ما اند که گناه ایشان بخشیده میشود
اما بعد از شفاعت بدلالت لفظ رهینة که مصدر است مثل شتیمه و اطلاق ان بر مرهون برای
مبالغه است چه علامت تانیث در فعیل بمعنی مفعول نمیباشد نهم گفتم چه معنی دارد و نبوعیم ان

اهل

اهل صلوة گفت مراد این است که میگویند بدرستیکه ما امام خود نبوده ایم و وصی محمد را ولی
که بعد از وصی محمد نشد و مردانی مخالفان در وقت ذکر اوصیای محمد صلوة بر ایشان نمیفرستند
باین معنی که صلوة را مخصوص رسول میگردانند تحقیق معنی صلوة شده در حدیث بیست و ششم این باب
دهم گفتم چه معنی دارد پس حال ایشان از اعراض از یاد آوری ربوبیت رب العالمین چگونه است
گفت مراد این است که از ولایت وصی روگردان اند یازدهم گفتم چه معنی دارد حاشا از خیال الاعراض
کنند کان بدرستیکه آن یاد آوری است گفت مراد این است که ولایت وصی یادآوری ربوبیت
رب العالمین و احکام الهی است اصل قلت قوله یوفون بالنذر قال یوفون لله بالنذر الذی
اخذ علیهم فی المیثاق من ولایتنا قلت انا نحن نزلنا علیک القرآن تنزیلا قال بولایة علی تنزیلا
قلت هذا تنزیل قال نعم ذا تأویل قلت ان هذه تذکرة قال الولایة قلت یدخل من یشاء فی رحمته
قال فی ولایتنا قال والظالمین اعد لهم عذابا الیما الا ترى ان الله یقول وما ظلمونا ولکن کانوا
انفسهم یظلمون قال ان الله اعز وامنع من ان یظلم وان ینسب نفسه الی ظلم ولکن الله خلطنا
بنفسه فجعل ظلمنا ظلمه وولایتنا ولایته ثم انزل بذلک قرآنا على نبیه فقال وما ظلمناهم ولکن
کانوا انفسهم یظلمون قلت هذا تنزیل قال نعم شرح میثاق عبارت از پیمان وقت وجود ابدان
چنانچه گفته شد در سوره اعراف الست بربکم قالوا بلی و بیان شد در شرح حدیث هفتم باب بیستم
کتاب التوحید یا عبارت از پیمان وقت تکلیف اولست ارواح چنانچه بیان میشود در حدیث دوم باب ابتدا
فالسم اشاره بنیست بلکه از اسماء ستره است و نصب ان بر حالیت ان هذا است بتقدیر نعم هذا التنزیل ذا تاویل
تاویل مجرور و مضاف الیه است مضمون تفسیر و ما ظلمونا تا اخر گذشته در کتاب توحید در حدیث یازدهم باب
النوادر که باب بیست و نهم است معنی گفتم چه معنی دارد قول الله تعالى در سوره دهر وفا میکنند ابرار بیمان
گفت مراد این است که وفا میکنند برای الله تعالى به پیمانی که گرفته شده بر ایشان در عهد محمد که ان اما
ما اهل البیت است گفتم چه معنی دارد در سوره دهر بدرستیکه ما فرستادهایم بعنوان بیان مستعمل فیه و
فرو فرستادیم بر تو این ایات قرآن را که در این سوره است که ان الابرار یشربون تا اینجا باشد نوعی از فرو
فرستادن بیان مستعمل فیه گفت مراد این است که بولایت علی فرو فرستادیم نوعی از فرو فرستادن گفتم
این معنی که گفتی بیان مستعمل فیه این لفظ است گفت اری بیان مستعمل فیه است و حاصل انکه باید بیان
تاویل این ایات که بلفظ جمع است در حق علی علیه السلام است چه تنزیلا مفعول مطلق برای نوعیت یعنی
نوعی از تنزیل که بیان ان تاویل هست باین معنی که لفظ جمع در این ایات در واحد مستعمل شده اما ان ایات
بتقریب ان واحد نازل شده گفتم چه معنی دارد در سوره دهر بدرستیکه این یاد آوری ربوبیت رب
العالمین است گفت مشار الیه هذه ولایت است که تنزیل ایات است و تاویل ایات سابقه این است گفتم

چه معنی دارد در سوره دهر یدخل میکند الله تعالی هر کرا که میخواهد در رحمت خود گفت مراد برحمت امامت ما اهل
البیت است امام گفت مراد بیان رحمه و حجتی دیگر که ظلم میکنند الله تعالی را اصحاب که برای ایشان عذاب
دردناک را ابا نمی بینی که الله تعالی میکند میگوید در سوره بقره و سوره اعراف و ظلم نکردند ما را و لکن
خود شان را ظلم میکردند امام در تفسیر این گفت بدرستیکه الله تعالی عزیز تر و منیع تر است از آنکه ظلم
کرده شود و او را بکرده نسبت دهد خود را بمظلومیت هر چند که بعنوان تفریع باشد و لیکن الله تعالی
مخلوط ساخته ما را که خلفای او ئیم و صفوة ایم بخود تا کرده است ظلم ما را بجای ظلم خود و ساخته ما را بجای
او بعد از آن فرو فرستاده بآن مضمون چیزی از قرآن بر نبی خود بآن روش که گفت در سوره نحل و ظلم
نکردیم ایشان را و لیکن ایشان بودند خود شان را که بر ظلم میکردند مراد این است که تقدیم مفعول
بر فعل برای حصر است بسوی افاده این میکند که ظلم نکردند ما را خود را ظلم کردند گفتم این معنی که گفتی چیزی
این آیات سوره بقره و اعراف و نحل است گفت آری **اصل** قلت ويل يومئذ للمكذبين قال يقول
ويل للمكذبين يا محمد بما اوحيت اليك من ولاية علي الم نهلك الاولين ثم نتبعهم الآخرين قال
الاولين الذين كذبوا الرسل في طاعة الاوصياء كذلك نفعل بالمجرمين قال من اجرم الى آل محمد
وركب من وصيه ما ركب قلت ان المتقين قال نحن والله وشيعتنا ليس على ملة ابراهيم
غيرنا وسائر الناس منها براء **شرح** این فقرات قران از سوره مرسلات است الم نهلک بتقدیر
قلت الم نهلک است و میتواند بود که تقدیر این نباشد الاجرام کردن گناه بزرگ که تجنب ازان صعب شود
گناه را جرم میخوانند ملة ابراهیم عبارت از تصدیق بمجرد الهی است که مذکور است در سوره انعام
و تلک حجتنا آتیناها ابراهیم علی قومه و بیان شد در شرح عنوان باب اول براء بفتح باء یک
بکسر راء بی نقطه و الف ممدوده مصدر است که بمعنی اسم فاعل مستعمل شده **یعنی** گفتم چه معنی دارد
وای بر آن روز برای تکذیب کنندگان است گفت میگوید وای بر تکذیب کنندگان ای محمد
بانچه وحی کردیم سوی تو که ولایت علی باشد گفتم چه معنی دارد ایا هلاک نکردیم پیشینیان را بعد
از ان ایشان پیغمبر سپس پیشینیان گفت پیشینیان جمعی اند که تکذیب کردند پیغمبران سابق را
در اطاعت اوصیا و معنی تتمه مذکور است در انکه هم چنان ما اهل جرم گفت مراد کسی است که
جرم کرده سوی آل محمد و مرتکب شده از حق وصی او آنچه را که مرتکب شده مراد ائمه ضلالت و اهل
خواهان ایشان است گفتم چه معنی دارد ان المتقین فی ظلال و عیون بدرستیکه پرهیزکاران از
عذاب الهی در سایها و چشمها اند گفت مرادیم ما بخدا قسم و شیعه امامیه ما بثبت بر ملة ابراهیم
غیر ما و باقی مردمان از آن بری اند **اصل** قلت يوم يقوم الروح والملائكة صفا لا يتكلمون
الآية قال نحن والله المأذون لهم يوم القيمة والقائلون صوابا قلت ما تقولون اذا تكلمتم

قال

قال نمجد ربنا ونصلي على نبينا ونشفع لشيعتنا فلا يردنا ربنا قلت كلا ان كتاب الفجار لفي
سجين قال هم الذين فجروا في حق الائمة واعتدوا عليهم قلت ثم يقال هذا الذي كنتم
به تكذبون قال يعني امير المؤمنين قلت تنزيل قال نعم **شرح** بیان ردیح شده در باب پنجاه و پنجم و
باب پنجاه و ششم و جز اینها از ابواب انبیاء و اوصیاست که علما ان بجمیع کتاب الهی اند باعتبار آنکه محل
و همه اند یا باعتبار آنکه باعث نزدیکی خلایق است و باب اینت سوره مطففین شد در شرح
حدیث آخر باب نود و سیوم **یعنی** گفتم چه معنی دارد در سوره نبأ و در روز دیوان بر پا شدن الهی و حق
است که می ایستند انبیا و اوصیا و ملائکه شاهدان اعمال و موکلان بهشت و موکلان دوزخ
می ایستند صف زده هیچکدام سخن نمیگویند از هیبت جهالت تا آخر آیت که الا من اذن له
الرحمن و قال صوابا مگر کسی که رخصت داد او را مدبر کل عالم و گفت حق را امام گفت
ماییم بخدا قسم آن جمعی که رخصت شده برای ایشان و گویند کلام حق را گفتم چه میگویند
چون بسخن گفتند گفت تعظیم میکنیم صاحب کل اختیار خود را و درود میفرستیم بر نبی خود
و شفاعت میکنیم برای شیعه امامیه خود پس رد نمیکند سخن ما را صاحب کل اختیار ما گفتم
چه معنی دارد در سوره مطففین حقا بدرستیکه سرنوشت فاجران هر اینه فی سجین است گفت
مراد بفاجران در این است جمعی اند که ظلم کردند در حق ائمه و تعدی کردند بر ایشان گفتم چه معنی دارد
در سوره مطففین بعد از آن گفته میشود این ان کس است که باو تکذیب میکردید گفت میخواهد
باسم اشاره امیر المؤمنین را گفتم این بیان مستعمل فیه این لفظ است گفت آری **نود و دوم اصل**
عن ابي بصير عن ابي عبد الله عليه السلم في قول الله عز وجل ومن اعرض عن ذكري فان له معيشة
ضنكا قال يعني به ولاية امير المؤمنين قلت ونحشره يوم القيمة اعمى قال يعني اعمى البصر في الآخرة
اعمى القلب في الدنيا عن ولاية امير المؤمنين قال وهو متحير في القيمة يقول لم حشرتني اعمى وقد
كنت بصيرا قال كذلك اتتك آياتنا فنسيتها قال الآيات الائمة فنسيتها وكذلك اليوم تنسى
يعني تركتها وكذلك اليوم تترك في النار كما تركت الائمة عليهم السلم فلم تطع امرهم ولم تسمع
قولهم قلت وكذلك نجزي من اسرف ولم يؤمن بآيات ربه ولعذاب الآخرة اشد وابقى قال يعني
من اشرك بولاية امير المؤمنين غيره ولم يؤمن بآيات ربه ترك الائمة معاندة فلم يتبع آثارهم و
لم يتولهم **شرح** اعمی البصر مبتدا است اعمی القلب خبر مبتدا ثانی است و میتواند بود که بر عکس باشد بقرینه
مقام و بر هر تقدیر مراد باعمی البصر کسی است که ملازم شود جهنم را و بیرون نتواند آمد بنابر آنکه اعمی
کسی که خود پیدا جهنم میباشد و نگاه نمیباشد چنانچه کوران میباشند و مراد باعمی القلب
کسی است که تابع حق نشود و ملازم نیز نشود از کار خیر و بتقسیم کسی نگاه میباشد جهان

اهل حق نبوده باشند وچون صاحب چنین مانند کوری نیست در انحراف از طریق مستقیم گفته کذلک

تقلیل کنت کذلک لیس حطبه انتک ایاتنا استیناف بیانی کذلک است یعنی در روایتست از ابو بصیر

ابو بصیر از امام جعفر صادق علیه السلم در قول الله عز وجل در سوره طه و هر که روگردان شد

از ذکر یاد من بعیشت من پس به درستی که مر او راست معاشی بغایت تنگ اشارتست با آنچه مذکور شد

در حدیث سابق در آیه سوره یس که وجعلنا من بین ایدیهم سدا ومن خلفهم سدا فاغشیناهم فهم

لا یبصرون گفت یعنی اعمی بودند از ولایت امیر المؤمنین گفتم چه معنی دارد در سوره طه و نحشره یوم القیمة اعمی

در روز قیامت کور گفت یعنی اعمی است آن که کور چشم و ملازم در آخرت کسی است که کور بود است در دنیا از

ولایت امیر المؤمنین امام گفت برای تفسیر با تعلیه که او حیران است در آخرت میگوید چرا انگیختی مرا کور

چشم و حال آنکه تحقیق بودم در دنیا صاحب چشم و حاضر جواب الله تعالی گفت در جواب او که بودی در

دنیا مانند آنچه انگیخته شدی برآن بیان این آنکه آمد تو را علامات ربوبیت ما پس فراموش کردی آنها

را امام گفت مراد این است که امد علامات که ائمه اند پس فراموش کردی آنها را و همچنان امروز فراموش

کرده میشوی یعنی اعمی کرده میشوی مراد از ترک کردن ائمه را و همچنان امروز ترک کرده میشوی یعنی در آتش چنانچه ترک کردی

ائمه علیهم السلم را پس اطاعت نکردی فرمان ایشان را و نشنیدی سخن ایشان را اشارت باین آیت

که فراموش شدی در اینجا استعاره شده برای ترک تحیم مشرکان در دنیا فراموش کرده حقیقه ملکه ترک کرده

و فراموش شدی برای الله تعالی محال است گفتم چه معنی دارد در سوره طه و همچنان مکوب کرده می چشم جزا میدهیم

کسی را که تجاوز کرده از حد خود و ایمان نیاورده بایم صاحبش کل احتیاط خود باین معنی که این جزا مناسب آن

عمل است و هر آینه عذاب آخرت سخت تر است از آزادی که ائمه را از ایشان کشیده شدند و پاینده تر است

امام گفت مراد همین اسراف کسی است که شرک بیاورد در ولایتی که منسوبست با امیر المؤمنین یعنی ولایتی که

انفراد در علم بجمیع احکام است و شریک ساخت میان او و اسم او و اولاد او و غیر او را یعنی کسی را که علم بجمیع احکام

ندارد و مراد بایمن بایات رب این است که ترک کرد ائمه را برای عناد پس تابع نشد احادیث ایشان

را و امام خود نشمرد ایشان را **اصل** قلت الله لطیف بعباده یرزق من یشاء قال ولایة امیر المؤمنین

قلت من کان یرید حرث الآخرة قال معرفة امیر المؤمنین والائمة علیهم السلم نزد له فی حرثه قال

نزیده منها قال یستوفی نصیبه من دولتهم ومن کان یرید حرث الدنیا نؤته منها وما له فی الآخرة من

نصیب قال لیس له فی دولة الحق مع القائم نصیب **شرح** اللطف آنچه نزدیک کننده بنده بود و دور کننده

بنده از آنچه بود و قسمت او آنچه واجب است بر الله تعالی نسبت به بندگان ادا که مکلفند مثل بعثت

رسل و انزال کتب و نصب اوصیا و دانایان بجمیع مسائل حلال و حرام و نوعی از لطف

در قدرت که قدرت مشترکست میان سعید و شقی چنانچه گفته لا یکلف الله نفسا الا وسعها دوم

نوعی

نوع دیگر از نوع لطف در قدرت که زاید است بر قدر مصحح تکلیف و باعث طاعت است اگر چه واجب نیست بلکه

برای حکمت است و این کافر است اکتفا بقدر مشترک میکنند و اطاعت میکنند لطف زاید را میکنند برای بعضی که

میدانند که اگر اکتفا بقدر مشترک میکنند مخالفت میکنند لطف زاید را منع میکنند و برای بعضی دیگر میکنند و این

این تقریر ظاهر میشود که میزان استیناف بیانی است برای دفع دخل که یا که سائلی گفت که هر گاه همه محل لطف باشند

پس مستقل چرا هستند بوده در قدرت و الله تعالی قوی عزیز است یعنی لا تفاوت در طاعت و معصیت نخواهد

بود جواب اینست که لطف زاید تفاوت میدهد پس مستقل نیستند و او قوی عزیز است و این ظاهر است

که من کان یرید استیناف بیانی است از که یا که سائلی گفت تفاوت در لطف زاید بخلاف عدل

است جواب آنست که لطف زاید مبنی بر علم الله تعالی است که بی تقصیر بکه اکتفا بلطف مشترک میکند هر کس چه میکند

و زیاد کردن لفظ کان در جمله شرطیه برای دلالت بر تقصیر است یا برای دلالت بر وقت تکلیف است

که در آن وقت نساوی در لطف واقع شده چنانچه در حدیث دوم باب اینکه حاصل همه یکی است

و اگر برای این مذکور میکنیم که نزد ما این قلب بمعرفة الجمع است

ملوک همه دولت دادند در زمان قائم و ما نشان دادن نیست که مراد دولت آخرت و علم بجمیع احکام الهی

ومن کان بتقلیل قلت ومن کان است **یعنی** گفتم چه معنی دارد در سوره شوری الله لطیف بعباده

یرزق من یشاء وهو القوی العزیز الله تعالی لطف کننده است با جمیع بندگان خود بیان این آنکه

روزی میکند بعنوان توفیق هر که را که میخواهد ایمان بربوبیت رب العالمین و او راست نهایت توانائی

فی تلک گفت مراد این است که روزی میکند ولایت امیر المؤمنین باین معنی که بعد از رسول فصل

ایمان بربوبیت آنست گفتم چه معنی دارد بیان این آنکه هر که اراده میداشت زراعت آخرت

مراد بزراعت آخرت شناخت امیر المؤمنین و ائمه اولاد او است باین معنی که بعد از رسول بی شناخت ایشان

هیچ عملی با آخرت نمی آید گفتم چه معنی دارد زیاده میکنیم برای او در زراعت او گفت مراد این است که زیاده

میکنیم بعنوان توفیق او را از آن معرفت باز اعلام در تفسیر این تفسیر گفت پس تمام باز یافت میکند حصه

خود از معرفت احکام الهی از دولت ایشان مراد ایشان است که مراتب زیاد کردن بعنوان توفیق و مخالفت

در حق مؤمنان نیست و ضعف یا بمقتضای اختلاف مراد بحوزت آخرت گفتم چه معنی دارد و هر که اراده

میکرد زراعت دنیا را میدهیم او را از آن نیاورده نیست او را در آخرت هیچ نصیب گفت مراد این است که

نیست او را در معرفت دولت آخرت ایشان در حضور قرب که با قائم علیه السلام باشد نصیبی باین معنی که توفیق

تصدیق بامامت ایشان از وقت ستر ظهور او نیابد تا کشته میشود پس اصلا نصیبی از اسلام ندارد **باب صد و هشتم**

اصل باب فیه نتف وجوامع من الروایة فی الولایة **شرح** این بابیست که در آن لطایف و کلمات

که جمع کننده است جمیع انبیا و ملائکه و مؤمنان را از جمله معطیات اهل البیت و ولایت اهل البیت

باب ۸ حدیث اول اصل کان ابو جعفر علیه السلام یقول ان الله اخذ میثاق شیعتنا بالولایة وهم ذر یوم اخذ
المیثاق علی الذر والاقرار له بالربوبیة ولمحمد صلی الله علیه وآله بالنبوة شرح الاقرار مجرور معطوف بر الولایة
است یعنی میگفت امام محمد باقر علیه السلام که الله تعالی گرفت پیمان شیعه امامیه را با امام خود دانستن ما
در حالیکه ارواح ایشان بشکل مورچه کوچک بودند در روزی که گرفت پیمان بر ارواح بشکل مورچگان و گرفت پیمان
و گرفت پیمان شیعه را آن وقت باقرار بربوبیت الله تعالی یعنی صاحب کل اختیار هر کس و هر چیز بودن و برای محمد
صلی الله علیه وآله بنبوت دوم اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال ان الله خلق الخلق فخلق ما احب مما احب
وکان ما احب ان خلقه من طینة الجنة وخلق ما ابغض مما ابغض وکان ما ابغض ان خلقه من طینة النار
ثم بعثهم فی الظلال فقلت وای شیء الظلال قال الم تر الی ظلک فی الشمس شیء ولیس بشیء ثم بعث الله
فیهم النبیین یدعونهم الی الاقرار بالله وهو قوله ولئن سألتهم من خلقهم لیقولن الله ثم دعاهم الی الاقرار
بالنبیین فاقر بعضهم وانکر بعض ثم دعاهم الی ولایتنا فاقر بها والله من احب وانکرها من ابغض وهو
قوله وما کانوا لیؤمنوا بما کذبوا به من قبل ثم قال ابو جعفر علیه السلام کان التکذیب ثم شرح این حدیث با اول
باب با اندک اختلافی در حدیث سیوم باب سیوم کتاب الایمان والکفر گذشت و برای تفصیل بیان مراد این حدیث
هفت جا استعمال شده اول و دوم موصوله است و بجای اول در کتاب الایمان والکفر من است و ...
و سیوم مصدریه است و عبارت است از مصدر احببت در مما احب و ضمیر منصوب در خلقه راجع عائد
ما احب است چهارم موصوله است پنجم مصدریه است و عبارت است از مصدر ابغض در مما ابغض و ششم معنی
در خلقه راجع بما در ما ابغض است و ششم نافیه است و هفتم موصوله است ذکر وکان ما احب تا آخر دفع گمان
آن برای اشارت بدفع چیز است اول آنکه محبت و بغض الهی از صفات فعل است نه از صفات ذات چنانچه بیان
شده در باب چهاردهم کتاب التوحید دوم آنکه محبت و بغض الهی داخل علت تامه طاعت و معصیت بندگان
نیست زیرا که مراد بما در ما احب این چیز شکل است و مراد بما در ما ابغض این چیز است که مذکور شد
در حدیث اول باب ... کتاب الایمان والکفر ... بطینة الجنة ... وهی ابسط متشابه الاجزاء
که الله تعالی میداند بعلم غیب خود که انچه از آن مخلوق شود بهشتی خواهد بود و برای حکمتی باختیار
خود خواهد بود و خواه ... شکل آن شود و خواه شور تلخ و مراد بطینة النار ... وهی ابسط متشابه الاجزاء
که الله تعالی میداند بعلم غیب خود که انچه از آن مخلوق شود جهنمی خواهد بود و برای حکمتی باختیار خود
خواهد بود و خواه شور تلخ و خواه ... شکل آن خلقه ... بفتح همزه و تخفیف نون و صیغه ماضی معلوم
الطینة بکسر طاء بی نقطه و سکون یاء دو نقطه در پائین و نون سرشت یعنی ماده چیزی الظلال بکسر ظاء
بانقطه جمع ظل سایها و اینجا استعاره شده برای نحوه چیزی ... یعنی شیء غیر معتبر است که
محض نمونه است منشأ آثار و مبدأ احکام ثواب و عقاب نبود نظر آنکه وجود ذهنی دارد وجود خارجی

نامند

نامند النبیین در اول بفتح باء یک نقطه و تشدید و کسر یاء دو نقطه در پائین و فتح نون جمع نبی ... است و مراد
در اینجا ظاهر است که یکی راه تصدیق بربوبیت است که ظاهر الصحة است و یکی راه انکار ربوبیت است که ...
البطلان است چنانچه گفته در سوره بلد وهدیناه النجدین و در نسخ با تشدید دم بفتح نون و کسر یاء یک نقطه
جمع نجاست و آن تصحیف است ... در اول ... ضمیر مستتر در یدعوهم راجع بالله است و ... جمله
حالیه است ضمیر در هو راجع بالاقرار است و مقصود این است که اقرار بالله تعالی ... اقرار ... العقبة
اولست که مذکور است ... و ... لازم دارد ربوبیت او را بمعنی صاحب کل اختیار هر کس
و هر چیز ... نداشتن در حکم انکار ... و مقصود این نیست که ضمیر منصوب در ولئن سألتهم
راجع بمنکران رسالت است زیرا که جمیع منکران رسالت اقرار ... الله تعالی نمی کنند بلکه در
میان ایشان دهریه و زنادقه هستند که ایشان از دهریه ... چنانچه بیاید در کتاب الایمان و
الکفر در باب صد و سی و ششم که باب وجوه الکفر است بس ضمیر راجع است بمنکران ولایت از جمله
منسوبان باسلام از جمله صحابه تا آخر الزمان ضمیر هو ... راجع بمصدر انکرها است باء در بما کذبوا
صله لیؤمنوا است و ما موصوله است یا باء برای سببیت است و ما مصدریه است یعنی روایت از امام محمد
باقر علیه السلام گفت که بدرستیکه الله تعالی آفرید این مخلوقین را با این روش که آفرید هر که را که دوست
از انچه دوست داشت و بود دوست داشتن الله تعالی آنچه را که دوست داشت اینکه آفرید او را از گل
بهشت و آفرید هر که را که دوست نداشت از انچه دوست نداشت و بود دوست نداشتن او آنچه را که
دوست نداشت اینکه آفرید او را از سرشت نار جهنم بعد از آن برانگیخت محبوبان و مبغوضان را در
سایها گفتم و چه چیز است سایها مراد این است که ظل اینجا چه چیز است و مشابهت بر سبیل استعاره مستعمل
شده گفت آیا نظر نکردی بسوی سایه خود که چیزی است و چیز معتبر نیست از وجه مشابهت است
بعد از آن برانگیخت الله تعالی در ایشان دو ... ظاهر که ... ایشان را بسوی اقرار بالله تعالی
و آن اقرار مذکور است در قول الله تعالی در سوره زخرف ... جمله
منسوبان باسلام که کیست آنکه آفرید ایشان را هر آینه میگویند البته که الله تعالی است بعد از آن الله تعالی
خواند ایشان را بسوی اقرار بانبیا پس اقرار کردند بعض ایشان خواه محبوب و خواه مبغوض و منکر شدند
بعضی که همه مبغوض شدند بعد از آن خواند ایشان را بسوی اقرار بامامت ما و بسبب این اقرار کرده بان بخدا
قسم هر که الله تعالی دوست داشت او را و منکر شد آن را هر که الله تعالی دوست نداشت او را و آن انکار
مذکور است در قول الله تعالی در سوره اعراف که عاقبت ایشان این نیست که ... بانچه تکذیب
کردند پیشتر از این که وقت تکلیف ارواح باشد بعد از آن گفت امام محمد باقر علیه السلام قرار گرفته
تکذیب منکران نبوت و ولایت اینجا یعنی وقت تکلیف ارواح پیش از وجود ابدان سیوم اصل

عن ابي عبد الله عليه السلام قال ولايتنا ولاية الله التي لم يبعث نبي قط الا بها شرح روايتست از امام جعفر صادق
عليه السلام گفت اولي متصرف بودن ما مصداق اولي متصرف بودن الله تعالى است كه فرستاده نشده هيچ نبي
كه مكلف براي تبليغ ان اولي متصرف بودن الله تعالى يعني مگر از خود راضي با اختلاف و از بعض ظن چهارم
اصل سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول ما من نبي جاء قط الا بمعرفة حقنا وتفضيلنا على من سوانا شرح
وتفضيلنا عطف است بر حقنا عطف تفسير و مراد تفضيل الله تعالى است يا عطف است بر معرفة و مراد
تفضيل امت است شرح شنيدم از امام جعفر صادق عليه السلام ميگفت نيست هيچ نبي كه او برده باشد
شرعي را مگر آنكه او برده در ميان احكام شريعت خود وجوب شناخت حق ولايت ما اهل بيت
رسول آخر الزمان را و وجوب شناخت افضل ساختن الله تعالى ما را بر غير ما پنجم اصل عن ابي الصباح
الكناني عن ابي جعفر عليه السلام قال سمعته يقول والله ان في السماء لسبعين صفا من الملائكة لو اجتمع
اهل الارض كلهم يحصون عدد كل صف منهم ما احصوهم وانهم ليدينون بولايتنا شرح كل بمعنى كل
مجموعي است نه بمعنى كل افرادي يعني روايتست از ابو الصباح كناني از امام محمد باقر عليه السلام راوي گفت
شنيدم از او ميگفت بخدا قسم كه بدرستي كه در آسمان هرآينه هفتاد صف از ملائكه است اگر جمع شوند
اهل زمين همگي كه حساب كنند عدد مجموع يك صف از ايشان را حساب نميتوانند كرد ايشان را و بدرستي
كه آن هفتاد صف هرآينه عبادت الله تعالى ميكنند بوسيله دوستي ما يا اينمعني كه عبادت ايشان ظاهر
در اظهار دوستي ما و صلوات بر محمد و آل محمد ششم اصل عن ابي الحسن عليه السلام قال ولاية علي مكتوبة
في جميع صحف الانبياء ولن يبعث الله رسولا الا بنبوة محمد صلى الله عليه وآله ووصية علي عليه السلام
شرح روايتست از امام جعفر موسى كاظم عليه السلام گفت اولي متصرف بودن علي نوشته شده در جميع كتب انبيا
و نفرستاده الله تعالى رسولي را مگر با تبليغ نبوت محمد صلى الله عليه وآله و وصايت علي عليه السلام هفتم
اصل عن ابي جعفر عليه السلام قال ان الله عز وجل نصب عليا عليه السلام علما بينه وبين خلقه فمن عرفه كان
مؤمنا ومن انكره كان كافرا ومن جهله كان ضالا ومن نصب معه شيئا كان مشركا ومن جاء بولايته
دخل الجنة شرح روايتست از امام محمد باقر عليه السلام گفت بدرستيكه الله عز وجل واداشته علي عليه السلام
را نشان ميان خود و ميان مخلوقين خود پس هر كه شناخت ولايت او را شد مؤمن بربوبيت رب
العالمين و هر كه نشناخت ولايت او را شد منكر بربوبيت رب العالمين و هر كه ندانست كه ولايت
او براي اينكه نشان ربوبيت رب العالمين است واجبست بمحض ظاهر تصديق ولايت او كرد شد
گمراه و هر كه واداشت با او كسي ديگر را باامامت شد مشرك و هر كه آورد در روز قيامت شناخت
ولايت علي را در ديوان بزرگ الهي داخل بهشت شد هشتم اصل سمعت ابا جعفر عليه السلام يقول ان
عليا عليه السلام باب فتحه الله فمن دخله كان مؤمنا ومن خرج منه كان كافرا ومن لم يدخل فيه ولم يخرج

منه

منه كان في الطبقة الذين قال الله تبارك وتعالى لي فيهم المشية شرح شنيدم از امام محمد باقر عليه السلام ميگفت
بدرستي كه علي عليه السلام دريست براي تصديق ربوبيت رب العالمين كه گشوده است الله تعالى براي خلايق
بعد از رسول عليه السلام پس هر كه داخل آن در شد باين معنى كه محكمات قرآن كه در امامت است و از اختلاف و از ريب
ظن هست دانست و تصديق ولايت علي كرد شد مؤمن حقيقي بربوبيت رب العالمين و هر كه بيرون
رفت از آن در باين معنى كه تصديق ولايت علي نكرد شد منكر ربوبيت رب العالمين و هر كه داخل
آن در نشد و بيرون نيز نرفت از آن در باينمعني كه تصديق ولايت علي كرد اما نه باين روش كه
داند كه ولايت او براي اين واجبست كه مصداق ربوبيت رب العالمين است چنانچه گذشت در حديث
سابق شد در طايفه كه گفته الله تبارك وتعالى كه مراست در ايشان خواهش اگر خواهم ميبخشم و اگر
خواهم عذاب ميكنم نهم اصل كان ابو جعفر عليه السلام يقول ان الله اخذ ميثاق شيعتنا بالولاية لنا
وهم ذر يوم اخذ الميثاق على الذر بالاقرار له بالربوبية ولمحمد صلى الله عليه وآله بالنبوة وعرض الله
عز وجل على محمد امته في الطين وهم اظلة وخلقهم من الطينة التي خلق منها ادم وخلق الله ارواح
شيعتنا قبل ابدانهم بالفي عام وعرضهم عليه وعرفهم رسول الله صلى الله عليه وآله وعرفهم عليا ونحن
نعرفهم في لحن القول شرح ميگفت امام محمد باقر عليه السلام بدرستيكه الله تعالى گرفت پيمان شيعه اماميه ما را
با ولي متصرف بودن براي ما در حالي كه ايشان در شكل موران بودند باينمعني كه ارواح بي ابدان بودند و آن روزي
كه گرفت پيمان را براي ارواح در شكل موران باقرار براي الله تعالى بصاحب كل اختيار هر كس و هر چيز بودن و براي
محمد صلى الله عليه وآله بنبوت و وا نمود كرد الله عز وجل بر محمد صلى الله عليه وآله امت او را در ماده كه بدنهاي
ايشان ازان مخلوق ميشود باينمعني كه ماده ابدان ايشان را وا نمود در حاليكه ارواح ايشان نمونها بودند چنانچه
بيان شده در حديث دوم اين باب و آفريد ابدان ايشان را از ماده كه آفريد ازان بدن آدم را و آفريد الله تعالى
ارواح شيعه اماميه را پيش از آفريدن بدنهاي ايشان بدو هزار سال و وا نمود كرد شيعه ما را براي او و شناسانيد
ايشان را رسول الله صلى الله عليه وآله باينمعني كه ايشان شناختند او را يا باينمعني كه او شناخت ايشان را و
شناسانيد ايشان را علي عليه السلام و ما ميشناسيم شيعه و غير آن را در طرز سخن يعني آنكه تصريح بدوستي خود
دوستي خود نكنند اشارتست بقول الله تعالى در سوره محمد صلى الله عليه وآله ولتعرفنهم في لحن القول باب صد و نهم اصل
باب في معرفتهم اولياءهم والتفويض اليهم شرح باب بيست در بيان شناخت ائمه دوستان خود را و در بيان آنكه
الله تعالى واگذاشته سوي ايشان جواب مسائل را باين معني كه اگر مثلا كسي ايشان را از تفسير آيه بپرسد ايشان
بمقتضاي شناخت ايشان حال سائل را جواب ميگويند گاهي بتنزيل و گاهي بتاويل و گاهي بتفسير بمعني
تعقل و تاويل بيان شد در شرح حديث نوزدهم باب صد و هفتم در اين باب سه حديث يا چهار حديث است
اول اصل عن صالح بن سهل عن ابي عبد الله عليه السلام ان رجلا جاء الى امير المؤمنين عليه السلام وهو مع اصحابه

فسلم عليه ثم قال انا والله احبك واتولاك فقال له امير المؤمنين عليه السلام كذبت قال بلى والله اني احبك واتولاك
فقال له امير المؤمنين كذبت ما انت كما قلت ان الله خلق الارواح قبل الابدان بالفي عام ثم عرض علينا المحب
لنا فوالله ما رأيت روحك فيمن عرض فاين كنت فسكت الرجل عند ذلك ولم يراجعه وفي رواية اخرى قال
ابو عبد الله عليه السلام كان في النار **شرح** روایتست از صالح بن سهل از امام جعفر صادق علیه السلام اینکه مردی از اهل
بسوی امیر المؤمنین علیه السلام آمد و امیر المؤمنین با اصحاب خود بود پس سلام کرد بر امیر المؤمنین بعد از آن گفت از روی
نفاق من بخدا قسم که دوست میدارم ترا و امام خود میدانم ترا پس گفت او را امیر المؤمنین علیه السلام دروغ گفتی
گفت بلی بخدا قسم که بدرستیکه من دوست میدارم ترا پس گفت او را امیر المؤمنین دروغ گفتی نیستی تو چنانکه گفتی
بدرستیکه الله تعالی آفرید ارواح را پیش از ابدان به دو هزار سال بعد از آن وانمود کرد بر ما دوستدار
پس بخدا قسم که ندیدم روح ترا در آنکه وانمود کرد پس کجا بودی پس خاموش شد آن مرد نزد آن سخن و
دیگر نکرد امیر المؤمنین را و در روایتی دیگر گفت جعفر صادق علیه السلام بود آن مرد آن روز در میان اهل نار

دوم اصل عن ابي جعفر عليه السلام قال انا لنعرف الرجل اذا رأيناه بحقيقة الايمان وحقيقة النفاق **شرح**
روایتست از امام محمد باقر علیه السلام گفت بدرستیکه ما هر آینه میشناسیم مرد را چون دیدیم او را بمصداق ایمان
او و مصداق نفاق او که کیفیت شکل و هیئت او باشد **سوم اصل** عن عبد الله بن سليمان عن ابي
عبد الله عليه السلام قال سألته عن الامام فوض الله اليه كما فوض الى سليمان بن داود فقال نعم وذلك ان رجلا
سأله عن مسألة فاجابه فيها وسأله آخر عن تلك المسألة فاجابه بغير جواب الاول ثم سأله آخر فاجابه
بغير جواب الاولين ثم قال هذا عطاؤنا فامنن او امسك بغير حساب وهكذا هي في قراءة علي **شرح** روایتست از
عبد الله بن سلیمان از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت پرسیدم او را از حال امام که آیا واگذاشته
الله تعالی اختیار او را در جواب مسائل بسوی او چنانچه واگذاشته بود بسوی سلیمان بن داود پس گفت آری و باعث
سوال آن بود که مردی پرسید امام جعفر صادق علیه السلام از مسئله پس جواب داد او را در آن مسئله و پرسید
او را دیگری از همان مسئله پس جواب داد او را بغیر جوابی که اول داده بود بعد از آن پرسید دیگری پس
جواب داد او را بغیر جواب آن دو کس اول بعد از آن سه جواب گفت مضمون آیت سوره ص را که این بخشش
ماست پس تمام بده هر کرا که خواهی آنچه را که طلبید یا بعضی را بده بی ضابطه که حکمی باین روش باشد یعنی که
کم و زیاد دادن بعض یا جنبا و نیست و هم چنین تغییر شده آیت در خواندن علی علیه السلام فرود آمده بر رسول الله
صلی الله علیه و آله که در سول الله ... و علی در صحیفه که از اهل عصمت است بخط خود نوشته و آن
امسال در این آیت بمعنی ندادن بعض و دادن بعض است نه بمعنی ندادن اصلا **اصل** قال قلنا اصلحك الله
فمن اجابهم بهذا الجواب يعرفهم الامام قال سبحان الله اما تسمع الله يقول ان في ذلك لآيات للمتوسمين
وهم الائمة وانها لبسبيل مقيم لا يخرج منها ابدا ثم قال لي نعم ان الامام اذا ابصر الى الرجل عرفه وعرف

لونه

لونه وان سمع كلامه من خلف حائط عرفه وعرف ما هو ان الله يقول ومن آياته خلق السموات والارض
واختلاف السنتكم والوانكم ان في ذلك لآيات للعالمين وهم العلماء فليس يسمع شيئا من الامر ينطق
به الا عرفه ناج او هالك فلذلك يجيبهم بالذي يجيبهم **شرح** لونه یعنی نوعیست و آن عبارتست از حقیقت
ایمان و حقیقت نفاق است **یعنی** راوی گفت گفتیم نگاه دارد ترا الله تعالی پس چیست که امام جواب گفت مردم
را باین جواب مختلف میشناسد مراتب ایشان را اگر هر کدام را بنوعی جواب گفت پس گفت سبحان الله
آیا نمی شنوی که الله تعالی که میگوید بدرستیکه در این هر آینه علامات است برای اهل فقه
و آن اهل فراست ائمه اند و هم بدرستیکه آن علامات بسبب آنکه استنباطی است که مستتر است امام گفت
... آن راه استنباط از ما هرگز بیرون نشده ... بیست و هشتم بعد از آن امام گفت مرا آری
میشناسد بدرستیکه امام چون نظر کرد بسوی مرد شناخت او را و شناخت نوع او را و اگر شنید سخن
مرد را که هرگز نظر او ننموده از پس دیواری شناخت او را و شناخت که چیست او بدرستیکه الله تعالی
میگوید در سوره روم و از جمله علامتهای وی بود آفریدن آسمانها و زمین است و اختلاف
زبانهای شما و رنگهای شماست بدرستیکه در آنچه مذکور شد که خلق و اختلاف باشد هر آینه نشانها
برای عالمان و آن عالمان اهل البیت اند ... پس نمیشنود امام چیزی از کار
که سخن میکند با آن خواه کار آخرت و خواه کاری دیگر مگر آنکه شناخت آن مرد که آیا از اهل نجاتست
در آخرت یا از اهل هلاک در جهنم است ... است که جواب میدهد هر مردمان را با آنچه جواب میدهد ایشان
را به جواب های مختلف است **باب صد و دهم اصل** ابواب التاریخ **شرح** چون این باب مشتمل است بر چند مبحث
که هر کدام بجای بابیست عنوان آن را بلفظ جمع آورد و التاریخ بسکون همزه بیان حالی که با آن بیان وقت
آن نیز باشد بعضی از این ابواب تاریخ احوال رسول و ائمه علیهم السلام است در این ابواب چهارده مبحث است
هر یکی فی الحقیقه بابی علیحده است مبحث اول که باب صد و دهم است **اصل** مولد النبي صلى الله عليه وآله ووفاته
شرح مولد بفتح میم و کسر لام مصدر میمی یا اسم زمان ... مرفوع و خبر مبتدای محذوف است
هذا و وفاته نیز مرفوع است **یعنی** این تاریخ احوال است که مناسب ولادت نبی صلی الله علیه و آله و وفات
اوست مراد این مبحث کلام مصنف و ... عنوان علیحده دارد **کلام مصنف**
ولد النبي صلى الله عليه وآله لاثنتي عشرة ليلة مضت من شهر ربيع الاول في عام الفيل يوم الجمعة مع الزوال
وروي ايضا عند طلوع الفجر قبل ان يبعث باربعين سنة وحملت به امه في ايام التشريق عند الجمرة
الوسطى وكانت في منزل عبد الله بن عبد المطلب وولدته في شعب ابي طالب في دار محمد بن يوسف
في الزاوية القصوى عن يسارك وانت داخل الدار وقد اخرجت الخيزران ذلك البيت فصيرته مسجدا
يصلي الناس فيه **شرح** ولادت آن حضرت در زمان انوشیروان بوده ... لاثنتی عشرة یعنی ...

بشین بانقطه و راء بی نقطه و قاف مصدر باب تفعیل رفتن بجانب شرق و مراد اینجا رفتن بمنی است بزرگان قریش از مکه
در زمستان سوی طایف است که در جانب شرق است و نزول ایشان در منی واقع میشد و مراد ایام التشریق
موسم حج نیست زیرا که اگر مراد ایام التشریق متصل بسال ولادت است پس مدت حمل کمتر از شش ماه تا خواهد
بود و الا اینجا مراد اکثر مدت حمل که ده ماه خواهد بود و این مستبعد است **یعنی** زاده شد نبی صلی الله علیه وآله بعد
از دوازده شب که گذشته بود از ماه ربیع الاول مخفی نماند که این تاریخ مرجح میان اهل مکه و مدینه و در
بعض بلاد هفدهم مشهور است در سال الفیل تا ابرهه پادشاه حبشه فیل مسمی بمحمود العقید خراب کردن کعبه
چنانچه محلی بده رحدیث بیست و ششم روز جمعه مقارنت ظهر و منقول شده نیز که نزد طلوع صبح بوده و بر
تقدیر بیشتر آنست که رسول شود بچهل سال و مبعوث شد باز تمام در شرح ایام تشریق نیز ضبط حمل از سنه حمل
که در منی هست و بود ماه را و آن وقت در زمان شوهرش عبدالله بن عبدالمطلب که در منی داشت زایید
او را در شکاف کوه که منسوب بابوطالب است در مکه در خانه محمد بن یوسف در کنجی که دو رست از در خانه
از جانب دست چپ تو بر جائی که تو داخل شوی آن خانه را و بتحقیق بیرون آورد خیزران آن را خیزران بفتح
خای بانقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین و ضم زای بانقطه و راء بی نقطه و الف و نون که مادر مهدی
خلیفه عباسی و زن منصور بود و اینقدر است آن خانه را بانچه که حبل کرد آن را باقی خانها و بر آنها از بیرون
و گردید که او ساخت آن خانه را مسجدی که نماز کنند مردمان در آن **اصل** وَبَقِيَ بِمَكَّةَ بَعْدَ مَبْعَثِهِ ثَلَاثَ
عَشْرَةَ سَنَةً ثُمَّ هَاجَرَ إِلَى الْمَدِينَةِ وَمَكَثَ بِهَا عَشْرَ سِنِينَ ثُمَّ قُبِضَ عليه السلام لِاثْنَتَيْ عَشْرَةَ لَيْلَةً مَضَتْ مِنْ
رَبِيعٍ الْأَوَّلِ يَوْمَ الِاثْنَيْنِ وَهُوَ ابْنُ ثَلَاثٍ وَسِتِّينَ سَنَةً وَتُوُفِّيَ أَبُوهُ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ بِالْمَدِينَةِ
عِنْدَ أَخْوَالِهِ وَهُوَ ابْنُ شَهْرَيْنِ وَمَاتَتْ أُمُّهُ آمِنَةُ بِنْتُ وَهْبِ بْنِ عَبْدِ مَنَافِ بْنِ زُهْرَةَ بْنِ كِلَابِ بْنِ
مُرَّةَ بْنِ كَعْبِ بْنِ لُؤَيِّ بْنِ غَالِبٍ وَهُوَ عليه السلام ابْنُ أَرْبَعِ سِنِينَ وَمَاتَ عَبْدُ الْمُطَّلِبِ وَلِلنَّبِيِّ صلى الله عليه وآله
نَحْوُ ثَمَانِ سِنِينَ **شرح** و ماند در مکه بعد از رسالت سیزده سال بعد از آن هجرت کرد بسوی مدینه و ماند
در مدینه ده سال بعد از آن گرفته شد علیه السلام از دنیا بعد از دوازده شب که گذشته بود از ربیع الاول
مخفی نماند که مشهور بیست و هشتم صفر است روز دوشنبه و او فرزند شصت و سه سال بود و وفات
یافت پدرش عبدالله بن عبدالمطلب در مدینه نزد خالوهای خود و رسول علیه السلام فرزند دو ماهه بود
در آن وقت و مرد مادرش آمنه و او علیه السلام فرزند چهار ساله بود و مرد عبدالمطلب و رسول را صلی الله
علیه وآله نزدیک هشت ساله بود **اصل** وَتَزَوَّجَ خَدِيجَةَ وَهُوَ ابْنُ بِضْعٍ وَعِشْرِينَ سَنَةً فَوُلِدَ لَهُ مِنْهَا قَبْلَ
مَبْعَثِهِ عليه السلام الْقَاسِمُ وَرُقَيَّةُ وَزَيْنَبُ وَأُمُّ كُلْثُومٍ وَمَا وُلِدَ لَهُ بَعْدَ الْمَبْعَثِ إِلَّا فَاطِمَةُ عليها السلام وَ
الطَّيِّبَ وَالطَّاهِرَ وُلِدَا قَبْلَ مَبْعَثِهِ وَمَاتَتْ خَدِيجَةُ عليها السلام حِينَ خَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله مِنَ
الشِّعْبِ وَكَانَ ذَلِكَ قَبْلَ الْهِجْرَةِ بِسَنَةٍ وَمَاتَ أَبُو طَالِبٍ بَعْدَ مَوْتِ خَدِيجَةَ بِسَنَةٍ فَلَمَّا فَقَدَهُمَا رَسُولُ اللَّهِ

صلى الله

صلى الله عليه وآله سَئِمَ الْمُقَامَ بِمَكَّةَ وَدَخَلَهُ حُزْنٌ شَدِيدٌ وَشَكَا ذَلِكَ إِلَى جَبْرَئِيلَ عليه السلام فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَيْهِ اخْرُجْ مِنَ
الْقَرْيَةِ الظَّالِمِ أَهْلُهَا فَلَيْسَ لَكَ بِمَكَّةَ نَاصِرٌ بَعْدَ أَبِي طَالِبٍ وَأَمَرَهُ عليه السلام بِالْهِجْرَةِ **شرح** شعب بشین بانقطه و عین و باء
ما منع معلوم با بی منع است **یعنی** و جفت خود کرد خدیجه را و او فرزند بیست سال و کسری بود پس زاده شد
برای او از خدیجه پیش از رسالت او علیه السلام قاسم و رقیه و زینب و ام کلثوم و زاده شد برای او بعد از
رسالت مکه فاطمه علیها السلام و روایت شده نیز که زاده شد برای او بعد از رسالت مکر فاطمه علیها السلام و اینکه طیب
و طاهر زاده شدند پیش از رسالت او و مراد ذکر اولاد او از خدیجه در مکه است و لهذا ابراهیم که از ماریه قبطیه
در مدینه زاده شده مذکور نشده و مرد خدیجه علیها السلام وقتیکه بیرون رفت رسول الله صلی الله علیه وآله
از شکاف کوه که منسوب بابوطالب است و از آنجا از ترس مشرکان مدتی حرکت نمیکرد و بود آن بیرون رفتن
پیش از هجرت بمدینه بیکسال و مرد ابوطالب بعد از مرگ خدیجه بیکسال پس چون نیافت رسول علیه السلام
آن دو کس را ملول شد طبع خود در ماندن در مکه و داخل شد او را اندوه سخت و شکایت کرد آن اندوه را
سوی جبرئیل علیه السلام پس وحی فرستاد الله تعالی سوی او که بیرون رو از این دیه که ظالمند اهل این دیه نیست برا
در مکه مددکاری که صاحب اعتبار باشد بعد از ابوطالب و امر کرد او را علیه السلام بهجرت بمدینه **اول اصل**
قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله سَيِّدَ وُلْدِ آدَمَ فَقَالَ كَانَ وَاللَّهِ سَيِّدَ مَنْ خَلَقَ
اللَّهُ وَمَا بَرَأَ اللَّهُ بَرِيَّةً خَيْراً مِنْ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه وآله **شرح** گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که آیا بود رسول الله
صلی الله علیه وآله مهتر فرزندان آدم پس گفت بود بخدا قسم مهتر هر کرا آفرید الله تعالی و نیافرید الله تعالی
آفریده را که بهتر باشد از محمد صلی الله علیه وآله بن معصف که او بهترست همگی **دویم اصل** عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ
عليه السلام قَالَ ذَكَرَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله فَقَالَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام مَا بَرَأَ اللَّهُ نَسَمَةً خَيْراً مِنْ مُحَمَّدٍ
صلى الله عليه وآله **یعنی** روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام که یاد کرد رسول الله صلی الله علیه وآله
پس گفت که گفت امیرالمؤمنین علیه السلام نیافرید الله تعالی انسانی که بهتر از محمد صلی الله علیه وآله باشد
سیوم اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى يَا مُحَمَّدُ إِنِّي خَلَقْتُكَ وَعَلِيّاً نُوراً يَعْنِي رُوحاً
بِلَا بَدَنٍ قَبْلَ أَنْ أَخْلُقَ سَمَاوَاتِي وَأَرْضِي وَعَرْشِي وَبَحْرِي فَلَمْ تَزَلْ تُهَلِّلُنِي وَتُمَجِّدُنِي ثُمَّ جَمَعْتُ رُوحَيْكُمَا
فَجَعَلْتُهُمَا وَاحِدَةً فَكَانَتْ تُمَجِّدُنِي وَتُقَدِّسُنِي وَتُهَلِّلُنِي ثُمَّ قَسَمْتُهَا ثِنْتَيْنِ وَقَسَمْتُ الثِّنْتَيْنِ ثِنْتَيْنِ
فَصَارَتْ أَرْبَعَةً مُحَمَّدٌ وَاحِدٌ وَعَلِيٌّ وَاحِدٌ وَالْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ اثْنَانِ ثُمَّ خَلَقَ اللَّهُ فَاطِمَةَ مِنْ نُورٍ ابْتَدَأَهَا
رُوحاً بِلَا بَدَنٍ ثُمَّ مَسَحَنَا بِيَمِينِهِ فَأَفْضَى نُورَهُ فِينَا **شرح** این حدیث صریح است در اینکه نفس ناطقه مجرد است
و محل روح در اینجا بر الحق که غیر مخاطب این خطاب باشد بغایت رکیک و از سیاق عربی بیرون است یعنی
روحاً بلا بدن کلام امام جعفر صادق علیه السلام است و تفسیر نور نیست و الا لازم میاید که کفار نیز نور باشند
چه ارواح ایشان نیز پیش از ابدان مخلوق شده پس نور بمعنی ربوبیت رب العالمین است و مراد اینجا

مصداق ربوبیت است و ما حال مفعول اول خلقتک است یعنی عرش بیان شده در شرح حدیث اول
این باب و دوم مجرد مستعمل مشهور بمعنی اسباب بسیار و مراد به چیزی اینجا نیست که مذکور شد در حدیث
سیوم باب نود و سیوم و ممکن است که مراد اینجا آب باشد که ماده اسماها [illegible] و امثال اینها است و این مناسبت
ندارد با اینکه ماده روح محمد و علی نیز آب باشد زیرا که ممکن نبود که خلق [illegible] از آن آب پیش از خلق جمیع
آن باشد التهلیل گفتن لا اله الا الله التمجید تعظیم و مراد اینجا گفتن الله اکبر است التقدیس [illegible]
اینجا گفتن سبحان الله است قسمتها بصیغه ماضی متکلم وحده از باب تفعیل یا باب ضرب است التقسیم
قاف و سکون سین بیفقط یا بره کردن چیزی و قسمت بصیغه ماضی متکلم وحده از باب ضرب است القسم
بخشیدن بکسی یا چیزی که نصیب او است ضمیر فصارت راجع بروح مطلق است نه بروح واحد فصارت تا
آخر یا ثم خلق تا آخر کلام امام جعفر صادق علیه السلام است [illegible] سین [illegible] بصیغه
غایب معلوم باب منع است المسبح [illegible] اسم تعالی چیزی که [illegible] عبارت [illegible]
ضمیر راجع بالله تعالی است بمعنی ربوبیت او **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت
الله تبارک و تعالی [illegible] عظمت [illegible]
که آن [illegible] روح [illegible] اسماها [illegible]
[illegible] تهلیل میکردی [illegible] تمجید میکردی [illegible] جمع کردیم [illegible]
[illegible] متصل [illegible] جمیع کیفیات [illegible]
[illegible] علم [illegible] اثر آن [illegible]
[illegible] تمجید میکردی [illegible] تقدیس میکردی [illegible] تهلیل میکردی [illegible] اجتماع ایشان باعث [illegible]
[illegible] بعد از آن [illegible] روح [illegible]
اتصال که [illegible] کنند [illegible] مخلوط [illegible]
[illegible] بتشخص [illegible] باطل [illegible] فلاسفه [illegible] بتشخصه [illegible]
کردیم [illegible] روح [illegible] روح [illegible] عالم [illegible] ایشان [illegible] روح [illegible]
[illegible] و حسن و حسین [illegible] بعد از آن [illegible] تعالی فاطمه را از نور [illegible] باین معنی که [illegible] ربوبیت
[illegible] بیان کیفیت این خلق اینکه [illegible] فاطمه [illegible] روح [illegible] باین معنی که [illegible] اول [illegible] تقسیم
از آن [illegible] روح [illegible] بعد از آن [illegible]
این معنی که [illegible] ربوبیت [illegible] **چهارم اصل** سمعت ابا جعفر علیه السلام یقول اوحی الله
الی محمد صلی الله علیه و آله یا محمد انی خلقتک و لم تک شیئا و نفخت فیک من روحی کرامة منی اکرمتک بها حین
اوجبت لک الطاعة علی خلقی جمیعا فمن اطاعک فقد اطاعنی و من عصاک فقد عصانی و اوجبت ذلک

فی علی

و نحن فی [illegible] من اختصصته منهم لنفسی **شرح** مراد بروح اینجا غیر مراد بآن در حدیث سابق است چه مراد در سابق نفس
است و مراد اینجا همان است که مذکور شد در باب پنجاه و پنجم و پنجاه و ششم الکافی یعنی کافی [illegible] و مراد اینجا باعث [illegible]
[illegible] مفعول به [illegible] است و من [illegible] تبعیض [illegible] که مفعول له باشد و من [illegible] مفعول به [illegible]
و من اسمها باشد بمعنی بعض **یعنی** شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام که گفت وحی کرد الله تعالی بسوی محمد صلی الله علیه و آله
که ای محمد [illegible] که من [illegible] و نبودی چیزی و دمیدم در تو از جمله [illegible] که دمیدم [illegible]
[illegible] که [illegible] باین معنی که هیچکس [illegible] بوده [illegible]
لازم ساختم برای تو اطاعت [illegible] که اطاعت کند [illegible] اطاعت کرده [illegible]
مخالفت کند [illegible] مخالفت کرده [illegible] لازم کردم [illegible] علی [illegible]
[illegible] که [illegible] امر [illegible] **پنجم اصل** عن محمد بن سنان قال کنت عند ابی
جعفر الثانی علیه السلام فاجریت اختلاف الشیعة فقال یا محمد ان الله تبارک و تعالی لم یزل متفردا بوحدانیته ثم
خلق محمدا و علیا و فاطمة فمکثوا الف دهر ثم خلق جمیع الاشیاء فاشهدهم خلقها و اجری طاعتهم علیها و فوض
امورها الیهم فهم یحلون ما یشاؤون و یحرمون ما یشاؤون و لن یشاؤوا الا ان یشاء الله تبارک و تعالی ثم قال
یا محمد هذه الدیانة التی من تقدمها مرق و من تخلف عنها محق و من لزمها لحق خذها الیک یا محمد **یعنی** روایت است
از محمد بن سنان که گفت بودم نزد امام محمد تقی علیه السلام [illegible] اختلاف شیعه [illegible]
[illegible] گفت ای محمد [illegible] الله تبارک و تعالی [illegible] بیگانگی خود باین معنی که [illegible]
[illegible] بعد از آن [illegible] محمد و علی و فاطمه [illegible] ایشان [illegible] هزار سال
[illegible] هزار سال [illegible] بعد از آن [illegible] جمیع چیزها [illegible] ایشان [illegible]
و لازم ساخت اطاعت ایشان [illegible] چیزها [illegible] سوی ایشان [illegible]
[illegible] حلال [illegible] حرام [illegible]
[illegible] الله تبارک و تعالی [illegible] احکام [illegible]
[illegible] بکتاب [illegible] الاصول [illegible]
ای محمد [illegible] علیه السلام [illegible] الله تعالی [illegible]
[illegible] احکام [illegible] اسلام [illegible]
[illegible] باطل [illegible]
[illegible] باین معنی که [illegible]
رسول خود ای محمد **ششم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام ان بعض قریش قال لرسول الله صلی الله علیه و آله بای شیء
سبقت الانبیاء و انت بعثت آخرهم و خاتمهم قال انی کنت اول من آمن بربی و اول من اجاب حین اخذ الله

میثاق النبیین واشهدهم علی انفسهم الست بربکم قالوا بلی فکنت انا اول نبی قال بلی فسبقتهم بالاقرار بالله
شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام اینکه بعضی قریش گفتند رسول الله صلی الله علیه وآله را که بچه چیز افضل
انبیا شدی و حال آنکه تو مبعوث شدی آخر ایشان و آخر همه ایشان گردیدی گفت بدرستیکه
من بودم اول کسیکه گروید در عالم ارواح بالله بربوبیت پروردگار و اول کسیکه جواب داد وقتیکه گرفت
الله تعالی پیمان انبیا را چنانچه گفته در سوره احزاب و اذ اخذنا من النبیین میثاقهم و در سوره آل عمران
و اذ اخذ الله میثاق النبیین و گواه گرفت ایشان را بر خود ایشان که آیا نیستم صاحب اختیار شما گفتند بلی
بودم من اول نبی که گفت بلی پس پیشی گرفتم ایشان را بر خود ایشان که باقرار بربوبیت الله تعالی و
این است که باین سبب افضل از ایشان شدم **هفتم اصل** عن المفضل قال قلت لابی عبدالله علیه السلام کیف کنتم
حیث کنتم فی الاظلة فقال یا مفضل کنا عند ربنا لیس عنده احد غیرنا فی ظلة خضراء نسبحه ونقدسه
ونهلله ونمجده وما من ملک مقرب ولا ذی روح غیرنا حتی بدا له فی خلق الاشیاء فخلق ما شاء کیف شاء
من الملائکة وغیرهم ثم انهی علم ذلک الینا **شرح** ظله بکسر ظا با نقطه و تشدید لام یعنی روایتست از مفضل
گفت گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را چگونه بودید جائیکه بودید در سایه های لطف الهی پیش از ایجاد سایر حوادث
آدم یا پیش پس گفت ای مفضل بودیم نزد صاحب کل اختیار خود باین معنی که جمیع لطف او با ما بود حالانکه
سبز بود در آن وقت نزد او هیچیک غیر ما باین معنی که دیگری هنوز موجود نشده بود تا در لطف داخل شود در این
سایه لطف بودیم که سبز بود سبزی کنایت از خوبی و تحقق ایمان است بیان این آنکه تسبیح میکردیم او را و مبالغه در
تسبیح میکردیم او را و تهلیل میکردیم او را و تکبیر میکردیم او را و نبود هیچ فرشته مقرب و نه صاحب روحی غیر ما
تا وقتیکه ظاهر شد علم سابق ما او آفرید چیزهای دیگر باین روش که آفرید هر چه را که خواست چنانچه خواست از فرشتگان
و غیر ایشان بعد از آن رسانید علم آنرا بسوی ما **هشتم اصل** عن سنان بن طریف عن ابی عبدالله علیه السلام
یقول قال انا اهل بیت نوه الله باسمائنا انه لما خلق السموات والارض امر منادیا فنادی اشهد
ان لا اله الا الله ثلاثا اشهد ان محمدا رسول الله ثلاثا اشهد ان علیا امیر المؤمنین حقا ثلاثا **شرح** نوه بفتح نون
و تشدید واو بصیغه ماضی معلوم باب تفعیل است **یعنی** روایتست از سنان بکسر سین بی نقطه ابن طریف
بفتح طاء بی نقطه از امام جعفر صادق علیه السلام روایت میکرد امام گفت ما اهل بیتیم که رفعت داد الله تعالی
نامهای ما را بیان این آنکه بدرستیکه وقتیکه آفرید آسمانها و زمین را امر کرد منادی را پس ندا کرد که گواهی
دهم که مستحق عبادتی نیست مگر الله سه بار ندا کرد گواهی میدهم که محمد رسول الله است سه بار ندا کرد گواهی میدهم
که علی امیر المؤمنین است حقا سه بار ندا کرد **نهم اصل** عن ابی عبدالله علیه السلام قال ان الله کان اذ لا کان
فخلق الکان والمکان وخلق نور الانوار الذی نورت منه الانوار واجری فیه من نوره الذی نورت منه
الانوار وهو النور الذی خلق منه محمدا وعلیا فلم یزالا نورین اولین اذ لا شیء کون قبلهما فلم یزالا

یجریان

یجریان طاهرین مطهرین فی الاصلاب الطاهرة حتی افترقا فی اطهر طاهرین فی عبدالله وابی طالب علیهما السلام **شرح**
مضمون صدر این گذشت در کتاب التوحید در حدیث سیوم باب الکون والمکان که باب ششم است کان در
اول از افعال تامه است و در دوم و سیوم اسمی است ملحوظ از فعل ماضی که از افعال تامه است و نظیر
قیل و قال است که مذکور شد در کتاب العقل در حدیث پنجم باب الرد الی الکتاب والسنة که باب بیست و یکم
است و مقصود این است که چون هر کلام حادث است کان تمیز نشود و حادث شد و ذکر خلق مکان اینجا
اشارت است باینکه کلام هم مکان عینی است زیرا که از دو کس ممکن است که یکی متکلم باشد و دیگری مخاطب
باشد هر چه غیر الله تعالی است مکان دارد چنانچه بیان شده در کتاب التوحید در شرح عنوان باب و
ایضا کلام لفظ است و لفظ قائم بجسمی می باشد مثل هوا و جسم مکان عینی باشد الذی نورت منه الانوار
دو جا استعمال شده و مراد باول مصداق است چنانچه دلالت میکند بر آن لفظ واجری فیه و مراد
بدوم ربوبیت رب العالمین است و هو راجع بسوی الانوار است و ضمیر نورانیت است که راجع شود باشد بنا
بر اینکه در خلق ضمیر برای سببیت باشد نه برای مجاورت فلم یزالا نورین اولین منافات ندارد
با آنچه گذشت در حدیث سیوم این باب که ثم جمعنه فجعلنا ماء واحدا بیکی از دو وجه اول اینکه
مراد بوحدت در حدیث سیوم اتصال حسی باشد پس منافات ندارد با دو سطح و سطح خارجی میان اعضا
و تعدد خارجی اعضا دوم اینکه تعدد در این حدیث باعتبار توسط سطح وهمی محض میان آن دو باشد
و بمعنی که اگر آن سطح منفصل شود هر یک از آن دو جسم همان باشد که پیش از انفصال بوده الطاهر پاکیزه
المطهر ممنوع از آلایش بمعنی پاکیزه بکوان باد **یعنی** روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که
بدرستیکه الله تعالی بود وقتی که نبود پس آفرید بودن و آفرید مصداق ربوبیت
خود را که باعث وجود مصداق ربوبیت او است آنکه منور شده بسبب او جمیع انبیا و اوصیا
که مصداقهای ربوبیت اند باین معنی که ایشان بطفیل او مخلوق شدند و جاری ساخت در آن نور الانوار
از نور ربوبیت خود که منور شده از او جمیع انبیا و اوصیا باین معنی که از مصداق ربوبیت خود
کرد و آن نور الانوار نوریست که آفرید از آن محمد و علی را پس همیشه بودند دو نور پیش
همه چیز پیش از آن دو همیشه بودند باهم جاری میشدند در پاکیزه و بغایت پاکیزه کرده شده
در پشتهای پاکیزه باین معنی که اباء ایشان همگی مؤمن موحد بودند تا آنکه جدا شدند از هم در پاکیزه ترین دو
پاکیزه در عبدالله و ابوطالب علیهما السلام اگر گوئی که چون این ایشان مومن بودند در اصلاب طاهر منافات
دارد با آیت سوره انعام که و اذ قال ابراهیم لابیه آزر اتتخذ اصناما آلهة و آیت سوره توبه و ما کان
استغفار ابراهیم لابیه الا عن موعدة وعدها ایاه فلما تبین له انه عدو لله تبرأ منه گوئیم که صاحب
مجمع البیان نقل کرده در تفسیر آیت سوره انعام از اصحاب ما اینکه آزر جد ابراهیم از جانب مادر بود

واستعمال اسم در جمله عادی حقیقت است و بعضی در جواب میگویند که استعمال اب در اعم از والد و عم شایع است

مثل است بوده بعوض نعبد الهك واله ابائك ابراهيم واسمعيل واسحق زيرا که اسمعيل عم یعقوب بوده و مثل

حدیث انا ابن الذبيحين بنا بر اینکه یک ذبیح عبد الله باشد و دیگری اسحق باشد چنانچه گذشت در کتاب التوحيد

در حدیث چهارم که باب المشية والارادة که باب بیست و هشتم است و مفصل میشود در کتاب الحجة در شرح

کلام مصنف در ذیل حدیث چهارم باب حج ابراهیم واسمعیل تا آخر که باب هفتم است صاحب قاموس گفته در

فصل تا و در نقطه بالا و را بی‌نقط و حا بی‌نقط که تارح کادم ابو ابراهیم الخلیل صلوات الله وسلامه علیه

و بعد از آن گفته که آزر که نام اسم عم ابراهیم علیه الصلوة والسلام واما ابوه فانه تارح انتهی کما ان منافات در

با آنچه مذکور است در آخر کتاب الروضه پیش از حدیث العابد که ان الله لا یسطر ابراهیم بوده که گویم که اهتمام با

دفع منافات میان احادیث کافی با یکدیگر است که مصنف در خطبه آن گفته که بالاثار الصحیحة عن الصادقین علیهم

السلام والسنن القائمة التي عليها العمل تا آخر و کتاب الروضه جزو کتاب کافی نیست چنانچه منقول است از

شیخ زین الدین عاملی شارح کتاب شرایع [illegible] از مصنف کافی باشد شاید که از قبیل امالی باشد تصنیف علیحده

از او باشد پیش از تصنیف کافی و پیش از حصول او [illegible] و ناحیه مقدسه [illegible] و شاکر و ان الحاق

بکافی کرده باشد والله اعلم بالصواب متن اصل عن جابر بن يزيد قال قال لي ابو جعفر عليه السلام يا جا

بر ان الله اول ما خلق خلق محمدا وعترته الهداة المهتدين فكانوا اشباح نور بين يدي الله قلت وما

الاشباح قال ظل النور ابدان نورانية بلا ارواح وكان مؤيدا بروح واحدة وهي روح القدس

فبه كان يعبد الله وعترته ولذلك خلقهم حلماء علماء بررة اصفياء يعبدون الله بالصلوة والصوم

والسجود والتسبيح والتهليل ويصلون الصلوات ويحجون ويصومون شرح اول منصوب بظرفیت [illegible]

ما مصدریه است [illegible] ظرف زمان است و مضاف الیه است خلق [illegible] است و عامل در

ظرف [illegible] است و عترته منصوب به عطف بر محمد است الهداة منصوب به صفت محمد و عترته است باصفه عترته شد

است المهتدين مفعول الهداة است زیرا که الف و لام صفتی [illegible] که المهتدین مقدم بر الهداة

[illegible] اشاره است باینکه راه [illegible] بعد از رسول [illegible] نیست از غیر اهل بیت او [illegible]

فكانوا ای [illegible] تعقیبیه است و مراد [illegible] که ماده ایشان هنوز [illegible] کفتند [illegible] که کان

عرشه على الماء و بیان شده در کتاب التوحید در حدیث هفتم باب العرش والکرسی که باب بیستم است و [illegible]

در اول [illegible] و علم هنوز با ایشان [illegible] مجموع ماده ایشان [illegible] روح [illegible] اینکه ماده روح

ایشان [illegible] الاشباح جمع شبح [illegible] بفتح شین [illegible] و سکون با [illegible] بی‌نقط

بین یدی الله کنایت از محبوب الله تعالی بودن [illegible] بکسر ظا [illegible] و تشدید لام [illegible]

و افراد آن باعتبار این است که سؤال سایل فی الحقیقة مبنی بر جهل [illegible] اشباح است چون [illegible] در معانی

دیگر

دیگر کاهی مستعمل میشود [illegible] مثل است و اطلاق [illegible] روح که هنوز [illegible] است

از مجاز است ضمیر در کان مؤیدا راجع بمحمد است [illegible] که مؤیدا بروح واحدة وهي روح القدس

فبه کان تا آخر [illegible] مراد این است که روح من امر [illegible] که [illegible] هنوز [illegible]

با او [illegible] و این اشاره است بتفسیر آیت سوره شوری و کذلك اوحینا الیك روحا من امرنا ما کنت

تدری ما الکتاب ولا الایمان موافق انچه گذشت در حدیث پنجم باب پنجاه و ششم که باب الروح التی

یسدد الله بها الائمة علیهم السلام است [illegible] منافات ندارد با اینکه [illegible] که متعلم [illegible] روح القدس

میباشد [illegible] مثل روح الایمان و بیان شد در احادیث باب پنجاه و پنجم که باب فیه

ذکر الارواح التی فی الائمة علیهم السلام [illegible] ضمیر فبه راجع است [illegible]

مفصل جایز است چون [illegible] فاصله [illegible] مثل [illegible] ولذلك [illegible] سابق [illegible] اثبات

اینست که روح القدس [illegible] روح من امرنا باشد [illegible] این کتاب که [illegible]

[illegible] تعالی اینکه [illegible] فهمیده میشود [illegible] ایشان و اخلقهم [illegible] این معنی که

ایشان [illegible] روح من امرنا [illegible] خلقهم حلماء علماء تا آخر [illegible]

جمله حالیه است از مفعول خلقهم و اشاره است باینکه محمد و عترت او [illegible] قیام [illegible] شوند

عبادت میکردند [illegible] حدیث [illegible] این باب

عترت او [illegible] و یصلون عطف است بر خلقهم [illegible] الصلوات [illegible]

[illegible] اکمل و افضل از نمازهای [illegible]

چنانچه [illegible] اختلاف [illegible] عترت [illegible] محمد حنفیه [illegible]

و [illegible] امام علیه السلام [illegible] صلوة و صوم [illegible] یعنی روایت است از جابر بن یزید که گفت

مرا امام محمد باقر علیه السلام که ای جابر بدرستیکه الله تعالی در اول زمان [illegible] محمد

و اهل بیت او [illegible] که هادی [illegible] الله تعالی

کفتم که [illegible] کفت [illegible] است

علیه السلام [illegible] روح القدس است که [illegible] میان

جمیع انبیا و اوصیا [illegible] روح القدس [illegible] روح من امرنا [illegible] عبادت میکردند الله تعالی را [illegible] عترت

او [illegible] عبادت میکردند الله تعالی را [illegible] امامت [illegible]

امامت [illegible] عاقل [illegible] جمیع انبیا و اوصیا [illegible] که

که عبادت میکردند الله تعالی را بنماز [illegible] و خضوع و تسبیح و تهلیل [illegible] نمازهای معهود

و حج میکنند [illegible] معهود [illegible] اینست که [illegible] معصوم [illegible] از اول

اد نت فهميدن قران بروح القدس كه مشترك است ميان ايشان و جميع انبيا و اوصيا اما چون روح القدس
كافى نبود براى فهميدن قران پس بروح من امرنا كه مخصوص ايشان است و در انبيا و اوصياى سابق نبوده
در ايشان مخلوق شد **باب نهم اصل** عن ابى جعفر عليه السلم قال كان في رسول الله صلى الله عليه وآله ثلثة
لم تكن في احد غيره لم يكن له فيء وكان لا يمر في طريق فيمر فيه بعد يومين او ثلثة الا عرف انه قد مر
فيه لطيب عرفه وكان لا يمر بحجر ولا بشجر الا سجد له **شرح** ميتواند بود كه اين سه چيز در او [illegible]
باشند و بعد از ان بر طرف شده باشد براى [illegible] امتحان كه مذكور ميشود در كتاب الحج در حديث دوم
ششم كه باب ابتلاء الخلق واختبارهم بالكعبة است و ميتواند بود كه مستمر باشد [illegible] وصف آن
چه خير كه حسب عرف [illegible] باضافه ميكند با مخصوص است باستثناء شايد كه سايه نداشتن باين روش باشد كه
[illegible] سايه اند [illegible] باشد كه منطبق بر بدن او باشد و [illegible] باشد العرف بفتح عين [illegible]
و سكون را بوى خوش **ترجمه** ولقيست از امام محمد باقر عليه السلم گفت كه بود در رسول الله صلى الله عليه
وآله سه چيز كه نبود در هيچ يك غير او نبود او را سايه و عبور ميكرد در راهى پس گذشته ميشد در ان راه
بعد از دو روز يا سه روز مگر آنكه شناخته ميشد كه او بتحقيق گذشته در ان براى خوشى بوى او
[illegible] كه اين معرفت مخصوص بعضى باشد [illegible] مختلف ميباشند در قوت شامه چنانچه
بوى پيراهن يوسف را يعقوب يافت و ديگران منكر بودند و عبور ميكرد [illegible] سنگى و نه درختى مگر آنكه
سجده ميكرد براى او مراد [illegible] از سنگ و [illegible] و ذكر حجر و شجر بر سبيل
مثال است **حديث دوم اصل** عن ابى عبد الله عليه السلم قال لما عرج برسول الله صلى الله عليه وآله انتهى به جبرئيل
عليه السلم الى مكان فخلى عنه فقال له يا جبرئيل اتخليني على هذه الحال فقال امضه فوالله لقد وطئت
مكانا ما وطئه بشر وما مشى فيه بشر قبلك **شرح** خلى عنه وخلاه يكى [illegible] باب تفعيل
ها را مضمر براى سكت **ترجمه** ولقيست از امام جعفر صادق عليه السلم گفت [illegible]
رسول الله صلى الله عليه وآله بمعراج رسانيد او را جبرئيل عليه السلم تا مكانى پس دست برداشت از او
كه تنها ماند گفت او را اى جبرئيل [illegible] مرا بر اين حال پس گفت برو [illegible]
[illegible] تحقيق [illegible] انسان [illegible]
[illegible] در ان انسان [illegible] **حديث سيزدهم اصل** عن على بن ابى حمزة قال سأل ابو بصير ابا عبد الله عليه السلم
وانا حاضر فقال جعلت فداك كم عرج برسول الله صلى الله عليه وآله فقال مرتين فاوقفه جبرئيل
موقفا فقال له مكانك يا محمد فلقد وقفت موقفا ما وقفه ملك قط ولا نبى ان ربك يصلي
فقال يا جبرئيل وكيف يصلي قال يقول سبوح قدوس انا رب الملائكة والروح سبقت رحمتي
غضبي فقال اللهم عفوك عفوك قال وكان كما قال الله قاب قوسين او ادنى فقال له ابو بصير جعلت

فداك

فداك ما قاب قوسين قال ما بين سيتها الى رأسها **شرح** فاء در فقال براى بيان است مكانك منصوب باغراء است
بتقدير [illegible] مكانك يا مرفوع و خبر مبتداى محذوف است بتقدير هو مكانك [illegible] اين است كه
او [illegible] سوى ان مكان نكرد [illegible] چنانچه گذشت در حديث سابق فاء در فلقد براى بيان
است ملك بكسر ميم و فتح لام ميتواند بود [illegible] چنانچه گفته در سوره نساء وآتيناهم ملكا
عظيما يصلي بتقدير يصلي عليك است چنانچه گفته در سوره احزاب كه ان الله وملائكته يصلون على النبي
مبتدا است سبوح خبر [illegible] است [illegible] اخفش و كوفيين ميتواند بود كه سبوح
مبتدا باشد وانا فاعل باشد [illegible] منصوب باختصاص است رحمتى عبارت است از رسول الله صلى الله
عليه وآله چنانچه گفته در سوره انبياء وما ارسلناك الا رحمة للعالمين غضبى عبارت است از رؤساى
ضلالت چون هر يكى از ايشان در غير [illegible] باعث غضب الهى است [illegible] عفوك منصوب
بفعل مقدر است بتقدير اسال عفوك واين براى شفاعت جمعى از مومنان است كه [illegible]
ضلالت كرده باشند في الجملة بسبب [illegible] دنيا اما اعتقاد باينان نداشته باشند [illegible]
ميكرده باشند و سابق بودن رحمت بر غضب عبارت است از وضوح برهان حقيت [illegible]
بطلان دوم از شواهد ربوبيت و [illegible] قران چنانچه گفته در سوره مائده فان حزب الله هم الغالبون
قال وكان كما كان قال الله قاب قوسين او ادنى براى بيان سبب [illegible] امير المؤمنين عليه السلم براى [illegible]
است كه مذكور ميشود در فقرات [illegible] و اين [illegible] در ابتداى سوره نجم فاوحى الى عبده
ما اوحى براى اشارت باين است كه صلوات الله تعالى در آن وقت مخصوص رسول الله صلى الله عليه وآله نبود
بلكه شامل امير المؤمنين عليه السلم نيز بوده [illegible] كما قال الله [illegible]
بابتداى سوره نجم كه ثم دنى فتدلى فكان قاب قوسين او ادنى فاوحى الى عبده ما اوحى [illegible] اشاره
باينكه اين بيان احوال [illegible] است [illegible] در سوره نجم [illegible] ولقد رآه نزلة اخرى
و ضمير كان راجع با امير المؤمنين عليه السلم است چنانچه بيان شد در كتاب التوحيد در شرح حديث دوم
باب [illegible] احوال [illegible] در كتاب الصلوة در حديث اول باب [illegible] كه باب النوادر
كه لما عرج بنبيه صلى الله عليه وآله الى السموات السبع اما اولهن فبارك عليه والثانية علمه فرضه [illegible]
قاب [illegible] است [illegible] خانه [illegible]
و مشابهت ميان [illegible]
[illegible] اختلاف [illegible]
فكان قاب قوسين [illegible] تشبيه است [illegible] فكان كقاب قوسين است او در او ادنى براى
تخيير [illegible] تشبيه است [illegible] امير المؤمنين

زیرا که مشتبه به افق می باشد و صبتوا اند بود که او برای تقسیم باشد و مراد این باشد که در بعض کالات نسبت به رسول
مانند قوسین بود و در بعضی مانند قاب یک قوس نسبت به قاب به یکدیگر بود و صبتوا اند بود که او بمعنی بل
ترقی باشد چنانچه بعضی گفته اند در این سوره صافات که و ارسلناه الی مائة الف او یزیدون اگرچه معنی
آن بیان شد در شرح حدیث اول باب دوم ادنی عبارت است از قاب قوس واحد و ذکر قاب قوسین بجهة
و ذکر قاسه در یکان قاب قوسین او ادنی دلالت میکند بر اراده این معنی از ادنی نیز بلکه اگر مراد این معنی بود
بجای این میگفت که فکان احد قوسین او ادنی السیة بکسر سین بی نقطه و تخفیف یا دو نقطه در پایین
تاء تانیث گوشه کمان یعنی آنچه برگشته است در طرفین کمان پس هر کمانی دو سیه میدارد و نزد
صاحب قاموس مراد آن مشدده بوده و مخففه شده و از معتل العین یائی و معتل اللام یائی است و ابن اثیر
نهایه اول از معتل الفاء واوی و معتل اللام یائی شمرده و گفته که تاء تانیث عوض واو محذوفه است
مثل عدة الرأس بکسر را بی نقطه و همزه و الف و سین بی نقطه دسته شمشیر و کمان و مانند آنها و موافق
رسم الخط این است که همزه آن بصورت یا نوشته شود لیکن در نسخ بنظر نرسیده **یعنی** روایتست
علی بن ابی حمزه گفت که پرسید ابو بصیر امام جعفر صادق علیه السلام را و حال آنکه من حاضر بودم با بن دست
که گفت که قربانت شوم چند بار بالا برده شد رسول الله صلی الله علیه و آله بآسمان پس گفت که دو بار
پس با وجود آن داشت او را جبرئیل جائی بانیروش که گفت او را که در این مکان مخصوص خود را
ای محمد بیان این آنکه هر اینه بتحقیق ایستاده جائی که نه ایستاده اینجا احدی هرگز نه پیغمبری که صاحب
شریعت علیحده باشد بدرستیکه صاحب کل اختیار تو درود میکند بر تو پس گفت که ای جبرئیل و چگونه
درود میکند بمن گفت که میگوید که تنزیه باتقدس منزه از منزلت پاکیزه از عیبیم من که صاحب کل
اختیار ... دو رحم بیان این آنکه پیشی گرفت رحمت من بر غضب من که خلق کنند اصطلیم بخشایش
تو اصطلیم بخشایش تو را ... گناهکار خود امام گفت که وجوه امیر المؤمنین علیه السلام نسبت برسول
الله چنانچه گفت الله تعالی در سوره نجم مانند خانه دو کمان یعنی مانند خانه کمانی نسبت بخانه کمانی دیگر
در قرب و مشابهت او برسول بابوده مانند نزد یکتر از خانه دو کمان یعنی مانند خانه از کمانی نسبت
بخانه دیگر از آن کمان در قرب و مشابهت او برسول پس گفت امام را ابو بصیر که قربانت شوم حیثیت
معنی قاب قوسین امام گفت که آنچه میان گوشه دو کمان است تا قبضه آن دو کمان **اصل** فقال کان
بینهما حجاب یتلألأ یخفق و لا أعلمه الا و قد قال زبرجد فنظر فی مثل سم الابرة الی ما شاء الله من
نور العظمة فقال الله تبارك و تعالى يا محمد قال لبيك ربي قال من لأمتك من بعدك قال الله أعلم
قال علي بن أبي طالب أمير المؤمنين و سيد المسلمين و قائد الغر المحجلين قال ثم قال ابو عبد الله عليه السلام
لابی بصیر یا ابا محمد و الله ما جاءت ولایة علی من الارض و لکن جاءت من السماء مشافهة **شرح**

ضمیرها

ضمیر بینهما راجع به الله تعالی و رسول علیه السلام است باعتبار اینکه اگرچه الله تعالی مکانی نیست اما باسناد حجاب نوعی
مبنی بر لوازم اوصاف مخلوق ذکر مکان است مثل آنچه در سوره فجر و جاء ربک و الملک صفا صفا و مثل آنچه در سوره
نمل بورک من فی النار و من حولها و سبحان الله رب العالمین یا موسی انه انا الله العزیز الحکیم و امثال این بسیار
است و مراد اینجا این است که حجاب میان محمد و نور عظمت الهی که جسمی است نورانی که دلالت میکند بر کمال
عظمت خالق آن بیشتر است از دلالت غیر آن تحقیق بیاء حرف جر است ... حجاب ... که برای
تقدیم است الخفق بفتح خاء با نقطه و کسر فاء و قاف بصیغه صفت مشبهه به باب ضرب یعنی لرزان ناپیدا باشد
مأخوذ است از خفق اللیل بفتح خاء و سکون فاء یعنی ذهاب اکثر شب و لا اعلمه یعنی لا اظنه استثنا برای
تحقیق نیست بلکه برای تقریب زمان ماضی بحال است چنانچه در هر جمله حالیه که ماضی باشد میباشد و زبرجد
وصف حجاب است بالجر ... و مضاف الیه حجاب است پس بنابر فرض وقوع آن بنا بر احتمال عدم حجاب
فی نفس ... تقدیر ... که امام زبرجد گفته باشد ... که از آن گفته باشد
خواه بجای آن جوهری دیگر گفته باشد خواه نه **یعنی** ابو بصیر امام گفت که بود میان رسول و نور عظمت الهی حجابی که
میدرخشید ... نزدیک آنکه ... درخشید ... امام را ... که گفته باشد که
آن حجاب زبرجد بود پس رسول نگاه کرد در سوراخی که مانند سوراخ سوزن بود ... تنگی سوی آنچه خواست
الله تعالی از نور عظمت الهی که ... حجاب مخلوقات ... پس گفت الله تبارک و تعالی بواسطه ... که ای
محمد گفت لبیک ای صاحب کل اختیار من گفت کیست برای امت تو بعد از تو که امام عالم بجمیع احکام باشد
گفت الله تعالی داناتر است باین یعنی که میدانم فی الجمله که ... و علم تو محیط بآن است باین معنی که من
... کیست گفت علی بن ابو طالب است که امیر المؤمنین است و مهتر مسلمانان است و لشکر کش جمعی
در قیامت که ... سفید ... باشند یعنی آنکه ... گفت که بعد از آن امام
علیه السلام گفت ابو بصیر را که ای ابو محمد بخدا قسم که نیامد امامت علی از زمین یعنی که باختیار رسول نبود
و بیعت مردمان در آن دخلی نبود و لیکن آمد از آسمان بواسطه جبرئیل **چهاردهم اصل** علی بن جعفر علیه السلام
... قال کان نبی الله علیه السلام ابیض مشرب حمرة ادعج العینین مقرون الحاجبین شثن
الاطراف کأن الذهب أفرغ علی براثنه عظیم مشاشة المنکبین اذا التفت یلتفت جمیعا من شدة استرسال
سربته سائلة من لبته الی سرته کأنها وسط الفضة المصفاة و کان عنقه الی کاهله ابریق فضة یکاد
أنفه اذا شرب أن یرد الماء و اذا مشی تکفأ کأنه ینزل فی صبب لم یر مثل نبی الله قبله
و لا بعده صلی الله علیه و آله **شرح** مشرب بصیغه اسم مفعول باب افعال یا باب تفعیل است جمع مضاف
الیه ... الدعج بفتح دال بی نقطه و فتح عین بی نقطه و جیم و الادعج بضم دال و سکون عین فراخ چشم که سیاه
سیاه باشد ... بفتح شین ... و سکون ... غلیظ ...

افرخ بفا و را بینقط و غین انقطر بصیغه مجهول باب انفعال است علی مجهیر است علی بر ابشر بتقدیر علی شکل
والنشرات و دران صنعت تجرید است مثل لقیت بزید اسدا الهاتن بفتح باء یکنقط و راء بینقط و القدح
شر نقط و نون جمع برق بضم باء و سکون را و ضم تاء نیجهای شر و مراد اینجا استعاره شده برای انگشتان
باعتبار قوت شجاعت المشاشر بضم میم و شین بانقطه و الف و شین دیگر استخوان هنا نرم مانند
انکه بر مجهول احتیار مضارع در یلتفت افاده این میکند که نگاه او یکسی فی الجمله استمرار داشت
برای اظهار مهربانی جمیع اصفت مفعول مطلق مجلد و فت و ان احتراز است از نگاه بگوشه چشم که
عادت متکبران است الاسرة بالعربیه بینقط و سین بینقط و صفه باب استفعال ابان بوده و
مند بنوع و تکبرات سر بضم سین بینقط و سکون را بینقط و باء یکنقط و تا و تا نیث است معنی معها
شکم در سینه است بفتح دال و ضم غایب صیغه جمع است و جمع اینجا باعتبار اجزا است و بر هر تقدیر بیست
مبتدا است و بنابر اول سائل خبر مبتدا است بنابر اینکه مبتدا نکره تواند بود با صفت سرها است کانها
خبر مبتدا است و بنا بر دوم سائل خبر اول مبتدا است و کانها خبر دوم مبتدا است اللبه بفتح لام و تشدید
باء یکنقط و تاء تانیث جای از سینه که موضع قلاده است و سط بفتح واو و فتح سین بینقط منقبض
نظر ینبت و متعلق نظر فکر مفعول بیست خبر کان درکانها است و کان از حروف مشبهه بالفعل است الی معنی مع
الکاهل بکسر هاء جای از بدن که گردن بان متصل است الابریق بکسر همزه و سکون باء یکنقط و کسر راء بینقط
سکون باء دو نقطه در پایین معروف و مانند ان نکفا بتشدید فاء و همزه بصیغه ماضی معلوم باب تفعلت
مبل بود ان بالابیاتین الصبیب بفتح صاد بینقط و فتح باء یکنقط و باء دیگر زمین نشیب معنی گفتم امام
محمد باقر علیه السلام را بیان کن برای من هیات پیغمبر خدا علیه السلام گفت بود پیغمبر خدا علیه السلام سفید با
شده سرخ فراخ چشم سیاه دو چشم پیوسته دو ابرو غلیظ انگشتان گویا که طلا ریخته شده بود بر شکل انگشتان
او ان بکر بر ابرق و با قوت سیم چو بر زن استخوان دو شانه چون نگاه میکرد بکسی نگاه میکرد تمام نگاهی
جمیع نگاه بود از کمال ابائی و تواضع او موی سینه کشیده بود از سر سینه او تا ناف او گویا که در شبان
نقره صاف کرده شده بود با بمعنی که بدن او سفید و براق بود و گویا که گردن او با ابریق از نقره متصل
بود از بدن صراحی نقره بود ... یک بود ... شاهد ... سد باب با بمعنی که منجا و
مایل بود و چون راه میرفت سر را است نگاه میداشت مانند متکبران بلکه مایل میشد بپایین در اثنای
چنانچه گویا که در زمین ... میرود و ... تشبیه ... بدیله ... پیغمبر خدا صلی الله علیه
واله در استجماع این صفات بیش از او و نه بعد از او صلی الله علیه واله و این منافات ندارد با اینکه
بعضی شبیه او باشند فی الجمله چنانچه می آید حدیث دوم باب صد و بیست و چهارم که علی اشبه الخلق
خلقا و خلقا
حدیث ... پانزدهم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال کان رسول الله صلی الله علیه واله قال ان الله ...

انتهی

انو فی الطین و علمه اسمائهم کما علم ادم الاسماء کلها فمر بی اصحاب الرایات فاستغفرت لعلی و شیعته ان
ربی وعدنی فی شیعة علی خصلة قیل یا رسول الله و ما هی قال المغفرة لمن امن منهم و ان لا یغادر منهم
صغیرة و لا کبیرة و لهم تبدل السیئات حسنات **شرح** التمثیل انکار ... الرایات بالفتح جمع
رایت علم ها و مراد اینجا امرا است که امر ضلالت بوده اند ... جمع ... و ... ما ... اینجا ...
و این باب ... بر کتاب خصال و روایت کرده ... است ... بعصر ... العالمی ... الاشعری
الاعور ... امیر المؤمنین علیه السلام لمن امن منهم اشاره باینست که شیعه علی دو قسم است یکی انکه
بر بوبیت رب العالمین باین معنی که قائلند باینکه ولایت امام و مصداق بر بوبیت رب العالمین است
اختلاف از ... بکو ... میکنند ... العاصی ... انند بیجا ... **یعنی** روایت
از امام جعفر صادق علیه السلام گفت ... رسول الله صلی الله علیه واله گفت ... الله تعالی ...
انکلو ... را ... که ... ایشان ... و تعلیم کرد مرا
نامهای ایشان چنانچه تعلیم کرد ادم را نامهای امت او همگی اشاره است ... سوره ... کشتند
... ائمه ... امام خود ... استغفار کردم برای علی ... امامت او بعد از رسول
بیان این ... از شیعه علی ... گفته ... رسول الله ... گرفت
ان خصلت گفت ... که ... رب العالمین ... شیعه علی ... ان ...
گناه صغیره و نه کبیره ... ایشان ... الاسیه ... اشارت است
شانزدهم اصل ... و ... سوم ... هشتاد و ...
عن ابی عبد الله علیه السلام قال خطب رسول الله صلی الله علیه واله الناس ثم رفع یده الیمنی قابضا علی کفه
ثم قال اتدرون ایها الناس ما فی کفی قالوا الله و رسوله اعلم فقال فیها اسماء اهل الجنة و اسماء ابائهم
و قبائلهم الی یوم القیامة ثم رفع یده الشمال فقال ایها الناس اتدرون ما فی کفی قالوا الله و رسوله اعلم فقال
فیها اسماء اهل النار و اسماء ابائهم و قبائلهم الی یوم القیامة ثم قال حکم الله و عدل حکم الله و عدل فریق فی
الجنة و فریق فی السعیر **شرح** حکم ... صیغه ماضی غایب معلوم باب ... است ... حکم ...
... کتاب ... کتاب التوحید ... لا یکون شیء فی الارض و لا
فی السماء الا بسبعة ... باب بیست و ... صیغه ماضی ... معلوم ... است ...
این است ... متعلق ... **یعنی** ... از امام جعفر صادق علیه السلام
خطبه گفت رسول الله صلی الله علیه واله ... بعد از ان ... راست ... بالا کرد ...
مشت ... بعد از ان گفت ... که چیست ... گفتند الله تعالی و رسول او
دانا تر ... گفت ... نامهای اهل بهشت و نامهای ... ایشان و قبیلهای ایشان تا روز قیامت

... رو ... که ...
نوشته شده ... ان ...
چه ... گفت ...
... که ... و ...

بعد از آن گفت حکم کرد الله تعالی و عدالت کرد حکم کرد الله تعالی و عدالت کرد عبارت از جنت و بار دو جهنمند اشارت است

بابت سوره شوری **هفدهم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلم فی خطبة له خاصة یذکر فیها حال النبی والائمة علیهم السلم

وصفاتهم فلم یمنع ربنا لحلمه واناته وعطفه ما کان من عظیم جرمهم وقبیح افعالهم ان انتجب لهم احب انبیائه

الیه واکرمهم علیه محمد بن عبد الله صلی الله علیه وآله فی حومة العز مولده وفی دومة الکرم محتده غیر

مشوب حسبه ولا ممزوج نسبه ولا مجهول عند اهل العلم صفته بشرت به الانبیاء فی کتبها ونطقت به

العلماء بنعتها وتاملته الحکماء بوصفها مهذب لا یدانی هاشمی لا یوازی ابطحی لا یسامی شیمته الحیاء

وطبیعته السخاء **شرح** لم یمنع بصیغه مضارع غایب معلوم مجزوم و ربنا منصوب مفعول به لم یمنع است ما موصوله

و فاعل لم یمنع است ان بفتح همزه و سکون نون مصدریه است و تبقدیر من اد است ان تجب بنون و جیم و باء

یک نقطه بصیغه ماضی معلوم باب افتعال است الحومه بفتح حاء بی نقطه و سکون واو عبارت است از میان المولد بفتح میم و سکون

واو و کسر لام ولادت و مکان ولادت و هر دو مناسب است الدومه بفتح دال بی نقطه و سکون واو و تاء است

یک درخت بزرگ بار آور المحتد بفتح میم و سکون حاء بی نقطه و کسر تاء دو نقطه در بالا و دال بی نقطه از باب ضرب

مانند ان در جای و مکان ماندن و هر دو اینجا مناسب است الحسب بفتح حاء بی نقطه و فتح سین بی نقطه و باء یک نقطه

شرف النسب بکسر شین با نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین و گاهی منقلب بهمزه میشود سرشت **یعنی** بعد است

از امام جعفر صادق علیه السلم در خطبه که او راست منقول است انه سکوت نیست به حالیکه مذکور شد و سکون او ان

خطبه حالت رسول و ائمه علیهم السلم او و نشانهای ایشان ذکر میکرد مانع نشد صاحب کل اختیار ما را بسبب

بردباری او و آهستگی او مهربانی او آنچه واقع شد که بود بسیار بزرگ و مانست که سزاوار باشد و بدی کردارهای

مردمان است که انواع فسوق و دیگر باشد از اینکه گزید برای مردمان محبوبترین انبیاء خود سوی خود

و گرامیترین انبیاء بر خود را محمد بن عبد الله صلی الله علیه وآله در میان عزت ولادت او یعنی که

ولادت او در مکانی است که همیشه عزیز بوده یا کمال عزت و در یک درخت بزرگ بار آور که عبد نسبت

مانند او یعنی که مانند او در هر چیز است که سوء اعمال مومنان از اینجا معلوم نقل شده الوده نقصان

نسبت شرف او و نه آمیخته به شبهت است نسبت او و نه پنهان است نزد اهل دانش نشانها او بیان این

انکه نوید دادند باو ملائک او انبیای سابق در کتابهای خود شان و سخن گفتند باو ملائک او اوصیای او

بییان اوصاف خواص او را و تامل و تفکر نمودند یافتند او را اهل راست گفتار و درست کردار

بسبب صفتی که معلوم ایشان بود برای رسول آخر الزمان پاکیزه کرده شد است که نزدیک کرده نمیشود

از مکرم دیگر بشرف ذات عادت او بخشش است **اصل** مجبول علی اوقار النبوة واخلاقها مطبوع

علی اوصاف الرسالة واحلامها الی ان انتهت به اسباب مقادیر الله الی اوقاتها وجری بامر الله القضاء

فیه الی نهایاتها اداه محتوم قضاء الله الی غایاتها **شرح** الاوقار جمع وقر بمعنی بار سنگین و مراد اینجا

سنکبنی

سنکبنی و تمکین است المقادیر جمع مقدور بمعنی تقدیر کرده شدها و مراد انجام رسالت بمعنی تبلیغ احکام الهی و

اسباب ایصال او مقادیر اخلاق و اوصاف و اعلام و مانند اینهاست **یعنی** مخلوق است بر سنگینهای نبوت و خوبیهای

نبوت مهر کرده شده بر نشانهای رسالت و خرد شد بجای رسالت تا که رسانید او را اسباب تقدیر کرده

شدهای الله تعالی بسوی اوقات آن تقدیر کرده شدها یعنی که مبعوث شد برسالت و شروع در نزول قرآن

و تبلیغ احکام شد و جاری شد بفرموده الله تعالی حکم الهی در جملتا آخرهای آن تقدیر کرده شدها یعنی که عمر او

باخر رسید و فارغ از رسالت و بیان احکام شد بیان اینکه رسانید او را لازم و قضای الهی که رسانید

سوی غایتهای آن تقدیر کرده شده که ثواب آخرت باشد **اصل** تفضی به کل امة من بعدها وتدفعه کل اب

الی اب من ظهر الی ظهر لم یخلطه فی عنصره سفاح ولم ینجسه فی ولادته نکاح من لدن آدم الی ابیه عبد الله

فی خیر فرقة واکرم سبط وامنع رهط واکلأ حمل واودع حجر اصطفاه الله وارتضاه واجتباه وآتاه من

العلم مفاتیحه ومن الحکم ینابیعه ابتعثه الله رحمة للعباد وربیعا للبلاد **شرح** تفضی بصیغه ماضی معلوم باب

تفعیل برای مبالغه است و ضمیر تدفع طهر بضم طاء بی نقطه و سکون هاء مصدر است مستعمل اینجا در اسم فاعل

برای مبالغه و مراد مادر بسیار پاکیزه است و در اول و دوم برای ظرفیت مجازی است مثل والکم فی القصاص

حیوة سفاح بکسر سین بی نقطه و تخفیف فاء حاء بی نقطه عبارت است از جماع در وقت حیض و مانند آن

حیا بخچه ابیه در کتاب النکاح در باب ما یحل من النکاح وما یحرم والفرق بین النکاح والسفاح والزنا و هو من

کلام یونس که باب صد و نود و دوم است لم ینجسه بیاء یک نقطه و جیم با نقطه و سین با نقطه بصیغه مضارع معلوم

منع است النجس نایاک دادن حق کسی و مراد بنکاح جماع است و مراد این است که هیچ جماع که میان پدران و مادران او بوده

نقصانی که باعث نقصان ولادت او شود نداشته نظیر اینجا بیاید در حدیث پنجم در باب ابی الحسن موسی علیه السلم

که ما رأی احد حملت بلا الا وقد حضر حاملا کریم ولا اعلم ان اباک حین اراد الوقوع باملک الا وقد اغتسل وتطیب

طهر و ولادت بکسر واو و تخفیف لام است **یعنی** بسیار نوید داد بندگان را اعلام است در سوی بعد آن خود او

رسولی دیگر باشد یعنی که گفتند که در کتاب ما نوید باو داده او هست و بحیله فتح کرده او را احمد نبی سوی

بعد از عهد دیگر از زنی بغایت پاکیزه سوی زنی دیگر که بغایت پاکیزه است مخلوط نشده او را در اصل او که نطفه

و مادر آنها باشند سفاحی و ناقص نکرده حلول در رحم زنا و هیچ جماعی از زمان آدم تا پدر او عبد الله در بهترین

فرقهاست که قریش باشند و در گرامیترین شعب قریش است که بنی هاشم باشند و در منیع ترین طایفه بنی هاشم

که پدر ایشان عبد المطلب و مادر ایشان فاطمه بنت عمرو است مثل عبد الله و ابو طالب حسان بن ثابت

در مدح ابن عباس میفرماید شعر و پدر گفته وان سنام المجد من آل هاشم بنو بنت مخزوم ووالدک العبد

و در محفوظ ترین مادریست که محل حمل او منسوب است و در اهستر ترکیبی است که کنایه از حمایت و تربیت

ابو طالب و فاطمه بنت اسد باشد جنانچه بیاید در حدیث بیست و یکم که بنده الله تعالی و مقبول کرد

خود کرده او را و انتخاب کرده او را و ماده او را از دانش کاملهای انبیا و از حکمت چشمههای ایشان نشا داده او را
در حالیکه رحمت الهی باشد برای بندگان و بهار باشد برای شهرها یا بمعنی که باعث نجات و خرمی باشد
او را اشاره است باینکه بعثت رحمت او است نزد یکی از انبیا و قائم که زمین را پاک از شرک میکند از اوصیای
او است چنانچه بیان شد در حدیث هشتاد و سیوم باب صد و هفتم اصل وَأَنْزَلَ اللهُ إِلَيْهِ الْكِتَابَ فِيهِ الْبَيَانُ
وَالتِّبْيَانُ قُرْآناً عَرَبِيّاً غَيْرَ ذِي عِوَجٍ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ قَدْ بَيَّنَهُ لِلنَّاسِ وَنَهَجَهُ بِعِلْمٍ قَدْ فَصَّلَهُ وَدِينٍ قَدْ أَوْضَحَهُ وَ
فَرَائِضَ قَدْ أَوْجَبَهَا وَحُدُودٍ حَدَّهَا لِلنَّاسِ وَبَيَّنَهَا وَأُمُورٍ قَدْ كَشَفَهَا لِخَلْقِهِ وَأَعْلَنَهَا فِيهَا دَلَالَةٌ إِلَى النَّجَاةِ
وَمَعَالِمَ تَدْعُو إِلَى هُدَاهُ فَبَلَّغَ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله مَا أُرْسِلَ بِهِ وَصَدَعَ بِمَا أُمِرَ وَأَدَّى مَا حُمِّلَ مِنْ
أَثْقَالِ النُّبُوَّةِ وَصَبَرَ لِرَبِّهِ وَجَاهَدَ فِي سَبِيلِهِ وَنَصَحَ لِأُمَّتِهِ وَدَعَاهُمْ إِلَى النَّجَاةِ وَحَثَّهُمْ عَلَى الذِّكْرِ وَدَلَّهُمْ عَلَى
سَبِيلِ الْهُدَى بِمَنَاهِجَ وَدَوَاعٍ أَسَّسَ لِلْعِبَادِ أَسَاسَهَا وَمَنَائِرَ رَفَعَ لَهُمْ أَعْلَامَهَا كَيْلَا يَضِلُّوا مِنْ بَعْدِهِ وَ
كَانَ بِهِمْ رَؤُوفاً رَحِيماً شرح مضمون این گذشت در خطبه مصنف رحمه الله تعالی یعنی و فرو فرستاد الله تعالی
سوی او کتابی را در آن است بیان و کمال بیان در حالیکه قرآنی است عربی بغیر آنکه صاحب کجی باشد تا شاید
که پرهیز کنند از عذاب بسبب عدم ضلالت اشاره است باینکه بسوره زمر تحقیق بیان کرده قرآن را برای
مردمان و ظاهر ساخته راه آن را از محکمی که ممکن کرده دانستن او [illegible] که واضح ساخته این که بنا فی [illegible]
و لازم چند که واجب ساخته اخذ امثال سؤال اهل الذکر در مسائل [illegible] و سکوت در جای سؤال
میسر نباشد و حدود چند که تعریف کرده انکار ابواب مردمان و بیان کرده انکار امثال قول علی الله بغیر علم
و کارهای چند که منکشف ساخته انکار ابواب علو فهم خود و اشکار کرده انکار امثال هذا [illegible] سامع
که اطاعت انبیا نکرده اند در انجا است راه نمای سوی نجات از آتش جهنم و نشانها که میخوانند مردمان
را سوی هدایت او [illegible] رسانید رسول الله صلی الله علیه وآله آنچه را که فرستاده شده بود بان
صریح کرد آنچه مأمور شده بود و ادا کرد آنچه را که مکلف شده بود که بارهای گران نبوت باشد و صبر کرد برای
صاحب کمال اختیار خود و جهاد کرد در راه او و نصیحت کرد برای امت خود و خواند ایشان را سوی نجات
از ضلالت و عذاب [illegible] ایشان را بیاد او [illegible] پروردگار عالمیان که [illegible] امام عالم [illegible] جمیع
احکام در هر زمان باشد چنانچه [illegible] حدیث اول کتاب فضل القرآن که [illegible] و راه نمود ایشان را
به راه راستی که [illegible] باشند [illegible] که محکمات باشد [illegible] استوار کرده برای بندگان اصل
اظهار امر او [illegible] متشابهها که [illegible] امام [illegible] محکمات است [illegible] که [illegible] ساخت برای
مردمان بناهای آن [illegible] تا گمراه نشوند بعد از موت رسول الله صلی الله علیه وآله و بندگان
مشفق مهربان. چهارم اصل حَدَّثَنِي [illegible] عَنْ دُرُسْتَ بْنِ أَبِي مَنْصُورٍ أَنَّهُ سَأَلَ أَبَا الْحَسَنِ الْأَوَّلَ عليه السلام أَكَانَ رَسُولُ الله
صلى الله عليه وآله مَحْجُوجاً بِأَبِي طَالِبٍ فَقَالَ لَا وَلَكِنَّهُ كَانَ مُسْتَوْدَعاً لِلْوَصَايَا فَدَفَعَهَا إِلَيْهِ صلى الله عليه وآله

قال

قَالَ قُلْتُ فَدَفَعَ إِلَيْهِ الْوَصَايَا عَلَى أَنَّهُ مَحْجُوجٌ بِهِ فَقَالَ لَوْ كَانَ مَحْجُوجاً بِهِ مَا دَفَعَ إِلَيْهِ الْوَصِيَّةَ قَالَ فَقُلْتُ فَمَا كَانَ
حَالُ أَبِي طَالِبٍ قَالَ أَقَرَّ بِالنَّبِيِّ وَبِمَا جَاءَ بِهِ وَدَفَعَ إِلَيْهِ الْوَصَايَا وَمَاتَ مِنْ يَوْمِهِ شرح محجوج با جیم بی‌نقطه و جیم
و بای یک نقطه است و در اکثر نسخ بجای جیم حاء است و جیم بی‌نقطه است حق این کلام مبنی بر این است که عبد المطلب امام
حق و از اوصیای عیسی علیه السلام بوده چنانچه بیان میشود در شرح حدیث بیست و دوم این باب بعد
از او رسول الله صلی الله علیه وآله امام شد و حاصل سؤال این است که آیا ابوطالب امام و از اوصیای عیسی شد
میان عبد المطلب و رسول الله تا آنکه رسول الله مخبر از شریعت خود شد از اوصیای عیسی شده متصل
بعبد المطلب و باعث این سؤال این است که رسول الله صلی الله علیه وآله در وقت وفات عبد المطلب
کوچک بوده ابن جوزی در منتهی گفته که [illegible] جده عبد المطلب فلما حضرته الوفاة اوصى به ابا طالب ولرسول
الله یومئذ ثمان سنين وشهران وعشرة ايام و مضمون جواب این است [illegible] و موافق این گذشت در
حدیث دوم باب شصت و چهارم در شرح فلما بعث الله عز وجل محمدا صلى الله عليه وآله سلم له العقب من المستحفظين
الکوفی که رسول الله افضل از عیسی است پس چون تابع او شده باشد که [illegible] این میسر است بوده که افضل
بوده مثل اینکه ابراهیم در اوائل تابع نوح بوده چنانچه گفته در سوره صافات که وان من شیعته لابراهیم و
مثل اینکه موسی چندی تابع خضر تعلم نموده و این است معنی حدیث کان صلى الله عليه وآله على دين قومه
اگر چه ابن اثیر در نهایه و صاحب قاموس معنی دیگر گفته اند [illegible] بفتح ذال بی‌نقطه کسی که حجت بر او [illegible]
شده باشد برای اینکه [illegible] رسانند و خود [illegible] صاحب [illegible] وصایا عبارت است از حجر ابیض و [illegible]
و خاتم سلیمان و عصای موسی و مانند اینها که نزد عبد المطلب بوده و بعنوان ودیعه [illegible]
[illegible] ابوطالب سپرده شده بود ضمیر مستتر در دفعها راجع بابوطالب است و ضمیر الیه راجع برسول
است دفع بصیغه مجهول است و فاعل [illegible] عبد المطلب است ضمیر الیه و ضمیر انه راجع بابوطالب است به
نایب فاعل محجوج است [illegible] این است که [illegible] رسول الله محجوب بوده [illegible] ابوطالب
محجوب بوده [illegible] باینکه [illegible] مادفع بصیغه مجهول است و ضمیر الیه راجع برسول
است [illegible] متعلق بدفع است الوصیه بفتح واو و کسر صاد بی‌نقطه و تشدید یاء دو نقطه در زیر اسم
مصدر باب افعال و باب تفعیل [illegible] و مراد اینجا امامت [illegible] است و حاصل
اینکه [illegible] اقر بالنبی اشاره است باقرار ابوطالب [illegible]
شریعت [illegible] صاحب قاموس گفته [illegible] بی‌نقطه [illegible] ابن الحاء [illegible] بالنبی صلی الله علیه
واله قبل المبعث [illegible] اشاره است باقرار ابوطالب بشریعت [illegible] شریعت او
برای [illegible] است [illegible] در نسخ بفتح یاء [illegible] نقطه در زیر [illegible] راجع بابوطالب است و ظاهر این است که بجای
یا میم مضمومه باید و بجای ضمیر [illegible] الموم [illegible] که باعث [illegible] میشود چنانچه [illegible]

در کتاب الجنایز در حدیث اول باب اول که قال ان الله عز وجل الهمه وهو الذی سام بیرون قول امام و تا
من موضع اشاره است باینکه که باعث هذا این شود عار جز هیچ حجتی نبود پس ابوطالب محجب نبوده اصلا
یعنی حکایت کرده مراد درست بن ابی منصور اینکه او پرسید امام موسی کاظم علیه السلم را که آیا بود رسول الله
صلی الله علیه وآله ممنوع از امامت و وصایت علی علیه السلم بسبب ابوطالب و بودن ابوطالب واسطه میان
او و عبد المطلب پس امام گفت که نه ولیکن ابوطالب بود مستودع وصایا پس ابوطالب داد آن وصایا را
بسوی او صلی الله علیه وآله راوی گفت که گفتم که آیا پس داده شده بود بسوی ابوطالب وصایا بسبب آنکه
حجت باشد بر جمیع پس امام گفت که نه بیان این آنکه اگر ابوطالب محجب میبود فی الجمله داده نمیشد بسوی رسول الله
جانشینی عبد المطلب بی واسطه راوی گفت که پس گفتم که پس چه بود حال ابوطالب گفت اقرار کرد به پیغمبر و به وصایت
پیغمبری بعد از عبد المطلب بی فاصله و اقرار کرد که حجتی بعث نبی و داد بسوی رسول وصایا او و مرد بسبب
که در همان روز و بنا بر نسخ مراد این است که مرد در همان روز که وصایا را داد اصل محمد بن یحیی عن رجل عن ابی جعفر علیه السلم
قال لما قبض رسول الله صلی الله علیه وآله بات آل محمد علیهم السلم باطول لیلة حتی ظنوا ان لا سماء
تظلهم ولا ارض تقلهم لان رسول الله صلی الله علیه وآله وتر الاقربین والابعدین فی الله فبیناهم کذلک
… اذ اتاهم آت لا یرونه ویسمعون کلامه فقال السلام
علیکم اهل البیت ورحمة الله وبرکاته ان فی الله عزاء من کل مصیبة ونجاة من کل هلکة ودرکا لما فات
کل نفس ذائقة الموت وانما توفون اجورکم یوم القیمة فمن زحزح عن النار وادخل الجنة فقد فاز وما
الحیوة الدنیا الا متاع الغرور شرح ظنوا بصیغه مجهول است و تقل از باب ضرب است اهل منصوب
بنداء یا باختصاص است ورحمة مرفوع و معطوف بر السلام است یا منصوب و معطوف بر اهل
است کل نفس تا آخر از سوره آل عمران است غرض رسانیدن … مصدر و جمع … یعنی
روایت است از مردی از امام باقر علیه السلم گفت وقتی که گرفته شد از دنیا رسول الله صلی الله علیه وآله
شب ماندند آل محمد علیهم السلم بدرازترین شبی از بسیاری غم و حتی اینکه گمان میبردند که نه بر ایشان آسمانی
سایه اندازد و نه آسمانی برای ایشان خواهد بود و نه زمینی که ایشان را بر میدارد و با معنی که زود
کشته میشوند چه رسول الله صلی الله علیه وآله از هر قوم کشته … اینکه اکثر اصحاب باشند
دور … که مشرکان صحیح باشند در راه الله تعالی پس همان اینکه آل محمد چنانکه اند همچنین بودند ناگاه
آمد نزد ایشان آینده که نمیدیدند او را و میشنیدند سخن او را پس گفت سلام بر شما باد ای اهل بیت
رسول و رحمت الله تعالی و برکتهای او بدرستی که در توکل بر الله تعالی صبری است از هر مصیبت و
نجاتیست از هر مهلکه و تلافی است برای هر چیزی که رفت … آنکه در آن … هر جانداری
چشنده مرگست و جز این نیست که تمام داده میشوید ثوابهای خود را روز قیامت پس هر که دور کرده

شد

شد از آتش جهنم و داخل کرده شد بهشت را بتحقیق بمطلب رسید و نیست زندگی دنیا مگر متاع بازی خوردن
باین که خریداران باز چیزی … که بان … اصل ان الله اختارکم وفضلکم وطهرکم وجعلکم اهل
بیت نبیه واستودعکم علمه واورثکم کتابه وجعلکم تابوت علمه وعصا عزه وضرب لکم مثلا من نوره
وعصمکم من الزلل وآمنکم من الفتن فتعزوا بعزاء الله فان الله لم ینزع منکم رحمته ولن یزیل
عنکم نعمته فانتم اهل الله عز وجل الذین بهم تمت النعمة واجتمعت الفرقة وائتلفت الکلمة وانتم اولیاؤه
فمن تولاکم فاز ومن ظلم حقکم زهق مودتکم من الله واجبة فی کتابه علی عباده المؤمنین ثم الله
علی نصرکم اذا یشاء قدیر فاصبروا لعواقب الامور فانها الی الله تصیر قد قبلکم الله من نبیه ودیعة
واستودعکم اولیاءه المؤمنین فی الارض فمن ادی امانته آتاه الله صدقه فانتم الامانة المستودعة
ولکم المودة الواجبة والطاعة المفروضة وقد قبض رسول الله صلی الله علیه وآله وقد اکمل لکم الدین
وبین لکم سبیل المخرج فلم یترک لجاهل حجة فمن جهل او تجاهل او انکر او نسی او تناسی فعلی الله
حسابه والله من وراء حوائجکم واستودعکم الله والسلام علیکم فسألت اباجعفر علیه السلم ممن
اتاهم التعزیة فقال من الله تبارک وتعالی شرح وطهرکم اشاره است بآیه سوره احزاب انما یرید
الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیرا و معنی اهل بیت پیغمبر بیان شد در حدیث پنجاه و چهارم
باب … وعصا عزه اشاره است بآیه سوره منافقین ولله العزة ولرسوله وللمؤمنین
وضرب لکم مثلا من نوره اشاره است بآیه سوره نور مثل نوره کمشکوة و بیان شد در حدیث
پنجم باب بیست و چهارم وآمنکم من الفتن اشاره است بآیه سوره بقره والفتنة اکبر من القتل فتعزوا بعزاء
الله اشاره است بآیه سوره آل عمران یا ایها الذین آمنوا اصبروا وصابروا ورابطوا واتقوا الله لعلکم
تفلحون و … حدیث … الاهل … بل الاولیاء جمع ولی …
از خود … و دوست …
اشاره است بآیه سوره شوری قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی ثم الله علی نصرکم اشاره است
بظهور قائم علیه السلم والطاعة المفروضة اشاره است بآیه سوره نساء اطیعوا الله واطیعوا الرسول
واولی الامر منکم وقد اکمل لکم الدین اشاره است بآیه سوره مائده الیوم اکملت لکم دینکم …
… عمل بعلم خود …
… یعنی … الله تعالی …
شما را …
…
والسلام …

شرح و امین کرد شما را از اختلاف تمام شما از رحمت خود پس جز کیستید بصیرت که الله تعالی نور خود را تمام کند هر چند مشرکان نخواهند
تعالی وانکه فقیران شما رحمت خود را هر کو بر طرف میکنند از شما نعمت خود را چه شما دوست نیافتید
الله عز وجل ابد که با ایشان تمام شده نعمت مؤمنان و جمع شده تفرقه مؤمنان در اراده والفت کرد ایشان
با هم سخن مؤمنان وشما اماما ان الله تعالی اید لیس هر که امام خود دانست شما را بطلب خود رسیده هر که
غصب کرد حق شما را باطل شده وهستی شما از جانب الله تعالی واجب شده در کتاب او بر بندکان
او که خود بر ربوبیت رب العالمین اند با معنی که ایشان اطاعت میکنند اگر چه جمیع واجبست بعد
ان الله تعالی بوعده کرد شما با انتقام از جمیع که اطاعت نکنند چون نخواهد بغایت توانا است تسلی
کنید برای انتظار عاقبتهای کارها چه بدرستی که ان عاقبتها سوی حکومت الله تعالی میگردد
وحکومت ظالمان بالکلیه منقطع میشود بتحقیق قبول کرده شما را الله تعالی از نبی خود بعنوان ودیعت
باین معنی که در وقت رحلت از دنیا شما را بامت سپرده ولو جبول حفظ شما کرده والله تعالی بود ودیعت
سپرده شما را بدوستان خود که کرده بود اند بر ربوبیت رب العالمین در زمین لیس هر که بجا آورد امانت
الله تعالی را داد او را الله تعالی راستی اعتقاد بوعده ایمان یعنی انکه داد او را ثواب راستی پس شما امانت
بودیعت سپرده شده اید و شما را دوستی واجب واطاعت ثابت لازم و بتحقیق که قبض شده
از دنیا رسول الله صلی الله علیه وآله بر حال آنکه کامل کرده شد برای رعایت جانب شما احکام شرع
بیان کرده شد برای رعایت شما راه بدر رفتن از شبهات اهل ضلالت وکذاشتن نشان برای
جاهل حق شما را عذری هیچ که جاهل حق شما باشد یا بغایت جاهل حق شما باشد یا منکر حق
ربوبیت رب العالمین را بجهل حق شما یا فراموش کند که ربوبیت شما بغایت فراموش کند عهد
ربوبیت را بلکه حق شما لیس بر الله تعالی است حساب او والله تعالی هر چیزی کار رسانی حاجتهای
شما است ومیسپارم شما را با الله تعالی و سلام بر شما باد و دعای گفت میر بر سلیم امام محمد باقر علیه السلام
که از جانب که اهلا اثباتی این نسلی کرده ان لیس گفت از جانب الله تبارک وتعالی **بیست وسیم اصل**
عن ابی عبد الله علیه السلام قال کان رسول الله صلی الله علیه وآله اذا رؤی فی اللیلة الظلماء رؤی له
نور کانه شقة قمر **شرح** الشقة بکسر شین بانقطه وتشدید قاف قطعه **یعنی** روایتست از امام جعفر
صادق علیه السلام گفت بود رسول الله صلی الله علیه وآله هرگاه دیده میشد در شب تاریک
دیده میشد برای او روشنی که گویا که او پاره ماه است **بیست وچهارم اصل** عن احمد بن ادریس عن الحسین
بن عبید الله عن ابی عبد الله الحسین الصغیر عن محمد بن ابراهیم الجعفری عن احمد بن علی بن محمد
بن عبد الله بن عمر بن علی بن ابی طالب علیه السلام عن ابی عبد الله علیه السلام ومحمد بن یحیی عن سعد بن عبد الله
عن یعقوب بن یزید عن ابن فضال عن بعض رجاله عن ابی عبد الله علیه السلام قال نزل جبرئیل علیه السلام

علی النبی

علی النبی صلی الله علیه وآله فقال یا محمد ان ربک یقرئک السلام ویقول انی قد حرمت النار علی صلب
انزلک وبطن حملک وحجر کفلک **شرح** یقرئک بصیغه مضارع معلوم ناقص یائی بمعنی اللام الاقراء کسی را
جامع خبری کردن کفل بصیغه ماضی معلوم باب نصر و باب تفعیل است **یعنی** بابین دو مسئله روایتست
از امام جعفر صادق علیه السلام گفت فرود آمد جبرئیل علیه السلام بر نبی صلی الله علیه وآله پس گفت ای محمد
بدرستیکه صاحب کل اختیار تو بسیار میرساند ترا سلام ومیگوید بدرستیکه من بتحقیق حرام
کردم آتش جهنم را بر پشتی که فرود آورد ترا و شکمی که برداشت ترا وکناری که نگاهداری کرد ترا **اصل**
فالصلب صلب ابیک عبد الله بن عبد المطلب والبطن الذی حملک فامنة بنت وهب واما حجر کفلک
فحجر ابی طالب وفی روایة ابن فضال وفاطمة بنت اسد **شرح** این کلام امام علیه السلام ونقل زیادتی
بعض راویان از اوست فاء در فالصلب برای بیان است وضمیر در حصر در ایشان نیست بلکه چون
مخالفان بسیار گفتگو در ایشان کرده اند ذکر ایشان شده فاء در فامنه برای جزا است بتقدیر اما
البطن الذی حملک فبطن امنة **یعنی** پس پشت عبارتست از پشت پدر تو عبد الله بن عبد المطلب است
وشکمی که برداشت ترا پس عبارتست از امنه بنت وهب است اما کناری که نگاهداری کرد ترا پس عبارتست
از کنار ابو طالب است ودر روایت ابن فضال زیادتی هست که وکنار فاطمه بنت اسد است
مراد مادر امیر المؤمنین علیه السلام است **بیست وهشتم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال یحشر عبد المطلب
یوم القیامة امة وحده علیه سیماء الانبیاء وهیبة الملوک **شرح** الامة جماعتی از اجناس بشر که مخالف سایر
اجناس است ومراد اینجا مجموع اهل ایمان است واشارتست باینکه عبد المطلب در اوان [illegible]
عبد المطلب مجموع ایمان منحصر در او بوده و[illegible] نظیر اینجا جماعه در کتاب
الایمان والکفر در حدیث پنجم باب [illegible] در تفسیر ایه سوره نحل که ان
ابراهیم کان امة قانتا لله حنیفا ولم یک من المشرکین میگوید عبد المطلب [illegible] است که در خواب
[illegible] در کتاب الحج در حدیث هفتم باب [illegible] واصحاب الفیل [illegible]
عبد المطلب [illegible] در حدیث اول باب [illegible] که النبی الذی یری فی منامه ویسمع الصوت
ولا یعاین الملک [illegible] عبد المطلب ظاهر [illegible] که عبد المطلب [illegible] حق بوده [illegible]
علیهم السلام [illegible]
ملکا عظیما [illegible] در حدیث چهارم باب هشتم **یعنی** روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام
بدرستیکه مبعوث شود عبد المطلب روز قیامت [illegible] با نشان انبیا [illegible]
وجلالت پادشاهان **بیست ونهم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام یجیء [illegible] بهاء الملوک وسیماء الانبیاء **شرح** [illegible]
در اصل لغت [illegible]

علیه السلام قال ان عبد المطلب اول من قال بالبداء یبعث یوم القیامة امة وحده علیه

بیت شوان عبد المطلب کسی استعاره نکرده بود و چون ادم در وقت اضطراب و کمال خوف معلمه میباشد شده
درجرات در گفتگو عبد المطلب این جرات کرده و بعد از او مستمر شده مانند مضمونی که وحی شده باشد
و بیان معنی بدا شده در باب بیست و چهارم کتاب التوحید و از این تقریر ظاهر شد که منافاتی نیست
میان این حدیث و احادیث باب مذکور که دلالت میکنند بر اینکه هیچ پیغمبر مبعوث نشد مگر باقرار ببدا
یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم که گفت بدرستیکه عبد المطلب اول کسیست که تلفظ کرد بلفظ بدا یعنی
دست داد ن کاری برای اسم تعالی که پیش از صدور آن معلوم افضل مردمان نباشد بر انکحضرت مبعوث شود روز
قیامت حسنه و تنهای بر حالیکه بر او باشد جلالت پادشاهان و نشان انبیا حدیث هفتم اصل عن ابی عبد الله
علیه السلم قال یبعث عبد المطلب امة وحده علیه بهاء الملوک وسیماء الانبیاء وذلک انه اول من قال
بالبدا شرح این ظاهر است از شرح سابق مگر تعلیل که مفهوم از وذلک انه اول من قال بالبدا و بیان این ان
است که بود حال مومن جواب مفتح لا اله الا اسم محمد رسول الله صلی الله علیه و اله در غزال النظلا که در جای نفرستم
بافتن بود حیاتی ... در حدیث هشتم باب پنجم کتاب الحج معلوم عبد المطلب شده بود که از صلب او
سیزده کس که محمد و علی و اوصیای ایشانند بهم خواهند رسید و بیرزاده خود را محمد نام کرده بود
و ظن این داشت که این همانست اما یقین نمیدانست و تجویز این میکرد که خلاف مظنون او واقع
و از بداناید و این دلالت میکنند بر اینکه اما محو اثبات او بوده و لا ممکن بود که مخالف مظنون او
واقع شود ... مخالف مظنون اما نباشد پس بدا تحقیق نشود اصل قال وکان عبد المطلب
ارسل رسول الله صلی الله علیه و اله الی رعاته فی ابل قد ندت له فجمعها فابطأ علیه فاخذ بحلقة
باب الکعبة وجعل یقول یا رب اتهلک آلک ان تفعل فامر ما بدا لک فجاء رسول الله صلی الله علیه و اله بالابل
وقد وجه عبد المطلب فی کل طریق وفی کل شعب فی طلبه وجعل یصیح یا رب اتهلک آلک ان تفعل فامر
ما بدا لک ولما رای رسول الله صلی الله علیه و اله اخذه فقبله وقال یا بنی لا وجهتک بعد هذا فی شیء فانی
اخاف ان تغتال فتقتل شرح الرعاة بکسر راء بی نقطه و عین بی نقطه والف جمع راعی است والرعاة بضم راء
تا تانیث بعد از الف مقصوره جمع راعی کلمه با نادر مذکور ... و تشدید دال بی نقطه بصیغه ماضی معلوم
باب ضرب است الال بهمزه والف عبارت است از آل ابراهیم و آل عمران که در کریمه الله تعالی اند یعنی
در سوره آل عمران گفته که ان الله اصطفی ادم ونوحا وال ابراهیم وال عمران علی العالمین و بیان شد در شرح
حدیث اول باب سی و چهارم و ایشان سیزده کس از فرزندان عبد المطلب اند یعنی محمد و اثنی عشر اوصیاء
علیهم السلم بدا بدال بی نقطه و دال بی نقطه و الف منقلب از واو بصیغه ماضی است و بیان معنی آن شده در
کتاب التوحید در شرح عنوان باب البدا که باب بیست و چهارم است لا وجهتک در ظاهر ماضی است
اما چون برای استدعاست بمعنی مستقبل است و لهذا نفی مکرر نشد با وجود انکه متکرر نفی لا لازم است

در شغل

در شغل الا اصلی فلا اصلی نغتال بغین بانقطه بصیغه مجهول مضارع اجوف واوی باب افتعال است الاغتیال
کشتن کسی را پنهان یعنی امام گفت در بیان اینکه عبد المطلب چه تقریب تلفظ بدا کرده که بود عبد المطلب که
فرستاده بود رسول الله صلی الله علیه و اله را سوی رعیان خود بسبب گله شتری که بتحقیق که گریخته و متفرق
شده بود از عبد المطلب پس جمع کرد رسول علیه السلم آن گله را پس دیر کرد و دیر رسید بر عبد المطلب پس عبد المطلب
خود بگرفت حلقه در کعبه را و شروع کرد میگفت از غایت وحشت و اضطراب که ای صاحب کمال اختیار
من آیا هلاک میکنی آل را که بگوید نیست اگر کنی پس کاری است عظیم که دست داده برای تو یعنی که تو میکنی
که واقع شده است غیر توجیه کنی عبد الله ... رسول الله صلی الله علیه و اله گله شتر را پس حال اینکه
فرستاده بود عبد المطلب در هر راه و در هر شکاف کوه برای طلب او و شروع کرده بود ... که ای صاحب
کمال اختیار من آیا هلاک میکنی آل را که بگوید نیست اگر کنی پس کاری عظیم است که تو طلب دست داده و چون
دید رسول الله صلی الله علیه و اله را فرا گرفت او را پس بوسید او را و گفت ای پسرک من نفرستم که بعد
بعد از این در کاری چه بدرستیکه من میترسم که بیکبارگی کشته شوی پس کشته شوی حدیث پنجم اصل
قال ابو عبد الله علیه السلم لما ان وجه صاحب الحبشة بالخیل ومعهم الفیل لیهدم البیت مروا بابل الحبشه
لعبد المطلب فساقوها فبلغ ذلک عبد المطلب فاتی صاحب الحبشة فدخل الآذن فقال هذا
عبد المطلب بن هاشم قال وما یشاء قال الترجمان جاء فی ابل له ساقوها یسألک ردها فقال
ملک الحبشة لاصحابه هذا رئیس قوم وزعیمهم جئت الی بیته الذی یعبده لاهدمه وهو
یسألنی اطلاق ابله اما لو سألنی الامساک عن هدمه لفعلت ردوا علیه ابله فقال عبد المطلب
لترجمانه ما قال الملک فاخبره فقال عبد المطلب انا رب الابل ولهذا البیت رب یمنعه فردت
علیه ابله وانصرف عبد المطلب نحو منزله فمر بالفیل فی منصرفه فقال للفیل یا محمود فحرک الفیل
راسه فقال له اتدری لم جاؤوا بک فقال الفیل برأسه لا فقال عبد المطلب جاؤوا بک لتهدم
بیت ربک افتراک فاعل ذلک فقال برأسه لا فانصرف عبد المطلب الی منزله شرح ان بفتح همزه و سکون
نون زائده است برای تاکید اتصال جواب لما بدخول لما است الاذن بفتح همزه والف وکسر ذال بانقطه
شناسنده و کسی که رخصت دخول داده باشد و هر دو اینجا مناسب است در قال الترجمان افتعال است
متعلق بر فلما استخبر عبد المطلب و ذکر مطلوبه قال الترجمان الترجمان بضم تا و دو نقطه بالا و سکون
را بی نقطه و ضم جیم و میم و الف و نون و بفتح تا و فتح جیم و فتح تا و ضم جیم کسی که تفسیر زبان کسی کند در
برای دیگری است الزعیم بفتح زا با نقطه و کسر عین بی نقطه و اصلش جمع ضم فتح را بی نقطه مصدر
میمی است یا اسم مکان است از باب انفعال یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلم که چون روانه کرد
پادشاه حبشه سواران بسیار را و با ایشان بود فیل که در قران مذکور است و نام او محمود

تا خراب کنند کعبه را انوقت کوار کوه رفتند بکله شتری که عبدالمطلب را بود پس آمدند انجا از اطراف خود
پس رسید این خبر بعبدالمطلب پس امد بنزد پادشاه حبشه پس داخل شد کسی که میشناخت عبدالمطلب
را پس گفت این عبدالمطلب بن هاشم است پادشاه گفت چه چیز میخواهد پس وقتیکه خبر کرده شد از عملش
و ذکر کرد مطلوب خود را گفت فی الباج املائی است برای کله شتری که او را بستی رانده اند لشکر انها
میخواهد از تو بر گردانیدن انها را پس گفت پادشاه حبشه یاران خود را از روی تعجب که این سردار
عجم و افضل ایشان است املایم سوی خانه او که عبیر پرستند از ناخراب کنیم ازان داده میخواهد از من
سردادن کله شتر خود را اگاه باشید که اگر میخواست از من خود داری از خراب کردن خانه را هر اینه
خود داری میکردم و بر گردانیدم برای او کله شتر را پس گفت عبدالمطلب فی الباج او را که چه گفت پادشاه
پس خبر داد او را بانچه گفته بود پس گفت عبدالمطلب من صاحب اختیار کله شترم و این خانه را
صاحب کل اختیار نیست که نگاه داری میکند از پس بر گردانیده شد بر عبدالمطلب کله شتر
او و بر گشت عبدالمطلب بجانب منزل خود پس گذار کردند بفیل در بر گشتن خود پس گفت فیل
را ای محمود پس جنبانید فیل سر خود را چنانچه کسی بعنوان اشارت سر کج کند که چه میکنی پس
گفت فیل را ایا میدانی که برای چه او را برده اند تا پس گفت فیل جنبانید سر خود که نه پس گفت
عبدالمطلب اورده اند ترا تا خراب کنی خانه صاحب کل اختیار خود را ایا پس چه میکنی خود را
کنند از پس فیل گفت جنبانید سر خود که نه پس بر گشت عبدالمطلب سوی منزل خود **اصل**
فلما اصبحوا غدوا به لدخول الحرم فابى وامتنع عليهم فقال عبد المطلب لبعض مواليه عند ذلك
اعل الجبل فانظر ترى شيئا فقال ارى سوادا من قبل البحر فقال له يصيبه بصرك اجمع فقال
له لا ولا اوشك ان يصيب فلما ان قرب قال هو طير كثير ولا اعرفه يحمل كل طير في منقاره حصاة
مثل حصاة الحذف او دون حصاة الحذف فقال عبد المطلب ورب عبد المطلب ما تريد الا القوم
حتى لما صار فوق رؤسهم اجمع القت الحصاة فوقعت كل حصاة على هامة رجل فخرجت من دبره
فقتلته فما انفلت منهم الا رجل واحد يخبر الناس فلما ان اخبرهم القت عليه حصاة فقتلته
شرح ترى شيئا بتقدير استفهام است يصيبه بتقدير استفهام است اجمع تاکید بصر است
در پارسی مجموع چشم چیزی را عبارت از کمال تشخیص انست پس که چیزی بنزد انکس باشد تمام
چشم این کس او را ادراک میکند و اگر دور باشد بعض چشم او ادراک میکند چون نحو تشخیص
ان عیب کند اوشک بصیغه ماضی معلوم باب افعال است الحذف بفتح خاء با نقطه و سکون ذال با
نقطه و فا مصدر باب ضرب انداختن سنگ ریزه بسر دو انگشت شهادت و مانند ان تا متله (?)
انداخته شود القت بصیغه معلوم باب افعال است و ضمیر راجع و تانیث باعتبار که طیر جمع

[illegible] **يعنى** پس وقتیکه صبح فردا رسید ندا اهلیه روز او بردند فیل را برای داخل شدن حرم پس ابا کرد از دخول
حرم و سرکشی کرد بر ایشان پس گفت عبدالمطلب بعض خادمان خود را بر بالای کوه بالا رو و این کوه را نیک نگاه
کن ایا چه میبینی چیزی را پس ان مرد که بالا رفته بود گفت میبینم سیاهی را از جانب دریا پس عبدالمطلب گفت او را
ایا در مییابد از چشم تو پس گفت او را نه و هر اینه نزدیک است که در یابد همه چشم من از او پس وقتیکه ان سیاهی
نزدیک شد بجنبانید که همگی چشم او در یافت ان را گفت ان مرغ بسیار است و نمیشناسم ان مرغ را
یعنی که مرغ است که هرگز ان جنس مرغ را ندیده ام بر میدارد هر مرغی در منقار خود سنگ
ریزه را مانند سنگ ریزه خذف یا کوچکتر از ان پس گفت عبدالمطلب قسم بصاحب کل اختیار عبدالمطلب که
نمیخواهد این مرغ مگر این جماعت را و وقتیکه رسیدند مرغ بالای سر ایشان جماعت همگی انداختند سنگ ریزه ها
را پس فرود امد هر سنگ ریزه بر فرق مردی پس بیرون امد از سوراخ نشیمنگاه او پس کشت او را پس رها نشد از جمله
ایشان مگر یک کس خبر دهد مردمان پس وقتیکه خبر داد ایشان را انداختند بر او یک سنگ ریزه پس
کشت او را **بیت و ششم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال كان عبد المطلب يفرش له بفناء الكعبة لا يفرش
لاحد غيره وكان له ولد يقومون على راسه فيمنعون من دنا منه فجاء رسول الله صلى الله عليه واله
وهو طفل يدرج حتى جلس على فخذيه فاهوى بعضهم اليه لينحيه عنه فقال له عبد المطلب دع ابني فان
الملك قد اتاه **شرح** الفناء بکسر فا و نون و الف ممدوده فضای پیش در خانه یدرج بدال بی نقطه و رای بی نقطه
و جیم بصیغه مضارع معلوم باب نصر است اتاه بصیغه ماضی معلوم باب تفعیل است الثانیه راه داده جزیی
تا روان شود و منقول بود که از باب ضرب باشد و ماضی برای تحقق وقوع در مستقبل باشد یا برای
وقوع باشد چه نبوت رسول علیه السلام پیش از رسالت او بود و نبوت شاید در ان وقت شده باشد **يعنى**
روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بود عبدالمطلب که فرش گسترده میشد برای او در پیش در
کعبه تا نشیند فرش گسترده نمیشد برای هیچ کس غیر او هرگز و بود نزد او فرزندانی که می ایستادند بر بالای سر
منع میکردند کسی را از نزدیک شدن باو پس امد رسول صلی الله علیه و اله و حال انکه طفلی بود که براه
میرفت و پسران مطلع نا انکه نشست بر دو ران عبدالمطلب پس کج شد بعض پسران عبدالمطلب بسوی
رسول الله علیه السلام تا دور کند او را از عبدالمطلب پس گفت او را عبدالمطلب که واگذار فرزند مرا چه
بدرستیکه فرشته بتحقیق راه داد او را با بخانه که شما مطلع نشده اید **بیت و هفتم اصل** عن ابی عبد الله
علیه السلام قال لما ولد النبی صلی الله علیه واله مكث اياما ليس له لبن فالقاه ابو طالب على ثدي نفسه فانزل
الله فيه لبنا فمص منه اياما حتى وقع ابو طالب على حليمة السعدية فدفعه اليها **شرح** میتواند بود که
مراد بثدی نفس پستان ابوطالب خود باشد و میتواند بود که مراد پستان زن او فاطمه بنت اسد
باشد که مادر امیرالمؤمنین است چنانچه می اید در حدیث سوم مولد امیرالمؤمنین که رسول علیه السلام

مادر خود کفتند و کفتن او بود امیر المؤمنین علی را برادر خود بسیار واقع شده و منافات نیست میان این و
فاطمه چنانچه متفق علیه است که حرمت نکاح مادر رضاعی و خواهر رضاعی است و تفصیل این مذکور میشود در کتاب النکاح
در شرح حدیث اول باب الرضاع که باب هشتاد و هفتم است و اینجا تحریم و صنع ثابت نیست در صورتی که رضاع
مجرد عادت باشد و ابن بابویه در کتاب معانی الاخبار در باب معنی قول الصادق علیه السلام لا یحرم من الرضاع
الا ما کان مجبورا روایت کرده که شرط حرمت این است که رضاع با استیجار و مانند آن باشد تصنیع
معلوم باب ضرب یضرب معلوم است یعنی و روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام کفت وقتی که زاییده شد نبی صلی الله
علیه و آله در زمان کرد چند روز بی حال آنکه بخورد برای او شیر مراد این است که بسبب مرض [illegible] او را شیر نماند
پس انداخت او را ابو طالب بر پستان خود چنانچه برای تسلی اطفال ایشان را مشغول میکنند پس فرو فرستاد
الله تعالی در پستان ابو طالب شیر یعنی شیر جاری کرد از آن پستان چند روز تا آنکه دید او را ابو طالب [illegible]
برای طلب دایه پس سپرد او را بحلیمه سعدیه پس تربیت کرد او را حلیمه بیست و هشتم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان مثل
ابی طالب مثل اصحاب الکهف اسرّوا الایمان واظهروا الشرک فآتاهم الله اجرهم مرتین شرح و روایت است از امام
جعفر صادق علیه السلام کفت بدرستیکه حال عجیب ابو طالب حال عجیب اصحاب کهف است که [illegible]
پنهان کردند ایمان را و اظهار کردند [illegible] پس داد ایشان را خدای تعالی مزد ایشان دو بار یکی
برای ایمان و دیگری برای تقیه بیست و نهم اصل عن اسحق بن جعفر عن ابیه علیه السلام قال قیل له انهم یزعمون
ان ابا طالب کان کافرا فقال کذبوا کیف یکون کافرا وهو یقول الم تعلموا انا وجدنا محمدا نبیا کموسی خط فی
اول الکتب شرح اول بفتح همزه و تشدید واو مفتوحه عبارت است از کتاب [illegible] عبارت است از اصل هر کتاب یعنی
ان کتاب یعنی روایت است از اسحق بن جعفر از پدرش علیه السلام کفت کفته شد امام را علیه السلام [illegible]
حال آنان دعوی میکنند که ابو طالب بود کافر پس امام کفت دروغ کفتند چگونه میباشد کافر و حال آنکه او
کوینده این بیت است [illegible]
نوشته شده در مقدم کتابهای انبیاء سی ام اصل وفی حدیث اخر کیف یکون ابو طالب کافرا وهو یقول لقد
علموا ان ابننا لا مکذب لدینا ولا یعنی بقول الاباطل وابیض یستسقی الغمام بوجهه ثمال الیتامی عصمة للارامل
شرح یعنی بمعنی یعنین بی نقطه و نون و الف بصیغه مضارع غایب مجهول باب ضرب [illegible] معلوم باب علم است
و ضمیر مستتر راجع با بننا است اباطل جمع ابطل است که افعل التفضیل باطل است [illegible] و ابیض [illegible]
و برای تقلیل است [illegible] در کتاب مغنی اللبیب کفته [illegible]
اختلاف بسیار کرده اند [illegible] در شرح کافیه [illegible]
[illegible]
و مبتدا است [illegible] یستسقی الغمام بوجهه [illegible]

وقال

وقال مرفوع و خبر مبتدای محذوف است [illegible] هو ثمال و جمله صفت دیگر ابیض است [illegible] عصمة [illegible] و موافق
مختار اخفش این است که [illegible] ثمال و عصمة [illegible] جمله یستسقی الغمام بوجهه نیز خبر [illegible] باشد [illegible] در قول شاعر
ان یقتلوک فان قتلک لم یکن عارا علیک و رب قتل عار کفته که رب مبتدا است و عار خبر آن است یستسقی بصیغه
مضارع مجهول باب استفعال است الغمام بفتح غین با نقطه و الف ابر مرفوع و نایب فاعل است باء در بوجهه برای
استعانت است الوجه جاه و مرتبه عظیم الثمال بکسر ثاء سه نقطه کار ساز جمیع الارامل جمع ارمله بفتح همزه و سکون راء
بی نقطه و فتح میم زن محتاج و مرد فقیر که با وجود احتیاج بی شوهر باشد [illegible] شهرستانی در اواخر کتاب الملل و
النحل در بیان آراء محصله العرب در بیان حال عبد المطلب کفته که و مما یدل علی معرفته بحال الرسالة وشرف النبوة
ان اهل مکة لما اصابهم ذلک الجدب العظیم وامسک السحاب عنهم سنتین امر ابا طالب ابنه ان یحضر المصطفی صلی
الله علیه وآله وسلم وهو رضیع فی قماط فوضعه علی یدیه واستقبل الکعبة ورماه الی السماء وقال یا رب
بحق هذا الغلام ورماه ثانیا وثالثا وکان یقول بحق هذا الغلام اسقنا غیثا مغیثا دائما هطلا فلم یلبث
ساعة ان طبق السحاب وجه السماء وامطر حتی خافوا علی المسجد وانشأ ابو طالب ذلک الشعر وابیض
یستسقی الغمام بوجهه ثمال الیتامی عصمة للارامل یطیف به الهلاک من آل هاشم فهم عنده فی نعمة وفواضل
کذبتم وبیت الله نبزی محمدا ولما نطاعن دونه ونناضل ونسلمه حتی نصرع حوله ونذهل عن ابنائنا
والحلائل یعنی و در حدیثی دیگر از امام جعفر صادق علیه السلام چنین است که چگونه میباشد ابو طالب کافر
و حال آنکه او میکوید این دو بیت را [illegible] خود را خوش میکنند بدعوی کفر من که
ما که محمد علیه السلام باشد [illegible]
مشرکان [illegible] که طلب باران کرده [illegible] برکت [illegible] که در دعای استسقای
[illegible] نکاهدارنده زنان محتاج و بیوه است سی و یکم اصل عن ابی
عبد الله علیه السلام قال بینا النبی صلی الله علیه وآله فی المسجد الحرام وعلیه ثیاب له جدد فالقی المشرکون علیه
سلی ناقة فملؤوا ثیابه بها فدخله من ذلک ما شاء الله فذهب الی ابی طالب فقال
له یا عم کیف ترى حسبی فیکم فقال له وما ذاک یا ابن اخی فاخبره الخبر فدعا ابو طالب حمزة واخذ السیف وقال
لحمزة خذ السلی ثم توجه الی القوم والنبی معه فأتى قریشا وهم حول الکعبة فلما رأوه عرفوا الشر فی وجهه
ثم قال لحمزة امرّ السلی علی اسبلتهم ففعل ذلک حتی اتی علی آخرهم ثم التفت ابو طالب الی النبی صلی الله علیه
وآله فقال یا ابن اخی هذا حسبک فینا شرح الجدد بضم جیم و ضم دال بی نقطه اول جمع جدید بفتح جیم و کسر دال
نو ها السلی بفتح سین بی نقطه و فتح لام و الف مقصوره پوستی که بچه [illegible] در شکم مادر [illegible]
[illegible] بفتح حاء بی نقطه و فتح سین بی نقطه
بی نقطه شرف یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام کفت میان آنکه نبی صلی الله علیه وآله در مسجد

حرام بود و برادر و عمو بود چنانچه چند او را آزارها می رسانیدند مشرکان قریش جواب ابو طالب با ایشان معاده شد و برای او بسیار کردند
جانبهای او را پلیدی پاک نبود داخل دل رسول علیه السلم شد از غم انچه الله تعالی خواست پس رفت
بهمان حال بسوی ابو طالب پس گفت او را ای عموی من حسب من چه قدر است در میان شما پس ابو طالب
جواب او عبدالله گفت او را چیست این پلیدی ای پسر برادرم پس خبر داد او را آنحضرت که واقع شده
بود پس طلب کرد ابو طالب حمزه را و گرفت شمشیر را و گفت حمزه را بگیر با خود این پاک را بعد از آن متوجه
شد بسوی آن جماعت که این کار کرده بودند و پیغمبر علیه السلم با او همراه بود پس آمد نزد مشرکان قریش و ایشان
در دور کعبه بودند پس وقتیکه دیدند ابو طالب را شناختند اثر غضب او در روی او پس امر کرد این
که شناختند کشته شدن خود را در آنجا ابو طالب پیش گفت اگر حرکتی کنند بعد از آن ابو طالب گفت حمزه
را مال پاک را بر سبلتهای ایشان پس شروع کرد از اول تا آخر ایشان بعد از آن رو آورد
ابو طالب بسوی پیغمبر صلی الله علیه واله و گفت ای پسر برادرم این است قدر
تو در میان ما **سی و دوم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلم قال لما توفی ابو طالب نزل جبرئیل علیه السلم
علی رسول الله صلی الله علیه واله فقال یا محمد اخرج من مکة فلیس لک فیها ناصر و ثارت قریش بالنبی
صلی الله علیه واله فخرج هاربا حتی جاء الی جبل بمکة یقال له الحجون فصار الیه **شرح** ثارت بصیغه ماضی
مجهول باب تفعلت یا بصیغه معلوم است ثارت بثا سه نقطه و الف و را بی نقطه بصیغه ماضی
غایبه معتل العین واوی باب نصر است حجون بفتح حا بی نقطه و ضم جیم کوهیست در معلاه مکه که
قبرستان مکه در پای آن کوه هست **یعنی** روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت وقتیکه فوت
شد از دنیا با مرگ جمیع عمر و رفیق خود ابو طالب نازل شد جبرئیل علیه السلم بر رسول الله صلی الله
علیه واله پس گفت ای محمد بیرون رو از مکه چه نیست ترا در مکه مددکاری که صاحب اعتبار باشد
و برجستند مشرکان قریش از هر گوشه بسوی پیغمبر صلی الله علیه واله پس بیرون رفت گریخته اما بسوی
کوهی که در مکه است گفته میشود آن را حجون پس داخل پناهی که در آن کوه هست شد و تا حال مردمان زیارت
آنجا میروند **سی و سیوم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلم قال ان ابا طالب اسلم بحساب الجمل قال بکل لسان
شرح الحساب بکسر حا بی نقطه و سین بی نقطه و الف و با یک نقطه کالقتال مثل عطا حساب الجمل بضم جیم
و تخفیف میم مفتوحه جمع جمله العناق خلائق و بفتح جیم و تخفیف میم مضمومه جمع جمیل بفتح جیم و کسر میم و سکون
یا و دو نقطه در پایین کسانیکه نیکو صفات اند که خردمندان باشند و این جا هر دو مناسبت و بنابر اول
بکل لسان برای توضیح است و بنابر دوم برای تفرقه است کل لسان عبارتست از انواع بیانست مثل نظم
و نثر و فعل و قول و بیشتر از بعثت رسول و بعد از آن و کنایت و صریح و حقیقت و مجاز و امثال اینها که
ابیات و خطبها و افعال ابو طالب است و دلالت بر اسلام او میکند مثل اینکه ابن جوزی که از علمای مخالفان

است

است در کتاب تنقیح ذکر کرده خطبه ابو طالب را در روز نکاح خدیجه و در آن جمله ذکر کرده و هو والله
بعد هذا له نبأ عظیم و خطر جلیل و مضمون آن نواید در کتاب النکاح در حدیث نهم باب خطب النکاح
که باب چهل و چهارم است و خواهد آمد حدیث اول و سیوم مولا امیر المؤمنین علیه السلم تصریح بمعنی
این مضمون **یعنی** روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت بدرستی که ابو طالب مسلمان شد بحرفی
که کافی است جمیع اصناف خلایق را در معرفت اسلام او اما برای توضیح بابی است و بیان اینکه مخالفان
نیز عبدالله عم مکابره میکنند گفت که بحرف زبان اظهار اسلام کرده تا هر صنفی که آشنا بوی باشند
معلوم کنند اسلام او را **سی و چهارم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلم قال اسلم ابو طالب بحساب الجمل و
عقد بیده ثلثة و ستین **شرح** باء بحساب برای التباس است حساب معروف است الجمل بضم جیم و
تخفیف میم مفتوحه جمع جمله طوایف مردمان عقد بفتح عین بی نقطه و قاف و دال بی نقطه از باب ضرب
است و ضمیر راجع است با ابو عبد الله العقد گره کردن و نگاه داشتن انگشتان بر وجهی که از آن عدد
معلوم شود بنا بر اینکه قدما یک صورت در انگشتان دست راست و دست چپ قرار
داده اند برای ضبط یک تا ده هزار مثل اینکه برای دلالت بر یک انگشت کوچک دست راست را بخواباند
بر وجهی که سر انگشت از بیخ انگشت بسیار نگذرد و برای دلالت بر دو انگشت پهلوی او را نیز بخواباند بهمان
روش و برای دلالت بر سه انگشت میانه را نیز بخواباند بهمان روش و برای دلالت بر شصت ناخن
شست دست راست را بر شکم بند میان از جمله سر بند انگشت شهادت دست راست بیفکند پس هرگاه
اینها همگی را بکنند چنانچه بعضی اهل از آن میکنند عدد شصت و سه مفهوم میشود و در این حدیث دو احتمال
است اول اینکه خصوص این صورت انگشتان مطلب باشد و خصوص عدد مطلب نباشد پس مراد
این است که ابو طالب تبرا از اهل مشرکان میزد خواه بشعر چنانچه گذشت در حدیث سی ام و سی و یکم و خواه
بغیر شعر چنانچه گذشت در حدیث سی و سیوم دوم اینکه خصوص عدد مطلب باشد پس مراد این است
که ابو طالب شصت و سه بیت گفته در اظهار اسلام مثل سه بیت که در حدیث سی ام و حدیث سی و
یکم مذکور شد پس هر که منکر اسلام او شود مکابره میکند **یعنی** روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم
گفت مسلمان شد ابو طالب به وجهی که کافی اصناف خلایق است و برای توضیح باتر فی و بیان اینکه بر
موافق و مخالف ظاهر است اسلام او نگاه داشت بانگشتهای دست خود شصت و سه را **فصل** ابن
بابویه در کتاب کمال الدین و تمام النعمة گفته حدثنا ابو الفرج محمد بن المظفر بن نفیس المصری الفقیه قال
حدثنا ابو الحسن محمد بن احمد الداودی عن ابیه قال کنت عند ابی القاسم بن روح قدس الله روحه
فسأله رجل ما معنی قول العباس للنبی صلی الله علیه واله ان عمک ابا طالب قد اسلم بحساب الجمل و عقد
بیده ثلثة و ستین فقال عنی بذلک اله احد جواد و تفسیر ذلک ان الالف واحد و اللام ثلثون و الهاء

خمسة والالف واحد والدال اربعة والحاء ثمانية والدال اربعة والجيم ثلثة والواو ستة والالف واحد
والدال اربعة فذلك ثلثة وستون و بنابر اين حساب يعنى نگاه داشتن عدد است والجمل بضم جيم و
فتح ميم مشدده است يعنى حروف ابجد واين سه اسم راجع بالله و رحمن و رحيم ميشود كه سه حرف
كلمه تامه است واصل باقى اسماست چنانچه بيان شده در كتاب التوحيد در شرح حديث اول باب
بابوح م سى و پنجم اصل عن اصبغ بن نباتة الحنظلي قال رأيتُ امير المؤمنين عليه السلام يومَ افتتح البصرة
وركب بغلة رسول الله صلى الله عليه وآله ثم قال ايها الناس الا اخبركم بخير الخلق يوم يجمعهم الله
فقام اليه ابو ايوب الانصاري فقال بلى يا امير المؤمنين حدّثنا فانك كنت تشهد ونغيب فقال
ان خير الخلق يوم يجمعهم الله سبعة من ولد عبد المطلب لا ينكر فضلهم الا كافر ولا يجحد به الا
جاحد فقام عمار بن ياسر رحمه الله فقال يا امير المؤمنين سمّهم لنا فلنعرفهم شرح افتتح بصيغه ماضى
معلوم باب افتعال است وضمير مستتر راجع بامير المؤمنين است والبصرة منصوبه مفعول به است يا
بصيغه مجهول است والبصرة مرفوع ونايب فاعلست و ركب بصيغه معلوم باب علم عطف بر اينست الف
لام الخلق در هر دو جا براى عهد خارجى است و عبارتست از جميعيكه مذكور شد در آيت سوره نساء كه مذكور
ميشود در رفقة انبيه و ايشان دو قسم اند اول مشفوعان از جمله مؤمنان كه من يطع الله والرسول عبارت
از ايشان است دوم شافعان كه الذين انعم الله عليهم اند ~~از اصبغ بن نباته حنظلى بفتح حاء بى نقطه و سكون~~
نون و فتح ظاء بانقطه گفت كه نغيب بصيغه متكلم مع الغير است والجحد بفتح جيم و سكون حاء بى نقطه و بفتح
حاء مصدر باب علم گويا هو و از باب منع انكار و مراد اينجا معنى اولست باد بر براى تعديه است
فلنعرفهم بفتح لام و مرفوع است وضمير راجع بولد عبد المطلب است يعنى روايتست از اصبغ بن نباته
حنظلى بفتح حاء بى نقطه و سكون نون و فتح ظاء بانقطه گفت كه ديدم امير المؤمنين عليه السلام را در روزى كه فتح
كرد بصره و سوار شد استر رسول الله صلى الله عليه وآله را بعد از آن گفت اى مردمان آيا خبر دار
نكنم شما را ببهترين مخلوقين در روزيكه جمع ميكند ايشان را الله تعالى پس برخواست سوى او
ابو ايوب انصارى پس گفت بلى اى امير المؤمنين خبر ده ما را چه بدرستيكه تو حاضر ميشدى هميشه در
مجلس رسول و ما گاهى غايب ميشديم پس گفت بدرستيكه بهترين مخلوقين در روزيكه جمع ميكند
ايشان را الله تعالى هفت كسند از اولاد عبد المطلب كه منكر نميشود فضيلت ايشان را مگر
منكر ربوبيت رب العالمين و انكار نميكند فضيلت ايشان را مگر كسيكه خود ناقص باشد پس
برخواست عمار بن ياسر رحمه الله پس گفت اى امير المؤمنين نام ببر آن هفت كس را چه هر اينه ميشناسيم
كل اولاد عبد المطلب را پس خواهيم شناخت آن هفت كس را بنين اصل فقال ان خير الخلق يوم يجمعهم
الله الرسل وانّ افضل الرسل محمد صلى الله عليه وآله وانّ افضل كل امة بعد نبيها وصيّ نبيها حتى

بلدركه

يدركه نبيّ الا وانّ افضل الاوصياء وصيّ محمد صلى الله عليه وآله السلام الا وانّ افضل الخلق بعد الاوصياء
الشهداء الا وانّ افضل الشهداء حمزة بن عبد المطلب وجعفر بن ابي طالب له جناحان خضيبان يطير
بهما في الجنة لم ينحل احد من هذه الامة جناحان غيره شيء كرّم الله به محمدا صلى الله عليه وآله وشرّفه و
السبطان الحسن والحسين والمهدي يجعله الله من شاء منا اهل البيت ثم تلا هذه الآية ومن يطع الله
والرسول فاولئك مع الذين انعم الله عليهم من النبيين والصديقين والشهداء والصالحين وحسن
اولئك رفيقا ذلك الفضل من الله وكفى بالله عليما شرح حاصل جواب اين است كه هفت كس عبارت
از محمد صلى الله عليه وآله و امير المؤمنين و حسن و حسين و مهدى عليهم السلم و حمزه و جعفر يكى افضل انبيا است
و چهار افضل صديقانند و دو افضل شهدا اند كه داخل صديقان نباشند الف الخلق اينجا نيز براى عهد
خارجى است و عبارتست از مشفوعان و شافعان خواه از اهل اين شريعت و خواه از اهل شرايع سابقه
زيرا كه جمع ايشان بايكديگر در بهشت مفهوم است از آيت سوره نساء اگر چه منطوق نيز مخصوص اهل اين شريعت
است مراد بالرسل رسولانند صاحب شريعت عليحده است بغير نسخ و ان افضل كل امة بعد نبيها مراد بوصى
محمد وصى بى واسطه است و در كلام اشعار باين هست كه او افضل از باقى اوصياست و ميتواند بود كه
مراد جميع اوصيا باشد و بر هر تقدير تصريح بافضليت خود نكرده براى رعايت ادب والسبطان مبتدا
است الحسن والحسين خبر مبتدا است والمهدي منصوب است بفعل مقدر يجعله مفسر آن فعل است و
در كلام اشعار باين هست كه آن سه وصى بعد از امير المؤمنين افضل از باقى اوصيا اند از جمله وجه تلاوت
آيت استشهاد باين است كه خير خلق رسولند و بعد از آن اوصيا و بعد از آن شهدا پس مفضل عليه الجا
اگر چه ايشان نيز افضلند از غير صلحا از جمله مؤمنان كه سياق اين آيت براى بيان حال ايشان است و من
يطع الله والرسول عبارتست از ايشان است زيرا كه اين اشارتست باينكه در آيت سوره نساء كه يا ايها الذين
آمنوا اطيعوا الله واطيعوا الرسول واولى الامر منكم امر باطاعة الله واطاعة رسول براى محض تمهيد امر
باطاعة اولى الامر است پس هر كه اطاعت اولى الامر و تصديق ايشان كرده باشد اطاعت الله و رسول كرده
هر چند كه عصيان كرده باشد اما فى الامر او بر كبيره چنانكه فراست الكلام الموصول براى عهد خارجى است و من
تبعيضيه است بنابر آنچه مى آيد در كتاب الايمان والكفر در حديث دوازدهم باب سى و هفتم كه باب الورع است
كه فمنا النبي ومنا الصديق والشهداء والصالحون پس اين آيت مبادر كه نويد عظيم است براى عاصيان
از جمله شيعه اماميه باينكه از نبي خود و امامان خود جدا نخواهند بود و شفاعت شافعان شامل حال
ايشان خواهد شد والصديق كسى كه در جميع آنچه از او پرسند جواب گويد بى خطا در حكم نكند اصلا
معنى اينكه عالم بجميع احكام باشد و مراد بصديقين اينجا اوصياء انبياست بقرينه ذكر آن بعد از انبيين
مراد بشهدا اينجا جمعى از شهيدانست كه نبى و وصى نيستند بقرينه ذكر آن بعد از نبيين و صديقين مراد

بصالحین انجا جمع از مومنان است که مرتکب کبیره نشده اند اصلا نبی و وصی و شهید نیستند نیز مذکوران
بعد از نبیین و صدیقین و شهداء مشار الیه اولئک هم الذین است و رفیقا تمیز از نسبت است و مراد
که میرود اولی الامر هرچند عاصی باشند معطوف امر است زیرا که رفیق آن کزیدکان بد نمی باشد و مشار الیه
ذلک حسن رفیق ان کزیدکان است الفضل خبر مبتدا است و مراد این است که خوبی حال این عاصی تفضل
از جانب الله تعالی برای اینکه دوستان کزیدکان از ایشان جدا نباشند و رفیق ایشان بد نباشد
تا مبادا که دل نکران شوند و کفی بالله علیما اشارتست باینکه عاصی از جمله شیعه امامیه مرحومست
نزد مخالفان و اکثر موافقان لیک قدر او را الله تعالی میداند و همین بس است **یعنی** امیر المومنین
علیه السلم گفت بدرستیکه بهترین مخلوقین در روزی که جمع میکند ایشان را الله تعالی رسولان صاحب
شریعت علیحده اند که ادم و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد علیهم السلم باشند و بدرستیکه فاضلترین
رسولان محمد صلی الله علیه واله است و بدرستیکه فاضلتر هر امتی بعد از پیغمبر آن امت وصی پیغمبر است
تا وقتی که دریابد او را پیغمبر دیگر یعنی که اوصیا فاضلترند هرچند که شریعت آن پیغمبر سابق
منسوخ شده اگاه باشید و بدرستیکه فاضلتر اوصیای انبیا وصی محمد علیه السلم است اگاه باشید و
بدرستیکه فاضلترین مخلوقین بعد از اوصیا شهیدانند اگاه باشید و بدرستیکه فاضلترین
شهیدان آنکه نبی و وصی نباشد حمزه بن عبد المطلب است و جعفر بن ابو طالب است او را دو بال رنگین است
میپرد بان دو بال در بهشت عطا کرده نشده هیچ یک از این امت دو بال جعفر ازان عطا چیزیست که
کرامت کرده الله تعالی بان محمد صلی الله علیه واله را و شرف داده او را و دو فرزند او از دو سبطان حسن
و حسین اند و مهدی موعود میکرداند الله تعالی هر که را که میخواهد از ما اهل بیت رسول بعد از آن خواند
این ایت را از سوره نساء و هر که اطاعت کند الله تعالی را و این در حق رسول است و حق وصی رسول
پس ایشان با جمعیکه نعمت داده الله تعالی بر ایشان از جمله انبیا و اوصیا و شهداء و صالحان و خوبند
ایشان باعتبار رفیق از خوبی رفیق فضل است از جانب الله تعالی و کافیست الله
تعالی بر حال ایشان دانا باشد **سی و ششم اصل** عن ابی مریم الانصاری عن ابی جعفر علیه السلم قال
قلت له کیف کانت الصلوة علی النبی صلی الله علیه واله قال لما غسله امیر المؤمنین علیه السلم و
کفنه سجاه ثم ادخل علیه عشرة فداروا حوله ثم وقف امیر المؤمنین فی وسطهم فقال ان الله و
ملائکته یصلون علی النبی یا ایها الذین امنوا صلوا علیه و سلموا تسلیما فیقول القوم کما یقول حتی
صلی علیه اهل المدینة و اهل العوالی **شرح** معنی یصلون و صلوا و صلی بیان شد در حدیث سی و هشتم باب
صلوة و هشتم سجاه بسین بی نقط و جیم و الف بصیغه ماضی معلوم باب تفعیل است عشره عبارت از
بنی هاشم اقربین است ضمیر جمله راجع بنبی است و این برای تکریم و وداع است ثم وقف یعنی برای

که این

که این عمل بعد از خروج او و خروج عشره از نزد نبی و صف زدن روبقبله او رسیدن در حجره مبارکه بیشتر بوده
مضارع در فیقول و در کما یقول مشعر است باینکه خواندن این ایت پیش از شروع در نماز بوده و مخصوص
و بعد از آن هر کدام نماز میکرده اند یا فقط العوالی بفتح عین بی نقط و واو و الف و لام و یاء جمع عالیه
مواضع است در نیم فرسخی مدینه و مانند آن **یعنی** روایت است از ابو مریم انصاری از امام محمد باقر علیه السلم راوی
گفت گفتم او را چگونه واقع شد نماز بر نبی صلی الله علیه واله گفت وقتی که غسل داد او را امیر المومنین
علیه السلم و کفن کرد او را و پوشانید او را بعد از آن داخل کرد بر او ده کس را دور زدند گرد نبی بعد
از آن ایستاد امیر المومنین در میان آن ده کس چنانچه می آید در حدیث سی و هشتم پس گفت این ایت را
از سوره احزاب بدرستیکه الله تعالی و ملائکه او درود میکنند بر نبی ای جمعی که مومن برب
رب العالمین شده اید درود کنید بر نبی و قبول کنید فرمان نبی را قبول کردنی عظیم پس میگفتند
آن کس چنانچه میگفت امیر المومنین تا آنکه نماز کردند بر او جمیع اهل مدینه و اهل دهها نزدیک
مدینه ذکر ده کس **سی و هفتم اصل** عن ابی جعفر علیه السلم قال قال النبی صلی الله علیه واله لعلی علیه السلم
یا علی ادفنی فی هذا المکان وارفع قبری من الارض اربع اصابع و رش علیه من الماء **شرح** الف لام
الماء برای جنس است یا برای عهد خارجیست و اشارتست بآب چاه غرس است که بیان شد در
حدیث چهارم باب بیست و چهارم که غسل رسول علیه السلم از آن شده **یعنی** روایت است از امام
محمد باقر علیه السلم گفت که گفت نبی صلی الله علیه واله علی علیه السلم را ای علی دفن کن مرا در همین مکان
و بلند کن قبر مرا از زمین مقدار چهار انگشت و بپاش بر آن از آب **سی و هشتم اصل** عن ابی عبد الله
علیه السلم قال اتی العباس امیر المؤمنین علیه السلم فقال یا علی ان الناس قد اجتمعوا ان یدفنوا
رسول الله صلی الله علیه واله فی بقیع المصلی وان یؤمهم رجل منهم فخرج امیر المؤمنین علیه السلم
الی الناس فقال یا ایها الناس ان رسول الله صلی الله علیه واله امام حیا و میتا فقال انی
ادفنه فی البقعة التی قبض فیها ثم قام علی الباب فصلی علیه ثم امر الناس عشرة عشرة
یصلون علیه ثم یخرجون **شرح** البقیع بفتح باء یک نقطه و کسر قاف و سکون یاء دو نقطه در پایین
و عین بی نقطه جایی که اشجار مختلفه در آن روییده باشد و بقیع موضع در مدینه مسمی به بقیع
و امتیاز اینها بمضاف الیه است اول بقیع بطحان بضم باء یک نقطه و سکون طاء بی نقطه و حاء بی نقطه
و الف و نون دوده خانه است در مدینه که این بقیع در آنجاست دوم بقیع الخبخبه بفتح خاء با
نقطه و سکون باء یک نقطه و فتح خاء و باء یک نقطه نوعی از درخت است که انجا میروید سیوم
بقیع الزبیر بضم زای با نقطه و فتح باء یک نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین و راء بی نقطه ابن العوام که
رسول علیه السلم آنجا را باو داده بود چهارم بقیع الغرقد بفتح غین با نقطه و سکون راء بی نقطه

و فتح غاف و دال بی‌نقطه نوعی از درخت است که آنجا بسیار بوده و آن را قبرستان کرده‌اند و مشهور است به بقیع
بقیع المصلی بضم میم و فتح صاد بی‌نقطه و فتح لام مشدده و الف مقصوره یعنی که پهلوی مصلی است و
منقول است که رسول آنجا نماز عید الضحی کرده و لشکرگاه بوده و لهذا آن را بقیع الخیل بفتح خاء با
نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین نیز میخوانند **یعنی** روایت از امام جعفر صادق علیه السلام
گفت آمد عباس بن عبد المطلب از جانب ائمه ضلالت و اتباع ایشان نزد امیر المؤمنین علیه السلام گفت
ای علی بدرستی که مردمان بتحقیق اتفاق کرده‌اند بر اینکه دفن کنند رسول الله صلی الله علیه و آله
را در بقیع مصلی و بر اینکه پیشنمازی کند در نماز بر او در بقیع مصلی مردی از ایشان اشاره
است که ایشان بعباس گفته‌اند برای اضلال او و توهم رسول جی پیشنمازی کردن با اشارت
که اماما تعیین کرده‌اند تحیر تو پس بیرون آمد امیر المؤمنین علیه السلام بسوی مردمان پس گفت ای مردمان
بدرستیکه رسول الله صلی الله علیه و آله پیشنماز ماست هر جا که حاضر باشد خواه زنده و خواه
مرده یا این معنی که احتیاج به پیشنماز آنجا نیست مردمان بسر خود نماز کنند و رسول علیه السلام
گفته بدرستیکه من مدفون میشوم در موضعی که گرفته میشوم از دنیا در آن بعد از آن ایستاد
بر در حجره مبارکه پس نماز کرد بر او بعد از آن امر کرد مردمان را که نماز میکردند بر او ده
بیرون در حجره مبارکه بعد از آن بیرون میرفتند از خلف خلایق تا جا تنگ نشود یا مراد آنست
که از سر ابرو ده نفر میرفتند و بر هر تقدیر هیچکدام داخل حجره مبارکه نشدند **سی و نهم اصل**
عن ابی جعفر علیه السلام قال لما قبض النبی صلی الله علیه و آله صلت علیه الملائکة و المهاجرون و الانصار
فوجا فوجا قال و قال امیر المؤمنین علیه السلام سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله یقول فی صحته
و سلامته انما انزلت هذه الآیة علی فی الصلوة علی بعد قبض الله لی ان الله و ملائکته یصلون
علی النبی یا ایها الذین آمنوا صلوا علیه و سلموا تسلیما **شرح** خواندن این آیت در نماز بر نبی صلی الله
علیه و آله بجای دعای بر میت است و منافات ندارد با خواندن آن پیش از شروع در نماز
نیز چنانچه گذشت در حدیث سی و ششم این باب **یعنی** روایت از امام محمد باقر علیه السلام گفت
وقتی که گرفته شد از دنیا نبی صلی الله علیه و آله نماز کردند بر او ملائکه و مهاجران و انصار فوج
فوج امام گفت که و گفت امیر المؤمنین علیه السلام شنیدم از رسول الله صلی الله علیه و آله که میگفت
در ایام صحت و سلامتی خود که جز این نیست که فرو فرستاده شد این آیت از سوره احزاب
در نماز بر من بعد از گرفتن الله تعالی مرا از دنیا بدرستی که الله تعالی و ملائکه او درود
میکنند بر نبی ای جمعی که ایمان بربوبیت رب العالمین آورده‌اند درود کنید بر نبی و قبول کنید
فرمان او را قبول کردنی عظیم **چهلم اصل** قلت لابی عبد الله علیه السلام ما معنی السلام علی

رسول الله

رسول الله صلی الله علیه و آله فقال ان الله تبارک و تعالی لما خلق نبیه و وصیه و ابنته و ابنیه و جمیع
الائمة و خلق شیعتهم اخذ علیهم المیثاق و ان یصبروا و یصابروا و یرابطوا و ان یتقوا الله و وعدهم
ان یسلم لهم الارض المبارکة و الحرم الآمن و ان ینزل لهم البیت المعمور و یظهر لهم السقف المرفوع
و یریحهم من عدوهم و الارض التی یبدلها الله من السلام و یسلم ما فیها لهم لا شیة فیها قال لا خصومة
فیها لعدوهم و ان یکون لهم فیها ما یحبون و اخذ رسول الله صلی الله علیه و آله علی جمیع الائمة و
شیعتهم المیثاق بذلک و انما السلام علیه تذکرة نفس المیثاق و تجدید له علی الله لعله ان یعجله
عز و جل و یعجل السلام لکم بجمیع ما فیه **شرح** السلام در اول مجرور است و علی رسول الله متعلق
بالسلام التسلیم یا حال السلام است یعنی اینکه چیست معنی این کلام و بر هر تقدیر اینجا عبارت است از
میثاق و عهد الهی چنانچه خواهد آمد در کتاب العشرة در حدیث چهارم باب هفتم که باب التسلیم است
که فان سلام الله لا ینال الظالمین و حقیقتش این است که سلام در اصل بمعنی چیزی است که از آن جای
ضرری نباشد هر ضرری که بوسیله آن بهم رسد از مخالفان باشد نیز آن مختص باین معانی
است نه آنکه هر فردی دیگر سلام از جانب دوست چنانچه گذشت در حدیث چهارم باب
یکم که در خبر هو السلام و منه السلام و الیه یعود السلام و چنانچه خواهد آمد در کتاب الدعاء در حدیث بیست و
چهارم باب شصتم که باب دعوات موجزات لجمیع الحوائج للدنیا و الآخرة است که انت السلام
و منک السلام و ان یصبروا اشارت بتفسیر آیت سوره آل عمران است یا ایها الذین آمنوا اصبروا
و صابروا و رابطوا و اتقوا الله لعلکم تفلحون تسلیم در اینجا بصیغه مضارع معلوم باب تفعیل است
چنانچه گفته در سوره بقره مسلمة لا شیة فیها التسلیم خالص کردن چیزی از لوث و ضد آن
الارض المبارکة عبارت است از کل روی زمین باعتبار زمان مهدی موعود علیه السلام چنانچه منقول
است که همه روی زمین در ایام او مثل ظاهر میشود برکات الحرم بفتح حاء بی‌نقطه و فتح راء بی‌نقطه قوله
الآمن بر وزن فاعل چیزی که در آن خوف دشمن در آن نباشد و الحرم الآمن عبارت است از جمیع
کل روی زمین باعتبار زمان مهدی چه فرق و خوف دشمنان میشود و مشرکان را در آن اصلا
دخلی نخواهد بود و این اشارت است بتفسیر آیت سوره قصص و قالوا ان نتبع الهدی معک
نتخطف من ارضنا او لم نمکن لهم حرما آمنا یجبی الیه ثمرات کل شیء رزقا من لدنا و لکن اکثرهم
لا یعلمون و گفته شد جمعیکه میگفتند که صدق دعوی تو اگر تابع شویم راستی را با تو هر آینه اصل
شویم از زمین ما آیا ممکن نگردانیده‌ایم که حرمی برای اهل هدایت حرم امن و اکثر کشیده
میشود بمعرفت میوه‌های هر چیزی حالیکه رزق حلال باشد از جانب ما نیست و اصل نخواهد
شد و لیکن اکثر ایشان نمیدانند حقیقت مذهب مشرکان را نزول بیت المعمور بزای با نقطه بصیغه

مضارع غایب معلوم باب افعال است البیت المعمور یعنی خانه باقی داشته شده است یا خانه آباد کرده شده است بملائکه
ملائکه از او وان خانه ایست در آسمان که برابر کعبه است چنانچه مروی است در کتاب الصلوة در حدیث بیست و چهارم از
باب الصلوة فی الکعبة وفوقها که باب پنجاه هشتم است وان در آسمان چهارم است بنا بر ظاهر انچه مروی است در کتاب
الصلوة در حدیث اول و دوم باب النوادر که باب صد و هم است و مروی است در کتاب الحج در حدیث اول و دوم
باب دوم که باب بدو البیت والطواف است که بیت معمور در آسمان ششم هست و اولی استعمال ان اینجا از قبیل
استعمال الظرف در مظروف است و عبارت است از لوح محفوظ که خانه علم است والسقف المرفوع کنایت
از رفعت شان است چنانچه خیمه اهل دولت و اقبال بلند تر از خیمه غیر ایشان میباشد و این دو فقره
اشارت به تفسیر دو آیت سوره طور است یجیم برا بی نقطه و یاء دو نقطه در پایین و جاء بی نقطه بصیغه
مضارع غایب معتل العین باب افعال است والارض مرفوع و مبتدا است و ان ما تعلّه خبر جمله معترضه
مبتدا است بیاء دو نقطه و دال بی نقطه بصیغه مضارع غایب باب نصر و ضرب است من در من السلام برای سببیت است
و مراد من العمل بالسلام است و یسلم مرفوع و معطوف بر یبید است لا شبه فیها خبر مبتدا است شبه
بکسر شین بانقطه و فتح یاء دو نقطه در پایین مصدر معتل الفا واللام باب ضرب است اصل ان وشی بفتح
واو و سکون شین بوده الوشی رنگی در جامه که در رنگ مخالف باشد قال الاخفش فیها العلامه لعل
کلام امام است که برای تفسیر لا شبه فیها گفته علیه متعلق بالسلام است که مقدم بر ان شده واو برای بیان است
کرا السلام را اعلم بحر و ر باشد و ضمیر راجع بمیثاق السلام مبتدا است تذکرة خبر مبتدا است مضاف
المیثاق منصوب و مفعول به تذکرة است و تجدید عطف است بر تذکرة ضمیر لعهده راجع بالسلام است ضمیر لعله
راجع بالله تعالی است ضمیر هست در یجلیه راجع بالله تعالی است و ضمیر باینه راجع بالسلام است و ضمیر فیه
راجع بالسلام است **یعنی** گفتم امام جعفر صادق علیه السلام که حیثیت معنی سلام بر رسول الله صلی الله علیه و آله
چیست گفت بدرستیکه الله تبارک و تعالی هرگاه که خلق کرد در عالم ارواح پیغمبر خود را و وصی پیغمبر خود را و دختر پیغمبر خود را
و دو پسر پیغمبر خود را و جمیع ائمه را و خلق کرد ارواح شیعه ایشان را گرفت میثاق ایشان پیمان از ربوبیت
رب العالمین را و اینکه صبر کنند برای آزار مشرکان و نهایت صبر کنند و انتظار ظهور دولت مهدی را
کشند و اینکه پرهیز کنند از عذاب الله تعالی که برای پیروان ظن و ائمه ضلالت قرار یافته و وعده کرد
ایشان را که بیمها نفسی کند برای ایشان زمین برکت داده شده و فرق شده اکه یمن از مفسدان است و
اینکه فرو دارد برای ایشان با ملائکه و رحی لوح محفوظ که جمیع حوادث در ان جمع شده و ظاهر
کند برای ایشان خیمه بلند را و خلاص کند ایشان را از ضرر دشمن ایشان و زمینکه با ایشان میدهد
از انسبب عمل بمیثاق و خالص میکند اینچه اکه مراد است برای ایشان الوه که تقسیت اصلاه را از ان امام
گفت در تفسیر نعمه الوه که مراد این است که نزاعی نیست مر ان دشمن ایشان را و وعده کرد ایشان را اینکه

بوده

بوده باشد برای ایشان در ارض صابر که هر چه دوست میدارند و گرفت رسول الله صلی الله علیه و آله در زمان رسالت
بر جمیع ائمه و شیعه ایشان پیمان را انچه مذکور شد و جز این نیست که سلام بر رسول یاد او بر دین خود ساخت بیعت
را تازه کردن عوض است سلامی که موعود است بر الله تعالی تا شاید که تعجیل کند آن وعده را الله عز و جل
و تعجیل کند ان سلام موعود برای شما شیعه مجید انچه در ان موعود است اشارت باین است که هر چه برای
ائمه موعود است شیعه نیز هست بی نقصان **جمل و یکم اصل** عن عبد الله بن سنان عن ابی عبد الله علیه السلام
قال سمعته یقول اللهم صل علی محمد صفیک و نجیبک المدعو لامرک **شرح** روایت است از عبد الله بن سنان
از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت شنیدم از او که میگفت حاصل صلوة کن بر محمد که گزیده تو
و محل اعتماد تو است و برگزیده تو بوده شده است برای کاری که اظهار ربوبیت عالمین باشد **جمل و دوم**
اصل النهی عن الاشراف علی قبر رسول الله صلی الله علیه و آله **شرح** بیان نهی ائمه علیهم السلام است از نگاه کردن
از بلندی بر قبر رسول الله صلی الله علیه و آله **اصل** عن جعفر بن المثنی الخطیب قال کنت بالمدینة و سقف المسجد
الذی یشرف علی القبر قد سقط والفعلة یصعدون و ینزلون و نحن جماعة فقلنا لاصحابنا من منکم له
موعد یدخل علی ابی عبد الله علیه السلام اللیلة فقال مهران بن ابی نصر انا و قال اسمعیل بن عمار الصیرفی انا
فقلنا لهما سلاه لنا عن الصعود لنشرف علی قبر النبی صلی الله علیه و آله فلما کان من الغد لقیناهما
فاجتمعنا جمیعا فقال اسمعیل قد سألناه لکم عما ذکرتم فقال ما احب لاحد منهم ان یعلو فوقه ولا
آمنه ان یری شیئا یذهب منه بصره او یراه قائما یصلی او یراه مع بعض ازواجه صلی الله علیه و آله **شرح**
الذی صفت سقف است مسجد دو سقف داشته و در میان دو سقف بر وزن حجره مبارکه بوده و سقف
بالا افتاده بوده در جایی که متصل بحجره است و بالای روزن است الفعلة بفتح فاء و فتح عین بی نقطه کار
کنان لا آمنه بصیغه مضارع متکلم وحده از باب علم است یذهب بصیغه مضارع غایب معلوم باب منع است
من در منه برای سببیت است و ضمیر راجع بشیء است یا از باب افعال است و من برای تعدیه و زنت است ضمیر
راجع بمسجد است البصر بفتح باء یکنقطه و فتح صاد بی نقطه حس چشم و بصیرت دل یا در اینجا هر دو مراد
اینجا معنی دوم است و اشارت است باینکه عقل عوام در چشم ایشان است و عوام هر چند ادراکه قدر
حقیقت دعوی اهل ضلال نمیشود بلکه در نظر تحقیق میرسد بطلان ایشان است اما وقتیکه بدین
موهم ان کاهو از شیطان باشد محجوب و از دین حق بر میگردد چنانچه تجربه شده که جمعی مذهب شیعه
داشته اند و محض بدین نشاغافل که در بر حجره مبارکه است برای ابهام قبر اند و امام ضلال الناس از راه
حق بیرون رفته اند بلکه مشرف بر حجره مبارکه شوند و هم اند و قبر را انجا ببینند بیش از شیطان
باز محجوب شدند غافل میشوند از اینکه زنان بعض رسولان که هم ابو بکر و ایشان در زندگی بوده
مشرک بوده اند مانند زن نوح و زن لوط چیاکساف که بعد از وفات او بدین در حجره مدفون شده

ماشند چنانچه در کتاب الحج در شرح حدیث اول باب چهل و ششم که باب دخول المدینة و زیارة النبی صلی الله علیه و آله والدعاء عنده مذکور است که چون در زمان بنی امیه مسجد فراخ شد خاک سر آن دو قبر پیدا شد
او براه دو جا بهمزه استفهام انکاری و فتح واو است و واو عطف بر مقدر است متعلق بر یک قبر و میاه
و مراد دفع وسوسه از نفوس این جماعت است چه باعث شوق مدینه دیدن چیزی دو قسم است یکی آنکه
متضمن آن کسب شرفی باشد مثل اینکه کسی رسول علیه السلام را ببیند و از جمله اصحاب شود دیگری آنکه
باشد که کسی دیگری که مدینه باشد مثل اینکه رسول را با بعضی از ازواج ببیند و در اینجا هیچ کدام نیست و مع
هذا چنان مفسده که مذکور شد متصور است چنانچه شخصی گفت لولا ... نزدیک بود که او براه
دوم بسکون واو باشد و همزه برای استفهام نباشد و حاصل هر دو یکی است **یعنی** روایت است از جعفر بن مثنی
خطیب گفت بودیم در مدینه و سقفی از مسجد که مشرف بر قبر بود بتحقیق افتاد و کارکنان برای ساختن
آن بالا میرفتند و فرود می آمدند و ما جمعی از شیعه بودیم که در آنجا حاضر بودیم پس گفتیم با یاران خود که کدام
از شما وعده هست که داخل شود بر مجلس امام جعفر صادق علیه السلام امشب پس گفت مهران بن ابی نصر
من و گفت اسمعیل بن عمار صیرفی که من پس گفتیم آن دو کس را سؤال کنید او را برای ما از بالا رفتن که ایشان
تا ما هم بالا رویم و مشرف بر قبر نبی صلی الله علیه و آله شویم پس چون که شب شد وقت مقرر برای اجتماع
از جمله خود ملاقات کردیم آن دو کس را پس جمع شدیم همه نزد آن دو کس پس گفت اسمعیل بتحقیق پرسیدیم
او را برای شما از آن مسئله که ذکر کردید پس گفت دوست ندارم برای هیچ کس از ایشان که بلند شود بالای
رسول باین معنی که این عمل ... واحد نیست و ... خاطر جمع نیستم آنکس که مبادا ببیند چیزی که
رود ... بسبب ... او را یا ببیند او را ... رسول علیه السلام را ایستاده نماز میکرده باشد یا ببیند او را
با بعض زنانش صلی الله علیه و آله **مبحث دوم که باب صد و یازدهم است اصل** مولد امیر المؤمنین علیه السلام صلوات الله
علیه **شرح** این تاریخ اهل البیت که مناسب ولادت امیر المؤمنین است صلوات الله علیه در این مبحث
کلام مصنف و یازده حدیث است **اول اصل** ولد امیر المؤمنین علیه السلام بعد عام الفیل بثلاثین سنة
وقتل علیه السلام فی شهر رمضان لتسع بقین منه لیلة الاحد سنة اربعین من الهجرة وهو ابن ثلاث وستین
سنة بقی بعد قبض النبی صلی الله علیه و آله ثلاثین سنة وامه فاطمة بنت اسد بن هاشم بن عبد مناف وهو
اول هاشمی ولده هاشم مرتین **شرح** ثلثین سنة مبنی بر الغاء کسر است زیرا که میان ولادت و وفات بیست
نه سال و هشت ماه و یازده روز است بنا بر اینکه وفات رسول الله در بیست و هشتم صفر یا دوازدهم ربیع الاول بوده چنانچه
گذشت و ده سال ... هجرت بوده ... بعد از تفصیل ... ده سال هجرت ذکر کرده
یعنی زاده شد امیر المؤمنین علیه السلام در زمان ... بن ... بن ... بن ...
بعد از عام الفیل که سال ولادت رسول علیه السلام است بسی سال و کشته شد علیه السلام در ماه رمضان نوزده شب

که ماه

که مانده بود از آن ماه در شب بیست و یکم شب یکشنبه سال چهلم از هجرت و او در آن وقت شصت و سه سال
بود باقی ماند بعد از کشتن نبی صلوات صلی الله علیه و آله دنیا سی سال و مادرش فاطمه بنت اسد بن هاشم
بن عبد مناف بود و اول کسی است از اولاد هاشم که هم پدر و هم مادر او از اولاد هاشم است بدانکه این تاریخ
وفات موافق است با آنچه می آید در کتاب الصیام در حدیث چهارم باب شصت و هفتم که باب الغسل فی شهر
رمضان است که اصیب امیر المؤمنین صلوات الله علیه و آله فی لیلة تسع عشرة وقبض فی لیلة احدی وعشرین
صلوات الله علیه و آله و مخالفت با آنچه می آید در کتاب الوصایا در باب صدقات النبی صلی الله علیه و آله و
فاطمة والائمة علیهم السلام و وصایاهم در ذیل حدیث هشتم که ثم لم یزل یقول لا اله الا الله حتی قبض صلوات
الله علیه و رحمته فی ثلث لیال من العشر الاواخر لیلة ثلث وعشرین من شهر رمضان فی لیلة الجمعة سنة اربعین
من الهجرة وکان ضرب لیلة احدی وعشرین من شهر رمضان و ابن ضربه ... این کلام عبد الرحمن
ابن ملجم است از پیش خود ... که این توهم کرده از آنچه ... حدیث هشتم این باب
دوم اصل قال ابو عبد الله علیه السلام ان فاطمة بنت اسد جاءت الی ابی طالب لتبشره بمولد النبی
صلی الله علیه و آله فقال لها ابو طالب اصبری سبتا ابشرک بمثله الا النبوة وقال السبت ثلاثین سنة
وکان بین رسول الله صلی الله علیه و آله وامیر المؤمنین علیه السلام ثلثون سنة **شرح** سبتا بفتح سین
بی نقطه و سکون باء یک نقطه و تاء دو نقطه در بالا است ابشرک بصیغه مضارع متکلم وحده از باب تفعیل
مرفوع و مجزوم هم میتواند بود **یعنی** گفت امام جعفر صادق علیه السلام بدرستی که فاطمه بنت اسد آمد
بسوی ابو طالب تا بشارت دهد او را بولادت نبی صلی الله علیه و آله پس گفت ابو طالب صبر کن یک سبت
تا بشارت میدهم ترا بموافق او در جمیع صفات مگر در نبوت و امام علیه السلام گفت سبت عبارت
از سی سال است و بوده میان رسول الله صلی الله علیه و آله و امیر المؤمنین علیه السلام سی سال **سیوم اصل**
عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان فاطمة بنت اسد ام امیر المؤمنین علیه السلام کانت اول امرأة هاجرت
الی رسول الله صلی الله علیه و آله من مکة الی المدینة علی قدمیها وکانت من ابر الناس برسول
الله صلی الله علیه و آله فسمعت رسول الله صلی الله علیه و آله وهو یقول ان الناس یحشرون یوم
القیامة عراة کما ولدوا فقالت واسوأتاه فقال لها رسول الله صلی الله علیه و آله فانی اسأل الله ان
یبعثک کاسیة وسمعته یذکر ضغطة القبر فقالت واضعفاه فقال لها رسول الله صلی الله
علیه و آله فانی اسأل الله ان یکفیک ذلک **شرح** عراة بضم عین بی نقطه و راء بی نقطه جمع عاری
و حال است و مراد بیان برهنگی در اول وقت حشر است برای جمیع مردمان مگر کسی که وسیله ...
او بهم رسد ... در احادیث است ... شده مردمان بکفن
و مانند آن بعد از اول حشر چنانچه می آید در کتاب الجنائز در حدیث ششم باب ... من الشباب

للكفن وما يكون كه باب بيست و دوم است كه غير قوله الا الكفان فانكم تبعثون بها **يعنى** روايت است از امام
جعفر صادق عليه السلام كه گفت بدرستيكه فاطمه بنت اسد مادر امير المؤمنين عليه السلام بود اول زنى كه
مهاجرت كرد بسوى رسول الله صلى الله عليه وآله از مكه تا مدينه پياده و پاى برهنه خود و بود از جمله
مهربان ترين مردمان بر رسول الله صلى الله عليه وآله پس شنيد از رسول الله صلى الله عليه وآله
و او ميگفت بدرستيكه مردمان برانگيخته و جمع ميشوند در روز قيامت برهنه بر حالى كه متولد شدند از مادر چنانچه
زاده شده اند پس فاطمه بنت اسد گفت وا رسوايا پس گفت او را رسول الله صلى الله عليه وآله پس
بدرستيكه من ميطلبم از خدا تعالى كه برانگيزد ترا پوشيده و شنيده از رسول عليه السلام كه ذكر ميكرد
فشار قبر را كه بعضى از مومنان در مى يابد براى كفاره بعض گناهان پس گفت وا ضعيفا پس گفت او را
رسول الله صلى الله عليه وآله بدرستيكه من ميطلبم از خدا تعالى كه كفايت كند ترا از آن [illegible]
كند كه ان [illegible] **اصل** وقالت لرسول الله صلى الله عليه وآله يوما انى اريد ان اعتق جاريتى
هذه فقال لها ان فعلت اعتق الله بكل عضو منها عضوا منك من النار فلما مرضت اوصت
الى رسول الله صلى الله عليه وآله وامرت ان يعتق خادمها واعتقل لسانها فجعلت تومى الى
رسول الله صلى الله عليه وآله ايماء فقبل رسول الله صلى الله عليه وآله وصيتها **شرح** وگفت رسول الله
صلى الله عليه وآله را روزى بدرستيكه من اراده دارم كه آزاد كنم اين كنيز خود را پس گفت
آنكه اگر چنين كنى آزاد كند خدا تعالى بهر عضوى از او عضوى از ترا از آتش پس هنگاميكه بيمار شد وصى
خود كرد رسول الله صلى الله عليه وآله را و امر كرد كه آزاد كند كنيز او را پس بند شد زبانش پس شروع
كرد باشارت ميكرد بسوى رسول الله صلى الله عليه وآله اشارتى كه در بعضى وصايا بود كه
هنوز نگفته بود پس قبول كرد رسول الله صلى الله عليه وآله وصيت او را **اصل** فبينما هو ذات
يوم قاعد اذ اتاه امير المؤمنين عليه السلام وهو يبكى فقال له رسول الله صلى الله عليه وآله ما يبكيك
فقال ماتت امى فاطمة فقال رسول الله صلى الله عليه وآله امى والله وقام عليه السلام مسرعا حتى
دخل فنظر اليها وبكى ثم امر النساء ان يغسلنها وقال عليه السلام اذا فرغتن فلا تحدثن شيئا
حتى تعلمننى فلما فرغن اعلمنه بذلك فاعطاهن احد قميصيه الذى يلى جسده وامرهن ان يكفنها
فيه وقال للمسلمين اذا رايتمونى قد فعلت شيئا لم افعله قبل ذلك فسلونى لم فعلته **شرح**
احد بجيم بصيغه افعل التفضيل از الجد و [illegible] بفتح جيم و سكون دال بى نقطه و واو و الف مقصوره
قميصيه بفتح قاف و كسر ميم و سكون يا و فتح صاد بى نقطه و ياء تثنيه و ضمير است الذى نعت احد است **يعنى**
پس همان اينكه رسول عليه السلام ساعتى از روز نشسته بود ناگاه آمد نزد او امير المؤمنين عليه السلام
و او گريه ميكرد پس گفت او را رسول الله صلى الله عليه وآله چه چيز گريانيد ترا پس گفت مرد مادرم

فاطمه

فاطمه پس گفت رسول الله صلى الله عليه وآله مادر من بود بخدا قسم و برخواست عليه السلام شتابان تا داخل
خانه امير المؤمنين عليه السلام شد پس نظر كرد بسوى مادر و گريه كرد بعد از آن امر كرد زنان را كه غسل
دهند او را و گفت عليه السلام وقتيكه فارغ شديد از غسل او پس هيچ كار مكنيد تا اعلام كنيد مرا پس
چون فارغ از غسل شدند اعلام كردند او را باين فارغ شدن پس داد ايشان را يكى از دو پيراهن
خود كه ملاصق بدن او بود و امر كرد ايشان را كه كفن كنند او را در آن و گفت مسلمانان را وقتيكه
ديديد مرا كه بتحقيق كردم امرى چند را كه نكرده ام پيش از اين پس بعد از فراغ سوال كنيد مرا كه چرا كردم
آن **اصل** فلما فرغن من غسلها وكفنها دخل صلى الله عليه وآله فحمل جنازتها على عاتقه فلم يزل
تحت جنازتها حتى اوردها قبرها ثم وضعها ودخل القبر فاضطجع فيه ثم قام فاخذها على يديه
حتى وضعها فى القبر ثم انكب عليها طويلا يناجيها ويقول لها ابنك ابنك ثم خرج وسوى عليها
ثم انكب على قبرها فسمعوه يقول لا اله الا الله اللهم انى استودعها اياك ثم انصرف **شرح** پس وقتيكه
فارغ شدند از غسل او و كفن او داخل شد صلى الله عليه وآله پس برداشت تابوت او را بر دوش
خود پس هميشه در زير تابوت بود تا اينكه رسانيد او را بعد از آن گذاشت او را در لحد و
داخل قبر او شد پس خوابيد در آن بعد از آن برخواست پس گرفت او را بر دو دست خود تا گذاشت او را
در قبر بعد از آن رو بخم شد بر او زمانى دور و دراز گفتگوى آهسته ميكرد با او و ميگفت او را
پسر تو پسر تو بعد از آن بيرون آمد و راست كرد بر او قبر او را بعد از آن رو بخم شد بر قبر او
پس شنيدند از او كه ميگفت لا اله الا الله خدايا بدرستيكه من بوديعت ميسپارم او را بتو
بعد از آن برگشت **اصل** فقال له المسلمون انا رايناك فعلت اشياء لم تفعلها قبل اليوم فقال
اليوم فقدت بر ابى طالب انها كانت ليكون عندها الشئ فتوثرنى به على نفسها وولدها وانى
ذكرت القيامة وان الناس يحشرون عراة فقالت واسوأتاه فضمنت لها ان يبعثها الله كاسية
وذكرت ضغطة القبر فقالت واضعفاه فضمنت لها ان يكفيها الله ذلك فكفنتها بقميصى
واضطجعت فى قبرها لذلك وانكببت عليها فلقنتها ما تسئل عنه فانها سئلت عن ربها فاجابت
وسئلت عن رسولها فاجابت وسئلت عن وليها وامامها فارتج عليها فقلت ابنك ابنك
شرح ان در ان كانت مخففه از مثقله است لام در ليكون مفتوحه است تسأل بصيغه مضارع غايبه
مجهول باب منع يعنى حالت سرحا بصيغه ماضى غايبه مجهول باب منع اخبار است از [illegible]
بستن زبان تكلم او باين كلام با اصحاب و فاعل [illegible] رسول الله است و مقصود اين است كه
من بوسيله [illegible] او را ازينجا تا جواب حاضر كند براى سوال ملك آگاه كنى [illegible] ملك سوال از ولى امام
پيش از وفات رسول الله صلى الله عليه وآله [illegible] جواب نا تلقين كرده كه نيم [illegible] براى اينكه

٢
و ان زمان تكلم رسول الله
[illegible] اين كلام با اصحاب
و فاعل [illegible]
[illegible]

بعد از سؤال از رسول جواب لازم از آنکه بعد از زیاده بر جواب لازم را تبرع کند تا باعث زیادتی فضیلت

و کرامت او شود و ایضا این کلمه مجموع است شاید که بعضی کم شنیده و فهمیده بوده اند مسئول مثل ایشان باشند والله اعلم ارتج براء بی نقطه و کسر تاء دو نقطه در بالا و تخفیف جیم بصیغه ماضی مجهول

ماب افعال است یا بضم تا و تشدید جیم بصیغه مجهول باب افتعال است الارتجاج لرزیدن در و لازم باب

اضطراب یعنی پس گفت رسول علیه السلام را مسلمانان بدرستی که ما دیدیم زنی که کرد چیزی چند که

کرد که هیچ کس پیش از او از زنان نکرده بود پس گفت امروز که کردم نیکی ابو طالب را بدرستی که شان این است که

فاطمه بنت اسد که هر آینه مهربان تر بود او هر چیزی که بود پیش من و میداد مرا بخوردن از آن

خود و... بدرستی که من ملائکه را که در قیامت اول آنکه مردم را جمع کرده مشغول خواهد

بود بهنگام پس گفت وا رسول یا پیغمبر ضامن شدم برای او و آنکه ... کفایت

پوشیده و ملائکه کرده و نشر قبر داخل شد و استقبال پیغمبر ضامن شدم برای او ... نشت

الله تعالی از ... کردم او را بر بهشت و خواهم در قبر او ... و ملک و ...

شدم برای او بپرس که ... مبتلا می شود از آنچه بدرستی که او ... شد

از صاحب کمال اختیار او ... جواب داد و ... شد از رسول او ... جواب داد و ...

... امام او بعد از ... گفته شد جواب ... با وجود آنکه شنیده بود

سیوم اصل

چنانچه گذشته در حدیث سابق و ... حدیث ... گفتیم که ... تفسیر

سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ لَمَّا وُلِدَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فُتِحَ لِآمِنَةَ بَيَاضُ فَارِسَ وَقُصُورُ

الشَّامِ فَجَاءَتْ فَاطِمَةُ بِنْتُ أَسَدٍ أُمُّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ إِلَى أَبِي طَالِبٍ ضَاحِكَةً مُسْتَبْشِرَةً فَأَعْلَمَتْهُ مَا قَالَتْ

آمِنَةُ فَقَالَ لَهَا أَبُو طَالِبٍ وَتَتَعَجَّبِينَ مِنْ هَذَا إِنَّكِ تَحْبَلِينَ وَتَلِدِينَ بِوَصِيِّهِ وَوَزِيرِهِ شرح

فارس ... عبارت از پادشاه عجم است چنانچه ظاهر می شود در حدیث دوم ... پس

فارس ... کسری است که در ... بوده ... بنا شده ... ابیض

اند ... خلفاء عباسیه از خراب ... کرده ... که عبارت از ... کسری ... باشد

انتقال ... پادشاه شام ... و تخصیص ... موضع ...

که در این ایام میان فارس و ... و جهاد ... بسیار ... یعنی شنیدم

از امام جعفر صادق علیه السلام می گفت ... رسول الله صلی الله علیه و آله ... شد

برای آمنه قصر ... و قصرهای شام ... که ... داشته شد ... جد ...

فاطمه بنت اسد مادر امیر المؤمنین بسوی ابو طالب ... خوشحال ... آمده ... ابو طالب

ما آنچه گفت آمنه پس گفت ... ابو طالب ... بدرستی که ... تو ...

و وزیر ...

و مزار ... گاو ... چهارم اصل عن اسید بن صفوان صاحب رسول الله صلی الله

علیه و آله قَالَ لَمَّا كَانَ الْيَوْمُ الَّذِي قُبِضَ فِيهِ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ارْتَجَّ الْمَوْضِعُ بِالْبُكَاءِ وَدَهِشَ النَّاسُ كَيَوْمِ

قُبِضَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَجَاءَ رَجُلٌ بَاكِياً وَهُوَ مُسْرِعٌ مُسْتَرْجِعٌ وَهُوَ يَقُولُ الْيَوْمَ انْقَطَعَتْ خِلَافَةُ

النُّبُوَّةِ حَتَّى وَقَفَ عَلَى بَابِ الْبَيْتِ الَّذِي فِيهِ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ رَحِمَكَ اللَّهُ يَا أَبَا الْحَسَنِ كُنْتَ أَوَّلَ الْقَوْمِ

إِسْلَاماً وَأَخْلَصَهُمْ إِيمَاناً وَأَشَدَّهُمْ يَقِيناً وَأَخْوَفَهُمْ لِلَّهِ وَأَعْظَمَهُمْ عَنَاءً وَأَحْوَطَهُمْ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ

وَآلِهِ وَآمَنَهُمْ عَلَى أَصْحَابِهِ وَأَفْضَلَهُمْ مَنَاقِبَ وَأَكْرَمَهُمْ سَوَابِقَ وَأَرْفَعَهُمْ دَرَجَةً وَأَقْرَبَهُمْ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ

عَلَيْهِ وَآلِهِ وَأَشْبَهَهُمْ بِهِ هَدْياً وَخُلُقاً وَسَمْتاً وَفِعْلاً وَأَشْرَفَهُمْ مَنْزِلَةً وَأَكْرَمَهُمْ عَلَيْهِ فَجَزَاكَ اللَّهُ عَنِ الْإِسْلَامِ

وَعَنْ رَسُولِهِ وَعَنِ الْمُسْلِمِينَ خَيْراً شرح اسید بفتح همزه و کسر سین بی نقطه و سکون یا دو نقطه در پایین

و دال بی نقطه است صاحب صفت اسید است و بنا بر قول بعضی که او را از اصحاب می شمرند صفت

صفوان ارتج براء بی نقطه و جیم مشدده بصیغه ماضی معلوم باب افتعال است دهش بدال بی نقطه و

شین با نقطه بصیغه ماضی معلوم باب علم است مبتلا شد که رجل الیاس یا خضر علیهما السلام باشد

خلافة النبوة بضم نون و ضم باء یک نقطه و تشدید واو احتراز است از خلافت سلطنت که خلفای

داشتند و این اشارت است بسلطنت معاویه و امثال او و بعد از آن اثنین و انحصار تا ظهور قائم علیه السلام المناقب

میم و نون و الف و کسر قاف و باء یک نقطه جمع منقبه بفتح میم و سکون نون و فتح قاف ... نقیبه

مثل ... صالح و مثل کمالات نفسانی السوابق بسین بی نقطه و کسر باء یک نقطه جمع سابقه بکسر باء ...

یا اعمال صالحه یا جمع سابق بفتح با مثل خاتم و خواتم ... که سابق ... کنند

گفته ... سابقوا الی مغفرة من ربکم و جنة ... در کتاب الایمان و الکفر در باب السبق الی الایمان

که باب ... است یعنی روایت است از اسید بن صفوان که از اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله بود

گفت ... شد روزی که ... امیر المؤمنین علیه السلام مضطرب شد ... خلایق

و حیران ماندند مردمان مانند روزی که ... شد نبی صلی الله علیه و آله و آمد ... کنان و ...

... انا لله و انا الیه راجعون ... و می گفت امروز ... شد جانشینی پیغمبری تا ایستاد ...

که در آن بود امیر المؤمنین علیه السلام پس گفت ... تو را الله تعالی ای ابو الحسن بودی ... اصحاب باعتبار

اسلام و ... ایشان باعتبار ایمان و ... ایشان باعتبار اطمینان خاطر ... اعمال ...

ایشان الله تعالی را ... ایشان باعتبار رغبت ... رسول الله صلی الله علیه و آله

و امین ... ایشان ... اصحاب رسول ... که ... ایشان ... محفوظ ...

... ایشان باعتبار ... کمالات نفسانی و ... ایشان باعتبار ... یا اعمال صالحه ...

... ایشان باعتبار درجه جنت و ... ایشان ... رسول الله صلی الله علیه و آله و شبیه تر ایشان به رسول

عليه السلام باعتبار حريت وطبيعت وفضل وكردار وشرف ايشان باعتبار تقرب بخدمت رسول عليه السلام وكرامت ايشان
بر رسول عليه السلام بسبب جهاد ترا اسلام تعالى از جانب اسلام واز جانب رسول الله تعالى واز جانب مسلمانان
خير **اصل** قويت حين ضعف اصحابه وبرزت حين استكانوا ونهضت حين وهنوا ولزمت منهاج رسول
الله صلى الله عليه وآله اذ هم اصحابه كنت خليفة حقا لم تنازع ولم تضرع برغم المنافقين وغيظ الكافرين
وكره الحاسدين وصغر الفاسقين فقمت بالامر حين فشلوا ونطقت حين تتعتعوا ومضيت بنور الله
اذ وقفوا فاتبعوك فهدوا وكنت اخفضهم صوتا واعلاهم قنوتا واطيبهم كلاما واصوبهم نطقا
واكبرهم رايا واشجعهم قلبا واشدهم يقينا واحسنهم عملا واعرفهم بالامور **شرح** ضعف بصيغه معلوم
باب حسن ونصر است الضعف بضم ضاد وسكون عين سستى در اعتقاد بر تن ... يك نقطه در ابى
نقطه وزاى با نقطه از باب نصر است استكانوا از باب افتعال است والف از اشباع فتحه كاف بمعنى سستيد
يا از باب استفعال است بمعنى سستى وضاد با نقطه از باب منع است وهنوا از باب ضرب وحسب وحسن
است الوهن بفتح واو وسكون ها وفتح ها سستى در كار هم بصيغه معلوم باب نصر است الهم بكسر ها
پيروى خواهش نفس تنازع بنون وزاى با نقطه بصيغه معلوم مخاطب باب تفاعل است والكبرياء يك نقطه
وزاى با نقطه بصيغه مخاطب مجهول باب تفاعل براى مغالبه باشد ماخوذ از برابرى يعنى تفوق ...
نفسانيه مثل علم وشجاعت وتقوى خواهد بود ومراد اين خواهد بود كه دوست ودشمن اعتراف
بتفوق تو در علم وشجاعت وساير كمالات داشتند لم تضرع بصيغه معلوم مخاطب باب منع وعلم و
حسن است يا از باب تفعل است بحذف يك تا الرغم بفتح را بى نقطه وسكون غين با نقطه مصدر باب
نصر وعلم وحسن خوار وخواهش خواهى الكره بفتح كاف وضم كاف وسكون را بى نقطه ناخواست چيزى و ...
فشلوا ابقاء وشين با نقطه بصيغه ماضى معلوم باب علم است تتعتعوا با دو نقطه در بالا وعين بى نقطه
وتاء دوم وعين دوم صيغه ماضى معلوم باب تفعلل است فهدوا بصيغه ماضى مجهول باب ضرب است القنوت
بضم قاف وضم نون وسكون واو وتاء دو نقطه در بالا الطاعت **يعنى** قوى شدى وقتيكه سست اعتقاد شدند
اصحاب رسول عليه السلام وميدان كارزار ... فتح وقوت كه ايشان خواهش ... داشتند و ...
كردستند در كار ... شدند ... رسول الله صلى الله عليه وآله را وقتى كه ...
خواهش نفس كردند اصحاب رسول بيان اين آنكه بودى خليفه برحق بااتفاق نكردى در طلب خلافت
ووقتيكه غضب كردند از تو ومغرور نبودى ... ضلالت ... منافقان كه ... وتقوى بود ...
... ربوبيت رب العالمين ... وخواهش اهل حسد ... از ...
بكار امامت ووقتيكه كامل شدند در ... ضلالت بسبب آنكه ...
وسخن گفتى ووقتيكه در سخن حيران شدند ورفتى ... علم باحكام الهى ووقتيكه ايستادند از سلوك
راه

راه باطل پس تابع تو شدند در احكام الهى سبب راه نمودن شدند بحق در احكامى كه تابع تو شدند وبودى پست
تر ... باعتبار آواز در مجلس رسول وبلندتر از ايشان باعتبار طاعت رسول وپاكيزه تر از ايشان باعتبار
سخن ودرست تر از ايشان باعتبار وقت سخن وبزرگتر از ايشان باعتبار راى در رفع مشورت و
دليرتر از ايشان باعتبار دل ومحكمتر از ايشان باعتبار اطمينان بخدا وبجزاى عمل ونيكوتر از ايشان باعتبار
كردار و ... از ايشان بحقيقت كارها **اصل** كنت والله يعسوبا للدين اولا واخرا حين تفرق الناس و
الاخر حين فشلوا كنت للمؤمنين ابا رحيما اذ صاروا عليك عيالا فحملت اثقال ما عنه ضعفوا وحفظت
ما اضاعوا ورعيت ما اهملوا وشمرت اذا اجتمعوا وعلوت اذ هلعوا وصبرت اذا اسرعوا وادركت
اوتار ما طلبوا ونالوا بك ما لم يحتسبوا كنت للكافرين عذابا صبا ونهبا وللمؤمنين عمدا وحصنا
فطرت والله بنعمائها وفزت بحبائها واحرزت سوابقها وذهبت بفضائلها لم تفلل حجتك ولم
يزغ قلبك ولم تضعف بصيرتك ولم تجبن نفسك ولم تخر **شرح** اليعسوب بفتح يا دو نقطه در پايين و
سكون عين بى نقطه وضم سين بى نقطه وسكون واو وبا يك نقطه سردار زنبوران عسل ومجاز فرمانده قوم است
شمرت بشين با نقطه وراء بى نقطه بصيغه ماضى معلوم مخاطب باب تفعيل است التشمير ...
در جهاد ... الهلع بفتح ها وفتح لام وعين بى نقطه مصدر باب ... افراط در جزع كردن الاوتار
بفتح همزه وسكون واو وتاء دو نقطه در بالا والف وراء بى نقطه جمع وتر بكسر وفتح واو وسكون تاء كينها
وكينهاى معاملات ولشكرها است كه ... نصرت امير المؤمنين عليه السلام در خون عثمان با امير المؤمنين
عليه السلام كردند ما طلبوا عبارت از خون امير المؤمنين در خون عثمان آشكار است ...
مصاحبت است الصب بضم صاد بى نقطه وتشديد با يك نقطه ريخته ونهبا بفتح نون وسكون ها وبا يك نقطه
عطف بر عذابا است العمد بضم عين بى نقطه وضم ميم وتشديد دال بى نقطه ... ابن ابى تغلبه
العماد بفتح عين بى نقطه وتشديد ميم والف ... مراد ... خليفه
ضلالت وبفتح عين بى نقطه وتخفيف ميم والف ... ضمير راجع بخلافت النبوت است
الحبا بكسر حا بى نقطه وتخفيف با يك نقطه والف ... اسم مصدر باب نصر عطا السوابق جمع سابقه خصال
كه شرط خلافت نبوت است مثل علم بجميع ما يحتاج اليه الرعيت وعصمت از جميع گناهان كبائر وصغائر لم
تفلل با نقطه وتشديد لام بى نقطه بصيغه مخاطب معلوم باب نصر ... بصيغه غايب است وضمير راجع
بنفس ... است **يعنى** بودى بخلافت بعد از وفات رسول ... براى اسلام در زمان اول و
زمان آخر زمان اول وقتى است كه ... ضلالت در زمان مخالفت ... اهل البيت كردند
مراد وقت خلافت ... خليفه ... ضلالت است وزمان آخر وقتى است كه ...
تبع باطل مراد وقت ظهور خلافت امير المؤمنين عليه السلام ... بيان يعسوب ... دو زمان ... آنكه

بردی برای مومنان پدر مهربان و فتیکه گردیدند بر تو عیال ایشان و ستر که برداشتی از دل ایشان بارهای گران غمی را
که از ان عاجز شده بودند و ... خاطر نگاه داشتی احکامی را که مومنان از خاطر بدر کرده بودند و بجا آوردی عبادتی را که
ایشان بکاهلی در ان کرده بودند و بجد شدی از جهات و فتیکه جمع شدند و طلبیدند حربی شدی و فتیکه افتادند
در جزع کردند و صبر کردی و فتیکه شتاب کردند ... باینجه در نهج البلاغه است که امیر المومنین ...
قول خلافت نکرد بلکه برای رعایت مصالح بعد از کردن بیماها در اطاعت فرمان او رجوع کرد
مافتی بعد از قبول خلافت که بنهای ابخر که مومنان طلبید ... مومنان بوسیله تو چیزی را که
کمان نداشتند که واقع شود مراد اشال کشتن جمیع خوارج نهروان است مگر نه نفر بودی برای کافران عذاب
و غیظ بر سر ایشان و غارت جانهای ایشان و برای مومنان حوانمردی و قوتی در دفع اعدا و حصاری ...
نجات انسم انده خلافت بیغمبری او فائز شدی بعطا خلافت بیغمبری و جمعکردی بیش از خلافت بیغمبری
را و بردی فضیلتهای خلافت بیغمبری را درحشر کرده نشد حجت امامت تو کجی نکرد دل تو و ضعیف
نشد دیده وری تو و نترسان نشد نفس تو و افتادی از دشمن نشدی در هیچ معرکه **اصل** كُنْتَ كَالْجَبَلِ
لَا تُحَرِّكُهُ الْعَوَاصِفُ وَكُنْتَ كَمَا قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَمَنَ النَّاسِ فِي صُحْبَتِكَ وَذَاتِ يَدِكَ وَكُنْتَ كَمَا قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ
ضَعِيفًا فِي بَدَنِكَ قَوِيًّا فِي أَمْرِ اللَّهِ مُتَوَاضِعًا فِي نَفْسِكَ عَظِيمًا عِنْدَ اللَّهِ كَبِيرًا فِي الْأَرْضِ جَلِيلًا عِنْدَ الْمُؤْمِنِينَ لَمْ
يَكُنْ لِأَحَدٍ فِيكَ مَهْمَزٌ وَلَا لِقَائِلٍ فِيكَ مَغْمَزٌ وَلَا لِأَحَدٍ فِيكَ مَطْمَعٌ وَلَا لِأَحَدٍ عِنْدَكَ هَوَادَةٌ الضَّعِيفُ
الذَّلِيلُ عِنْدَكَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ حَتَّى تَأْخُذَ لَهُ بِحَقِّهِ وَالْقَوِيُّ الْعَزِيزُ عِنْدَكَ ضَعِيفٌ ذَلِيلٌ عِنْدَكَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ
حَتَّى تَأْخُذَ مِنْهُ الْحَقَّ وَالْقَرِيبُ وَالْبَعِيدُ عِنْدَكَ فِي ذَلِكَ سَوَاءٌ **شرح** بودی مانند کوه که حرکت نمیدهد او را
بادهای سخت و بودی چنانچه گفت رسول علیه السلام امین ترین مردمان در مصاحبت تو ... و در انچه
در دست تو باشد مراد استقلال بامامت است بعد از رسول و بودی چنانچه گفت رسول علیه السلام ضعیف
در اندام قوی در کار الله تعالی فروتنی کننده در حد ذات خود بزرگ در حد ذات الله تعالی بزرگ در زمین
جلیل مرتبه نزد مومنان نبود هیچیک را در تو راه عیب کردنی و نه کوبنده را در تو غمازی و نه هیچیک
را در تو طمع فروتنی و نه هیچیک را نزد تو خاطرجوئی ضعیف خوار نشمرده بر انر هنود روبرو هیمان قوی عزیز
بود تا فرا گیری برای او تمام حق او را و قوی عزیز نزد تو ضعیف ذلیل بود تا فرا گیری از او حق مظلوم را
و نزدیک و دور نزد تو در آن احقاق حق برابر بودند **اصل** شَأْنُكَ الْحَقُّ وَالصِّدْقُ وَالرِّفْقُ وَقَوْلُكَ
حُكْمٌ وَحَتْمٌ وَأَمْرُكَ حِلْمٌ وَحَزْمٌ وَرَأْيُكَ عِلْمٌ وَعَزْمٌ فِيمَا فَعَلْتَ وَقَدْ نَهَجَ السَّبِيلُ وَسَهُلَ الْعَسِيرُ وَأُطْفِئَتِ
النِّيرَانُ وَاعْتَدَلَ بِكَ الدِّينُ وَقَوِيَ بِكَ الْإِسْلَامُ وَالْمُؤْمِنُونَ وَسَبَقْتَ سَبْقًا بَعِيدًا وَأَتْعَبْتَ مَنْ
بَعْدَكَ تَعَبًا شَدِيدًا فَجَلَلْتَ عَنِ الْبُكَاءِ وَعَظُمَتْ رَزِيَّتُكَ فِي السَّمَاءِ وَهَدَّتْ مُصِيبَتُكَ الْأَنَامَ فَإِنَّا
لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ رَضِينَا عَنِ اللَّهِ قَضَاءَهُ وَسَلَّمْنَا لِلَّهِ أَمْرَهُ فَوَاللَّهِ لَنْ يُصَابَ الْمُسْلِمُونَ بِمِثْلِكَ

أبدًا

أَبَدًا كُنْتَ لِلْمُؤْمِنِينَ كَهْفًا وَحِصْنًا وَقُنَّةً رَاسِيًا وَعَلَى الْكَافِرِينَ غِلْظَةً وَغَيْظًا فَأَلْحَقَكَ اللَّهُ بِنَبِيِّهِ وَلَا أَحْرَمَنَا
أَجْرَكَ وَلَا أَضَلَّنَا بَعْدَكَ **شرح** الشأن بفتح شین بانقطه و سکون همزه میشود کار نهج بصیغه مجهول باب منع
و سهل بصیغه مجهول باب تفعیل است و اعتدل و قوی بصیغه معلوم است العوتکیه بفتح را بی نقطه و کسر زای
بانقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین و همزه و گاهی منقلب میشود بمصیبت القنه بضم قاف و تشدید نون
سر کوه بلند الراسی برا بی نقطه والف و سین بی نقطه و یاء دو نقطه در پایین و الراسب بیاء یک نقطه ثابت
را اسیا حال الغیر کینت است الاحرام منع کردن کسی را از چیزی **یعنی** بیشه تو بکار آوردن و راستی و ملایمت با
مومنان بود و سخن تو حکمت و لازم الاطاعه بود و کار تو حلم و مندی و قایم کانی بود و رای تو علم و جد بود
در هر چه کردی و تحقیق واضح ساخته شد محکمات قران که در انها نیست اختلاف از دعوی ظن هست و
محکمات سنت رسول علیه السلام را به تصدیق امامت تو و اسان کرده شد بمحکمات تصدیق امامت تو که
مشکل مینماید نزد جاهلان باعتبار کثرت مخالفان و فرو نشانیده شد بمحکمات اتشهای شبهات مخالفان
و راست شد بتو دین الهی و قوی و محکم شد بتو اسلام و مومنان و سبقت کرفتی بر امامان دیگر سبقت
دوری یعنی که تفاوت میان تو و دیگران بسیار است و بتعب انداختی بر اینحو جمیعی را که بعد از تو بر سر کار
تو راه پیدا نمیکنند بمنزلت تو بزرگ شدی از گریه یعنی که از ان بزرگ تر بی که در مصیبت تو اکتفا
بگریه شود و ذکر فضایل تو نشود و بزرگ است مصیبت تو در اسمان بر ملایکه و شکست کنند کان ستم
راضی شدیم از جانب الله تعالی بقضای او و قبول کردیم برای الله تعالی کار او را بس بخدا قسم که هرگز مصیبتی
بر سر مسلمانان نخواهد امد بسبب مرگ مثل تو تا اخر دنیا بودی برای مومنان پناهی و حصاری
کوه بلند بر حال ایشان در دنیا باقی بودی در یکا فران درشتی و خشم بودی پس برساند ترا الله تعالی بدر پیغمبر خود
و محروم مکناد ما را از ثواب صبر بر مصیبت تو و گمراه مکناد ما را بعد از تو **اصل** وَسَكَتَ الْقَوْمُ حَتَّى انْقَضَى كَلَامُهُ وَبَكَى وَبَكَى
أَصْحَابُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ثُمَّ طَلَبُوهُ فَلَمْ يُصَادِفُوهُ **شرح** راوی گفت و ساکت شدند مردمان که حاضر
تا اخر شد سخن او گریه کرد و گریه کردند اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله بعد از ان تفحص کردند او را
پس پیدا نکردند او را **منهم اصل** عَنْ صَفْوَانَ الْجَمَّالِ قَالَ كُنْتُ أَنَا وَعَامِرٌ وَعَبْدُ اللَّهِ بْنُ جُذَاعَةَ الْأَزْدِيُّ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ
عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ لَهُ عَامِرٌ جُعِلْتُ فِدَاكَ إِنَّ النَّاسَ يَزْعُمُونَ أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ دُفِنَ بِالرَّحْبَةِ قَالَ لَا قَالَ فَأَيْنَ دُفِنَ
قَالَ إِنَّهُ لَمَّا مَاتَ احْتَمَلَهُ الْحَسَنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَأَتَى بِهِ ظَهْرَ الْكُوفَةِ قَرِيبًا مِنَ النَّجَفِ يَسْرَةً عَنِ الْغَرِيِّ يَمْنَةً عَنِ الْحِيرَةِ فَدَفَنَهُ
بَيْنَ ذَكَوَاتٍ بِيضٍ قَالَ فَلَمَّا كَانَ بَعْدُ ذَهَبْتُ إِلَى الْمَوْضِعِ فَتَوَهَّمْتُ مَوْضِعًا مِنْهُ ثُمَّ أَتَيْتُهُ فَأَخْبَرْتُهُ فَقَالَ لِي أَصَبْتَ
رَحِمَكَ اللَّهُ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ **شرح** رحبه بفتح راء بی نقطه و سکون حاء بی نقطه و باء یک نقطه موضعی است متصل بمسجد
کوفه یا فضائیست در میان مسجد کوفه و محلی است در کوفه الظهر بفتح ظاء بانقطه و سکون هاء و راء بی نقطه
بلند که در پهلوی شهری باشد النجف بفتح نون و فتح جیم نام موضعی که کنار دریا بوده باشد ان باشد بالا با نجا

نصلا البرم بفتح یای دو نقطه در پایین و سکون سین بی‌نقطه و را بی‌نقطه حاجب دست چپ الغری بفتح غین با نقطه
و کسر را بی‌نقطه و تشدید یا عمارتی خوب بود و اینجا عمارتی نیست که در آن وقت مشهور بوده و شهر شده از برکه
ان نعمان بن منذر بوده الجمنه بفتح با دو نقطه در پایین و سکون میم و نون نجاست جانب بیت الحیره بکسر حای بی‌نقطه و سکون
یای دو نقطه در پایین و را بی‌نقطه شهری که نزدیک کوفه بوده الذکوان بفتح ذال یک نقطه و فتح کاف جمع
ذکوه بفتح ذال و سکون کاف اخگر و در صحاح گفته ذکت النار تذکو ذکا مقصور ای اشتعلت و اینجا استعاره
شده برای سنگهای سرخ که چیده شده بر روی چیزی تا نشان باشد البیض بکسر بای یکنقطه و سکون یای دو نقطه
در پایین و ضاد با نقطه جمع بیضا سفیدها و مراد اینجا این است که آن سنگهای سرخ مایل بسفیدی بوده معنی
روایتیست از صفوان شتردار گفت بودیم من و عامر و عبد الله بن جزاعه الازدی نزد امام جعفر صادق علیه السلام صفوان
گفت پس گفت او را عامر که فدایت شوم بدرستیکه مردمان دعوی میکنند که امیر المؤمنین علیه السلام مدفون شد
در رحبه گفت نه عامر گفت پس کجا مدفون شد گفت بدرستیکه او وقتی که مرد برداشت او را امام حسن علیه السلام
پس آورد او را به پشت کوفه نزدیک نجف بدرستیکه در اینجا بوده جانب دست چپ از غری و راه دست چپ ابنیه
آن کوفه است پس غری در دست راست همانند جانب دست راست از حیره یا بمعنی که حیره در جانب
دست چپ بماند پس دفن کرد او را میان سنگهای سرخ مایل بسفیدی صفوان گفت پس رفتیم بعد
بعد از آن حکایت پس رفتم سوی اینجا پس گمان خود قرار دادم جای را از آن نشانیها که گفته بود بعد از آن
آمدم نزد امام جعفر صادق علیه السلام پس خبر دادم او را که چنان کردم پس سه بار گفت درست یافتی
رحمت کناد ترا الله تعالی ششم اصل عن عبد الله بن سنان قال اتانی عمر بن یزید فقال لی ارکب
فرکبت معه فمضینا حتی اتینا منزل حفص الکناسی فاستخرجته فرکب معنا ثم مضینا حتی اتینا الغری
فانتهینا الی قبر فقال انزلوا هذا قبر امیر المؤمنین علیه السلام فقلنا من این علمت فقال اتیته مع ابی
عبد الله علیه السلام حیث کان بالحیرة غیر مرة وخبرنی انه قبره شرح روایتیست از عبد الله بن سنان گفت آمد
نزد من عمر بن یزید پس گفت سوار شو پس سوار شدم با او پس رفتیم تا آمدیم منزل حفص کناسی پس بیرون
آوردیم او را پس سوار شد با ما بعد از آن رفتیم تا آنکه آمدیم نزد غری پس رسیدیم بقبری پس گفت عمر
بن یزید فرود آیید این قبر امیر المؤمنین علیه السلام است پس گفتیم از کجا دانستی پس گفت آمدم نزد او با
امام جعفر صادق علیه السلام وقتی که بود در حیره مکرر و خبر داد مرا که این قبر اوست هفتم اصل سمعت
ابا عبد الله علیه السلام یقول ان امیر المؤمنین علیه السلام له خؤولة فی بنی مخزوم وان شابا منهم اتاه فقال
یا خالی ان اخی مات وقد حزنت علیه حزنا شدیدا قال فقال له تشتهی ان تراه قال بلی قال فارنی قبره
قال فخرج ومعه بردة رسول الله صلی الله علیه واله متزر بها فلما انتهی الی القبر تلملمت شفتاه ثم
رکضه برجله فخرج من قبره وهو یقول بلسان الفرس فقال امیر المؤمنین الم تمت وانت رجل من

العرب

العرب قال بلی ولکنا متنا علی سنة فلان وفلان فانقلبت السنتنا شرح الخؤولة بضم خای با نقطه و ضم واو اول و سکون
واو دوم مصدر باب نصر خال بوده بنو مخزوم بفتح میم و سکون خای با نقطه و ضم زای با نقطه قبیله ایست از قریش که ابو جهل است
عبد الله بن مسعود یا خالی صیغه بحقیقت نیست بلکه کل بنی مخزوم او را خال میگفتند بسبب اینکه
خواهر زاده او بوده زیرا که ام هانی خواهر امیر المؤمنین زوجه هبیره بن ابی وهب بن عمرو بن عائذ بن عمران بن مخزوم
بوده و جعده بن هبیره مخزومی که مادرش ام هانی است مشهور بوده در کتب رجال مذکور است البرده بضم بای یک
نقطه و سکون را بی‌نقطه و دال بی‌نقطه و تا ... چیزی که بسیار مربع یا قبه شده باشد متزرا بضم میم
و تشدید تای دو نقطه در بالا و اصل تا اول همزه بوده و کسر زای با نقطه و را بی‌نقطه است الازار لباسی است
بالای لباسهای دیگر میپوشند تلملمت الشفتان حرکت کرد و مراد اینجا حرکت لبها است چنانچه بجا
عوذ میکنند شفتاه ... در لب الفرس بضم فا و سکون را و سین بی‌نقطه پادشاه عجم و مراد اینجا لغت
ایشان است در آن وقت اکثر عجم مجوس بوده اند معنی شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت بدرستیکه
که امیر المؤمنین علیه السلام را خالویی بود در بنی مخزوم و جوانی که از بنی مخزوم آمد نزد امیر المؤمنین
علیه السلام پس گفت ای خالوی من بدرستیکه برادر من مرد و بتحقیق غمناک شدم بر او غمی سخت بسبب
بر او ... امام گفت پس گفت او را آیا میل داری که ببینی او را پس گفت آری گفت پس بنما قبر او را
امام گفت پس بیرون آمد امیر المؤمنین و با او بود چادر رسول الله صلی الله علیه واله بر حالیکه
بود خود را پس وقتی آمد از قبر خود و او سخن میگفت بزبان مجوس پس گفت او را امیر المؤمنین علیه السلام
آیا نمردی بر حالیکه تو مردی عربی گفت بلی ولیکن مردیم بر مذهب فلان و فلان
پس برگشت زبانهای ما هشتم اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال لما قبض امیر المؤمنین علیه السلام قام الحسن
بن علی فی مسجد الکوفة فحمد الله واثنی علیه وصلی علی النبی صلی الله علیه واله ثم قال ایها الناس انه قد
قبض فی هذه اللیلة رجل ما سبقه الاولون ولا یدرکه الاخرون ان کان لصاحب رایة رسول الله صلی الله
علیه واله عن یمینه جبرئیل وعن یساره میکائیل لا ینثنی حتی یفتح الله له والله ما ترک بیضاء ولا حمراء
الا سبعمائة درهم فضلت عن عطائه اراد ان یشتری بها خادما لاهله والله لقد قبض فی اللیلة
التی فیها قبض وصی موسی یوشع بن نون واللیلة التی عرج فیها بعیسی بن مریم واللیلة التی نزل فیها
القرآن شرح انه بکسر همزه و سکون نون مخففه از مثقله است لصاحب بفتح لام است فضلت بفا و ضاد با
نقطه بصیغه معلوم باب نصر و علم است عطائه اضافه مصدر بفاعل است بمعنی بخشیدن او یعنی مواجب او
است ... از بیت المال فی نزل فیها القرآن برای تعلیل است چنانچه بیان شد در شرح حدیث
اول باب چهل و یکم و مراد اینجا شب بیست و یکم ماه رمضان است و تتمه توضیح این مطلب در کتاب
فضل القرآن در شرح حدیث ششم باب النوادر که باب چهاردهم است و در کتاب الصیام در شرح

حدیث اول از باب دوم که در باب فضل شهر رمضان است و در بعضی احادیث باب شصت و پنجم که باب فی لیلة
القدر است یعنی روایتست از امام محمد باقر علیه السلام گفت وقتی که گرفته شد از دنیا امیر المؤمنین علیه السلام
ایستاد حسن بن علی در مسجد کوفه پس ستایش کرد الله تعالی را و ثنا کرد برای او و صلوة فرستاد بر نبی صلی
الله علیه وآله بعد از ان گفت ای مردمان بدرستیکه شان این است که تحقیق که گرفته شد از دنیا در این شب
مردی که پیشی نگرفتند او را جمعی که پیشتر از رسول علیه السلام بودند و در نمی یابند بعد از او جمعی که بعد از
رسول علیه السلام باشند بدرستیکه شان این است که بود هر اینه صاحب علم رسول الله صلی الله علیه وآله
در هر که جهاد بر جانب راست او بود جبرئیل و بر جانب چپ او بود میکائیل بر نمیگشت تا انکه فتح میکرد
الله تعالی برای او بخدا قسم که وانگذاشت از مال دنیا نقره را و غیر از هفتصد درهمی که
زیاده مانده بود از بخشش او میخواست که خریداری نماید بان کنیزی برای اهل خود بخدا قسم که در شبی
تحقیق که گرفته شد از دنیا در شبی که در ان گرفته شد وصی موسی که یوشع بن نون باشد و شبی که بالا برده
شد در ان عیسی بن مریم و شبی که نازل شد در ان قرآن نهم اصل قال ابو عبد الله علیه السلام لما غسل
امیر المؤمنین علیه السلام نودوا من جانب البیت ان اخذتم مقدم السریر کفیتم موخره وان اخذتم موخره کفیتم
مقدمه شرح گفت امام جعفر صادق علیه السلام وقتیکه غسل داده شد امیر المؤمنین علیه السلام ندا داده شد
اهل بیت او از جانب خانه که اگر گرفتید پیش تابوت را کفایت کرده شده پس ان را یعنی که ان را
ملائکه بر میدارند و اگر گرفتید پس تابوت را کفایت کرده شد پیش ان مخفی نماند که این ندا بعنوان
تحدیث و القاء مقتضای ان قرآت و مانند ان است تا مستنبط شود از ان این مضمون پس لازم نمی اید که
اهل بیت او انبیا باشند چنانچه بیان شده در آن نجا در حدیث چهارم دهم اصل سمعت ابا جعفر علیه السلام
یقول ولدت فاطمة بنت محمد صلی الله علیه وآله بعد مبعث رسول الله صلی الله علیه وآله بخمس سنین و
توفیت ولها ثمان عشرة سنة وخمسة وسبعون یوما شرح دیگر این حدیث انجا با وجود انکه کمال
مناسبت بر مبحث ابلکه دارد برای اشارت بر بعض احوال امیر المؤمنین علیه السلام است که مخالفان بعد از
وفات رسول هفتاد و پنج روز شروع در زیادتی بد سلوکی با او کردند چنانچه مشهورست و بجای
نیز روایت کرده که تا فاطمه علیها السلام در حیات بود مردمان حفظ ظاهر میکردند و چون از دنیا رفت
بد سلوکی بیشتر شد و بعضی گفته اند ذکر این حدیث در اینجا از جهت کاتبان است یعنی شنیدم از امام
محمد باقر علیه السلام میگفت زاده شد فاطمه بنت محمد صلی الله علیه وآله بعد از رسالت رسول الله صلی الله علیه وآله
پنج سال و از دنیا رفت و او را هیجده سال و هفتاد و پنج روز بود یازدهم اصل عن بعض اصحابنا عن ابی
عبد الله علیه السلام انه سمعه یقول لما قبض امیر المؤمنین علیه السلام اخرجه الحسن والحسین ورجلان آخران
حتی اذا خرجوا من الکوفة ترکوها عن ایمانهم ثم اخذوا فی الجبانة حتی مروا به الی الغری فدفنوه وسووا

قبره

قبره وانصرفوا شرح الجبانة بفتح جیم و تشدید باء یکنقطه و الف و نون و تاء تانیث زمین بلند هموار یعنی روایت
از بعض یاران ما از امام جعفر صادق علیه السلام اینکه راوی شنید از او میگفت وقتیکه گرفته شد از دنیا امیر
المؤمنین علیه السلام بیرون اوردند او را امام حسن و امام حسین علیهما السلام و دو مرد دیگر تا انکه چون گذشت
در حجل پیشتر تا وقتیکه بیرون امدند از در دروازه کوفه و اگذاشتند کوفه را جانب دست راست خود
بعد از ان شروع کردند در راه صحرای بلند تا گذرانیدند او را سوی غری پس دفن کردند او را و برابر
کردند قبر او را و برگشتند مراد این است که از در دروازه کوفه راست بطرف موضع قبر او نرفتند تا جمعی
که بر در کشند انحضرت بکوفه مطلع نشوند بلکه بطرف دست راست رفتند تا بغری رسیدند و ان
انجا عیان غری و حیره رفتند و دفن کردند چنانچه بیان شده در حدیث پنجم مبحث سیوم که باب صد و
دوازدهم است اصل مولد الزهرا فاطمة علیها السلام شرح ولادت در زمان یزدجرد بن شهریار بن شیرویه بن
خسرو پرویز بن هرمز بن انوشیروان بود و الزهرا بفتح زای بلا نقطه و الف ممدوده نام که روی او
تابان باشد و این لقب است یعنی این تاریخ احوالیست که نسبت دارد به ولادت فاطمه زهرا علیها السلام که
این مبحث کلام مصنف در حدیث است کلام مصنف اصل ولدت فاطمة علیها السلام بعد مبعث رسول الله صلی الله
علیه وآله بخمس سنین وتوفیت علیها السلام ولها ثمان عشرة سنة وخمسة وسبعون یوما بقیت بعد
ابیها صلی الله علیه وآله خمسة وسبعین یوما شرح مضمون این گذشت در حدیث دهم مبحث سابق اول
اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان فاطمة علیها السلام مکثت بعد رسول الله صلی الله علیه وآله خمسة وسبعین
یوما وکان دخلها حزن شدید علی ابیها وکان یاتیها جبرئیل علیه السلام فیحسن عزاءها علی ابیها و
یطیب نفسها ویخبرها عن ابیها ومکانه ویخبرها بما یکون بعدها فی ذریتها وکان علی علیه السلام یکتب
ذلک شرح مضمون این گذشت در حدیث پنجم باب چهلم دوم اصل عن علی بن جعفر عن اخیه ابی الحسن
علیه السلام قال ان فاطمة علیها السلام صدیقة شهیدة وان بنات الانبیاء لا یطمثن شرح الشهید یعنی
در شهادت شد شاهد و عالم بجمیع احکام لا یطمثن بطاء بی نقطه و ثاء سه نقطه بصیغه مضارع معلوم باب
وعلم است الطمث بفتح طاء و سکون و فتح میم حیض کردن شدن بمعصیتی و حایض شدن و بنابر معنی دوم مراد بنات
بنات بیواسطه است و شاید که مراد با انبیاء انبیاء صاحب شریعت علیحده باشد پس منافات ندارد با حدیث
الیه در کتاب الحیض در حدیث چهارم باب هجدهم که باب الحایض تقضی الصوم ولا تقضی الصلوة است که مریم
بنت عمران حیض میدید یعنی روایتست از علی بن جعفر از برادرش امام موسی کاظم علیه السلام گفت بدرستیکه
فاطمه علیها السلام بغایت راستگو و اعتماد در شهادت بر ظلم ظالمان است و بدرستیکه دختران انبیا معصوم
میباشند یا حیض نمی بینند سیوم اصل عن ابی عبد الله الحسین بن علی علیهما السلام قال لما قبضت فاطمة
علیها السلام دفنها امیر المؤمنین علیه السلام سرا وعفا علی موضع قبرها ثم قام فحول وجهه الی قبر رسول الله

صلى الله عليه وآله فقال السلام عليك يا رسول الله عنّي والسلام عليك عن ابنتك وزائرتك والبائتة في الثرى
ببقعتك والمختار الله لها سرعة اللحاق بك شرح العفو مصدر باب نصر محو كردن المختار اسم فاعل يا اسم مفعول
مرفوع وخبر مبتدا است يا مبتدا مقدم شده الله مرفوع ومبتدا است لها متعلق بمختار است سرعة منصوب
ومفعول مختار است وميتواند بود كه المختار مجرور ومعطوف بر ابنتك باشد واسم مفعول باشد
واسم مرفوع بفعل مقدر باشد بتقدير اختارها مثل ليبك يزيد ضارع لخصومة وجمله معترضه باشد
ميان اسم مفعول ومعمول آن ولها متعلق باشد بالمختار وسرعة مرفوع ونايب فاعل مختار باشد ليكن
لها نايب فاعل باشد وسرعة منصوب باشد ضعيف است چون هرگاه مفعول به در كلام مذكور باشد جز به نايب
نايب فاعل نميشود واللحاق بفتح لام رسيدن معنی روايت است از امام حسين عليه السلام گفت وقتيكه رفته شد
از دنيا فاطمه عليها السلام ودفن كرد او را امير المؤمنين عليه السلام پنهان ومحو كرد اثر قبر او بجاى قبر او كه ندانند
كه در كجاست بعد از آن برخاست پس گردانيد روى خود را بسوى قبر رسول الله صلى الله عليه وآله پس گفت
سلام بر تو اى رسول الله از جانب من وسلام بر تو باد از جانب دختر تو وزيارت كننده تو وخفته
در خاك در زمين تو والله تعالى است اختيار كننده براى او زود رسيدن بتو را اصل قلّ يا رسول الله
عن صفيّتك صبري وعفا عن سيدة نساء العالمين تجلّدي إلّا أنّ في التأسّي لي بسنّتك في فرقتك
موضع تعزٍّ فلقد وسّدتك في ملحودة قبرك وفاضت نفسك بين نحري وصدري بلى وفي كتاب
الله أنعم القبول إنّا لله وإنّا إليه راجعون شرح عفو در اينجا بمعنى محو شده است التجلّد بجيم ولام
نقطه مصدر باب تفعّل بكار بردن تمام قوت خود وان علامت نشاط است الا كلمه همزه وتشديد
لام براى استثنا است التأسّي بهمزه وتشديد سين بى نقطه مكسوره مصدر باب تفعّل اقتدا كردن
الفرقة بضم فا وسكون را بى نقطه وقاف جدا شدن التوسيد بزير سر كسى بالش گذاشتن ومراد اينجا خوابانيدن
است الملحودة بر وزن مفعول از باب فتح وقاف حد است بيك شكاف كه در پهلوى قبر است النحر بفتح نون وسكون
حا بى نقطه وراء بى نقطه بالاى سينه كه موضع قلاده است بلى تأكيد مضمون استثنا است وبر ابجد علم
صبر است انعم بنون وعين بى نقطه افعل التفضيل است معنی كم شد اى رسول الله از جانب دختر گزيده
تو صبر من ومحو شد از جانب سيده زنان عالميان نشاط من مگر آنكه در جدائى من بر اهم كه نوع
واكرده جدائى تو جاى تسلى است چه هر اينه بتحقيق خوابانيدم ترا در لحد قبر تو وروان شد جان تو
ما بين سينه من وسينه من آرى معنى كه در انوقت نحر وصدر هر دو من بود چنانچه كسى ياد بگيرد
سخن كن تا وقت جان دادن وتقرب بسينه آن در بكوى جدائى چه زنان كس شود در وقت جان دادن وبعضى
گفته اند مراد اينست كه سر رسول عليه السلام انوقت در كنار امير المؤمنين عليه السلام بود وبلى صبر وسكينه
در كتاب الله تعالى در جزع بفزع اسانى نيكو قبول است باين معنى كه چيزى هست كه باعث اسانى قبول

وصبر

وصبر است انا لله است يعنى كه ما از الله تعالى ايم وبه سوى او باز گشت كنندگانيم اصل
فلقد استرجعت الوديعة وأخذت الرهينة واختلست الزهراء فما أقبح الخضراء والغبراء يا رسول الله أما
حزني فسرمد وأما ليلي فمسهّد وهمٌّ لا يبرح من قلبي أو يختار الله لي دارك التي أنت فيها مقيم كمدٌ
مقيّح وهمٌّ مهيّج سرعان ما فرّق بيننا وإلى الله أشكو شرح تشبيه رسول عليه السلام وفاطمه عليها السلام بامانت
نزد او وجوب مراعات ادب بكوشش باعتبار اينكه نا گرفته شود ثواب صبر واده شوق
الاختلاس بخا بانقطه وسين بى نقطه مصدر باب افتعال ربودن ما اقبح صيغه تعجب است ومراد بيان
قبح مثل بجاى خود درو بنا در بر آسمان وبالاى زمين است بعلت ربوده شدن او از ميان آنها نه قبح اسما
وزمين در حد ذات خود السرمد بفتح سين بى نقطه وسكون را بى نقطه وفتح ميم ودال بى نقطه دايم المسهد
بسين بى نقطه ودال بى نقطه بصيغه اسم مفعول باب تفعيل كم خواب وبسيدار شب بيمار است هم مرفوع
ومبتدا است جمله لا يبرح صفت مبتدا است او بمعنا وبنصب بمعنى الى ان يختار است كاف در بكى براى تشبيه
ظرف وخبر مبتدا است الكمد بكسر ميم وتشديد دال الجهل خالص از خون كه در دل است مبالغه مقيح بفتح قاف
ويا دو نقطه در پائين وحا بى نقطه بصيغه اسم فاعل باب تفعيل مضاف اليه است وبعضى مكسور بند
كه بفتح كاف وسكون ميم وفتح ميم وتخفيف دال است بمعنى اندوه مرفوع وخبر مبتدا است وهم بفتح ها
وتشديد ميم عطف بر مبتدا است مهيج بجيم بصيغه اسم مفعول باب تفعيل است ومضاف اليه هم است
سرعان بفتح سين وضم وكسر سين بى نقطه وسكون را بى نقطه وعين بى نقطه والف ونون مفتوح اسم فعل
بمعنى ماضى است وبمعنى تعجب از سريع بفعل امثال مستعمل شده ما مصدريه است فرق بصيغه ماضى
مجهول باب تفعيل است مصدر باب فاعل سرعان است معنی بتحقيق بر گردانيده شد امانت وگرفته
شد گرو ربوده شد زهراء عليها السلام پس چه بسيار بد است اين آسمان واين زمين اى رسول الله اما اندوه
من پس دائمست واما شب من پس كم خواب كرده شده است وغمى كه نميرود از دل من تا وقتيكه برگزيند الله
براى من خانه تو كه تو در آن ساكنى مانند خون لخته ميان غم است كه صاحبش را بغايت بيتاب ميكند
ومانند غم كلى است كه مدام بلم برانگيخته شود در غم وتسلى نيابد اصلا بغايت زود شد مفارقت ميان
ما وبسوى الله تعالى دردها شكايت ميكنم اصل وستنبئك ابنتك بتظافر أمّتك على هضمها فأحفها السؤال
واستخبرها الحال فكم من غليل معتلج بصدرها لم تجد إلى بثّه سبيلا وستقول ويحكم الله وهو
خير الحاكمين شرح الهضم بفتح ها وسكون ضاد بانقطه شكستن وظلم كردن الاحفا بحا بى نقطه وفا بمعنى
درحرف كم براى تكثير است استخبار واخبار دراستثناء اين مقام مبنى بر جهل حقيقت حال نيست بلكه
براى مصلحت وبكوارت نظير آنست مورع ما فهمه قال الله يا عيسى بن مريم أنت قلت للناس اتخذونى
والهى من دون الله الغليل بفتح غين بانقطه وكسر لام وسكون يا دو نقطه در پائين مصدر باب

علم یعنی سوختگی دل معتلج بعین بی نقطه و جیم بصیغه اسم فاعل از باب افتعال صفت غلیل است الاعتلاج
چیره شدن موج ضمیر لم تجد راجع بابنت است البث بباء یکنقطه و تشدید ثاء سه نقطه بر آشکارا کردن
ضمیر بثه راجع بغلیل است یعنی و خواهد خبر داد ترا دختر تو بعد ظلم که امت تو در شکست و ظلم او پس
کن از او سؤال و خبر بگیر از او حال را چه بسا از سوختگی دل که هیچ شنیده در سینه او و نیافت
بر آشکارا کردن آن راهی را و خواهد در جواب تو گفت که و حکم میکند الله تعالی در روز قیامت
و او بهترین حکم کنندگان است اصل سلام مودع لا قال ولا سائم فان انصرف فلا عن ملالة
وان اقم فلا عن سوء ظن بما وعد الله الصابرين واه واها والصبر ايمن واجمل ولولا غلبة المستولين
لجعلت المقام واللبث لزاما معكوفا ولاعولت اعوال الثكلى على جليل الرزية فبعين الله تدفن
ابنتك سرا وتهضم حقها وتمنع ارثها ولم يتباعد العهد ولم يخلق منك الذكر والى الله يا رسول الله
المشتكى وفيك يا رسول الله احسن العزاء صلى الله عليك وعليها السلام والرضوان شرح
سلام منصوب و مفعول مطلق عامل مقدر است و در نهج البلاغه چنین است والسلام عليكما سلام
مودع بصیغه اسم فاعل از باب تفعیل است لا قال بجر و راست تقدیر او صفت مودع است القالی بقاف
و الف صاحب بغض السائم بفتح سین بی نقطه و کسر همزه ملول ان اذا درات انصرف و در ان اقم بمعنی اذ
مستعمل شده و مؤید مذهب کوفیین است که ان گاهی بمعنی اذ مستعمل میشود مثل انچه در کتاب
الجنائز در باب هشتاد و پنجم که باب زیارة القبور است که و انا ان شاء الله بکم لاحقون اقم بضم همزه و
کسر قاف از باب افعال است سوء ظن عبارت از جزع و عدم صبر است واه بفتح واو و الف و ها
اسم فعل است بمعنی تعجب میکنم از جزع این و تنوین گاهی داخل آن میشود چنانچه در دوم شده اینجا
الغلبه بفتح غین با نقطه و فتح لام و باء یکنقطه کال استیلاء و مراد اینجا زیادتی ظلم بر شیعه است المستولین
کسی که بر غیری و بهتان خلافت دعا نشد ان میکند المقام بضم میم مصدر میمی باب افعال کنج خانه
خود نشستن اللبث بفتح و ضم لام و سکون باء و ثاء سه نقطه و بفتح لام و فتح باء و در بعضی اللزام بکسر لام
و زای با نقطه و الف اینجا بان قطع و فصل شود که دیگر از آن بر نگردد المعکوف بعین بی نقطه
کاف نگاه داشتن مثل محبوس اعوال بعین بی نقطه مصدر باب افعال گریه و نوحه الثکلی بفتح ثاء سه
نقطه و سکون کاف و لام و الف مقصوره مادری که فرزند او مرده باشد فبعین باء بمعنی با
و تعلیلیست العین بفتح عین بی نقطه و سکون یاء و نقطه در زیر یعنی چشم و اینجا استعاره شده برای علم
مثل ولتصنع على عيني حقها منصوب و مفعول دوم تهضم است ارثها منصوب و مفعول دوم
تمنع است لم يخلق بخاء با نقطه بصیغه مضارع معلوم باب نصر و علم و حسن است مشتکی بضم میم و فتح کاف
و الف مقصوره مصدر میمی باب افتعال است فیه برای سببیت است یعنی سلام میفرستاد

سلام

سلام وداع کننده که بیزار نیست و ملول پس چون بیرون میروم از نزد قبر تو پس نه از ملول بودن است
در نزد تو میکنم پس نیست از بدگمانی بآنچه وعده کرده الله تعالی صابران را واه واه چه خوب است اینجا
و صبر بسیار نیکو و فزونتر است و اگر نه ملاحظه زیادتی ظلم اهل ضلالت و اتباع ایشان بر شیعه اهل البیت
بود و هر آینه میکردم ملازم کنج گیری در نزد تو مثل کسی که دائم اقامت نماید و هر آینه گریه میکردم مانند گریه کردن
مادر فرزند مرده برای مصیبت بزرگ پس چه در پیش چشم الله تعالی دفن کرده میشود دختر تو پنهانی از ایشان
با اینکه از کسی که اوست از ستمهای امت تو در صحبت کرده که ایشان بر او نماز نکنند و مطلع
بر او نشوند و مظلوم میشود حق او و منع کرده میشود میراث او و حال آنکه بسیار دور نشده میان تو
که بر خلائق گفتی در تعظیم اهل بیت خود و کهنه نشده از جانب تو یاد او بر همه ... رب العالمین
در پی او از اهل ... و بسوی الله تعالی است ای رسول الله شکایت من از این مردمان و بسبب
تعزیت ای رسول الله بهترین صبر در این مصیبت الصلوة فرستد الله تعالی بر تو و بر دختر تو باد سلام و
رضای الهی چهارم اصل عن المفضل عن ابی عبد الله عليه السلم قال قال قلت لابی عبد الله عليه السلم
من غسل فاطمة عليها السلم قال ذاك امير المؤمنين عليه السلم فكاني استعظمت ذلك من قوله فقال
كانك ضقت بما اخبرتك به فقال فقلت قد كان ذلك جعلت فداك فقال لا تضيقن فانها صديقة
ولم يكن يغسلها الا صديق اما علمت ان مريم عليها السلم لم يغسلها الا عيسى شرح مضمون این
حدیث در کتاب الجنائز در حدیث سیزدهم باب بیست و نهم که باب الرجل یغسل المراة است ضقت
بکسر ضاد با نقطه و سکون قاف بصیغه ماضی مخاطب باب ضرب است یعنی روایت است از مفضل از امام جعفر
صادق علیه السلم راوی گفت که گفتم امام جعفر صادق علیه السلم را که غسل داد فاطمه علیها السلم را گفت این
شخص امیر المؤمنین علیه السلم بود و گویا که من بزرگ شمردم آنرا از جهت این سخن او پس گفت گویا که تنگدل شدی
بآنچه خبر کردم ترا باو راوی گفت پس گفتم تحقیق شد آنچه گفتی فدایت شوم راوی گفت پس گفت تنگدل
مشو البته چه بدرستیکه فاطمه معصومه بود و حلال نبود که غسل او را مگر معصوم الا اینکه
علیها السلم را غسل نداد مگر عیسی پنجم اصل عن ابی جعفر و ابی عبد الله علیهما السلم قال ان فاطمة عليها
السلم لما كان من امرهم ما كان اخذت بتلابيب عمر فجذبته اليها ثم قالت اما والله يا ابن الخطاب
لولا اني اكره ان يصيب البلاء من لا ذنب له لعلمت اني ساقسم على الله ثم اجده سريع الاجابة شرح
ضمیر امرهم راجع بائمه ضلالت و اتباع ایشان است و محتمل است که راجع باینها است و اهل البیت ما بعد
ما کان عبارت است از آنچه حضرت عمر و جمعی دیگر در خانه امیر المؤمنین بقصد سوختن خانه و اهل البیت
برای طلب بیعت علی علیه السلم بابی بکر ... و اسقاط فاطمه علیها السلم از شکم پسری که رسول الله صلی الله علیه
او را محسن نام کرده بود اخذت بمعنی امرت بالاخذ التلابیب جمع تلبیب که با تاء ... حاجبها

سیم در سه قسم برای تأکید مجموع قسم و سرعت اجابت است علمت بصیغه خطاب است اقسم بصیغه متکلم وحده
از باب افعال است الاقسام قسم خوردن و قسم دادن و مراد اینجا معنی دوم است و این قسم استعطافی
نامند فرق میان اجابت و استجابت این است که اجابت دادن مطلب است و استجابت قبول طلب است خواه
بدادن آن و خواه به تأخیر کردن و گاهی استجابت بمعنی اجابت مستعمل میشود چنانچه میآید در حدیث
چهارم باب اینجا یعنی روایتست از امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام گفتند بدرستیکه فاطمه
علیها السلام و قتیکه مشغول کار خانه میشد گاهی بدعا مشغول میشد پیش از آن حاجتهای عرض میکرد و
او را سوی او بعد از آن گفت الهی باشد بخدا قسم ای سرخطاب اگر نه این میبود که من کراهت دارم که دست
بالا کنم کسی را که گناهی نداشته مثل اطفال شیرخوار هر آینه میدیدی که من قسم میدادم خدای تعالی بمحمد
محمد در تعریف برای فنای کفار بعد از آن و یا هم الله تعالی را نیز دعا اجابت مرا اینست که مثل نفرین
نوع میکردم و بزودی اجابت میشد **ششم اصل** عن ابی جعفر علیه السلام قال لما ولدت فاطمة اوحی الله الی
ملک فانطلق به لسان محمد صلی الله علیه و آله فسمّاها فاطمة ثم قال انی قد فطمتک بالعلم و فطمتک
من الطمث ثم قال ابو جعفر علیه السلام والله لقد فطمها الله بالعلم وعن الطمث فی المیثاق **شرح**
الفطم مصدر باب ضرب جدا کردن ضمیر راجع بلفظ فاطمه است بطریق استعمال فطمتک در هر دو جا بصیغه
ماضی باب تفعیل است و هم چنین فطمها التفطیم کسی را جدا کننده کردن و محتمل است که این دو لفظ از
باب ضرب باشد بنابر اینکه فاطمه بمعنی مفطوم باشد و بر تقدیر اول طمث بمعنی حیض است و بر
تقدیر دوم بمعنی حیض نیز میتواند بود **یعنی** روایتست از امام محمد باقر علیه السلام گفت وقتیکه زائیده شد
فاطمه کرد وحی کرد الله تعالی بسوی فرشته پس گویا کرد آن را بلفظ زبان محمد صلی الله علیه و آله پس نام نهاد
او را فاطمه بعد از آن الله تعالی گفت بدرستیکه من جدا کننده کردم تو را ای فاطمه بعلم باین معنی که علم
جمیع احکام در اولاد تو خواهد بود و نیز جدا کننده کردم تو را از معصیت باین معنی که معصوم در
اولاد تو خواهد بود پس بعد از آن گفت امام محمد باقر علیه السلام بخدا قسم که هر آینه بتحقیق جدا کننده کرد
او را الله تعالی بعلم و از معصیت در روز پیمان بر ارواح **هفتم اصل** عن ابی جعفر علیه السلام قال
قال النبی صلی الله علیه و آله لفاطمة یا فاطمة قومی فاخرجی تلک الصحفة فقامت فاخرجت صحفة فیها
ثرید و عراق یفور فاکل النبی صلی الله علیه و آله و علی و فاطمة والحسن والحسین علیهم السلام ثلاثة
عشر یوما ثم ان ام ایمن رأت الحسین معه شیء فقالت له من این لک هذا قال انا لنأکله منذ ایام
فاتت ام ایمن فاطمة فقالت یا فاطمة اذا کان عند ام ایمن شیء فانما هو لفاطمة و ولدها واذا کان
عند فاطمة شیء فلیس لام ایمن منه شیء فاخرجت لها منه فاکلت منه ام ایمن فنفدت الصحفة
فقال لها النبی صلی الله علیه و آله اما لولا انک اطعمتها لاکلت منها انت و ذریتک الی ان تقوم

السامة

السامة ثم قال ابو جعفر علیه السلام والصحفة عندنا یخرج بها قائمنا علیه السلام فی زمانه **شرح** الصحفه بفتح صاد بی نقطه
و سکون حاء بی نقطه و فاء کاسه میانه که سیر کند پنج کس را کذا فی کتب اللغة الثرید بفتح ثاء سه نقطه و کسر راء بی
نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین و دال بی نقطه نان ترید کرده شده در شوربا و مانند آن العراق بکسر عین
بی نقطه و راء بی نقطه و الف و قاف جمع عرق بفتح عین و سکون راء یا چهای گوشت که با هر یک از آنها استخوان
باشد ام ایمن کنیزی بود که از پدر رسول علیه السلام باو میراث رسید و حضانت رسول علیه السلام کرد و آزاد
کرد او را و مادر اسامة بن زید است و ایمن بن عبید برادر مادری اسامة بن زید است نفدت بنون و فاء
و دال بی نقطه بصیغه ماضی معلوم باب علم است **یعنی** روایتست از امام محمد باقر علیه السلام گفت که گفت نبی
صلی الله علیه و آله فاطمه را ای فاطمه برخیز پس بیرون آور آن کاسه را که ظاهرا نست کاسه در خانه دیگر
باد و برخیز پس برخاست پس بیرون آورد کاسه را که در آن ترید و استخوانهای با گوشت بود
میجوشید پس خوردند از آن پیغمبر صلی الله علیه و آله و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام سیزده روز بعد از آن بدرستیکه ام ایمن
دید حسین علیه السلام را که با او چیزی بود از آن پس گفت او را از کجاست برای تو این گفت بدرستی
که ما هر آینه میخوریم آنرا از چندین روز پس آمد ام ایمن نزد فاطمه پس گفت بعنوان گله ای فاطمه چون
باشد نزد ام ایمن چیزی پس جز این نیست که آن برای فاطمه و اولاد او است و چون باشد نزد فاطمه
چیزی پس نصیب برای ام ایمن از آن چیزی نبود پس بیرون آورد برای او از آن پس خورد از آن ام ایمن
و آخر شد کاسه پس گفت فاطمه را پیغمبر علیه السلام آگاه باش اگر نمیبود اینکه تو خورانیدی ام ایمن را هر آینه میخوردی
از آن کاسه تو و اولاد تو تا قیام قیامت بعد از آن گفت امام محمد باقر علیه السلام و آن کاسه نزد ما است
بیرون خواهد آورد آنرا قائم ما علیه السلام در زمان خود **هشتم اصل** سمعت ابا الحسن علیه السلام یقول بینا رسول الله
صلی الله علیه و آله جالس اذ دخل علیه ملک له اربعة و عشرون وجها فقال له رسول الله صلی الله علیه و آله
حبیبی جبرئیل لم ارک فی مثل هذه الصورة فقال الملک لست بجبرئیل انا محمود بعثنی الله عز و جل ان ازوج
النور من النور قال من ممن قال فاطمة من علی قال فلما ولی الملک اذا بین کتفیه محمد رسول الله علی وصیه فقال
رسول الله صلی الله علیه و آله منذ کم کتب هذا بین کتفیک فقال من قبل ان یخلق الله آدم باثنین و عشرین
الف عام **شرح** شنیدم از امام موسی کاظم علیه السلام میگفت میان اینکه رسول الله صلی الله علیه و آله نشسته بود
ناگاه داخل شد برا او فرشته که او را بیست و چهار رو بود پس گفت او را رسول الله صلی الله علیه و آله دوست
من جبرئیل ندیدم ترا در مثل این صورت پس گفت آن فرشته نیستم جبرئیل محمودم فرستاده مرا الله عز و جل که
کابین بندم نور را با نور گفت کرا با که گفت فاطمه را با علی امام گفت پس وقتیکه بعد از آن پشت گردانید
فرشته ناگاه پیدا بود در میان دو شانه او که محمد رسول الله علی وصیه پس گفت رسول الله که از کی نوشته است
پس گفت از پیش آنکه آفرید الله تعالی آدم را به بیست و دو هزار سال

این دو بیت ... بتاریخ ... ۱۲ ...

دو هزار رسال نهم اصل سألت الرضا عليه السلام عن قبر فاطمة عليها السلام فقال دُفِنَتْ في بيتها فلمّا زادت بنو امية
في المسجد صارت في المسجد شرح پرسيدم امام رضا عليه السلام از قبر فاطمه عليها السلام پس گفت مدفون شده
در خانه خود پس وقتيكه زياد كردند بني اميه در مسجد كه ديده در مسجد است اشارت است بفراخ كردن عمر بن عبد
العزيز مسجد را در زمان خلافت وليد بن عبد الملك بامر وليد بن عبد الملك دهم اصل عن يونس بن ظبيان
عن ابي عبد الله عليه السلام قال سمعته يقول لولا ان الله تبارك و تعالى خلق امير المؤمنين عليه السلام لفاطمة ما
كان لها كفو على وجه الارض من آدم فمن دونه شرح من بكسر ميم ابتدائيه است من آدم يعني من لدن آدم است
و ظرف مستقر صفت كفو است فاء در فمن تفريعيه است و من بفتح ميم براى استفهام بمعنى كيست و مراد بمعنى غيره
و ضمير راجع بآدم است و اين مبنى بر اين است كه پيغمبر ما اشرف از اولاد آدم كسى نيست بعنى روايت است
از يونس بن ظبيان بفتح ظاء با نقطه و سكون باء يك نقطه و ياء دو نقطه در پايين از امام جعفر صادق عليه السلام
راوى گفت شنيدم از او ميگفت اگر نه اين ميبود كه الله تعالى آفريد امير المؤمنين عليه السلام را براى فاطمه
عليها السلام نمى بود براى فاطمه همسرى كه لايق او باشد بر روى زمين مقابل از آدم پس كيست غير آدم معنى چهارم كه
باب صد و يازدهم است اصل مولد حسين بن علي عليهما السلام شرح اين تاريخ احوالست كه نسبت بولادت امام
حسن بن علي عليهما السلام وارد در اين بحث كلام مصنف و شرح حديث است كلام مصنف اصل ولد الحسن بن
علي عليهما السلام في شهر رمضان في سنة بدر سنة اثنتين بعد الهجرة و روي انه ولد في سنة ثلث و مضى
عليه السلام في شهر صفر في آخره من سنة تسع و اربعين و مضى و هو ابن سبع و اربعين سنة و اشهر و امه فاطمة
بنت رسول الله صلى الله عليه و آله شرح و روي اشارت است بانچه بعد از حديث دوم اين باب بيايد كه منافات
نيست ميان تاريخ ولادت و وفات كه در كلام مصنف است و ميان تاريخ ولادت و وفات كه در روايت است
ذكر كه در مبدأ تاريخ هجرى سه اصطلاح است اول اينكه مبدأ آن ربيع الاول است كه هجرت در آن شده و اين
اصطلاح مستمر بوده ميان اصحاب تا چندين سال و كلام مصنف مبنى بر اين است دوم اينكه مبدأ آن
شهر رمضان باشد كه سابق است بر ربيع الاول بنابر اينكه شهر رمضان عيد و دوازده ماه است چنانكه
است در اين سوره توبه ان عدة الشهور عند الله اثنا عشر شهرا و كتاب اصول [illegible] در كتاب الصيام
در حديث اول باب فضل شهر رمضان كه باب دوم است و در حديث سوم باب ما يقال في مستقبل شهر
رمضان كه باب پنجم است در روايت مبنى بر اين اصطلاح است سوم اينكه مبدأ آن محرم سابق بر ربيع الاول
باشد و اين اصطلاح را عمر اختراع كرده با مشورت عثمان بعد از هفده سال از هجرت و اين اصطلاح ساقط
است اگر چه مشهور شده ميان عوام تا حال بعنى زاده شد حسن بن علي عليهما السلام در ماه رمضان در سال
جنگ بدر سال دوم بعد از هجرت و منقول شده كه او زاده شد در سال سيوم و رفت از دنيا در ماه صفر
در آخر ماه از سال چهل و نه و رفت از دنيا بحاليكه او فرزند چهل و هفت سال و چند ماه بود و مادرش

فاطمه

فاطمه بنت رسول الله صلى الله عليه و آله است اول اصل عن سمع ابا جعفر عليه السلام يقول لما حضر الحسن عليه السلام
الوفاة بكى فقيل له يا ابن رسول الله تبكي و مكانك من رسول الله الذي انت به و قد قال فيك ما قال و قد
حججت عشرين حجة ماشيا و قد قاسمت مالك ثلث مرات حتى النعل بالنعل فقال انما ابكي لخصلتين لهول
المطلع و فراق الاحبة شرح الهول بفتح هاء و سكون واو بمعنى ترس مطلع بضم ميم و تشديد طاء بي نقطه مفتوح و
فتح لام و عين بي نقطه اسم مفعول يا اسم مكان يا مصدر ميمي باب افتعال است الاطلاع و انشرف چيزى بعنوان اشراف
بودن [illegible] عبارت از چيزى است كه معلوم او شده از بيوفائى جمعى چنانچه ميايد در حديث سوم و فراق
بكسر فا عطف بر المطلع است و ميتواند بود كه عطف بر هول باشد و مصدر مضاف بفاعل است يا مفعول
الاحبه بفتح همزه و كسر حاء بي نقطه و تشديد باء يك نقطه جمع حبيب و دوستان و مراد بفراق الاحبه [illegible]
واگذاشتن اكثر شيعه او را بحيلهاى معاويه و مصالحه كردن او بضرورت با معاويه است و ميتواند بود كه المطلع
بمعنى احوال قبر و قيامت باشد و بنابر اين هول الا نسبت بالاحبه كه مفارقت كردند خواهد بود و مجموع
خصلتين بلا باعث بر گريه خواهد بود بعنى روايت است از كسى كه شنيد از امام محمد باقر عليه السلام ميگفت
وقتيكه حاضر شد امام حسن عليه السلام را مرگ گريه كرد پس گفته شد او را اى پسر رسول الله گريه ميكنى از مرگ و حال
آنكه مرتبه تو نسبت برسول الله آن مرتبه است كه تو با آن مرتبه و تحقيق گفته رسول عليه السلام در فضيلت
مرتبه تو در عوض [illegible] آنچه گفت و تحقيق حج كردى بيست حج پياده و بتحقيق قسمت كردى با فقرا مال خود
سه بار تا آنكه [illegible] نعل دادى [illegible] نعل كه بر داشتى پس گفت [illegible] جز اين نيست
كه گريه ميكنم براى دو صفت براى [illegible] معلوم من شد كه سبب مرگ من شده و بيوفائى دوستان دوم
اصل عن ابي عبد الله عليه السلام قال قبض الحسن بن علي عليهما السلام و هو ابن سبع و اربعين سنة في عام خمسين
سنة عاش بعد رسول الله صلى الله عليه و آله اربعين سنة شرح روايت است از امام جعفر صادق عليه السلام كه گفت
گرفته شد از دنيا حسن بن علي عليهما السلام و او فرزند چهل و هفت سال بود و تفاوت [illegible] كلام مصنف
در سال پنجاه سال هجرت زندگانى كرد بعد از رسول الله صلى الله عليه و آله چهل سال سيوم اصل
عن ابي بكر الحضرمي قال ان جعدة بنت الاشعث بن قيس الكندي سمت الحسن بن علي و سمت مولاة له فاما
مولاته فقاءت السم و اما الحسن فاستمسك في بطنه ثم انتفض به فمات شرح جعده كه زن امام حسن عليه السلام
خواهرزاده ابو بكر است و خواهرزادهاى ابو بكر محمد بن اشعث و قيس بن اشعث و عبد الرحمن بن اشعث كه از
قاتلان امام حسين اند الاستمساك [illegible] مصدر باب استفعال [illegible]
بعض احشا و اعضاست بعنى روايت است از ابو بكر حضرمى گفت بدرستيكه جعده دختر اشعث بن قيس كندى زهر داد
امام حسن بن علي را و زهر داد كنيزى را از امام حسن عليه السلام پس اما كنيز او پس قى كرد زهر را [illegible]
و اما امام حسن عليه السلام پس ماند زهر در اندرون او [illegible] پاره پاره شد [illegible] و بسبب آن بيرون رفت

چهارم اصل عن ابي عبد الله عليه السلم قال خرج الحسن بن علي عليهما السلم في بعض عمره ومعه رجل من ولد الزبير كان يقول

بإمامته فنزلوا في منهل من تلك المناهل تحت نخل يابس قد يبس من العطش ففرش للحسن عليه السلم تحت نخلة وفرش

للزبيري بحذائه تحت نخلة اخرى قال فقال الزبيري ورفع راسه لو كان في هذه النخلة رطب لاكلنا منه فقال له الحسن

وانك لتشتهي الرطب فقال الزبيري نعم قال فرفع يده الى السماء فدعا بكلام لم يفهمه فاخضرت النخلة ثم صارت الى

حالها فاورقت وحملت رطبا فقال الجمال الذي اكتروا منه سحر والله قال فقال الحسن عليه السلم ويلك ليس بسحر

ولكن دعوة ابن نبي مستجابة قال فصعدوا الى النخلة فصرموا ما كان فيها فكفاهم **شرح** روايت است از امام جعفر

صادق عليه السلم گفت بيرون امد حسن بن علي عليهما السلم از مدينه در يكي از عمرهاي خود و با او مردي رفيق بود

از اولاد زبير قايل بود بامامت امام حسن عليه السلم پس فرود امدند در منزلي از ان منازل كه ميان مدينه ومكه

است زير درختان خرماكه خشك بود بتحقيق خشك شده بود از تشنگي پس جا انداخته شد براي امام حسن عليه السلم

در زير يكي درخت خرما وجا انداخته شد براي زبيري در برابر او در زير درختي ديگر گفت پس گفت زبيري

كه بود داشته بود سر خود را براي نگاه تماشاي ان درخت كه اگر ميبود در اين درخت رطبي هر اينه ميخورديم

از ان رطب پس گفت او را امام حسن عليه السلم و بدرستيكه تو هر اينه اشتهاي رطب داري پس گفت زبيري

اري گفت پس برداشت دست خود را بسوي اسمان پس دعا كرد بسخني كه زبيري نفهميد پس سبز شد

ان درخت بعد از ان گرديد بسوي رنگ اصلي خود پس برگ داد و بار برداشت رطبرا پس گفت شتربانيكه

بكرايه گرفته بودند شتران را از او اين سحر است بخدا قسم گفت پس گفت امام حسن عليه السلم كه واي مر ترا كه

نيست سحر وليكن دعاي پسر نبي است كه مستجاب است گفت پس بالا رفتند بان درخت پس چيدند انچه

كه بود در ان پس كافي شد ايشان را **پنجم اصل** ان الحسن بن علي عليهما السلم قال ان لله مدينتين

احداهما بالمشرق والاخرى بالمغرب عليهما سور من حديد وعلى كل واحد منهما الف الف مصراع وفيها

سبعون الف الف لغة يتكلم كل لغة بخلاف لغة صاحبها وانا اعرف جميع اللغات وما فيهما وما بينهما

وما عليهما حجة غيري وغير الحسين اخي **شرح** مدينتين عبارت اند از دو معمورات كه هر كدام نصف معمورة

كل روي زمين است يكي در جانب مشرق وديگري است ودويكري در جانب مغرب ليكن است مو افق

موج منزل در بالمشرق والمغرب الا الا هو فاتحت وكيلا السور بضم سين بي نقطه وفتح و سكون جمع سوره

علامتها است كه باعث امتياز و جدا شدن از يكديگر است عن بيانيه يا ابتدائيه يا تبعيضيه است حديد

بفتح جيم وكسر دال بي نقطه عبارتست از قطعه از روي زمين كه طولاني است و واسطه است ميانه دو نصف

معموره زمين و تشبيه شده است امام زمان وان اسم سر بمقول امام كه و ما بينهما مصراع بكسر ميم و سكون

صاد بي نقطه از صيغ جمع الغاب است از باب منع الصرع اند الحنق و عبارتست از نوعي شبا لعين كه در ميسور

و اند از ند مر ما اند در ضمير فيهما راجع بمجموع معموره هاي روي زمين است كه مر كس از طبقه بين

و مقولند

ومقولند كه راجع بكل واحد از مدينتين باشد كه لغت دو جا نسبت باهل لغت است ضمير جاچيها راجع

بلغت است مراد انست كه اشارة ميان ان لغات نيست وانا اعرف يعني بر اين است كه قول تبيان

كل شيء است وانما مراد جميع از عبد الله چنانچه گذشت در باب انه لم يجمع القران كله الا الائمة عليهم السلم

وانهم يعلمون علم كله كه باب سي و پنجم است ما در ما فيهما عطف در ما بينهما موصول در معطوف با اللغات است

ما در وما عليهما نافيه است **يعني** بدرستيكه امام حسن بن علي عليهما السلم گفت بدرستي اسم تعالي را

هست دو معموره يكي از انها در مشرق است و ديگري در مغرب است ودلالت كند بر ان دو شهر علامتها

از روي زمين در هر يكي از ان دو هزار هزار باب است اندازه دو چشم است و در اين هفتاد هزار هزار زبان

كه سخن ميگويند اهل هر زباني بخلاف اهل زباني كه پهلوي ان است و من ميشناسم جميع ان زبانها

وا و هر چه در ان دو معموره است و هر چه در ميان ان دو معموره است و نيست در ان دو معموره

حجتي از جانب اسم تعالي غير من و غير حسين برادر من تعالي از عين ان فاسلم **ششم اصل** خرج الحسن بن

علي عليهما السلم الى مكة سنة ماشيا فورمت قدماه فقال له بعض مواليه لو ركبت لسكن عنك

هذا الورم فقال كلا اذا اتينا هذا المنزل فانه يستقبلك اسود ومعه دهن فاشتر منه ولا تماكسه

فقال له مولاه بابي انت وامي ما قدامنا منزل فيه احد يبيع هذا الدواء فقال بلى امامك دون المنزل

فسارا ميلا فاذا هو بالاسود فقال الحسن عليه السلم لمولاه دونك الرجل فخذ منه الدهن واعطه

الثمن فقال الاسود يا غلام لمن اردت هذا الدهن فقال للحسن بن علي عليهما السلم فقال انطلق بي

اليه فانطلق فادخله اليه فقال له بابي انت وامي لم اعلم انك تحتاج الى هذا او ترى ذلك ولست

آخذ له ثمنا انما انا مولاك ولكن ادع الله ان يرزقني ذكرا سويا يحبكم اهل البيت فاني خلفت

اهلي تمخض فقال انطلق الى منزلك فقد وهب الله لك ذكرا سويا وهو من شيعتنا **شرح** ورمت

بصيغه معلوم باب حسب است الورم بفتح واو و فتح راء بي نقطه اماس قدماه بصيغه معلوم باب علم

القدم بر گشتن از سفر دونك اسم فعل است بمعني ادرك الرجل منصوب و مفعول به دونك است

اليه ذلك مضمون لم اعلم است يا ورم قدم است تمخض بصيغه معلوم باب علم و منع و تفعيل يا مجهول

علم و منع است المخاض بفتح و كسر ميم و خاء با نقطه والف و ضاد با نقطه درد زائيدن **يعني** بيرون امد

حسن بن علي عليهما السلم بسوي مكه سالي پياده پس اماس كرد دو پاي او پس گفت او را بعضي غلامان

او اگر سوار شوي هر اينه ساكن ميشود از تو اين اماس پس گفت حاشا كه سوار شده ساكن نشود چون

رسيديم باين منزل پس بدرستيكه پيش مي ايد ترا سياه فامي و با او روغني هست پس خريد از او

و مضايقه در قيمت مكن با او پس گفت او را غلام او بابيم و مادرم فداي تو باد در پيش نيست

مكه منزلي كه در ان كسي باشد كه بفروشد اين دوا را پس گفت بلي

بدر سفینکه او بیشتر از آنست ترجمه ابن عمر را بسی روانه شدند ثلث فرسخی نسیب ناگاه امام با غلام بر خورد
بان سیاه پس گفت امام حسن علیه السلام غلام خود را در باب آن مرد را پس بگیر از او روغن را و بده او را
قیمت پس چون چنان کرد گفت او را آن سیاه که ای غلام برای که خواستی این روغن را پس گفت برای
حسن بن علی پس گفت ببر مرا بسوی او پس داخل ساخت او را بسوی امام علیه السلام پس سیاه گفت
او را مولای من و مادرم فدای تو باد نمیدانستم که تو محتاج میشوی سوی این روغن و چی بینی از او و مکانهم
برای آن قیمتی اگر میدانستم چرا این جنس که من غلام توام و لیکن دعا کن الله تعالی که روزی کند مرا پسری
پسری درست اندام که دوست دارد شما اهل بیت رسول را چه بدر سفینکه من واگذاشتم زن خود را که او در
منزل خود در حالیکه در کار درآیدنه بود پس گفت برو بسوی منزل خود چه بتحقیق بخشید الله تعالی ترا
پسری درست اندام و او از شیعه ما خواهد بود مبحث پنجم که باب صد و چهارم است اصل
مولد الحسین بن علی علیهما السلام شرح این تاریخ احوالیست که نسبت دارد بولادت امام حسین علیه السلام و
این مبحث کلام مصنف و ده حدیث کلام مصنف اصل وُلِدَ علیه السلام فی سَنَةِ ثلثٍ وَقُبِضَ علیه السلام
فی شَهرِ المحرّم مِن سَنَةِ احدی وستّین مِن الهجرةِ وله سبعٌ وخمسون سَنةً واشهُرٌ قتله عبید الله بن
زیاد لعنه الله فی خلافة یزید بن معاویة لعنه الله وهو علی الکوفة وکان علی الخیل التی حاربته وقتلته
عمر بن سعد لعنه الله بکربلاء یوم الاثنین لعشر خلون من المحرم وامه فاطمة بنت رسول الله صلی
الله علیه وآله شرح این کلام مبنی بر اصطلاح اول است از جمله اصطلاح در مبدأ تاریخ هجری که مذکور
شد در شرح کلام مصنف در مبحث سابق مخفی نماند که بنا بر این و ابد در حدیث دوم ولادت او در ربیع
اول یا ربیع الاخر بوده و شیخ مفید در مقنعه گفته ولد بالمدینة آخر شهر ربیع الاول سنة ثلث من الهجرة
و در ارشاد گفته لخمس لیال خلون من شعبان سنة اربع من الهجرة یعنی زاده شد امام حسین علیه السلام در سال
سیوم هجری که گفته شد از دنیا در ماه محرم سال شصت و یک از هجرت و او در آن وقت پنجاه و هفت سال
و چند ماه و کشت او را عبید الله بن زیاد لعنه الله در خلافت یزید بن معویه لعنه الله و عبید الله والی
بر کوفه بود و بود والی لشکری که جنگ کردند با امام علیه السلام و کشتند او را عمر بن سعد بن وقاص لعنه
الله در کربلا روز دوشنبه وقتی که ده شب گذشته بود از محرم مخفی نماند که مخالفان و هم معاندان اهل بیت
الفتح مینامند و تعظیم بسیار میکنند با اول سال نسبت باصطلاح ایشان نیز واقعها برای تعظیم
آنرا مرز کرده اند و دوشنبه را از ایام هفته بسیار مبارک میشمرند چنانچه در مکه و توابع آن در این
ایام ... و مادر او فاطمه دختر رسول الله صلی الله علیه وآله بود دوم اصل عن ابی عبد الله
علیه السلام قال قبض الحسین بن علی علیهما السلام یوم عاشوراء وهو ابن سبع وخمسین سنة شرح بن ظاهر
است از سابق سیوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال کان بین الحسن والحسین علیهما السلام طهر

وکان

فکان بینهما فی المیلاد ستة اشهر وعشرا شرح الطهر بضم طا بی نقط و سکون ها یکی از حیض و مراد اینجا زمان اول طهر است
کوده مرد ... المیلاد بکسر میم و سکون یا و نقطه در یا بمعنی وقت ولادت و گاهی در مکان ولادت نیز مستعمل میشود
و ده روز و عشرا یعنی ده است و اگر واو عاطفه باشد عشر برفع خواهد بود چنانچه در بعض نسخه‌هاست یعنی روایت است
از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بود فاصله میان ولادت حسن و ابتدای شکم حسین ده روز و بود وقت تعلق
میان ایشان در وقت ولادت شش ماه و ده روز سیوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال لما حملت فاطمة
علیها السلام بالحسین جاء جبرئیل الی رسول الله صلی الله علیه وآله فقال ان فاطمة ستلد غلاما تقتله امتک من
بعدک فلما حملت فاطمة بالحسین کرهت حمله وحین وضعته کرهت وضعه ثم قال ابو عبد الله علیه السلام
لم تر فی الدنیا ام تلد غلاما تکرهه ولکنها کرهته لما علمت انه سیقتل قال وفیه نزلت هذه الآیة ووصینا الانسان
بوالدیه حسنا حملته امه کرها ووضعته کرها وحمله وفصاله ثلثون شهرا شرح از جمله احتمالات که
مناسب حدیث است این است و وصینا الانسان بمعنی جعلنا الانسان وصیا لک است یا مر بوالدیه ... است
مثل یا امر ابیه ... بعضهم اولی ببعض فی کتاب الله و بیان شد در شرح حدیث ...
ما نص الله عز و جل در اوله علی الائمة علیهم السلام ... که باب شصت و چهارم است و مراد بوالدیه امیر المؤمنین
و فاطمه علیهما السلام است و چون فاطمه بضعه رسول الله است این منافات ندارد با تفسیر والدین برسول الله و امیر المؤمنین
علیهما السلام بنا بر آنچه ... در تفسیر ... این آیه در کتاب النکاح و در حدیث دوم باب ... ذکر ازواج
النبی صلی الله علیه وآله که باب هفتاد و هفتم است و موافق این است آنچه ... در حدیث ششم باب ما جاء فی
الاثنی عشر والنص علیهم علیهم السلام که باب صد و پنجاه و چهارم است حسنا بفتحها و بضم حاء و سکون سین قرائت نافع و
ابن کثیر و ابو عمرو و ابن عامر است و در قرائت عاصم و حمزه و کسائی احسانا است و آن منصوب باغراء است
تقدیر قائلین الزم حسنا است و خطاب با انسان است یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت وقتیکه
بار برداشت فاطمه علیها السلام بحسین علیه السلام ... جبرئیل سوی رسول الله صلی الله علیه وآله پس گفت
فاطمه بار برداشته ... خواهد زایید پسری که میکشند او را امت تو بعد از تو پس وقتیکه فاطمه با خبار رسول
پیغام جبرئیل را دانست که بار برداشته بحسین علیه السلام کراهت کرد آن بار برداشتن را و وقتیکه وضع حمل کرد
کراهت کرد وضع او را بعد از آن گفت امام جعفر صادق علیه السلام که دیده نشده در دنیا مادری که زاید پسری
که کراهت کند او را ولیکن فاطمه کراهت کرد حسین را برای آنچه دانست که او البته کشته میشود امام گفت که
و در حق امام حسین نازل شده این آیت از سوره احقاف و وصی کردیم انسان را بوالدین او بار برداشته او را
مادر او در حال کراهت و وضع حمل کرد در حال کراهت از ابتدای حمل او تا وقت باز داشتن او از شیر سی ماه بود
که شش ماه مدت حمل است و دو سال مدت رضاع مخفی نماند که اکثر الفاظ آیه الانسان ... در این است ...
استغراقی ... قرآن تا ملایم ... میشود چنانچه در حدیث ابتدا ظاهر میشود چهارم اصل

عن أبي عبد الله عليه السلام قال إن جبرئيل عليه السلام نزل على محمد صلى الله عليه وآله فقال له يا محمد إن الله يبشرك بمولود يولد
من فاطمة تقتله أمتك من بعدك فقال يا جبرئيل وعلى ربي السلام لا حاجة لي في مولود يولد من فاطمة تقتله أمتي
من بعدي فعرج جبرئيل ثم هبط عليه السلام فقال له مثل ذلك فقال يا جبرئيل وعلى ربي السلام لا حاجة لي في مولود تقتله
أمتي من بعدي فعرج جبرئيل إلى السماء ثم هبط عليه السلام فقال يا محمد إن ربك يقرئك السلام ويبشرك بأنه جاعل في
ذريته الإمامة والولاية والوصية فقال قد رضيت **شرح** يعنى سلام كننده در حديث جعلها هو الله النبي صلى الله عليه
و وقاية مراد اينجا ضد خصوصيت است لا حاجة براى رد بشارت نيست بلكه براى تعجب ما استكشاف سر آنست
باعتبار اينكه بشارت يعنى بنويد آن است و آن در جائى صواب است كه مطلوب محتاج اليه باشد و هر گاه كشته
شدن فرزند در وقت اخبار باشد مذكور باشد محتاج اليه نخواهد بود بحسب ظاهر پس اخبار را باين بنحو لفظ
بحسب ظاهر تفريق نغافر را بنقطه باد و نقطه در باين هر با همزه بصيغه مضارع غايب معلوم باب افعال
قد رضيت براى بيان فهمد نسر و الحمنان نفس است **يعنى** روايت است از امام جعفر صادق عليه السلام كه گفت بدرستيكه
جبرئيل عليه السلام نازل شد بر محمد صلى الله عليه و آله پس گفت او را اى محمد بدرستيكه الله تعالى نويد ميدهد ترا به پسرى
كه زائيده ميشود از فاطمه ميكشند او را امت تو بعد از تو پس گفت براى طلب علم بحقيقت اين سخن اى جبرئيل
و بر صاحب كل اختيار رحمت سلام حاجت نيست مرا به زائيده شده كه زائيده ميشود از فاطمه ميكشند او را امت من بعد از من
پس بالا رفت جبرئيل بعد از آن فرود آمد جبرئيل عليه السلام پس گفت او را مثل آنچه گفته بود پس رسول عليه السلام گفت
جبرئيل و بر رب من سلام نيست حاجت مرا به مولودى كه ميكشند او را امت من بعد از من پس بالا رفت
جبرئيل سوى آسمان بعد از آن فرود آمد پس گفت اى محمد بدرستيكه رب تو ميرساند ترا سلام و نويد ميدهد ترا
باينكه الله تعالى خواهد كرد در ذريت آن مولود امامت و ولايت و وصى بودن پس گفت بتحقيق راضى شدم
عليه السلام گفت بتحقيق تسلى شد خاطر من **اصل** ثم أرسل إلى فاطمة أن الله يبشرك بمولود يولد لك تقتله أمتي
من بعدي فأرسلت إليه أن لا حاجة لي في مولود تقتله أمتك من بعدك فأرسل إليها أن الله قد جعل في
ذريته الإمامة والولاية والوصية فأرسلت إليه أني قد رضيت فحملته كرها ووضعته كرها وحمله وفصاله
ثلاثون شهرا حتى إذا بلغ أشده وبلغ أربعين سنة قال رب أوزعني أن أشكر نعمتك التي أنعمت
علي وعلى والدي وأن أعمل صالحا ترضاه وأصلح لي في ذريتي فلولا أنه قال أصلح لي في ذريتي لكانت ذريته كلهم
أئمة **شرح** فحملته نقل بالمعنى است از سوره احقاف الأشد بفتح همزه و ضم شين و تشديد دال قوت و مراد اينجا قوت
كودكى امام حسين عليه السلام در زمان رسول عليه السلام است يك مجموع علوم و كمالات و ظهور فضيلت بسبب آيات
و احاديثى كه از رسول عليه السلام صادر شده در شفاعت و بيان فضيلت او اگر چه منافات عمل با نفاق نكرده باشد
اربعين سنه عبارت از سالهائيست كه امام حسين عليه السلام در بعضى از آنها كه سى سالست با امير المؤمنين بود
و بعضى ديگر كه ده سالست با امام حسن عليه السلام بود چنانچه گذشت در حديث دوم مبحث چهارم كه امام

حسن عليه السلام

حسن عليه السلام بعد از رسول چهل سال زندگانى كرد قال رب أوزعني يعنى بعد از بلوغ اشد و بلوغ چهل سالست كه
اول زمان امامت امام حسين عليه السلام است الإيزاع الهام نعمتك عبارت از اختصاص امامت و ولايت
و وصيت بذريت كسى است و آن نعمت در اصحاب رسول عليه السلام مخصوص امام حسين و والدين او
عليهم السلام صالحا عبارت از جهاد و كشته شدن است كه مرضى الله تعالى بود چنانچه جبرئيل نويد
بآن داده واصلح لى براى طلب فايده است كه جبرئيل گفته فى ذريتى اگر بود جميع ذريت
او ائمه ميبودند باين معنى كه ذريت او باين كيفيت كه هست نميبود چه امام در هر زمان متعدد
نميباشد مخفى نماند كه اگر اين فقرات قرآن در حق شخص مخصوص نباشد از بلاغت بعيد نيست
يعنى بعد از آن پيغام فرستاد سوى فاطمه كه الله تعالى نويد ميدهد ترا بزائيده كه زائيده ميشود
براى تو ميكشند او را امت من بعد از من پس فاطمه پيغام فرستاد سوى رسول كه حاجت نيست
مرا به زائيده كه ميكشند او را امت تو بعد از تو پس پيغام فرستاد سوى فاطمه كه الله تعالى
تحقيق كرده است در اولاد او امامت و ولايت و وصيت را پس پيغام فرستاد كه من راضى شدم
پس بار برداشت مادر او را با كراهت و وضع حمل كرد او را با كراهت
و از ابتداى حمل او تا بريدن او از شير سى ماه بود باقى ماند تا چون رسيد بكمال و قوت خود و
رسيد بچهل سال گفت اى صاحب كل اختيار من الهام كن مرا اينكه شكر كنم نعمت ترا كه انعام كرده
بر من و بر والدين من و اينكه بجا آورم عمل صالحى كه راضى شوى بآن و امام كن براى من در
اولاد من هر گاه كه مبالغه امام گفت پس اگر نه اين ميبود كه گفت امام كن براى من در اولاد من هر آينه
منحصر ميشدند ذريت او در ائمه **اصل** ولم يرضع الحسين من فاطمة عليها السلام ولا من أنثى كان يؤتى
به النبي صلى الله عليه وآله فيضع إبهامه في فيه فيمص منها ما يكفيه اليومين والثلاث فنبت لحم
الحسين من لحم رسول الله صلى الله عليه وآله ودمه ولم يولد لستة أشهر إلا عيسى ابن مريم عليه السلام
والحسين بن علي عليهما السلام **شرح** نادر است فظرف نايب فاعل است وضمير راجع به عيسى
است النبي منصوب و مفعول دوم است **يعنى** و شير نخورد حسين عليه السلام از فاطمه عليها السلام
و نه از زنى ديگر بود بنزد نبى صلى الله عليه و آله پس ميگذاشت شست خود را در دهن او پس
ميمكيد از آن آن مقدار كه كافى ميشد او را دو روز و سه روز پس رسيد گوشت حسين
عليه السلام از گوشت رسول الله صلى الله عليه و آله و از خون او و زائيده نشد در شش ماه مگر عيسى
بن مريم عليه السلام و حسين بن على عليهما السلام **پنجم اصل** وفي رواية أخرى عن أبي الحسن الرضا عليه السلام
أن النبي صلى الله عليه وآله كان يؤتى به الحسين فيلقمه لسانه فيمصه فيجتزئ به ولم يرتضع
من أنثى **شرح** الحسين منصوب و مفعول دوم است و جمع ميان اين دو روايت باختلاف اوقات

است در روایت دیگر از امام رضا علیه السلام این است که نبی صلی الله علیه وآله او را بر دوش خود می‌نشاند و بوسه داد امام
حسین علیه السلام پس بعد از آن حسین میگذاشت زبان خود را پس می‌مکید از آن پس اکتفا میکرد و شیر نخورد
از زنی **ششم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام فی قول الله عز وجل فنظر نظرة فی النجوم فقال انی سقیم
قال حسب فرأى ما یحل بالحسین علیه السلام فقال انی سقیم لما یحل بالحسین علیه السلام **شرح** فی در فی النجوم
برای ظرفیت است و نجوم جمع نجم بفتح نون و سکون جیم است یعنی اصولی که از آنها استنباط احکام و نتایج میشود
و مراد اینجا آیات کتاب الهی است یا فی برای تعلیل است و نجوم مصدر باب نصر است یعنی طلوع نتیجه بسبب
فکر و حاصل هر دو یکی است حسب بصیغه ماضی معلوم باب نصر است **یعنی** روایتیست از امام جعفر صادق علیه السلام
در قول الله عز وجل در حکایت ابراهیم در سوره صافات پس فکر کرد فکری در آیات کتاب الهی پس گفت
بدرستیکه من از روی امر مانند بیمارم امام گفت شمرد حوادث و اتفاقات آنها که مستنبط میشود از
کتاب الهی پس دانست آنچه را که فرود میاید بسر امام حسین علیه السلام پس گفت بدرستیکه من از روی
امر بسبب آنچه فرود میاید بر حسین علیه السلام **هفتم اصل** قال ابو عبد الله علیه السلام لما کان من
امر الحسین ما کان ضجت الملائکة الی الله بالبکاء وقالت یفعل هذا بالحسین صفیک وابن نبیک
قال فاقام الله لهم ظل القائم علیه السلام وقال بهذا انتقم لهذا **شرح** ضجت بضاد با نقطه و جیم مشدده
بصیغه معلوم باب ضرب است مشار الیه هذا ما کان است الظل سایه و مراد اینجا نمونه است چنانچه
گذشت در حدیث دوم باب جعل و هشتم که ثم بعثهم فی الظلال الخ مشار الیه بهذا الظل است
مشار الیه لهذا ما کان است **یعنی** گفت امام جعفر صادق علیه السلام وقتیکه شد آن کار امام حسین
علیه السلام آنچه شد زاری کردند فرشتگان سوی الله تعالی بگریه برای طلب انتقام و گفتند کرده
میشود این قسم ستم بالحسین که برگزیده تو و پسر پیغمبر تست امام گفت پس برپا داشت الله تعالی برای
ایشان نمونه قائم علیه السلام را و گفت باین شخص انتقام میکشم برای این ستم **هشتم اصل** عن ابی جعفر
علیه السلام قال نزل النصر علی الحسین بن علی حتی کان بین السماء والارض ثم خیر النصر او لقاء
الله فاختار لقاء الله **شرح** مضمون این گذشت در حدیث هشتم باب جعل و هفتم **نهم اصل**
حدثنا عبد الله بن ادریس عن ابیه ادریس بن عبد الله الاودی قال لما قتل الحسین علیه السلام اراد
القوم ان یوطئوه الخیل فقالت فضة لزینب یا سیدتی ان سفینة کسر به فی البحر فخرج الی
جزیرة فاذا هو باسد فقال یا ابا الحارث انا مولی رسول الله صلی الله علیه وآله فهمهم بین
یدیه حتی وقفه علی الطریق والاسد رابض فی ناحیة فدعینی امضی الیه واعلمه ما هم صانعون
غدا فمضت الیه فقالت یا ابا الحارث فرفع رأسه ثم قال اتدری ما یریدون ان یعملوا غدا
بابی عبد الله الحسین یریدون ان یوطئوا الخیل ظهره قال فمشی حتی وضع یدیه علی جسد الحسین
علیه السلام

فاقبلت الخیل فلما نظروا الیه قال لهم عمر بن سعد لعنه الله فتنة لا تثیروها انصرفوا فانصرفوا **شرح**
او بفتح همزه و سکون واو و دال بی نقطه در بیت و بضم همزه مضارع منفیست از باب افعال بصیغه مضارع
معلوم غایب جمع مذکر باب افعال است فضه کنیز فاطمه زهرا علیها السلام است و زینب خواهر امام حسین
علیه السلام است از فاطمه علیها السلام سفینه بفتح سین بی نقطه و کسر فاء و سکون یاء دو نقطه در پایین
و نون لقب است چون در سفری بار بسیار بر او داشته بودند و اسم او مهران یا رومان یا رباح است غلام
رسول علیه السلام بوده یا غلام ام سلمه بوده و او را آزاد کرده بشرط خدمت رسول علیه السلام کسر بصیغه مجهول
باب ضرب است به نایب فاعل است در کتاب الخرائج والجرائح در باب معجزات سید الانبیاء صلی الله علیه
وآله مذکور است که روی عن ابن الاعرابی عن سفینة مولی رسول الله صلی الله علیه وآله قال خرجت
غازیا فکسر بی المرکب فی البحر الخ ابو الحارث کنیت هر شیر است و شیر فضه غیر شیر سفینه است همهمه
گردانیدن شیر آواز را در سینه خود آهسته و غفر از باب تفعیل است **یعنی** حدثنا عبد الله
بن ادریس از پدرش ادریس بن عبد الله اودی گفت که در وقتیکه کشته شد امام حسین علیه
السلام اراده کردند آن قاتلان که برانند بر پشت او اسبان را پس گفت فضه زینب را ای خاتون
من بدرستی که سفینه شکسته شد کشتی او در دریا پس بیرون آمد سوی جزیره پس ناگاه او
بشیری رسید پس گفت ای ابو الحارث من غلام رسول الله صلی الله علیه وآله ام پس آواز
آهسته کرد پیش او یا باین معنی که پیش پیش او رفت و دوانید از او و ظاهر چنین است که دلالت بر راه
کند که آن چنین بوده تا آنکه واقف کرد او را بر راه و شیری خوابیده در کناری پس بگذار مرا تا روم
سوی او و اعلام کنم او را آنچه ایشان میکنند فردا پس رفت فضه سوی شیر پس گفت ای ابو
الحارث پس برداشت شیر سر خود را بعد از آن فضه گفت آیا میدانی که چه اراده دارند که کنند فردا با امام حسین
اراده دارند که برانند اسبان را بر پشت او راوی گفت پس شیر رفت تا نهاد دو دست خود را بر بدن امام
حسین علیه السلام پس آمدند سواران پس وقتیکه نظر کردند سوی او گفت ایشان را عمر بن سعد لعنه الله این بلا
را میکشید از او برگردید پس برگشتند **دهم اصل** سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول لما قتل الحسین علیه السلام
اقامت امرأته الکلبیة علیه مأتما وبکت وبکین النساء والخدم حتی جفت دموعهن وذهبت فبینما
هی کذلک اذ رأت جاریة من جواریها تبکی ودموعها تسیل فدعتها فقالت لها ما لک انت من بیننا
تسیل دموعک قالت انی لما اصابنی الجهد شربت شربة سویق قال فامرت بالطعام والاسوقة
فاکلت وشربت واطعمت وسقت وقالت انما نرید بذلک ان نتقوی علی البکاء علی الحسین علیه السلام
شرح المأتم بفتح میم و سکون همزه و فتح تاء دو نقطه در بالا اجتماع زنان برای عزا النساء والخدم عطف بر
ضمیر بکین است الجهد بفتح جیم و سکون هاء و دال بی نقطه مشقت السویق بفتح سین بی نقطه و کسر واو

وسكون باء دو نقطه در پايين قاوت كه از اسپت نيز ميناميدند ونسبت شهربانو باعتبار اين است كه ان ملحق
بلد است وجه دوم انست مستعمل ميشود يعني شنيدم از امام جعفر صادق عليه السلم ميكفت هنگامي كه كشته
شد امام حسين عليه السلم راست كرديد اوكه از بني كلب بود با او در كربلا بود ماتم ميكويم كريه
كرديد زنان وكنيزان تا انكه خشك شد اشكهاي چشمهاي ايشان ودرو نشد از بسياري كريه پس با
انكه ذات او چنان بود ناكاه ديد كنيزي از كنيزان خود كه كريه ميكرد واشكهاي او ميريخت پس طلبيد
او را پس كفت او را چه حالتست تو كه تو از ميان ما … اشكهاي تو كفت بدرستيكه چون
رسيد مرا … اشاميدم بكثرت قاوت امام كفت پس امر كرد ان زن را … قاوت …
واشاميد وخوراند واشاماند زنان ديكر را وكفت چرا اين نيست كه ميخواهيم باد … بجهتم
رسانيم … بر امام حسين عليه السلم اصل قَالَ وَلَعْفِي إِلَى الكُلَيْنِيِّ حَوْتَنَا الْمُتَشَيِّعِينَ بِهَا عَلَى مَاتَمِ الْحُسَيْنِ ع
فَلَمَّا دَارَتِ الْجُونَةُ قَالَتْ مَا هَذِهِ قَالُوا هَدِيَّةٌ أَهْدَاهَا فُلَانٌ لِنَسْتَعِينَ عَلَى مَاتَمِ الْحُسَيْنِ عليه السلم فَقَالَتْ
لَسْنَا فِي عُرْسٍ فَمَا نَصْنَعُ بِهَا ثُمَّ أَمَرَتْ بِهِنَّ فَأُخْرِجْنَ مِنَ الدَّارِ فَلَمَّا أُخْرِجْنَ مِنَ الدَّارِ لَمْ يُحَسَّ لَهَا حِسٌّ
كَأَنَّمَا طِرْنَ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَلَمْ يُرَ لَهُنَّ بَعْدَ خُرُوجِهِنَّ مِنَ الدَّارِ أَثَرٌ شرح اهدي بصيغه ماضي
غايب معلوم باب افعالست وضمير مستتر راجع است بشخصي كه معلوم نبوده نزد مخاطب ومصلحت در تصريح
باسم او نبوده … شايد كه از خويشان باشد مثل
بعضي اولاد امام حسن عليه السلم ومثل محمد بن الحنفيه الجونة بضم جيم وفتح همزه وكاهي بجاي ان واو ميباشد و
… طبلهاي عطار كه در انها خوشبوئي كذاشته ميشود لنستعين در اول بصيغه مونث غايبست ود
دوم بصيغه متكلم مع الغير است … ضمير راجع بجمعي كه از غير ذوي العقول باشد يا انكه
مفرد مونث باشد يا انكه جمع مونث باشد لم يحس بحاء بي نقطه وسين مشدده بي نقطه بصيغه مضارع
غايب معلوم … از باب افعالست الحس بفتح حا والاحساس ادراك حسي … از حواس خمسه لام
لها براي اختصاص است وظرف وصفت حس است حس بكسر حاء بي نقطه وتشديد سين بي نقطه مرفوع نايب
فاعل لم يحس است ومعني انكه از انچه ما شنيدم انست يعني امام عليه السلم كفت كه … ميفرستاد سوي زن
كلينيه چند طبله عطر را … امام حسين عليه السلم … كه كلينيه ديد ان طبلها را كفت
كه چيست اينها كفتند كه هديه ايست كه فرستاده از فلان كس تا مدد جوئيم ما بان بر ماتم امام حسين عليه السلم
پس كفت كه نيستيم ما در عروسي پس چه كار كنيم با اينها پس … امر كرد به بيرون بردن انها پس بيرون برده
شد انها از ان سرا پس وقتيكه بيرون برده شد انها از ان سرا ادراك كرده نشد براي انها اثري چنانچه
كوياكه پريدند انها در ميان اسمان وزمين … ديده نشد براي انها بعد از بيرون رفتن انها از ان سرا اثري
صحيفه ششم كه بابي است در … اصل ولد علي بن الحسين عليهما السلم شرح اين تاريخ احوالي است

كه نسبت

كه نسبت دارد بولادت امام زين العابدين عليه السلم در اين صحيفه كلام مصنف … حديث است
كلام مصنف اصل ولد علي بن الحسين عليهما السلم فِي سَنَةِ ثَمَانٍ وَثَلٰثِينَ وَقُبِضَ فِي سَنَةِ خَمْسٍ وَتِسْعِينَ وَلَهُ
سَبْعٌ وَخَمْسُونَ سَنَةً وَأُمُّهُ سَلَامَةُ بِنْتُ يَزْدَجِرْدَ بْنِ شَهْرِيَارَ بْنِ شِيرُوَيْهِ بْنِ كِسْرَى أَبَرْوِيزَ وَكَانَ
يَزْدَجِرْدُ آخِرَ مُلُوكِ الْفُرْسِ شرح ولادت در زمان امير المومنين عليه السلم بوده ووفات در زمان وليد
بن عبد الملك بن مروان بود كه از خلفاي بني اميه است كسري بكسر كاف وفتح كاف وسكون سين بي نقطه والف
مقصوره معرب خسرو … لقب است بمعني وسيع المملكه ابرويز بفتح همزه وسكون باء يك نقطه وفتح راء
بي نقطه وكسر واو وسكون ياء دو نقطه در پايين وزاء با نقطه وكاهي بفتح واو مقلوب بياء الف ميباشد
معرب پرويز بفتح باء عجمي وسكون راء بي نقطه وكسر واو وسكون ياء دو نقطه در پايين وزاء با نقطه بمعني
مظفر اسم پادشاهي از پادشاهان عجم … الملك … بوده … شيرويه …
است الفرس بضم فاء وسكون راء بي نقطه وسين بي نقطه قبيله عظيم از جمله قبايل عجم وايشانرا فارس …
نيز ميناميدند وبيان … شرح حديث … من العرب هاشم ومن العجم فارس يعني
متولد شد امام زين العابدين عليه السلم در سال سي وهشتم هجري وكرفته شد از دنيا در سال نود وپنجم واو
بود پنجاه وهفت سال ومادر او سلامه دختر يزدجرد بن شهريار بن شيرويه بن خسرو پرويز بود و
يزدجرد اخر پادشاهان فرس … اهل كتب تاريخ ساسانيان ميناميدند اصل اصل حدثنا ابو جعفر عليه السلم
قَالَ لَمَّا أُقْدِمَتْ بِنْتُ يَزْدَجِرْدَ عَلَى عُمَرَ أَشْرَفَ لَهَا عَذَارَى الْمَدِينَةِ وَأَشْرَقَ الْمَسْجِدُ بِضَوْئِهَا لَمَّا دَخَلَتْهُ فَلَمَّا
نَظَرَ إِلَيْهَا عُمَرُ غَطَّتْ وَجْهَهَا وَقَالَتْ أُفْ بِيرُوجْ بَادَا هُرْمُزْ فَقَالَ عُمَرُ أَتَشْتُمُنِي هَذِهِ وَهَمَّ بِهَا فَقَالَ لَهُ
أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلم لَيْسَ ذَلِكَ لَكَ خَيِّرْهَا رَجُلًا مِنَ الْمُسْلِمِينَ وَاحْسِبْهَا بِفَيْئِهِ فَخَيَّرَهَا فَجَاءَتْ حَتَّى
وَضَعَتْ يَدَهَا عَلَى رَأْسِ الْحُسَيْنِ عليه السلم شرح اقدمت بصيغه مجهول باب افعالست وتعديه ان بعلي
براي تضمين معني ورود است اف بيروج بضم همزه وكسر فا مخففه ومشدده وسكون ياء دو نقطه در پايين
وسكون نون … در لغت عجم جايز است وضم راء بي نقطه وسكون واو وجيم كه در بعضي
لغات عجم بجاي زاء با نقطه مستعمل ميشود بمعني … ميشود كه اف بضم همزه وكسر وفتح
وضم فاء مخففه ومشدده با تنوين وبي تنوين ولغات ديكر نيز در ان هست كلمه … باشد براي كراهت
… پيروج بكسر باء يك نقطه وسكون ياء دو نقطه در پايين باشد … بيايد
كه جدا از شتر شود … واصل هر دو يكي است بادا با باء يك نقطه والف ودال بي نقطه ودر بعضي لغات عجم با نقطه
ميباشد والف براي طلب … هرمز بضم هاء وسكون راء بي نقطه وضم ميم وزاي با نقطه
پدر خسرو پرويز است ومعني پادشاه بزركي از جمله پادشاهان عجم … مقصود اينجا
دشنام خسرو پرويز است … رسول الله صلى الله عليه واله … كرده

تا کار باینجا رسیده و متعارف شده که در دشنام کسی میگویند بیچه پس لعنت یا ابن بی پدر و مادر است و
مقصود دشنام او است که بسوی شیر کار را باینجا رسانیده و خود کرده عجائب بری و بعضی میگویند مقصود
انجام دشنام هر چند بیدو خسرو پرویز است زیرا که او در زمان پادشاهی خود که بقول بعضی سی و هشت سال و از
سالات سی و نه هزار از اشراف و اکابر و مردمان را بقتل آورده و آن باعث تزلزل ارکان سلطنت شاهان
شد و چون الف در بیت ملحق بهرمز شد و بعضی پادشاه کو جیک از جمله پادشاهان عجم است مثل رستم بن فرخزاد
که سردار لشکر عجم بود در جنگ قادسیه که میان لشکر عرب و لشکر عجم واقع شد و بدست هلال بن
علقمه تمیمی بنقطه و تشدید لام مفتوحه و ثانیا قاف کشته شد و مثل پادشاه اهواز که آخر مسلمان شد و از
موالی امیرالمؤمنین صلوات الله علیه شد و در مدینه بدست عبیدالله بن عمر کشته شد لان انیکر با با شجاع الدین
ابو لؤلؤ فیروز را او لقرد کرده بکشتن عمر **یعنی** روایتست از امام محمد باقر علیه السلام که گفت آورده شد دختر
یزدجرد نزد عمر بن الخطاب پس مشرف شد دختران مدینه برای تماشای حسن و جمال او که اول زن از انشیله بود چون داخل
شد مسجد مدینه را روشن شد مسجد بروی او و داخل مسجد شد پس چون نظر کرد بسوی او عمر پوشانید روی خود را
و گفت اف بروز کار با بچه هرمز که باعث این شد که من این چنین امر او بدیدم پس گفت عمر اراده دشنام دادن
مر این دختر و قصد آزار کرد باو پس گفت با او امیرالمؤمنین علیه السلام نیست از آن دشنام بر ای تو بلکه
دیگر است مخیر کن او را که کسی را از مسلمانان و حساب کن او را بحصه غنیمت او پس او را مخیر
ساخت پس گذشت تا آنکه دست خود را بر سر امام حسین علیه السلام **اصل** فقال لها
امیرالمؤمنین علیه السلام ما اسمك فقالت جهانشاه فقال لها امیرالمؤمنین علیه السلام بل شهربانویه ثم قال
للحسین یا ابا عبد الله لتلدن لك منها خیر اهل الارض فولدت علی بن الحسین علیهما السلام **شرح** لتلدن بصیغه
مضارع غایبه مؤکده بنون ثقیله است و مفعول محذوف است لك متعلق بتلدن است یا خبر مبتدای
محذوف و منها خبر مبتدا است یا متعلق بظرف مستقر خبر مرفوع و مبتدا است **یعنی** پس گفت او را امیرالمؤمنین علیه السلام
چیست نام تو پس گفت جهانشاه پس گفت او را امیرالمؤمنین علیه السلام بلکه شهربانویه است اشارت
بآنکه شاه مناسب زنان نیست بلکه بانو مناسب است و ایضا جهانشاه غیر الله تعالی کسی نیست بعد
از آن گفت امام حسین علیه السلام را ای ابو عبد الله هر آینه خواهد زائید البته برای تو بیان این آنکه از
او بیست پسری که بهتر اهل زمین است در زمان خود پس زائید امام زین العابدین علیه السلام را **اصل**
وکان یقال لعلی بن الحسین ابن الخیرتین فخیرة الله من العرب هاشم ومن العجم فارس وروی ان ابا
الاسود الدؤلی قال فیه وان غلاما بین کسری وهاشم لاکرم من نیطت علیه التمائم **شرح**
الخیرة بکسر خاء بانقطه و سکون و فتح یاء دو نقطه در پایین که بنو هاشم عبارتست از قبیله معروف و فارس
عجم عبارتست از ما عدای عرب است و ایشان نجیب ترین قبیله عظیمه اند که یکی از انتقال فارس کبر است

کم زبان

که زبان ایشان را فارسی مینامند و ایشان از فرزندان فارس اند صاحب معجم البلدان گفته که کان ارض فارس
قدیما قبل الاسلام ما بین نهر بلخ الی منقطع اذربیجان و ارمینیة الفارسیة الی الفرات الی بریة العرب
الی عمان و مکران والی کابل وطخارستان وهذه صفوة الارض واعدلها فیما زعموا و روی که مصنف
است دؤلی بضم دال بی نقطه و فتح همزه که قبل از نسبت مکسوره بوده و تخفیف لام منسوب بقبیله
یعنی و گفته میشد امام زین العابدین را پسر دو برگزیده بیان این آنکه برگزیده الله تعالی از عرب قبیله هاشم
است و از عجم قبیله فارس است و منقول شده که ابو الاسود دؤلی گفته در مدح امام زین العابدین
این بیت را که و بدرستیکه پسری که میان خسرو و هاشم است هر آینه گرامیترین کسی است که او بخته شد
بر او تعویذها **دوم اصل** سمعت ابا جعفر علیه السلام یقول کان لعلی بن الحسین ناقة حج علیها
اثنتین وعشرین حجة ما قرعها قرعة قط قال فجاءت بعد موته وما شعرنا بها الا وقد جاءنی
بعض خدمنا او بعض الموالی فقال ان الناقة قد خرجت فاتیت قبر علی بن الحسین علیه السلام فا
نبرکت علیه فدلکت بجرانها القبر وهی ترغو فقلت ادرکوها ادرکوها وجیئونی بها قبل
ان یعلموا بها او یروها قال وما کانت رات القبر قط **شرح** قرع بقاف و راء بی نقطه و عین بی نقطه
بصیغه ماضی معلوم باب منع است القرعة بفتح قاف و سکون راء بلند زدن شتر با شتر با نقطه و عین بی نقطه
بصیغه معلوم باب نصر و حسن است و بعض الموالی از شک راوی است فانت کلام امام است و ثم تجانت
معلوم است با کلام معجز است و تم فجانت بعد معلوم بعد از وفات برای دلالت این کلام بر آن فانبرکت
بیاء یک نقطه و باء دو نقطه در بالا و راء بی نقطه بصیغه ماضی معلوم باب انفعال است الانبراک زانو بر زمین نهادن
الجران بکسر جیم و تخفیف راء بی نقطه و الف و نون گردن شتر از جای بحر تا زیر حلق ترغو براء بی نقطه و غین
با نقطه بصیغه معلوم غایبه و معتل اللام باب نصر است الرغاء بضم راء و الف ممدوده معنی بانگ شتر از دور و رجوع
یعنی شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام میگفت بود امام زین العابدین علیه السلام را ماده شتری که حج کرد بر
آن بیست و دو حج تمام و نزده بود او را یک تازیانه هرگز گفت پس آمد آن شتر بعد از مرگ او و خبردار نشدیم
مگر در حالی که بتحقیق بیرون رفت پس آمد نزد قبر امام زین العابدین علیه السلام پس فرو خوابانید خود را بر
قبر و مالید گردن خود را بر قبر و فغان میکرد پس گفتم دریابید او را دریابید او را و بیاورید
نزد من او را پیش از آنکه مخالفان خبردار شوند یا ببینند او را امام گفت و ندیده بود آن شتر قبر او را هرگز
سیوم اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال لما مات ابی علی بن الحسین جاءت ناقة له من الرعی حتی
ضربت بجرانها علی القبر وتمرغت علیه فامرت بها فردت الی مرعاها وان ابی علیه السلام کان یحج علیها
ویعتمر ولم یقرعها قرعة قط **شرح** الرعی بکسر راء بی نقطه و سکون عین بی نقطه جراگاه
و هم چنین مرعی بفتح میم و سکون راء و الف مقصوره تمرغت بتشدید راء بی نقطه و عین با نقطه بصیغه

بصیغهٔ معلوم ماضی باب تفعّل است التمرغ در زنک کردن و پیچیده شدن از درد و بیجا از غلطیدن و جمع اینجا
مناسب است با نوبه بمعنی خاتون عبارت از شهربانویه است که مذکور شد در حدیث اول و ذکر آن
اینجا برای این است که تنبیه باشد بر صحیح کسی نجابت مادر او مذکور می‌شود پسر این منسوب با جنس است و
در لم یقر عها ضمیر مستتر راجع با بی هست یا مرفوع است بفاعلیت و در لم یقر بها ضمیر مستتر بنیت **یعنی**
روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت وقتیکه وفات یافت پدرم علی بن الحسین آمد ماده شتری
که او را حج بر او تا عادت کردن خود را بر قبر او در زنک کرد بران پس امر کردم با بن پس برکردانیده
شد سوی جایگاه آن و بدرستیکه پدرم علیه السلام حج میکرد بران و عمره میکرد و نمی‌زد آنرا با تازیانه
هرگز خانون بنزاده علیه السلم **چهارم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلم قال لما کان فی اللیلة التی وعد فیها
علی بن الحسین علیه السلم قال لمحمد علیه السلم یا بنی ابغنی وضوءا قال فقمت فجئته بوضوء قال لا ابغی
هذا فان فیه شیئا میتا قال فخرجت فجئت بالمصباح فاذا فیه فارة میتة فجئته بوضوء غیره فقال
یا بنی هذه اللیلة التی وعدتها فاوصی بناقته ان تحظر لها حظار وان یقام لها علف فجعلت فیه
شرح لما بفتح لام و تشدید میم است اسم کان علی ابن الحسین است و خبر در فی اللیلة است و عد بصیغهٔ
مجهول باب ضرب است و نایب فاعل در ضمیر مستتر راجع بعلی بن الحسین است و این قسم اضمار قبل الذکر
جایز است و عدتها بصیغهٔ مجهول باب ضرب است و اشارتست باینکه موعود مطلوب او است
ابغنی بفتح همزه و سکون با و کسر غین با نقطه بصیغهٔ امر حاضر معتل اللام یائی باب افعال است الابغا
طلب کردن برای کسی چیزی را و متعدی است بدو مفعول و مفعول دوم متقدم وضوءا بفتح واو و ضم ضاد با نقطه
و سکون واو و همزه آب دست نماز و بضم واو دست نماز بجا آوردن است بینقطه و صاد بینقطه و راء بینقطه
بصیغهٔ مجهول باب نصر و ضرب است **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم گفت وقتیکه شد شبی
که وعده داده شده بود در آن شب علی بن الحسین علیه السلم که از این دار فانی بعالم باقی رحلت کند گفت
امام محمد باقر علیه السلم را ای پسرک من طلب کن برای من آب وضو را امام محمد باقر علیه السلام گفت پس برخاستم
پس آوردم نزد او آب وضو گفت نمی‌خواهم این را چه بدرستیکه در این چیزیست مرده گفت پس بیرون
رفتم پس آوردم چراغ را پس ناگاه در آن موشی بود مرده پس آوردم نزد او آب وضوی غیر آن پس گفت
ای پسرک من امشب آن شب است که وعده کرده شده ام از پس وصیت کرد برای ناقهٔ شتر خود که
کرده شود برای آن حصاری یعنی که از داخل حصاری کنند و اینکه راست کرده شود برای آن
علفی پس کرده شد آن شتر در حصار **اصل** قال فلم تلبث ان خرجت حتی اتت القبر فضربت بجرانها
ورغت وهملت عیناها فاتی محمد بن علی فقیل له ان الناقة قد خرجت فاتاها فقال صه الآن
قومی بارک الله فیک فلم تفعل فقال وان کان لیخرج علیها الی مکة فیعلق السوط علی الرحل فما

جرعها

فما تقرعها حتی یدخل المدینة **شرح** ان بفتح همزه و تخفیف نون مفسره و الجران است همّلت بصیغهٔ ماضی معلوم باب
نصر و ضرب است و بصیغهٔ مجهول است صه بفتح صاد بینقطه و سکون و بکسرها با تنوین اسم فعل است بمعنی
بیمکر و در بعضی نسخ علی الله علیه و آله باشد و موید این آنکه در بعضی نسخ بلیت ان بکسر همزه و تخفیف نون مخففه
از مثقله است لام در لیخرج مفتوحه است **یعنی** گفت پس درنک نکرد در حصار تا بیرون آمد تا آمد
قبر پس نهاد کردن خود را بر آن و غلغان کرد و اشک ریخت دو چشمهای آن پس اعلام شد نزد امام محمد باقر
علیه السلم پس گفته شد او را که بدرستیکه ناقه بیرون رفت پس آمد نزد ناقه پس گفت او را ساکت
شو الحال برخیز برکت کناد الله تعالی در تو پس ترک کرد با این معنی که ناقه برخیزد و ترک کرد پس گفت امام
گفت و بدرستیکه شان این بود که هر آینه امام زین العابدین بیرون میرفت بران سوی مکه پس می‌آویخت
تازیانه را بر پالان پس نمی‌زد آنرا تا داخل مدینه میشد **اصل** قال کان علی بن الحسین علیهما السلام یخرج فی اللیلة
الظلماء فیحمل الجراب فیه الصرر من الدنانیر والدراهم حتی یاتی بابا بابا فیقرعه ثم ینیل من یخرج الیه فلما
مات علی بن الحسین علیه السلام فقدوا ذاک فعلموا ان علیا علیه السلام کان یفعله **شرح** امام
جعفر صادق یا امام محمد باقر علیه السلم گفت که علی بن الحسین بیرون میرفت در شب تاریک مابین رنج
کیسه میداشت انبان که در آن همیانها بود از زرطلا و نقره تا می آمد در خانه در خانه پس میکوفت
در را بعد از آن میداد کسی را که بیرون می آمد سوی او پس وقتیکه بمرد علی بن الحسین
علیه السلم نیافتند آن را پس دانستند که علی بن الحسین علیه السلم آن را میکرد **هفتم اصل** عن الحسن
بن علی بن بنت الیاس عن ابی الحسن علیه السلم قال سمعته یقول ان علی بن الحسین علیه السلام لما حضرته
الوفاة اغمی علیه ثم فتح عینیه وقرأ اذا وقعت الواقعة وانا فتحنا لک وقال الحمد لله الذی صدقنا
وعده واورثنا الارض نتبوأ من الجنة حیث نشاء فنعم اجر العاملین ثم قبض من ساعته ولم یقل
شرح علی با تنوین است بنا بر اینکه ابن بنت الیاس صفت دیکر حسن است و اگر صفت علی میبود علی بی
تنوین میبود بنا بر تنبیه علم موصوف با ابن مضاف **یعنی** روایت است از حسن بن علی که دختر زاده
الیاس است از امام رضا علیه السلام راوی گفت شنیدم از او گفت بدرستیکه علی بن الحسین علیه السلم
وقتیکه حاضر شد او را وفات بیهوش شد بعد از آن کشود دو چشم خود را و خواند سورهٔ اذا وقعت
الواقعة را و سورهٔ انا فتحنا لک را و گفت از سوره زمر آنچه که حمد و سپاس الله تعالی راست که راست
کفت ما را وعده که کرده بود و میراث داد ما را این زمین بهشت جا میکیریم از بهشت هر جا که میخواهیم پس خوب
مزد مطیعان است بهشت بعد از آن کرفته شد از دنیا همان ساعت و دیکر نکفت چیزی از جنس کلام
که احوال آخرت است پس رحلت نموده با آنچه را ابلیه در کتاب الجنائز در حدیث اول باب سی و سیم
که باب جلوس الفرائض است ثم قال الحفر والحرث لغوا الی الارض **هشتم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام

قال قبض علي بن الحسين عليه السلام وهو ابن سبع وخمسين سنة في عام خمس وتسعين سنة عاش بعد الحسين خمسا
وثلثين سنة شرح ظاهر است از شرح كلام مصنف مبحث هفتم كه باب يكصد وشانزدهم است اصل ولد ابو جعفر
محمد بن علي عليه السلام شرح تاريخ احوالات كه نسبت دارد بولادت ابو جعفر محمد بن علي اول عليه السلام واين مبحث
كلام مصنف وشرح حديث است كلام مصنف اصل ولد ابو جعفر عليه السلام سنة سبع وخمسين وقبض عليه السلام
سنة اربع عشرة ومائة وله سبع وخمسون سنة ودفن بالمدينة بالبقيع في القبر الذي دفن فيه ابوه علي بن
الحسين عليه السلام وكانت امه ام عبد الله بنت الحسن بن علي بن ابي طالب عليهم السلام وعلى ذريتهم الهادية شرح
ولادت شد در زمان تغلب معويه بوده ووفات شد در زمان يزيد بن عبد الملك بن مروان بوده يعني زاده شد امام
محمد باقر عليه السلام در سال پنجاه وهفت هجري وكوچ شد از دنيا در سال صد وچهارده واو را پنجاه وهفت
سال بوده ومدفون شده در مدينه در بقيع در سردابي كه مدفون شده در آنجا پدرش علي بن الحسين عليه السلام
وبوده مادرش ام عبد الله دختر امام حسن بن علي بن ابي طالب عليهم السلام وعلى ذريتهم الهادية اول اصل
عن ابي الصباح عن ابي جعفر عليه السلام قال كانت امي قاعدة عند جدار فتصدع الجدار وسمعنا هدة شديدة
فقالت بيدها لا وحق المصطفى ما اذن الله لك في السقوط فبقي معلقا في الجو حتى جازته فتصدق
عنها ابي بمائة دينار قال ابو الصباح وذكر ابو عبد الله عليه السلام جدته ام ابيه يوما فقال كانت صديقة
لم تدرك في آل الحسن امرأة مثلها شرح [illegible]
يعني روايتست از ابو الصباح از امام محمد باقر عليه السلام گفت بوده مادرم نشسته نزد ديواري پس شكست
آن ديوار وشنيديم آواز شكست عظيمي پس گفت باشارت بدست خود كه ساقط نشو بحق مصطفى رخصت
نداده است الله تعالى براي تو در افتادن پس باقي ماند آويخته در هوا تا گذشت مادرم از آن پس تصدق كرد
از جانب او پدرم صد اشرفي طلا گفت ابو الصباح وياد كرد امام جعفر صادق عليه السلام جده خود مادر پدر خود
را روزي پس گفت بغايت راستگو در قول وعمل بوده ودريافته نشده در اولاد امام حسن عليه السلام
زني مثل او دويم اصل عن ابي عبد الله عليه السلام قال ان جابر بن عبد الله الانصاري كان آخر من بقي من اصحاب
رسول الله صلى الله عليه وآله وكان رجلا منقطعا الينا اهل البيت فكان يقعد في مسجد رسول الله صلى الله
عليه وآله وهو معتجر بعمامة سوداء وكان ينادي يا باقر العلم فكان اهل المدينة يقولون جابر يهجر فكان
يقول لا والله ما اهجر ولكني سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول انك ستدرك رجلا مني اسمه اسمي
وشمائله شمائلي يبقر العلم بقرا فذاك الذي دعاني الى ما اقول شرح الاعتجار يعني بنقطه جيم وراء بي نقطه
[illegible] عمامه بر سر [illegible] تحت الحنك [illegible] يك نقطه وسكون قاف وراء بي نقطه
[illegible] شكافتن ووسعت دادن چنانچه امام محمد باقر عليه السلام جابر [illegible] را تعليم مسائل
كرد الهجر بضم ها وسكون جيم وراء بي نقطه هذيان گفتن الشمائل بفتح شين با نقطه وميم والف وهمزه جمع شمائل

بكسر

بكسر شين در حركات وسكنات وشكل وامثال اينها يعني روايتست از امام جعفر صادق عليه السلام گفت بدرستيكه جابر
بن عبد الله انصاري بوده آخر كسيكه مانده از اصحاب رسول الله صلى الله عليه وآله وبوده مردي گسسته از ديگران
پيوسته سوي ما اهل بيت رسول پس مي نشسته در مسجد رسول الله صلى الله عليه وآله واو بر سر خود بسته بود بي
تحت الحنك عمامه سياه ومي فرياد ميزد كه اي شكافنده ووسعت دهنده علم دين اي شكافنده ووسعت دهنده
علم دين پس اهل مدينه ميگفتند جابر هذيان ميگويد پس او ميگفت نه والله كه هذيان نميگويم وليكن من
شنيدم از رسول الله صلى الله عليه وآله ميگفت بدرستيكه تو خواهي دريافت مردي را از من كه نام او نام من
وشمايل او شمايل من است مي شكافد ووسعت ميدهد علم را شكافتني ووسعت دادني عظيم پس اينست آنكه
خوانده مرا با آنچه ميگويم مراد اين است كه طلب وسعت علم خود از او ميكنم اصل قال فبينا جابر يتردد ذات
يوم في بعض طرق المدينة اذ مر بطريق وفي ذلك الطريق كتاب فيه محمد بن علي فلما نظر اليه قال يا غلام
اقبل فاقبل ثم قال له ادبر فادبر ثم قال شمائل رسول الله صلى الله عليه وآله والذي نفسي بيده يا غلام
ما اسمك قال اسمي محمد بن علي بن الحسين فاقبل عليه يقبل رأسه ويقول بابي انت وامي ابوك رسول الله
يقرئك السلام ويقول ذلك قال فرجع محمد بن علي بن الحسين الى ابيه وهو ذعر فاخبره الخبر فقال له يا بني
وقد فعلها جابر قال نعم قال الزم بيتك يا بني فكان جابر يأتيه طرفي النهار وكان اهل المدينة يقولون واعجبا
لجابر يأتي هذا الغلام طرفي النهار وهو آخر من بقي من اصحاب رسول الله صلى الله عليه وآله شرح الكتاب بضم
كاف وتشديد با نا دو نقطه [illegible] بيان شده در شرح حديث چهارم مبحث [illegible] يعني امام گفت پس
ميان آنكه جابر [illegible] روز [illegible] بعضي از [illegible] مدينه ناگاه گذشت [illegible]
مكتبي بوده كه در آن امام محمد باقر عليه السلام بود [illegible] پس وقتيكه نظر كرد سوي او گفت اي پسر [illegible]
از آن گفت او را [illegible] بعد از آن گفت اين شمايل رسول الله صلى الله عليه وآله است قسم بكسي كه جان من
بقبضه قدرت اوست اي پسر چيست نام تو گفت نام من محمد بن علي بن الحسين است [illegible]
وميگفت پدرم ومادرم فداي تو باد پدرت رسول الله [illegible] سلام [illegible]
كه [illegible] رسول الله صلى الله عليه وآله [illegible] امام گفت پس [illegible] محمد بن علي بن
الحسين سوي پدر [illegible] پس خبر داد او را جابر [illegible]
[illegible] جابر گفت آري گفت در خانه خود باش اي پسر [illegible]
كنند [illegible] جابر [illegible] اين پسر [illegible] كسي است كه مانده از اصحاب [illegible]
[illegible] اهل مدينه ميگفتند اي عجب براي جابر كه مي آيد نزد اين پسر [illegible]
كسي است كه مانده از اصحاب رسول الله صلى الله عليه وآله اصل ثم لم يلبث ان مضى علي بن الحسين وكان
محمد بن علي يأتيه على وجه الكرامة لصحبته لرسول الله صلى الله عليه وآله قال فجلس يحدثهم عن رسول الله تبارك

تعالى فقال أهل المدينة ما رأينا أحداً أجرأ من هذا فلما رأى ما يقولون حدثهم عن رسول الله صلى الله عليه وآله
فقال أهل المدينة ما رأينا أحداً قط أكذب من هذا يحدثنا عمن لم يره فلما رأى ما يقولون حدثهم عن
رسول الله صلى الله عليه وآله فقال أهل المدينة جابر بن عبد الله قال فصدقوه وكان جابر بن
عبد الله يأتيه فيتعلم منه **شرح** ضمير مستتر در لم يلبث راجع بجابر است ... يعني بعد بر الحال آمدي
بعد از آنكه وفات جابر در سال هفتاد وهشت بود وسن محمد بن علي در آن وقت بيست ويكسال
و وفات علي بن الحسين و(فتي) بود كه محمد بن علي سي وهشت سال داشت **يعني** پس نماند جابر تا وقتي
كه رفت از دنيا علي بن الحسين ودر زمان زندگی جابر كاهي محمد بن علي مي آمد نزد جابر بجهت ديدن او
بر سبيل تعظيم براي صحابي رسول الله صلى الله عليه وآله امام كفت پس نشست محمد بن علي
ونقل ميكرد براي اهل مدينه از جانب الله تبارك وتعالى بي ذكر واسطه پس كفتند اهل مدينه نديديم
كسي را صاحب جرأت تر از اين پس وقتيكه دانست انچه را كه ميكويند نقل كرد براي ايشان از رسول
الله صلى الله عليه وآله پس كفتند اهل مدينه نديديم هيچيك را هركز دروغ كوتر از اين نقل ميكند
بي ذكر واسطه براي ما از كسي كه نديده او را پس وقتيكه دانست انچه را كه ميكويند نقل كرد براي
ايشان از جابر بن عبد الله چنانچه مي ايد در سند حديث هشتم باب صله ... و چهارم امام كفت
پس تصديق او كردند وحال آنكه بود جابر بن عبد الله كه مي آمد نزد او پس ياد ميكرفت از او مسايل
دين را **سيوم اصل** عن علي بن الحكم عن مثنى الحناط عن أبي بصير قال دخلت على أبي جعفر عليه السلام فقلت
له أنتم ورثة رسول الله صلى الله عليه وآله قال نعم قلت رسول الله صلى الله عليه وآله وارث الأنبياء
علم كل ما علموا قال لي نعم قلت فأنتم تقدرون على أن تحيوا الموتى وتبرئوا الأكمه والأبرص قال لي
نعم بإذن الله ثم قال لي ادن مني يا أبا محمد فدنوت منه فمسح على وجهي وعلى عيني فأبصرت الشمس
والسماء والأرض والبيوت وكل شيء في البلد ثم قال لي أتحب أن تكون هكذا ولك ما للناس
وعليك ما عليهم يوم القيامة أو تعود كما كنت ولك الجنة خالصاً قلت أعود كما كنت فمسح
على عيني فعدت كما كنت فحدثت ابن أبي عمير بهذا فقال أشهد أن هذا حق كما أن النهار
حق **شرح** فحدثت تا آخر كلام علي بن حكم است كه تلميذ ابن ابي عمير بوده **يعني** روايتست از
علي بن حكم بفتح حاء بي نقط وفتح كاف از مثنى بضم ميم وفتح ثاء سه نقطه وتشديد نون مفتوحه كندم
فروش از ابو بصير كه نام او يحيى بن القاسم است وكور از مادر متولد شده وكنيت حضرت ابو
محمد است كفت داخل شدم بر امام محمد باقر عليه السلام پس كفتم او را شما وارثان علم رسول الله
صلى الله عليه وآله ايد كفت آري كفتم رسول الله صلى الله عليه وآله وارث انبياست دانست
چيزرا كه دانستند كفت آري كفتم پس شما قادريد بر اينكه زنده كنيد مردكانرا وبه اعماي

كنيد

كنيد كور مادر زاد را وصاحب برص را چنانچه در سوره آل عمران منقول شده از عيسى پيغمبر كفت
مرا آري باذن الله تعالى بعد از آن كفت مرا نزديك شو بمن اي ابو محمد پس نزديك شدم باو پس دست
ماليد بر روي من وبر دو چشم من پس ديدم آفتاب را واسمان را وزمين را وخانهارا وهر چيز را كه
در شهر بود بعد از آن كفت مرا آيا دوست ميداري كه باشي چنين وبراي تو باشد هر نفعي كه براي
مردمان ديكر است وبر تو باشد هر ضرري كه بر مردمان ديكر است در روز قيامت مثل حساب وجزاي
عمل يا دوست ميداري كه بر كردي چنانچه بودي وبراي تو بهشت باشد بي حساب كفتم اين را
كه بر كردم چنانچه بودم پس دست ماليد بر دو چشم من پس بر كشتم چنانچه بودم پس خبر كردم محمد
ابن ابي عمير را باين خبر پس كفت كواهي ميدهم كه اين يقيني است چنانچه روز يقيني است **چهارم اصل** عنه عن محمد
بن مسلم عن أبي جعفر عليه السلام قال كنت عنده يوماً إذ وقع زوج ورشان على الحائط وهدلا هديلهما
فرد أبو جعفر عليه السلام عليهما كلامهما ساعة ثم نهضا فلما طارا على الحائط هدل الذكر على الأنثى ساعة
ثم نهضا فقلت جعلت فداك ما هذا الطير قال يا ابن مسلم كل شيء خلقه الله من طير أو بهيمة أو
شيء فيه روح فهو أسمع لنا وأطوع من ابن آدم إن هذا الورشان ظن بامرأته فحلفت له ما
فعلت فقالت ترضى بمحمد بن علي فرضيا بي فأخبرته أنه لها ظالم فصدقها **شرح** الورشان بفتح
واو وفتح راء بي نقطه وشين با نقطه والف ونون پرنده ايست شبيه بكبوتر ... وانرا قمري ميناميد
واكثر استعمال آن در قمري نر است ... ومعني هدل ... مراد است در كلام راوي
ومعني دوم مراد است در كلام امام عليه السلام هدلا بدال بي نقطه بصيغه معلوم باب ضرب است على الحائط
متعلق بوقع نيست بلكه صفت زوج ورشان است بتقدير كائنا على الحائط الهديل بفتح هاء و
دال بي نقطه وسكون ياء دو نقطه در زير بمعني خوانيدن كبوتر وماننده آن على الحائط دوم متعلق بطارا
يعني روايتست از محمد بن مسلم از امام محمد باقر عليه السلام كفت بودم نزد او روزي ناكاه فرود آمد
جفت قمري كه بر سر ديوار بودند وخوانيدند خواندني كه صداهاي ايشان بكوش ميرسيد امام محمد باقر عليه السلام
بر ايشان سخن ايشانرا بمعني كه جواب ايشان كفت يك ساعت بعد از آن از مجلس پرواز كردند پس
وقتيكه رسيدند بر سر ديوار خواند نر بماده يكساعت بعنوان ملايمت بعد از آن پرواز كردند پس
كفتم فدايت شوم چيست اين مرغ باين معني كه براي چه آمده بودند وتوجيه كفتن تو چه بود كفت اي پسر مسلم هر چيز
كه خلق كرده آنرا الله تعالى از مرغ يا ستور يا چيزي كه در آن جان هست براي سخن شنوي براي ما
وفرمان بردار تر است از فرزند آدم اشارت است بقول الله تعالى در سوره الكهف وكان الانسان
اكثر شيء جدلا وبدرستيكه اين قمري نر تهمت كرده بود جفت خود را كه باد بكو حفت شد پس قسم خورد
زنش براي او نكرده آنكه تهمت كرده پس زن كفت راضي ميشوي بمحمد بن علي كه حكم كند ميان ما پس

دامنی شد بحکم من تبعنی فانه منی پس هر که او معاند ایشان است پس تصدیق کردن ماده را در ... مولود
عذر خواهی کرد **بیخم** **اصل** عن ابی بکر الحضرمی قال لما حمل ابو جعفر علیه السلام الی الشام الی هشام بن
عبد الملک وصار ببابه قال لاصحابه ومن کان بحضرته من بنی امیة اذا رأیتمونی قد وبخت محمد بن
علی ثم رأیتمونی قد سکت فلیقبل علیه کل رجل منکم فلیوبخه ثم امر ان یؤذن له فلما دخل
علیه ابو جعفر علیه السلام قال بیده السلام علیکم فعمهم جمیعا بالسلام ثم جلس
فازداد هشام علیه حنقا بترکه السلام علیه بالخلافة وجلوسه بغیر اذن فاقبل یوبخه
ویقول فیما یقول له یا محمد بن علی لا یزال الرجل منکم قد شق عصا المسلمین ودعا الی نفسه
وزعم انه الامام سفها وقلة علم ووبخه بما اراد ان یوبخه فلما سکت اقبل علیه القوم
رجل بعد رجل یوبخه حتی انقضی آخرهم **شرح** التوبیخ سرزنش کردن ... تعنیف بالفتح ... مصدر باب تفعیل
سرزنش الاخر ... بالفتح ... بمعنی ... باطل مانند هذیان **یعنی**
روایتست از ابو بکر حضرمی گفت وقتیکه برده شد امام محمد باقر علیه السلام از مدینه بجانب
شام سوی هشام بن عبد الملک که از خلفای بنی امیه بود و رسید بدر خانه او هشام گفت
مر اصحاب خود را و هر که حاضر بود در مجلس او از بنی امیه که چون ببینید مرا که سرزنش کردم محمد بن علی را
بعد از آن ببینید مرا که ساکت شدم پس باید که هر کس از شما رو به او آرد پس باید که سرزنش
کند او را بعد از آن امر کرد که رخصت دخول داده شود برای او پس وقتیکه داخل شد بر هشام
امام محمد باقر علیه السلام گفت با اشارت دست بجمیع اهل مجلس که السلام علیکم پس شامل کرد ایشان
را همه بسلام یعنی بعد از آن نشست پس زیاده شد هشام با عتبار کینه ... امام
علیه السلام بسبب ترک او سلام او بر هشام بخلافت رسول علیه السلام و نشستن او بی رخصت
پس رو آورد سرزنش میکرد او را و میگفت در آنچه میگفت او را که ای محمد بن علی پیوسته
از شما ... شکافت اتفاق مسلمانان را ... که تغافل کرد از اینکه اتفاق
برادر ... اهل مسائل دین باشد ... در مسائل دین است ... الحقیقه
عصای اسلام ... بسوی خود ... کرد که او ... امام ... عقلی و ب
دانشی و سرزنش کرد او را ... سرزنش کنند اهل ... پس وقتیکه ساکت شد
رو آوردند بر او ... سرزنش میکردند او را تا آنکه منقطع شد ... آخر ایشان
اصل فلما سکت القوم نهض علیه السلام قائما ثم قال ایها الناس این تذهبون واین یراد بکم
بنا هدی الله اولکم وبنا یختم آخرکم فان یکن لکم ملک معجل فان لنا ملکا مؤجلا ولیس
بعد ملکنا ملک لانا اهل العاقبة یقول الله عز وجل والعاقبة للمتقین فامر به الی الحبس

فلما

ابو جعفر محمد ... علیه السلام

فلما صار الی الحبس تکلم فلم یبق فی الحبس رجل الا ترشفه وحن الیه فجاء صاحب الحبس الی هشام فقال یا امیر المؤمنین
انی خائف علیک من اهل الشام ان یحولوا بینک وبین مجلسک هذا ثم اخبره بخبره فامر به فحمل علی البرید هو و
اصحابه لیردوا الی المدینة وامر ان لا یخرج لهم الاسواق وحال بینهم وبین الطعام والشراب فساروا ثلاثا
لا یجدون طعاما ولا شرابا **شرح** المعجل والمؤجل بصیغه اسم مفعول از باب تفعیل ... شده و
دیر ... حاصل ... شدن ... از شفه ... بالفتح ... مصدر باب
باب تفعیل ... تا تمام ... شود ... است ... تا جمیع ان ...
ضمیر ... راجع بکلام ... بتقطیع ... بصیغه ماضی معلوم باب ... الحنین
بفتح حا و کسر نون ... برای شوق ... ضمیر الیه راجع بکلام ... است البرید بفتح بای
نقطه و کسر را ... است ... برای ... **یعنی** پس وقتیکه ساکت شدند جماعت برخاست
امام علیه السلام ایستاده بعد از آن گفت ای مردمان کجا میروید ... هدی ... بکجا خواسته میشود برای
شما ... شیطان ... بما ... هدایت کرد الله تعالی سابقین شما را و بما ختم ... میکند
آخرین شما را ... پس اگر باشد شما را پادشاهی که ... منقطع میشود ... مال ... پادشاهی که دیر ...
میشود و نیست بعد از پادشاهی ما پادشاهی ... اهل عاقبتیم ... الله تعالی عز وجل در سوره اعراف
و سوره قصص والعاقبة للمتقین ... هشام با امام علیه السلام سوی زندان
وقتیکه ... سوی زندان سخن گفت ... در زندان ... نیکو ... سخن او را
و ... شد ... زندان ... سوی هشام ... گفت ای فلان ... میترسم بر تو از
اهل شام که مانع شوند میان تو و میان نشستن تو در این مجلس حکومت بعد از آن خبر داد او را بخبر امام و قبول
اهل شام که در زندان بودند جمیع کلام او را ... کرد هشام با امام علیه السلام ... کرده شد ...
بر ... او ... شوند سوی مدینه وامر کرد که ... ایشان
ایشان بازارها و مانع شد میان ایشان و میان خوردنی و آشامیدنی ... رفتند ...
تمی یافتند خوردنی و نه آشامیدنی **اصل** حتی انتهوا الی مدین فاغلق باب المدینة دونهم فشکی اصحابه الجوع
والعطش قال فصعد جبلا لیشرف علیهم فقال باعلی صوته یا اهل المدینة الظالم اهلها انا بقیة الله یقول الله
بقیة الله خیر لکم ان کنتم مؤمنین وما انا علیکم بحفیظ قال وکان فیهم شیخ کبیر فاتاهم فقال لهم یا قوم هذه
والله دعوة شعیب النبی والله لئن لم تخرجوا الی هذا الرجل بالاسواق لتؤخذن من فوقکم ومن تحت ارجلکم
فصدقونی فی هذه المرة واطیعونی وکذبونی فیما تستأنفون فانی ناصح لکم قال فبادروا فاخرجوا الی محمد
بن علی واصحابه بالاسواق فبلغ هشام بن عبد الملک خبر الشیخ فبعث الیه فحمله فلم یدر ما صنع به **شرح** مدین
سوی مدین که شهر شعیب علیه السلام بود ... ایشان ... کردند ...

وتشنکو دار راوی کفت پس امام علیه السلم بالا رفت کوهی را که مشرف میشد بر ایشان پس کفت بر بلندترین اواز خود
که ای اهل شهری که ظالم اند اهل ان من باقیمانده علم الله تعالی ام که برسل رحمت کرده مایم یعنی که ان علم در من باقی
مانده هیکو بد الله تعالی در حکایت بقیه شعیب اهل مدین را در سوره هود که باقی مانده الله تعالی بهتر است برای
شما که باشید مومنان و نیستم من بر شما نگاهبان و نه پیکر عذاب بر شما نازل شود راوی کفت و بود در میان اهل
ان شهر پیری کهن سال پس ان پیر امد نزد اهل انشهر پس کفت ایشان را ای جماعت من این نصیحت بخدا قسم که
نصیحت شعیب نبی است بخدا قسم که هر اینه اکر بیرون نبرید بسوی این مرد بازارها هر اینه کرفتار بلا میشوید
البته از بالای شما و از زیر قدمهای شما پس را سنکو داشته مرا در این باب و فرمان بردار کنید مرا و در بکو
مرشما بدمراد را انچه واضح میشود بعد از این انکارهای شما چه بدرستیکه من ناصحم شما را راوی کفت پس شناختند
کرده ند پس بیرون هیچ به ند هدایا و تحفه را بسوی محمد بن علی بیمادان او بابازارها پس رسید بهشام بن
عبدالملک خبران بیرپس فرستاد بحصیلی مسجد او پس برداشت او را انجا بسوی هشام پس نا نشیم که چه کرد
با او **ششم اصل** عن ابی عبدالله علیه السلم قال قُبِضَ محمد بن علی الباقر علیه السلم وَهُوَ ابْنُ سَبْعٍ وَخَمْسِينَ سَنَةً
فِي عَامِ اَرْبَعَ عَشَرَةَ وَمِائَةٍ عَاشَ بَعْدَ عَلِي بن الحسين علیه السلم تِسْعَ عَشَرَةَ سَنَةً وَشَهْرَيْنِ **شرح** این ظاهر است
شرح کلام مصنف **مبحث هشتم کتاب صد هفتم اصل** مولد ابو عبدالله جعفر بن محمد علیهما السلم **شرح** این
تاریخ احوال البیت که نسبت داریم بولادت امام جعفر صادق علیه السلم در این مبحث کلام مصنف
حدیث است **کلام مصنف اصل** ولد ابو عبدالله علیه السلم سَنَةَ ثَلَاثٍ وَثَمَانِينَ وَمَضَى عَلَيْهِ السلم فِي شَوَّالٍ
مِنْ سَنَةِ ثَمَانٍ وَاَرْبَعِينَ وَمِائَةٍ وَلَهُ خَمْسٌ وَسِتُّونَ سَنَةً وَدُفِنَ بِالْبَقِيعِ فِي الْقَبْرِ الَّذِي دُفِنَ اَبُوهُ
جَعْفَرٌ وَجَدُّهُ وَالْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ عليهم السلم وَاُمُّهُ اُمُّ فَرْوَةَ بِنْتُ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ اَبِي بَكْرٍ وَاُمُّهَا
اَسْمَاءُ بِنْتُ عَبْدِ الرَّحْمٰنِ بْنِ اَبِي بَكْرٍ **شرح** ولادت در زمان عبد الملک بن مروان بوده و وفات
زمان منصور دوانیقی بوده که از خلفای بنی العباس است **معنی** زاده شد امام جعفر صادق علیه السلم
در سال هشتاد و سه هجری و از دنیا رفت علیه السلم در شوال از سال صد و چهل و هشت هجری و او
شصت و پنج سال بود و مدفون شد در بقیع در سردابی که مدفون شده بود در ان پدرش و جدش
و امام حسن بن علی علیهم السلم و مادرش ام فروه دختر قاسم بن محمد بن ابی بکر بود و مادر ام فروه اسما
دختر عبد الرحمن بن ابی بکر بود **اول اصل** قال ابو عبدالله علیه السلم کان سعید بن المسیب والقاسم
بن محمد بن ابی بکر و ابو خالد الکابلی من ثقات علی بن الحسین علیهما السلم ثم قال وکانت اُمِّي مِمَّنْ آمَنَتْ
وَاتَّقَتْ وَاَحْسَنَتْ وَاللّٰهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ قَالَ وَقَالَتْ اُمِّي قَالَ اَبِي يَا اُمَّ فَرْوَةَ اِنِّي لَاَدْعُو اللّٰهَ لِمُذْنِبِي
شِيعَتِنَا فِي الْيَوْمِ وَاللَّيْلَةِ اَلْفَ مَرَّةٍ لِاَنَّا نَحْنُ فِيمَا يَنُوبُنَا مِنَ الرَّزَايَا نَصْبِرُ عَلَى مَا نَعْلَمُ مِنَ الثَّوَابِ
وَهُمْ يَصْبِرُونَ عَلَى مَا لَا يَعْلَمُونَ **شرح** الرزایا بفتح را بی‌نقطه و زاء با نقطه جمع رزیه بمعنی مصیبه علی ما صلم

صبر است

صبر است ماد مجامع موصولات و عبارت است از رسیدن رزیه بموالی تعلیل است و ظرف متعلق بصبر است
و ترک من الثواب در جمله اخیره برای اقتصار است **معنی** کفت امام جعفر صادق علیه السلم بود سعید بن مسیب
و قاسم بن محمد بن ابی بکر و ابو خالد کابلی از جمله اعتماد داران علی بن الحسین علیهما السلم بعد از ان کفت و بود
مادرم از کسی که ایمان اورده بولایت اهل البیت و پرهیز کرده عذاب الهی را و مستحکم کرده ایمان خود را و الله
تعالی دوست میدارد مستحکم کنندگان ایمان را امام کفت و نقل کرده مادرم که کفت پدرم امام محمد باقر
علیه السلم ای ام فروه بدرستیکه من هر اینه دعا میکنم برای امرزش کناهکاران شیعه ما در روز و شب
هزار بار چه بدرستیکه ما که اهل امامتیم در انچه بر ما میرسد از مصیبتهای مخالفان صبر میکنیم از جهت
وقوع ان برای ثواب اخرت و ایشان صبر میکنند بر انچه نمیدانند از جهت وقوع ان برای ثواب اخرت
مراد این است که صبر بر بلای ناکهان مشکل است از صبر بر بلائی که بیشتر معلوم شده باشد **دوم**
اصل وَجَّهَ اَبُو جَعْفَرٍ الْمَنْصُورُ اِلَى الْحَسَنِ بْنِ زَيْدٍ وَهُوَ وَالِيهِ عَلَى الْحَرَمَيْنِ اَنْ اَحْرِقْ عَلَى جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ
دَارَهُ فَاَلْقَى النَّارَ فِي دَارِ اَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلم فَاَخَذَتِ النَّارُ فِي الْبَابِ وَالدِّهْلِيزِ فَخَرَجَ اَبُو عَبْدِ اللّٰهِ عليه
السلم يَتَخَطَّى النَّارَ وَيَمْشِي فِيهَا وَيَقُولُ اَنَا ابْنُ اَعْرَاقِ الثَّرىٰ اَنَا ابْنُ اِبْرَاهِيمَ خَلِيلِ اللّٰهِ صلی علیه واله **شرح**
در جلد اول تاریخ روضة الصفا مذکور است که اعراق الثری لقب اسمعیل بن ابراهیم الخلیل علیهما السلم
و مؤلف اظهار جهل بوجه ان کرده و ظاهر این حدیث این است که وجه ان این باشد که بر کت اولاد
نیک اولاد او بر زمین در مکه بر وی زمین امد با وجود کمال خشکی و حرارت و در وی دو این زمین از ان
چنانچه مجملی ازان در کتاب الحج در حدیث اول عدد فی باب حج ابراهیم و اسمعیل و بنائهما البیت تا اخر که باب
هفتم است و بنا بر این اعراق بعین بی‌نقطه و راء بی‌نقطه و قاف مصدر باب افعال است بمعنی اسم فاعل
مستعمل شده و ماخوذ است از عرق بکسر عین و سکون را بمعنی برکت باعتبار انکه بسبب اسمعیل رانده رمین
خشک دور از اب برکت از اب تا روی زمین بحر بسبب الثری بفتح ثاء سه نقطه و کسر راء بی‌نقطه و تشدید یا
موضعی که بعد از هلاکت و خشکی ابدالیه هستم و ماخوذ است از ثری بفتح ثاء و تخفیف راء بی‌نقطه و الف مقصوره
مصدر معتل اللام یائی باب علم که میتواند بود که الثری بفتح ثاء و راء بی‌نقطه والف باشد بمعنی زمین و
تقدیری که اینجا برای مناسبت این است که اب اتش را خاموش میکند **معنی** فرستاد منصور
دوانیقی بسوی حسن بن زید بن الحسن بن علی بن ابی طالب و حاکم او بود بر حرم مکه و حرم مدینه که
بسوزان بر جعفر بن محمد سرای او را یعنی که وقتی بسوزان که او در ان سرا باشد پس انداخت اتش در
سرای امام جعفر صادق علیه السلم پس در کرفت اتش در در و دهلیز پس بیرون امد امام جعفر صادق علیه السلم در حالتی
که گذشت از اتش و میرفت در اتش و میکفت من پسر اسماعیلم من پسر ابراهیم خلیل الله صلی الله علیه واله
سیوم اصل عن رفید مولی یزید بن عمر بن هبیرة قال سَخَطَ عَلَيَّ ابْنُ هُبَيْرَةَ وَحَلَفَ عَلَيَّ لَيَقْتُلَنِّي فَهَرَبْتُ

منه وتعوذت بأبي عبد الله عليه السلام فأعلمته خبري فقال لي انصرف إليه واقرأه مني السلام وقل له إني قد أجرت عليك
مولاك رفيداً فلا تهجه بسوء فقلت له جعلت فداك شامي خبيث الرأي فقال اذهب إليه كما أقول لك شرح
رفید بضم رای بی‌نقطه وفتح فاء وسکون یاء دو نقطه در پایین ودال بی‌نقطه است ودر بعضی نسخ لفظ ابن میان مولی
ویزید هست وآن از زیادتی کاتبان است وهبیره بضم هاء وفتح با یک نقطه وسکون یاء دو نقطه در پایین وراء بی‌نقطه
مراد به ابن هبیره یزید بن عمر بن هبیره است واو حاکم عراق عرب بوده وکنیت او ابو خالد بوده چنانچه در کتاب
القضایا والاحکام در حدیث سیزدهم از اخر ابواب صاحب معجم البلدان گفته که قصر ابن هبیره منسوب است به یزید بن عمر بن
هبیرة کان لما ولی العراق من قبل مروان بن محمد بنی علی فرات الکوفة مدینة فنزلها ولم یستتمها حتی کتب الیه مروان
بن محمد یأمره بالاجتناب من اهل الکوفة فترکها وبنی قصره المعروف به بالقرب من جسر سورا لا تهجه بضم هاء
نهی معتل العین باب نصر یا باب افعال است یعنی در وقتیکه از رفید حکایت کرده که یزید بن عمر بن هبیره گفت غضب
بر من پس هبیره قسم خورد بر سر من که هر اینه بقتل آورد مرا پس گریختم از او وپناه بردم با امام جعفر صادق علیه السلام
اعلام کردم او را حکایت خود پس گفت مرا برگرد سوی او وبخوان او را از جانب من سلام وبگو او را که بتحقیق
من پناه دادم بر تو غلام ترا پس مبادا هیجان کنی بر او فرمود امام پس گفتم او را که او شامی خبیث است ...
مبادا قبول نکند پس گفت برو سوی او چنانچه میگویم ترا اصل فاقبلت فلما كنت في بعض البوادي استقبلني
أعرابي فقال أين تذهب إني أرى وجه مقتول ثم قال لي أخرج يدك ففعلت فقال يد مقتول ثم قال لي
أبرز رجلك فأبرزت رجلي فقال رجل مقتول ثم قال لي أبرز جسدك ففعلت فقال جسد مقتول ثم قال
لي أخرج لسانك ففعلت فقال لي امض فلا بأس عليك فإن في لسانك رسالة لو أتيت بها الجبال الرواسي
لانقادت لك شرح اعرابی عبارت از خضر یا الیاس علیهما السلام است دلیل بر اینکه عالم بوده اند وقایل علیه السلام
دانسته وبیان شد در باب ... در حدیث ... وحاصل ... ومنامات ... بیان اول واخر کلمات او
چه مراد بر وجه مقتول مثلاً اظهار علم باین است که اگر معارضی بر بدن تو نباشد البته مقتول میشوی
ادخال اعضای دیگر کرده یعنی پس رو آوردم با آنچه فرموده بود پس وقتیکه در بعضی صحراها بودم بر خورد مرا صحرا
نشینی پس گفت کجا میروی بدرستیکه من می‌بینم در تو رویی که کشته شونده را بعد از آن گفت مرا بیرون آور دست خود را
پس کردم پس گفت دست کشته شونده است بعد از آن گفت مرا ظاهر ساز پای خود را پس ظاهر کردم پای خود را
پس گفت پای کشته شونده است بعد از آن گفت مرا ظاهر ساز بدن خود را پس کردم پس گفت بدن کشته شونده است بعد
از آن گفت مرا بیرون آور زبان خود را پس کردم پس گفت مرا برو که باکی نیست بر تو چه بدرستیکه در زبان تو پیغامی
که اگر بیاوری آن را بکوههای پا بر جا هر آینه از پی تو آیند واطاعت میکنند ترا اصل قال فجئت حتى وقفت
على باب ابن هبيرة فاستأذنت فلما دخلت عليه قال أتتك بخائن رجلاه يا غلام النطع والسيف ثم أمر بي
فكتفت وشد رأسي وقام على السياف ليضرب عنقي فقلت أيها الأمير لم تظفر بي عنوة وإنما جئتك من ذات

نفسی وههنا أمر أذكره لك ثم أنت وشأنك فقال قل فقلت أخلني فأمر من حضر فخرجوا شرح النطع بکسر وفتح نون وسکون
طای بی‌نقطه وعین بی‌نقطه وبفتح نون وفتح طا وبکسر نون وفتح طا وفتح بی از پوست که میاندازند در زیر کسی که اراده
کشتن او داشته باشند تا خون او آن موضع را آلوده نکند وآن منصوب است بتقدیر احضر النطع کتفت بتای دو نقطه
در بالا وفا بصیغه ماضی مجهول متکلم وحده از باب ضرب است الکتف دست کسی بر عقب بستن شد بتشدید دال بی‌نقطه
دال بی‌نقطه بصیغه ماضی معلوم باب نصر وضرب است الشد محکم بستن وسفت مشاهدان را سپس عبارت از
جمع است که بر سر او بوده اند در وقت بستن وتفرقه ایشان برای این است که بجز او الوده نشود وسپس
شمشیر با ایشان ... شانک منصوب است وواو بمعنی مع است بتقدیر انت معروف وشانک یا مرفوع است وواو
عطف است بتقدیر انت وشانک معروفان یعنی گفت پس اعدام تا ایستادم بر در خانه ابن هبیره پس رخصت
دخول طلبیدم پس وقتیکه داخل شدم بر او این ... گفت که اورد نزد تو خیانت کننده ... و پایهای او
غلام حاضر کن نطع وشمشیر را بعد از آن امر کرد بمن دستهای من بر عقب بسته شد ومتفرق شد که بر
بر سر من وایستاد بر سر من شمشیر زن برای زدن گردن من پس گفتم ای امیر ظفر نیافتی بر من بسبب غالب
جز این نیست که آمدم نزد تو از خواهش خود وچه این امر است که مذکور میکنم از برای تو بعد از آن
تو وکار دیگر خواهی پس گفت بگو گفتم در خلوت کن مرا پس امر کرد هر کس که حاضر بود پس بیرون رفتند اصل
فقلت له جعفر بن محمد يقرئك السلام ويقول لك قد أجرت عليك مولاك رفيداً فلا تهجه بسوء فقال الله
لقد قال لك جعفر هذه المقالة وأقرأني السلام فحلفت فردها علي ثلاثاً ثم حل كتافي ثم قال لا يقنعني
منك حتى تفعل بي ما فعلت بك قلت ما تنطلق يدي بذاك ولا تطيب به نفسي فقال والله ما يقنعني إلا
ذاك ففعلت به كما فعل بي وأطلقته فناولني خاتمه وقال أموري في يدك فدبر فيها ما شئت شرح
الله منصوب است بنزع خافض واین حذف در قسم بنهادن بر کسی مشعر است الکتاف بکسر کاف وتخفیف تاء
دو نقطه در بالا والف ریسمانی که با آن دو دست بسته میشود در پشت یعنی پس گفتم او را جعفر بن محمد
بسیار میرساند ترا سلام ومیگوید ترا که بتحقیق پناه دادم بر تو غلام تو رفید را پس مبادا هیجان کنی بر او پس
پس گفت مطلب از تو یا سوگند حق تعالی که هر اینه بتحقیق گفت برای تو جعفر این گفتگو را وبسیار رسانید مرا سلام پس
قسم خوردم برای صدق قول خود پس مکرر طلبید قسم را بمن سه بار بعد از آن گشود بندهای دستهای مرا بعد از آن
گفت تسلی نمیکند مرا از تو این کشودن تا آنکه کنی بمن آنچه را کردم بتو گفتم روان نمیشود دست من باین کار وفرا
بکرد باین خاطر من پس گفت بخدا قسم که تسلی نمیکند مرا مگر آنکه کنم پس کردم با و چنانچه کرده بمن ورها کردم او را پس
داد انگشتری خود مرا وگفت چیزهای من در دست تست پس تصرف کن در آنها هر تصرف که خواستی چهارم اصل
عن يونس بن ظبيان والمفضل بن عمر وأبي سلمة السراج والحسين بن ثوير بن أبي فاختة قالوا كنا عند أبي عبد الله
عليه السلام فقال عندنا خزائن الأرض ومفاتيحها ولو شئت أن أقول بإحدى رجلي أخرجي ما فيك من الذهب

لاخرجت قال ثم قال باحدی رجلیه فخطها فی الارض خطا فانفرجت الارض ثم قال بیده فاخرج سبیکة ذهب
قدر شبر ثم قال انظروا حسنا فنظرنا فاذا سبائك كثيرة بعضها على بعض يتلألأ فقال له بعضنا جعلت
فداك اعطيتم ما اعطيتم وشيعتكم محتاجون قال فقال ان الله سيجمع لنا ولشيعتنا الدنيا والآخرة و
يدخلهم جنات النعيم ويدخل عدونا الجحيم شرح روایتست از یونس بن ظبیان بفتح ظاء با نقطه و سکون باء
یک نقطه و مفضل بفتح ضاد با نقطه مشدده و ابن عمر و ابو سلمه بفتح سین و فتح لام سراج و حسین بن ثویر بضم ثاء سه نقطه
و فتح واو و ... ابن ابی فاخته بکسر خاء با نقطه که گفتند که بودیم نزد امام جعفر صادق علیه السلام پس گفت
ماست خزینه‌های زمین و کلیدهای آنها و اگر خواهم که اشارت کنم بیکی از دو پای خود که ای زمین بیرون آور
آنچه را که در تست از طلا هر آینه بیرون می آورد بعد از آن اشارت کرد بیکی از دو پای خود باین روش که
کشید آن پا را در روی زمین کشیدنی پس شکافته شد زمین بعد از آن اشارت کرد بدست خود باین روش
که بیرون آورد شمشی طلا را بمقدار یک وجب بعد از آن گفت خوب نگاه کنید پس نگاه کردیم ناگاه شمشهای
بسیار بود بعضی بالای بعضی درخشیدند بعضی دیگر میدرخشید پس گفت او را بعضی از ما که قربانت شوم داده شد
آنچه داده شد و شیعه شما محتاجانند راوی گفت پس امام گفت بدرستیکه الله تعالی البته جمع خواهد کرد
برای ما و برای شیعه ما دنیا و آخرت را در زمان مهدی و داخل خواهد کرد شیعه ما را در بهشتهای نعمت
و داخل خواهد کرد دشمن ما را در جهنم پنجم اصل عن ابی بصیر قال کان لی جار یتبع السلطان فاصاب مالا
فاعد قیانا فکان یجمع الجمیع الیه ویشرب المسکر ویؤذینی فشکوته الی نفسه غیر مرة فلم ینته فلما ان
الححت علیه قال لی یا هذا انا رجل مبتلی وانت رجل معافی فلو عرضتنی لصاحبک رجوت ان ینقذنی
الله بک فوقع ذلک له فی قلبی فلما صرت الی ابی عبد الله علیه السلام ذکرت له حاله فقال لی اذا رجعت
الی الکوفة سیأتیک فقل له یقول لک جعفر بن محمد دع ما انت علیه واضمن لک علی الله الجنة فلما رجعت
الی الکوفة اتانی فیمن اتی فاحتبسته حتی خلا منزلی ثم قلت له یا هذا انی ذکرتک لابی عبد الله جعفر بن محمد
علیه السلام فقال لی اذا رجعت الی الکوفة سیأتیک فقل له یقول لک جعفر بن محمد دع ما انت علیه واضمن
لک علی الله الجنة قال فبکی ثم قال لی الله لقد قال لک ابو عبد الله هذا قال فحلفت له انه قد قال لی ما
قلت فقال لی حسبک ومضی شرح اضمن منصوب ... بعد از واو و ... یعنی
روایتست از ابو بصیر گفت بود مرا همسایه که ملازمت میکرد پادشاه را پس بهم رسانید مالی را پس آماده کرد کنیزان مغنیه
سرود کن را پس جمع میکرد جمیع آن کنیزان را بمجلس خود و می آشامید مست کننده را و آزار میکرد
مرا در همسایگی پس شکایت او بردم بسوی خود او چند بار پس باز نایستاد پس وقتیکه الحاح
کردم بر او که ترک کند گفت مرا که ای مرد من مردی مبتلا بفسق و تو مردی معاف داشته شده پس ... الهی
از فسق پس اگر عرض کنی حال مرا برای امام خود امید دارم که رها کند مرا الله تعالی بوسیله تو پس

قرار

قرار گرفت این سخن برای او در دل من پس وقتیکه رسیدم در سفر حج بسوی امام جعفر صادق علیه السلام ذکر کردم
برای امام حال آن مرد را پس گفت مرا چون برگردی بسوی کوفه البته خواهد آمد نزد تو پس بگو او را
که میگوید بتو جعفر بن محمد واگذار آنچه را که تو بر آنی و ضامن شوم برای تو بر الله تعالی بهشت را پس چون
برگشتم بسوی کوفه آمد نزد من در جمله جمعی که آمدند بدیدن من پس وقتیکه اراده برخاستن کردند نگاه
داشتم او را تا خالی شد منزل من بعد از آن گفتم او را که ای مرد حاضر بدرستیکه من ذکر کردم حال ترا
برای ابو عبد الله جعفر بن محمد علیه السلام پس گفت مرا چون برگردی بسوی کوفه البته خواهد آمد نزد تو پس بگو
او را که میگوید بتو جعفر بن محمد که واگذار آنچه را که تو بر آنی و ضامن شوم برای تو بر الله تعالی بهشت را
ابو بصیر گفت پس گریه کرد بعد از آن گفت مرا بخدا قسم که هر آینه بتحقیق گفت ترا ابو عبد الله علیه السلام
این سخن ابو بصیر گفت پس قسم خوردم برای او که بدرستیکه او بتحقیق گفت مرا آنچه گفتم پس گفت مرا
همین بس است ترا و رفت اصل فلما كان بعد ايام بعث الي فدعاني واذا هو خلف داره عريان فقال
لي يا ابا بصير لا والله ما بقي في منزلي شيء الا وقد اخرجته وانا كما ترى قال فمضيت الى اخواننا فجمعت
له ما كسوته به ثم لم تأت عليه الا ايام يسيرة حتى بعث الي اني عليل فأتني فجعلت اختلف اليه
واعالجه حتى نزل به الموت فكنت عنده جالسا وهو يجود بنفسه فغشي عليه غشية ثم افاق
فقال لي يا ابا بصير قد وفى صاحبك لنا ثم قبض رحمة الله عليه فلما حججت اتيت ابا عبد الله عليه السلام
فاستأذنت عليه فلما دخلت قال لي ابتداء من داخل البيت واحدى رجلي في الصحن والاخرى
في دهليز داره يا ابا بصير قد وفينا لصاحبك شرح پس وقتیکه شد بعد از چند روز فرستاد کسی را
بسوی من و خواند مرا و ناگاه او باز ماند برای خود بود برهنه بود پس گفت مرا ای ابو بصیر نه بخدا
قسم که نماند در منزل من چیزی مگر بحالیکه بیرون کردم آن را و من چنانم که می بینی ابو بصیر گفت پس
رفتم بسوی برادران خود پس جمع کردم برای او چیزی را که پوشانیدم او را بآن بعد از آن نگذشت
بر او مگر اندک ایامی تا آنکه فرستاد کسی را بسوی من که من بیمارم پس بیا نزد من پس شروع کردم آمد و رفت می
کردم بسوی او و معالجه میکردم او را تا آنکه فرود آمد باو مرگ پس بودم نزد او نشسته و او
جان میداد پس بیهوش شد بیهوشی بعد از آن بهوش آمد پس گفت مرا ای ابو بصیر بتحقیق وفا
بوعده کرد امام تو برای ما بعد از آن گرفته شد روح او رحمة الله علیه پس وقتیکه حج کردم آمدم نزد ابو عبد
الله علیه السلام پس طلب رخصت دخول کردم بر او پس وقتیکه داخل خانه او شدم گفت مرا ابتداء از درون
خانه بحالیکه یکی از دو پای من در فضای درِ خانه بود و دیگری در دهلیز سرای او بود که ای ابو بصیر بتحقیق
وفا بوعده کردیم برای همسایه تو ششم اصل عن صفوان بن یحیی عن جعفر بن محمد بن الاشعث
قال قال لی تدری ما کان سبب دخولنا فی هذا الامر ومعرفتنا به وما کان عندنا منه ذکر ولا معرفة

شيئ مما عند الناس قال قلت له ما ذاك قال ان ابا جعفر يعني ابا الدوانيق قال لابي محمد بن الاشعث
يا محمد ابغ لي رجلا له عقل يؤدي عني فقال له اني قد اصبته لك هذا فلان بن مهاجر خالي قال
فاتني به قال فاتيته بخالي فقال له ابو جعفر يا ابن مهاجر خذ هذا المال فأت المدينة وأت عبد الله
بن الحسن وعدة من اهل بيته فيهم جعفر بن محمد فقل لهم اني رجل غريب من اهل خراسان وبها
شيعة من شيعتكم وجهوا اليكم بهذا المال وادفع الى كل واحد منهم على شرط كذا وكذا فاذا قبضوا
المال فقل اني رسول واحب ان يكون معي خطوطكم بقبضكم ما قبضتم فاخذ المال واتى المدينة شرح
يعني ابا الدوانيق كلام صفوان است فلان يعني بعض امور شيئ صفوان تمام او است وعدة من اهل بيته يعني
ابو جعفر بن محمد كلام جعفر است براى بيان مضمون كلام منصور بر سبيل اختصار يعنى روايت است از
صفوان بن يحيى از جعفر پسر محمد كه از قاتلان امام حسين است پسر اشعث كه از دشمنان امير المؤمنين عليه
السلام است صفوان گفت كه جعفر گفت مرا ميل انكه چيزى بود باعث دخول ما در تصديق اين امارت اهل
البيت و شناختن ما بان امارت و حال انكه نبود در سلسلها از ان امارت گفتگو نمى شناخت
چيزى از انچه در مردمان ميكويند از فضايل اهل البيت صفوان گفت گفتم او را چيست ان باعث گفت
مدير ستيكه ابو جعفر معروف است منصور دوانقى را گفت به محمد بن اشعث را كه اى محمد طلب كن براى من
مردى را كه او را باشد عقلى كه خوب بجا اورد از جانب من كارى را كه او را بر ميكند پس گفت او را به تحقيق
تحقيق بهم رسانيدم او را براى تو انكه ميگويى فلان بن مهاجر خالوى من است يا بن معنى كه از خويشان او و اهل
اعتماد بر او هست منصور گفت پس بيار نزد من او را محمد گفت بياوردم او را خالوى خود را پس گفت خالو را
منصور دوانقى اى پسر مهاجر بگير اين مال را و برو به مدينه و برو نزد عبد الله بن الحسن مراد ان است كه
احوال او مذكور شد در حديث هفدهم باب هشتادم و جمعى از اهل بيت كه از جمله ايشان بود جعفر بن محمد
پس بگو ايشان را بدرستيكه من مردى غريبم از اهل خراسان و در ان جا جمعى شيعه از جمله شيعيان
هستند فرستادند سوى شما اين مال را و مراد از اين است كه بهر يكى عليحده بگو كه شيعه تو هستند و
سوى تو فرستادند يا ايها الرسل كلوا من الطيبات تا معلوم شود داعيه خروج دارد چنانچه گفته و بده
مالى بهر كدام از ايشان بر شرط چنين و چنين يعنى اينكه در خلوت باشد و اظهار اراده خروج با ان
نمايد پس چون گرفتند مال را پس بگو بدرستيكه من پيغام اورنده ام و دوست ميدارم كه باشد با من
خطهاى شما بگرفتن شما مال را كه گرفتيد پس گرفت خالو ان مال را و رفت به مدينه اصل فرجع الى ابي
الدوانيق ومحمد بن الاشعث عنده فقال له ابو الدوانيق ما وراءك قال اتيت القوم وهذه
خطوطهم بقبضهم المال خلا جعفر بن محمد فاني اتيته وهو يصلي في مسجد الرسول صلى الله عليه وآله
فجلست خلفه وقلت ينصرف فاذكر له ما ذكرت لاصحابه فعجل وانصرف ثم التفت الي

فقال

فقال يا هذا اتق الله ولا تغر اهل بيت محمد فانهم قريبو العهد من دولة بني مروان وكلهم محتاج فقلت
وما ذاك اصلحك الله قال فادن مني فدنوت منه فاخبرني بجميع ما جرى بيني وبينك حتى كانه كان ثالثنا
قال فقال له ابو جعفر يا ابن مهاجر اعلم انه ليس من اهل بيت نبوة الا وفيه محدث وان جعفر بن محمد
محدثنا اليوم فكانت هذه الدلالة سبب قولنا بهذه المقالة شرح پس برگشت خالوى محمد بن اشعث از مدينه سوى
منصور دوانقى و محمد بن اشعث نزد او بود پس گفت او را منصور چه خبر است در جانبيكه از انجا آمدى
گفت امدم نزد ان جماعت و اينها خطهاى ايشان است بقبض ايشان ان مال را سواى جعفر بن محمد عليه السلام
كه من امدم نزد او و او بود در جاى نماز در مسجد رسول الله صلى الله عليه و آله پس نشستم در پشت او
و با خود گفتم فارغ شود پس ذكر كنم براى او انچه را كه مذكور كردم براى ياران او پس او نماز را
كرده فارغ شد بعد از ان رو بمن كرد پس گفت كه اى مرد حذر بپرهيز كن از خدا و گول مزن اهل
بيت محمد را چه ايشان نزديك اند بزمان دولت اولاد مروان كه بر ايشان ظلم ميكردند خلاص
شدند و جميع ايشان محتاجند مراد اين است كه مضطرند به گرفتن مال و معذورند از قصد خروج
نمايند پس گفتم و چيست ان بامن نزديك شو تا بگويم مراد الله تعالى ان مرد گفت پس نزديك شدم
نزديك او پس خبر داد مرا بجميع انچه گذشته بود در ميان من و ميان تو تا انكه گويا كه او بود در مجلس
سوم ما شهاى ما پس ابو جعفر گفت پس گفت او را منصور اى پسر مهاجر بدانكه شان اين است كه
نيست از اهل بيت نبوت مگر انكه در ايشان محدث هست و بدرستيكه جعفر بن محمد محدث ما
امروز بود پس شد اين دليل باعث اعتراف ما باين سخن كه صدق امامت اهل البيت باشد يعنى
محدث بودن جعفر مفهوم بيان شد در باب سيوم هفتم اصل قبض ابو عبد الله عليه السلام جعفر
بن محمد عليه السلام وهو ابن خمس وستين سنة في عام ثمان واربعين ومائة عاش بعد ابي جعفر عليه السلام
اربعا وثلثين سنة شرح اين ظاهر است از شرح كلام مصنف هشتم اصل عن يونس بن يعقوب
عن ابي الحسن الاول عليه السلام قال سمعته يقول انا كفنت ابي في ثوبين شطويين كان يحرم فيهما
وفي قميص من قمصه وفي عمامة كانت لعلي بن الحسين عليه السلام وفي برد اشتريته باربعين دينارا
شرح شطوى بفتح شين بانقط وفتح طاى بى نقط منسوب است بشطا با الف مقصوره با شطاه كه دهى است
در مصر البرد بضم باى يك نقط و سكون راى بى نقط جامه سياه مربع و ابن حديث مذكور است در كتاب الجنائز
در باب بيست و دوم كه باب ما يستحب من الثياب للكفن وما يكره است و در انجا بجاى اشتريته باربعين
دينارا چنين است كه اشتريته باربعين دينارا لو كان اليوم لساوى اربعة دينار يعنى روايت است از
يونس بن يعقوب از امام موسى كاظم عليه السلام راوى گفت شنيدم از او ميگفت من كفن كردم پدرم عليه السلام
در دو جامه كه از شطا كه بود كه احرام ميكرد در ان هر دو و پيراهنى از پيراهنهاى او و در عمامه كه بود از

علي بن الحسين عليه السلام دو بودی که خبر داده بود جابر از جميل اشر في طلا **مبحث نهم در باب مولد ابي الحسن اصل** باب مولد ابي الحسن

موسى عليه السلام **شرح** اين باب در احوالات که نسبت دارد بولادت امام موسى کاظم عليه السلام در اين مبحث کلام مصنف

و تحقيقات است **کلام مصنف اصل** ولد ابو الحسن موسى عليه السلام بالأبواء سنة ثمان وعشرين وقال بعضهم تسع وعشرين

ومائة وقبض عليه السلام لست خلون من رجب من سنة ثلاث وثمانين ومائة وقبض وهو ابن أربع أو خمس

وخمسين سنة وقبض عليه السلام ببغداد في حبس السندي بن شاهك وكان هرون حمله من المدينة لعشر ليال

بقين من شوال سنة تسع وسبعين ومائة وقد قدم هرون المدينة منصرفه من عمرة شهر رمضان ثم

شخص هرون الى الحج وحمله معه ثم انصرف على طريق البصرة فحبسه عند عيسى بن جعفر ثم أشخصه الى بغداد فحبسه

عند السندي بن شاهك فتوفي عليه السلام في حبسه ودفن ببغداد في مقبرة قريش وأمه أم ولد يقال لها

حميدة **شرح** ولادت در زمان ابراهيم بن الوليد بن عبد الملك بوده که از خلفای بنی امیه است و وفات در زمان

هارون بن محمد بن عبد الله بوده که از خلفای بنی العباس است **یعنی** زاده شد امام موسى کاظم عليه السلام در ابواء

در سال صد و بیست و هشت و بعضی گفته اند صد و بیست و نه و گرفته شد از دنیا و قبض کرده شد شش

گذشته بود از رجب از سال صد و هشتاد و سه و او بود پنجاه و چهار یا پنجاه و پنج ساله بود و از دنیا رفت امام عليه السلام

در بغداد در زندان سندی بن شاهک و هارون با خود برداشته برده بود او را از مدینه وقتیکه ده

روز از شوال سال صد و هفتاد و نه مانده بود حالیکه آمده بود هرون بمدینه در وقت برگشتن از عمره ماه رمضان

بعد از آن بیرون رفت هرون بسوی حج پس برداشت او را با خود بعد از آن برگشت از مکه بر راه بصره حبس

کرد او را نزد عیسى بن جعفر بعد از آن بیرون برد او را بسوی بغداد حبس کرد او را نزد سندی بن شاهک پس

وفات یافت عليه السلام در زندان او و مدفون شد در بغداد در مقبره قریش و مادر او کنیز بود گفته شد او را

حميده بفتح حا و بنقطه و کسر میم **اصل** حدثنا عيسى بن عبد الرحمن عن أبيه قال دخل ابن عكاشة بن محصن

الأسدي على أبي جعفر عليه السلام وكان أبو عبد الله عليه السلام قائما عنده فقدم اليه عنبا فقال حبة حبة يأكله

الشيخ الكبير والصبي الصغير وثلاثة وأربعة يأكله من يظن أنه لا يشبع وكله حبتين حبتين فإنه يستحب

شرح حکایت کرد عیسى بن عبد الرحمن از پدر خود گفت که داخل شد پسر عکاشه بضم عین بی نقطه و تشدید

تخفیف کاف و الف و شین با نقطه ابن محصن بکسر میم و سکون حاء بی نقطه و فتح صاد بی نقطه و نون اسدی بر امام

محمد باقر عليه السلام و امام جعفر صادق عليه السلام ایستاده بود نزد او پس پیش آورد امام جعفر صادق عليه السلام انگور

عليه السلام بسوی پسر عکاشه انگور را پس گفت یک دانه یک دانه میخورد امام جعفر صادق عليه السلام با محمد باقر

گفت یک دانه یک دانه میخورد انگور را پیر کهن سال و طفل کوچک و سه دانه و چهار دانه میخورد انگور را

کسی که از افراط حرص گمان دارد که او سیر نخواهد شد و بخور دو دانه دو دانه پس بدرستیکه آن مستحب

است بغیر پیر و طفل که مذکور شد **اصل** فقال لأبي جعفر عليه السلام لأي شيء لا تزوج أبا عبد الله فقد أدرك

التزويج

التزويج قال وبين يديه صرة مختومة فقال أما إنه سيجيء نخاس من أهل بربر فينزل دار ميمون فنشتري له

بهذه الصرة جارية قال فأتى لذلك ما أتى فدخلنا يوما على أبي جعفر عليه السلام فقال ألا أخبركم عن النخاس

الذي ذكرته لكم قد قدم فاذهبوا فاشتروا بهذه الصرة منه جارية **شرح** پس پسر عکاشه گفت امام محمد باقر

عليه السلام را چرا کدخدا نمیکنی ابو عبد الله را جهت تحقیق رسیده بحد کدخدائی راوی گفت و پیش امام محمد باقر

عليه السلام همیان زر مهر کرده بود پس گفت آگاه باش بدرستیکه زود است این است که بیاید برده فروشی از

اهل بربر پس فرود آید در سرای میمون پس خریداری میکنیم برای ابو عبد الله با این همیان از آن برده فروش

کنیزی را راوی گفت پس آمد بعد از این حکایت آنچه بر آمد از امام پس داخل شدیم روزی بر امام محمد باقر عليه السلام

پس گفت آگاه باشید خبر دهم شما را که برده فروشی که گفتم او را برای شما تحقیق آمد پس بروید

خریداری کنید با این همیان از او کنیزی را **اصل** قال فأتينا النخاس فقال قد بعت ما كان عندي إلا جاريتين

مريضتين إحداهما أمثل من الأخرى قلنا فأخرجهما حتى ننظر إليهما فأخرجهما فقلنا بكم تبيعنا

هذه المتماثلة قال بسبعين دينارا قلنا أحسن قال لا أنقص من سبعين دينارا قلنا له نشتريها منك

بهذه الصرة ما بلغت ولا ندري ما فيها وكان عنده رجل أبيض الرأس واللحية قال فكوا وزنوا فقال

النخاس لا تفكوا فإنها إن نقصت حبة من سبعين دينارا لم أبايعكم فقال الشيخ ادنوا ففككنا ووزنا

الدنانير فإذا هي سبعون دينارا لا تزيد ولا تنقص فأخذنا الجارية **شرح** المتماثل بتا و سه نقطه

بصیغه اسم فاعل از باب تفاعل بیماری که نزدیک بصحت شده باشد و بعافیت خوب شده و اینجا مناسب است احسن

بصیغه افعل التفضیل و منصوب بفعل مقدر است یعنی بفعل احسن یا بصیغه امر از باب افعال است مرحمت

کن یعنی بهتر کن و در بعضی نسخه موافق اینجا احسن است یعنی که ما را الامال التحریمها **یعنی** راوی گفت

پس آمدیم نزد برده فروش پس گفت بتحقیق فروختم آنچه بود نزد من مگر دو کنیز بیمار که یکی از آنها بهتر از

دیگری است گفتیم پس بیرون آور ایشان را تا نظر کنیم بسوی ایشان پس بیرون آورد او ایشان را پس گفتیم

بچند میفروشی بما این نزدیک بصحت را یا بعافیت خوب گفت بهفتاد اشرفی طلا گفتیم بهتر کن یا چیزی کم کن

گفت کم نمیکنم از هفتاد دینار طلا چیزی را گفتیم میخریم از تو بهمین همیان را گفتیم او را بخر که بهر چه رسیده باشد

از تو این همیان هر چه رسیده باشد و نمیدانیم که چه قدر است در این و بوده است نزد برده فروش مردی

سفید بود موی سر و ریش او گفت که سر همیان را بکشائید و بکشید پس گفت برده فروش که جدا مکنید

مهر را چه بدرستیکه اگر کم باشد از هفتاد دینار یک حبه از آن نمیفروشم بشما پس گفت آن پیر مرد نزدیک

بیائید پس نزدیک رفتیم و جدا کردیم مهر را و کشیدیم دینارها را پس ناگاه آن هفتاد دینار درست بود

که زیاد نبود و کم نبود پس گرفتیم این کنیز را **اصل** فأدخلناها على أبي جعفر عليه السلام وجعفر قائم عنده فأخبرنا

أبا جعفر بما كان فحمد الله وأثنى عليه ثم قال لها ما اسمك فقالت حميدة فقال حميدة في الدنيا محمودة

في الآخرة

في الآخرة اخبريني عنك أبكر أنت أم ثيب قالت بكر قال وكيف ولا يقع في يد النخاسين شيء الا افسدوه فقالت كان
يجيئني فيقعد مني مقعد الرجل من المرأة فيسلط الله عز وجل عليه رجلا ابيض الرأس واللحية فلا يزال يلطمه حتى
يقوم عني ففعل بي مرارا وفعل الشيخ به مرارا فقال يا جعفر خذها اليك فولدت خير اهل الارض موسى بن جعفر
عليه السلام **شرح** حميده مصغر فعيله بمعنى فاعل است یعنی ستاینده چه اگر بمعنی مفعول باشد علامت تانیث داخل آن نمیشد
یعنی پس داخل کردیم آن کنیز را بر امام محمد باقر علیه السلام و امام جعفر صادق علیه السلام ایستاده بود نزد او پس خبر کردیم امام
محمد باقر را بانچه شد پس حمد کرد الله تعالی را و ثنا گفت بر او بعد از آن گفت کنیز را که چیست نام تو پس گفت حمیده پس گفت
ستایش کننده برای اهل حق در دنیا ستایش کرده شده در آخرت برای ایمان و عمل صالح خبر ده مرا از خود که آیا بکری
یا غیر بکر گفت بکر گفت و چگونه بکر ماندی و حال آنکه واقع نمیشود در دست برده فروشان چیزی مگر آنکه تباه
از آن میکنند پس گفت می‌آمد نزد من پس مینشست نزد من نشستنگاه مرد از زن پس مسلط میساخت الله عز وجل
بر او مردی را که سفید بود موی سر و ریش او پس همیشه طپانچه میزد او را تا برمیخاست از من پس کرد این کار را با من
چند بار و کرد آن پیر مرد با او چند بار پس امام محمد باقر علیه السلام گفت ای جعفر صاحب کن او را پس زائید بهترین اهل
زمین در زمان خود موسی بن جعفر علیه السلام **دوم اصل** عن المعلى بن خنيس ان ابا عبد الله عليه السلام قال ان حميدة
مصفاة من الادناس كسبيكة الذهب ما زالت الاملاك تحرسها حتى اديت الي كرامة من الله لي والحجة من بعدي **شرح**
روایتست از معلی بن خنیس که امام جعفر صادق علیه السلام گفت بدرستیکه حمیده صاف کرده شده است از چرکینها مانند
شمش طلا پیوسته ملائکه محافظت میکردند او را تا رسانیده شد بسوی من برای گرامی کردنی از جانب الله تعالی مرا
و حجت بعد از من **سیوم اصل** عن ابي خالد الزبالي قال لما اقدم بابي الحسن موسى عليه السلام على المهدي القدمة الاولى نزل
زبالة فكنت احدثه فرآني مغموما فقال لي يا ابا خالد ما لي اراك مغموما فقلت وكيف لا اغتم وانت تحمل الى هذه
الطاغية ولا ادري ما يحدث فيك فقال ليس علي بأس اذا كان شهر كذا وكذا ويوم كذا فوافني في اول الميل فما كان لي هم
الا احصاء الشهور والايام حتى كان ذلك اليوم فوافيت الميل فما زلت عنده حتى كادت الشمس ان تغيب ووسوس
الشيطان في صدري وتخوفت ان اشك فيما قال فبينا انا كذلك اذ نظرت الى سواد قد اقبل من ناحية العراق
فاستقبلتهم فاذا ابو الحسن عليه السلام امام القطار على بغلة فقال ايه يا ابا خالد قلت لبيك يا ابن رسول الله فقال
لا تشكن ود الشيطان انك شككت فقلت الحمد لله الذي خلصك منهم فقال ان لي اليهم عودة لا اتخلص منهم
شرح اقدم بصیغه ماضی مجهول از باب افعال است الاقدام بمعنی پیش کسی بردن و تعدیه آن بعلی برای تضمین معنی ورود است
و با در بابی الحسن برای تعدیه است قدمه بضم قاف و سکون دال اسم اقدام است و آن منصوب بمفعول مطلق است زباله
بفتح زای با نقطه و تخفیف با یکنقطه و الف و لام منزلیست که ابتدای وی بیابانست از طرف شام الطاغیه بطای بینقطه و الف و غین
با نقطه و یاء دو نقطه در پایین ناصالح بغایت و یاء و طاغی مبالغه المیل بکسر میم و سکون یاء دو نقطه در پایین نام جائی است در راه
بغداد که میان آن و زباله ثلث فرسخ است و آن را گویند البیضاء میباشد ایه بفتح همزه و سکون یا یکنقطه

وفتح ها بمعنی خوشحال است و منصوب و حال ضمیر قال است **یعنی** روایتست از ابو خالد زبالی که چون برده
شد امام موسی کاظم علیه السلام بر مهدی عباسی که خلیفه شد بعد از منصور دوانیقی پیش رفتن اول فرود آمد
در زباله پس با او سخن میگفتم پس دید مرا غمناک پس گفت ای ابو خالد چیست مرا که میبینم ترا غمناک پس گفتم چگونه
غمناک نشوم و حال آنکه تو برده میشوی بسوی این بغایت نا پاک و نمیدانم که چه حادثه میشود
در تو پس گفت نیست بر من باکی چون شد ماه چنین و روز چنین پس استقبال کن مرا در اول میل یعنی
که اول میل کند در ... پس نبود مرا فکری مگر شمردن ماهها و روزها تا شد آن
روز پس استقبال کردم نزد میل پس ماندم نزد میل تا نزدیک شد آفتاب که فرو رود و اضطراب انداخت
شیطان در سینه من و ترسیدم که شک کنم در صدق آنچه گفته بود پس میان اینکه من چنان در اضطراب
بودم ناگاه نظر کردم بسوی سیاهی و حال آنکه آمد از جانب بغداد پس استقبال کردم ایشان را پس
ناگاه امام علیه السلام در پیش قطار شتر بود بر استری پس گفت و حال آنکه خوشحال بود ای ابو خالد گفتم
لبیک ای پسر رسول الله پس گفت شک مکن البته دوست داشت شیطان اینکه شک کرده باشی پس
گفتم ستایش خدایرا که نجات داد ترا از آن ظالمان پس گفت بدرستیکه مرا بسوی ایشان برگشتنی هست
نجات نمی‌یابم از ایشان **چهارم اصل** عن يعقوب بن جعفر بن ابراهيم قال كنت عند ابي الحسن موسى
عليه السلام اذ اتاه رجل نصراني ونحن معه بالعريض فقال له النصراني اني اتيتك من بلد بعيد وسفر
شاق وسألت ربي منذ ثلاثين سنة ان يرشدني الى خير الاديان والى خير العباد واعلمهم واتاني آت
في النوم فوصف لي رجلا بعليا دمشق فانطلقت حتى اتيته فكلمته فقال انا اعلم اهل ديني وغيري اعلم
مني فقلت ارشدني الى من هو اعلم منك فاني لا استعظم السفر ولا تبعد علي الشقة ولقد قرأت
الانجيل كلها ومزامير داود وقرأت اربعة اسفار من التوراة وقرأت ظاهر القرآن حتى استوعبته كله
شرح عریض بعین بی نقطه و فتح راء بی نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین و ضاد با نقطه موضعیست نزدیک
مدینه که اهل مدینه در آنجا املاک دارند العلیا بضم عین بینقطه و سکون لام و یاء دو نقطه در پایین و الف مقصوره
مؤنث اعلی است یعنی ناحیه بالا از دمشق بکسر دال بینقطه و فتح میم و کسر و سکون شین با نقطه و قاف شهر شام است
الشقه بضم شین با نقطه و تشدید قاف ناحیه که مسافر قصد آن دارد و سفر دور اسفار بفتح همزه و سکون
سین بینقطه و فا و الف و راء بینقطه جمع سفر بکسر سین بینقطه و سکون فا است و آن کتاب بزرگ که فرو فرستاده
شده باشد یعنی و اکثر در اجزای توریة مستعمل میشود مثل آنکه بوده که کل توریة چهار سفر باشد و حکمی اینجا در
حکایت ابتدا کرده بر سر السفر الرابع **یعنی** روایتست از یعقوب بن جعفر بن ابراهیم گفت بودم نزد امام موسی
کاظم علیه السلام ناگاه آمد نزد او مردی ترسا و ما با او بودیم در عریض پس گفت امام علیه السلام را ترسا که
من آمدم نزد تو از شهری دور و سفری مشکل و دعا کردم صاحب خود را از سی سال که راهنمائی

کنند اسوی بهجز پنجاه دو ... بلدکان و امدند و منا بنیله در خواب پس بیان کرد برای من
در بیابان تا حیرا الان از علم توریة و دمشق پس بر حاضر شدم تا اعلم نزد او پس گفتگو کردم با او پس گفت من
دانا تر اهل دین خودم که دین ترسایان باشد و غیر من داناتر است از من بدین من یا بن معنی که از غیر از اهل
دین من نیست پس گفتم راهنمائی کن مرا سوی آنکه او داناتر است از من بدین من یا بن معنی که از غیر از اهل
دین من نیست پس گفتم تو جه بلد ... که من بزرگ نبشم و سفر آورده ... ناحیه که قصد کنم و هر اینه تحقیق خواندم اسم انجیل را و ... و خواندم اسم چهار حرف از توریة را و خواندم
ظاهر لفظ قرآن را احاطه کرده ام از احکام آن یا بن معنی که باطن آنرا عنید ... چنانچه میابد و ... ما فی ...
اصل فقال لي العالم ان كنت تريد علم النصرانية فانا اعلم العرب والعجم بها وان كنت تريد علم
اليهود فباطي بن شرحبيل السامري اعلم الناس بها اليوم وان كنت تريد علم الاسلام وعلم التورية
وعلم الانجيل والزبور وكتاب هود وكل ما انزل على نبي من الانبياء في دهرك ودهر غيرك وما انزل
من السماء من خبر فعلمه احد او لم يعلم به احد فيه تبيان كل شيء وشفاء للعالمين وروح لمن استروح
اليه وبصيرة لمن اراد الله به خيرا وانس الى الحق فارشدك اليه فأته ولو مشيا على رجليك فان
لم تقدر فحبوا على ركبتيك فان لم تقدر فعلى وجهك فقلت لا بل انا اقدر على المسير في البدن والمال شرح النصرانية فان لم تقدر فزحفا على استك فان لم تقدر
نصارى که منسوب اند بسوی ناصره و آن دهی است در شام مراد بعلم النصرانیة علمی است که صاحبش ...
ما بدانم چنین است علم الیهود و ضمیر بها راجع بعلم است که یعنی معلوم است و نابت ...
مصنف البر است السامری منسوب بسامره بکسر میم و تخفیف ... جمعی از یهود که مخالفت با جمهور
ایشان دارند در بعضی احکام یا مراد کسی است که از اولاد سامری ... است ما انزل من السماء عبارت از
قرآن است من بیانیه است خبر بفتح خاء با نقطه و سکون باء دو نقطه در زیر یعنی از ... کتب است فاء
فعلمه برای تعقیب است و ضمیر راجع بما انزل من السماء است احد عبارت از اعلم ناطق است او برای عطف
بر مقدر است بتقدیر و علم به احد یا ... و ضمیر راجع باحد اول است مراد باحد
دوم امام صامت است و مراد با و لم یعلم به احد تقسیم است بنا بر اینکه گاهی امام ناطق امام صامت
مسافر ... در علم ... باشد و گاهی ... باشد چنانچه گذشت در حدیث چهارم باب الاشارة والنص على
ابی جعفر الثانی علیه السلم که باب هفتاد و دوم است یا مراد ... عالم نصرانی است بنا بر اینکه امامت کاظم
و ولایت رضا علیهم السلم در سال صد و پنجاه و هشت حادث شده و مقصود او بیان حال ایشان است
الحبو بفتح حاء و ضم باء ... و تشدید واو ... و حاء بی نقطه و باء یک نقطه ...
اینجا ... الزحف بفتح زاء با نقطه و سکون حاء بی نقطه ... مع ...
بکسر همزه و سکون سین بی نقطه و تاء دو نقطه در بالا ... و جهک عبارت از مقدم بدن است مثل شکم
یعنی
اصل ...
یعنی پس گفت مرا آن دانا اگر میخواهی علم نصرانیت را پس من داناترم از عرب و عجم بان و اگر میخواهی علم یهود را پس باطی بن
شرحبیل سامری داناترین مردمان است بان امروز و اگر میخواهی علم اسلام را و علم توریة را و علم انجیل و زبور را و
کتاب هود و هر کتابی که نازل شده بر پیغمبری از انبیا خواه در زمان تو باشد و خواه در زمان غیر تو و آنچه نازل
و علم آنچه نازل شده از آسمان که خبری ... پس دانسته آن را احدی ... سبب واحدی یا ندانسته
بسبب واحدی مراد آن است ... و هر چیز که ... دانسته ...
واضح ... امام معصوم هست معلم ... و مراد ... هر کس ...
کسی که طلب راحت کرده ... و ... کسی که خواسته باشد الله تعالی ...
کرده باشد ... عالم ... هر چند که ... باشد پس
اگر عاجز شوی ... پس ... گفتم ...
... اصل قال فانطلق من فورك حتى
تأتي يثرب فقلت لا اعرف يثرب قال فانطلق حتى تأتي مدينة النبي الذي بعث في العرب وهو النبي العربي الهاشمي فاذا
دخلتها فسل عن بني غنم بن مالك بن النجار وهو عند باب مسجدها واظهر بزة النصرانية وحليتها فان واليها
يتشدد عليهم والخليفة اشد ثم تسأل عن بني عمرو بن مبذول وهو ببقيع الزبير ثم تسأل عن موسى بن جعفر و
اين منزله واين هو مسافر ام حاضر فان كان مسافرا فالحقه فان سفره اقرب مما ضربت اليه ثم اعلمه ان
مطران عليا الغوطة غوطة دمشق هو الذي ارشدني اليك وهو يقرئك السلام كثيرا ويقول لك اني لاكثر
مناجاة ربي ان يجعل اسلامي على يديك شرح ضمیر هو عند راجع است ... حالیه است ...
... البزة بفتح باء ... و تشدید زای با نقطه ... لباسی که مخصوص جمعیتی ...
... الحلیه بکسر حاء بی نقطه و سکون لام و یاء دو نقطه در پائین ...
و کسر میم و سکون طاء بی نقطه و راء بی نقطه ... الغوطه بضم غین با نقطه و سکون واو و طاء
بی نقطه و راء بی نقطه ... موضع ... باشد مثل ...
یعنی گفت پس روانه شو در همین وقت که ... گفتم نمی شناسم ... گفت ... تغییر
بی ... پیغمبری که مبعوث شده در عرب ... هاشمی ... در کتب ... مذکور است
پس داخل شدی ... بنی غنم بن مالک بن نجار ... مسجد ... باشد و ظاهر ساز
در خود لباس ترسائی و نشان ... که ... حاکم ... طائفه که مسلمانان
نزد ایشان ... خلیفه ... ایشان ... طایفه را ... اولاد
عمرو بن مبذول ... بقیع زبیر ... شرح حدیث ...
... ایشان ... موسی بن جعفر ... مسافر است ... حاضر است

مرا کی باشد مسافر پس از موجهای بدو چه بدرستیکه سفر او نه تکبر خواهد بود که از راهی که رفتی من جای بعد از آن علام
کن موسی بن جعفر را که مطران بالای شهر معبر که شهر دمشق باشد او معلم زاهب اهل اسلام بود آن کس است که را ضمائی کرد
مراسوی تو و او می رساند ترا سلام بسیار و میگوید ترا که بدرستیکه من هر اینه بسیار میکنم مناجات صاحب کلان اجتناب
خود را که تو وفتی حضور کردانند اسلام مرا برود و دست نمی **اصل** فَقَصَّ عَلَيْهِ الْقِصَّةَ وَهُوَ قَائِمٌ مُعْتَمِدٌ عَلَى عَصَاهُ ثُمَّ قَالَ
إِنْ أَذِنْتَ لِي يَا سَيِّدِي كَفَّرْتُ لَكَ وَجَلَسْتُ فَقَالَ آذَنُ لَكَ أَنْ تَجْلِسَ وَلَا آذَنُ لَكَ أَنْ تُكَفِّرَ فَجَلَسَ ثُمَّ أَلْقَى عَنْهُ
بُرْنُسَهُ ثُمَّ قَالَ جُعِلْتُ فِدَاكَ تَأْذَنُ لِي فِي الْكَلَامِ قَالَ نَعَمْ مَا جِئْتَ إِلَّا لَهُ فَقَالَ النَّصْرَانِيُّ ارْدُدْ عَلَى صَاحِبِي السَّلَامَ أَوَ
مَا تَرُدُّ السَّلَامَ فَقَالَ أَبُو الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى صَاحِبِكَ أَنْ هَدَاهُ اللَّهُ فَأَمَّا التَّسْلِيمُ فَذَاكَ إِذَا صَارَ فِي دِينِنَا **شرح**
القصه بفتح قاف و تشدید صاد بی نقطه حکایت کردن کفرت بصیغه متکلم وحده از باب تفعیل یا یای بی نقطه است التکفیر
والکفر بفتح کاف تعظیمی که متعارف مجوس بوده میان خود را بکفت دست برهم گذاشتن و بنحو انداختن انها
در میان دو ران بود و در وقت ایستادن البرنس بضم بای یک نقطه و سکون را بی نقطه و ضم نون و سین بی نقطه با لای بی
که کلاه آن متصل بآن است چنانچه لباس ترسایان است آن در ان هداه بفتح همزه و سکون نون مفرد است جه علی صاحبک
متضمن معنی فعل است پس هداه اسم جامد و عامل است و مشتمل بود که ان مصدر یه باشد و جمله علی صاحبک تا
اخر دعائیه باشند **یعنی** پس حکایت کرد حکایت را حالیکه ایستاده تکیه کرده بود بر عصا و خود بعد از آن
گفت اگر رخصت دهی ای حضرت تعظیم کنم برای تو بروشی که بزرگان خود را تعظیم میکنیم و بنشینم پس امام علیه السلام
گفت رخصت میدهم ترا که بنشینی و رخصت نمیدهم ترا که آن تعظیم کنی پس نشست بعد از آن انداخت از خود بالا
پوش خود بعد از آن گفت قربانت شوم آیا رخصت میدهی مرا در سخن گفت آری نیامده مگر برای آن پس گفت
ترسا بکو واپس بر مردی که مرا اینجا فرستاد سلام او را یا رد سلام نمیکنی پس گفت امام علیه السلام بر صاحب
تو بکو داسیله میشود که هدایت کناد او را الله تعالی و اما سلام کردن پس آن وقتیست که کند در دین ما که
قبول میثاق الهی است اشاره است بانچه گذشت در حدیث چهلم باب صد و نهم و حاصل این است که سلام ترک
برای تذکیر و تجدید عهد الهی است نه برای طلب جدید عمل تا پس مختص با اهل دین حقست مکروه در موضع غیبه
اصل فَقَالَ النَّصْرَانِيُّ إِنِّي أَسْأَلُكَ أَصْلَحَكَ اللَّهُ قَالَ سَلْ قَالَ أَخْبِرْنِي عَنْ كِتَابِ اللَّهِ الَّذِي أُنْزِلَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَنَطَقَ بِهِ ثُمَّ
وَصَفَهُ بِمَا وَصَفَهُ بِهِ فَقَالَ حم وَالْكِتَابِ الْمُبِينِ إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةٍ مُبَارَكَةٍ إِنَّا كُنَّا مُنْذِرِينَ فِيهَا يُفْرَقُ كُلُّ
أَمْرٍ حَكِيمٍ مَا تَفْسِيرُهَا فِي الْبَاطِنِ فَقَالَ أَمَّا حم فَهُوَ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَهُوَ فِي كِتَابِ هُودٍ الَّذِي أُنْزِلَ
عَلَيْهِ وَهُوَ مَنْقُوصُ الْحُرُوفِ وَأَمَّا الْكِتَابُ الْمُبِينُ فَهُوَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٌّ وَأَمَّا اللَّيْلَةُ فَفَاطِمَةُ صَلَوَاتُ اللَّهِ
عَلَيْهَا وَأَمَّا قَوْلُهُ فِيهَا يُفْرَقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ يَقُولُ يَخْرُجُ مِنْهَا خَيْرٌ كَثِيرٌ فَرَجُلٌ حَكِيمٌ وَرَجُلٌ حَكِيمٌ وَرَجُلٌ حَكِيمٌ
شرح تفسیر ظاهر این است که گذشت در شرح حدیث اول باب جهل و یکم و مقصود امیر المؤمنین مبنی بر این است که کتاب
مبین عبارت است از آیات بینات محکمات نا هیه از پیروی ظن و اختلاف از بعضی ظن که صریح است در

امامت امیر المؤمنین علیه السلام و اولاد معصومین او و الف لام اللیله برای عهد خارجی است و عبارت است از لیله
مبارکه که قبران بفاطمه مبنی بر این است که او زوجه امیر المؤمنین است پس او لباس اوست موافق آیه سوره بقره
هن لباس لکم چنانچه شب لباس است موافق آیه سوره نبأ و جعلنا اللیل لباسا پس فی بمعنی فی اللیله برای تعلیل
و مراد این است که فاطمه وسیله امامت امیر المؤمنین و اولاد معصومین او و نزول آیات بینات محکمات
والذی امامت ایشان است موافق آیه سوره احزاب و اولوا الارحام بعضهم اولی ببعض و بیان شد در شرح
حدیث دوم باب ما نص الله عز و جل و رسوله علی الائمه علیهم السلام واحدا فواحدا که باب شصت و
چهارم است یخرج بصیغه مضارع غایب مجهول باب تفعیل است التخریج تادیب یا با بی نقطه و رسم و عمل و منه
منها برای سببیت است و این مبنی بر این است که فی در فیها برای سببیت است الخیر بکسر خا با نقطه و سکون یا
یک نقطه و را بی نقطه بمعنی بنده نا و صالح و مراد اینجا برای تفسیر امر حکیم است کثیر اشارت است بتفسیر کوثر در انا
اعطیناک الکوثر بفاطمه علیها السلام فرجل حکیم تا بعد ی تفریع رجل حکیم است و آن عبارت است از علی المرتضی
علیه السلام و برابر این قیاس است تا آخر **شرح** پس گفت او را از ساده بدرستیکه من سوال میکنم ترا نیکا هدار ترا
الله تعالی امام گفت سوال کن ترسا گفت خبر ده مرا از آن کتاب الله تعالی که فرستاد بر محمد و سخن گفت محمد با آن
کتاب بعد از آن وصف کرد الله تعالی آن کتاب را بانچه وصف کرد با این روش که گفت در سوره دخان
حم قسم بکتاب ظاهر ظاهر کننده که بدرستیکه ما فرو فرستادیم آن کتاب را در شبی برکت داده شده بدرستیکه
ما ترسانندگان از عذاب الیم در غیاب الغیب کتاب میبین در آن شب غیر کرده میشود هر کاری که بر جانب حکمت
در آن شب چیست تفسیر این آیات در پنهان پس گفت امام پس حم را با این معنی است محمد است که حرف دلاله
محمد و حفاست بتقدیر یا حم یعنی یا محمد و حم در کتاب هود که فرو فرستاده شد برای هود است با این
معنی که در آن کتاب تعبیر از محمد بحم شده و آن کم کرده شده حروف است با این معنی که محمد حم آخر و
از آن ها کم شده برای اختصار و رمز و اما الکتاب المبین پس او امیر المؤمنین علی علیه السلام است و اما
لیله پس فاطمه صلوات الله علیها است و اما قول او که در فاطمه جدا کرده میشود هر امر حکیم میکوید
الله تعالی که ترتیب کرده میشود بتوسیل او و دانای بسیار که هر کدام امام زمانی باشد پس ترتیب
کرده میشود مرد حکیم و ترتیب کرده میشود بعد مردی دیگر حکیم و ترتیب کرده میشود بعد مردی دیگر
حکیم تا آخر ائمه **اصل** فَقَالَ الرَّجُلُ صِفْ لِي الْأَوَّلَ وَالْآخِرَ مِنْ هَؤُلَاءِ الرِّجَالِ فَقَالَ إِنَّ الصِّفَاتِ
تَشْتَبِهُ وَلَكِنَّ الثَّالِثَ مِنَ الْقَوْمِ أَصِفُ لَكَ مَا يَخْرُجُ مِنْ نَسْلِهِ وَإِنَّهُ عِنْدَكُمْ لَفِي الْكُتُبِ الَّتِي نَزَلَتْ
عَلَيْكُمْ إِنْ لَمْ تُغَيِّرُوا وَتُحَرِّفُوا وَتُكَفِّرُوا وَقَدِيماً مَا فَعَلْتُمْ قَالَ لَهُ النَّصْرَانِيُّ إِنِّي لَا أَسْتُرُ عَنْكَ مَا عَلِمْتُ
وَلَا أُكَذِّبُكَ وَأَنْتَ تَعْلَمُ مَا أَقُولُ فِي صِدْقِ مَا أَقُولُ وَكَذِبِهِ وَاللَّهِ لَقَدْ أَعْطَاكَ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَقَسَمَ
عَلَيْكَ مِنْ نِعَمِهِ مَا لَا يَخْطُرُهُ الْخَاطِرُونَ وَلَا يَسْتُرُهُ السَّاتِرُونَ وَلَا يُكَذِّبُ فِيهِ مَنْ كَذَبَ فَقَوْلِي

لک فی ذلک الحق کل ما ذکرت فهو کما ذکرت شرح مراد برجال و بقیه خلفای رسول علیهم السلام
و امیر المؤمنین نیز داخلست مراد باخر محمد بن الحسن علیهما السلام است ظاهر تنشر تبین بنقطه و یا و مد
در یا بین و همزه و ضمیر راجع بالاخر مضارع غایب معلوم باب افعال است و مراد این است که بیان خصوصیات
مهدی صاحب الزمان میرساند او را از خلیفه از زمان چنانچه ظاهر شود از انجیل در حدیث ولد
ابی محمد الحسن بن علی علیهما السلام که باب صد و بیست و دوم است مراد بثالث امام حسین علیه السلام
حمله ما یخرج من نسله استینافست برای بیان اصعب لک ما انا فیه است ضمیر مستتر در یخرج راجع
بامر است که امامت باشد ضمیر نسله راجع بثالث است ضمیر حاضر راجع بمضمون ما یخرج من نسله
صدق و کذب بمعنی صادق و کاذب است یعنی پس گفت در شرح ما بیان کن برای من اول
و اخر را از انهم پس امام گفت بدرستیکه بیاهنای ظاهر میرساند امام اخر را بیان میکنم برای تو که
بیرون نمیرود امامت از اولاد او بدرستیکه اینکه امامت از نسل امام سیوم از خلفای نبی
اخر الزمان بیرون نمیرود هر اینه هست در کتابهای شما که فرود آمده بر شما اگر تغییر نداده باشید
و تحریف نکرده باشید و کافر نشده باشید و در زمان سابق تغابیت که بعد تغییر و تحریف کردید
اشارتست بایت سوره شعرا و انه لفی زبر الاولین گفت او را ترسا بدرستیکه نمیتوانم ان
نعاغیر را که دانستم و دروغ نمیگویم ترا حال انکه تو صدق انجیل را که میگویم درست است ان
دروغ ان خدا امتم که هر اینه بتحقیق بخشید مرا الله تعالی از جمله فضل خود و نصیب کرده بتو
از جمله نعمت خود اجرا که مانع از غیبتوانند شد مانع شوند کان و عیبتوانند پیش تابیدا اول
بوده شوند کان و در دروغ عیبتوانند گفته در انم که دروغ گوئی کرد پس سخن من برای تو در
سوال کنم چیزی را هرچه گفتی از اهل تالیغا ایس انجیان است که کفتی اصل فقال له ابو ابراهیم
علیه السلام انجیلک انعبا خبرا لا تعرفه الا قلیل ممن قرا الکتب اخبرنی ما اسم ام مریم و ای یوم
نفخت فیه مریم و لکم من ساعة من النهار و ای یوم وضعت مریم فیه عیسی و لکم من ساعة
من النهار فقال النصرانی لا ادری شرح الحجال کسی را گویند بچیزی رسانیده یعنی ای دو جا نقش
و ما اضمر عامله است با مرفوع و مبتدا است یعنی پس گفت او را امام موسی کاظم علیه السلام نزدیک
رسانم ترا بچیزی که نشناسد ان را مگر کمی از جمله کسی که خوانده کتابهای سماوی را خبر ده
مرا که چیست نام مادر مریم و کدام روز بود که دمیده شد در ان روز مریم بعیسی و در چند ساعت
از ساعات روز از اندمیدن واقع شد باین معنی که چه مقدار از روز گذشته بود که شد و کدام
روز بود که زایید در ان روز مریم عیسی را و در چند ساعت از روز بود یعنی که چند
گذشته بود از روز که زایید او را پس گفت ترسا که نمیدانم اصل فقال ابو ابراهیم علیه السلام اما ام مریم

فاسمها

فاسمها مرثا وهی وهیبة بالعربیة و اما الیوم الذی حملت فیه مریم فهو یوم الجمعة للزوال و هو
الیوم الذی هبط فیه الروح الامین و لیس للمسلمین عید کان اولی منه عظمه الله تبارک و تعالی
و عظمه محمد صلی الله علیه و آله فامر ان یجعله عیدا فهو یوم الجمعة و اما الیوم الذی ولدت فیه
مریم فهو یوم الثلثاء لاربع ساعات و نصف من النهار و النهر الذی ولدت علیه مریم عیسی علیه السلام
هل تعرفه قال لا قال هو الفرات و علیه شجر النخل و الکرم و لیس یساوی بالفرات شیء للکروم
و النخیل فاما الیوم الذی حجبت فیه لسانها و نادی قیدوس ولده و اشیاعه فاعانوه و اخرجوا
آل عمران لینظروا الیها فقالوا لها ما قص الله علیک فی کتابه و علینا فی کتابه فهل فهمته قال نعم
و قرأته الیوم الاحدث قال اذا لا اقوم من مجلسی حتی یهدینی الله شرح مرثا بفتح میم و فتح را بینقطه
و ثاء سه نقطه و الف است و در بعضی نسخ تا دو نقطه در بالا است و هیبه بفتح ها و کسرها و فتح با
یک نقطه است یعنی موهوبه است صاحب قاموس نام مادر مریم را حنه بفتح حاء بینقطه و تشدید نون گفته
و موافق این حدیث است اول صد و بیست و نهم النخیل بفتح شین با نقطه و فتح جیم و را بینقطه
جمع شجره درختان قیدوس بفتح واو و سکون یاء دو نقطه در پایین و ضم دال بینقطه و سکون واو و سین
بینقطه و در بعضی نسخ بعد معروف است اسم ظالمی است فاد تحاجاب اما در فاما الیوم است و ضمیر
فهمته راجع بیوم است الاحدث بفتح همزه و سکون حاء بینقطه و فتح دال بینقطه و ثاء سه نقطه تازه تر
و مراد بالیوم الاحدث امروز است یعنی پس گفت امام علیه السلام که اما مادر مریم پس نام او مرثا است
و او وهیبه است در لغت عربی و اما روزی که حامله شد در ان روز مریم پس ان روز جمعه است وقت
ظهر و ان روزیست که فرود امد در ان روز جبرئیل بر مریم و نیست مسلمانان را عیدی که شایسته
باشد سزاوارتر بعید بودن از ان روز تعظیم کرده ان را الله تبارک و تعالی و تعظیم کرده ان را محمد صلی
الله علیه و آله این روز را که امر کرده است که گردانیم ان را عید پس ان روز اجتماع خلایق برای عبادت
ما اینه در کتاب الصلوة در حدیث هفتم باب فضل یوم الجمعة و لیلته که باب یکصد و شصتم است که
ان الله عز و جل جمع فیها خلقه لولایة محمد صلی الله علیه و آله و وصیه فی المیثاق فسماه یوم
الجمعة لجمعه فیه خلقه و اما روزی که زایید در ان روز مریم عیسی را پس روز سه شنبه است در چهار
ساعت و نیم از روز و جوی ای که زایید بر ان جوی مریم عیسی را ایا میشناسی ان را ترسا گفت نه گفت
ان فرات است و بر ان نهر واقع است درختان خرما و تاک انگور و برابر کرده نمیشود نزد فرات هیچ
ما قراتست بچیزی برای تاکهای انگور و درختان خرما اشارتست بتفسیر قوله الله تعالی در سوره
مریم فخکنسر زیر پای او زیرا که مانع شد مریم را از ان روز زبان خود را از سخن گفتن و ندا
کرد قیدوس اولاد خود را و تابعان خود را پس یاری کردند او را و بیرون اوردند ال عمران را تا

اولاد عمران که پدر مریم است تا نظر کنند سوی مریم پس گفتند آل عمران یا فلدوس و اولاد اشباع

مریم را انجیل حکایت کرد الله تعالی پس بود در کتاب خود که انجیل باشد و بعد از آن در کتاب خود که قرآن باشد

اشارت نمود بقول الله تعالی در سورهٔ مریم قَالُوا يَا مَرْيَمُ لَقَدْ جِئْتِ شَيْئًا فَرِيًّا يَا أُخْتَ هَارُونَ مَا كَانَ

ما كان أبوك امرأ سوء وما كانت أمك بغيا گفتند ای مریم هر آینه کردی کاری عجب ای خواهر هارون

در صلاح نبود پدر تو مرد بد و نبود مادر تو زانیه پس آیا نمیدانی از غیر آنکه کلام مرد بود گفت

و خواندم او را از انجیل امروز امام گفت در این هنگام که در انجیل بود سیدیم راست گفتی برخیز

مکان حوزت تا آنکه در اهتمام کنند بر الله تعالی **اصل** قال النصراني فما كان اسم امي بالسريانية وبالعربية

فقال كان اسم امك بالسريانية عنقالية وعنقورة كان اسم جدتك لأبيك وأما اسم امك بالعربية

فهو مية وأما اسم أبيك فعبد المسيح وهو عبد الله بالعربية وليس للمسيح عبد قال صدقت وبررت

فما كان اسم جدي قال كان اسم جدك جبرئيل وهو عبد الرحمن سميته في مجلسي هذا قال أما إنه كان مسلما

قال أبو إبراهيم عليه السلام نعم وقتل شهيدا دخلت عليه أجناد فقتلوه في منزله غيلة والأجناد

من أهل الشام قال فما كان اسمي قبل كنيتي قال كان اسمك عبد الصليب قال فما تسميني قال اسميك عبد الله

شرح سریانیه بضم سین بی نقطه بیان شده در شرح حدیث دوم باب سی و چهارم **یعنی** گفت ترسا چه بود نام

مادر من بلغت سریانیه که لغت بنی اسرائیل است و بلغت عربیه پس امام گفت بود مادر تو بسریانیه

عنقالیه و عنقوره بود نام جدهٔ تو از جانب پدر تو و اما نام مادر تو بلغت عربیه پس او میه است

و اما نام پدر تو پس عبد المسیح است و پدر تو عبد الله است بلغت عربیه و نیست مسیح را بنده مراد این

که آن نام مناسب نیست بلکه می باید که نام او عبد الله باشد چه عیسی بنده ندارد پس ترسا گفت راست

گفتی و نیکو فکر کردی پس چه بود نام جد من امام گفت بود نام جد تو جبرئیل و آن بمعنی عبد الرحمن است

نام نهادم جد ترا در این مجلس این نام که عبد الرحمن باشد اشارت است بانکه مشارکت با جبرئیل

علیه السلام در نام مناسب نیست و اعلام الهی بجای آن خبر نیست پس ترسا گفت آگاه باش بدرستیکه جد

من مسلمان بود گفت امام موسی کاظم علیه السلام که آری و کشته شد مانند شهید داخل شدند بر او لشکری

چند پس کشتند او را در منزل او خفیه و آن لشکرها از اهل شام بودند پس ترسا گفت پس چه بود

نام من پیش از آنکه کنیت من مشهور شود امام گفت بود نام تو عبد الصلیب یعنی بندهٔ خاچ پس ترسا گفت

پس چه نام میکنی مرا امام گفت نام میکنم ترا عبد الله **اصل** قال فإني آمنت بالله العظيم وشهدت

أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له فردا صمدا ليس كما يصفه النصارى وليس كما يصفه اليهود ولا

جنس من أجناس الشرك وأشهد أن محمدا عبده ورسوله أرسله بالحق فأبان به لأهله وعمي

المبطلون وأنه كان رسول الله إلى الناس كافة إلى الأحمر والأسود كل فيه مشترك فأبصر من أبصر

واهتدى

واهتدى من اهتدى وعمي المبطلون وضل عنهم ما كانوا يدعون وأشهد أن وليه نطق بحكمته وأن من

كان قبله من الأولياء نطقوا بالحكمة البالغة وتوازروا على الطاعة لله وفارقوا الباطل وأهله والرجس

وأهله وهجروا سبيل الضلالة ونصرهم الله بالطاعة له وعصمهم من المعصية فهم لله أولياء وللدين أنصار

يحثون على الخير ويأمرون به آمنت بالصغير منهم والكبير ومن ذكرت منهم ومن لم أذكر وآمنت بالله تبارك و

تعالى رب العالمين **شرح** یعنی بسکون دال بی نقطه در سورهٔ مفصلات است انزل گفت پس بدرستیکه من

گواهم بر ربوبیت الله تعالی که بزرگ است و گواهی دادم که نیست مستحق عبادتی مگر الله تعالی یعنی شریکی نیست

او را در استحقاق عبادت بر حالیکه یگانه است مقصود اهل حاجات است نیست چنانچه بیان میکنند او را

ترسایان و گروهی میگویند او مسیح بن مریم است و بعضی میگویند ثالث ثلاثه است و نیست چنانچه بیان میکنند

او را یهود که میگویند عزیر پسر اوست و نه چنانچه جنسی از اجناس که اهل شرکند بیان میکنند مثل آنکه

میگویند ملائکه دختران اویند و گواهی میدهم که محمد بندهٔ او و رسول او است فرستاد او را بحق پس ظاهر

ساخت یا وحی برای اهل حق و کور کرده اند اهل باطل و آنکه بود محمد رسول الله تعالی سوی مردمان همگی سوی

سرخ و سیاه هریک از خلایق در رسالت او داخل و شریک باد بکران پس دید دری که برسالت او

هرکه دید دری که بود راه یافت برسالت او هرکه راه یافت و کور گشته اند اهل باطل و گم شد از اهل باطل

آنچه میخوانند از جملهٔ بتان جمادیه و حماریه و گواهی میدهم که امامی که رسول تعیین کرده بحکم الله تعالی

که امام موسی کاظم علیه السلام باشد سخن گفت بحکمت رسول یا نمیگوید که آنچه گفت نطق خود نیست بلکه قول خدای

و آنکه هرکه بود پیش از آن ولی از اولیا که امیر المؤمنین و حسن و حسین و علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر

بن محمد باشد سخن گفتند بحکمت رسا و مدد کردند بر اطاعت خلایق الله تعالی را و جدا کردند

از باطل و اهل باطل از شک در ربوبیت رب العالمین و از اهل شک و جدا کردند خود را از ضلالت

و نصرت داد ایشان را الله تعالی بطاعت و نگاه داشت الله تعالی ایشان را از معصیت پس ایشان برای

الله تعالی ائمه اند و برای دین اسلام مددکار اند بر حالیکه تحریص میکنند خلایق را بر نیک و امر میکنند بنیک

ایمان آوردم بکوچک امامان و بزرگ ایشان و هرکه بخاطر رسانیدم از جملهٔ ایشان و هرکه بخاطر نرسانیدم

ایمان آوردم بربوبیت الله تبارک و تعالی که صاحب اختیار هرکس و هر چیز است **اصل**

ثم قطع زناره وقطع صليبا كان في عنقه من ذهب ثم قال مرني حتى أضع صدقتي حيث تأمرني فقال

هاهنا أخ لك كان على مثل دينك وهو رجل من قومك من قيس بن ثعلبة وهو في نعمة كنعمتك فتواسيا

وتجاورا ولست أدع أن أورد عليكما حقكما في الإسلام فقال والله أصلحك الله إني لغني ولقد تركت

ثلاثمائة طروق بين فرس وفرسة وتركت ألف بعير فحقك فيها أوفر من حقي فقال له أنت مولى الله

ورسوله وأنت في حد نسبك على حالك فحسن إسلامه وتزوج امرأة من بني فهر وأصدقها أبو إبراهيم

علیه السلام و احاله و یراه و اکام حتی اخرج ابو ابراهیم علیه السلام فات بعلة محمد بن ثمان و عشرین لیلة **شرح** صدق بفتح
صاد بی نقطه و سکون دال بی نقطه و قاف و تا و حدقت است الصدق و راستی و درستی و صاحبت الطوق بفتح طاء
بی نقطه و راء بی نقطه و سکون واو و قاف و حیوان مانع خواه من بنه و خواه ما دینه فی در یقحد برای تعلیل است مثل
فذلکن الذی لمتننی فیه الحد بفتح حا بی نقطه و تشدید دال بی نقطه منع النسب بضم نون و ضم سین بی نقطه و با
یک نقطه جمع نسیب بفتح نون و کسر سین خویشاوندان مثل نفر و نفیر و بفتح نون و فتح سین خویشاوندی مراد
اینجا خویشاوندان است علی حالک خبر انت است و علل فی حلات و مراد این است که خویشاوندان تو که نسبا
دور بوده اند از تو باعتبار حرکات مال تو از تو نخواهند داد پس تو به همین حال که هستی فهو بکسر فا و سکون ها و را
بی نقطه مدبر قبیله از قریش است **یعنی** بعد از آن سید تبار خود را و سید بی خانی را که بوده ادر که نست او از جلاء
بعد از آن گفت اگر کسی مرا باقرار در هم راستی مصاحب خود رها نمی کرد مرا مهلکو می پس گفت مرا انجاب اکثر
قرا که بوده است بیکرد داشتی داود مردی است از جماعت تو از قبیله قیس بن ثعلبه و او در نعمت
اسلام است هم نعمت که اسلام تو پس با هم دوستی کنید و همسایگی همدیگر کنید و من از آن باب
نبوده ام که واگذارم و از مساختن بر شما حق شما دادم اسلام با این معنی که نقطه شما را صیلهم پس گفت
قسم که اهلا از قریش ام انسم تعالی که بیا بهشتیکه من هر انسیر ببینیا ان نفعقر تو هرا نبه بتحقیق و اکذاشتم دری
صد اسب جوان میان نر و ماده و اکذاشتم هزار شتر پس جون فوت نمی انجا بیشتر است ان حق من پس امام علیه السلام
گفت او را فقر بناه الله تعالی پس او را اوفی مراد این است که تو انجا ... از حیله انکه با نبی و تو بسبب منع
حق بنا مالات تو بر همین حال خود پس بنگو شد اسلام امرد و خواست زنی را از قبیله بنی فهر و مهر داد
ان زن را امام علیه السلام بنجاه دینار طلا از وقف علی بن ابی طالب علیه السلام و غلام و کنیز داد او را و خانه
داد او را و ماند تا انکه بیرون برده شد امام علیه السلام از مدینه بظلم هرون پس مرد بعد از بیرون رفتن او
به بیست و هشت شب **اصل** عن یعقوب بن جعفر قال کنت عند ابی ابراهیم علیه السلام و اتاه رجل من اهل
نجران الیمن من الرهبان و معه راهبة فاستاذن لهما الفضل بن سوار فقال له اذا کان غدا فات
بهما عند بئر ام خیر قال فوافینا من الغد فوجدنا القوم قد وافوا فامر بخصفة بواری ثم جلس و جلسوا
فبدأت الراهبة بالمسائل فسألت عن مسائل کثیرة کل ذلک یجیبها و سألها ابو ابراهیم علیه السلام عن اشیاء
لم یکن عندها فیها شیء ثم اسلمت **شرح** نجران بفتح نون و سکون جیم و را بی نقطه و الف و نون نام جایی است
از ان جمله در یمن است سوار بکسر سین بی نقطه و تخفیف واو و را بی نقطه یا بفتح سین و تشدید واو است نام
عبد الله بن امام محمد باقر علیه السلام است الخصفة بفتح خا با نقطه و فتح صاد بی نقطه و فا و تاء وحدت
ظرفی که از برگ درخت خرما بافته شده است بواری بفتح با یک نقطه جمع بوریا کمانی بافته شده و مضاف
الیه است ... **یعنی** روایت است از

بن

بن جعفر گفت بودم نزد امام موسی کاظم علیه السلام و امد نزد او مردی از اهل نجران یمن از رهبان یعنی ترسایان
ترسایان و با او زنی رهبانه ترسا بود پس رخصت طلبید برای دخول ایشان فضل بن سوار
پس امام گفت او را چون فردا شود پس بیار ایشان را نزد چاه ام الخیر راوی گفت پس رفتیم فردا پس
یافتیم آن جماعت را که امده اند پس امام امر کرد باوردن حصیری از بوریاها بعد از ان نشست
و ایشان نشستند پس شروع کرد آن زن بمسائل پس سؤال کرد از مسائل بسیار همه را جواب گفت
امام او را و پرسید او را امام علیه السلام از چیزها که نبود نزد ان زن در آنجا جوابی بعد از آن مسلمان شد
ان زن **اصل** ثم اقبل الراهب یسأله فکان یجیبه فی کل ما یسأله فقال الراهب قد کنت قویا
علی دینی و ما خلفت احدا من النصاری فی الارض یبلغ مبلغی فی العلم و لقد سمعت برجل فی
الهند اذا شاء حج الی بیت المقدس فی یوم و لیلة ثم یرجع الی منزله بارض الهند فسألت عنه بای
ارض هو فقیل لی انه بسبذان و سألت الذی اخبرنی فقال هو علم الاسم الذی ظفر به آصف صاحب
سلیمان لما اتی بعرش سبا و هو الذی ذکره الله لکم فی کتابکم و لنا معشر الادیان فی کتبنا **شرح**
خلفت بخا با نقطه و فا بصیغه ماضی متکلم وحده از باب تفعیل است التخلیف کسی را واپس گذاشتن
و اینجا کنایت از سبقت است یعنی هرگز ندیده بودم واپس گذاشته بودم پیش از وقت تکلم با این کلام المقدس
بفتح میم و سکون قاف و کسر دال بی نقطه و یا بی نقطه مصدر میمی و مضاف الیه بیت است سبذان بکسر سین
بی نقطه و سکون با یک نقطه و ذال با نقطه معرب سبحوان بکسر سین بی نقطه و فتح یا و سکون
ها و واو است و ان ملکی است میان تستر و بکری از جمله بلاد هند با در به برای استعانت است معنی آنکه
ظفر بمطلوب یافت بعلم آن اسم و میتواند بود که صله ظفر باشد یعنی انکه دریافت ان اسم را که مطلوب
او بود **یعنی** بعد از ان دعا و مرد راهب میپرسید امام را پس جواب میداد او را در هر چه سؤال میکرد
پس گفت راهب بتحقیق بودم توانا معنی محکم در مذهب خود پس نگذاشتم هیچ کس از ترسایان
را در زمین که برسد جائیکه من رسیدم در علم و هر اینه بتحقیق شنیدم احوال مردی را در هند
که چون خواهد حج میکند سوی بیت المقدس در یک روز و شب بعد از ان بر میگردد سوی منزل خود در
زمین هند پس پرسیدم از احوال ان مرد که در کدام زمین هند است او پس گفته شد مرا که او
او در سبذان است و پرسیدم انکس را که خبر داده مرا باحوال او که چگونه قادر شده بر این سرعت حرکت
پس گفت او دانسته اسمی را که ظفر یافت بان اسم آصف وزیر سلیمان چون آورد تخت بلقیس را که در شهر سبا
بود و همان است که ذکر کرده است آن را الله تعالی برای شما در قران در سوره نمل و برای ما گروه دینها
دیگر نیز در کتابهای ما **اصل** فقال له ابو ابراهیم علیه السلام فکم لله من اسم لا یرد فقال الراهب
الاسماء کثیرة فاما المحتوم منها الذی لا یرد سائله فسبعة فقال له ابو الحسن علیه السلام فاخبرنی

عما تحفظ منها قال الراهب لا والذي انزل التورية على موسى وجعل عيسى عبرة للعالمين وفتنة لشكر
اولي الالباب وجعل محمدا بركة ورحمة وجعل عليا عبرة وبصيرة وجعل الاوصياء من نسله ونسل
نسل محمد ما ادري ولو دريت ما احتجت فيه الى كلامك ولا جئتك ولا سألتك شرح استفهام
ومقصود سؤال از تشخيص است كه نقل احوال هندى ميكرده ومقصود راهب نقل كلام آن شخص
مراد بهفت اسم هفت امام است كه على وحسن وحسين وعلى ومحمد وجعفر وموسى است پس در اين
زمان دوازده اسم است وكذلك است در كتاب التوحيد در حديث چهارم باب بيست وسيوم كه نحن والله
الاسماء الحسنى التي لا يقبل الله من العباد عملا الا بمعرفتنا المحتوم بحاء بى نقطه وتاء دو نقطه بالا بصيغه
اسم مفعول تأكيد كرده شده العبرة بكسر عين بى نقطه وسكون باء يك نقطه دليل بر حقى مثل اينكه تولد عيسى
بى پدر وتكلم در مهد دليل بطلان مذهب فلاسفه طبيعيين است چون خارق عادت وواقع بعض
قول كون است الفتنة بكسر فاء از جودى كه باعث گمراهى جمعى وراه يافتن جمعى ديگر شود ومشكل براى اين كشته
مثل اينكه عيسى باعث گمراهى جمعى شد مثل قائلين باينكه او ابن الله است وباعث راه يافتن جمعى ديگر
ايشان شد جعل عليا عبرة اشارة است باينكه الطاعة او از جمله دلائل ثبوت نبوت است موافق آيه سورة
تحريم فان الله هو مولاه وجبرئيل وصالح المؤمنين والبصيرة اشارة است باينكه او امير المؤمنين ودانای
علم است پس بصيرت ديگران در توحيد وغير آن بوسيله او است يعني پس گفت او را امام عليه السلام
پس چند اسم است براى الله تعالى از اسم كه چون كرد آنها عفو ميشود بان معنى كه دعا بان البته مستجاب ميشود
پس گفت راهب شنيدم از آن مرد كه اسماء الحق كه چون كرد آنها عفو ميشود بسيار است اما انچه
تأكيد كرده شده است از جمله ان اسماء كه البته چون كرد آنها عفو ميشود دعا كسي كه آنها را وسيله كند پس
هفت است پس گفت او را امام عليه السلام پس خبر ده مرا از انچه بياد ميدارى از آن هفت اسم كه مي
گوئى كه شنيدم از آن مرد گفت راهب نه قسم بخدائى كه فرو فرستاد تورية را بر موسى وگردانيد
عيسى را دلالت بر قدرت صانع عالم براى مخلوقين و از جودى بجاى شكر گزارى صاحبان خرد گردانيد
وگردانيد محمد را بركت كه انقراض دنيا و رحمت براى مخلوقين وگردانيد على را دلالت بر قدرت وي
دليل وبي وگردانيد اوصياى محمد را از نسل او و نسل محمد را كه نميدانم هيچ كدام از آن هفت را و
ميدانستم محتاج نميشدم در طلب آن بسخن تو ونمي آمدم نزد تو ونمي پرسيدم ترا از خبر چهارم است در شرح
اينست كه بنابر سؤال از آنها الهام امام **اصل** فقال له ابو ابراهيم عليه السلام عد الى حديث الهندي فقال
له الراهب سمعت بهذه الاسماء ولا ادري ما بطائنها ولا شرائجها ولا ادري ما هي ولا كيف هي
ولا بدعائها فانطلقت حتى قدمت سبذان الهند فسألت عن الرجل فقيل لي انه بنى ديرا في
جبل فصار لا يخرج ولا يرى الا في كل سنة مرتين وزعمت الهند ان الله فجر له عينا في ديره وزعمت

الهند

الهند انه يزرع له من غير زرع يلقيه ويحرث له من غير حرث يعمله شرح البطائن بفتح باء يك نقطه وطاء بى نقطه
والف وكسر همزه ونون جمع بطانه بكسر باء در رويهاى جبه ها الشرائج بفتح شين بانقطه وراء بى نقطه والف
وكسر همزه وجيم جمع شرجه بندها كه بر سر كيسها ميشود براى حفظ آنچه در درون آنهاست ومراد اينجا
راههاى گشاد حرزها است باعتبار اينكه گشودن كيسه موقوف است بر معرفت سربند كيسه مراد بدعائها
دعائيست كه در آنها وسيله ميتوان كرد بنابر اينكه در هر دعا توسل بانها خوبست يا مراد كيفيت
توسل بانهاست چه توسل باسمى برچند روش ميتواند بود الدير بفتح دال بى نقطه وسكون ياء دو نقطه بايين
وراء بى نقطه موضع عبادت ترسايان يزرع بزاء با نقطه وراء بى نقطه وعين بى نقطه بصيغه مضارع
مجهول باب منع است يحرث بحاء بى نقطه وراء بى نقطه وثاء سه نقطه بصيغه مضارع مجهول باب نصر وضرب
يعني پس گفت او را امام عليه السلام برگرد بحكايت هندى پس گفت او را راهب شنيدم اين هفت اسم را
برحالى كه نميدانم كه چيست اندرونهاى آنها وبند راههاى گشاد آنها ونميدانم كه چيست آنها ونه
اينكه چگونه است آنها ونه اينكه علم بدعاهاى آنها داشته باشم پس روانه شدم تا كه آمدم بسبذان
هند پس پرسيدم از احوال آن مرد پس گفته شد مرا كه او بنا نهاده ديرى در كوهى پس حال او اين شد
كه بيرون نمى آيد وديده نميشود مگر در هر سالى دو بار ودعوى كردند جماعت هند كه الله تعالى روان
كرده براى او چشمه در دير او ودعوى كردند جماعت هند كه زراعت ميشود براى او بى تخمى كه
پاشيده باشد از كندم وماننده آن وجمع كرده ميشود براى او حاصل بى جمع كردنى كه او ميكرده باشد
از او **اصل** فانتهيت الى بابه فاقمت ثلثا لا ادق الباب ولا اعالج الباب فلما كان اليوم الرابع
فتح الله الباب وجاءت بقرة عليها حطب تجر ضرعها يكاد يخرج ما في ضرعها من اللبن فدفعت
الباب فانفتح فتبعتها ودخلت فوجدت الرجل قائما ينظر الى السماء فيبكي وينظر الى الارض
فيبكي وينظر الى الجبال فيبكي فقلت سبحان الله ما اقل ضربك في دهرنا هذا فقال لي والله ما
انا الا حسنة من حسنات رجل خلفته وراء ظهرك شرح نظر در آسمان وزمين اندوه بر نقل نوعى از
عبادتست چنانچه مذكور است در كتاب الروضة در حديث موسى عليه السلام كه يا موسى انظر الى الارض
فانها عن قريب قبرك وارفع عينيك الى السماء فان فوقك فيها ملكا عظيما وابك على نفسك ما دمت
في الدنيا پس رفتم تا رسيدم بدر منزل او پس درنگ كردم سه روز نميكوفتم در را ودوا نميكردم
در را پس چون شد روز چهارم گشود الله در را وآمد ماده گاوى كه بر او هيزم بود ميكشيد پستان
خود را از بزرگى آن پستان نزديك بود كه بيرون آيد آنچه در پستان او بود از شير از بسيارى پس
تنه زد در را پس گشوده شد پس از پى گاو رفتم وداخل شدم پس يافتم آن مرد را ايستاده نظر
ميكرد بآسمان پس گريه ميكرد ونظر ميكرد سوى زمين پس گريه ميكرد ونظر ميكرد سوى كوهها پس گريه

میکرد میل از روی تعجب گفتم سبحان الله امر چه گذشت مثل تو در این زمانه پس گفت مرا بخدا القسم که ...
مکو یک میلی از میلهای مردی که والکذا شتی او را پس نشست خود در حقیقتکه متوجه اینجا شد اشارت است
است که علم من بعض علوم اوست دارا و استفاده شده و با تکیه بمیان مدینه و هند ... سنه

اصل فَقُلْتُ لَهُ أَخْبِرْنی هذا أَنَّ عِنْدَكَ اسْماً مِنْ أَسْماءِ اللهِ تَبْلُغُ بِهِ فی كُلِّ يَوْمٍ وَلَيْلَةٍ بَيْتَ المَقْدِسِ وَتَرْجِعُ إِلى بَيْتِكَ فَقالَ لی وَهَلْ تَعْرِفُ بَيْتَ المَقْدِسِ قُلْتُ لا أَعْرِفُ إِلّا بَيْتَ المَقْدِسِ الَّذی بِالشّامِ قالَ لَيْسَ بِبَيْتِ المَقْدِسِ وَلكِنَّهُ البَيْتُ المُقَدَّسُ وَهُوَ بَيْتُ آلِ مُحَمَّدٍ

شرح کل مستعمل شده اینجا بمعنی کل مجموعی و میتواند بود که مراد کل افرادی باشد یعنی کل یوم و لیلة سنت اضافه بیت المقدس بفتح میم و سکون قاف و کسر دال که مصدر میمی است افاده این میکند که هر که داخل این خانه است پاکیزه از هر عیب است و توصیف البیت بالمقدس بضم میم و فتح قاف و تشدید دال مفتوحه که اسم مفعول از باب تفعیل است افاده این میکند که این خانه پاکیزه است از عیب ضمیر مستتر در لیس راجع بالذی بالشام ضمیر لکنه راجع به بیت المقدس است و میتواند بود که راجع باشد ... ضمیر لکنه راجعست به بیت المقدس و میتواند بود که راجع بالذی بالشام باشد ضمیر هو راجع بالبیت المقدس است و میتواند بود که راجع به بیت المقدس باشد یعنی پس گفتم او را خبر ده که نزد تو نامی است از نامهای الله تعالی که میرسی بسبب آن در مجموع روز و شب به بیت المقدس و بر میگردی بخانه خود پس گفت مرا آیا میشناسی بیت المقدس را گفتم نمیشناسم مگر بیت المقدس که در شام است گفت نیست آنچه در شام است بیت المقدس و لیکن بیت المقدس خانه و اهل پاکیزه است و آن خانه و اهل آل محمد است

اصل فَقُلْتُ لَهُ أَمّا ما سَمِعْتُ بِهِ إِلى يَوْمی هذا فَهُوَ بَيْتُ المَقْدِسِ فَقالَ لی تِلْكَ مَحاريبُ الأَنْبِياءِ وَإِنَّما كانَ يُقالُ لَها حَظيرَةُ المَحاريبِ حَتّى جاءَتِ الفَتْرَةُ الَّتی كانَتْ بَيْنَ مُحَمَّدٍ وَعيسى صَلَواتُ اللهِ عَلَيْهِما وَقَرُبَ البَلاءُ مِنْ أَهْلِ الشِّرْكِ وَحَلَّتِ النَّقِماتُ فی دُورِ الشَّياطينِ فَحَوَّلوا وَبَدَّلوا

شرح ضمیر فهو راجع بالذی بالشام است و مضمون هو بیت المقدس ... مبتدا است متعلق به بیت المقدس و میتواند بود که ضمیر فهو راجع بما سمعت باشد و مراد به بیت المقدس اینجا لفظ بیت المقدس باشد مشار الیه تلک الذی بالشام است و تانیث باعتبار خبر است الحظیرة بفتح حاء بی نقطه و کسر ظاء با نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین و راء بی نقطه موضعی که حصاری دارد البلاء امتحان و مراد اینجا ... تحقیق است حلت بجیم و تخفیف لام مفتوحه بصیغه ماضی ... معتل اللام باب ... است النقمات بفتح نون و فتح قاف ... جمع نقمه بفتح نون و فتح و سکون قاف ... و اینجا استعاره شده برای سخنان ... که از ... است ... بی نقطه جمع دار ... شیاطین اینجا ... علمای اهل ضلالت است التحویل ...

جزیره

جزیره از ... مثل آنکه ... که برای آل محمد است ... در شام است استعمال کنند البته بلکه عوض ... مثل آنکه لفظ حظیرة المحاریب را استعمال نکنند اصلا و عوض آن بیت المقدس استعمال کنند یعنی پس گفتم او را اما آنچه شنیدم از آن ... تا امروز در تسمیه آنچه در شام است این است که آن بیت المقدس است پس گفت مرا آنچه در شام است محرابهای پیغمبران است باین معنی که قبله ... یا باین معنی که ایشان در آنجا نماز کرده اند و برای هر کدام موضع معین در آنجا هست و جز این نیست که گفته میشد آن را حظیرة المحاریب یعنی که بیت المقدس گفته نمیشد تا زمان انبیای سابق ... زمان ضعف اهل حق که بود میان محمد و عیسی صلوات الله علیهما ... نزدیک شد ... باین معنی که ... شیطانها ... باین معنی که سخنان باطل ایشان ... نام را ... عوض کردند ...

اصل وَنَقَلُوا تِلْكَ الأَسْماءَ وَهُوَ قَوْلُ اللهِ تَبارَكَ وَتَعالى البَطْنُ لآلِ مُحَمَّدٍ وَالظَّهْرُ مَثَلٌ إِنْ هِيَ إِلّا أَسْماءٌ سَمَّيْتُمُوها أَنْتُمْ وَآباؤُكُمْ ما أَنْزَلَ اللهُ بِها مِنْ سُلْطانٍ

شرح نقلوا از قبیل عطف تفسیر ... جمع راجع بخلفای ضلالت و تابعان ایشان است که شیاطین ... الاسماء اشاره است بلفظ امیر المؤمنین و صدیق و فاروق و مانند اینها ... البطن لآل محمد و الظهر مثل ... است و اشاره است بآنچه بیان شده در کتاب التوحید در شرح حدیث ... باب ... که آیات اول سوره والنجم برای تاکید ... علی بن ابی طالب است و لفظ الاخری ... اللات و العزی و مناة الثالثة الاخری ... [illegible] ... استفهام برای تقریر ... صحیفه نوشتند که ... خلافت را از اهل بیت ... آل محمد ... المثل بضم میم ... ضمیر هی در باطن راجع باسماء آل محمد است که امیر المؤمنین و صدیق و فاروق و مانند اینها است ... و در ظاهر راجع باللات و العزی و مناة الثالثة است یعنی و شیاطین ... نقل کردند این نامها خاصه آل محمد را ... قول الله تبارک و تعالی است در سوره والنجم باطن ... برای اسماء آل محمد است و ظاهر آن برای اسماء ... بیان است که ... این نامها ... بیان این ... اسم ... باینکه آیات ... محکمات ... علیهم

اصل نَعَتُّ لَهُ أَنّی ... [illegible] ... مَلِكَ الكَريمَ وَلا أَعْلَمُ ... [illegible]

قَدْ كانَ في السِّفرِ الرابِعِ مِن سِفرِهِ ذلِكَ تَجِدُهُ لَكَ بِخَيرٍ **شرح** موسيا بفتح ميم وكسر واو وسكون يا دو نقطه در پايين

وسين بی‌نقطه يعنی يك صد واست الوسي بفتح واو وسكون يا دو نقطه در پايين اندوه و غم و مانند ان الا بفتح همزه

وتشديد لام كه اولش مفتوح است مركب از ان مصدريه ولا نافيه است ومصدر مفعول له است

منصوب است ان بفتح همزه وتشديد نون مفتوحه است اماليا اسم ان است حين منصوب بنظر نيست است ومضاف

سوی جمله ظرف خبر ان است الا برای استثنای مفرغ است واو حاليه است در بعضی ماضی معلوم باب

ضرب است سفر رابع از سفرهای انجيل است و مستوفی بوده كه تخصيص ذكر سفر رابع برای اين باشد كه در ان

سفر ذكر رسول اخر الزمان واوصيای او باشد **يعنی** پس گفتم ای راهب بدرستيكه من بتحقيق سفر كردم سوی تو از [illegible]

ده روز بودم در توجه سوی تو در حالتيكه [illegible] و [illegible] صبح كردم [illegible]

و شام رسيدم اندوهگين برای اينكه شده‌ام كه فائت شده باشم مطلب خود كه اصحاب [illegible]

بوده پس گفت راهب [illegible] طلب [illegible] حاضر شده [illegible]

[illegible] بتحقيق

خود داشته باشد [illegible] بتحقيق [illegible]

سفر چهارم كتاب الهی را [illegible] **اصل** ارْجِعْ مِنْ حَيْثُ جِئْتَ

فَانْطَلِقْ حَتّى تَنْزِلَ مَدِينَةَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللهُ عَلَيهِ وَآلِهِ الَّتِي يُقالُ لَها طَيْبَةُ وَقَدْ كانَ اسْمُها فِي الجاهِلِيَّةِ

يَثْرِبَ ثُمَّ اعْمِدْ إِلى مَوْضِعٍ مِنْها يُقالُ لَهُ البَقِيعُ ثُمَّ سَلْ عَنْ دارٍ يُقالُ لَها دارُ مَرْوانَ فَانْزِلْها وَأَقِمْ ثَلاثاً ثُمَّ

سَلِ الشَّيْخَ الأَسْوَدَ الَّذِي يَكُونُ عَلى بابِها يَعْمَلُ البَوارِيَ وَهِيَ فِي بِلادِهِمْ اسْمُها الخَصَفُ فَالْطُفْ بِالشَّيْخِ

وَقُلْ لَهُ بَعَثَنِي إِلَيْكَ نَزِيلُكَ الَّذِي كانَ يَنْزِلُ فِي الزّاوِيَةِ فِي البَيْتِ الَّذِي فِيهِ الخُشَيْباتُ الأَرْبَعُ ثُمَّ

سَلْهُ عَنْ فُلانِ بْنِ فُلانٍ الفُلانِيِّ وَسَلْهُ أَيْنَ نادِيهِ وَسَلْهُ أَيُّ ساعَةٍ يَمُرُّ فِيها فَلْيُرِيكاهُ أَوْ يَصِفُهُ لَكَ

فَتَعْرِفُهُ بِالصِّفَةِ وَسَأَصِفُهُ لَكَ قُلْتُ فَإِذا لَقِيتُهُ فَأَصْنَعُ ماذا قالَ سَلْهُ عَمّا كانَ وَعَمّا هُوَ كائِنٌ وَسَلْهُ

عَنْ مَعالِمِ دِينِ مَنْ مَضى وَمَنْ بَقِيَ **شرح** مراد به بقيع بقيع غرقد است چنانچه ظاهر ميشود از حديث سابق الشيخ

الاسود عبارت است از فضل بن سوار است كه در صدر حديث مذكور شد خشيبات بصيغه تصغير است فلان بن

فلان الفلانی كنايه است از يحيی بن جعفر العلوی است النادی بفتح نون و الف و دال بی‌نقطه مجلس و مراد اينجا نيز

ام حير و مانند ان است ليريكاه بفتح لام وضم يا دو نقطه در پايين وكسر را بی‌نقطه و فتح كاف و الف كه از اشباع فتحه

كاه بهم رسيده وضمير راجع بفلان بن فلان است ساصفه لك باين معنی است كه نام او و نام پدر او و نام قبيله او را

ظاهر خواهم كرد برای تو در وقتيكه دانم كه در زمان وقت از اين دنيا بيرون ميروی والحال تصريح بانها نكردم

تا مبادا كه در جائی مذكور كنی و باعث فساد شود و اين نوعی از تاكيد است كه در جائی مذكور مكن انجا كه

محل احتياج در صدد بنيا اشاره است بقول رجل كه سله عما كان تا اخر **يعنی** بگو در سينه خود از انچه كه اول

پس

پس از ان روانه شو تا فرود آئی در مدينه محمد صلی الله عليه وآله كه گفته ميشود او را طيبه بفتح طاء بی‌نقطه

و سكون يا دو نقطه در پايين و تشديد و كسر ان نيز جايز است و باء يك نقطه و بتحقيق بود نام ان شهر در زمان

جاهليت كه پيش از بعثت رسول است يثرب بعد از ان متوجه شو بسوی موضعی از مدينه كه گفته ميشود

او را بقيع بعد از ان سؤال كن از سرای كه برای خود وعده امدن مسافران است بگو او را گفته ميشود او را سرای

مروان پس فرود بيا انجا و در نگ كن سه روز تا از تعجيل نفهمند كه تو بجهه كار امده بعد از ان سؤال كن

پيرمرد سياهی را كه ميباشد در ان سرای يافته بوريا و بوريا را در نام انجا در شهرهای حوالی اهل مدينه خصف

بفتح خا با نقطه و فتح صاد بی‌نقطه و فا پس مهربانی كن با ان پيرمرد و بگو او را فرستاده مرا سوی تو خانه

خانه تو كه فرود می‌امده در كنج سرا در خانه كه در ان است چهار چوب باريك يعنی كه در ان است و بعد از ان سؤال

كن او را از احوال يحيی بن جعفر علوی و سؤال او را كه كجا است مجلس او و برای جواب مسائل و برای

سؤال كن او را كه در كدام ساعت عبور ميكند در ان مجلس يعنی كه بان مجلس می‌ايد پس بايد كه بنمايند

خواهد بنمود ان پيرمرد تو را انكس كه گفتم نشان او را بيان ميكند برای تو عين ان بيان و نمود تا

كه بيان كنم او را برای تو گفتم و را بيابی چون ملاقات كنم او را پس چه كار كنم تا معلوم من شود كه او است گفتی

گفت سؤال كن او را از انچه شده و انچه خواهد شد و سؤال كن او را از مسائل دين هر كه گذشته و هر كه باقی

مانده **اصل** فَقالَ لَهُ أَبُو إِبْراهِيمَ عَلَيْهِ السَّلامُ قَدْ نَصَحَكَ صاحِبُكَ الَّذِي لَقِيتَ فَقالَ الرّاهِبُ ما اسْمُهُ جُعِلْتُ

فِداكَ قالَ هُوَ مُتَمِّمُ بْنُ فَيْرُوزَ وَهُوَ مِنْ أَبْناءِ الفُرْسِ وَهُوَ مِمَّنْ آمَنَ بِاللهِ وَحْدَهُ لا شَرِيكَ لَهُ وَعَبَدَهُ بِالإِخْلاصِ

وَالإِيقانِ وَفَرَّ مِنْ قَوْمِهِ لَمّا خافَهُمْ فَوَهَبَ لَهُ رَبُّهُ حُكْماً وَهَداهُ لِسَبِيلِ الرَّشادِ وَجَعَلَهُ مِنَ المُتَّقِينَ وَعَرَّفَ

بَيْنَهُ وَبَيْنَ عِبادِهِ المُخْلَصِينَ وَما مِنْ سَنَةٍ إِلّا وَهُوَ يَزُورُ فِيها مَكَّةَ حاجّاً وَيَعْتَمِرُ فِي رَأْسِ كُلِّ شَهْرٍ مَرَّةً

وَيَجِيءُ مِنْ مَوْضِعِهِ مِنَ الهِنْدِ إِلى مَكَّةَ فَضْلاً مِنَ اللهِ وَعَوْناً وَكَذلِكَ يَجْزِي اللهُ الشّاكِرِينَ ثُمَّ سَأَلَهُ الرّاهِبُ

عَنْ مَسائِلَ كَثِيرَةٍ كُلُّ ذلِكَ يُجِيبُهُ فِيها وَسَأَلَ الرّاهِبَ عَنْ أَشْياءَ لَمْ يَكُنْ عِنْدَ الرّاهِبِ فِيها شَيْءٌ فَأَخْبَرَهُ

بِها **شرح** الفرس بضم فا و سكون را بی‌نقطه و سين بی‌نقطه قبيله عظيمه از جمله قبائل عجم و ايشان را فارس نيز

ميگويند چنانچه گذشته در حديث اول حضرت علی بن الحسين عليهما السلام كه بابی از پانزدهم است

كه فخيرة الله من العرب هاشم ومن العجم فارس **يعنی** پس گفت راهب را امام عليه السلام بتحقيق نصيحت كرده

ترا مصاحب تو كه ملاقات كردی او را پس گفت راهب چيست نام ان مرد قربانت شوم امام گفت او متمم بن

فيروز است و او از جمله پسران فرس است و او از جمله كسی است كه ايمان اورده بسوی خدا تعالی

يگانه كه شريك نيست او را و عبادت كرده الله تعالی را با خالص ساختن عبادت و كمال اطمينان

خاطر و گريخته از جماعت خود وقتيكه ترسيده از ايشان كه دين او را ضايع كنند پس بخشيد او را

صاحب كمال اختيار او حكمت و نمود او را راه راستی و گردانيد او را از اهل پرهيز عذاب الهی

واشنائی اندلخت میان او و میان بندکان خود که خالص کرده شده اند از هر عیب و نیست هیچ سالی مگر حال آنکه او
زیارت میکند در ان سال مکه را یعنی حج میکند بیت الله را و عمره میکند در هر ماه یکبار و حج الله از جانب
خود از هند سوی مکه بسبب فضیلتی که دارم از جانب الله تعالی و مددی که میکند اهل حق را هم چنین خدای
الله تعالی شکر کرد او را بعد از آن پرسید امام را راهب از مسایل انبیا در جمیع آنها جواب صواب داد امام او را
پرسید امام علیه السلم راهب را از چیزی چند که بود نزد راهب در آنها جواب نیز چیزی که امام او را بجواب
آنها **اصل** ثم ان الراهب قال اخبرني عن ثمانية احرف نزلت فتبين في الارض منها اربعة وبقي في الهواء منها
اربعة على من نزلت تلك الاربعة التي في الهواء ومن يفسرها قال ذلك قائمنا ينزله الله عليه فيفسره
وينزل عليه ما لم ينزل على الصديقين والرسل والمهتدين ثم قال الراهب فاخبرني عن الاثنين من تلك
الاربعة الاحرف التي في الارض ما هي قال اخبرك بالاربعة كلها اما اولهن فلا اله الا الله وحده لا شريك
له باقيا والثانية محمد رسول الله صلى الله عليه وآله مخلصا والثالثة نحن اهل البيت والرابعة شيعتنا
منا ونحن من رسول الله صلى الله عليه وآله ورسول الله صلى الله عليه وآله من الله بسبب **شرح**
نزلت در اول بصیغه ماضی معلوم باب ضرب است و مراد نزول بر رسول علیه السلم است و در دوم بصیغه
ماضی مجهول باب تفعیل است و تعبیر از مستقبل بلفظ ماضی برای تحقق وقوع است التنزیل مطابق گردانیدن مضمون
با احوال کسی ینزل دو جا بصیغه مضارع معلوم باب تفعیل است تذکیر ضمیر ینزله باالکل راجع است بالاربعة
التی فی الهواء باعتبار این است که در مونث غیر حقیقی تذکیر جایز است افراد ضمیر ما هی باعتبار این است که
بحقیقت اثنتین است تانیث اولاهن نظیر [illegible] است که مراد بحرف کلمه است بمعنی کلام مختصر
تانیث ان نیز بجهه جایز است بعد از آن بدرستیکه راهب گفت خبر ده مرا از هشت سخن که فرو آمده
اهل مرفوع و خبر مبتدا است و معنی اهل البیت بیان شد در حدیث پنجاه و چهارم باب صد و هفتم **یعنی**
بعد از آن بدرستیکه راهب گفت خبر ده مرا از هشت سخن که فرو آمده اند از آسمان پس ظاهر شده در زمین از
آنها چهار سخن باین معنی که مضمون آنها بفعل آمده و مانده در هوا از آنها چهار سخن باین معنی که مضمون
آنها هنوز بفعل نیامده در زمین مانند چیزی که معلق در هوا باشد بر که مطابق کرده شد آن چهار سخن
معنی که مصداق آن چهار سخن کیست و که ظاهر میسازد صدق آن چهار سخن را گفت آنکس قائم ما است
مطابق میکند او را الله تعالی بر احوال قائم باین روش که قائم ظاهر میسازد صدق او را و مطابق
بر احوال او مضمونی را که مطابق نکرده بر احوال اوصیای سابق و رسل و مومنان دیگر بعد از آن گفت
راهب پس خبر ده مرا از دو سخن از جمله آن چهار سخن که ظاهر شد در زمین که چیست حقیقت آنها
امام گفت خبر دهم ترا بآن چهار همه آنها اول آنها ایس و حید است بر حالیکه باقی و منظور باشد
در جمیع احوال و جمیع احکام الهی باین معنی که از آن غافل نشوند اصلا تا مباد که بعض غفلت کنند

ودوم

و دوم رسالت رسول صلی الله علیه وآله است بر حالیکه خالص کرده شود ما بنزل الاولین خود را
در همه احکام الهی و سیوم این است که ما اوصیای رسولیم و چهارم اینکه شیعه ما نسبت ما
با ربطی عظیم دارند و ما نسبت برسول الله صلی الله علیه وآله با ربطی عظیم و رسول الله صلی الله علیه
وآله نسبت با الله تعالی با ربطی عظیم است **اصل** فقال له الراهب اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك
له وان محمدا رسول الله صلى الله عليه وآله وان ما جاء به من عند الله حق وانكم صفوة الله من خلقه
وان شيعتكم المطهرون المستبدلون ولهم عاقبة الله والحمد لله رب العالمين فدعا ابو ابراهيم
عليه السلم بجبة خز وقميص قوهي وطيلسان وخف وقلنسوة فاعطاه اياها وصلى الظهر و
قال له اختتن فقال اختتنت في سابعي **شرح** المستبدلون بدال با نقطه مفتوحه و تشدید [illegible] المستبدلون
بسکون با یک نقطه و فتح دال بی نقطه و تخفیف کلام بمعنی اسم مفعول باب استفعال اشارت
بآیت سوره عنکبوت و سوره محمد و یستبدل قوما غیرکم و موافق آیت سوره انبیا ولقد كتبنا في الزبور
من بعد الذكر ان الارض يرثها عبادي الصالحون و اینها اند قائم آل محمد علیهم السلم و در بعض
نسخ المستذلون بذال با نقطه مفتوحه و تشدید لام است بمعنی خوار شمرده شده گان و اشارت است بقول
الله تعالی در سوره قصص و نرید ان نمن على الذين استضعفوا في الارض ونجعلهم ائمة و
نجعلهم الوارثين و دولت ائمه حق دولت شیعه ایشان است و در بعض نسخ بدال بی نقطه و کاف
بمعنی استدلال کنندگان بشواهد ربوبیت و محکمات کتاب الهی بر عقاید خود الجبه بضم جیم و تشدید
با یک نقطه قبای آستین کوتاه پیش باز الخز بفتح خا با نقطه و تشدید زای با نقطه جامه بافته از ابریشم
القوهی بضم قاف و سکون واو منسوب بقوهستان شهری است در کرمان و هر جامه را که مانند بافته آنجا
باشد قوهی مینامند الطیلسان بفتح طا بی نقطه و سکون یا دو نقطه در پایین و فتح و کسر و ضم لام و تخفیف
سین بی نقطه و الف و نون جبه خاد ان جامه ایست که [illegible] از ابریشم است صاحب
قاموس گفته که معرب تالسان است **یعنی** پس گفت امام را راهب گواهی میدهم که مستحق عبادتی نیست
مگر الله تعالی یگانه که شریکی نیست او را و اینکه محمد رسول الله تعالی است صلی الله علیه وآله و اینکه آنچه
آورده آنکه از جانب الله تعالی حق است و اینکه شما گزیده الله تعالی اید از مخلوقین او و اینکه
شیعه شما پاکیزه کرده شده کانند از شکر ربوبیت رب العالمین بدل آورده شده کانند بجای
شیعه شما است عاقبت کاری که الله تعالی قرار داده و گفته که والعاقبة للمتقين و ستایش الله تعالی
راست که صاحب کل اختیار هر کس است پس طلبید امام موسی کاظم علیه السلم جبه خز و پیراهن
قوهستان و طیلسان را و کفشی را و کلاهی را پس داد آنچه را که مذکور شد بآن مرد و نماز ظهر کرد و امام
گفت خود را ختنه کن پس راهب بعد از این مجلس گفت را که بتحقیق ختنه کردم خود را در روز هفتم

هفتم اسلام ... خود جواب انچه کسی ... متولد شده باشد ششم اصل عن عبد الله بن المغيرة قال مرّ العبدُ
الصالحُ بامرأةٍ بمنى وهي تبكي وصبيانها حولها يبكون وقد ماتت لها بقرةٌ فدنا منها ثم قال لها ما يُبكيكِ يا
أمةَ الله قالت يا عبدَ الله إنّ لنا صبيانًا أيتامًا وكانت لي بقرةٌ معيشتي ومعيشة صبياني كان منها وقد
ماتت وبقيتُ منقطعًا بي وبولدي لا حيلة لنا فقال يا أمةَ الله هل لكِ أن أُحييها لكِ فأُلهِمت أن قالت
نعم يا عبدَ الله فتنحّى وصلّى ركعتين ثم رفع يديه هُنيئةً وحرّك شفتيه ثم قام فصوّت بالبقرة فنخسها
نخسةً أو ضربها برجله فاستوت على الأرض قائمةً فلما نظرت المرأة إلى البقرة صاحت وقالت عيسى بن
مريم وربِّ الكعبة فخالط الناسَ وصار بينهم ومضى عليه السلام یعنی روایتست از عبد الله بن مغیره کفت
امام موسی کاظم علیه السلام بزنی در منی وان زن کریه میکرد واطفال او در دور او کریه میکردند بجهة انکه مرده بود
او را ماده کاوی پس امام نزدیک او شد بان زن بعد ازان کفت وچه بکریه میاورد ترا ای کنیز الله تعالی کفت
بنده الله تعالی بدرستیکه مارا اطفالی یتیمان هستند وبود مارا ماده کاوی که معاش من ومعاش اطفال من بود
ازان وبتحقیق مرده ومانده ام بی معاش با اطفال من چاره نیست مارا پس کفت ای کنیز الله تعالی ایا
میل هست ترا بانکه زنده کنم ازبرای تو پس در دل او افتاده شد انکه کفت اری بنده الله تعالی پس بکناری
رفت ونماز کرد دو رکعت بعد ازان بلند داشت دو دست خود را کمی وجنبانید دو لب خود را بعد
برخاست پس اواز داد ماده کاو را وانکشت زد ماده کاو را انکشت زدنی یا زد او را بپای خود شد ازان
پس ماده کاو راست شد بر زمین ایستاده پس وقتیکه نظر کرد ان زن بسوی ماده کاو فریاد زد وکفت این
عیسی بن مریم است قسم برب کعبه اشارتست بانچه سوره ال عمران واحیی الموتی باذن الله پس امام مخلوط کرد خود
بمردمان وکم شد در میان ایشان تا کسی نشناسد او را ورفت علیه السلام هفتم اصل عن سيف بن عميرة عن إسحق
بن عمّار قال سمعتُ العبدَ الصالحَ ينعى إلى رجلٍ نفسَه فقلتُ في نفسي وإنه ليعلم متى يموت الرجل من
شيعته فالتفت إليّ شبهَ المغضب فقال يا إسحق قد كان رُشيد الهجري يعلم علم المنايا والبلايا والإمام
أولى بعلم ذلك ثم قال يا إسحق اصنع ما أنت صانع فإنّ عمرك قد فني وإنك تموت إلى سنتين وإخوتك
وأهل بيتك لا يلبثون بعدك إلا يسيرًا حتى تتفرق كلمتهم ويخون بعضهم بعضًا حتى يشمت بهم عدوّهم
فكان هذا في نفسك فقلت فإني أستغفر الله بما عرض في صدري شرح ينعى بنون وعين بی نقطه والف منقلبه
از یا بصیغه مضارع غایب معلوم باب منع است النعی بفتح نون وسکون عین رسانیدن خبر مرک ضمیر نفسه راجع برجل
است وانه بتقدیر استفهام وبعنوان شک است رشید بضم را بی نقطه وفتح شین با نقطه از اصحاب امیر المؤمنین
وحضرت او را تعلیم میکرده علم منایا وبلایا چنانچه مذکور است در کتاب کشی الهجری بفتح ها وفتح جیم وراء بی نقطه
جنبد موضع است علم بکسر عین وسکون لام وبفتح عین وفتح لام مضروب ومفعول به است وبمعنی علامت
نشان است فنی بفا ونون بصیغه ماضی غایب معلوم باب علم است یعنی فنی بجاست ... سنتین ...

دوسال

دو سال فاء در فکان برای تفریع است بر خبر مرک اسحق وحوادث بعد ازان کان بالف وتخفیف نون مفتوحه یا بفتح
همزه وتشدید نون است اشاره الیه هذا خبر مرک اسحق وحوادث بعد ازان است وحاصل این است که انچه در دل تو
کذشت باعث این خبر شد واکر نه ان خیال فاسد را نمیکردی این خبر ... را نمیدادم ... ابی جهم
در دل تو کذشته بود یعنی روایتست از سیف بن عمیره بفتح عین بی نقطه وکسر میم از اسحق بن عمار کفت شنیدم
از امام موسی کاظم علیه السلام ... خبر مرک ... کفتم در دل خود ایا میداند بدرستیکه امام ...
مردن مردی از شیعه خود را ... ماننده غضبناک ... کفت ای اسحق بتحقیق رشید هجری ...
... نشان ... امام ... بدانستن ان بعد ازان کفت
ای اسحق بکن انچه که تو اراده کردنی ان ... بدرستیکه عمر تو بتحقیق ... بدرستیکه تو میمیری
تا شصت روز ... واهل خانه تو ... بعد از تو مکر اندکی تا انکه مختلف میشود سخن ایشان
وخیانت میکنند بعضی از ایشان بعضی را تا انکه شماتت میکنند با ایشان دشمن ایشان پس بود این خبر در دل
تو پس کفتم پس بدرستیکه من استغفار میکنم الله تعالی را از انچه بهم رسید در سینه من اصل فلم يلبث إسحق
بعد هذا المجلس إلا يسيرًا حتى مات ثم ما أتى عليهم إلا قليل حتى قام بنو عمّار بأموال الناس فأفلسوا
این کلام سیف است ... باموال برای تعدیه است یعنی پس درنک نکرد اسحق بعد ازان مجلس مکر اندکی
تا انکه مرد اسحق پس نماند ایشان مکر اندکی از زمان تا انکه برخاستند ... اولاد عمار که برادران
اسحق واهل بیت او باشند مال ... مردمان که اهل ... بود پس مفلس شدند هشتم
اصل عن علي بن جعفر قال جاءني محمد بن إسمعيل وقد اعتمرنا عمرة رجب ونحن يومئذ بمكة فقال يا عمّ
إني أريد بغداد وقد أحببتُ أن أودّع عمّي أبا الحسن يعني موسى بن جعفر عليهما السلام وأحببتُ أن تذهب
معي إليه فخرجتُ معه نحو أخي وهو في داره التي بالحوبة وذلك بعد المغرب بقليل فضربتُ الباب فأجابني
أخي فقال من هذا فقلت علي فقال هو ذا أخرج وكان بطيء الوضوء فقلت العجل قال وأعجل فخرج و
عليه إزار ممشّق قد عقده في عنقه حتى قعد تحت عتبة الباب فقال علي بن جعفر فانكببتُ عليه
فقبّلتُ رأسه وقلتُ قد جئتك في أمر إن تره صوابًا فالله وفّق له وإن يكن غير ذلك فما أكثر ما نخطي
شرح یعنی موسی بن جعفر علیهما السلام کلام علی بن جعفر است الحوبة بفتح حاء بی نقطه وفتح واو وتشدید باء دو نقطه
با ... مفتوحه وتصغیر حوبه بفتح حا ... مراد این است که در کوچه است اما ... یا الاثبات ...
در ... است الممشق بضم میم اول وفتح میم دوم وتشدید شین با نقطه مفتوحه وقاف رنک کرده شده بمشق
بکسر میم وسکون شین کل ارمنی که سرخ است ما اکثر صیغه تعجب است وما نخطی بصیغه متکلم است یعنی
روایتست از علی بن جعفر کفت امد نزد من محمد بن اسمعیل بن جعفر بعد انکه عمره کرده بودیم عمره رجب
وما ان روز ... بمکه بودیم پس کفت ای عمو من بدرستیکه من اراده دارم بغداد را وبتحقیق دوست داشتم

کرد وداع کنم عموی خود ابو الحسن را یعنی موسی بن جعفر علیهما السلام را و دوست داشتم که بیاید
این سوی او پس بیرون آمدم با او بجانب برادرم و او در خانهٔ خود بود که در کنار وادی بود
است و آن رفتن نزد او بعد از نماز شام بود و خفی بود پس در زدم در را پس جواب داد برادرم بان
که گفت کیست اینکه در میزند پس گفتم علی است پس گفت این است بیرون می آیم و بود در وضو
پس گفتم شتاب کن در وضو گفت و شتاب میکنم پس بیرون آمد و بر او بود ازار چیره رنگ کرده شده
بگل ارمنی بر حالی که گره کرده بود در گردن خود تا آنکه نشست پایین آستان در گفت علی بن جعفر
پس سر فرو بردم برای او پس بوسیدم سرش را و گفتم تحقیق آمدم نزد تو برای کاری که اگر ببینی آن
بجای خود پس الله تعالی توفیق داده برای آن و اگر باشد بجای این چیز بسیار است خطای ما **اصل**
قَالَ فَمَا هُوَ قُلْتُ هَذَا ابْنُ اَخِيكَ يُرِيدُ اَنْ يُوَدِّعَكَ وَيَخْرُجَ اِلَى بَغْدَادَ فَقَالَ لِي ادْعُهُ فَدَعَوْتُهُ وَ
كَانَ مُتَنَحِّياً فَدَنَا مِنْهُ فَقَبَّلَ رَأْسَهُ وَقَالَ جُعِلْتُ فِدَاكَ اَوْصِنِي فَقَالَ اُوصِيكَ اَنْ تَتَّقِيَ اللهَ فِي دَمِي فَقَالَ
مُجِيباً لَهُ مَنْ اَرَادَكَ بِسُوءٍ فَعَلَ اللهُ بِهِ وَجَعَلَ يَدْعُو عَلَى مَنْ يُرِيدُهُ بِسُوءٍ ثُمَّ عَادَ فَقَبَّلَ رَأْسَهُ فَقَالَ
يَا عَمِّ اَوْصِنِي فَقَالَ اُوصِيكَ اَنْ تَتَّقِيَ اللهَ فِي دَمِي فَقَالَ مَنْ اَرَادَكَ بِسُوءٍ فَعَلَ اللهُ بِهِ وَفَعَلَ ثُمَّ عَادَ
عَلَى مَنْ اَرَادَهُ بِسُوءٍ ثُمَّ تَنَحَّى عَنْهُ وَمَضَيْتُ مَعَهُ فَقَالَ لِي اَخِي يَا عَلِيُّ مَكَانَكَ فَقُمْتُ مَكَانِي فَدَخَلَ
مَنْزِلَهُ ثُمَّ دَعَانِي **شرح** گفت وجهت آن کار دیگر چیست گفتم این برادرزاده تو میخواهد که وداع کند
ترا و بیرون رود بسوی بغداد پس گفت مرا که نزدیک ساز او را پس طلبیدم او را و بود کناره گیرنده
پس نزدیک شد با امام علیه السلام پس بوسید سرش را و گفت قربانت شوم سفارشی کن مرا پس گفت
سفارش میکنم ترا که بپرهیزی عذاب الله تعالی را در خون من پس گفت در حالیکه جواب میداد او را که هر که بد
تو خواهد کند الله تعالی با او چنین کند و شروع کرد در نفرین میکرد بر کسی که بد او خواهد بعد از آن برگشت پس
بوسید سرش را پس گفت ای عموی من سفارش کن مرا پس گفت سفارش میکنم ترا که بپرهیزی
عذاب الله تعالی را در خون من پس گفت هر که بد تو خواهد کند آن بد را الله تعالی با او کند باین معنی که
اقسام نفرین ها کرد بر آنکس بعد از آن برگشت پس بوسید سرش بعد از آن گفت ای عموی من سفارش
کن مرا پس گفت سفارش میکنم ترا که بپرهیزی عذاب الله تعالی در خون من پس نفرین کرد بر کسی که بد او
خواهد بعد از آن دور شد از او و رفتم با او پس گفت مرا برادرم ای علی در جای خود باش پس ماندم
در جای خود پس داخل شد منزل خود را بعد از آن طلبید مرا **اصل** فَدَخَلْتُ اِلَيْهِ فَتَنَاوَلَ صُرَّةً فِيهَا
مِائَةُ دِينَارٍ فَاَعْطَانِيهَا وَقَالَ قُلْ لِابْنِ اَخِيكَ يَسْتَعِينُ بِهَا عَلَى سَفَرِهِ قَالَ عَلِيٌّ فَاَخَذْتُهَا فَاَدْرَجْتُهَا
فِي حَاشِيَةِ رِدَائِي ثُمَّ نَاوَلَنِي مِائَةً اُخْرَى وَقَالَ اَعْطِهِ اَيْضاً ثُمَّ نَاوَلَنِي صُرَّةً اُخْرَى وَقَالَ اَعْطِهِ اَيْضاً
فَقُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ اِذَا كُنْتَ تَخَافُ مِنْهُ مِثْلَ الَّذِي ذَكَرْتَ فَلِمَ تُعِينُهُ عَلَى نَفْسِكَ فَقَالَ اِذَا

وصلته

وَصَلْتُهُ وَقَطَعَنِي قَطَعَ اللهُ اَجَلَهُ ثُمَّ تَنَاوَلَ مِخَدَّةَ اَدَمٍ فِيهَا ثَلَاثَةُ آلَافِ دِرْهَمٍ وَضَحٍ فَقَالَ اَعْطِهِ هَذِهِ اَيْضاً
قَالَ فَخَرَجْتُ اِلَيْهِ فَاَعْطَيْتُهُ الْمِائَةَ الْاُولَى فَفَرِحَ بِهَا فَرَحاً شَدِيداً وَدَعَا لِعَمِّهِ ثُمَّ اَعْطَيْتُهُ الْمِائَةَ الثَّانِيَةَ
وَالثَّالِثَةَ فَفَرِحَ حَتَّى ظَنَنْتُ اَنَّهُ سَيَرْجِعُ وَلَا يَخْرُجُ ثُمَّ اَعْطَيْتُهُ الثَّلَاثَةَ آلَافِ دِرْهَمٍ **شرح** الْمِخَدَّة
بکسر میم و فتح خاء با نقطه و تشدید دال بی نقطه بالش که در زیر سر مینهند و استعاره شده برای
همیان بزرگ الادم بفتح همزه و فتح دال بی نقطه اسم جمع ادیم و بضم همزه و ضم دال جمع ادیم بکسر همزه پوستهای دباغت
کرده شده الوضح بفتح واو و فتح ضاد با نقطه و حاء بی نقطه درهم تازه سکه تمام عیار و غیر آن یعنی
پس داخل شدم سوی او پس گرفت همیانی که در آن صد دینار طلا بود پس داد مرا آن و گفت بگو برادر
زاده خود را که مدد جوید بآن بر سفر خود گفت علی بن جعفر پس گرفتم آن را و پیچیدم آن را در کنار ردای خود
بعد از آن داد مرا صد دیگر و گفت بده او را نیز بعد از آن داد مرا همیانی دیگر و گفت بده او را
نیز پس گفتم قربانت شوم چون ترسی از او چنین چیزی که گفتی پس چرا مدد میکنی او را بر خود
پس گفت چون من در حق او صله رحم کرده باشم و او در حق من قطع صله رحم کند ببرد
الله تعالی عمر او را این است که او را الله تعالی هلاک میکند زود و این کار میکند که
من این مصلحت بعد از آن گرفت بالش پوستهای که در آن سه هزار درهم تازه سکه صحیح بود پس
گفت بده او را این نیز علی بن جعفر گفت پس بیرون آمدم سوی او پس دادم او را صد دینار اول
پس خوشحال شد بان خوشحالی سخت و دعا کرد برای عموی خود بعد از آن دادم او را صد دوم و
پس خوشحال شد تا آنکه گمان کردم که او برگردد از اراده سفر و بیرون نرود بجانب بغداد بعد
از آن دادم او را سه هزار درهم **اصل** فَمَضَى عَلَى وَجْهِهِ حَتَّى دَخَلَ عَلَى هَارُونَ فَسَلَّمَ عَلَيْهِ بِالْخِلَافَةِ وَ
قَالَ مَا ظَنَنْتُ اَنَّ فِي الْاَرْضِ خَلِيفَتَيْنِ حَتَّى رَاَيْتُ عَمِّي مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ يُسَلَّمُ عَلَيْهِ بِالْخِلَافَةِ فَاَرْسَلَ هَارُونُ
اِلَيْهِ بِمِائَةِ اَلْفِ دِرْهَمٍ فَرَمَاهُ اللهُ بِالذُّبَحَةِ فَمَا نَظَرَ مِنْهَا اِلَى دِرْهَمٍ وَلَا مَسَّهُ **شرح** الذبحه بکسر و ضم ذال
با نقطه و سکون و فتح باء یک نقطه و حاء بی نقطه خناق که آماس است در حلق **اصل** پس رفت بر آن راهی که اراده
داشت تا داخل شد بر هارون پس سلام کرد بر هارون بخلافت و گفت گمان نداشتم که
در زمین دو خلیفه باشد تا آنکه دیدم عموی خود موسی بن جعفر را که سلام کرده میشود بر او
بخلافت پس فرستاد هارون سوی او صد هزار درهم پس گرفتار کرد او را الله تعالی بخناق پس
نظر نکرد از آن درهمها سوی یک درهم باین معنی که از همیان بیرون نیاورد و دست نمالید
درهمی از همیان نیز **اصل** قُبِضَ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ وَهُوَ ابْنُ اَرْبَعٍ وَخَمْسِينَ سَنَةً فِي
عَامِ ثَلَاثٍ وَثَمَانِينَ وَمِائَةٍ وَعَاشَ بَعْدَ جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ خَمْساً وَثَلَاثِينَ سَنَةً ابن طاوس ... **شرح**
مصنف بعد ازین که باب صد و نوزدهم است **اصل** مولد ابی الحسن الرضا علیه السلام **شرح** این تاریخ اصح

است که نسبت داده بولادت امام رضا علیه السلام در این مبحث کلام مصنف و محدثین است و نقل کلام ایشان
کلام مصنف اصل ولد أبو الحسن الرضا عليه السلام سنة ثمان وأربعين ومائة وقبض عليه السلام في صفر من
سنة ثلاث ومائتين وهو ابن خمس وخمسين سنة وقد اختلف في تاريخه إلا أن هذا التاريخ هو أقصد
إن شاء الله تعالى وتوفي عليه السلام بطوس في قرية يقال لها سناباد من نوقان على دعوة وقبر عليه السلام بها و
كان المأمون أشخصه من المدينة إلى مرو على طريق البصرة وفارس فلما خرج المأمون وشخص إلى
بغداد أشخصه معه فتوفي في هذه القرية وأمه أم ولد يقال لها أم البنين شرح ولادت واقع
شد در زمان منصور بن محمد بن علي بن عبد الله بن عباس که پنجم از عباسیست و دوم از خلفای
عباسیه است و وفات در زمان مامون عبد الله بن هرون بوده سناباد بفتح سین بی نقطه و نون و
الف و با بیکنقطه و الف و دال بیکنقطه و بی نقطه است من نوقان متعلق است بطرف در عبارت دعوه نوقان
بضم نون و فتح نون و سکون واو و قاف و الف و نون یکی از دو شهر قدیم طوس است و دیگری طابران است و طابران
بی نقطه و الف و فتح با بیکنقطه و را بی نقطه و الف و نون که الحال خرابست و مسمی شهر طوس است علی
حذف مسند ای محل تقدیره علی دعوه یا لفظ دیگر قریب است یعنی زاده شد امام رضا
علیه السلام در سال صد و چهل و هشت هجری و گرفته شد علیه السلام از دنیا در صفر از سال دویست و سه
و او فرزند پنجاه و پنج سال بود و بتحقیق اختلاف کرده شد در تاریخ ولادت و وفات او و این قدر
هست که این تاریخ که مذکور شد اقرب بدرست است ان شاء الله تعالى و گرفته شد علیه السلام در طوس
در دهی که گفته میشود او را سناباد و دوری از ده از نوقان معتدل یک نوع و اراست و مامون شده
بود او علیه السلام و مامون سیر داد او را از مدینه بجانب مرو براه بصره و فارس پس چون
بیرون رفت مامون از مرو رفت بسوی بغداد سیر داد او را با خود پس گرفته شد از دنیا در این
ده و مادر او کنیز بود گفته میشد او را ام البنین اول اصل عن هشام بن أحمر قال قال لي أبو الحسن
الأول هل علمت أحدا من أهل المغرب قدم قلت لا قال بلى قد قدم رجل فانطلق بنا فركب وركبت
معه حتى انتهينا إلى الرجل فإذا رجل من أهل المدينة معه رقيق فقلت له اعرض
علينا فعرض علينا سبع جوار كل ذلك يقول أبو الحسن لا حاجة لي فيها ثم قال اعرض علينا
فقال ما عندي إلا جارية مريضة فقال له ما عليك أن تعرضها فأبى عليه فانصرف ثم أرسلني
من الغد فقال قل له كم كان غايتك فيها فإذا قال كذا وكذا فقل قد أخذتها فأتيته فقال ما
كنت أريد أن أنقصها من كذا وكذا فقلت قد أخذتها فقال هي لك ولكن أخبرني من الرجل الذي
كان معك بالأمس فقلت رجل من بني هاشم فقال من أي بني هاشم فقلت ما عندي أكثر من
هذا شرح المغرب الا الكلام المدنیة برای عهد خارج است و عبارتست از بلادی که در طرف غرب بلاد

مغربست

مغربیست و از اجابلس بفتح جیم با یکنقطه و فتح با و سکون لام و صاد بی نقطه شهریست صاحب قاموس گفته جابلص بفتح
الباء واللام او سکونها بلد بالمغرب لیس وراءه انسی الرقیق بفتح را بی نقطه و کسر قاف اول و سکون یا جمع رقیق
بکسر را و تشدید قاف مملوک کان اعرض امر است یعنی روایتست از هشام بن احمر که گفت مرا امام موسی
کاظم علیه السلام ابو الحسن اول ایا دانستی هیچکس از اهل مغرب که آمده باشد گفتم نه گفت بلی بتحقیق آمده مردی پس برو با ما
پس سوار شد و سوار شدم با او تا رسیدیم بان مرد پس ناگاه مردی بود از اهل مدینه که با او بود چند بنده پس
گفتم او را واعرض کن بر ما پس عرض کرد بر ما هفت کنیز در همه آن میگفت امام علیه السلام حاجت نیست مرا
بان بعد از ان امام گفت واعرض کن بر ما پس گفت نیست نزد من مگر کنیزی بیمار پس امام گفت او را باکی نیست
تو در اینکه واعرض کنی او را پس ابا و امتناع کرد از ان مرد بر امام پس برگشت بعد از ان فرستاد مرا در فردا گفت
بگو او را که چه مقدار بود نهایت خواهش تو بر قیمت ان کنیز پس چون بگوید این قدر و این قدر پس بگو بتحقیق
گرفتم او را باین قیمت پس اوردم نزد ان مرد پس گفت نبودم که خواهم که کم کنم قیمت او را از این قدر
و این قدر پس گفتم بتحقیق گرفتم او را باین قیمت پس گفت او از تست باین قیمت ولیکن خبر ده مرا که کیست ان
مرد که بود با تو دیروز پس گفتم مردیست از اولاد هاشم پس گفت از کدام شعبه اولاد هاشم است پس گفتم
نیست نزد من بیشتر از اینکه گفتم اصل فقال أخبرك عن هذه الوصيفة إني اشتريتها من أقصى المغرب فلقيتني
امرأة من أهل الكتاب فقالت ما هذه الوصيفة معك فقلت اشتريتها لنفسي فقالت ما يكون ينبغي أن
تكون هذه عند مثلك إن هذه الجارية ينبغي أن تكون عند خير أهل الأرض فلا تلبث إلا قليلا حتى تلد
منه غلاما ما يولد بشرق الأرض ولا غربها مثله قال فأتيته بها فلم تلبث عنده إلا قليلا حتى ولدت الرضا
عليه السلام شرح پس ان مرد گفت خبر میدهم ترا از احوال این کنیز بدرستیکه من خریدم او را از منتهای مغرب پس
ملاقات کرد مرا زنی از اهل انجیل و او گفت چیست این کنیز که با تست پس گفتم خریدم او را برای
خود پس گفت نخواهد بود که سزاوار باشد که باشد این نزد مثل تو بدرستیکه این کنیز سزاوار است که
نزد بهترین اهل زمین بود پس درنگ نکند مگر اندکی تا بزاید از او پسری که مثل او در مشرق زمین و نه مغرب زمین
ماننده او در اهل زمین ها نشود هشام گفت پس اوردم او را بنزد امام ان کنیز پس درنگ نکرد نزد امام مگر اندکی تا آنکه زایید
امام رضا علیه السلام را دوم اصل عن صفوان بن يحيى قال لما مضى أبو إبراهيم عليه السلام وتكلم أبو الحسن عليه السلام
خفنا عليه من ذلك فقيل له إنك قد أظهرت أمرا عظيما وإنا نخاف عليك هذه الطاغية قال فقال ليجهد جهده
فلا سبيل له علي شرح روایتست از صفوان بن یحیی گفت که چون از دنیا رفت امام موسی کاظم علیه السلام
و سخن در آمد امام رضا علیه السلام باظهار امامت خود ترسیدیم بر او از ان اظهار پس گفته شد او را بدرستیکه
بتحقیق اظهار کردی کاری عظیم را و بدرستیکه ما میترسیم بر تو از این نهایت طاغی پس گفت هر چند باشد او گفت
پس امام رضا علیه السلام گفت کوشش کند نهایت سعی خود پس نیست راهی او را بر من سیم اصل

ودخلت على الرضا عليه السلام في بيت داخل في جوف بيت ليلاً فرفع يده فكانت كأن في البيت عشرة مصابيح و
استأذن عليه رجل فخلى يده ثم أذن له شرح صلا بجيم بصيغه ماضی معلوم از باب تفعل است یعنی شغل من الدخل الخالی
باد و بود برای سببیت است و ضمیر راجع برجل یا بمصدر استئذان است یعنی داخل شدم بر امام رضا علیه السلام در
خانه که در میان خانه دیگر بود شبی پس چون چراغ نبود برداشت دست خود را پس از دست خود چنان چیزی که گویا
که در آن خانه ده چراغ بود و اذن دخول طلبید بر مردی پس چون برخاست از آن خانه بسبب بعد از آن
اذن داد او را [illegible] اصل عن الغفاری قال کان لرجل من آل ابی رافع مولی النبی صلی الله علیه وآله یقال له
طيس علي حق فتقاضاني وألح علي وأعانه الناس فلما رأيت ذلك صليت الصبح في مسجد الرسول صلى
الله عليه وآله ثم توجهت نحو الرضا عليه السلام وهو يومئذ بالعريض فلما قربت من بابه إذا هو قد طلع على حمار و
عليه قميص ورداء فلما نظرت إليه استحييت منه فلما لحقني وقف ونظر إلي فسلمت عليه وكان شهر
رمضان فقلت جعلت فداك إن لمولاك طيس علي حقاً وقد والله شهرني وأنا أظن في نفسي أنه عليه السلام
يأمره بالكف عني ووالله ما قلت له كم له علي ولا سميت له شيئاً فأمرني بالجلوس إلى رجوعه فلم أزل حتى
صليت المغرب وأنا صائم فضاق صدري وأردت أن أنصرف فإذا هو قد طلع علي وحوله الناس
وقد قعد له السؤال وهو يتصدق عليهم فمضى ودخل بيته شرح طیس بفتح طاء بی نقطه و سکون یاء
دو نقطه در پایین و سین بی نقطه بمعنی بسیار زشت است و بسکون با یک نقطه بمعنی سیاه است و بفتح نون
بمعنی تاریکی بسیار بعض روایت از غفاری بکسر غین با نقطه و تخفیف فا گفت بود مردی از آل ابی
رافع غلام پیغمبر صلی الله علیه وآله که گفته میشد او را طیس بر من حقی پس تقاضا کرد مرا و مبالغه کرد بمن
و مدد کردند او را مردمان در طلب حق یا بمعنی که مرا اهانت بسیار کردند پس وقتیکه دیدم این
نماز صبح کردم در مسجد رسول الله صلی الله علیه وآله بعد از آن متوجه شدم بجانب امام رضا علیه السلام و او
آن روز در شهر بود در عریض بضم عین بی نقطه و فتح را بی نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین و ضاد با نقطه
بود پس وقتیکه نزدیک شدم بدر خانه او ناگاه او بتحقیق بیرون آمد سوار بر درازگوشی و بر او بود
پیراهنی و ردائی پس وقتیکه نظر کردم بسوی او شرم کردم از او پس وقتیکه رسید بمن
ایستاد پس نظر کرد بسوی من پس سلام کردم بر او و بود ماه رمضان پس گفتم قربانت شوم
بدرستیکه غلام زاده ترا که طیس است بر من حقی است و بتحقیق بخدا قسم که رسوا کرد مرا و من گمان میکردم
در دل خود که امام علیه السلام امر خواهد کرد طیس را بدست باز داشتن از من و بخدا قسم که نگفتم امام علیه السلام
که چند او راست بر من و نام نبردم برای امام چیزی از درهم و دینار پس امر کرد مرا بنشستن تا
گشتن او از آنجا که بضیافت رفت پس ماندم تا آنکه نماز شام را و من روزه بودم پس تنگ دل
شدم و خواستم که برگردم پس ناگاه او بتحقیق ظاهر شد بر من و در دور او مردم بودند و بتحقیق

سرراه

سر راه او نشسته بودند برای تصدق او اهل طلب و او تصدق میکرد برایشان پس رفت و داخل خانه
خود شد اصل ثم خرج ودعاني فقمت إليه ودخلت معه فجلس وجلست فجعلت أحدثه عن
ابن المسيب وكان أمير المدينة وكان كثيراً ما أحدثه عنه فلما فرغت قال لا أظنك أفطرت بعد
فقلت لا فدعا لي بطعام فوضع بين يدي وأمر الغلام أن يأكل معي فأصبت والغلام من الطعام
فلما فرغنا قال لي ارفع الوسادة وخذ ما تحتها فرفعتها وإذا دنانير فأخذتها ووضعتها
في كمي وأمر أربعة من عبيده أن يكونوا معي حتى يبلغوني منزلي فقلت جعلت فداك إن طائف
ابن المسيب يدور وأكره أن يلقاني ومعي عبيدك فقال لي أصبت أصاب الله بك
الرشاد وأمرهم أن ينصرفوا إذا رددتهم فلما قربت من منزلي وآنست رددتهم شرح بعد از آن
از خانه بیرون آمد و طلبید مرا پس برخاستم و رفتم بجانب او و داخل خانه شدم با او پس نشست
و نشستم پس شروع کردم حکایت میکردم او را از حرکت ابن المسیب و بود حاکم مدینه و بسیار
بود که حکایت میکردم او را از ابن المسیب پس از آن مجلس فارغ بود پس وقتیکه فارغ شدم از حکایت
گفت گمان ندارم که تو افطار کرده باشی هنوز پس گفتم نه پس طلبید برای من طعامی که پس گذاشته
شد پیش من و امر کرد غلام را که طعام را بخورد با من پس خوردم با غلام از
طعام پس وقتیکه فارغ شدیم گفت مرا بردار بالش را و بگیر آنچه در زیر آنست پس برداشتم
آن را و ناگاه دینارها طلا بود پس برگرفتم آنها را و گذاشتم در آستین خود و امر کرد چهار کس از
غلامان خود را که باشند با من تا برسانند مرا بمنزل من در شهر پس گفتم قربانت شوم بدرستیکه
عسس ابن المسیب میگردد و کراهت دارم از آنکه ببیند مرا و با من غلامان تو باشند پس گفت
مرا درست یافتی مصلحت را دریابد ترا خدای تعالی براه راستی و امر کرد غلامان را که برگردند وقتیکه
من برگردانم ایشان را پس وقتیکه نزدیک بمنزل خود شدم و خاطر جمع شدم برگردانیدم ایشان را
اصل فصرت إلى منزلي ودعوت بالسراج ونظرت إلى الدنانير فإذا هي ثمانية وأربعون
ديناراً وكان حق الرجل علي ثمانية وعشرين ديناراً وكان فيها دينار يلوح فأعجبني حسنه
فأخذته وقربته من السراج فإذا عليه نقش واضح حق الرجل ثمانية وعشرون ديناراً وما
بقي فهو لك ولا والله ما عرفت ما له علي والحمد لله رب العالمين الذي أعز وليه شرح صرت بتخفیف
را و تشدید یا صیغه ماضی است از صیر ما استفهامیه است که مستعمل شده در آنچه جواب استفهام
میباشد مثل عرفت ابن زید و میتواند بود که موصوله باشد یا جزئیه باشد یعنی پس گردیدم
بسوی منزل خود و طلبیدم چراغ را و نظر کردم بسوی دینارها پس ناگاه آنها چهل و هشت دینار
بود و بود حق آن مرد بر من بیست و هشت دینار و بود در میان دینارها دیناری که میدرخشید

از کمال صفا پیش خود شد امر احسن آن پس بدست گرفتم آن را و بزیر بلک کردم از چراغ پس ناگاه بر آن سکه
آشکارا بود که چون آن مرد بیست و هشت دینار است و آنچه مانده بود آن را نیست و بخدا قسم نجا
نیاز کی که چند است آن مرد را بر من و سپاس ایزد تعالی را است که صاحب کل اختیار هر کس
آنکه عزیز کرده اما هر اگر خود تعیین کرده **پنجم اصل** عن ابی الحسن الرضا علیه السلام انه خرج من المدینة
فی السنة التی حج فیها هرون یرید الحج فانتهی الی جبل عن یسار الطریق وانت ذاهب الی
مکة یقال له فارع فنظر الیه ابو الحسن ثم قال بانی فارع وهادمه یقطع اربا اربا فلم ندر ما
معنی ذلک فلما ولی هرون ونزل بذلک الموضع وصعد جعفر بن یحیی ذلک الجبل وامر ان
یبنی له ثم مجلس فلما رجع من مکة صعد الیه فامر بهدمه فلما انصرف الی العراق قطع اربا اربا
شرح الفارع بفا و الف و کسر را بی نقطه و عین بی نقطه موضع عالی بغایت خوب و اینجا اسم کوهست
و چنین اند بعضی که تسمیه آن بفارع بر این باشد که مشرف است بر فرع بضم فا و سکون را بی نقطه
و عین بی نقطه که دهیست نزدیک عذیب و جم یقطع مجهول باب تفعیل است الارب بکسر همزه و سکون
را بی نقطه و با یک نقطه عضو **یعنی** روایتست از امام رضا علیه السلام اینکه او بیرون رفت از مدینه
در سالی که حج کرد در آن سال هرون و اراده داشت امام علیه السلام حج را پس رسید بکوهی که در دست
چپ راه است در حالیکه تو از مدینه رو بمکه میروی که گفته میشود آن کوه را فارع پس نظر کرد امام علیه السلام
بسوی آن کوه بعد از آن گفت بنا کننده فارع و خراب کننده آن پاره پاره میشود عضو عضو پس
ندانستیم که چیست معنی این سخن پس وقتیکه امام علیه السلام رفت هرون و فرود آمد در آن موضع
و بالا رفت جعفر بن یحیی برمکی آن کوه را و امر کرد که بنا نهاده شود برای او در آنجا عمارتی که مجلس
باشد و وقتیکه ابلیس آنجا پس وقتیکه برگشت از مکه بالا رفت سوی آن عمارت پس امر کرد بخراب
کردن آن پس وقتیکه برگشت سوی بغداد پاره پاره شد عضو عضو **ششم اصل** عن ابراهیم بن موسی
قال الححت علی ابی الحسن الرضا علیه السلام فی شیء اطلبه منه فکان یعدنی فخرج ذات یوم لیستقبل
والی المدینة وکنت معه فجاء الی قرب قصر فلان فنزل تحت شجرات ونزلت انا معه ولیس معنا
ثالث فقلت جعلت فداک هذا العید قد اظلنا ولا والله ما املک درهما فما سواه فحک بسوطه
الارض حکا شدیدا ثم ضرب بیده فتناول منها سبیکة ذهب ثم قال انتفع بها واکتم ما
رایت **شرح** فلان صیغه [illegible] نام صاحب قصر است چه در مدینه و حوالی آن ده قصر است یا یعنی
بر کنار [illegible] نام او [illegible] از جمله [illegible] است و [illegible] و لهذا اظلنا [illegible] بالفتح
بالنقط و تشدید لام [illegible] **یعنی** روایتست از ابراهیم بن موسی که گفت مبالغه کردم بر امام رضا
علیه السلام در چیزی که می طلبیدم از او پس وعده میکرد مرا که [illegible] بیرون آمد

از زیر

از زیر برای اینکه استقبال کند حاکم مدینه را و بودم با او پس آمد تا نزدیکی قصر فلان پس فرود
آمد در سایه درختی چند و فرود آمدم من با او و نبود با ما کسی که سیم ما باشد پس گفتم [illegible]
[illegible] بخدا قسم که ندارم درهمی و غیر درهمی [illegible]
[illegible] پس گرفت از زمین شمش طلائی بعد از
آن گفت [illegible] **هفتم اصل** عن علی بن ابراهیم عن یاسر الخادم
والریان بن الصلت جمیعا قال لما انقضی امر المخلوع واستوی الامر للمأمون کتب الی الرضا علیه السلام
یستقدمه الی خراسان فاعتل علیه ابو الحسن علیه السلام بعلل فلم یزل المأمون یکاتبه فی ذلک
حتی علم انه لا محیص له وانه لا یکف عنه فخرج علیه السلام ولابی جعفر سبع سنین فکتب الیه
المأمون لا تأخذ علی طریق الجبل وقم وخذ علی طریق البصرة والاهواز وفارس حتی وافی
مرو فعرض علیه المأمون ان یتقلد الامر والخلافة فابی ابو الحسن علیه السلام قال فولایة العهد
فقال علی شروط اسالکها قال المأمون سل ما شئت فکتب الرضا علیه السلام انی داخل فی ولایة
العهد علی ان لا آمر ولا انهی ولا افتی ولا اقضی ولا اولی ولا اعزل ولا اغیر شیئا مما هو قائم
وتعفینی من ذلک کله فاجابه المأمون الی ذلک کله **شرح** ضمیر قال راجعست بیاسر چه
از او منقول است و مراد این است که این الفاظ از یاسر است و ریان این مضمون را نقل
کرده المخلوع بخا با نقطه و عین بی نقطه [illegible]
و مراد محمد امین برادر عبدالله مامون است [illegible] و او را از خلافت
خلع کرد [illegible] لشکر [illegible] شدند تا آنکه
[illegible] خلع کرده امان طلبید و قبول نکردند تا کشته شد در محرم سال صد و نود و هشت
الجبل بفتح جیم و فتح با یک نقطه بلاد دیلم که از آن جمله است [illegible] بفتح همزه و سکون ها و را و
الف و زا [illegible] موضع [illegible] که میان بصره و فارس است [illegible]
یعنی روایت کرد علی بن ابراهیم از یاسر خادم امام رضا علیه السلام و ریان بن الصلت همگی که گفت یاسر
چون [illegible] خلافت [illegible] برای مامون نوشت بسوی امام رضا علیه السلام
که در مدینه [illegible] طلبید [illegible] سوی خراسان [illegible] امام رضا علیه السلام
بعذرها چند پس پیوسته مامون مینوشت [illegible] امام علیه السلام دانست که چاره
نیست او را [illegible] امام [illegible] از مدینه [illegible]
محمد تقی علیه السلام را هفت سال بود پس نوشت سوی او مامون که سفر مکن [illegible] دیلم و قم
و سفر کن [illegible] بصره و اهواز و فارس [illegible] تا آنکه [illegible] شیعه بسیار

مبادا در خلافت او خللی بهم رسد تا آنکه اهل مرو همه پس برای امتحان و امتحان کرد بر او مأمون و نگه بگرداند خود که برد امامت
و خلافت را پس انکار کرد امام رضا علیه السلام مأمون گفت پس قبول کن ولیعهدی را باین معنی که خلافت بعد
من از تو باشد پس امام برای مصلحت گفت قبول میکنم به شرطی چند که مطلب از تو اینها گفت مأمون طلب کن
آنچه را که خواستی پس نوشت امام رضا علیه السلام در خطی نامه بدین سبب که من داخل در ولیعهدی بودن میشوم
به شرط آنکه امر نکنم و نهی نکنم و فتوی ندهم و حکم نکنم و کسی را عزل نکنم و تغییر ندهم چیزی را
از جمیع آنچه بحال خود هست و معاف بودن از جمیع اینها از حضور گرد شد همراه پس قبول کرد او را مأمون پس اطلاع نمود
ملاکردن همراه با این معنی که همراه را از او قبول کرد **اصل** قَالَ فَحَدَّثَنِي يَاسِرٌ قَالَ لَمَّا حَضَرَ الْعِيدُ بَعَثَ الْمَأْمُونُ
إِلَى الرِّضَا عليه السلام يَسْأَلُهُ أَنْ يَرْكَبَ وَيَحْضُرَ الْعِيدَ وَيُصَلِّيَ وَيَخْطُبَ فَبَعَثَ إِلَيْهِ الرِّضَا عليه السلام قَدْ عَلِمْتَ
مَا كَانَ بَيْنِي وَبَيْنَكَ مِنَ الشُّرُوطِ فِي دُخُولِ هَذَا الْأَمْرِ فَبَعَثَ إِلَيْهِ الْمَأْمُونُ إِنَّمَا أُرِيدُ بِذَلِكَ أَنْ تَطْمَئِنَّ قُلُوبُ
النَّاسِ وَيَعْرِفُوا فَضْلَكَ فَلَمْ يَزَلْ عليه السلام يُرَادُّهُ الْكَلَامَ فِي ذَلِكَ وَأَلَحَّ عَلَيْهِ فَقَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ إِنْ
أَعْفَيْتَنِي مِنْ ذَلِكَ فَهُوَ أَحَبُّ إِلَيَّ وَإِنْ لَمْ تُعْفِنِي خَرَجْتُ كَمَا خَرَجَ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله وأمير المؤمنين
عليه السلام فَقَالَ الْمَأْمُونُ اخْرُجْ كَيْفَ شِئْتَ وَأَمَرَ الْمَأْمُونُ الْقُوَّادَ وَالنَّاسَ أَنْ يُبَكِّرُوا إِلَى بَابِ أَبِي الْحَسَنِ عليه السلام
شرح راوی گفت پس حکایت کرد مرا یاسر گفت پس وقتی که رسید عید یعنی عید قربان بفرستاد پیغام
مأمون سوی امام رضا علیه السلام و طلب کرد از او که سوار شود و حاضر شود در عیدگاه و نماز
عید کند و خطبه کند پس بفرستاد پیغام سوی او امام رضا علیه السلام که بتحقیق دانستی آنچه بود میان
من و میان تو که شرطها در داخل شدن در این کار یعنی ولایت عهد است اشاره بنفی است سوی آنکه هیچ شغلی
قائم [illegible] ولایت [illegible] بنابر آنکه هرکه به نشان در ولیعهد بجهان دستور باشد پس پیغام فرستاد سوی او
امام مأمون که جز این نیست که میخواهم باینکه گفتم این را که قرار گیرد بولایت عهد تو دلهای مردم
و شناسند فضیلت ترا چون اوایل خلافت بوده که ان او باغوای حاسدان این بود که امام علیه السلام عهد
این کار را [illegible] خطبه و ماننده [illegible] پس ملکی کرد امام علیه السلام بر سر مکرر باشد
بر او سخن را در ان باب پس مبالغه کرد مأمون بر امام پس گفت ای خلیفه اگر معاف داری مرا از آن کار
پس او محبوبتر است بسوی من و اگر معاف نداری بیرون میروم چنانچه بیرون رفت رسول الله صلی الله علیه و آله
و امیر المؤمنین علیه السلام پس گفت مأمون بیرون رو هر چگونه که خواستی و امر کرد مأمون سرداران را که صبح زود
که سوار شده متوجه شوند سوی در سرای امام علیه السلام **اصل** قَالَ فَحَدَّثَنِي يَاسِرٌ الْخَادِمُ أَنَّهُ قَعَدَ النَّاسُ لِأَبِي الْحَسَنِ
عليه السلام فِي الطُّرُقَاتِ وَالسُّطُوحِ الرِّجَالُ وَالنِّسَاءُ وَالصِّبْيَانُ وَاجْتَمَعَ الْقُوَّادُ وَالْجُنْدُ عَلَى بَابِ أَبِي الْحَسَنِ عليه السلام
فَلَمَّا طَلَعَتِ الشَّمْسُ قَامَ عليه السلام فَاغْتَسَلَ وَتَعَمَّمَ بِعِمَامَةٍ بَيْضَاءَ مِنْ قُطْنٍ أَلْقَى طَرَفاً مِنْهَا عَلَى صَدْرِهِ وَطَرَفاً
بَيْنَ كَتِفَيْهِ وَتَشَمَّرَ ثُمَّ قَالَ لِجَمِيعِ مَوَالِيهِ افْعَلُوا مِثْلَ مَا فَعَلْتُ ثُمَّ أَخَذَ بِيَدِهِ عُكَّازاً ثُمَّ خَرَجَ وَنَحْنُ

بین

بَيْنَ يَدَيْهِ وَهُوَ حَافٍ قَدْ شَمَّرَ سَرَاوِيلَهُ إِلَى نِصْفِ السَّاقِ وَعَلَيْهِ ثِيَابٌ مُشَمَّرَةٌ فَلَمَّا مَشَى وَمَشَيْنَا بَيْنَ يَدَيْهِ رَفَعَ
رَأْسَهُ إِلَى السَّمَاءِ وَكَبَّرَ أَرْبَعَ تَكْبِيرَاتٍ فَخُيِّلَ إِلَيْنَا أَنَّ السَّمَاءَ وَالْحِيطَانَ تُجَاوِبُهُ وَالْقُوَّادُ وَالنَّاسُ عَلَى الْبَابِ
قَدْ تَهَيَّئُوا وَلَبِسُوا السِّلَاحَ وَتَزَيَّنُوا بِأَحْسَنِ الزِّينَةِ **شرح** راوی گفت پس حکایت کرد مرا یاسر خادم آنکه نشستند
این است که نشستند مردمان برای تماشای امام رضا علیه السلام در راهها و بامها مردان و زنان و اطفال
و جمع شدند سرداران و لشکریان بر در سرای امام علیه السلام پس وقتی که طلوع کرد آفتاب امام علیه السلام برخاست
پس غسل کرد و پیچید عمامه بر سر یعنی بعمامه سفید که از پنبه بود انداخت طرفی از عمامه را بر سینه خود
و طرفی را میان دو شانه خود و دامن برچید و بعد از آن گفت جمیع خادمان خود را بکنید مثل آنچه
کردم بعد از آن گرفت بدست خود عصای سر نیزه دار را و ما پیش او بودیم و او پابرهنه بود حالی پس
که بالا کرده بود شلوار خود را تا نصف ساق و بر او بود جامه‌ها که دامن برچیده بود پس وقتی که
براه رفت و براه رفتیم پیش او برداشت سر خود را بسوی آسمان و تکبیر گفت چهار تکبیر پس خیال شد ما را که
آسمان و دیوارها موافقت میکردند او را در تکبیر گفتن و سرداران و لشکریان بر در بودند به تحقیق مهیا
خود را ساخته بودند و پوشیده بودند سلاح را و زینت بر خود داده بودند به بهترین زینت
اصل فَلَمَّا طَلَعْنَا عَلَيْهِمْ بِهَذِهِ الصُّورَةِ وَطَلَعَ الرِّضَا عليه السلام وَقَفَ عَلَى الْبَابِ وَقْفَةً ثُمَّ قَالَ اللهُ أَكْبَرُ
اللهُ أَكْبَرُ اللهُ أَكْبَرُ اللهُ أَكْبَرُ عَلَى مَا هَدَانَا اللهُ أَكْبَرُ عَلَى مَا رَزَقَنَا مِنْ بَهِيمَةِ الْأَنْعَامِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى مَا أَبْلَانَا نَرْفَعُ
بِهَا أَصْوَاتَنَا قَالَ يَاسِرٌ فَتَزَعْزَعَتْ مَرْوُ بِالْبُكَاءِ وَالضَّجِيجِ وَالصِّيَاحِ لَمَّا نَظَرُوا إِلَى أَبِي الْحَسَنِ عليه السلام وَسَقَطَ
الْقُوَّادُ عَنْ دَوَابِّهِمْ وَرَمَوْا بِخِفَافِهِمْ لَمَّا رَأَوْا أَبَا الْحَسَنِ عليه السلام حَافِياً وَكَانَ يَمْشِي وَيَقِفُ فِي كُلِّ عَشْرِ خُطُوَاتٍ وَ
يُكَبِّرُ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ قَالَ يَاسِرٌ فَتُخُيِّلَ إِلَيْنَا أَنَّ السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَالْجِبَالَ تُجَاوِبُهُ وَصَارَتْ مَرْوُ ضَجَّةً وَاحِدَةً
مِنَ الْبُكَاءِ وَبَلَغَ الْمَأْمُونَ ذَلِكَ فَقَالَ لَهُ الْفَضْلُ بْنُ سَهْلٍ ذُو الرِّئَاسَتَيْنِ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ إِنْ بَلَغَ الرِّضَا
الْمُصَلَّى عَلَى هَذَا السَّبِيلِ افْتَتَنَ بِهِ النَّاسُ وَالرَّأْيُ أَنْ تَسْأَلَهُ أَنْ يَرْجِعَ فَبَعَثَ إِلَيْهِ الْمَأْمُونُ فَسَأَلَهُ الرُّجُوعَ فَدَعَا
أَبُو الْحَسَنِ بِخُفِّهِ فَلَبِسَهُ وَرَكِبَ وَرَجَعَ **شرح** علی ما هدانا متعلق بفعل مقدر که مفهوم میشود از جمله
سابق یعنی نکبر تکبیرا علی ما هدانا [illegible] و بهیمة الانعام مخصوص عید اضحی است البهیمه
حیوان چهارپا و انعام نزد سیبویه مفرد است بمعنی نعمت و لهذا ضمیر مفرد مذکر راجع باو شده در سوره
نحل وان لکم فی الانعام لعبرة نسقیکم مما فی بطونه [illegible] ما ابلانا [illegible]
خوش حال کردن و اعلام و نعمت دادن و آزمودن و در اینجا مناسب [illegible] تکبیرات [illegible]
التزعزع [illegible] مضطرب شدن الضجیج [illegible]
کسر جیم و سکون یاء دو نقطه در پایین و جیم فغان ریاستین عبارت از ریاست لشکر یعنی سپاه
و ریاست اهل قلم است **یعنی** پس وقتی که بیرون آمدیم ظاهر شدیم بر آن مردمان و بیرون آمد امام علیه السلام

ایستاده بوده بر سر راه ایستادن بعد از آن گفت تکبیرات عید اضحی را بر جماعتیکه بلند میکردیم بگفتن آن تکبیرات
آوازهای خود را گفت یاسر پس مضطرب شد شهر مرو بگریه و فغان و فریاد و هنگامیکه نظر کردند مردمان
سوی امام علیه السلم و فرود آمدند سرداران لشکر از ستوران خود و انداختند پاپوشهای خود را
وقتیکه دیدند امام علیه السلم را پا برهنه و میرفت و میایستاد در هر ده گام و تکبیر میگفت سه بار گفت
یاسر پس بخود میشد بما که آسمان و زمین و کوهها موافقت میکنند او را در تکبیر و گردید شهر مرو یک
آواز در فغان از بسکه گریه بسیار شد و رسید بمامون خبر آن پس گفت او را فضل بن سهل که صاحب
ریاست لشکر و ریاست دفتر بود ای فلان اگر برسد رضا علیه السلم بمصلی باین روش فریفته او میشوند
مردمان مصلحت این است که التماس کنی از او که برگردد پس پیغام فرستاد سوی امام علیه السلم مامون پس
التماس کرد از او برگشتن پس طلبید امام علیه السلم پاپوش خود را پس پوشید آنرا و سوار شد و برگشت

هشتم اصل علی بن ابراهیم عن یاسر قال لما خرج المامون من خراسان یرید بغداد وخرج الفضل
ذو الریاستین وخرجنا مع ابی الحسن وورد علی الفضل بن سهل ذی الریاستین کتاب من اخیه
الحسن بن سهل ونحن فی بعض المنازل انی نظرت فی تحویل السنة فی حساب النجوم فوجدت فیه
انک تذوق فی شهر کذا وکذا یوم الاربعاء حر الحدید وحر النار وارى ان تدخل انت وامیر
المومنین والرضا الحمام فی هذا الیوم وتحتجم فیه وتصب علی یدیک الدم لیزول عنک نحسه فکتب
ذو الریاستین الی المامون بذلک وسأله ان یسأل ابا الحسن علیه السلم ذلک فکتب المامون الی
ابی الحسن علیه السلم یسأله ذلک فکتب الیه ابو الحسن علیه السلم لست بداخل الحمام غدا ولا ارى لک ولا
للفضل ان تدخلا الحمام غدا فاعاد علیه الرقعة مرتین فکتب الیه ابو الحسن یا امیر المومنین
لست بداخل غدا الحمام فانی رأیت رسول الله صلی الله علیه واله فی هذه اللیلة فی النوم فقال لی
یا علی لا تدخل الحمام غدا ولا ارى لک ولا للفضل ان تدخلا الحمام غدا فکتب الیه المامون صدقت
یا سیدی وصدق رسول الله لست بداخل الحمام غدا والفضل اعلم **شرح** مخفی نماند که بودن فضل که
در مجلد اول بود بنا معقولی که بخاطر کنند آنها و نوشته باعث جرأت مردمان و کشته شدن او شد و تحقیق
اینکه خبر که باعث وقوع مضمون خود شود کاذب است اگر چه صادق مینماید این است که خبر حکایت
وقوع خبری است پس اگر صادق باشد مطابق محکی خود خواهد بود و محکی آن اصل در تطابق خواهد
بود خواه مقدم زمانی باشد و خواه موخر زمانی یا اگر علت محکی خود نمی باشد عکس این نمی لانه مع
الیه پس لانه محال شبیه دور و در استحاله این دلیل ظاهر میشود که اجماع بر امامت کسی علت وقوع
و انعقاد امامت او نمیتواند بود اگر چه علت علم باو تواند شد موافق آنچه گذشت در شرح حدیث
دوم باب ما نص الله عز وجل و رسوله علی الائمة علیهم السلم واحدا فواحدا که باب شصت و چهارم است

یعنی

یعنی روایت کرد علی بن ابراهیم از یاسر گفت وقتیکه بیرون رفت مامون از خراسان اراده بغداد داشت و بیرون رفت
ابو الفضل رئیس لشکر و دفتر و بیرون رفتیم با امام رضا علیه السلم و وارد شد بر فضل کتابی از جانب برادرش حسن بن
سهل در حالیکه ما در بعضی از منزلهای میان مرو و بغداد بودیم از برادرش مضمون آن کتاب اینکه من نظر کردم در سال
گردش سال در حساب ستارگان پس یافتم در آن حساب که تو میچشی در ماه چنین و چنین روز چهارشنبه گرمی
تیغ و گرمی آتش را و مصلحت میبینم که داخل شوی تو و فلان و امام رضا در حمام در این روز که گفتم و حجامت کنی در
آن روز در حمام و دیگر بریزی خون خود را تا زایل شود از تو نحوست آن روز پس نوشت فضل بمامون این را و التماس کرد
از او که طلب کند از امام رضا علیه السلم آن را پس نوشت مامون سوی امام علیه السلم و طلبید از او آن را پس نوشت سوی او
امام رضا علیه السلم که داخل حمام نمیشوم فردا و مصلحت نمیدانم برای تو و نه برای فضل که داخل حمام شوید فردا پس اعاده
کرد سوی او رقعه را بار دوم پس نوشت سوی او امام علیه السلم که ای فلان داخل حمام نمیشوم فردا چه من دیدم رسول
الله صلی الله علیه واله را در این شب در خواب پس گفت مرا ای علی داخل حمام مشو فردا و مصلحت نمیدانم برای تو
و نه برای فضل که داخل شوید بحمام فردا پس نوشت سوی او مامون که راست گفتی ای مهتر من و راست گفت
رسول الله صلی الله علیه واله من داخل حمام نمیشوم فردا و فضل خود بهتر میداند یعنی که آنچه خواهد کند

اصل قال فقال یاسر فلما امسینا وغابت الشمس قال لنا الرضا علیه السلم قولوا نعوذ بالله من شر ما ینزل فی هذه اللیلة
فلم نزل نقول ذلک فلما صلی الرضا علیه السلم الصبح قال لی اصعد السطح فاستمع هل تسمع شیئا فلما صعدت
سمعت الصیحة والنحیب وکثرت فاذا نحن بالمامون قد دخل من الباب الذی کان الی داره من دار ابی الحسن
وهو یقول یا سیدی یا ابا الحسن آجرک الله فی الفضل فانه کان قد ابى وکان دخل الحمام فدخل علیه قوم
بالسیوف فقتلوه واخذ ممن دخل علیه ثلاثة نفر کان احدهم ابن خالة الفضل ابن ذی القلمین قال فاجتمع
الجند والقواد ومن کان من رجال الفضل علی باب المامون فقالوا هذا اغتاله وقتله یعنون المامون
ولنطلبن بدمه وجاؤوا بالنیران لیحرقوا الباب فقال المامون لابی الحسن یا سیدی ترى ان تخرج الیهم
وتفرقهم قال فقال یاسر فرکب ابو الحسن وقال لی ارکب فرکبت فلما خرجنا من باب الدار نظر الی الناس
وقد تزاحموا فقال لهم بیده تفرقوا تفرقوا قال یاسر فاقبل الناس والله یقع بعضهم علی بعض وما اشار الی
احد الا رکض ومر **شرح** ترى بصیغه خطاب بتقدیر استفهام است در ارشاد مفید چنین است فقال له المامون
قال ثم **یعنی** راوی گفت پس گفت یاسر پس وقتیکه شب در رسید و فرو رفت آفتاب گفت ما را امام رضا علیه السلم
بگوئید پناه میگیریم ما بخدا تعالی از شر آنچه نازل میشود در این شب پس بودیم که میگفتیم آن را پس وقتیکه گزارد
امام رضا علیه السلم نماز صبح را گفت مرا بالا رو بر بام پس گوش کن که آیا چیزی میشنوی پس وقتیکه بالا رفتم
شنیدم آواز گریه و آواز زاری و بسیار شد پس ناگاه ما با مامون شدیم تحقیق داخل شد از دری
که بود سوی خانه مامون از خانه امام رضا علیه السلم و مامون میگفت ای مهتر من ای ابو الحسن مزد دهاد

الله تعالی در قتل جعفر او بوده مبادا بر سر ابطح و داخل شدن بوده حمام را پس داخل شده اند بر وجماعتی با شمشیرها پس
کشته اند او را و کرفته شد از جمعی که داخل شدند بر وی سر کسی که بود بیکجا از ایشان پس رخاله و فضل پسر ذو القلمین بیخ
و نفیس لعل و فیروزه خاصه و دختر لشکر با سر گفت پس جمع شدند لشکر و سرداران هر که بود از مردان فضل
بر در سرای مامون پس گفتند این مرد سیکان کرفتار کرده فضل را و کشته او را می‌خواستند با شاد و مامون
و هر این خود خواهم او و میکشم البته و او بر زندان شد آتش و آسو بر آمدند در سرای مامون پس گفت مامون امام
رضا علیه السلام را ای مصرحی ابا در خود ببینی که بیرون روی بسوی این جماعت و متفرق سازی ایشان را
داود گفت پس گفت یاسر پس سوار شد امام رضا علیه السلام و گفت مرا سوار شو پس سوار شدم پس چون
آمدیم از در سرا نظر کرد بسوی مردمان چون حال آنکه کشته شده بودند پس گفت ایشان را با اشارت بیک دست خود
متفرق شوید متفرق شوید گفت یاسر پس بکی نیامد و بر ایشان مردمان بخدا قسم که می‌افتادند بعضی ایشان بر روی بعضی
از سرعت در کریختن و اشارت نکرد بسوی هیچ کسی مگر آنکه دوید و رفت هفتم اصل الحسين بن محمد عن
معلى بن محمد عن مسافر وعن الوشاء عن مسافر قال لما اراد هارون بن المسيب ان يواقع محمد بن جعفر
قال لي ابو الحسن عليه السلام اذهب اليه وقل له لا تخرج غدا فانك ان خرجت غدا هزمت وقتل اصحابك فان
سالك من اين علمت هذا فقل رايت في النوم قال فاتيته فقلت له جعلت فداك لا تخرج غدا فانك ان
خرجت هزمت وقتل اصحابك فقال لي من اين علمت هذا فقلت رايت في النوم فقال نام العبد ولم يغسل
استه ثم خرج فانهزم وقتل اصحابه شرح رایت في النوم یعنی بود این است که شخصی خوابی دید که امام
رضا علیه السلام کوید که خواست مضمون این خواب معلوم او بوده پیش از خواب یعنی روایت کرد حسین بن محمد
از معلی بن محمد از مسافر که غلام امام رضا علیه السلام بود و از حسن بن علی وشا از مسافر گفت وقتیکه اراده کرد
هرون بن المسیب که حاکم مدینه بود که محاربه کند با محمد پسر امام جعفر صادق علیه السلام که خروج کرده بود در مکه و از ائمه
زیدیه است و آخر مغلوب شد در خراسان وفات یافت گفت مرا امام رضا علیه السلام برو بسوی او و بگو او را
بیرون مرو فردا جنگ بیستیکه اگر بیرون روی فردا کریزانیده خواهی شد و کشته می‌شوند لشکر تو پس اگر پرسید از آنکه
از کجا دانستی این را پس بگو بعنوان توریه دیدم در خواب مسافر گفت پس آمدم نزد او پس گفتم او را قربانت شوم
بیرون مرو فردا جنگ بیستیکه اگر بیرون روی کریزانیده می‌شوی و کشته می‌شوند لشکر تو پس گفت مرا از کجا
دانستی این را پس گفتم دیدم در خواب پس گفت خوابیده این غلام و نشسته بود نشستن خود را یا بی‌معنی که این
خواب اعتبار ندارد و بعد از آن بیرون رفت پس کریخت و کشته شد لشکر او اصل قال وحدثني مسافر قال
كنت مع ابي الحسن الرضا عليه السلام بمنى فمر يحيى بن خالد فغطى راسه من الغبار فقال مساكين لا يدرون
ما يحل بهم في هذه السنة ثم قال واعجب من هذا هرون وانا كهاتين وضم اصبعيه قال مسافر فوالله ما
عرفت معنى حديثه حتى دفناه معه شرح ضمیر قال راجع بمحمد بن محمد بن سنان راجع بمحمد امام از دو برادر ابی بعد از آنکه

العجب بعین بینقطه و جیم و با بیک نقطه از باب علم است و هذا اشارت بمضمون ما بعد است و هذا این است که عجب تر از
سابق است یعنی و گفت که در حکایت کرد مرا مسافر گفت بودیم با امام رضا علیه السلام در منی پس گذشت با ما فوج
سواران یحیی بن خالد که پدر جعفر برمکی است پس امام علیه السلام پوشانید سر خود را از گرد و غبار پس سوزاند
پس امام گفت بیچارگان عیال مند که نمی‌دانند ایشان چه آید ایشان را در این سال و این اشارت است به آنچه که گذشت در حکایت پیشتر بعضی
ان گفت و بتعجب کن از اینکه هرون و من مانند این دو باهم و بچسپانید بهم کوچک انگشت خود را انگشت دیگر به سبابه
این است که وقت آن بسیار دور نیست از وقت او است و مرا احتمال تقرب او در این احوال هست و در
دوم نیست بلکه از کمال عداوت میان اهل البیت و خلفاء عباسیه ممتنع مینماید گفت مسافر پس بخدا
قسم که ندانستم معنی سخن او را تا آنکه دفن کردیم امام را در پهلوی قبر هرون التقلید کرده و برای اکثر جمیع
اول و دوم ان وقت معلوم شد دهم اصل اخبرني بعض اصحابنا انه حمل الى ابي الحسن الرضا عليه السلام مال له
خطر فلم اره سر به قال فاغتممت لذلك وقلت في نفسي قد حمل هذا المال ولم يسر به فقال يا غلام الطست
والماء قال فقعد على كرسي وقال بيده وقال للغلام صب علي الماء قال فجعل يسيل من بين اصابعه في
الطست ذهب ثم التفت الي فقال لي من كان هكذا لا يبالي بالذي حملته اليه شرح خبر داد مرا بعضی
یاران که او برداشته برد بسوی امام رضا علیه السلام مالیکه او را عظمی بود پس ندیدم که خوشحال شده باشد با آن
گفت پس غمناک شدم برای آن و گفتم در دل خود بتحقیق برداشته بردم نزد او این مقدار مال را و خوشحال
نشد با آن پس گفت ای غلام بیار طشت و آب را پس نشست بر کرسی و اشارت کرد با دست خود و غلام را
گفت بریز بر دست من آب را گفت پس شروع شد روان میشد از میان انگشتان او در طشت طلا بعد از آن
رو کرد بمن پس گفت مرا کسی که باشد چنین بی پروا است و باکی ندارد از آنچه تو برداشته بردی بسوی او یازدهم اصل
عن محمد بن سنان قال قبض علي بن موسى عليه السلام وهو ابن تسع واربعين سنة واشهر في عام اثنتين
ومائتين وعاش بعد موسى بن جعفر عليهما السلام عشرين سنة الا شهرين او ثلثة این اشارت است باختلاف
سابقا مذکور شرح روایت از محمد بن سنان گفت شد از دنیا علی بن موسی الرضا علیه السلام و او پنجاه و چهل
سال و چند ماه بود در سال دویست و دو و ماند بعد از موسی بن جعفر علیهما السلام بیست سال مگر دو ماه
یا سه ماه متن باب دوم که باب صد و بیست و پنجم است اصل مولد ابي جعفر محمد بن علي الثاني عليهما السلام شرح
این تاریخ احوال البیت که نسبت داده میشود امام محمد تقی علیه السلام که ابو جعفر محمد بن علی دوم است چه ابو
جعفر محمد بن علی الاول امام محمد باقر علیه السلام در این بحث کلام مصنف با اندک حکایت و نقلست
کلام مصنف اصل ولد عليه السلام في شهر رمضان من سنة خمس وتسعين ومائة وقبض عليه السلام سنة
عشرين ومائتين في آخر ذي القعدة وهو ابن خمس وعشرين سنة وشهرين وثمانية عشر يوما ودفن ببغداد
في مقابر قريش عند قبر جده موسى عليه السلام وقد كان المعتصم اشخصه الى بغداد في اول هذه السنة التي

تُوُفّيَ فيها عليه السلام وأمّه أمّ ولدٍ يقال لها سبيكة نوبيّة وقيل أيضاً إنّ اسمها كان خيزران وروي أنّها
كانت من أهل بيت مارية أمّ إبراهيم بن رسول الله صلّى الله عليه وآله شرح ولادت در زمان محمد امین بن هارون
بن مهدی بن منصور بن محمد بن علی بن عبد الله بن عباس بود که پنجم است از عباس و ششم است از خلفاء
عباسیه و وفات در زمان معتصم محمد بن هارون بود یعنی زاده شد امام محمد تقی علیه السلام در ماه رمضان
از صد و نود و پنج و گفته اند که دنیا در سال دویست و بیست آخر ذی القعده و او بیست و پنج سال و دو
ماه و هجده روز بود و مدفون شد در بغداد در مقابر قریش نزد قبر جدش موسی بن جعفر علیهما السلام تحقیق
معتصم خلیفه عباسی بیرون آورده بود او را از مدینه سوی بغداد در اول این سالی که وفات یافت در
آن سال علیه السلام و مادر او کنیزی بود گفته شده او را سبیکه از نوبه بود و گفته شده نیز که اسم او خیزران
بود و منقول شده که او بود از خاندان و اهل ماریه مادر ابراهیم پسر رسول الله صلی الله علیه وآله اشارت
به اینکه گذشت در حدیث چهاردهم باب هفتاد و یکم اصل عن محمد بن حسان عن علي بن خالد
قال محمد وكان زيديّاً قال كنتُ بالعسكر فبلغني أنّ هناك رجلٌ محبوسٌ أُتي به من ناحية الشام مكبولاً
وقالوا إنّه تنبّأ قال عليّ بن خالد فأتيتُ الباب وداريتُ البوّابين والحجبة حتّى وصلتُ إليه فإذا
رجلٌ له فهمٌ فقلتُ يا هذا ما قصّتك وما أمرك قال إنّي كنتُ رجلاً بالشام أعبد الله في الموضع الذي
يقال له موضع رأس الحسين عليه السلام فبينا أنا في عبادتي إذ أتاني شخصٌ فقال لي قم بنا فقمتُ معه فبينا أنا
معه إذا أنا في مسجد الكوفة فقال لي تعرف هذا المسجد فقلتُ نعم هذا مسجد الكوفة قال فصلّى وصلّيتُ معه
فبينا أنا معه إذا أنا في مسجد الرسول بالمدينة فسلّم على رسول الله صلّى الله عليه وآله وسلّمتُ وصلّى و
صلّيتُ معه وصلّى على رسول الله صلّى الله عليه وآله فبينا أنا معه إذا أنا بمكّة فلم أزل معه حتّى قضى
مناسكه وقضيتُ مناسكي معه فبينا أنا معه إذا أنا في الموضع الذي كنتُ أعبد الله فيه بالشام ومضى
الرجل شرح الكبل بفتح كاف و سکون باء یک نقطه بند گران است ... قصه بکسر قاف
و تشدید صاد بی نقطه سرگذشت ... کتاب الحجج در حدیث اول باب موضع رأس الحسین علیه السلام
که اما حمل رأسه الی الشام سرقه مولی لنا فدفنه بجنب امیر المؤمنین علیه السلام یعنی روایت است از محمد بن حسان
از علی بن خالد گفت محمد بن حسان که بود علی بن خالد زیدی ...
ان برگشت و امامی شد گفت علی ابن خالد بودم در سامرا ... که در آنجا مردی است محبوس که
آورده شده از جانب شام مقید به بند گران و گفتند که او دعوی پیغمبری کرده گفت علی بن خالد پس آمدم
به در زندان برای ... جز و گرم ... دربانان و ... مردی
ناگاه در هر بابی با او معلوم شد که او مردی است که او را فهم هست پس گفتم ای مرد حاضر چیست سرگذشت
تو و چیست کار تو گفت بدرستیکه من بوده ام مردی در شام عبادت میکردم الله تعالی را در جائی که گفته میشود

از جای سر حسین علیه السلام پس در میان اینکه من در عبادت خود میکردم بودم ناگاه آمد نزد من شخصی پس گفت مرا
برخیز با ما پس برخاستم با او پس در میان اینکه من با او بودم ناگاه من در مسجد کوفه شدم پس
گفت مرا میشناسی این مسجد را پس گفتم آری این مسجد کوفه است اندر گفت پس نماز کرد و نماز کردم
با او پس در میان اینکه من با او بودم ناگاه من در مسجد رسول در مدینه شدم پس سلام کرد بر رسول الله صلی
الله علیه وآله و سلام کردم و نماز کرد و نماز کردم با او و صلوة فرستاد بر رسول الله صلی الله علیه وآله پس
در میان اینکه من با او بودم ناگاه من در مکه شدم پس پیوسته با او بودم تا بجا آورد عبادات حج خود را
و بجا آوردم عبادات خود را با او پس در میان اینکه من با او بودم ناگاه من در جائی شدم که عبادت میکردم
الله تعالی را در آنجا در شام و رفت آن مرد اصل فلمّا كان العام القابل إذا أنا به فعل مثل فعلته
الأولى فلمّا فرغنا من مناسكنا وردّني إلى الشام وهمّ بمفارقتي قلتُ سألتك بالحقّ الذي أقدرك
على ما رأيتُ إلّا أخبرتني من أنت فقال أنا محمّد بن عليّ بن موسى قال فتراقى الخبر حتّى انتهى إلى
محمّد بن عبد الملك الزيّات فبعث إليّ وأخذني وكبّلني في الحديد وحملني إلى العراق قال فقلتُ له
فارفع القصّة إلى محمّد بن عبد الملك ففعل وذكر في قصّته ما كان فوقّع في قصّته قل للذي أخرجك من الشام في ليلةٍ إلى الكوفة
ومن الكوفة إلى المدينة ومن المدينة إلى مكّة وردّك من مكّة إلى الشام أن يخرجك من حبسك هذا
قال عليّ بن خالد فغمّني ذلك من أمره ورققتُ له وأمرته بالعزاء والصبر قال ثمّ بكّرتُ عليه فإذا الجند
وصاحب الحرس وصاحب السجن وخلق الله فقلتُ ما هذا فقالوا المحمول من الشام الذي تنبّأ افتُقد
البارحة فلا يُدرى أخسفت به الأرض أو اختطفه الطير شرح فعلته بکسر فاء و سکون عین بی نقطه مصدر
نوعیست ... و ... صیغه ماضی غائب معلوم باب تفاعل است التراقی بغایت بالا رفتن
و مراد اینجا شیوع و بلند شدن این کلام الخبر ... و مراد خبر دعوی پیغمبری است الزیات
... عبد الملک ... ظاهر ... اند محمد بن عبد الملک
وزیر معتصم ... و او ... فی لیلة ... که میکند ... اینکه در اول
حکایت ... بدان لیله فی عبادتی ... مفید معنی
این است ... نسبت ... مراد اینجا خبری
حاکم است قصه بکسر قاف و تشدید صاد ... سرگذشت که ... باشد
وقع صیغه معلوم باب تفعیل است و ضمیر مستتر راجع به محمد بن عبد الملک است البارحة ... یک نقطه
و کسر راء بی نقطه و حاء بی نقطه ... گفته اند که البارحة ... مستعمل
و قبل از زوال اللیلة مستعمل میشود یعنی پس ... سال آینده ناگاه با آن مرد بودم ...
کردن او که او کرده بود پیش پس ... ازان ... شام و قصد مفارقت

من کرد کفتم طلب سلام او توحق انکه قادر کرده تو امر انچه دیدیم که هیچ کار نکنی مکر اینکه جز ... مرا که جز کسی ... پس کفت محمد بن علی بن

موسی امام ان مرد کفت پس ... شد ابن حمزه دعوی نبوت ... مردمان تا انکه ... محمد بن عبد الملک زیات پس ... از

عراق فرستاده سوی ... و کرفت مرا و محبوس کرده در زنجیر ... سوی عراق ... انکه ... حقیقت ... که دعوی نبوت نکردم

علی بن خالد کفت پس کفتم ان مرد را ... عرضه ... بسوی محمد بن عبد الملک ... که دعوی ... شاید که ... اطلاع

... انچه ... کفتم و ... کرده در عرضه حقیقت انچه ... واقع شده ... پس محمد بن عبد الملک

نوشت در عرضه او ... اکر انکس که ... بیرون برد ... شام ... بکوفه ... و ... بمدینه ... بسوی

مکه ... شام که بیرون ... او را ... ازین زندان ... کفت علی بن خالد پس غمناک کردم ... جواب ... کار او

و ... کردم ... باو ... بصبر ... در صبر علی بن خالد کفت بعد از ان ... روز رفتم

بر در زندان ... دیدم ... در اینجا ... لشکر ... و زندانیان ... جمعی ... کفتم

ابن جمیعت ... کفتند ... ان مرد که ... دعوی نبوت میکرد ... شده ... اسب ...

... او ... معلوم نشد که ... زمین ... بر زمین ...

دوم اصل حدثني الشيخ من اصحابنا يقال له عبد الله بن رزين قال كنت مجاورا بالمدينة مدينة الرسول صلى الله عليه وآله

وكان ابو جعفر عليه السلام يجيء في كل يوم مع الزوال الى المسجد فينزل في الصحن ويصير الى رسول الله صلى الله عليه وآله

ويسلم عليه ويرجع الى بيت فاطمة عليها السلام فيخلع نعليه ويقوم فيصلي فوسوس الي الشيطان فقال اذا نزل

فاذهب حتى تأخذ من التراب الذي يطأ عليه فجلست في ذلك اليوم انتظره لافعل هذا فلما ان كان وقت الزوال اقبل

عليه السلام على حمار له فلم ينزل في الموضع الذي كان ينزل فيه وجاء حتى نزل على الصخرة التي على باب المسجد ثم

دخل فسلم على رسول الله صلى الله عليه وآله قال ثم رجع الى المكان الذي يصلي فيه ففعل هذا اياما شرح حکایت

کرد مرا ... از یاران ما که کفته میشود او را عبد الله بن رزین ... کفت که بودم همسایه

که ... رسول صلی الله علیه واله است و امام محمد تقی علیه السلام ... وقت زوال بسوی مسجد رسول

... در فضای ... مسجد ... بسوی ... رسول صلی الله علیه واله و ... سلام ... میکرد

... فاطمه علیها السلام پس بیرون میکرد ... نعلین خود را ... نماز میکرد پس ... شیطان

در ... شیطان ... که ... خاکی که ... ازان ...

... ابن الاثیر ... باعتبار ... باشد ... باعتبار ... باشد که ... ظاهر ...

امام ... شهرت ... خلفاء ... باعتبار ...

... سنک ... مسجد ... نشستم در ...

... انتظار میکشیدم او را ... این کار را ... امام علیه السلام

... بالای سنکی

که بر در مسجد است بعد از ان داخل مسجد شد پس سلام کرد بر رسول الله صلی الله علیه واله راوی کفت بعد از ان برکشت

بسوی مکانی که نماز میکرد در ان پس ... اصل فقلت اذا خلع نعليه حيث ... فالحصى

الذي يطأ عليه بقدميه فلما ان كان من الغد جاء عند الزوال فنزل على الصخرة ثم دخل فسلم على رسول الله

صلى الله عليه وآله ثم جاء الى الموضع الذي كان يصلي فيه فصلى في نعليه ولم يخلعهما حتى فعل ذلك اياما شرح

پس با خود کفتم ... نعلین خود را ... سنکریزها ... بعد از ان

پس ... داخل شد ... رسول الله

صلی الله علیه واله بعد از ان ... نماز میکرد ... نعلین خود ...

... اصل فقلت في نفسي لم يتهيأ لي ههنا ولكن اذهب الى باب الحمام فاذا دخل الى

الحمام اخذت من التراب الذي يطأ عليه فسألت عن الحمام الذي يدخله فقيل لي انه يدخل حماما بالبقيع لرجل

من ولد طلحة فتعرفت اليوم الذي يدخل فيه الحمام وصرت الى باب الحمام وجلست الى الطلحي احدثه وانا انتظر مجيئه

عليه السلام فقال الطلحي ان اردت دخول الحمام فقم فادخل فانه لا يتهيأ لك ذلك بعد ساعة قلت ولم قال لان ابن

الرضا يريد دخول الحمام قال قلت ومن ابن الرضا قال رجل من آل محمد له صلاح وورع قلت له ولا يجوز

ان يدخل معه الحمام غيره قال نخلي له الحمام اذا جاء قال فبينا انا كذلك اذ اقبل عليه السلام ومعه غلمان له

بين يديه غلام معه حصير حتى ادخله المسلخ فبسطه ووافى فسلم ودخل الحجرة على حماره ودخل المسلخ

ونزل على الحصير فقلت للطلحي هذا الذي وصفته بما وصفت من الصلاح والورع فقال يا هذا لا والله ما

فعل هذا قط الا في هذا اليوم فقلت في نفسي هذا من عملي انا جنيته شرح پس کفتم در دل خود ... اینجا

... حمام ... داخل حمام ... از خاکی که ... پس سوال کردم

... از حمامی که داخل ... میشود ... حمامی ... بقیع است ... از

طلحه ... داخل حمام میشود ... حمام ... از اولاد طلحه ... میکردم

... انتظار ... امام علیه السلام ... حمامی ... داخل

داخل ... حمام ... کفتم ... کفت ...

... دخول حمام ... کفتم ... کیست ... کفت ... از اولاد محمد ... است

... کفتم ... حمام ... کفت ...

... حمام ... کفت ...

ناکاه امام علیه السلام ... غلامی ... حصیری ... داخل کرد

حصیر را ... پس ... امام علیه السلام پس سلام کرد و داخل ... حمام

... کفتم ... است

صفت کردی او را بآنچه صفت کردی که صلاح و ورع باشد و او متکبر است و داخل جبابره کرده شد بسبب همراهی گفت

که ای مرد حاضر نه غائب قسم که نکرد این را مگر تکبر او پس گفتم در دل خود این اثر عمل بدی است من کسب کردم آن

عمل منکر او را اصل ثم قلت انتظر حتی یخرج فلعلی انال ما اردت ان یخرج فلما خرج و تلبس دعا با

لحمار فادخل المسلخ فرکب من فوق الحصیر و خرج علیه السلام فقلت فی نفسی قد والله اذیته و لا اعود

ولا اروم منه ما رمت ابدا و صح عزمی علی ذلک فلما کان وقت الزوال من ذلک الیوم اقبل علی حماره حتی

نزل فی الموضع الذی کان ینزل فیه فی الصحن و دخل فسلم علی رسول الله صلی الله علیه و آله و جاء الی

الموضع الذی کان یصلی فیه فی بیت فاطمة علیها السلام و خلع نعلیه و قام یصلی شرح یعنی گفتم با خود

که انتظار او میکشم تا بیرون آید پس شاید که برسم بآنچه اراده کردم چون بیرون آید و تکلم

بیرون آمد و لباس پوشید و طلبید درازگوش را پس داخل کرده شد بحمام گرم و سوار شد از بالای

حصیر و بیرون رفت علیه السلام پس گفتم در دل خود بخدا قسم که آزار کردم او را و بر نمیگردم که

قصد کنم آنچه را که قصد کرده بودم از امام هرگز و جزم شد قصد من بر آنچه گفتم پس وقتیکه شد وقت

زوال از آن روز که بحمام رفته بود متوجه شد بدرازگوش خود تا فرود آمد بجاییکه نماز میکرد در آن در بیت

فاطمه علیها السلام و بیرون کرد نعلین خود و برخاست نماز میکرد سیم اصل عن علی بن اسباط قال خرج

علیّ فنظرت الی راسه و رجلیه لاصف قامته لاصحابنا بمصر فبینا انا کذلک حتی قعد و قال یا

علی ان الله احتج فی الامامة بمثل ما احتج به فی النبوة فقال و آتیناه الحکم صبیا و قال و لما بلغ

اشده و بلغ اربعین سنة فقد یجوز ان یؤتی الحکمة صبیا و یجوز ان یعطاها و هو ابن اربعین

سنة شرح مضمون این گذشت در حدیث هفتم باب نود دوم چهارم اصل عن محمد بن الریان قال احتال

المأمون علی ابی جعفر علیه السلام بکل حیلة فلم یمکنه فیه شیء فلما اعتل و اراد ان یبنی علیه ابنته دفع الی

مائتی وصیفة من اجمل ما یکون الی کل واحدة منهن جاما فیه جوهر یستقبلن ابا جعفر علیه السلام اذا

قعد فی موضع الاخیار فلم یلتفت الیهن شرح اعتل بعین بی نقطه و تشدید لام بصیغه ماضی معلوم

باب افتعال است و ضمیر مستتر راجع بمامون است الاعتلال بهانه گرفتن شدن و مراد اینجا غایت

اشتیاق بمصاحبت است یبنی بیاء یکنقطه و نون بصیغه مضارع معلوم باب ضرب است و ضمیر

راجع بمامون است علی در علیه برای اضرار است و ضمیر راجع بابی جعفر است الابنیة بفتح همزه و سکون با

یکنقطه و کسر نون و تاء دو نقطه در پایین جمع بنا بکسر با و مد مصنوعات مفروشات و صیفها بعد که

ضمیر یعنی راجع بابی جعفر باشد و ضمیر علیه راجع بمامون باشد و ابنته بکسر همزه و سکون با یکنقطه و

فتح نون و تاء مثناة فوق و ضمیر راجع بمامون است و بدل الاشتمال ضمیر علیه باشد و ان یبنی علیه ابنته کنایه

از تزویج دختر خود ام الفضل برای ابو جعفر علیه السلام است الی کل واحدة بیان الی مائتی وصیفة است

الحجام

الحجام بجیم و الف و تخفیف میم ظرف از تقدیم یا از تشبیه یستقبلن حال مقدره است از کل واحدة قعد بقاف و

عین بینقطه و دال بینقطه بصیغه ماضی معلوم باب نصر است و ضمیر مستتر راجع بابو جعفر است فی موضع متعلق

بقعد است الاخیار بفتح همزه و سکون خا با نقطه و یاء دو نقطه در پایین و الف و را بی نقطه جمع خیر بمعنی

بعض دو دانسته اند محمد بن ریان گفت حیلت کرد مامون بر امام محمد تقی که او را داخل مجالس فسوق و خود

کند بهر حیله ممکن نشد او را در امام علیه السلام چیزی از آنچه مطلوب او بود پس وقتیکه بغایت مشتاق و

تشنه اختلاط او شد و اراده کرد که دختر را بعقد او دهد بامام داد دویست کنیز از جمله مقبولان چیزی که

میباشد بهر یکی از آن کنیزان جامی که در آن گوهر قیمتی بود برای اینکه استقبال کنند پس تعلیم

لازم نیست بلکه دیگران از قبیل بهانه است یا برای اینکه هر یکی طبقی از جواهر در دست داشته باشند

تا خوشنما باشند پس جای مستعد و خوب آماده بود بجاییکه معبر شوند امام علیه السلام چون نشیند امام

علیه السلام در جای بهتر ازان باین معنی که زاهدی کند و مرتبه امامت معصومین را بخود قرار بدهد پس التفات بسوی ایشان

کرد ندا التفات نکرد بسوی ایشان اصل و کان رجل یقال له مخارق صاحب صوت و عود و ضرب طویل

اللحیة فدعاه المأمون فقال یا امیر المؤمنین ان کان فی شیء من امر الدنیا فانا اکفیک امره فقعد

بین یدی ابی جعفر علیه السلام فشهق مخارق شهقة اجتمع علیه اهل الدار و جعل یضرب بعوده

و یغنی فلما فعل ساعة و اذا ابو جعفر علیه السلام لا یلتفت الیه لا یمینا و لا شمالا ثم رفع الیه راسه

فقال اتق الله یا ذا العثنون قال فسقط المضراب من یده و العود فلم ینتفع بیدیه الی ان مات قال

فسأله المأمون عن حاله قال لما صاح بی ابو جعفر فزعت فزعة لا افیق منها ابدا شرح مخارق بمیم و خا

بینقطه و سکون واو و دال بینقطه ساز نسبت معروف که از ابریشم نغمه میسازند شهق بصیغه معلوم ضرب

منع و علامت شهقة بکسر شین عود و مانند آن آواز بزرگی است ثم بفتح ثا سه نقطه اسم اشاره است

و فتح حا بالمثلثة العثنون بضم عین بینقطه و سکون ثا سه نقطه و ضم نون ریش و دراز مد و از عنق

در ریش و هر سه اینجا مناسب است المضراب بکسر میم و سکون ضاد با نقطه آلتیکه با آن عود را میزنند

نواخته و آواز خوش میسازند فزعت بفاء و زاء با نقطه و عین بینقطه بصیغه متکلم معلوم باب علم و

منع است فزعه بکسر فا و سکون زای مصدر نوع است یعنی بود در شغل عمری که نام او مخارق

بود و صاحب آواز و عود و ضرب بود باین معنی که بغایت خوش آواز و عود نواز بود و دراز

ریش بود پس طلبید او را مامون برای فریفتن ابو جعفر علیه السلام پس مخارق گفت ای خلیفه اگر

میل ابو جعفر در چیزی از کارهای دنیا باشد پس من کفایت میکنم ترا کار او باین معنی که فریفته او نمیسازم

پس نشست پیش ابو جعفر علیه السلام و آواز کشید مخارق آواز کشیدنی که جمع شدند بر او اهل

سرای مامون باین معنی که از خانه‌ها و ایوانهای خانه که آمده بودند و شروع کرد میزد بربط

میکرد پس وقتیکه کرد یکساعت دید ناگاه ابو جعفر علیه السلام التفات نمیکرد بسوی او و نمینهد دست راست او
نزد دست چپ او باین معنی که مرد ریش افکنده بود در اینجا پس داشت ابو جعفر سوی بخانه او سر خود را پس
گفت بپرهیز کن از عذاب اسمعیل ای صاحب ریش پس از او گفت پس افتاد زخمه از دست او و مرد بطرفی
پس فانده منزع بلد و دست خود تا مرد باین معنی که دو دست او از کار افتاد در او گفت پس سوال کرد
او را ما صون از حالتی که بسر او آمد پس گفت وقتیکه او نزد و عیب ابو جعفر باضطراب افتادم اضطرابی که
بجهوش منزیم ازان هرگز **پنجم اصل** عن داود بن القاسم الجعفري قال دخلت على ابي جعفر عليه السلام ومعي ثلث
رقاع غير معنونة واشتبهت علي فاغتممت فتناول احديها وقال هذه رقعة زياد بن شبيب
ثم تناول الثانية فقال هذه رقعة فلان فبهت انا فنظر الي فتبسم **شرح** بهت بضم و ابو کرهاف
تشدید نادو نقطه در بالا صیغه مجهول ماضی متکلم وحده است و در بعض نسخ بجای فا ما یکنفقکم
المفهوم بمعهوت **یعنی** روایتست از داود بن قاسم جعفری که از اولاد جعفر طیار است و کنیت
او ابو هاشم است گفت داخل شدم بر امام محمد تقی علیه السلام و با من سه مکتوب بود که چسپیده بود
و بی عنوان انها نوشته نشده بود که بگیر باید دادو و مشتبه شده بود بر من پس غمناک شدم که از
سفری امده ام و مکتوب ها صاحب عنوانم رسانید پس گرفت یکی از انها را و گفت این مکتوب زیاد بن
شبیب است باین معنی که او باهل خود نوشته یا بر عکس بعد از ان گرفت دوم را پس گفت این
مکتوب فلان است و مبهم معلوم نشود از دانستن دو و در صورت اشتباه پس حیران شدم من
از علم او پس نظر کرد بسوی من پس تبسم کرد **اصل** قال واعطاني ثلثمائة دينار وامرني ان احملها الى
بعض بني عمه وقال اما انه سيقول لك دلني على حريف يشتري لي بها متاعا فدله عليه قال
فاتيته بالدنانير فقال لي يا ابا هاشم دلني على حريف يشتري لي بها متاعا فقلت نعم **شرح** داود گفت
و داد مرا سیصد دینار و امر کرد مرا که برداریم انها را بسوی بعضی اولاد عموی او و گفت اگاه باش
بدرستیکه او البته میگوید ترا که راهنمائی کن مرا بر صاحب حرفتی که چیز بخرد برای من
با انها متاعی پس راهنمائی کن او را بر صاحب حرفت داود گفت پس بردم نزد ان در دینارها
را پس گفت مرا ای ابو هاشم راهنمائی کن مرا بر صاحب حرفتی که چیز بخرد بعد برای من با انها متاعی
پس گفتم اری میکنم **اصل** قال وكلمني جمال ان اكلمه له يدخله في بعض اموره فدخلت عليه لاكلمه
له فوجدته ياكل ومعه جماعة فلم يمكني كلامه فقال يا ابا هاشم كل ووضع بين يدي ثم قال
ابتداء منه من غير مسألة يا غلام انظر الجمال الذي اتانا به ابو هاشم فضمه اليك **شرح** داود گفت
و گفتگو کرد با من ساربانی که گفتگو کنم با ابو جعفر علیه السلام برای او که داخل کند ساربان را در بعضی کارهای
خود باین معنی که نوکر کند او را پس داخل شدم بر ابو جعفر علیه السلام تا گفتگو کنم با او برای ساربان

پس داخل شدم

پس داخل شدم با ابو جعفر علیه السلام و اکرچه بر تناول میکرد و با او جمعی بودند و مطیر نشد مرا سخن با او پس گفت ای ابو هاشم
تناول کن و اکل انداخت طعام پیش من بعد از ان گفت و پیش کرد از جانب او بی التماس من ای غلام ملاحظه کن
ساربان را که اورده نزد ما او را ابو هاشم پس ملحق کن او را **اصل** قال دخلت معه ذات يوم بستانا
فقلت له جعلت فداك اني لمولع باكل الطين فادع الله لي فسكت ثم قال بعد ايام ابتداء منه يا
ابا هاشم قد اذهب الله عنك اكل الطين قال ابو هاشم فما شيء ابغض الي منه اليوم **شرح** داود گفت
داخل شدم با ابو جعفر علیه السلام ساعتی روزی در بستانی پس گفتم او را فدای تو گردم بدرستیکه من هر اینه
حریص بخوردن گل پس دعا کن الله تعالی را برای من تا از من بر طرف شود پس ساکت شد بعد از
ان گفت بعد از چند روز بی پیش گیری از جانب او ای ابو هاشم تحقیق بر طرف کرد الله تعالی از تو خوردن
گل را گفت ابو هاشم پس هیچ چیز مکروه تر نیست بسوی من از خوردن گل امروز **ششم اصل** عن محمد بن علي عن
محمد بن حمزة الهاشمي عن علي بن محمد او محمد بن علي الهاشمي قال دخلت على ابي جعفر عليه السلام صبيحة عرسه
حيث بنى بابنة المأمون وكنت تناولت من الليل دواء فاول من دخل عليه في صبيحته انا وقد
اصابني العطش وكرهت ان ادعو بالماء فنظر ابو جعفر عليه السلام في وجهي وقال اظنك عطشان
فقلت اجل فقال يا غلام او جارية اسقنا ماء فقلت في نفسي الساعة ياتونه بماء يسمونه به
فاغتممت لذلك فاقبل الغلام ومعه الماء فتبسم في وجهي ثم قال يا غلام ناولني الماء فتناول الماء
فشرب ثم ناولني فشربت ثم عطشت ايضا وكرهت ان ادعو بالماء ففعل ما فعل في الاولى فلما جاء
الغلام ومعه القدح قلت في نفسي مثل ما قلت في الاولى فتناول القدح ثم شرب فناولني وتبسم قال
محمد بن حمزة فقال لي هذا الهاشمي وانا اظنه كما يقولون **شرح** او یعنی شك محمد بن حمزه است در نام مروی
عنه با جزم باینکه بهر تقدیر هاشمی است و در خصوصیت شخص او و شک نسبت اوه را و جاریه کلام امام
تا هر کدام که در عقب بوده باشد بشنوند میتواند بود که برای شك راوی باشد یسمونه بفتح و ضم یای و تشدید
میم بصیغه مضارع معلوم باب تفعیل است و ضمیر منصوب راجع بابو جعفر است و ضمیر به راجع بماء است باین
معنی که زهر میخورانند او را باین اب قال محمد بن حمزة کلام محمد بن علی است هذا الهاشمی اشاره است
بمروی عنه که نام مجهول است که ابا علی بن محمد است یا محمد بن علی است **یعنی** روایتست از محمد بن علی از محمد
بن حمزه هاشمی از مروی هاشمی که نام او علی بن محمد است یا محمد بن علی است گفت داخل شدم بر ابو جعفر علیه السلام
صبح عروسی او در جائیکه زفاف کرده بود با دختر مامون ام الفضل و تناول کرده بودم در شب دوائی
پس اول کسیکه داخل شد بر او در صبح عروسی او من بودم و تحقیق رسیده بود بمن تشنگی و مکروه
که طلب کنم اب را پس نگاه کرد ابو جعفر علیه السلام در روی من و گفت گمان دارم تو تشنه پس گفتم اری پس گفت
ای غلام یا کنیز بیاشامان ما را ابی پس گفتم در دل خود که در این ساعت می اورند نزد او ابی را که

زهر بود ایشان مانند او را بآن اب این خیال برای این کرده که امام علیه السلام اسقنا گفت و نگفت اسقنی غمناک
شدم بسبب این خیال پس آمد غلام و با او بود آب پس ابو جعفر علیه السلام تبسم کرد در روی من بعد از آن گفت
ای غلام بده بمن آب پس گرفت آب را پس آشامید بعد از آن داد بمن پس آشامیدم مخفی نماند که تبسم کردن و
آشامیدن و دادن برای اشارت ببطلان خیال او است بعد از آن تشنه شدم نیز و نخواستم که طلب کنم آب
را پس کرد آنچه را که کرده در بار اول باین معنی که آب طلبید و گفت اسقنا پس وقتی که آمد غلام با او قدح
آب بود گفتم در دل خود مانند آنچه گفتم در بار اول پس گرفت قدح را بعد از آن آشامید پس داد بمن و تبسم کرد
گفت محمد بن حمزه پس گفت مرا این مرد هاشمی و من گمان دارم ابو جعفر را چنانچه شما میگوئید یعنی اینکه گمان
کرده دارم که او امام عالم بجمیع علوم باشد اشارت است باینکه این هاشمی مخالف بوده و بسبب این دلالت میل بحق کرده

هفتم اصل استاذن علی ابی جعفر علیه السلام قوم من اهل النواحی من الشیعة فاذن لهم فدخلوا فسألوه فی
مجلس واحد عن ثلثین الف مسئلة فاجاب علیه السلام وله عشر سنین شرح رخصت خواستند که داخل شوند بر امام
محمد تقی علیه السلام جمعی از جانب اهل اطراف از جمله شیعه پس رخصت داد ایشان را پس داخل شدند پس سوال
کردند او را در یک مجلس از سی هزار مسئله پس جواب داد علیه السلام و او ده ساله بود اگر گوئی
این مستبعد است در وقت و فا بمثل این در یک مجلس نمیکند و خارق عادت در اهل اطراف معقول
نیست گوئیم میتواند بود که اهل اطراف مسائل خود را در طومارها ثبت کرده باشند و انها در یک مجلس
بامام علیه السلام عرض شده باشد برای طلب جواب و امام علیه السلام جواب جمیع را در یک مجلس نوشته باشد
خواه بخرق عادت و خواه موافق عادت و بنا بر این سر این است که من در من اهل النواحی برای ابتدا
باشد اگر چه برای تبعیض نیز میتواند بود هشتم اصل عن دعبل بن علی انه دخل علی ابی الحسن الرضا
علیه السلام وامر له بشیء فاخذه ولم یحمد الله قال فقال له لم لم تحمد الله قال ثم دخلت بعد علی ابی جعفر
علیه السلام وامر لی بشیء فقلت الحمد لله فقال لی تأدبت شرح روایت است از دعبل بن علی که داخل
بر امام رضا علیه السلام شد و امر کرد برای او بعطائی پس گرفت آن را و حمد نکرد خدا را پس گفت دعبل گفت پس امام
گفت چرا حمد نکردی الله تعالی را دعبل گفت بعد از آن داخل شدم بعد از امام رضا علیه السلام بر امام محمد تقی
علیه السلام و امر کرد برای من بعطائی پس گفتم الحمد لله پس گفت مرا ادب آموختی یعنی که سخن پدرم را بعمل
آوردی نهم اصل عن محمد بن سنان قال دخلت علی ابی الحسن الثالث علیه السلام فقال یا محمد حدث
بآل فرج حدث فقلت مات عمر فقال الحمد لله حتی احصیت له اربعا وعشرین مرة فقلت یا سیدی
لو علمت ان هذا یسرک لجئت حافیا اعدو الیک قال یا محمد اولا تدری ما قال لعنه الله لمحمد بن
علی ابی قال قلت لا قال خاطبه فی شیء فقال اظنک سکران فقال ابی اللهم ان کنت تعلم انی امسیت
لک صائما فاذقه طعم الحرب وذل الاسر فوالله ان ذهبت الایام حتی حرب ماله وما کان له ثم اخذ

اسیرا

اسیرا وهو ذا قد مات لا رحمه الله وقد اقاله الله عز وجل منه وما زال یدیل اولیاءه من اعدائه شرح
فرج بفتح فا و فتح را بی نقطه و جیم غلام علی بن یقطین بوده و بنا بر احتمالات که مذکور میشود در حدیث پنجم
در باب نهم و عمر بضم عین و فتح میم و حرب بفتح حا بی نقطه و فتح را بی نقطه و با یک نقطه تاراج کردن کسی را مال او
ان بکسر همزه و سکون نون نافیه است حتی برای استثنا است حرب بصیغه ماضی مجهول باب نصر است و ضمیر مستتر
نایب فاعل است و ماله منصوب و مفعول دوم است معنی روایت است از محمد بن سنان گفت داخل شدم بر
ابی الحسن علیه السلام ثالث امام علی نقی علیه السلام پس گفت ای محمد آیا حادث شد باهل بیت فرج حادثه
پس گفتم مرد عمر از جمله اهل بیت فرج پس گفت الحمد لله الحمد لله تا آنکه شمردم از او بیست و چهار بار پس
گفتم ای سید من اگر میدانستم که این خبر خوشحال میکند ترا هر آینه میآمدم پابرهنه میدویدم
بسوی تو پس گفت ای محمد آیا نمیدانی آنچه را که گفت عمر لعنه الله محمد بن علی پدرم را گوئی
گفت گفتم نه گفت پدرم گفتگو کرد با او در چیزی پس عمر گفت گمان میبرم ترا که مست باشی پس گفت پدرم
خداوندا اگر میدانستم باشی که من با او شب کرده ام بروزه بسبب ام برای تو روزه دار پس بچشان او را مزه تاراج
کردن و خواری اسیر کردن پس بخدا قسم که نگذشت روزگار تا آنکه تاراج کرده شد مال او و هر آنچه بود
او را بعد از آن گرفتار شد اسیر وار و اینکه بتحقیق مرد رحمت مکناد او را الله تعالی و بتحقیق شفا
کشید الله عز وجل او را و پیوسته یاری میکند دوستان خود را بانتقام از دشمنان خود در دنیا
و عقبا دهم اصل عن ابی هاشم الجعفری قال صلیت مع ابی جعفر علیه السلام فی مسجد المسیب وصلی بنا
فی موضع القبلة سواء وذکر ان السدرة التی فی المسجد کانت یابسة لیس علیها ورق فدعا بماء
وتهیأ تحت السدرة فعاشت السدرة واورقت وحملت من عامها شرح مراد بمسجد السدرة مسجد
کردن کوفه در خانه مسیب است و در فضای میان آن مسجد یک درخت کنار بوده و امام علیه السلام در
وقتیکه از بغداد بجانب مدینه میرفته با دختر مامون ام الفضل وقت غروب آفتاب بانجا رسید
و فرود آمد و طلب وضو و نماز مغرب و نوافل و تعقیب در آن مسجد و متوجه مدینه شده و مراد
بموضع القبلة محراب مسجد است السوا بفتح سین بی نقطه و الف ممدوده برابر و مراد اینجا نماز شام
کردن است بحاضر و مسافر برابر است و اشارت باین است که نماز خفتن نکرده بیرون رفت از مسجد
التهیوء قصد در باب تفعل خود را مهیای نماز کردن بوضو معنی روایت است از ابو هاشم جعفری گفت
نماز کردم با امام محمد تقی علیه السلام در مسجد مسیب و نماز جماعت کرد ما را در محراب نماز مغرب مذکور
کرد ابو هاشم که آن یک درخت کنار که در مسجد بود خشک بود و نبود بر آن برگی پس امام علیه السلام طلبید
وضو ساخت زیر آن یک درخت کنار پس زنده شد آن درخت و برگ داد و بار داد از آن سال
یازدهم اصل عن المطرفی قال مضی ابو الحسن الرضا علیه السلام ولی علیه اربعة آلاف درهم

فقلت في نفسي ذهب مالي فارسل إليّ أبو جعفر عليه السلام إذا كان غداً فأتني وليكن معك ميزان وأوزان
فدخلت على أبي جعفر عليه السلام فقال لي مضى أبو الحسن ولك عليه أربعة آلاف درهم فقلت نعم فرفع
المصلّى الذي كان تحته فإذا تحته دنانير فدفعها إليّ شرح مطرف بضم میم و کسر راء و فتح میم و سکون طاء بی‌نقطه
و فتح راء بی‌نقطه و فاء ازدی است از خوکه علما و ازد و نسبت باعتبار نزول شدگان است یعنی
روایت است از مطرف که گفت از دنیا رفت امام رضا علیه السلام و مرا از او چهار هزار درهم بود پس گفتم
در دل خود که رفت مال من پس فرستاد امام محمد تقی علیه السلام سوی من که چون شود فردا
در فردا پس بیا نزد من و باید که باشد با تو ترازو و سنگهای درم پس داخل شدم بر امام
محمد تقی علیه السلام پس گفت مرا از دنیا رفت ابوالحسن و تو را بر او چهار هزار درهم است پس گفتم
آری پس برداشت جای نمازی را که بود در زیر او پس ناگاه در زیر جای نماز دینارهای طلا
بود پس داد آنها را به من مساوی حق من دوازدهم اصل عن محمد بن سنان قال قبض محمد بن علي
وهو ابن خمس وعشرين سنة وثلاثة أشهر واثني عشر يوماً توفي يوم الثلاثاء لست خلون
من ذي الحجة سنة عشرين ومائتين وعاش بعد أبيه تسعة عشر سنة إلا خمسة وعشرين
يوماً شرح نقل است از محمد بن سنان که گفت رحلت کرد از دنیا امام محمد تقی علیه السلام و او فرزند بیست و
پنج سال و سه ماه و دوازده روز بود وفات یافت در روز سه شنبه وقتی که شش شب گذشته
بود از ذی الحجه سال دویست و بیست زندگانی کرد بعد از پدرش نوزده سال مگر بیست و
پنج روز بدانکه از این مستفاد میشود که سن امام محمد تقی در ابتدای امامت شش سال و ...
مختار مصنف است که گذشت چهار ماه و هفت روز بود در تاریخ ولادت امام محمد تقی و وفات
صلوات الله علیهما زیرا که بنا بر این هفت سال میشود و گذشت در کلام مصنف که تاریخ وفات امام
رضا علیه السلام مختلف فیه است مبحث دوازدهم که عدد بیست یکم باب اصل مولد ابی الحسن علی بن محمد علیهما
السلام شرح این تاریخ احوال بیت که نسبت دارد به ولادت ابوالحسن ثالث امام علی نقی علیه السلام در این بحث
کلام مصنف و سه حدیث است کلام مصنف اصل ولد صلى الله عليه للنصف من ذي الحجة سنة اثنتي
عشرة ومائتين وروي أنه ولد في رجب سنة أربع عشرة ومائتين ومضى عليه السلام لأربع بقين
من جمادى الآخرة سنة أربع وخمسين ومائتين وله أحد وأربعون سنة وستة أشهر وأربع
سنة على المولد الآخر الذي روي وكان المتوكل أشخصه مع يحيى بن هرثمة بن أعين من المدينة إلى
سر من رأى فتوفي بها عليه السلام ودفن في داره وأمه أم ولد يقال لها سمانة شرح ولادت در زمان مأمون
عبدالله بن هارون الرشید بن مهدی بن منصور بن محمد بن علی بن عبدالله بن عباس بود که هفتم
از عباس و هفتم است از خلفای عباسیه وفات او در زمان معتز محمد بن جعفر متوکل بود که متوکل

عبدالله

عبدالله ابوالفضل جعفر بن معتصم بن هارون الرشید بن مهدی بن منصور بن محمد بن علی بن عبدالله بن عباس
نهم است از عباس و دهم است از خلفای عباسیه در ذی الحجه سال دویست و سی و دو خلیفه شد و کشته شد
بر دست غلامان خود در شوال سال دویست و چهل و هفت یعنی زاده شد ابوالحسن ثالث صلی الله علیه در نصف
از ذی الحجه سال دویست و دوازده هجری و منقول شده که او زاده شد در رجب سال دویست و چهارده
مخفی نماند که اگر در اول رجب باشد مثلاً تفاوت میان این دو تاریخ ولادت یکسال و شش ماه و نیم است
و از دنیا رفت علیه السلام در بیست و ششم جمادی الآخره سال دویست و پنجاه و چهار و او بود بنابر
تاریخ اول ولادت چهل و یکسال و شش ماه مخفی نماند که یا ده روز زیاد است و مراد از سال تمام
کرده و او را چهل سال بود بنابر تاریخ ولادت دوم که منقول شد مخفی نماند که اگر ولادت در اول
رجب باشد چهار روز کم است از چهل سال و تواند بود مسامحه کرده و نسخه کافی در تاریخ ماه وفات
مختلف است و در بعضی رجب مذکور است و متوکل خلیفه عباسی که نام او جعفر بن معتصم است برده بود
او را به یحیی بن هرثمه بن اعین که غلام متوکل بود و سردار جمعی از لشکر در مدینه بود از مدینه
سوی سامره پس وفات یافت در سامره علیه السلام و مدفون شد در خانه خود و مادر او کنیز بود که گفته
میشد او را سمانه اول اصل عن خيران الأسباطي قال قدمت على أبي الحسن عليه السلام المدينة فقال
لي ما خبر الواثق عندك فقلت جعلت فداك خلّفته في عافية أنا من أقرب الناس عهداً به عهدي به منذ
عشرة أيام قال فقال لي إن أهل المدينة يقولون إنه مات فلما أن قال لي الناس علمت أنه هو
ثم قال لي ما فعل جعفر قلت تركته أسوأ الناس حالاً في السجن قال فقال أما إنه صاحب الأمر ما فعل
ابن الزيات قلت جعلت فداك الناس معه والأمر أمره قال فقال أما إنه شؤم عليه قال
ثم سكت وقال لي لا بد أن تجري مقادير الله وأحكامه يا خيران مات الواثق وقد قعد المتوكل جعفر
وقد قتل ابن الزيات فقلت متى جعلت فداك قال بعد خروجك بستة أيام شرح ظاهر این است که خیران
اسباطی عبارت است از خیران که ذکر شده در حدیث ... باب هفتاد و سیوم و اسباط یعنی
فرزندزادگان یعقوب علیه السلام است و میتواند بود که اسباط یعنی قبیلهای متفرق باشد و اشارت باشد
با نچه بعضی اهل تاریخ گفته اند که خفاجه قبیله ایست از عرب حجاز که بعضی ایشان در خراسان و بعضی
ایشان در ... ساکنند و خفاجه قبیله ایست از بنی عامر الواثق بالله ابو جعفر هارون بن معتصم بن
هارون الرشید بن مهدی بن منصور بن محمد بن علی بن عبدالله بن عباس نهم است از عباس و نهم است
از خلفای عباسیه و برادر متوکل علی الله جعفر بن معتصم است که نهم است از عباس و دهم است از خلفای
عباسیه الف لام الناس برای عهد خارجی است و مراد اهل مدینه است ضمیر انه بفتح همزه راجع به قائل که
ضمن یقولون است ضمیر هو راجع بابی الحسن است مقادیر جمع مقدار یعنی تقدیر کرده شده مقادیر الله تعالی

عبارت است از ظلمها اینکه متوکل کرد مثل نقل امام علیه السلام از مدینه به سامرا و خراب کردن قبر امام حسین علیه السلام
و انواع نامعقولات او که الله تعالی [illegible] احکام عبارت از بیانهای الهی است حوادث
قرآن که [illegible] است یعنی در روایت از خیران اسباطی گفت وارد شدم از سامرا بر ابو الحسن ثالث علیه السلام
در مدینه پس گفت مرا که چیست خبر واثق بن معتصم نزد تو پس گفتم فدایت شوم واگذاشتم او را در سامرا
در خوشحالی من از نزدیکترین مردمانم باعتبار وارد رسیدن باحوال او باین معنی که بعد از همه [illegible]
با او [illegible] عهد من با او ده روز است خیران گفت پس گفت مرا ان مردمان که ساکن مدینه اند
[illegible] که او مرده است بعد از آن گفت مرا چه کرد جعفر متوکل که مراد [illegible] باین معنی که چه حال دارد
گفتم واگذاشتم او را در بدترین مردمان باعتبار حال در زندان خیران گفت پس امام گفت اگاه باش بدرستیکه
او صاحب این خلافت است [illegible] پسر زیات [illegible] محمد بن عبد الملک است که مذکور شد
در حدیث اول بحث [illegible] گفتم فدایت شوم [illegible] لشکر با او است و حکم حکم او است خیران گفت پس امام گفت اگاه
باش بدرستیکه این اطاعت لشکر او را شوم است برای او اشاره است باینکه [illegible] مستقل
شد کشته میشود خیران گفت بعد از آن امام علیه السلام ساکت شد پس گفت مرا ناچار است که روان شود
تقدیرهای الله تعالی و بیانهای او باین معنی که واجب الوقوع بوجوب [illegible] ای خیران مرد واثق و
بتحقیق نشست بخلافت متوکل که جعفر نام دارد و بتحقیق کشته شد پسر زیات پس گفتم کی شد
فدایت شوم گفت بعد از بیرون آمدن تو از سامرا به شش روز دوم اصل عن صالح بن سعيد قال
دخلت على ابي الحسن عليه السلام فقلت له جعلت فداك في كل الامور ارادوا اطفاء نورك والتقصير بك حتى انزلوك هذا
الخان الاشنع خان الصعاليك فقال ها هنا انت يا ابن سعيد ثم اومأ بيده وقال انظر فنظرت فاذا
انا بروضات آنقات وروضات باسرات فيهن خيرات عطرات وولدان كانهن اللؤلؤ المكنون و
اطيار وظباء وانهار تفور فحار بصري وحسرت عيني فقال حيث كنا فهذا لنا عتيد لسنا في خان الصعاليك
شرح متوکل کسانی بامام علیه السلام نوشت و بکمال تعظیم در سامرا طلبید چنانچه [illegible] مذکور میشود در حدیث
مع هذا چون وارد [illegible] سفارش کرد که [illegible] در سرائی که نام آن خان الصعالیک
[illegible] و خانه تعیین کرد [illegible]
لازم [illegible] مشار الیه [illegible] باعتقاد [illegible] علیهم السلام است یا خان الصعالیک است
بهمزه و الف و کسر نون و قاف [illegible] الباسرات [illegible]
العطرات بفتح عین [illegible]
ضمیر [illegible] جمع خیرات [illegible] یعنی
از صالح بن سعید گفت داخل شدم بر امام علی نقی علیه السلام [illegible] پس گفتم او را فدایت

شوم

شوم در جمیع کارها اراده کردند خلفای ضلالت [illegible] نور ترا و کم نمودن تو تا انکه فرود اوردند ترا در این
[illegible] که سرای فقرا است پس گفت [illegible] پسر سعید یا مراد این است که تو در سرای فقرا [illegible]
بعد از آن اشاره کرد [illegible] بدست خود و گفت [illegible] نگاه کن پس نگاه کردم [illegible] مطلع شدم بر مرغزارها
خوش [illegible] مرغزارها [illegible] که ایشان
تازه [illegible]
و [illegible] امام علیه السلام گفت هر جا باشیم [illegible] حاضر است [illegible] در سرای فقرا
اگر [illegible]
کشوده میشود [illegible] سیوم اصل عن اسحق الجلاب قال اشتريت لابي الحسن
عليه السلام غنما كثيرة فدعاني فادخلني من اصطبل داره الى موضع واسع لا اعرفه فجعلت افرق تلك الغنم فيمن
امرني به فبعثت الى ابي جعفر والى والدته وغيرهما ممن امرني ثم استاذنته في الانصراف الى بغداد الى والدي و
كان ذلك يوم التروية فكتب الي تقيم غدا عندنا ثم تنصرف قال فاقمت فلما كان يوم عرفة اقمت عنده وبت
ليلة الاضحى في رواق له فلما كان في السحر اتاني فقال يا اسحق قم قال فقمت ففتحت عيني فاذا انا على بابي ببغداد
قال فدخلت على والدي وانا في اصحابي فقلت لهم عرفت بالعسكر وخرجت ببغداد الى العيد شرح الجلاب بفتح
جیم و تشدید لام و با بیک نقطه کسی که کارش این باشد که گوسفند و مانند آن از جایی بجایی [illegible]
الاصطبل بکسر همزه و سکون صاد [illegible] و فتح طا [illegible]
[illegible] ابو جعفر پسر بزرگ امام علی نقی علیه السلام است که نام او محمد است [illegible]
مذکور شد در احادیث باب [illegible] الرواق بکسر [illegible]
پیشگاه خانه [illegible] عرفت [illegible] التعریف [illegible] عرفات [illegible]
[illegible] دعا و عبادت [illegible] در کتاب الحج در حدیث اول باب فضل زيارة ابي عبد الله الحسين علیه السلام
که [illegible] یعنی روایت است از اسحق جلاب گفت [illegible] برای امام
علی نقی علیه السلام گوسفند بسیار پس طلبید مرا پس داخل کرد مرا از راه [illegible] فراخ که نمی شناختم
ان را [illegible] گوسفندان را [illegible]
پس [illegible] بسوی ابو جعفر [illegible]
ایشان [illegible] روز
هشتم ذی الحجه [illegible] اسحق گفت [illegible]
[illegible]
خوابیده [illegible] اسحق برخیز [illegible]

بود بسرای خود بودیم در بغداد ابو اسحق گفت پس داخل شدم بر پدرم و مادر خود و اهل خود با ایشان بود پس گفتم

عمل بر ... کردم در سامرا پس بیرون رفتم در بغداد بسوی نماز عید **چهارم اصل** عن ابراهيم بن محمد الطاهري قال

مرض المتوكل من خُراجٍ خرج به وأشرف منه على الهلاك فلم يجسر أحدٌ أن يمسّه بحديدة فنذرت أمّه إن عوفي أن تحمل

إلى أبي الحسن علي بن محمد مالاً جليلاً من مالها وقال له الفتح بن خاقان لو بعثت إلى هذا الرجل فسألته فإنّه لا يخلو أن

تكون عنده صفة يفرّج بها عنك فبعث إليه ووصف له علّته فردّ إليه الرسول بأن يؤخذ كُسب الشاة فيُداف

بماء ورد فيوضع عليه فلمّا رجع الرسول وأخبرهم أقبلوا يهزؤون من قوله فقال له الفتح هو والله أعلم بما قال

وأحضر الكُسب وعمل كما قال ووضع عليه فغلبه النوم وسكن ثمّ انفتح وخرج منه ما كان فيه وبُشّرت أمّه

بعافيته فحملت إليه عشرة آلاف دينار تحت خاتمها ثمّ استقلّ من علّته فسعى إليه البطحائي العلوي بأنّ

أموالاً تُحمل إليه وسلاحاً فقال لسعيد الحاجب اهجم عليه بالليل وخذ ما تجد عنده من الأموال والسلاح

واحمله إليّ **شرح** الكسب بضم کاف و سکون سین بی نقطه و با یک نقطه کنجاره یعنی عصاره و مراد اینجا ثفل

که از کنجد ... در حالی که ... ماننده کنجاره ... بی نقطه والقوه

بصیغه مضارع مجهول از باب نصر است الدوف مخلوط کردن و ترکردن از باب ... و مانند آن الهجوم مصدر باب

نصر ناگهان بر سر کسی رفتن **معنی** روایت است از ابراهیم بن محمد طاهری که گفت بیمار شد متوکل از دملی که بیرون

آمده بود از او و نزدیک شد از آن بهلاکت پس جرأت نکرد هیچ یک که دست کند از او بآهن پس نذر کرد

مادر متوکل اگر عافیت داده شود این ... بسوی ابو الحسن ثالث علی بن محمد مال عظیم را از مال

خود و گفت متوکل را فتح بن خاقان که کاش میفرستادی بسوی این مرد پس میپرسیدی از او علاج

چه بدرستیکه او خالی نیست از آنکه باشد نزد او علاجی که گشاده شود با آن از تو پس متوکل پیغام فرستاد

بسوی امام علیه السلام و بیان کرد برای او وصف خود را پس امام علیه السلام برگردانید بسوی متوکل پیغام او را با آنکه

گرفته شود ثفل کنجد گوسفند پس مخلوط کرده شود بگلاب پس گذاشته شود بر آن دمل پس چون ... بر

گشت پیغام او را و خبر داد ایشان را شروع کردند اهل مجلس مانند ... در مجالس اهل بطلان

استهزاء میکردند از سخن امام علیه السلام پس گفت متوکل را فتح که او بخدا قسم داناتر است بآنچه گفته است پس

و حاضر کرده شد آن ثفل کنجد و ساخته شد ... چنانچه گفته بود و گذاشته شد بر دمل پس غلبه کرد بر او

خواب و ساکن شد درد دمل بعد از آن گشوده شد و بیرون آمد از آن آنچه که بود در آن ... داده شد

مادر متوکل بخوشحالی متوکل پس فرستاد مادر متوکل بسوی امام علیه السلام ده هزار دینار طلا ... بمهر خود بعد از آن

برخاست متوکل از مرض خود پس بدگوئی کرد بسوی متوکل بطحائی علوی با آنکه مالها و سلاحها ... فرستاده

میشود بسوی ابو الحسن پس متوکل گفت سعید حاجب را ... در شب و بگیر آنچه را که می

یابی نزد او از مالها و سلاح ... بسوی من **اصل** قال ابراهيم بن محمد فقال لي سعيد الحاجب صرت إلى

دار

دار أبي الحسن بالليل ومعي سُلّمٌ فصعدت السطح فلمّا نزلت على بعض الدرج في الظلمة لم أدر كيف أصل إلى الدار فناداني

يا سعيد مكانك حتّى يأتوك بشمعة فلم ألبث أن أتوني بشمعة فنزلت فوجدته عليه جبّة صوف وقلنسوة

منها وسجّادة على حصير بين يديه فلم أشكّ أنّه كان يصلّي فقال لي دونك البيوت فدخلتها و

فتّشتها فلم أجد فيها شيئاً ووجدت البدرة في بيته مختومة بخاتم أمّ المتوكل وكيساً مختوماً وقال لي

دونك المصلّى فرفعته فوجدت سيفاً في جفن غير ملبّس فأخذت ذلك وصرت إليه فلمّا نظر إلى خاتم

أمّه على البدرة بعث إليها فخرجت إليه فأخبرني بعض خدم الخاصّة أنّها قالت له كنت قد نذرت في

علّتك لمّا أيست منك إن عوفيت حملت إليه من مالي عشرة آلاف دينار فحملتها إليه وهذا خاتمي

على الكيس وفتح الكيس الآخر فإذا فيه أربعمائة دينار فضمّ إلى البدرة بدرة أخرى وأمرني بحمل ذلك إليه

فحملته ورددت السيف والكيسين وقلت له يا سيّدي عزّ عليّ فقال لي سيعلم الذين ظلموا أيّ

منقلب ينقلبون **شرح** السلّم ... نردبان ... است أن بفتح همزه و سکون نون زائده

برای تأکید اتصال است السجاده بفتح سین بی نقطه و تشدید جیم چیزی که ... از بوریا ...

... البدره بفتح با یک نقطه و سکون دال بی نقطه و را بی نقطه کیسه از پوست که

ده هزار دینار طلا باشد و بعضی هفت هزار گفته اند اینجا مناسب نیست **معنی** گفت ابراهیم بن محمد که پس گفت

مرا سعید حاجب رفتم بسوی سرای ابا الحسن ثالث علیه السلام در شب و با من بود نردبانی پس بالای بام

رفتم پس چون فرود آمدم بر بعضی پله ها در تاریکی ... ندانستم که چگونه بروم بسوی

این ... پس ندا کرد مرا که ای سعید در جای خود باش تا بیارند برای تو شمعی پس درنگ نکردم

که آوردند برای من شمعی را پس فرود آمدم پس یافتم او را که بر او بود جبه پشمی و کلاهی که از آن جبه بود

... و سجاده که بر حصیری بود پیش او پس دانستم که نماز میکرد پس گفت مرا

... خانه ها را پس داخل خانه ها شدم ... پس یافتم چیزی از مال و سلاح و یافتم بدره را

... در خانه او مهر کرده شده بمهر مادر متوکل و یافتم در همان خانه کیسه مهر کرده شده و گفت مرا

حصیر را ... پس برداشتم آن را پس یافتم شمشیری را در غلافی ... پوشیده نشده بود ...

این است ... پس گرفتم آنچه را که مذکور شد ... بسوی متوکل پس چون نظر کرد بسوی ...

مادر ... کسی را بسوی او ... بعضی خدمتکاران ...

خلیفه که مادر ... گفت ... نذر کرده بودم ... از آنکه اگر عافیت

بخشیده شوی ... ده هزار دینار ... و این مهر من است بر کیسه

گشود متوکل کیسه دیگر را ... چهارصد دینار طلا بود ... بدره دیگر

از مال خود ... بسوی ابو الحسن ... شمشیر را و دو کیسه

او را ببیند گفتم او را که ای محمد من شکل بعید بود من ابن علی که کردم مرا بحضور وی برد پس گفت مرا از سوره شعرا که
البته خواهند دانست بمشاهده جمعی که ظلم کردند که چه نوع بازگشتی بازگشت میکنند سوره شعرا نجم
اصل عن علي بن محمد النوفلي قال قال لي محمد بن الفرج ان ابا الحسن كتب اليه يا محمد اجمع امرك وخذ حذرك
قال فانا في جمع امري ليس ادري ما كتب الي حتى ورد علي رسول حملني من مصر مقيدا وضرب على كل ما املك
وكنت في السجن ثماني سنين ثم ورد علي منه في السجن كتاب فيه يا محمد لا تنزل في ناحية الجانب الغربي فقرأت
الكتاب فقلت يكتب الي بهذا وانا في السجن ان هذا لعجب فما مكثت ان خلي عني والحمد لله شرح ناحیه جوب
و منصوب بنا حیات الجانب منصوب بفعل مقدر است تقدیر الزم الجانب الغربی و ان عبارت از شام است و ادخال
الف لام بر الجانب اشعار بتقریب مذهب کوفیین است در بیوه مخصوص و ماکنت بجانب الغربی اذ قضینا الی موسی
الامر که از قبیل اضافه موصوف بصفت است تاویل ان بفتح همزه و سکون نون مخففه برای تاکید اتصال است خلی مجهول
باب تفعیل است ای ناپیدا علات است یعنی روایت است از علی بن محمد نوفلی که گفت که گفت مرا محمد بن فرج که ابو الحسن ثالث
علیه السلام نوشت سوی او که ای محمد جمع کن متفرق کار خود را و فرا گیر احتیاط خود را محمد گفت پس من در جمع متفرق
کار خود بودم و نمیدانستم که چه نوشته سوی من و نمیدانستم سر آن تا وارد شد بر من فرستاده از جانب خلیفه
و برداشت مرا از مصر مقید کرده و دست زد بر هرچه مالک بودم و بودم در زندان هشت سال بعد از آن وارد شد
بر من از ابو الحسن علیه السلام در زندان مکتوبی که در آن بود که ای محمد فرود میا در جانب غربی باش
جانب مغربی پس خواندم مکتوب را پس در دل خود گفتم می نویسد سوی من این را و حال آنکه من در زندانم
بدرستیکه این هر آینه عجیب است پس درنگ نکردم که رها کرده شد از من و الحمد لله اصل قال وكتب اليه
محمد بن الفرج يسأله عن ضياعه فكتب اليه سوف ترد عليك وما يضرك ان لا ترد عليك فلما شخص
محمد بن الفرج الى العسكر كتب اليه برد ضياعه ومات قبل ذلك شرح الضياع بکسر ضاد با نقطه و یا دو نقطه
در پایین و الف و عین بی نقطه جمع ضیعه بفتح و سکون یا و ضیعه ملک است از آنچه منافع حاصل میشود کتب
مجهول است یعنی نوفلی گفت و نوشت سوی ابو الحسن ثالث محمد بن الفرج میپرسید از احوال مستغلات
خود پس نوشت سوی او که بعد از این رد کرده خواهد شد بر تو و ضرر نمیرساند بر تو که رد کرده نشود
بر تو پس وقتیکه بیرون رفت محمد بن فرج از شام سوی سامرا بسبب طلب احمد بن الخضیب چنانچه مذکور میشود
نوشته شد سوی او از جانب خلیفه او در مصر با آنکه ظالمی که مستغلات را غصب کرده بود رد کند
تا صاحب اگر شکایت کند محمد بن الفرج مرد پیش از رسیدن آن مکتوب اصل قال وكتب احمد بن الخضيب
الى محمد بن الفرج يسأله الخروج الى العسكر فكتب الى ابي الحسن يشاوره فكتب اليه اخرج فان فيه فرجك
ان شاء الله فخرج فلم يلبث الا يسيرا حتى مات شرح نوفلی گفت و نوشت احمد بن الخضیب که از سرداران
متوکل بوده سوی محمد بن الفرج میطلبید او را که بیرون آید از شام سوی سامرا پس نوشت محمد بن الفرج
سوی

سوی ابو الحسن ثالث علیه السلام مشورت میکرد با او و چون امر کرده که ملازم شام باشد پس نوشت محمد بن الفرج سوی او
که بیرون رود بجانب سامرا پس در آن بیرون رفتن گشایش کار تست ان شاء الله پس بیرون رفت پس درنگ نکرد
مگر اندکی تا مرد گشایش اینجا عبارت از مرگ است و اصل نعیم آنحضرت علیه السلام با عبادت ملازمت امام
علیه السلام و بخشیدن حصار است چنانچه در احادیث با عبارت از آن ضیاع است که مذکور شد
چه نفع از آن باو رسیده باعث خروج سامرا شد هشتم اصل عن احمد بن محمد قال اخبرني ابو يعقوب قال رأيته
يعني محمدا قبل موته بالعسكر في عشية وقد استقبل ابا الحسن فنظر اليه واعتل من غد فدخلت اليه عائدا
بعد ايام من علته وقد ثقل فاخبرني انه بعث اليه بثوب فاخذه وادرجه ووضعه تحت راسه قال
فكفن فيه شرح بالعسكر في عشية متعلق به رايته است وقد استقبل حال مفعول رایته است فاعل دخلت ابو یعقوب
بیان راوی است یعنی روایت است از احمد بن محمد که گفت خبر داد مرا ابو یعقوب گفت دیدم محمد بن الفرج را
پیش از مردن او در سامرا در شبی در حالی که استقبال کرده بود ابو الحسن را پس نظر کرده ابو الحسن
سوی او پس بیمار شد فردای آن روز پس داخل شدم [illegible]
که احوال پرسی کنم بعد از چند روز از بیماری او [illegible]
محمد مرا که ابو الحسن علیه السلام فرستاده سوی او جامه را [illegible]
یعقوب گفت پس کفن کرده شد در آن جامه اصل قال احمد قال ابو يعقوب رأيت ابا الحسن مع ابن الخضيب
فقال له ابن الخضيب سر جعلت فداك فقال له انت المقدم فما لبث الا اربعة ايام حتى وضع الدهق
على ساق ابن الخضيب ثم نعي شرح [illegible] الدهق [illegible]
است احمد بن الخضیب [illegible] امام علیه السلام [illegible] که خلیفه [illegible]
است از خلفای عباسیه [illegible]
ظلم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] یعنی
گفت احمد بن محمد که گفت ابو یعقوب دیدم ابو الحسن ثالث علیه السلام را با احمد بن الخضیب [illegible]
ابن الخضیب [illegible] امام علیه السلام گفت [illegible]
تا [illegible] ابن الخضیب [illegible]
[illegible] اصل قال وروي عنه انه حين الح عليه ابن الخضيب في الدار التي طلبها منه
بعث اليه لاقعدن بك من الله عز وجل مقعدا لا يبقى لك باقية فاخذه الله عز وجل في تلك الايام

شرح چون خلیفه در کمال عداوت بوده با امام علیه السلم ابن الخضیب دعوی ملکیت خانه او کرد تا او را از آنجا
بیرون کند و حال آنکه جمیع روی زمین ملک امام است و هر که از شیعه غیر امام متصرف زمینی است بر او
حرام است چنانچه مذکور شد در حدیث سیوم باب پنجم چهارم تطلبها بصیغه ماضی باب تفعل است
یا بدو زبان برای تعدیه است لاینبغی بصیغه مضارع معلوم باب انفعال است یعنی گفت احمد بن محمد که نقل
کرد ابو یعقوب از حال ابن الخضیب اینکه وقتیکه شد که بر امام علیه السلم ابن الخضیب در خانه که با او خانگی
طلبید از آن امام که این خانه از من است بیرون شو و پیغام فرستاد سوی ابن الخضیب که هر آینه میمانم
البته ترا نسبت با الله تعالی عز و جل جای که و امیکذارد برای تو هیچ باقی جائی نیکو یعنی که بسبب انجاح
و مال تو مرد و لیس که فشار کرد او را الله تعالی در آن روزها با شکنجه و مرد آن که مذکور شد هفتم اصل
اخذت نسخة كتاب المتوكل الى ابي الحسن الثالث عليه السلم من يحيى بن هرثمة في سنة ثلث و
اربعين ومائتين وهذه نسخته بسم الله الرحمن الرحيم اما بعد فان امير المؤمنين عارف بقدرك
راع لقرابتك موجب لحقك مقدر من الامور فيك وفي اهل بيتك ما اصلح الله به حالك وحالهم
وثبت به عزك وعزهم وادخل اليمن والامن عليك وعليهم يبتغي بذلك رضاء ربه واداء ما افترض
الله عليه فيك وفيهم وقد رأى امير المؤمنين صرف عبد الله بن محمد عما كان يتولاه من الحرب والصلوة
بمدينة رسول الله صلى الله عليه وآله اذ كان على ما ذكرت من جهالته بحقك واستخفافه بقدرك وعند
ما قرفك به ونسبك اليه من الامر الذي قد علم امير المؤمنين براءتك منه وصدق نيتك في ترك
محاولته وانك لم تؤهل نفسك له وقد ولى امير المؤمنين ما كان يلي من ذلك محمد بن الفضل وامره
باكرامك وتبجيلك والانتهاء الى امرك ورأيك والتقرب الى الله والى امير المؤمنين بذلك شرح ما اخذت
ابو الحسن ثالث علیه السلم امام علی نقی است امر این بوده که عبد الله بن محمد پیش نماز جمعه در مدینه بوده از
متوکل و قصد آزار و بدگوئی امام علیه السلم کرده و در مکتوبی بمتوکل نوشته که دعوی امامت میکند و
اراده خروج دارد و امام علیه السلم مکتوبی بمتوکل نوشته از اظهار کذب و عداوت و آزار کردن عبد الله
علیه السلم را و متوکل این مکتوب را در جواب مکتوب امام علیه السلم نوشته و یحیی متعلق است باخذت و سنه
متعلق است بکتاب یا باخذت الحرب بفتح حاء بی نقطه و راء بی نقطه و باء یک نقطه بوده در محراب برای خطبه
و نماز یعنی گرفتم صورت مکتوب متوکل را بسوی ابو الحسن الثالث امام علی نقی علیه السلم از یحیی بن هرثمه
در سال دویست و چهل و سه و این صورتش آنست بسم الله الرحمن الرحیم اما بعد از ثنا و دعا پس بدرستیکه
متوکل شناسا است بمرتبه تو رعایت کننده است خویشی ترا با رسول الله علیه السلم ثابت کننده است حق
ترا با خود ظاهر مقدر است آن کارها در حق تو و در حق خاندانت آنچه را که اصلاح کرده باینها
معنی که البته اصلاح میکنند الله تعالی باینحال تو و حال الاشان و ثابت کرده با آن عزت تو و عزت ایشان
وادخل

دواخل کرده برکت و ایمنی را بر تو و بر ایشان میطلبد متوکل با آنچه مذکور شد رضای صاحب کل اختیار خود را و
بجا آوردن آنچه را که واجب لازم کرده الله تعالی بر او در حق تو و در حق ایشان و بتحقیق مصلحت دید متوکل
بر کردانیدن عبد الله بن محمد را از آنچه اختیار در آن میداشت که بوده از محراب و نماز جمعه در مدینه
رسول الله صلی الله علیه و آله است چونکه بوده بر حالیکه ذکر کردی در مکتوب خود که ناشناس او بحق تو و سبک
شمردن او مرتبه تو را باشد و این بر کردانیدن نزد چیزی بوده که با عیب و تهمت کرده ترا بان و نسبت داده ترا بسوی
آن که کار دعوی امامت که بتحقیق دانسته متوکل بری بودن ترا از آن دعوی و قصد نبودن ترا اراده آن دعوی
را که تو آماده نکردی خود را برای آن و بتحقیق صاحب اختیار کرد متوکل را آنچه صاحب اختیار بوده در آن
آن عبد الله بن محمد که پیش نماز جمعه است محمد بن الفضل را و امر کرده محمد بن الفضل را باکرام و دانستن تو
و تعظیم تو و قبول امر تو و صواب دید تو و نزدیکی جستن سوی الله تعالی و سوی متوکل با آنچه مذکور شد
اصل وامير المؤمنين مشتاق اليك يحب احداث العهد بك والنظر اليك فان نشطت لزيارته والمقام
قبله ما رأيت شخصت ومن احببت من اهل بيتك ومواليك وحشمك على مهلة وطمأنينة ترحل
اذا شئت وتنزل اذا شئت وتسير كيف شئت وان احببت ان يكون يحيى بن هرثمة مولى امير المؤمنين
ومن معه من الجند مشيعين لك يرحلون برحيلك ويسيرون بمسيرك فالامر في ذلك اليك حتى توافي
امير المؤمنين فما احد من اخوته وولده واهل بيته وخاصته الطف منه منزلة ولا احمد له اثرة
ولا هو لهم انظر وعليهم اشفق وبهم ابر واليهم اسكن منه اليك ان شاء الله والسلام عليك
ورحمة الله وبركاته وكتب ابراهيم بن العباس وصلى الله على محمد وآله وسلم شرح ما در ما احد
لیس است احد مرفوع و اسم و الطف و احمد و انظر و اشفق و ابر و اسکن هر شش بصیغه افعل التفضیل
و منصوب و خبرها است و اول متعدی بمن میشود و دوم و سیم متعدی بلام میشود و چهارم متعدی
بعلی میشود و پنجم متعدی بباء میشود و ششم متعدی بالی میشود و من تفضیلیه و مدخولات در پنج اول
محذوف است برای اختصار و اکتفا بآنچه در ششم مذکور است پس تقدیر کلام این است الطف منه منزلة
منک منه و لا احمد له اثرة منک له و لا هو لهم انظر منه الیک و علیهم اشفق منه علیک و بهم ابر منه بک
تا آنکه این اختصار در صورت موافقت در تعدیه جائز است و در صورت اختلاف در تعدیه
قبیح و از اختراعات منشیان دیوان است الطف منزلة یکی احمد مشتق از اسم مفعول است بمعنی محمود تر
و متوکل مشتاق نیست دوست میدارد که تازه کند عهد را بتو و النفات سوی تو اگر میل کنی برای
امر او و ماندن نزد او را حیله آنکه مصلحت بینی بیرون بیائی از مدینه با هر که دوست داشتی از خانواده
خود و دوستان خود و غلامان و نوکران خود باهستگی و آرام برای او وقتی چون خواهی و فرود آئی
هر کجا که خواهی و حرکت میکنی هر گونه که خواهی و اگر صلاح دانسته باشی که باشند یحیی بن هرثمه غلام متوکل و جمعی

که با او هستند از لشکر و دهقانان برای تنبه راه افتند براه افتادن تا همه حرکت کنند بحرکت تو پس اجتناب
دران سود نیست تا وقتیکه رسید متوکل چه نیست هیچیک از ما دران متوکل و فرزندان او و خانه
داده او و مخصوصان او و نزدیکتر بسوی متوکل باعتبار مرتبه از تو نیست باو و بم پسندیده تو بهمت
برای او باعتبار صفت کمال از تو برای او و نه متوکل برای ایشان بیشتر ملتفت است از او و برای تو و
بر ایشان مشفق‌تر است از او بر تو و نه با ایشان نیکوکارتر است از او بتو و نه بسوی ایشان انس بیشتر
دارد از او بسوی تو ان شاء الله و سلام بر تو باد و رحمت الله تعالی و برکاته و نوشت این بمنتهی متوکل
ابراهیم بن العباس و صلوة کند الله تعالی بر محمد و آل او و تسلیم کند **هشتم اصل** کان المتوکل یقول
وَیْحَکُمْ قَدْ أَعْیانی أَمْرُ ابْنِ الرِّضا أَبی أَنْ یَشْرَبَ مَعِی أَوْ یُنادِمَنِی أَوْ أَجِدَ مِنْهُ فُرْصَةً فِی هذا فَقالُوا لَهُ
فَإِنْ لَمْ تَجِدْ مِنْهُ فَهذا أَخُوهُ مُوسی قَصّافٌ عَزّافٌ یَأْکُلُ وَیَشْرَبُ وَیَتَعَشَّقُ قالَ ابْعَثُوا إِلَیْهِ فَجِیئُوا
بِهِ حَتّی نُمَوِّهَ بِهِ عَلَی النّاسِ وَنَقُولَ ابْنُ الرِّضا فَکَتَبَ إِلَیْهِ وَأُشْخِصَ مُکَرَّماً وَتَلَقّاهُ جَمِیعُ بَنِی هاشِمٍ و
الْقُوّادُ وَالنّاسُ عَلی أَنَّهُ إِذا وافی أَقْطَعَهُ قَطِیعَةً وَبَنی لَهُ فِیها وَحَوَّلَ الْخَمّارِینَ وَالْقِیانَ إِلَیْهِ
وَوَصَلَهُ وَبَرَّهُ وَجَعَلَ لَهُ مَنْزِلاً سَرِیّاً حَتّی یَزُورَهُ هُوَ فِیهِ **شرح** القصاف بفتح قاف و تشدید صاد بی نقطه و
الف و فا بغایت بی هوده و بازیگر العزاف بفتح عین بی نقطه و تشدید زای با نقطه و الف و فا بغایت حریص
در خوردن و آشامیدن و بغایت سرود کننده و دو انچه مناسب است و الناس مبتدا است و علی انه جمله
خبر است یا و الناس معطوف بر جمیع است و علی انه متعلق بتلقاه است **یعنی** بوده متوکل که میگفت وای بر شما
خود را عجب حالیست شما را که فکر برای من نمیکنید بتحقیق عاجز کرده مرا کار پسر رضا مراد امام علی نقی علیه السلام
امتناع کرد از اینکه شراب آشامد با من یا مصاحبت کند مرا یا یابم از او فرصتی در تکلیف او بشرب و
مصاحبت با من یعنی که ... تکلیف تمام کرد پس گفتند متوکل را پس اگر نیابی از او
او فرصتی پس این برادر او موسی بغایت بی هوده و اهل لهو است و غایت مایل بخوردن و آشامیدن است
... که باشد و می آشامد شراب و عاشق میشود متوکل گفت بفرستید بسوی او و بیاورید او را
تا تلبیس کنیم بسبب او بر مردمان و گوئیم پسر رضا این کارها میکند و شیعه نپندارند باشند که ابو الحسن
ثالث میکند و سست اعتقاد باو شوند پس نوشته شد بسوی موسی و بیرون آورده شد بجانب سامرا
معزز و استقبال کردند او را جمیع بنی هاشم و سرداران و مردمان بر این اعتقاد بودند که چون که موسی بیاید
باقطاع ... متوکل زمینی چنانچه بالمرای خود کرده در وقت آبادان کردن و منع ساختن
و بنا میکند برای او دران زمین عماراتی خوب و میفرستد ساقیان و کنیزان سرود کننده سوی او
و عطا میکند او را و نیکوئی میکند او را و ... منزل ... او را منزلی بغایت خوب
تا زیارت کند او را متوکل دران منزل **اصل** فَلَمّا وافی مُوسی تَلَقّاهُ أَبُو الْحَسَنِ علیه السلام فِی قَنْطَرَةِ وَصِیفٍ

وهو

وَهُوَ مَوْضِعٌ تُتَلَقّی فِیهِ الْقادِمُونَ فَسَلَّمَ عَلَیْهِ وَوَفّاهُ حَقَّهُ ثُمَّ قالَ لَهُ إِنَّ هذَا الرَّجُلَ قَدْ أَحْضَرَکَ لِیَهْتِکَکَ وَیَضَعَ
مِنْکَ فَلا تُقِرَّ لَهُ أَنَّکَ شَرِبْتَ نَبِیذاً قَطُّ فَقالَ لَهُ مُوسی فَإِذا کانَ دَعانِی لِهذا فَما حِیلَتِی قالَ فَلا تَضَعْ
مِنْ قَدْرِکَ وَلا تَفْعَلْ فَإِنَّما أَرادَ هَتْکَکَ فَأَبی عَلَیْهِ فَکَرَّرَ عَلَیْهِ فَلَمّا رَأی أَنَّهُ لا یُجِیبُ قالَ لَهُ أَما
إِنَّ هذا مَجْلِسٌ لا تُجْمَعُ أَنْتَ وَهُوَ عَلَیْهِ أَبَداً فَأَقامَ ثَلاثَ سِنِینَ یُبَکِّرُ کُلَّ یَوْمٍ فَیُقالُ لَهُ قَدْ تَشاغَلَ
الْیَوْمَ فَرُحْ فَیَرُوحُ فَیُقالُ قَدْ سَکِرَ فَبَکِّرْ فَیُبَکِّرُ فَیُقالُ شَرِبَ دَواءً فَما زالَ عَلی هذا ثَلاثَ سِنِینَ حَتّی
قُتِلَ الْمُتَوَکِّلُ وَلَمْ یَجْتَمِعْ مَعَهُ عَلَیْهِ **شرح** پس وقتیکه نزدیک سامرا شد موسی استقبال کرد او را امام علی نقی علیه السلام
در پل وصیف و آنجا جائیست که استقبال کرده میشوند در آن آینده‌ها پس سلام کرد بر موسی و بتمام ادا کرد
حق تعظیم او و بعد از آن گفت بموسی بدرستیکه این مرد بتحقیق حاضر کرده ترا تا بدرد پرده ترا و پست کند قدر او
و پست کند بعض قدر ترا پس اقرار مکن برای او که تو آشامیدی نبیذ هرگز پس گفت موسی اگر تکلیف شراب
کند پس گفت او را موسی پس اگر طلبیده باشد مرا برای این کار پس چیست علاج من گفت پس پست مکن
بعض قدر خود را و مکن آنچه او اراده کرده است با من یعنی که طلبیده خانه و مرد و طلب مصاحبت او مکن
تا باعث تکلیف او نشود چه جز این نیست که اراده کرده بوده دریدن پرده ترا پس قبول نکرد موسی امتناع
کرد بر امام علیه السلام پس امام علیه السلام مکرر کرد مستفاد ش را بر او پس وقتیکه امام علیه السلام دید که او قبول
نمیکند گفت او را آگاه باش بدرستیکه این مجلس که طلبیده مجلسیست که جمع نمیشوی تو و او بر
آن مجلس هرگز پس ماند موسی سه سال صبح زود میرفت هر روز پس گفته میشد او را که بتحقیق مشغول شده
متوکل امروز پس عصر بیا پس عصر میرفت پس گفته میشد بتحقیق مست شده پس صبح زود بیا پس صبح زود میرفت
پس گفته میشد آشامیده دوائی پس همیشه بر این روش بود سه سال تا کشته شد متوکل و جمع نشد متوکل
با موسی بر آن مجلس که خواست **هفتم اصل** عن محمد بن علی قال اخبرنی زید بن علی بن الحسین بن زید قال
مَرِضْتُ فَدَخَلَ الطَّبِیبُ عَلَیَّ لَیْلاً فَوَصَفَ لِی دَواءً بِلَیْلٍ آخُذُهُ کَذا وَکَذا یَوْماً فَلَمْ یُمْکِنِّی فَلَمْ یَخْرُجِ الطَّبِیبُ
مِنَ الْبابِ حَتّی وَرَدَ عَلَیَّ نَصْرٌ بِقارُورَةٍ فِیها ذلِکَ الدَّواءُ بِعَیْنِهِ فَقالَ لِی أَبُو الْحَسَنِ یُقْرِئُکَ السَّلامَ و
یَقُولُ لَکَ خُذْ هذَا الدَّواءَ کَذا وَکَذا یَوْماً فَأَخَذْتُهُ فَشَرِبْتُهُ فَبَرَأْتُ قالَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِیٍّ قالَ لِی زَیْدُ بْنُ عَلِیٍّ یَأْبَی الطّاعِنُ
أَیْنَ الْغُلاةُ عَنْ هذَا الْحَدِیثِ **شرح** کذا و کذا یوما کنایت از عدد است که زیاده بوده باشد که تا از یک
... یابی بفتح یا و ... در یابی و سکون همزه و یای یک نقطه و الطاعن بطاء بی نقطه و الف
کسره ... بی نقطه مرفوع و فاعل یابی است و مقصود از این کلام اظهار افراط و تفریط غلات است **یعنی** روایت
از محمد بن علی که گفت خبر داد مرا زید که گفت بیمار شدم پس داخل شد طبیب بر من در شب پس بیان کرد برای
من دوائی در شب که بخورم آن را چند روز پس ممکن نشد مرا ... که در وقت من نبود که از آنکه
رسانم پس بیرون نرفت طبیب از در خانه من تا وارد شد بمن نصر خادم با شیشه که در آن شیشه بود

همان دوازده نقيب است كه گفت مراد امام علی محمد باشند از اسلام و ميگويند عمل بآن بنده و اگر چنين روايت معني كه عدد ائمه ها
موافق عدد نقباء بني اسرائيل كه گفتم از اين اشاره است انكار صحيح شدم كه گفت محمد بن طلحه كه گفت مراد ازين معني كه
امتناع ميكنند از دلالت اين حكايت بر امامت اهل البيت كه بگويند دليل امامت ايشان است و غلط كرده كه جا اند
غلط كنند كه اين كه ائمه اهل البيت عليهم السلام بشمار نيند از اين حكايت باين معني كه ايشان در حسب و نسب حقيقتی مثال
اين حكايت اند تا از احتمال معلوم شد غيبت كه مخصوص ايشان است كنند و محال است كه غلط كرده اند اينجا معلوم است كه
منسوب باستنباط از قرآن يكاشعر مبحث سيزدهم در باب صد و بيست و دوم اصل مولد ابي محمد الحسن بن علي عليهم السلام
اين تاريخ اهل البيت كه نسبت داده بولادت امام حسن عسكري عليه السلام در اين مبحث كلام مصنف در بيست
هشت حديث است كلام مصنف اصل وُلِدَ عليه السلام في شهر ربيع الآخر سنة اثنتين وثلاثين ومائتين وقُبِضَ
عليه السلام يوم الجمعة لثمان ليال خلون من شهر ربيع الأول سنة ستين ومائتين وهو ابن ثمان وعشرين
سنة ودُفِنَ في داره في البيت الذي دُفِنَ فيه أبوه بسرّ من رأى وكانت امه ام ولد يقال لها حديث شرح
ولادت در زمان معتصم بن هرون الرشيد بن مهدي بن منصور بن محمد بن علي بن عبد الله بن عباس بوده
كه هشتم است از عباس و هشتم است از خلفاء عباسيه و وفات در زمان معتمد احمد بن جعفر متوكل بن
معتصم زاده شد امام حسن عسكري عليه السلام در ماه ربيع الآخر سال دويست و سی و دو هجري و گرفته شد از دنيا عليه السلام
در روز جمعه وقتيكه هشت شب گذشته بود از ماه ربيع الاول سال دويست و شصت هجري و او در
بيست و هشت سال بود و مدفون شد در سراي خود در خانه كه مدفون شد كه پدرش در سامره و مادر او
كنيزي بود كه گفته ميشد او را حديث اصل كان أحمد بن عبيد الله بن خاقان على الضياع والخراج بقم فجرى في
مجلسه يوماً ذكر العلوية ومذاهبهم وكان شديد النصب فقال ما رأيت ولا عرفت بسرّ من رأى رجلاً
من العلوية مثل الحسن بن علي بن محمد بن الرضا عليهم السلام في هديه وسكونه وعفافه ونبله وكرمه عند أهل
بيته وبني هاشم وتقديمهم إياه على ذوي السن منهم والخطر وكذلك القوّاد والوزراء وعامة الناس فإني
كنت يوماً قائماً على رأس أبي وهو يوم مجلسه للناس إذ دخل عليه حجّابه فقالوا أبو محمد بن الرضا بالباب
فقال بصوت عال ائذنوا له فتعجبت مما سمعت منهم أنهم جسروا يكنّون رجلاً على أبي بحضرته ولم يكن
يكنّى عنده إلا خليفة أو ولي عهد أو من أمر السلطان أن يكنّى فدخل رجل أسمر حسن القامة جميل الوجه جيد
البدن حدث السن له جلالة وهيبة فلما نظر إليه أبي قام يمشي إليه خطى ولا أعلمه فعل هذا بأحد من بني هاشم
والقوّاد فلما دنا منه عانقه وقبّل وجهه وصدره وأخذ بيده وأجلسه على مصلاه الذي كان عليه وجلس
إلى جنبه مقبلاً عليه بوجهه وجعل يكلمه ويفديه بنفسه وأنا متعجب مما أرى منه إذ دخل الحاجب
فقال الموفق قد جاء وكان الموفق إذا دخل على أبي تقدّم حجّابه وخاصة قوّاده فقاموا بين مجلس أبي
وبين باب الدار سماطين إلى أن يدخل ويخرج فلم يزل أبي مقبلاً على أبي محمد يحدّثه حتى نظر إلى غلمان

الخاصة

الخاصة فقال حينئذ إذا شئت جعلني الله فداك ثم قال لحجّابه خذوا به خلف السماطين حتى لا يراه هذا
يعني الموفق فقام وقام أبي وعانقه ومضى شرح المعتمد على الله ابو العباس احمد بن متوكل بن معتصم بن هرون
بن مهدي بن منصور بن محمد بن علي بن عبد الله بن عباس و هم پانزدهم است از خلفاي
عباسيه در رجب سال دويست و پنجاه و شش خليفه شد و در رجب سال دويست و هفتاد و نه
مرد و عبيد الله بن خاقان در زمان معتمد بوده و موفق برادر معتمد و صاحب اختيار مهمات او بود النصب
بفتح نون و سكون صاد برداشتن كسي چيزي را در مقابل چيزي ديگر و مراد اينجا اين است كه كسي را وجوب اطاعت
بر محكمات قرآن قائل شود بامامت كسي كه پيروي ظن ميكند در احكام در مقابل امامي كه شواهد نصب
و محكمات قرآن كه مراد اينجا از اختلاف از روي ظن هست دلالت بر امامت او ميكنند و احكام او از
روي ظن علمست الهدي بفتح ها و سكون دال بي نقطه و ياء دو نقطه در زير روش نيكو العفاف بفتح
عين بي نقطه نگاه داري خود از قبيح النبل بضم نون و سكون باء يك نقطه زيركي و نجابت الخطر بفتح خاء با نقطه
و فتح طاء بي نقطه و راء بي نقطه و بكسر خاء و سكون طاء شرف در دنيا يفديه بصيغه مضارع غايب باب تفعيل
ضمير مستتر راجع باب است و ضمير بارز منصوب راجع بابو محمد است و در نفسه تقديم نفس ابو محمد است السماط
بكسر سين بي نقطه و ميم والف و طاء بي نقطه صف مردمان يعني بود احمد بن عبيد الله بن خاقان متصدي املاك
خالصه ديوان و مرتب مال و وجهات ديوان در قم پس گذشت در مجلس او روزي ياد اولاد علي و ذكر
مذاهب ايشان كه بعضي اماميه اند و بعضي كيسانيه و بعضي زيديه و بعضي فطحيه و بعضي اسماعيليه و بعضي واقفيه
اشارت بمذهب ايشان است كه ما اينجا از اختلاف ميكنند و حق منتهي ميشود بانكار و نفي و غافل شده از آنكه مراد
باختلاف كه منهي عنه است اختلافي است كه از طرفين باشد كه حكم بظن ميشود در ان طرف چنانچه بيان شده
در شرح حديث هشتاد و سيم باب صد و هفتم و اين در غير شيعه اماميه است و بود احمد بن عبيد الله متعصب در
مذهب ناصبيان پس گفت نديدم و نشناختم در سامره مردي را از اولاد علي بن ابي طالب مثل حسن بن
علي بن محمد بن الرضا در روش او و تحمل خود بودن او و عفت او و زيركي او و كرامت بودن او نزد اهل خانه
او و نزد ساير بني هاشم و در تقديم ايشان او را بر صاحبان سن از جمله ايشان و صاحبان شرف در دنيا
و هم چنين بودند امراء و وزراء و جميع مردمان باين معني كه ايشان تعظيم او و اهل خانه او و ساير بني
هاشم تقديم او ميكردند بر صاحبان سن و شرف كه در دنيا پس بدان اين انكار بآن سبب كه من بودم روزي ايستاده
بر سر پدرم و آن روز نشستن او براي ديوان مردمان بود باين معني كه اول اين روز بود و پيشخدمتان بنزد او رسيدند و گفتند
نزديكان او آگاه شد ابو محمد بن الرضا در سراست پس پدرم
از روي اضطراب گفت بآواز بلند كه رخصت دهيد او را پس تعجب كردم از آنچه شنيدم از ايشان از آنكه
جرأت كردند كه بكنيت ياد كردند مردي را نزد پدرم در حضور او و بكنيت ياد كرده نميشد نزد او مگر خليفه

بادل محمد خلیفه یا کسی که امر کرده باشد خلیفه که مکرم شود پس گفت ناگاه داخل شد مردی گندم گون خوش قد نیکو
روی خوب اندام نوجوان او را رعبت ناک و مهابتی بود پس چون نظر کرد بسوی او پدرم برخاست و رفت
باستقبال او چند گامی و معلوم ندارم که پدرم را اکرام کرده باشد این چنین احدی را از بنی هاشم و سرداران پس چون
نزدیک او شد بغل گرفت او را و بوسید روی او را و سینه او را و دست او را گرفت و نشانید او را
بر جای نماز خود که مینشست بر آن و نشست پدرم در پهلوی او و رو بر او کرد
بر روی خود و شروع کرد که گفتگو میکرد با او و میگفت او را فدای تو شوم و من ... بودم
از پدرم که ناگاه داخل شد ملازم ... پس گفت موفق برادر خلیفه بتحقیق آمده بود موفق و قتیکه داخل
شد بر پدرم پیش از او میآمدند ملازمان او و مقربان و سرداران او پس میایستادند میان مجلس پدرم و میان
در سرا دو صف تا آنکه داخل شود و بیرون رود پس باز ماند پدرم رو بر ابو محمد کرده گفتگو میکرد با ابو محمد تا آنکه
نظر کرد بسوی غلامان پس گفت ... که موفق در رسیده و دو صف داخل شده پس گفت ابو محمد پدرم را این
هنگام چون بخواهی برو که خدا ترا ... پس گفت پدرم ملازمان خود را که ...
او را در پشت دو صف تا نبیند او را این مرد ... باشارت موفق پس برخاست ابو محمد پس
پدرم و مشغول کرد ابو محمد را و رفت ابو محمد اصل فقلت لحجابه وغلمانه ويلكم من هذا الذي كنيتموه
على أبي وفعل به أبي هذا الفعل فقالوا هذا علوي يقال له الحسن بن علي يعرف بابن الرضا فازددت
تعجبا ولم أزل يومي ذلك قلقا متفكرا في أمره وأمر أبي وما رأيت فيه حتى كان الليل وكانت عادته
أن يصلي العتمة ثم يجلس فينظر فيما يحتاج إليه من المؤامرات وما يرفعه إلى السلطان فلما صلى وجلس
جئت فجلست بين يديه وليس عنده أحد فقال لي يا أحمد لك حاجة فقلت نعم يا أبه فإن أذنت
لي سألتك عنها فقال قد أذنت يا بني فقل ما أحببت قلت يا أبه من الرجل الذي رأيتك بالغداة
فعلت به ما فعلت من الإجلال والكرامة والتبجيل وفديته بنفسك وأبويك فقال يا بني ذاك إمام
الرافضة ذاك الحسن بن علي المعروف بابن الرضا فسكت ساعة ثم قال يا بني لو زالت الإمامة عن خلفاء
بني العباس ما استحقها أحد من بني هاشم غير هذا وإن هذا ليستحقها في فضله وعفافه وهديه وصيانته
وزهده وعبادته وجميل أخلاقه وصلاحه ولو رأيت أباه رأيت رجلا جزلا نبيلا فاضلا فازددت قلقا
وتفكرا وغيظا على أبي وما سمعت منه واستزدته في فعله وقوله فيه ما قال شرح الرافضة جمع رافض
کند کان امرا را جمعند که ترک کرده اند مذهب ... اصحاب را بعد از رسول علیه السلام و اند در مقابل
ناصبیات الجزل بفتح جیم و سکون زای ... عاقل ... و هم اینجا مناسب
الاخیر ... صاحب ... لیستحقها
لیستحقها اقرار است بصحت مذهب رافضه یعنی پس گفتم ملازمان پدرم و غلامان او ...

شما

شما کیست اینکه بکنیت مذکور کرده اید او را پیش پدرم و کرد با او پدرم این کار پس گفتند این از اولاد
بنی ابو طالب است گفته میشود حسن بن علی معروف و مشهور است بابن الرضا پس زیاده شد تعجب من و ماندم
ان روز مضطرب و اندیشه ناک در کار او و کار پدرم و در آنچه دیدم در حسن بن علی از صفات خوب
تا شب شد و عادت پدرم این بود که میگذارد نماز خفتن را بعد از آن می نشست پس فکر میکرد در آنچه محتاج
میشد بان که مصلحت بینها و آنچه عرض باید کرد آن را بپادشاه است پس چون نماز گزارد و نشست آمدم و
نشستم پیش او و نبود نزد او هیچ کس پس گفت تحقیق مرا ای احمد ایا ترا حاجتی هست گفتم ای بابا بلی اگر
رخصت دهی مرا سوال کنم ترا از آن حاجت پس گفت تحقیق که رخصت دادم ای پسرک من بپرس آنچه را
که خواستی گفتم ای بابا کیست آن مردی که دیدم ترا در صبح امروز که کردی با او آنچه کردی از عزت شمردن و
گرامی داشتن و مبالغه در تعظیم و فدای او شمردی خود را و پدر و مادر خود را پس گفت ای پسرک من امام
جمعیت که ترک کرده اند مذهب ... این حسن بن علی است که مشهور بابن الرضا است پس ساکت شد
پدرم یک ساعت بعد از آن گفت ای پسرک من اگر بیرون رود امامت از خلفای بنی عباس مستحق نیست امامت را
هیچ کس از بنی هاشم غیر این و بدرستی که این هر آینه مستحق امامت است بسبب علم او و عفت او و ... او و
نگاه داری او خود را و کم رغبتی او بدنیا و عبادت او و خصلتهای نیک او و صلاحیت او و اگر میدیدی
پدر او را دیده بودی مردی عاقل فهیم عالم ... پس زیاده شد اضطراب و اندیشه من و خشم من بر پدرم
و بر کلمات که شنیدم از او که اقرار کرد بصحت مذهب رافضه و طلب تفصیل کردم پدرم را در کار او که
نهایت تعظیم حسن بن علی باشد و در گفتن او در حسن بن علی آنچه را گفت تفصیل این است که اگر اینجا حقیقت
جدا ... باطل است ... اصل فلم يكن لي همة بعد ذلك إلا السؤال عن
خبره والبحث عن أمره فما سألت أحدا من بني هاشم والقواد والكتاب والقضاة والفقهاء وسائر الناس
إلا وجدته عنده في غاية الإجلال والإعظام والمحل الرفيع والقول الجميل والتقديم له على جميع أهل
بيته ومشايخه فعظم قدره عندي إذ لم أر له وليا ولا عدوا إلا وهو يحسن القول فيه والثناء
عليه شرح یعنی نبود مرا مطلب بعد از آن مگر سوال از حال حسن بن علی و تفحص از کار او پس نپرسیدم
هیچ یک را از بنی هاشم و سرداران و نویسندگان و قاضیان و مفتیان و باقی مردمان مگر آنکه یافتم حسن
بن علی را نزد ایشان در نهایت تعظیم و مبالغه در تعظیم در مرتبه بلند و گفتگوی خوب و مقدم داشتن
او را بر جمیع اهل خانه و اولاد او و ... پس بزرگ شد قدر حسن بن علی نزد من ...
او را دوستی و نه دشمنی مگر ... گفتگوی خوب ... حسن بن علی و ثنا گفتن بر او
اصل فقال له بعض من حضر مجلسه من الأشعريين يا أبا بكر فما خبر أخيه جعفر فقال ومن جعفر
فتسأل عن خبره أو يقرن بالحسن جعفر معلن الفسق فاجر ماجن شريب للخمور أقل من رأيته

من الرجال واهنکم لنفسه خفیف قلیل فی نفسه **شرح** اشعر قبیله ایست از یمن که بسیاری از ایشان ساکن قم
بوده اند ابو بکر کنیت احمد است فتبالا مضروب است الماجن بکسر جیم بی‌حیا را گویند الشریب بکسر
شین بانقطه و تشدید راء بینقطه مکسوره و سکون یاء دو نقطه در پایین و باء یک نقطه بغایت شرابنده
یعنی پس گفت احمد یعنی جماعتی که حاضر مجلس او بودند از جمله اشعریان ای ابو بکر پس چیست حال
برادرش جعفر را جعفر کذاب است پس احمد گفت و کیست جعفر که سؤال کرده شود از حال او یا بهم
نقدیری که سؤال کرده شود در پهلوی حسن در او برده شود در سؤال جعفر اعلان کننده فسوق خود است
زنا کننده است عجب روایت بغایت آشامنده اقسام شرابها کم علم ترک کسانیست که دیدیم ایشان را
از جمله مردان و بر پیمودن ترحم است که دیدیم ایشان را با نفس خود پس باین معنی که پرده خود را بغایت
میدرید بسبب عقلست خوار پست در حد خلت خود هیچ جای کسیکه تابع او شود **اصل** ولقد ورد
على السلطان واصحابه في وقت وفاة الحسن بن علي ما تعجبت منه وما ظننت انه يكون وذلك
انه لما اعتل بعث الى ابي ان ابن الرضا قد اعتل فركب من ساعته فبادر الى دار الخلافة ثم
رجع مستعجلا ومعه خمسة من خدم امير المؤمنين كلهم من ثقاته وخاصته فيهم نحرير فامرهم
بلزوم دار الحسن وتعرف خبره وحاله وبعث الى نفر من المتطببين فامرهم بالاختلاف اليه
وتعاهده صباحا ومساء فلما كان بعد ذلك بيومين او ثلاثة اخبر انه قد ضعف فامر المتطببين
بلزوم داره وبعث الى قاضي القضاة فاحضره مجلسه وامره ان يختار من اصحابه عشرة ممن يوثق
به في دينه وامانته وورعه فاحضرهم فبعث بهم الى دار الحسن وامرهم بلزومه ليلا ونهارا فلم
يزالوا هناك حتى توفي فصارت سر من رأى ضجة واحدة **شرح** ما در ما تعجبت فاعل ورد است
ضمیر انه راجع بماست و اشاره بذلک مصدر ورد است ضمیر انه ضمیر شان است یا راجع بحسن بن علی است
ضمیر اعتل راجع بحسن بن علی است ضمیر بعث راجع بسلطان است نحریر بکسر نون و سکون حاء بینقطه
و کسر راء بینقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین و راء بینقطه نام خادمی از خادمان معتمد است که
کم اعتماد شریف او بوده **معنی** و هر آینه بتحقیق واقع شد بر پادشاه و یاران او در وقت وفات
حسن بن علی واقعه که تعجب کردم از آن واقعه و گمان نداشتم که آن واقعه بفعل می‌آید در اراده بسیار از
پادشاه و یاران او در طلب حسن بن علی است که چند سعی بیشتر کردند که تا باو رسیدند و مع هذا تا
حال در کار اند و این واقعه این است که شان این است که وقتیکه بیمار شد حسن بن علی پادشاه برای
طلب کسی را فرستاد سوی پدرم که ابن الرضا بتحقیق بیمار شد نقلست که معتمد او را زهر داد و
بیمار شد بسبب آن شد پس پدرم سوار شد همان ساعت پس شتاب کرد تا سرای خلافت پس باز
برگشت بغایت شتابان و با او پنج کس از خادمان معتمد بودند همه ایشان از اعتماد یاران او

مخصوصان

مخصوصان او بودند در آن جمله بود نحریر خادم معتمد که اعتماد بر خادمان تر داو بود پس امر کرد پدرم
آن پنجکس را بماندن در سرای حسن و خبر گیری خبر حسن و حال او و برای طلب کسی را فرستاد سوی جمعی
از طبیبان حاذق پس امر کرد ایشان را بآمد و رفت سوی حسن بن علی و خبر رسیدن حال او در صبح و
شام پس وقتیکه شد بعد از آن بدو روز یا سه روز خبر داده شد پدرم که او بتحقیق ضعیف شده
از بیماری پس امر کرد آن طبیبان حاذق را بماندن در سرای حسن بن علی و برای طلب کسی را فرستاد
سوی قاضی بزرگ قاضیان پس حاضر کرد آن قاضی را در مجلس خود و امر کرد آن قاضی را که گزیند
از یاران خود ده کس را از جمله جمعی که مردمان اعتماد داشته باشند بر ایشان در دین ایشان و
امانت ایشان و پرهیزکاری ایشان پس آن قاضی حاضر کرد ایشان را پس فرستاد پدرم ایشان را سوی
سرای حسن و امر کرد ایشان را بماندن آنجا در شب و روز پس ماندند آنجا تا وفات کرد پس گردید
سامرا یک آواز فغان و ناله خلایق **اصل** وبعث السلطان الى داره من فتشها وفتش حجرها
وختم على جميع ما فيها وطلبوا اثر ولده وجاؤوا بنساء يعرفن الحمل فدخلن على جواريه
ينظرن اليهن فذكر بعضهن ان هناك جارية بها حمل فجعلت في حجرة ووكل بها نحرير
الخادم واصحابه ونسوة معهم ثم اخذوا بعد ذلك في تهيئته وعطلت الاسواق وركبت
بنو هاشم والقواد وابي وسائر الناس الى جنازته فكانت سر من رأى يومئذ شبيها بالقيامة
شرح و فرستاد که معتمد باشد سوی سرای حسن بن علی جمعی را که کاویدند آن سرا را و کاویدند حجره‌ها
اندرون خانهای آن سرا را و مهر کردند بر هر چه در آن سرا بود و جستجو کردند نشان پسر او را و آوردند
زنانی که میشناختند آبستنی را پس داخل شدند آن زنان بر کنیزان حسن بن علی نظر میکردند آن
زنان سوی کنیزان که آیا کسی از ایشان آبستن است یا نه پس ذکر کرد بعضی از آن زنان که اینجا کنیزی که
آبستن است باین معنی که زنان دیگر ذکر آبستنی او بود ندانستند پس کرده شد آن کنیزان بمحل احتمال آبستنی در
حجره و موکل کرده شد بر آن کنیز نحریر خادم و تابعان او و جمعی زنان نیز با ایشان موکل شدند بعد از آن شروع کردند
بعد از آن احتیاط در تهیه کار حسن بن علی یعنی تکفین او و بسته شد بازارها و سوار شدند
از خانهای خود بنو هاشم و سرداران و پدرم و باقی مردمان سوی تعزیت او پس شد سامرا در آن روز مانند
قیامت **اصل** فلما فرغوا من تهيئته بعث السلطان الى ابي عيسى بن المتوكل فامره بالصلاة عليه
فلما وضعت الجنازة للصلاة عليه دنا ابو عيسى منه فكشف عن وجهه فعرضه على بني هاشم من العلوية
والعباسية والقواد والكتاب والقضاة والمعدلين وقال هذا الحسن بن علي بن محمد ابن الرضا مات
حتف انفه على فراشه حضره من حضره من خدم امير المؤمنين وثقاته فلان وفلان ومن القضاة فلان
وفلان ومن المتطببين فلان وفلان ثم غطى وجهه وامر بحمله فحمل من وسط داره ودفن في البيت الذي

دفن بئر ابیه شرح الحتف بفتح حاء بی‌نقطه و سکون تاء دو نقطه در بالا مراد آن منصوب است مفعول مطلق
برای نوع است و مراد بحتف انفه مردن باجل خود و کشته نشدن است باعتبار اینکه علامت اندرونی اولا
ظاهر میشود یعنی پس وقتیکه فارغ شدند از تغسیل و تکفین او فرستاد پادشاه سوی ابو عیسی پسر متوکل
پس امر کرد او را بنماز بر حسن بن علی پس وقتیکه گذاشته شد نعش رو بروی او گشود سر ابو عیسی از نعش بر او
ابو عیسی نسبت باو پس کشوده برده از روی او پس نمود کرد او را بنی هاشم از اولاد علی و اولاد عباس
و سرداران و نویسندگان و قاضیان و جمعی که در میان اعتقاد عدالت ایشان داشتند و گفت این حسن
بن علی بن محمد بن الرضاست مرده باجل خود بر جای خود حاضر بودند نزد او در وقت مردن جمعی که
حاضر بودند در خانه از جمله خادمان معتمد و اعتماد داشت او فلان و فلان بود از جمله قاضیان فلان و فلان
و از طبیبان حاذق فلان و فلان بعد از آن پوشید روی او را و امر کرد بر داشتن او از صحن سرای او و
مدفون شد در خانه که در وقت شد در آن پدرش اصل فلما دفن اخذ السلطان والناس في طلب ولده و
كثر التفتيش في المنازل والدور وتوقفوا عن قسمة ميراثه فلم يزل الذين وكلوا بحفظ الجارية التي توهم
عليها الحمل لازمين حتى تبين بطلان الحمل فلما بطل الحمل عنهن قسم ميراثه بين امه واخيه جعفر وادعت امه
وصيته وثبت ذلك عند القاضي والسلطان على ذلك يطلب اثر ولده شرح وصیته اضافه مصدر بمفعول است یا بفاعل
و مراد بوصیت امام ... است و السلطان مبتدا است علی ذلک خبر آن است و متعلق است بتطلب اثر
الیه ذلک بثبوت دعوی وصیت و یطلب بصیغه مضارع معلوم غایبه باب تفعل یعنی پس وقتیکه مدفون شد
آن شروع کردند پادشاه و مردمان در جستجوی پسر حسن بن علی و بسیار شد کاوش در منزلها و
خانهای مردمان و خود داری کردند از قسمت میراث او همیشه ماندند آن جماعت که موکل شده بودند بنگاه
داری آن کنیز که گمان حمل کرده شده بود بر او آبستنی بجای خود تا ظاهر شد نابودن آن آبستنی پس وقتیکه ظاهر شد
آن آبستنی از کنیزان او قسمت کرده شد میراث او میان مادر او و برادرش جعفر بن بر مذهب مخالفان است که
با وجود مادر برادر را میراث میدهند و آن تعصیب است ... و در این صورت مادر را یک ثلث می
دهند و برادر را دو ثلث میدهند و دعوی کرد مادر حسن بن علی وصیت با حسن بن علی را و ثابت
شد این وصیت نزد قاضی و پادشاه بنا بر این ... اصل فجاء جعفر بعد ذلك
الى ابي فقال اجعل لي مرتبة ابي واخي واوصل اليك كل سنة عشرين الف دينار فزبره ابي واسمعه وقال له يا
احمق السلطان جرد سيفه في الذين زعموا ان اباك واخاك ائمة ليردهم عن ذلك فلم يتهيأ له ذلك
فان كنت عند شيعة ابيك واخيك اماما فلا حاجة بك الى السلطان يرتبك مراتبهما ولا غير السلطان
وان لم تكن عندهم بهذه المنزلة لم تنلها بنا واستقله ابي عند ذلك واستضعفه وامر ان يحجب عنه
فلم يأذن له في الدخول عليه حتى مات ابي وخرجنا وهو على تلك الحال والسلطان يطلب اثر ولد الحسن

بن علی

بن علي شرح او صل منصوب است بنابر آن بعد از واو مسبوق بامر یعنی پس آمد جعفر بعد از آن سوی پدرم پس گفت
بگردان برای من منصب پدرم و برادرم و میرسانم سوی تو در هر سال بیست هزار دینار طلا پس منع کرد او را پدرم و
و دشنام داد او را و گفت او را ای کودن پادشاه برهنه کرده شمشیر خود در جمعی که دعوی کردند که پدر تو و برادر تو
امامانند باین معنی که بسیاری از این جماعت را کشت تا برگرداند ایشان را از آن دعوی پس میسر نشد برای پادشاه
آن مطلب پس اگر باشی تو نزد شیعه پدر خود و برادر خود امام پس حاجت نیست ترا سوی پادشاه که قرار دهد ترا در
منصب ایشان و نه غیر پادشاه و اگر نباشی نزد شیعه این مرتبه نمیرسی باین امامت بواسطه ما و کم قدر شمرد او را پدرم
نزد آن گفتگو و ضعیف عقل شمرد او را و امر کرد غلامان خود را که جعفر ممنوع شود از دخول در مجلس پدرم پس
رخصت نداد برای او در دخول بر پدرم تا مرد پدرم و بیرون آمدیم ما از سامره و جعفر بر همان خواری بود و پادشاه
جستجو میکرد پسر حسن بن علی را دوم اصل كتب ابو محمد عليه السلام الى ابي القاسم اسحق بن جعفر الزبيري قبل
موت المعتز بنحو من عشرين يوما الزم بيتك حتى يحدث الحادث فلما قتل بريحة كتب اليه قد حدث الحادث فما
تأمرني فكتب ليس هذا الحادث الحادث الآخر فكان من امر المعتز ما كان شرح المعتز بالله نامش ابو عبد الله زبیر بن متوکل
بن معتصم بن هرون الرشید بن مهدی بن منصور بن محمد بن علی بن عبد الله بن عباس و هم است از عباس و سیزدهم
از خلفای عباسیه و ابن جوزی در تنقیح اسم او را محمد گفته در محرم سال دویست و پنجاه و دو خلیفه شد و در سال
دویست و پنجاه و پنج ترکان بجرم معتز در ... پای او ... کوفتند او را و در آفتاب کشیدند و ... که از جمیع
گفتند خود را از خلافت خلع کن قبول کرد و از او اموال بسیار گرفته شد بعد از آن او را در خانه کردند و در خانه را بگل برآوردند
تا از گرسنگی و تشنگی هلاک شد یعنی نوشت امام حسن عسکری علیه السلام سوی ابو القاسم اسحق بن جعفر زبیری پیش
از مردن معتز به بیست روز تخمینا که از خانه خود بیرون میا تا حادث شود آنچه حادث شدنی است پس وقتیکه کشته
شد بریحه نوشت ابو القاسم سوی امام علیه السلام که بتحقیق حادث شد این حادثه پس چه میفرمائی مرا پس نوشت
امام علیه السلام نوشت که آنچه تو فهمیده این حادثه نیست آن حادثه دیگر است پس شد از کار معتز آنچه شد سیوم
اصل كتب الى رجل آخر بقتل ابن محمد بن داود عبد الله قبل قتله بعشرة ايام فلما كان في اليوم العاشر قتل شرح
نوشت ابو محمد علیه السلام سوی مردی دیگر خبر کشته شدن پسر محمد بن داود که نام آن پسر عبد الله است پیش از کشته شدن
آن پسر به ده روز پس وقتیکه شد روز دهم کشته شد چهارم اصل عن محمد بن ابراهيم المعروف بابن الكردي
عن محمد بن علي بن ابراهيم بن موسى بن جعفر قال ضاق بنا الامر فقال لي ابي امض بنا حتى نصير الى هذا الرجل يعني ابا
محمد عليه السلام فانه قد وصف عنه سماحة فقلت تعرفه فقال ما اعرفه ولا رأيته قط قال فقصدناه فقال لي ابي وهو في طريقه
ما احوجنا الى ان يأمر لنا بخمسمائة درهم مائتي درهم للكسوة ومائتي درهم للدين ومائة للنفقة فقلت
في نفسي ليته امر لي بثلاثمائة درهم مائة اشتري بها حمارا ومائة للنفقة ومائة للكسوة واخرج الى الجبل شرح
روایت است از محمد بن ابراهیم که مشهور بابن الکردی است از محمد بن علی بن ابراهیم بن موسی بن جعفر گفت تنگ آمد بر ما

کار معاش پس گفت مرا پدرم مروانه شو با ما تا رویم سوی این مرد مجهول است با بن اشارت امام حسن عسکری علیه السلام
پدر پسر یکرشان این است که بتحقیق بیان کرده شد از او که من پس گفتم ای استاد فی دری ما او پس گفت اشناخته ام
با او و ندیدم او را هرگز محمد بن علی گفت پس قصد کردیم او را پس پدرم گفت در راه که بسیار محتاجم سوی آنکه
امر کند برای ما بپانصد درهم دویست درهم برای لباس و دویست درهم برای آرد و صد درهم برای خرج منزل
پس گفتم در دل خود کاش او امر کند برای من سیصد درهم صد بجهت خریدن دراز گوش و صد برای خرج و صد برای
و بیرون میروم سوی کوهستان که میان بغداد و تبریز است اصل قال فلما وافینا الباب خرج الینا غلامه فقال یدخل
علی بن ابراهیم ومحمد ابنه فلما دخلنا علیه وسلمنا قال لابی یا علی ما خلفک عنا الی هذا الوقت فقال
یا سیدی استحییت ان القاک علی هذه الحال فلما خرجنا من عنده جاءنا غلامه فناول ابی صرة فقال هذه خمس
مائة درهم مائتان للکسوة ومائتان للدقیق ومائة للنفقة واعطانی صرة فقال هذه ثلاثمائة درهم اجعل مائة
فی ثمن حمار ومائة للکسوة ومائة للنفقة ولا تخرج الی الجبل وصر الی سوراء شرح سوراء بضم سین بی نقطه و
واو و راء بی نقطه و الف ممدوده و مقصوره موضعی است از توابع بغداد معنی محمد بن علی گفت پس وقتیکه رسیدیم
بدر سرای ابو محمد علیه السلام بیرون آمد سوی ما غلام او پس گفت داخل شود علی بن ابراهیم و پسرش که محمد است پس وقتیکه داخل
شدیم برو و سلام کردیم گفت پدرم را که ای علی چه باعث شد تو را که نیامدی تا این زمان پس گفت ای سید من شرم کردم
از آنکه ملاقات کنم تو را بر این افلاس پس وقتیکه بیرون آمدیم از نزد او آمد نزد ما غلام او پس داد پدرم را همیانی پس
گفت این پانصد درهم است دویست برای لباس و دویست برای آرد و صد برای خرج و داد مرا همیانی پس گفت این
سیصد درهم است بگیر صد را تا صرف کنی در قیمت دراز گوش و صد را برای لباس و صد را برای خرج و مرو سوی کوهستان و
برو سوی سوراء اصل فصار الی سوراء وتزوج بامرأة فدخله الیوم الف دینار ومع هذا یقول بالوقف فقال
محمد بن ابراهیم فقلت له ویحک اترید امرا ابین من هذا فقال هذا امر قد جرینا علیه شرح پس گفت محمد بن علی
رفت سوی سوراء و کدخدا شد و زن گرفت پس حاصل مستغلات او امروز هزار دینار طلا است هر سال و با وجود این قائل
میشود بمذهب وقفیه که میگویند امام موسی کاظم علیه السلام در حیات است و مهدی موعود او است و امامت بعد از او
قبول ندارند پس گفت محمد بن ابراهیم که پس گفتم او را که ای عجب آیا میخواهی بیانی بر امامت امام حسن عسکری علیه السلام که
ظاهرتر باشد از این پس گفت این مذهبی است که بتحقیق بر او ایم و مشکل است ترک آن پنجم اصل
حدثنی احمد بن الحارث القزوینی قال کنت مع ابی بسر من رای وکان ابی یتعاطی البیطرة فی مربط ابی محمد قال وکان
عند المستعین بغل لم یر مثله حسنا وکبرا وکان یمنع ظهره واللجام والسرج وقد کان جمع علیه الراضة فلم تکن
لهم حیلة فی رکوبه قال فقال له بعض ندمائه یا امیر المؤمنین الا تبعث الی الحسن بن الرضا حتی یجیء فاما ان یرکبه
واما ان یقتله فتستریح منه قال فبعث الی ابی محمد ومضی معه ابی فقال ابی فلما دخل ابو محمد الدار کنت
معه فنظر ابو محمد الی البغل واقفا فی صحن الدار فعدل الیه فوضع بیده علی کفله قال فنظرت الی البغل وقد

عرق

عرق حتی سال العرق منه ثم صار الی المستعین فسلم علیه فرحب به وقرب شرح المستعین بالله ابو العباس احمد
بن محمد بن معتصم بن هرون بن الرشید بن مهدی بن منصور بن محمد بن علی بن عبد الله بن عباس عم است از عباسیه
دوازدهم است از خلفای عباسیه خلیفه شد در ربیع الآخر سال دویست و چهل و هشت و معتز او را خلع
کرد در سال دویست و پنجاه و دو و امان داد بعد از آن بقتل او رسید معنی حکایت کرد برای من احمد بن حارث قزوینی
گفت بودم با پدرم در سامره و بود کار پدرم بیطاری در طویله امام حسن عسکری علیه السلام احمد گفت و بود نزد
مستعین استری که ندیدیم مثل آن در خوبی و بزرگی و استر چنان بود که نمیگذاشت که کسی سوار آن شود و لجام کند و زین کند
و بتحقیق مستعین جمع کرده بود بر آن استر رام کنندگان را پس نبود ایشان را هیچ چاره در سواری
او احمد گفت پس گفت مستعین را بعض همنشینان شریف که ای خلیفه آیا نمیفرستی سوی حسن بن الرضا تا بیاید
یا آنکه سوار میشود استر را یا آنکه میکشد استر او را پس خلاص میشوی از او احمد گفت پس مستعین کس فرستاد
سوی ابو محمد علیه السلام و رفت با او پدرم پس گفت پدرم که وقتیکه داخل شد ابو محمد علیه السلام در خانه مستعین بودم
با او پس نظر کرد سوی استر در حالیکه ایستاده بود در صحن سرا پس میل کرد بسوی استر پس گذاشت دست خود
بر کفل استر پدرم گفت پس نظر کردم سوی استر در حالیکه عرق کرده بود تا روان شد عرق از آن بعد از آن امام علیه السلام رفت
سوی مستعین پس سلام کرد بر مستعین پس خوشامد گفت مستعین با امام و نزدیک خود نشانید اصل
فقال یا ابا محمد الجم هذا البغل فقال ابو محمد لابی الجمه یا غلام فقال المستعین الجمه انت فوضع طیلسانه
ثم قام فالجمه ثم رجع الی مجلسه وقعد فقال له یا ابا محمد اسرجه فقال لابی یا غلام اسرجه فقال اسرجه انت فقام ثانیة
فاسرجه ورجع فقال له تری ان ترکبه فقال نعم فرکبه من غیر ان یمتنع علیه ثم رکضه فی الدار ثم حمله علی الهملجة
فمشی احسن مشی یکون ثم رجع فنزل فقال له المستعین یا ابا محمد کیف رایته فقال یا امیر المؤمنین ما رایت مثله
حسنا وفراهة وما یصلح ان یکون مثله الا لامیر المؤمنین قال فقال یا ابا محمد فان امیر المؤمنین قد حملک علیه فقال ابو محمد
لابی یا غلام خذه فاخذه ابی فقاده شرح طیلسان بیان شد در شرح حدیث پنجم مولد ابی الحسن موسی علیه السلام هملجه
بفتح ها و سکون میم و فتح لام و جیم نوعی از رفتار است معنی پس مستعین گفت ای ابو محمد لجام کن این
استر را پس گفت ابو محمد پدرم را که لجام کن او را ای پسر پس گفت مستعین که تو لجام کن او را پس امام علیه السلام گذاشت
طیلسان را از دوش خود بعد از آن برخاست پس لجام کرد استر را بعد از آن برگشت سوی جای خود و نشست پس مستعین گفت
او را ای ابو محمد زین کن او را پس امام علیه السلام گفت پدرم را ای پسر زین کن او را پس مستعین گفت تو زین کن او را پس امام
برخاست بار دوم پس زین کرد استر را و برگشت پس مستعین گفت او را که در خود می بینی که سوار شوی او را پس
امام علیه السلام گفت آری پس سوار شد استر را بی آنکه سرکشی کند بر امام بعد از آن دوانید او را در صحن بعد از آن وا
داشت استر را بر هموار روی در رفتار پس رفت بهترین رفتاری که در استر میباشد بعد از آن برگشت پس فرود آمد
پس گفت او را مستعین ای ابو محمد چگونه دیدی استر را پس گفت ای خلیفه ندیدم مثل او را با خوبی

صرور ربی و خوش رفتاری و لا بو مثبت منفلش بکو برای فلان علیه السلام گفت پس مستعین گفت ای ابو محمد پس علیه السلام که
فلان بتحقیق سوار کرده تو برانها این معنی که بشو نخسید تا سوار می بر آن گفتی پس گفت ابو محمد علیه السلام که ای مستعین بگیر
استر را پس گرفت استر را علیه السلام پس کشید ان استر را **ششم اصل** عن ابی هاشم الجعفری قال شکوت الی ابی محمد الحاجة
فحکّ بسوطه الارض قال واحسبه غطاه بمندیل واخرج خمسمائة دینار فقال یا ابا هاشم خذ واعذرنا **شرح**
اعذرنا امر باب ضرب یا باب افعال است **یعنی** روایت است از ابو هاشم جعفری گفت شکایت بردم سوی امام حسن عسکری
علیه السلام حاجت را پس خراشید تازیانه خود زمین را ابو هاشم گفت و گمان دارم او را که پوشانید آن موضع را
به دستمالی و بیرون آورد پانصد دینار طلا پس گفت ای ابو هاشم بگیر و معذور دار ما را تا اشاره باین است که
مصلحت نیست که بیش از این بما بر زر از این دهیم **هفتم اصل** عن ابی علی المطهری انه کتب الیه بالقادسیة
یعلمه انصراف الناس وانه یخاف العطش فکتب علیه السلام امضوا فلا خوف علیکم ان شاء الله فمضوا سالمین
والحمد لله رب العالمین **شرح** روایت است از ابو علی مطهری اینکه نوشت او سوی امام حسن عسکری علیه السلام در
قادسیه اعلام میکرد او را که مردمان از رسال فسخ عزیمت حج کرده اند و اینکه او از تشنگی بر راه اسال ترسیده
میشود پس نوشت در جواب که بروید ... امام علیه السلام نوشت سوی شیعه خود یا سوی آن جماعت که فسخ عزیمت کرده
کرده و انتظار شو برجی ... ان شاء الله پس رفتند به سلامت والحمد لله رب العالمین **هشتم اصل** نزل بالجعفری
من آل جعفر خلق لا قبل له بهم فکتب الی ابی محمد یشکو ذلک فکتب الیه تکفونهم ان شاء الله تعالی
فخرج الیهم فی نفر یسیر والقوم یزیدون علی عشرین الفا وهو فی اقل من الف فاستباحهم **شرح** جعفری یعنی
سوی امام جعفر صادق علیه السلام باعتبار مذهب است مراد بالجعفر اولاد جعفر صنو کال است و این سبب او است
که مستعین چون خلیفه شد کشت جمعی از امرا و اراده کرد کشتن هر کرا که احتمال دعوی خلافت در او
پس این لشکر را امر فرستاد بر سر جعفری و بعضی از آن بالبداء و ترقی مستعین کشته شد قبل کسر قاف و فتح با
یکنقطه است تکفونهم بصیغه مضارع مخاطب مجهول از باب ضرب یا به معلوم مضاعف با سه نقطه است استباحهم
بیا و یکنقطه و الف و حا بی نقطه است **یعنی** فرود آمد بجعفری از جمله اولاد جعفر صنو کال برای جنگ
جماعتی که طاقت نبود جعفر را به دفع ایشان پس نوشت سوی امام حسن عسکری علیه السلام شکایت میکرد
از بلا که ما جمعی قلیلیم و دشمن بسیار در مدار کرده اند و ما محصوری که تحتاج ایم پس امام علیه السلام نوشت
سوی او که کفایت کرده میشوید بابر میکردانید از بلا ان شاء الله تعالی پس از حصار بیرون آمد سوی
دشمنان با جمعی قلیل و حالیکه دشمنان زیاده بر بیست هزار بوده اند و با جمعی کمتر از هزار بود پس
مستاصل کرد دشمنان را **نهم اصل** حبس ابو محمد عند علی بن نارمش وهو انصب الناس واشدهم علی آل
ابی طالب فقیل له افعل به وافعل فما اقام عنده الا یوما حتی وضع خدیه له وکان لا یرفع بصره الیه
اجلالا واعظاما فخرج من عنده وهو احسن الناس بصیرة واحسنهم فیه قولا **شرح** نارمش بفتح نون و نقطه

در بابین

در باب الف و نون و بیقطه و کسر میم و فتح شین با نقطه نام یکی از ترکان است که در آن زمان تسلط داشته اند
واصل آن بمعنی برگزیده است و اختلاف نسخ در آن هست معنی بعضی بیان شد در شرح حدیث اول ابی باب **یعنی**
محبوس شد امام حسن عسکری علیه السلام نزد علی بن نارمش و او ناصبی ترین مردمان و دشمن ترین ایشان بود با آل ابو طالب و
و گفته شده بود او را از جانب خلیفه عباسی که بکن با او و بکن با این معنی که اقسام اذیت بکن پس درنگ نکرد
امام علیه السلام نزد او مگر یک روز تا آنکه علی گذاشت دو پهلوی روی خود را بر زمین برای امام علیه السلام کنایت است
از کمال تعظیم و بر نمیداشت چشم خود را سوی امام علیه السلام از جهت اجلال و تعظیم پس امام علیه السلام بیرون رفت
از نزد علی بن حالیکه علی نیکوترین مردمان بود با اعتبار دیده دل و نیکوترین مردمان با اعتبار گفتگو در حق امام علیه السلام
دهم اصل کتبت الی ابی محمد اسأله عن الولیجة وهو قول الله ولم یتخذوا من دون الله ولا رسوله ولا المؤمنین
ولیجة وقلت فی نفسی لا فی الکتاب من تری المؤمنین ههنا فرجع الجواب الولیجة الذی یقام دون ولی
الامر وحدثتک نفسک عن المؤمنین من هم فی هذا الموضع فهم الائمة الذین یؤمنون علی الله فیجیز امانهم
شرح در کتاب العقل در شرح حدیث آخر باب البدع والرای والمقاییس که باب نوزدهم است احتمال اینکه مراد
است با آخر بمعنی مرجع ... ولا نص رسول و لا نص الائمة السابقین باشد معنی ولیجه معنی داخل در
سلسله ائمه خواه بحق و خواه بباطل باشد و این تفسیر امام تفسیر فرد اعلی از آن باشد و آن است که با اعتبار انضمام
من دون الله و من رسوله و لا المؤمنین باشد و آن مقبله بمعنی نا علم است و با خوف است و ولیجه بمعنی دخول
مطلق و با برای نقل از وصفیت باسمیت است یا برای تانیث باعتبار تضمن اوست التحدیث حکایت کرده
و مراد اینجا استکشاف است فا در فهم برای بیان است منجیز بجیم و را دو نقطه در پایین و زای با نقطه صیغه
مضارع غایب معلوم باب افعال است **یعنی** نوشتم سوی امام حسن عسکری علیه السلام میپرسیدم او را از
معنی ولیجه و آن قول الله تعالی است با این معنی که در ضمن قول الله تعالی است در سوره توبه که و فرا انکفته
نه بغیر الله تعالی و نه بغیر رسول او و نه بغیر مؤمنان داخل در سلسله ائمه و گفتم با خود و آنکه در ملتمس
نوشتم باشم که کیانند اینجا یعنی مؤمنین در این آیت با این معنی که با لفظ مؤمنین عبارت از کیان باشند
پس برگشت جواب که ولیجه اینجا عبارت است از کسی است که والی ائمه حق بجای ولی امر برای بیعت و از دروغ استبشار
کرده نزد خاطر تو از مؤمنین که کیانند ایشان در اینجا بیان آن این است که ایشان امامانند که امین میکنند
مردمان را بر الله تعالی پس امضا میکنند الله تعالی امین کردن ایشان را و مراد اینست که دعوی علم به
متشابهات قرآن که تبیانا لکل شیء است میکنند از جانب خدا و الله تعالی بر ملتمس پس الله تعالی تصدیق
ایشان میکند چنانچه گفته در سوره آل عمران والراسخون فی العلم یقولون آمنا به کل من عند ربنا و بیان
شد در حدیث دوم باب بیست و دوم و ضامن کسی میشوید که الله تعالی عذاب نکند او را پس الله تعالی
قبول ضامنی ایشان میکند مثل آنچه گذشت در حدیث پنجم بحث هشتم **یازدهم اصل** حدثنا ابو هاشم

الجعفري قال شكوت الى ابي محمد ضيق الحبس وكلب القيد فكتب الي انت تصلي اليوم الظهر في منزلك
فاخرجت في وقت الظهر فصليت في منزلي كما قال عليه السلام وكنت مضيقا فاردت ان اطلب منه
دنانير في الكتاب فاستحييت منه فلما صرت الى منزلي وجه الي بمائة دينار وكتب الي اذا كانت
لك حاجة فلا تستحي ولا تحتشم واطلبها فانك ترى ما تحب ان شاء الله شرح حکایت کرد مرا
ابوهاشم جعفری گفت شکایت نوشتم سوی امام حسن عسکری علیه السلام تنگی زندان و آزار بند را پس
نوشت سوی من که تو نماز میگذاری امروز ظهر را در منزل خود پس بیرون آورده شدم از زندان در وقت
نماز ظهر پس گزاردم در منزل خود چنانچه گفت امام علیه السلام و بودم شکسته‌دست پس اراده کرده بودم که
طلب کنم از او چند دینار طلا در آن مکتوبی که شکایت نوشته بودم پس شرم کردم از او چون رفتم پس
وقتیکه رفتم سوی منزل خود فرستاد سوی من صد دینار طلا و نوشت سوی من که چون باشد ترا
حاجتی پس شرم مکن و حشمت مدار و طلب کن آن را چه بدرستیکه تو خواهی دید آنچه را که
میخواهی ان شاء الله ۳ یازدهم حدثني اسمعيل بن محمد لعلى ظهر الطريق فلما مر بي شكوت اليه الحاجة وحلفت
له انه ليس عندي درهم فما فوقه ولا غداء ولا عشاء قال فقال تحلف بالله كاذبا وقد دفنت مائتي دينار
وليس قولي هذا دفعا لك عن العطية اعطه يا غلام ما معك فاعطاني غلامه مائة دينار ثم اقبل علي فقال
لي انك تحرمها احوج ما تكون اليها يعني الدنانير التي دفنت وصدق عليه السلام وكان كما قال دفنت مائتي
دينار وقلت تكون ظهرا وكهفا لنا فاضطررت ضرورة شديدة الى شيء انفقه وانغلقت علي ابواب
الرزق فنبشت عنها فاذا ابن لي قد عرف موضعها فاخذها وهرب فما قدرت منها على شيء شرح الظهر
بفتح ظاء بانقطه و سکون هاء و را بی‌نقطه پشت که در صحاح است احوج افعل التفضیل است و منصوب بنا بر
ظرف زمان است چه ما مصدریه است و مصدر مضاف الیه احوج است و چنانچه مصدر نایب ظرف زمان میشود
مثل رایته مقدم الحاج مضاف بمصدر نیز نایب میشود نسبت احوج بکون نسبت مجازی است بکون بصیغه غایب
انا اضاف ... است الیه متعلق باحوج است یعنی حکایت کرد مرا اسمعیل بن محمد گفت که نشستم برای انتظار
امام حسن عسکری علیه السلام بر راه از جمله راهها پس وقتیکه گذشت بمن شکایت بردم سوی او بحاجت و قسم
خوردم برای او که نیست نزد من درهمی پس بالاتر از درهم باعتبار چیزی نه چاشت و نه شام اسمعیل گفت
پس امام گفت قسم میخوری باسم الله تعالی دروغ و بتحقیق دفن کرده دویست دینار طلا و نیست این سخن
من دفع تو از دادن بده او را ای غلام آنچه با تست پس داد مرا غلام او صد دینار طلا بعد از آن امام رو آورد بمن
پس گفت مرا بدرستیکه تو محروم میشوی از آن دینارها وقتی که احتیاج تو بآنها بیشتر از همه وقتهای دیگر باشد
یعنی بآن دینارها که دفن کرده بودم و راست گفت علیه السلام و بود چنانچه گفت دفن کرده بودم دویست
دینار طلا با خود گفته بودم میباشد آن دینارها پشت و پناه برای ما پس مضطر شدم اضطراری سخت

سوی

سوی چیزی که خرج کنم از او و بسته شد بر من درهای روزی پس بیرون کردم از جای آنها پس ناگاه پسری
از من بتحقیق شناخته بود جای آنها پس برداشته بود و گریخته بود پس قادر نشدم از آنها بر چیزی
شانزدهم اصل عن علي بن الحسن بن علي قال كان لي فرس وكنت به معجبا اكثر ذكره في المحال فدخلت على ابي
محمد عليه السلام يوما فقال لي ما فعل فرسك فقلت هو عندي وهو ذا هو على بابك وعنه نزلت فقال لي استبدل
به قبل المساء ان قدرت على مشتري ولا تؤخر ذلك ودخل علينا داخل وانقطع الكلام فقمت متفكرا ومضيت
الى منزلي فاخبرت اخي الخبر فقال ما ادري ما اقول في هذا وشححت به ونفست على الناس ببيعه وامسينا
فاتانا السائس وقد صلينا العتمة فقال يا مولاي نفق فرسك فاغتممت وعلمت انه عنى هذا بذلك
القول شرح المعجب بضم میم و سکون عین بی‌نقطه و فتح جیم خوشحال کرده شده شححت بصیغه ماضی معلوم متکلم از
باب علم و ضرب است الشح بفتح و ضم و کسر شین بانقطه و تشدید حاء بی‌نقطه بخل و حرص نفست بنون و فاء و سین
بی‌نقطه بصیغه ماضی معلوم متکلم وحده از باب علم است النفاسه بفتح نون کسی را لایق چیزی ندانستن در تحقیق
چیزی و نفق بنون و فاء و قاف بصیغه ماضی معلوم از باب نصر است النفوق بضم نون مردن ستور و ماننده آن یعنی
روایت است از علی بن حسین بن علی گفت که بود مرا اسبی و بودم بآن خوشحال بسیار یاد آن میکردم در مجالس
پس داخل شدم بر امام حسن عسکری علیه السلام روزی پس گفت مرا چه شد اسب تو پس گفتم آن نزد من است آن
و آن اینک بر در خانه تست و از آن فرود آمدم پس گفت مرا معاوضه کن آن را پیش از آخر روز اگر قدرت
داشته باشی بر خریداری و دیر مکن آن را و داخل شد بر ما شخصی و بریده شد سخن پس ایستادم که سوال کنم که چرا
پس برخاستم اندیشناک و رفتم سوی منزل خود پس خبر دادم برادر خود را آن خبر پس برادرم گفت نمیدانم
که چه گویم در این باب و بخیلی کردم بآن و دریغ داشتم از قابل فروختن از آنها بایشان و ماخیر روز را با سلیم
پس آمد نزد ما مهتر بعد از آنکه ادا کرده بودیم نماز خفتن را پس گفت ای صاحب اختیار من مرد اسب تو پس
غمناک شدم و دانستم این را که امام علیه السلام خواسته بود از آن سخن با اینکه گفت معاوضه کن اصل قال ثم دخلت
على ابي محمد عليه السلام بعد ايام وانا اقول في نفسي ليته اخلف علي دابة اذ كنت اغتممت بقوله فلما جلست
قال نعم نخلف عليك دابة يا غلام اعطه برذوني الكميت هذا خير من فرسك واوطأ واطول عمرا
شرح الاوطأ بفتح همزه و سکون واو و طاء بی‌نقطه و همزه نرم رفتارتر و بسیار رفتار یعنی راوی گفت
بعد از آن داخل شدم بر امام حسن عسکری علیه السلام بعد از چند روز و من میگفتم در دل خود کاش امام بجای
اسب من که مرد عوض میکرد بمن اسبی ... پس ... که گفت این بهتر است از اسب تو و هموار
رفتارتر است و عمرش از عمر تو ... است هفدهم كتبت الى ابي محمد عليه السلام حين اخذ المهتدي في قتل الموالي
يا سيدي الحمد لله الذي شغله عنا فقد بلغني انه يتهددك ويقول والله لاجلينهم عن جديد الارض
فوقع ابو محمد عليه السلام بخطه ذاك اقصر لعمره عد من يومك هذا خمسة ايام ويقتل في اليوم

[illegible]

معتمد هو ابن واستخلف بمرتبة فكان كما قال عليه السلام شرح المهتدی بالله محمد بن واثق بن معتصم بن هارون

بن مهدی بن منصور بن محمد بن علی بن عبد الله بن عباس بن عبد المطلب است از عباس چهارم است از خلفای

عباسیه در شعبان سال دویست و پنجاه و پنج خلیفه شد و در رجب سال دویست و پنجاه و شش ترکان

بر او خروج کردند بعد از کشتن صالح بن وصیف که صاحب مهمات او بود و اوّل بود سرا و مجلس مهتدی

و کردا بند سر او را بعد ازان بر او حمله آوردند و ... مهتدی ... تغافل کرده کدام ... ناگاه کشتن

او کردند ... طلبید و هیچ کس ... او ... و ... شد و ... او را ... تا هلاک شد ... غایب

در ... ... است ... بضم ... و سکون ... و فتح میم ... بفتح ... بکسر ... و ... بصیغه مضارع

معلوم باب تفعل است و ضمیر مستتر راجع بمهتدی است و ضمیر بارز راجع باستخفاف است النمر ... کوارا

... طعام ... انجا که ... تغافل کردن است یعنی نوشتم بسوی امام حسن عسکری علیه السلام

وقتی که شروع کرد مهتدی در کشتن شیعه امامیه که ای حضرت محمد خدا ... که غافل کرده مهتدی ... ها

... بتحقیق ... که ... و ... بخدا قسم که ... ائمه ... شیعه امامیه را ...

... امام علیه السلام ... بدو ... ایشان حدیث ... صاحب

چهار ... نوشت امام علیه السلام بخط خود این ... کنند ... ایشان ...

... کشته ... در ... بعد از ... که ... امام

علیه السلام محمد اسلم كَتَبْتُ اِلَى اَبِي مُحَمَّدٍ عليه السلام اَسْاَلُهُ اَنْ يَدْعُوَ اللّٰهَ لِي مِنْ وَجَعِ عَيْنِي وَكَانَتْ اِحْدَى عَيْنَيَّ

ذَاهِبَةً وَالْاُخْرَى عَلَى شَرَفِ ذَهَابٍ فَكَتَبَ اِلَيَّ حَبَسَ اللّٰهُ عَلَيْكَ عَيْنَكَ فَاَفَاقَتِ الصَّحِيحَةُ وَوَقَّعَ فِي آخِرِ الْكِتَابِ

آجَرَكَ اللّٰهُ وَاَحْسَنَ ثَوَابَكَ فَاغْتَمَمْتُ لِذٰلِكَ وَلَمْ اَعْرِفْ فِي اَهْلِي اَحَدًا مَاتَ فَلَمَّا كَانَ بَعْدَ اَيَّامٍ جَاءَتْنِي وَفَاةُ

ابْنِي طَيِّبٍ فَعَلِمْتُ اَنَّ التَّعْزِيَةَ لَهُ شرح نوشتم بسوی امام حسن عسکری علیه السلام که طلب کنم از او که دعا کند

الله تعالی را برای من بسبب درد چشم من ... یکی از دو چشم من رفته بود و یکی بر خطر رفتن بود ... نوشت

... نگاه دارد الله تعالی بر تو چشم ترا ... چشم که ... بود ... در آخر ...

کرم ... الله تعالی ... ثواب ترا ... شدم ... و ... در ... خود هیچ یک را

که مرده باشد ... بعد از چند روز ... خبر وفات پسرم که طیب نام داشت

... دانستم که آن تعزیت ... بوده اصل حدثني عمر بن ابي مسلم قال قدم علينا بسر من رای رجل

من اهل مصر يقال له سيف بن الليث يتظلم الى المهتدي في ضيعة له قد غصبها اياه شفيع الخادم واخرجه

منها فاشرنا عليه ان يكتب الى ابي محمد عليه السلام يسأله تسهيل امرها فكتب اليه ابو محمد لا باس عليك

ضيعتك ترد عليك فلا تتقدم الى السلطان والق الوكيل الذي في يده الضيعة وخوفه بالسلطان

الاعظم الله رب العالمين فلقيه فقال له الوكيل الذي في يده الضيعة قد كتب الي عند خروجك من مصر ان

اطلبك

اطلبك وارد الضيعة عليك فردها عليه بحكم القاضي ابن ابي الشوارب بشهادة الشهود ولم يحتج ان يتقدم

الى المهتدي فصارت الضيعة له وفي يده ولم يكن لها خبر بعد ذلك شرح الحكم فرمان و در اینجا ... شهادت

... بود که ... باشد جبر بفتح جیم و سکون ... بنقطه ... است یعنی حکایت کرد مرا عمر

ابو مسلم گفت که وارد شد ... سامرا ... از اهل مصر گفته میشود او را سیف بن لیث ... طلب

مظلومیت خود ... سوی مهتدی ... مستغل که او را بود در مصر بتحقیق ... دیوان

مستغل را از ... شفیع خادم مهتدی ... که وکیل خود در آنجا ... از ... بیرون کرده

بود وکیل شفیع ... از ... آن مستغل ... امام

عسکری علیه السلام طلب کند ... آسان کردن الله تعالی ... آن مستغل ... جواب نوشت بسوی

او امام علیه السلام باکی نیست ... مستغل تو ... میشود ... سوی پادشاه برای شکایت

... وکیل شفیع را که در ... مستغل ... پادشاه ...

که الله ... هر کس ... وکیل ... او را

با آنکه امام علیه السلام گفته بود ... وکیل شفیع که ... مستغل بتحقیق نوشته شد

جانب شفیع ... که ... طلب کنم ... مستغل ...

... وکیل ... مستغل را ... بشهادت قاضی مصر ابن ابی الشوارب و شهادت گواهان دیگر ...

این است که شفیع نوشته بود ... بعد از ... در حضور قاضی ... و ... گواهان ...

حقیقت ... قاضی ... قاضی ... حقیقت

محتاج نشد ... سوی مهتدی ... مستغل ... او ...

مستغل ... اصل قال حدثني سيف بن الليث هذا قال خلفت ابنا لي عليلا بمصر عند

خروجي عنها وابنا لي اخر اسن منه كان وصيي وقيمي على عيالي وفي ضياعي فكتبت الى ابي محمد عليه السلام

اسأله الدعاء لابني العليل فكتب الي قد عوفي ابنك المعتل ومات الكبير وصيك وقيمك فاحمد

الله ولا تجزع فيحبط اجرك فورد علي الخبر ان ابني قد عوفي من علته ومات الكبير يوم ورد

علي جواب ابي محمد عليه السلام شرح ... فات است ...

یعنی راوی گفت ... سیف بن لیث گفت ... پسری که ... در مصر

... از مصر ... سامرا ...

وکیل ... مستغل ... پسر ... ابو ...

سوی امام حسن عسکری علیه السلام ... دعا برای پسرم که بیمار بود ... نوشت بسوی من

که بتحقیق صحت داده شد پسر تو که بیمار بود ... وکیل ... حمد کن الله تعالی

دایرای صحت و اضطراب مکن بوای مردن که باطل شود ثواب صبر تو پس ظاهر و شد بر من مکتوب ساز خلف مصر که بیرم
بتحقیق صحت داده شد از جمادی اولی صره بو بزرد و تاریخ مردن با مصری کرد وارد شد بر من خبر ساز امام علیه
موافق بود **بیستم اصل** كان لابي محمد وكيل قد اتخذ معه في الدار حجرة يكون فيها معه خادم ابيض فأراد
الوكيل الخادم على نفسه فأبى الا ان يأتيه بنبيذ فاحتال له بنبيذ ثم ادخله عليه وبينه وبين ابي محمد
ثلثة ابواب مغلقة قال فحدثني الوكيل قال اني لمنتبه اذ انا بالابواب تفتح حتى جاء بنفسه فوقف على باب
الحجرة ثم قال يا هؤلاء اتقوا الله خافوا الله فلما اصبحنا امر ببيع الخادم واخراجي من الدار **شرح** ضمیر اتخذ
ضمیر معه و جاء راجع بوکیل است و ضمیر نفسه راجع بخادم است یا راجع بوکیل است لمنتبه بصیغه اسم فاعل باب
تفعیل یا باب افتعال است المنتبه و الانتباه بیدار بودن و پشیمان از معصیت تعبیر از ه و کسر بهم ... و بفتح
جمع در تنبیه است چنانچه می اید در کتاب الحیض در حدیث اول باب جامع فی الحائض والمستحاضه که بس ...
واد نا حیضنا ه یا لمجتبا رخصنی بدانکه کاشان اعمال است **یعنی** بود امام حسن عسکری علیه السلام را وکیل
که بتحقیق ساخته بود در پهلوی خانه خود در سرا حجره که میبود در پهلوی خانه امد در ان حجره غلام سفید
هم اراده کرد وکیل غلام را بجهت خود پس غلام قبول نکرد مگر انکه او را براو بیاورد پس حیله نمود پس بیاورد
بیده را بعد از ان داخل ساخت بود بر حجره غلام تا اشامد و شروع در معصیت بکند شود و میان او و میان
امام علیه السلام سه در قفل کرده شده بود راوی گفت پس حکایت کرد برای من ان وکیل گفت بدرستیکه من
انکه ابتهبه دم که ناگاه مطلع شد بدر ها گشوده میشود تا انکه امد امام بخود خود پس ایستاد بود در حجره
بعد از ان گفت ای جماعت بپرهیزید از عذاب الهی بترسید از عذاب الهی پس صبح کردیم و امر کرد
بفروختن غلام و بیرون کردن من از ان خانه **بیست و یکم اصل** عن محمد بن الربيع الشائي قال ناظرت رجلا من
الثنوية بالاهواز ثم قدمت سر من راى وقد علق بقلبي شئ من مقالته فاني لجالس على باب احمد بن
الخضيب اذ اقبل ابو محمد عليه السلام من دار العامة يوم الموكب فنظر الي واشار بسبابته احد احد فرد
فسقطت مغشيا علي **شرح** سال ابن حمزه میگویند بنا بر بحلاف انچه بیان شد در شرح حدیث اول باب
بخا هم که باب جهات علم الائمه است و بنا بر همه منسوب است بشهرها از عراق عرب پسان نبای معتصم که ابو اسحاق
باشد سر من رای میگفتند الثنوية بفتح ثا و سکون نون جمعی کرد قائلند بقادر باستقلال مثل معتزله یعنی بر کمه بر این اعتقادند و مثل مجوس ... من مقالته عبارة
از قول با نیکه الوجود کان قادر باستقلال باشد عقاب و ثواب باطل میشود زیرا که منافی عدل است ... خوب
این ظاهر شد در کتاب التوحید در حدیث اول باب الجبر والقدر والامر بين الامرين که با بسی ام است
غرات سرای احمد بن الخضيب عبارت از سرای است که از ان ... منتقل شده بطلب از جانب احمد بن زمان امام
علی نقی علیه السلام کشته شد چنانچه بیان شد در حدیث ششم بحث دوازدهم و منقول است که احمد بن زمان با منه در بن
گفتگو را

گفتگو را علیه السلام در زمان نبدیر حضور کرده باشد الموکب بفتح میم و سکون واو و کسر کاف و با یکنقطه جماعت سواران
شتر سوار یا بر زنیت بوده یا بخار جماعات المجحات السباحة بفتح سین و تشدید با یکنقطه و حا بینقطه انگشتهای
است که اشارت بان بجای گفتن لا اله الا الله است **یعنی** روایت است از محمد بن ربیع شائی گفت که مباحثه کردم
با مردی از ثنویه در اهواز که میان بصره و فارس است بعد از ان امدم بسامره در حالیکه چسپیده بود بدل من
چیزی از گفتگوی او پس بدرستیکه من هر اینه نشسته بودم بر در سرای احمد بن الخضیب که ناگاه امد امام حسن
عسکری علیه السلام با انگشت شهادت گفت ~~کلمه لا اله الا الله~~ من بیرون امد از سرا بیکه دیوان خانه خلیفه بود در روز جماعت
الجمعه پس نظر کرد بسوی من و اشارت کرد یکانه یکانه در حق من افتادم بیهوشی **بیست و دوم اصل** عن ابي هاشم
الجعفري قال دخلت على ابي محمد يوما وانا اريد ان اسأله ما اصوغ به خاتما اتبرك به فجلست وانسيت
ما جئت له فلما ودعته ونهضت رمى الي بالخاتم فقال اردت فضة فاعطيناك خاتما وربحت الفص
والكراء هنأك الله يا ابا هاشم فقلت يا سيدي اشهد انك ولي الله وامامي الذي ادين الله بطاعته فقال
غفر الله لك يا ابا هاشم **شرح** روایت است از ابو هاشم جعفری گفت داخل شدم بر امام حسن عسکری علیه السلام روزی با
حالیکه من اراده داشتم که طلب کنم از او نقره که امر کنم زرگری که بسازد بان انگشتری که طلب برکت کنم بسبب
خود بان پس نشستم و فراموش کار کرده شدم انچه امده بودم برای ان پس وقتیکه وداع کردم او را و برخاستم
انداخت بسوی من انگشتری را پس گفت خواستی نقره پس دادیم ترا انگشتری فایده بردی نگین و مزد ساختن را گوارا
کناد ترا الله تعالی ای ابو هاشم پس گفتم ای سید من گواهی میدهم که ادای بحقیقه در و صفا از جانب الله تعالی
و امام منی که پرستش الله تعالی میکنم بفرمان برداری تو پس گفت امر زاد کناد الله تعالی برای تو ای ابو هاشم **بیست و**
سیم اصل كنت ادخل الى ابي محمد عليه السلام فاعطش وانا عنده فاجله ان ادعو بالماء فيقول يا غلام
اسقه وربما حدثت نفسي بالنهوض فافكر في ذلك فيقول يا غلام دابته **شرح** بود بکه داخل شدم بر امام
حسن عسکری علیه السلام پس تشنه میشدم در حالیکه من نزد او بودم پس عظمت میکردم از ان میشمردم او را که طلب کنم در
حضور او اب پس میگفت ای غلام اب بده او را بسا که گفتگو میکردم با خود بیرون خاستن با بیرون رفتن که فکر
میکردم در ان پس میگفت ای غلام حاضر کن اسب او را **بیست و چهارم اصل** دخل العباسيون على صالح
بن وصيف ودخل صالح بن علي وغيره من المنحرفين عن هذه الناحية على صالح بن وصيف عندما حبس
ابا محمد عليه السلام فقال لهم صالح وما اصنع قد وكلت به رجلين اشر من قدرت عليه فقد صارا من العبادة
والصلوة والصيام الى امر عظيم فقلت لهما فيه فقالا ما تقول في رجل يصوم النهار ويقوم الليل كله لا
يتكلم ولا يتشاغل واذا نظرنا اليه ارتعدت فرائصنا ويداخلنا ما لا نملكه من انفسنا فلما سمعوا
ذلك انصرفوا خائبين **شرح** المنحرف یعنی اینسه در شروع معتاد رفت در عراق عرب یا لغرائص بفتح فا و را بینقطه
والف و همزه و صاد بینقطه جمع فریصه بفتح فا و کسر را و سکون یا دو نقطه در پایین که گوشتی که میان پهلو و ساق است

ودود و بلرزه در مرابط معنی داخل شد اولاد عباس بر صالح بن وصیف که صاحب محبان معتمد بود
جز نام خلافت چیزی نبود و داخل شد صالح بن علی و غیر او از جمله کسی که از جانب ائمه هدی علیهم السلام
وصیف برای طلب سختگیری بر امام علیه السلام و تنگی بر زندان کرده بود صالح بن وصیف امام حسن عسکری علیه السلام
پس گفت ایشان را صالح بن وصیف و چه چاره کنم بتحقیق موکل کردم بر او دو مرد را که بد ذات ترکسی اند که توانا
دانستم پس بجهت ایشان او برای آزار کردن پس بتحقیق که بدیند از عبادت و نماز و روزه بمرتبه کاری عظیم
پس گفتم ایشان را در باب آزار کردن او پس گفتند چه می گویی در باب آزار کردن مردی که روزها روزه میدارد
در روز و قیام بعبادت میکند در تمام شب سخن نمی گوید و مشغول بچیزی دیگر نمیشود و چون نظر میکنیم
سوی او بلرزه در مرابط بپهلوهای ما بغایت داخل میشود ما را حالتی که از ان [illegible]
پس چون شنیدند این را جماعت مذکور برگشتند نا امید کان عطلب خود بیست و ششم اصل حدثنی بعض اصحابنا
عن بعض فصادی العسکر من النصاری ان ابا محمد علیه السلام بعث الیه یوما فی وقت صلوة الظهر فقال
لی افصد هذا العرق قال وناولنی عرقا لم افهمه من العروق التی تفصد فقلت فی نفسی ما رأیت امرا
اعجب من هذا یامرنی ان افصد فی وقت الظهر ولیس بوقت فصد والثانیة عرق لا افهمه ثم قال
لی انتظر وکن فی الدار فلما امسی دعانی وقال لی سرح الدم فسرحت ثم قال لی امسک فامسکت
ثم قال لی کن فی الدار فلما کان نصف اللیل ارسل الی وقال لی سرح الدم قال فتعجبت اکثر من عجبی
الاول وکرهت ان اسأله قال فسرحت فخرج دم ابیض کانه الملح قال ثم قال لی احبس قال فحبست
ثم قال لی کن فی الدار فلما اصبحت امر قهرمانه ان یعطینی ثلاثة دنانیر فاخذتها شرح فقال [illegible]
فقالت گفته که حکایت کرد برای من بعضی یاران ما از بعضی فصد کنندگان سامراء از ترسایان
که ابو محمد امام حسن عسکری علیه السلام طلب کرد او را روزی در وقت نماز ظهر پس گفت او را
فصد کن این رگ را فصاد گفت و داد مرا برای فصد رگی که نمی شناختم بود مرا ازانکه فصد کنم در وقت
ظهر و ان وقت فصد نیست و عجب بر رگی است که نمی شناختم پس بعد ازانکه فصد کردم
گفت مرا منتظر باش و در خانه باش در این سرا پس چون شب آخر روز رسید طلبید مرا و گفت مرا
خون را سر بده پس سر دادم بعد از ان گفت مرا نگاه بدار پس نگاه داشتم بعد از ان گفت در خانه باش در این سرا پس چون
نصف شب طلب کرد مرا و گفت مرا سر ده خون را فصاد گفت پس تعجب کردم بیشتر از تعجب اول و
کراهت داشتم که سؤال کنم او را که سر این چیست فصاد گفت پس سر دادم پس بیرون آمد خون سفید گویا که ان نمک بود
با این معنی که مانند نمک بود فصاد گفت بعد از ان گفت ببند فصاد گفت پس بستم بعد از ان گفت
در خانه باش در این سرا پس چون صبح شد امر کرد وکیل خود را که بدهد مرا سه دینار طلا پس گرفتم
سه دینار را اصل وخرجت حتی اتیت ابن بختیشوع النصرانی فقصصت علیه القصة قال فقال لی

والله

والله ما افهم ما تقول ولا اعرفه فی شیء من الطب ولا قرأته فی کتاب ولا اعلم فی دهرنا اعلم بکتب النصرانیة
من فلان الفارسی فاخرج الیه قال فاکتریت زورقا الی البصرة واتیت الاهواز ثم صرت الی فارس الی
صاحبی فاخبرته الخبر قال فقال لی انظرنی ایاما فانظرته ثم اتیته متقاضیا قال فقال لی ان هذا
الذی تحکیه عن هذا الرجل فعله المسیح فی دهره مرة شرح ابن بختیشوع بفتح با یک نقطه و سکون خاء با
نقطه در بالا و کسر تا با دو نقطه در بالا و سکون یا با دو نقطه در پایین و ضم شین با نقطه و سکون واو و عین
بی نقطه طبیبی مشهور بوده در بغداد و جبرئیل بن بختیشوع طبیب هارون الرشید بوده که در وقت فوت
او حاضر بوده و فلان مبنی بر فعلان کنایه از علم است که وضع شده برای اسم او راست معنی و بیرون آمدم تا آنکه رسیدم نزد
ابن بختیشوع طبیب که از ترسایان بود پس حکایت کردم برای او این حکایت را فصاد گفت پس ان طبیب گفت مرا
بخدا قسم که از خود نمی فهمم آنچه را که میگویی و نشناختم آنرا در چیزی از طبابت که از استادان خود دیدم
و نخواندم آنرا در کتابی از کتابهای طب و نمیدانم در این زمان عالمتر بکتابهای ترسایان که در طب
طبابت از فلان فارسی پس بیرون رو بسوی او فصاد گفت پس بکرایه گرفتم کشتی کوچکی تا بصره
آمدم باهواز بعد از ان رسیدم بفارس بسوی یار خود که ان طبیب گفته بود پس خبر دادم او را از خبر فصد
فصاد گفت پس گفت مرا که مهلت ده مرا چند روز تا بکتب علم نظر کنم پس مهلت دادم او را بعد از ان آمدم
نزد او تقاضا کنان جواب را فصاد گفت پس گفت مرا بدرستیکه آنچه حکایت میکنی از این مرد بجا
آورده آنرا مسیح در روزگار خود یکبار بیست و هفتم اصل کتب محمد بن حجر الی ابی محمد علیه السلام یشکو
عبد العزیز بن دلف ویزید بن عبد الله فکتب الیه اما عبد العزیز فقد کفیته واما یزید فان لک
وله مقاما بین یدی الله فمات عبد العزیز وقتل یزید محمد بن حجر شرح نوشت محمد بن حجر بسوی امام حسن
عسکری علیه السلام شکایت میکرد از دشمنی عبد العزیز بن دلف و یزید بن عبد الله پس امام علیه السلام نوشت
بسوی او که اما عبد العزیز پس بتحقیق کفایت کرده شده شر او و اما یزید پس بدرستیکه ترا و او را ایستادنی
نزد خدا تعالی هست در قیامت برای تو برای او که طلب کنی پس مرد عبد العزیز و کشت یزید محمد بن حجر را
بیست و هشتم اصل عن بعض اصحابنا قال سلم ابو محمد علیه السلام الی نحریر فکان یضیق علیه ویؤذیه قال
فقالت له امرأته ویلک اتق الله لا تدری من فی منزلک وعرفته صلاحه وقالت انی اخاف
علیک منه فقال لارمینه بین السباع ثم فعل ذلک به فرئی علیه السلام قائما یصلی وهی حوله شرح
را بصیغه ماضی مجهول است یعنی روایت است از بعض یاران ما که گفت که سپرده شد امام حسن عسکری
علیه السلام بسوی نحریر خادم تا نزد او محبوس باشد پس تنگ میگرفت بر امام علیه السلام و آزار میکرد او را
و او را گفت پس گفت نحریر را زنش که ای مرد [illegible] بترس از خدا [illegible]
در منزل تو و شناسانید او را [illegible] صلاح امام علیه السلام و گفت بدرستیکه من می ترسم [illegible]

اذا وکه عبادا ملائی بسبب ایذاء او عبر تواند پیوخیر یکفت هر اینه چون اندازم البته او را در رسان در زندگانی
بعد از آن کو مخرج آنکه کفته بود با امام علیه السلام پس چون جدا شد امام علیه السلام ایستاده نماز میکرد بعد در زندگانی
موعود را حج بودند واصلا متعرض او نبودند بیست و هشتم اصل عن احمد بن اسحق قال دخلت على ابي محمد
عليه السلام فسألته ان يكتب لانظر الى خطه فاعرفه اذا ورد فقال نعم ثم قال يا احمد ان الخط سيختلف
عليك ما بين القلم الغليظ الى القلم الدقيق فلا تشكن ثم دعا بالدواة فكتب وجعل يستمد الى
مجرى الدواة فقلت في نفسي وهو يكتب استوهبه القلم الذي كتب به فلما فرغ من الكتابة
اقبل يحدثني وهو يمسح القلم بمنديل الدواة ساعة ثم قال هاك يا احمد فناولنيه شرح وجعل
عطف بر يكتب است يعني و شروع كرد الاستمداد يعني مداد ميكرفت قلم از دواة الى تشديد يا مفتوح جيم مبني بر
تضمين معنى التفات است در يستمد ومراد اين است كه هر بار كه مداد بر ميداشت نظر بر اول التفات
ميكرد سوى من تا من خوب ملاحظه كنم كيفيت خط سابق را مجرى بفتح ميم و سكون جيم و فتح را مصدر
ميمي است يعني روان شدن و مصدر نا بهيظ زماه است نسبت مجرى بدوات نسبت مجازى است
مثل جرى النهر ومراد روان شدن مداد دوات است يعني روايتست از احمد بن اسحق كفت داخل شدم
بر امام حسن عسكرى عليه السلام پس طلب كردم از او كه بنويسد تا نظر كنم سوى خط پس بشناسم آنرا
هر چون مكتوبى از او وارد شود بر من پس كفت آرى بعد از آن كفت اى احمد بدرستيكه خط
البته مختلف خواهد شد در چشم تو با قسمى كه ميان قلم كلفت است تا قلم باريك پس خوب ملاحظه
كن تا شك نكنى در حقيقت كه قلم كلفت تا قلم باريك نوشته باشم بعد از آن طلب كرد دوات را پس
نوشت و شروع كرد مداد ميكرفت قلم از دوات بر جا التفات ميكرد سوى من چند انكه نوشت
بود دوات پس كفتم در دل خود كه طلب بخشيد به او ميكنم قلمى را كه نوشته بود
پس چون فارغ شد از نوشتن رو آورد بر من حكايت ميكرد با من يكساعت ... ميكرد
نوك قلم را بپارچه كه بادوات ميباشد براى پاك كردن قلم بعد از آن كفت بكير اى احمد پس داد قلم را
عن اصل فقلت جعلت فداك اني مغتم لشيء يصيبني في نفسي وقد اردت ان اسأل اباك فلم يقض
لي ذلك فقال وما هو يا احمد فقلت يا سيدي روي لنا عن آبائك ان نوم الانبياء على اقفيتهم
ونوم المؤمنين على ايمانهم ونوم المنافقين على شمائلهم ونوم الشياطين على وجوههم فقال
عليه السلام كذلك هو فقلت يا سيدي فاني اجهد ان انام على يميني فما يمكنني ولا يأخذني النوم
عليها فسكت ساعة ثم قال يا احمد ادن مني فدنوت منه فقال ادخل يدك تحت ثيابك
فادخلتها فاخرج يده من تحت ثيابه وادخلها تحت ثيابي فمسح بيده اليمنى على جانبي
الايسر وبيده اليسرى على جانبي الايمن ثلاث مرات قال احمد فما اقدر ان انام على يساري

منذ

منذ فعل ذلك بي عليه السلام وما يأخذني نوم عليها اصلا شرح پس كفتم غمناک شدم بدرستیکه من
غمناكم براى چيزى كه بر سر خودم ميايد وبتحقيق خواستم كه سوال كنم پدر ترا پس ميسر نشد مرا آن پس امام
عليه السلام كفت وچيست آن اى احمد پس كفتم اى حضرت منقول شده براى ما از پدران تو كه خواب پيغمبران
بر قفاهاى ايشان است وخواب مومنان بر جانبهاى راست ايشان است وخواب منافقان
بر جانبهاى چپ ايشان است وخواب شيطان بر روهاى ايشان است پس كفت امام عليه السلام چنين
است آن پس كفتم اى حضرت من پس بدرستيكه من سعى ميكنم كه خواب كنم بر جانب راست خود پس
ممكن نميشود مرا ونميكيرد مرا خواب بر جانب راست پس امام عليه السلام ساكت شد يكساعت شايد
كه براى فكر در استنباط علاج او تواند باشد چه علاج هر شخصى بوجهى است بعد از آن كفت اى
احمد نزديك شو بمن پس نزديك شدم باو پس كفت داخل كن دست خود را در لباسهاى خود
كه دست متصل ميشد پس داخل كردم آنرا پس بيرون كرد دست خود را از زير لباسهاى
خود باين معنى كه دو دست خود را بالا كرد وداخل كرد دو دست خود را در زير لباسهاى
من از راه كريبان من پس ماليد دست راست خود را بر جانب چپ من ودست چپ خود را
بر جانب راست من سه بار كفت احمد پس قادر نيستم كه خواب كنم بر جانب چپ خود از وقتى
كه كرد آن را با من امام عليه السلام ونميكيرد مرا خواب بر جانب چپ اصلا صحيح چهاردهم كه باب ... سيتم
سيوم است اصل ... صاحب عليه السلام شرح اين تاريخ احوال است كه نسبت دارد بولادت
صاحب الزمان عليه السلام در اين صحيح كلام مصنف نيست بلكه داخل است كلام مصنف اصل ولد عليه السلام
للنصف من شعبان سنة خمس وخمسين ومائتين شرح ولادت در زمان معتز محمد بن جعفر متوكل
بوده وبعضي ميكويند كه در زمان مهتدى محمد بن واثق بوده بنابر اختلاف در اينكه فوت معتز در
روز دوم ماه رمضان يا در غرة شعبان اين سال واقع شد يعنى ولاده شد صاحب الزمان
عليه السلام در نصف از شعبان سال دويست وپنجاه وپنج مخفى نماند كه بنابر اين در وقت وفات
امام حسن عسكرى عليه السلام پنج ساله ... پنج ماه وهفت روز بود موافق انچه كذشت در حديث
چهارم باب بعد از كه باب حالات الائمه عليهم السلام في السن است اول اصل عن احمد بن محمد قال
خرج عن ابي محمد عليه السلام حين قتل الزبيري هذا جزاء من افترى على الله في اوليائه زعم انه يقتلني
وليس لي عقب فكيف رأى قدرة الله تعالى وولد له ولد سماه م ح م د سنة ست وخمسين
ومائتين شرح اين كذشت در حديث پنجم باب هفتاد وپنجم ... زبيري بفتح زاى ... فقط
وكسر با بيك نقطه وسكون ياء دو نقطه در پايين وراء بي نقطه وياء نسبت عبارت است از مهتدى
باعتبار اينكه زبيري ... طلب ... امام عليه السلام وشيعه او ...

کذشت در حدیث هفدهم باب سابق و مراد از تصریح باسم مهتدی برای تقیه براوی است و علم
حال او است بعقد برقتل مستنظر و خروج باطل و قتل است پس منافات نیست میان این و کلام مصنف
بیست و یکم روایت از احمد بن محمد کفت که بیرون آمد از جانب امام حسن عسکری علیه السلام وقتی که کشته
شد زبیری که این است سزای کسی که افترا کند بر الله تعالی در امامان او بدعوی اینکه ابقای امام
عالم بجمیع احکام الله تعالی واجب نیست در جمیع زمانها و این دعوی ضلال و نشو اهل ریب
قرانست که دلالت بر بعضی از اختلاف از دعوی خود میکنند بر افترا است بر الله تعالی بیان این آنکه
دعوی کرد که او امیکشد مرا بی حالی که نیست مرا فرزندی پس چگونه دید قدرت الله تعالی را در
کشته شدن بعد از خواری و حال آنکه بتحقیق زاده شده بود برای امام حسن عسکری علیه السلام
پسری که نام نهاد او را م ح م د و این بیرون آمد در سال دویست و پنجاه و شش بود دویم اصل
علي بن محمد قال حدثني محمد والحسن ابنا علي بن ابرهيم في سنة تسع وسبعين ومائتين قالا حدثنا
محمد بن علي بن عبد الرحمن العبدي من عبد قيس عن ضوء بن علي العجلي عن رجل من اهل فارس
سمّاه قال أتيت سر من رأى ولزمت باب أبي محمد عليه السلام فدعاني من غير أن أستأذن فلما
دخلت وسلمت قال لي يا أبا فلان كيف حالك ثم قال لي اقعد يا فلان ثم سألني عن جماعة
من رجال ونساء من أهلي ثم قال لي ما الذي أقدمك قلت رغبة في خدمتك قال فقال فا
لزم الدار قال فكنت في الدار مع الخدم ثم صرت أشتري لهم الحوائج من السوق وكنت
أدخل عليهم من غير إذن إذا كان في الدار رجال فدخلت عليه يوما وهو في دار الرجال فسمعت
حركة في البيت فناداني مكانك لا تبرح فلم أجسر أخرج ولا أدخل فخرجت علي جارية معها
شيء مغطى ثم ناداني ادخل فدخلت ونادى الجارية فرجعت فقال لها اكشفي عما معك
فكشفت عن غلام أبيض حسن الوجه وكشفت عن بطنه فإذا شعر نابت من لبته إلى سرته أخضر
ليس بأسود فقال هذا صاحبكم ثم أمرها فحملته فما رأيته بعد ذلك حتى مضى أبو محمد عليه السلام
شرح مضمون این کذشت در حدیث ششم باب هفتم و تفاوت سهل است از انجمله اینکه امام
مرا ای ابو فلان چه حال داری با این معنی که کفته مرا کفت بعد از آن کفت مرا بنشین ای فلان
با این معنی که بنام مرا نیز کفت بعد از آن پرسید مرا از حال جمعی از مردمان و زنان از منسوبان
کسان اهل ایشان نیز کفت و احوال ایشان پرسید اصل فقال ضوء بن علي فقلت للفارسي كم كنت تقدّر
له من السنين قال سنتين قال العبدي فقلت لضوء كم تقدّر له أنت قال أربع عشرة سنة قال
أبو علي وأبو عبد الله ونحن نقدّره إحدى وعشرين سنة شرح کفت تقدیر میکنی است در اینکه
مراد تقدیر عمر حضرت صاحب علیه السلام ...

مبشر

مبشر از نمود بکمان باشد و این باطل است چنانچه مذکور شد معنی پس کفت ضوء بن علی که منم از مرد فارسی و چند
میکردی برای صاحب علیه السلام از بوقت که دید او را از سالها کفت دو سال کفت محمد بن علی بن عبد الرحمن عبدی که در
وقت روایت کرد پس کفتم ضوء را که الحال که روایت میکنی چند سال تخمین میکنی برای صاحب علیه السلام کفت چهارده
سال با این معنی که از وقت دیدن فارسی تا وقت روایت ضوء دوازده سال کذشته کفتند محمد و حسن پسران علی
ابراهیم و ما تخمین میکنیم برای صاحب علیه السلام در این وقت بیست و یک سال با این معنی که از وقت روایت محمد بن علی
تا وقت روایت ما هفت سال کذشته سیوم اصل عن محمد بن محمد العامري عن ابي سعيد غانم الهندي قال
كنت بمدينة الهند المعروفة بقشمير الداخلة وأصحاب لي يقعدون على كراسي عن يمين الملك أربعون رجلا كلهم
يقرأ الكتب الأربعة التوراة والإنجيل والزبور وصحف إبراهيم نقضي بين الناس ونفقههم في دينهم ونفتيهم
في حلالهم وحرامهم يفزع الناس إلينا الملك فمن دونه فتجارينا ذكر رسول الله صلى الله عليه وآله فقلنا هذا
النبي المذكور في الكتب قد خفي علينا أمره ويجب علينا الفحص عنه وطلب أثره واتفق رأينا وتوافقنا على
أن أخرج فأرتاد لهم شرح قشمیر بکسر قاف و سکون شین با نقطه و کسر میم و سکون یا دو نقطه در پایین و را بی نقطه
معرب کشمیر است و آن مملکتی است وسیع مشتمل بر شهرهای بسیار و معروف بخوبی آب و هوای و خارج از هند است
و میان آن و هند کوههای صعب است و پادشاهان هند اکر متصرف در آن شوند باجبار میشوند برای تنعم در سلوک
چون تعبیر شد قشمیر بعبارتی است از موضعی که داخل هند است و خوبی هوای است پس تشبیه است از قشمیر به مثل
سائر هذه الامة و در این ایام که پای تخت پادشاهان هند دهلی است در موضعی از کوهستان تابع دهلی
که نام آن مخصوص است عمارت بنا کرده برای اینکه چون وقتی کشمیر میسر نشود با نجا روند برای تنعم اصحاب مرفوع است
و مبتدا است با عطوف بر ضمیر کنت است و مراد دوست یاران و شاکردان است الی صفت اصحاب است یقعدون خبر
مبتدا یا صفت دیکر است کراسی بفتح کاف و تشدید یا جمع کرسی بضم کاف و تشدید یا است اربعون صفت دیکر یا عطف
بیان اصحاب است نقضی استینافی است بیان مجموع جمله کنت تا اخر است و عن بمعنی نزد یا بمعنی با بین است تجارینا
بجیم و را بی نقطه و یا دو نقطه در پایین است التجاذب تقاضا و جواب از کسی طلب است بمعنی تذاکرنا مجمع روایت
از محمد بن محمد عامری از ابو سعید غانم هندی کفت بودم در شهر هند که مشهور است بکشمیر درون هند و سفارت
که مرا بود ندیمی نشستند بر کرسیها جانب راست پادشاه انجا که چهل عالم است چهل مرد بودند که همه ایشان میخواندند
چهار کتاب الهی را که توریه و انجیل و زبور و صحف ابراهیم باشد حکم میکردیم میان مردمان و تعلیم میکردیم ایشان را در
مسایل دین ایشان و در سرکفتن و فتوی میدادیم ایشان را در مسائل حلال ایشان و حرام ایشان بر ما رجوع میکردند
در مشکلات و حاجت بنده مردمان بسوی ما پادشاه ایشان که معتبر بود و سیاست نیم تقاضا کردیم مذکور که در حق رسول الله
صلی الله علیه و آله با این معنی که هر کدام انچه بخاطر داشت از نعت او در کتب الهی مذکور که بود پس کفتیم این نبی که مذکور
است در کتابهای الهی تحقیق پنهان شد بر ما کار او مکر انچه مذکور است و واجبست بر ما تفحص از او و بیرون رفتن او و اتفاق

کرد مصلحت بینی ما و این کار در اتفاق کردیم بر اینکه من بیرون روم و طلب کنم بلاد ایشان را **اصل** فَخَرَجْتُ وَبَقِيَ مَالٌ جَلِيلٌ
فَسِرْتُ اثْنَتَيْ عَشْرَةَ سَنَةً حَتَّى قَرُبْتُ مِنْ كَابُلَ فَعَرَضَ لِي قَوْمٌ مِنَ التُّرْكِ فَقَطَعُوا عَلَيَّ وَاَخَذُوا مَالِي وَجُرِحْتُ جِرَاحَاتٍ
شَدِيدَةً وَدُفِعْتُ اِلَى مَدِينَةِ كَابُلَ فَاَنْفَذَنِي مَلِكُهَا لَمَّا وَقَفَ عَلَى خَبَرِي اِلَى مَدِينَةِ بَلْخٍ وَعَلَيْهَا اِذْ ذَاكَ دَاوُدُ بْنُ الْعَبَّاسِ
بْنِ اَبِي اَسْوَدَ فَبَلَغَهُ خَبَرِي وَاَنِّي خَرَجْتُ مُرْتَاداً مِنَ الْهِنْدِ وَتَعَلَّمْتُ الْفَارِسِيَّةَ وَنَاظَرْتُ الْفُقَهَاءَ وَاَصْحَابَ
الْكَلَامِ فَاَرْسَلَ اِلَيَّ دَاوُدُ بْنُ الْعَبَّاسِ فَاَحْضَرَنِي مَجْلِسَهُ وَجَمَعَ عَلَيَّ الْفُقَهَاءَ فَنَاظَرُونِي فَاَعْلَمْتُهُمْ اَنِّي خَرَجْتُ مِنْ
بَلَدِي اَطْلُبُ هَذَا النَّبِيَّ الَّذِي وَجَدْتُهُ فِي الْكُتُبِ فَقَالَ لِي مَنْ هُوَ وَمَا اسْمُهُ فَقُلْتُ مُحَمَّدٌ فَقَالَ هُوَ نَبِيُّنَا الَّذِي تَطْلُبُ
فَسَاَلْتُهُمْ عَنْ شَرَائِعِهِ فَاَعْلَمُونِي فَقُلْتُ لَهُمْ اَنَا اَعْلَمُ اَنَّ مُحَمَّداً نَبِيٌّ وَلَا اَعْلَمُهُ هَذَا الَّذِي تَصِفُونَ اَمْ لَا فَاَعْلِمُونِي مَوْضِعَهُ
لِاَقْصِدَهُ فَاُسَائِلَهُ عَنْ عَلَامَاتٍ عِنْدِي وَدَلَالَاتٍ فَاِنْ كَانَ صَاحِبِيَ الَّذِي طَلَبْتُ آمَنْتُ بِهِ فَقَالُوا قَدْ مَضَى
علیه السلام **شرح** هندو گفت پس گفتند که پیغمبر رفته است و رجوع بدار دنیا نمیکند پس گفتم آن کسی که بعد از
یا بر عکس **شرح** پس بیرون آمدم از هند و با من مالی عظیم بود پس سفر کردم دوازده ماه تا نزدیک شدم بکابل پس راه
مرا جمعی از ترکان بر من زدند و گرفتند مال مرا و مجروح شدم جراحتهای سخت و انداختند مرا بسوی شهر کابل
پس فرستاد مرا پادشاه کابل وقتیکه مطلع شد بر حکایت من که از هند برای طلب پیغمبر آخر الزمان بیرون آمدم
و با علمای کابل مباحثه کرده ام در کابل و فرستاد مرا بسوی شهر بلخ که علمای آنجا اعلم از علمای کابل بودند تا شاید که
مرا تسلی کنند و حاکم بر بلخ در وقت داود بن عباس بن ابی اسود بود پس رسید باو حکایت من و اینکه بیرون آمده ام
از هند طلب کار پیغمبر آخر الزمان و یاد گرفته ام لغت فارسی را و مباحثه کرده ام در کابل با فقها و متکلمین پس فرستاد
بسوی من داود بن عباس کسی را برای طلب من و حاضر ساخت مرا در مجلس خود و جمع کرد بسوی من فقهای بلخ را پس بحث
کردند با من پس اعلام کردم ایشان را که من بیرون آمده ام از شهر خود و طلب میکنم این پیغمبر را که یافته ام نام و نشان
او را در کتب الهی پس داود گفت مرا کیست آن پیغمبر و چیست نام او در کتب الهی پس گفتم محمد پس داود گفت پیغمبر است آنکه
طلب او میکنی پس پرسیدم فقها را از احکام شرع او پس اعلام کردند مرا از احکام او پس گفتم ایشانرا من میدانم
که محمد پیغمبر است و نمیدانم او را که این شخص است که شما بیان میکنید یا نه پس اعلام کنید مرا جای او تا متوجه او شوم پس سؤال کنم
در سؤال کنم او را از نشانها چند که نزد من است از پیغمبر آخر الزمان و دلیلها چند بر پیغمبری او پس اگر باشد این کس که طلب او
کرده ام ایمان آورم باو پس گفتند از دنیا رفته علیه السلام **اصل** فَقُلْتُ فَمَنْ وَصِيُّهُ وَخَلِيفَتُهُ فَقَالُوا اَبُو بَكْرٍ قُلْتُ
فَسَمُّوهُ لِي فَاِنَّ هَذِهِ كُنْيَتُهُ قَالُوا عَبْدُ اللهِ بْنُ عُثْمَانَ وَنَسَبُوهُ اِلَى قُرَيْشٍ قُلْتُ فَانْسِبُوا لِي مُحَمَّداً نَبِيَّكُمْ فَنَسَبُوهُ لِي
فَقُلْتُ لَيْسَ هَذَا صَاحِبِيَ الَّذِي طَلَبْتُ صَاحِبِيَ الَّذِي اَطْلُبُهُ خَلِيفَتُهُ اَخُوهُ فِي الدِّينِ وَابْنُ عَمِّهِ فِي النَّسَبِ وَزَوْجُ
ابْنَتِهِ وَاَبُو وُلْدِهِ لَيْسَ لِهَذَا النَّبِيِّ ذُرِّيَّةٌ عَلَى الْاَرْضِ غَيْرُ وُلْدِ هَذَا الرَّجُلِ الَّذِي هُوَ خَلِيفَتُهُ قَالَ فَوَثَبُوا بِي
فَقَالُوا اَيُّهَا الْاَمِيرُ اِنَّ هَذَا قَدْ خَرَجَ مِنَ الشِّرْكِ اِلَى الْكُفْرِ هَذَا حَلَالُ الدَّمِ فَقُلْتُ لَهُمْ يَا قَوْمِ اَنَا رَجُلٌ مَعِي دِينٌ مُتَمَسِّكٌ بِهِ
لَا اُفَارِقُهُ حَتَّى اَرَى مَا هُوَ اَقْوَى مِنْهُ اِنِّي وَجَدْتُ صِفَةَ هَذَا الرَّجُلِ فِي الْكُتُبِ الَّتِي اَنْزَلَهَا اللهُ عَلَى اَنْبِيَائِهِ

وانا

وَاِنَّمَا خَرَجْتُ مِنْ بِلَادِ الْهِنْدِ وَمِنَ الْعِزِّ الَّذِي كُنْتُ فِيهِ طَلَباً لَهُ فَلَمَّا فَحَصْتُ عَنْ اَمْرِ صَاحِبِكُمُ الَّذِي ذَكَرْتُمْ لَمْ
يَكُنِ النَّبِيَّ الْمَوْصُوفَ فِي الْكُتُبِ فَكَفُّوا عَنِّي **شرح** قریش لقب نضر است بفتح نون و سکون ضاد با نقطه و را بی نقطه ابن کنانه
بکسر کاف و دو نون است و قصی بضم قاف و فتح صاد بی نقطه و یای مشدده است و در هر دو اسم است و در ضیاء الحلوم است بالکسر و فتح
و بکسر رجل است **شرح** پس گفتم پس کیست وصی او و خلیفه او پس گفتند پس گفتم بیان کنید اسم او را که ابو بکر کنیت او است پس گفتند
این کنیت او است گفتند عبد الله بن عثمان و نسب او را ذکر کردند تا قریش که عبد الله بن عثمان بن عامر بن عمرو
بن کعب بن سعد بن تیم بن مرة بن کعب بن لوی بن غالب بن فهر بن مالک بن النضر است گفتم پس بیان کنید نسب
پیغمبر محمد را که پیغمبر شما است پس بیان نسب کردند او را برای من که محمد بن عبد الله بن عبد المطلب بن هاشم بن
عبد مناف بن قصی بن کلاب که مشهور بکلاب است بن مرة بن کعب بن لوی بن غالب بن فهر بن مالک بن نضر است
پس گفتم نیست این آن یار من که طلب کرده ام او را آن یار من که طلب میکنم او را کسی است که خلیفه او برادر او است در دین
باین معنی که برادر رضاعی او است چنانچه بیان شد در حدیث بعثت و پسر عم او است در نسب و شوهر دختر او است و پدر اولاد او است نیست این پیغمبر را فرزندانی که باقی مانند
بر روی زمین غیر اولاد این مرد که او خلیفه او است هندو گفت پس حمله کردند بر من و گفتند ای حاکم بدرستیکه
این شخص بیرون آمده از شرک بسوی انکار امام حق خود و این ملحد است پس گفتم ایشان را ای جماعت من
مردی ام که با من دینی است که تمسک بان کرده شده است ترک نمیکنم آنرا تا ببینم دینی را که اقوی باشد از آن بدرستیکه
من یافته ام نام و نشان این مرد را که طلب میکنم در کتابهایی که فرستاده آنها را الله تعالی بر انبیای خود جز
این نیست که بیرون آمده ام از شهرهای هند از عزت و اعتباری که بوده ام در آن برای طلب او پس وقتیکه
تفحص کردم از کار صاحب شما که مذکور کردید او را نیست او آن نبی که بیان کرده شده است بنام و نشان در کتابها
پس دست از من برداشتند حاصل کلام غانم آنست که اگر من تصدیق نبی شما میکردم و تصدیق امام شما میکردم
کردم بر مذهب شما گشتی مجذوبا لیک من تصدیق نبی شما کرده ام و منکر امام شما **اصل** وَبَعَثَ الْعَامِلُ
اِلَى رَجُلٍ يُقَالُ لَهُ الْحُسَيْنُ بْنُ اِشْكِيبَ فَدَعَاهُ فَقَالَ لَهُ نَاظِرْ هَذَا الرَّجُلَ الْهِنْدِيَّ فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ اَصْلَحَكَ
اللهُ عِنْدَكَ الْفُقَهَاءُ وَالْعُلَمَاءُ وَهُمْ اَعْلَمُ وَاَبْصَرُ بِمُنَاظَرَتِهِ فَقَالَ لَهُ نَاظِرْهُ كَمَا اَقُولُ لَكَ وَاخْلُ بِهِ وَالْطُفْ لَهُ فَقَالَ
لِيَ الْحُسَيْنُ بْنُ اِشْكِيبَ بَعْدَ مَا فَاوَضْتُهُ اِنَّ صَاحِبَكَ الَّذِي تَطْلُبُهُ هُوَ النَّبِيُّ الَّذِي وَصَفَهُ هَؤُلَاءِ وَلَيْسَ الْاَمْرُ
فِي خَلِيفَتِهِ كَمَا قَالُوا هَذَا النَّبِيُّ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللهِ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ وَوَصِيُّهُ عَلِيُّ بْنُ اَبِي طَالِبِ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ وَهُوَ زَوْجُ
فَاطِمَةَ بِنْتِ مُحَمَّدٍ وَاَبُو الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ سِبْطَيْ مُحَمَّدٍ قَالَ غَانِمٌ اَبُو سَعِيدٍ فَقُلْتُ اللهُ اَكْبَرُ هَذَا الَّذِي طَلَبْتُ فَا
نْصَرَفْتُ اِلَى دَاوُدَ بْنِ الْعَبَّاسِ فَقُلْتُ لَهُ اَيُّهَا الْاَمِيرُ وَجَدْتُ مَا طَلَبْتُ وَاَنَا اَشْهَدُ اَنْ لَا اِلَهَ اِلَّا اللهُ وَاَنَّ
مُحَمَّداً رَسُولُ اللهِ قَالَ فَبَرَّنِي وَوَصَلَنِي وَقَالَ لِلْحُسَيْنِ تَفَقَّدْهُ قَالَ فَمَضَيْتُ اِلَيْهِ حَتَّى آنَسْتُ بِهِ وَفَقَّهَنِي فِيمَا

احتجت إليه من الصلاة والصيام والفرائض شرح کلام اهل رجال مختلف است در حسین بن اشکیب بعضی گفته اند
بکسر همزه و سکون شین بی نقطه و کسر کاف و سکون یاء دو نقطه در پایین و باء یک نقطه از ثقات و فضلای مشایخ شیعه
امامیه در خراسان بوده اصل او از مرو است و ساکن سمرقند و کش بوده و از اصحاب امام علی نقی و امام حسن عسکری
و بعضی سین بی نقطه گفته اند و بعضی گفته اند که دو کس اند یکی با نقطه است و در خراسان است که مذکور شد و دیگری
بی نقطه است و او قمی خادم قبر است و از اصحاب ائمه نیست و غیر این نیز گفته اند معنی و فرستاد حاکم بلخ مرا
که گفته ملتبس بود او را حسین بن اشکیب پس طلب کرد او را از سمرقند پس گفت او را مباحثه کن با این مرد هندی پس گفت
او را حسین که اصلح الله تعالی نزد تو در بلخ فقها و علما هستند و ایشان داناترند و بیناترند با منقاد
مباحثه با او پس حاکم گفت او را مباحثه کن با او چنانچه میگویم ترا با این معنی که عذر مجاور و تقیه مکن در خلوت
کن با او با این معنی که فقهای بلخ اینجا نباشند تا لحوق یابد از ایشان گفت و مهربانی کن برای او تا حق را قبول کند پس
گفت مرا حسین بن اشکیب بعد از آنکه نقل کرده بود او سخن خود و سخن فقهای بلخ را با آن مرد هندی پس سیکیر باید در طلب
میکرد او را از نبی که بیان کرده بودند فقهای بلخ و نیست حقیقت آن در خلیفه او چنانچه گفتند این نبی محمد بن
عبدالله بن عبدالمطلب است و وصی او علی بن ابی طالب بن عبدالمطلب است و او شوهر فاطمه دختر محمد است
حسن و حسین دو فرزند زاده محمد است گفت غانم ابو سعید پس گفتم از مرد هندی الله اکبر این نیکس است که طلب
او کردم با بهجت که نام و نشان او و وصی او موافق کتابهای الهی است پس برگشتم سوی داود بن العباس پس گفتم
او را ای حاکم یافتم آنچه را که طلب کردم و من گواهی میدهم که مستحق عبادت نیست مگر الله و اینکه محمد رسول الله
غانم گفت پس نیکوئی کرد با من و صله داد مرا و گفت حسین را که با حوال او برس غانم گفت پس رفتم سوی حسین
تا آنکه انس گرفتم با او و تعلیم کرد مرا آنچه محتاج شدم سوی آن که نماز و روزه و سایر واجبات باشد اصل
قال فقلت إنا نقرأ في كتبنا أن محمدا خاتم النبيين لا نبي بعده وأن الأمر من بعده إلى وصيه ووارثه
وخليفته من بعده ثم إلى الوصي بعد الوصي لا يزال أمر الله جاريا في أعقابهم حتى تنقضي الدنيا فمن وصي وصي
محمد قال الحسن ثم الحسين ابنا محمد ثم ساق الأمر في الوصية حتى انتهى إلى صاحب الزمان عليه السلام ثم
أعلمني ما حدث فلم يكن لي همة إلا طلب الناحية شرح ظاهر این است که این گفتگو در مجلس اول بعد
از معرفت وصی بی واسطه و پیش از معرفت صلوة و صیام و فرایض شده باشد و راوی بعد از آن نقل کرده
برای مناسبت میان طلب ناحیه و میان مسافرت بجانب قم معنی غانم گفت پس گفتم او را که ما میخوانیم
در کتابهای خود که محمد آخر انبیا است نیست نبی بعد از او و اینکه امامت بعد از او مفوض است سوی وصی
و وارث علم او و خلیفه او و بعد از او است بعد از آن مفوض سوی وصی بعد از وصی است پیوسته امامی که
از جانب الله تعالی است در اولاد ایشان تا آخر شدن دنیا پس کیست وصی وصی محمد گفت حسن
بعد از آن حسین است که دو پسر محمد اند بعد از آن راند امامت را در وصی و رسیدن تا رسید سوی صاحب الزمان

علیه السلام

علیه السلام بعد از آن اعلام کرد مرا آنچه حادث شد از ظلم معتضد خلیفه عباسی و غیبت صغرای صاحب الزمان
و توسط سفرا میان او و میان مومنان در عرض حاجات و مسائل پس نبود مرا مطلب جز که حوالی طلب
آن جانب که صاحب الزمان علیه السلام است اصل فوافی قم وقعد مع أصحابنا في سنة أربع وستين
وخرج معهم حتى وافى بغداد ومعه رفيق له من أهل السند كان صحبه على المذهب قال فحدثني غانم
قال وأنكرت من رفيقي بعض أخلاقه فهجرته وخرجت حتى صرت إلى العباسية أتهيأ للصلاة وأصلي
وإني لواقف متفكر فيما قصدت لطلبه إذا أنا بآت قد أتاني فقال أنت فلان اسمه بالهند فقلت
نعم فقال أجب مولاك فمضيت معه فلم يزل يتخلل بي الطرق حتى أتى دارا وبستانا فإذا أنا به عليه السلام
جالس فقال مرحبا يا فلان بكلام الهند كيف حالك وكيف خلفت فلانا وفلانا وفلانا حتى عد الأربعين
كلهم فسائلني عنهم واحدا واحدا ثم أخبرني بما تجارينا به كل ذلك بكلام الهند ثم قال أردت أن تحج مع
أهل قم قلت نعم يا سيدي فقال لا تحج معهم وانصرف سنتك هذه وحج في القابل ثم ألقى إلي صرة كانت
بين يديه فقال لي اجعلها نفقتك ولا تدخل إلى بغداد إلى فلان سماه ولا تطلعه على شيء شرح
فوافی قم المذهب کلام محمد بن شاذان است المذهب را و اعتقاد در دین امامیه است قال در اول کلام
راوی از محمد بن شاذان است و ضمیر مستتر راجع بمحمد بن شاذان است و در حدثني کلام محمد بن شاذان است و ضمیر مستتر راجع
بغانم است تا اسمه بالهند کلام محمد بن شاذان است التخلل بجاء با نقطه رفتن میان دو چیز و مراد اینجا مخصوص
بودن میان درختان است یا این معنی که در زمینها و چیزهایی رفت و بعد برای ملاقات برای تعدیه است الطرق
منصوب و مفعول فیه است و می‌توان برد که مراد تخلل انجام شدن در راه مخصوص است که و ماده بکر در آن
راه امد و برفت می‌کنند الی فلان بلد الی بغداد است پس بجای آن در حول بغداد مطلقا نیست معنی غانم
ابو سعید گفت پس آمد در قم و نشست با یاران ما از شیعه امامیه در سال دویست و شصت و چهار یعنی که بعد از دویست
شصت و چهار که گذشته بود و بیرون رفت بقصد حج و طلب ما همراه با اهل قم که متوجه شدند تا رسید
ببغداد و با او بود رفیقی که او را بود از اهل سند که مصاحب او شده بود بر مذهب راجح گفت محمد بن محمد
پس حکایت کرد برای من غانم گفت و ناخوش شمردم از رفیق خود بعضی خوهای او را پس جدا شدم از او
بیرون رفتم از بغداد تا رسیدم موضعی که نام آن عباسیه است و وضو میساختم برای نماز و نماز میکردم
و ایستاده بودم اندیشه میکردم در مطلوبی که قصد این سفر کرده بودم برای
که ناگاه دیدم آینده که بتحقیق آمد نزد من پس گفت تو فلانی نام او بزبان هندی بود
گفتم آری پس گفت فرمان بر امام خود را که مرا طلبید پس رفتم با او پس پیوسته همراهی میکرد
با من تا او برد مرا در راه نا آشنا تا آمد سرای و بستانی پس ناگاه من با صاحب الزمان علیه السلام شدم

که نشسته بود پس گفت بزبان هندی خوش آمدی ای فلان چگونه است حال تو چگونه واگذاشتی فلان و فلان و فلان را

نام برد جمیع کسی را که در سیاهان من بوده همگی ایشان را باین روش که پرسش کرد مرا از احوال ایشان

یکی یکی بعد از ان خبر داد مرا بانچه از ان تم بتقاضا کرده بودم انرا که احوال بنی آخر الزمان باشد همگی را بهمه میگفت بزبان

هندی بود بعد از ان گفت اراده کردی که حج کنی با اهل قم گفتم اری ای سید من پس گفت حج مکن با ایشان و برگرد

امسال و حج کن در سال آینده بعد از ان انداخت سوی من همیانی را که در پیش او بود پس گفت مرا اهل که خرج کن

انرا در خرج خود و داخل مشو در برگشتن سوی بغداد سوی فلان که نام برد او را و غانم و محمد بن محمد فرا موش

کرده باشیم ان کاظم قم بوده مخواسته که ذکر نام او کند و مطلع مکن او را بر چیزی از آنچه دیدی مرا و

این است که وقتیکه ببغداد داخل شوی بفرستد آن مرد فوده صیا و اگر بر چیزی باو او را اعلام مکن اصل

وَانْصَرَفَ إِلَيْنَا إِلَى الْبَلَدِ ثُمَّ وَافَانَا بَعْدَ الْفُتُوحِ فَأَعْلَمَنَا أَنَّ أَصْحَابَنَا انْصَرَفُوا مِنَ الْعَقَبَةِ وَمَضَى نَحْوَ

خُرَاسَانَ فَلَمَّا كَانَ فِي قَابِلٍ حَجَّ وَأَرْسَلَ إِلَيْنَا بِهَدِيَّةٍ مِنْ طُرَفِ خُرَاسَانَ فَأَقَامَ بِهَا مُدَّةً ثُمَّ مَاتَ رَحِمَهُ اللهُ

شرح این کلام محمد بن محمد است المواقاة بقصد رسانیدن بعد از امدن باو بعد بر تقدیر مفعول دوم با

برای صاحب است العقبه بفتح عین بی نقطه و قاف و شدید دال بی نقطه شهر دور الفتوح بضم فا و ضم تا و نقطه دار

بالا و سکون واو و حا بی نقطه جمع فتح گشادها و بکار صیغه فاعلوا الجمع برد مان ابیات در وزن است الطرف

بضم طا بی نقطه و فتح را بی نقطه جمع طرفه بضم طا و سکون را بخفیفها و بفتح طا و فتح را جانبه و بنا بر اول اعلان

بتغیفه و بنا بر دوم اصل انیا است یعنی و برگشت از عباسیه سوی ما سوی شهر قم با ین معنی که

کوچه قم خانه گرفت و فرود امد بعد از ان او بی نزد ما شهر دور گشادهائی در کار او و بهمه سال بود دور

ملازمت صاحب الزمان علیه السلام که اعلام کرد ما ما را که یاران ما که بحج رفته بودند بحج نرسیدند

در ان سال و برگشتند از عقبه که در سر راهست بسبب اعراض حج اهمیان با یا بنحو بکی غانم رفت از

قم بجانب خراسان پس وقتیکه شد غانم در سال آینده حج کرد و فرستاد سوی ما بقم هدیه از تحفهای خراسان

بعد از ان عمر دراز حج پس ایستاد در خراسان مدتی بعد از ان مرد رحمه الله چهارم اصل علی بن محمد عن سعد

بن عبد الله قَالَ إِنَّ الْحَسَنَ بْنَ النَّضْرِ وَأَبَا صِدَامٍ وَجَمَاعَةً تَكَلَّمُوا بَعْدَ مُضِيِّ أَبِي مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِيمَا فِي أَيْدِي

الْوُكَلَاءِ وَأَرَادُوا الْفَحْصَ فَجَاءَ الْحَسَنُ بْنُ النَّضْرِ إِلَى أَبِي صِدَامٍ فَقَالَ إِنِّي أُرِيدُ الْحَجَّ فَقَالَ لَهُ أَبُو صِدَامٍ

أَخِّرْهُ هَذِهِ السَّنَةَ فَقَالَ لَهُ الْحَسَنُ إِنِّي أَفْزَعُ فِي الْمَنَامِ وَلَا بُدَّ مِنَ الْخُرُوجِ وَأَوْصَى إِلَى أَحْمَدَ بْنِ يَعْلَى بْنِ

حَمَّادٍ وَأَوْصَى لِلنَّاحِيَةِ بِمَالٍ وَأَمَرَهُ أَنْ لَا يُخْرِجَ شَيْئاً إِلَّا مِنْ يَدِهِ إِلَى يَدِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَعْدَ ظُهُورِهِ قَالَ فَقَالَ

الْحَسَنُ لَمَّا وَافَيْتُ بَغْدَادَ اكْتَرَيْتُ دَاراً فَنَزَلْتُهَا فَجَاءَنِي بَعْضُ الْوُكَلَاءِ بِثِيَابٍ وَدَنَانِيرَ وَخَلَّفَهَا

عِنْدِي فَقُلْتُ لَهُ مَا هَذَا قَالَ هُوَ مَا تَرَى ثُمَّ جَاءَنِي آخَرُ بِمِثْلِهَا وَآخَرُ حَتَّى كَبَسُوا الدَّارَ ثُمَّ جَاءَنِي أَحْمَدُ

بْنُ إِسْحَاقَ بِجَمِيعِ مَا كَانَ مَعَهُ فَتَعَجَّبْتُ وَبَقِيتُ مُتَفَكِّراً فَوَرَدَتْ عَلَيَّ رُقْعَةُ الرَّجُلِ إِذَا مَضَى مِنَ النَّهَارِ كَذَا

وَكَذَا فَاحْمِلْ مَا مَعَكَ فَرَحَلْتُ وَحَمَلْتُ مَا مَعِي وَفِي الطَّرِيقِ صُعْلُوكٌ يَقْطَعُ الطَّرِيقَ فِي سِتِّينَ رَجُلاً

فَاجْتَزْتُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَنِي اللهُ مِنْهُ فَوَافَيْتُ الْعَسْكَرَ وَنَزَلْتُ شرح افزع بفا و زای بانقطه و عین بی نقطه

بصیغه مضارع متکلم وحده معلوم باب علم و منع بالمجهول باب افعال یا تفعیل است الفزع اضطراب

الافزاع والتفزیع مضطرب کردن و مراد اینجا فکرهای باطل و رفتن خوابیدن است در باب جانشین امام

حسن عسکری علیه السلام که ظاهر نیست یا مراد دیدن خوابهای پریشان است ضمیر و اوصی للناحیة راجع

باحمد بن یعلی است و ضمیر مستتر در امره راجع باحمد و ضمیر بارز راجع بحسن است الکبس بفتح کاف و سکون

با بی نقطه و سین بی نقطه مصدر باب ضرب پر کردن چاه از خاک و مانند ان یعنی روایت کرد علی بن محمد

از سعد بن عبد الله قمی گفت بدرستیکه حسن بن النضر و ابو صدام و جماعتی دیگر از اهل قم گفتگو

کردند بعد از رفتن امام حسن عسکری علیه السلام در اموالیکه در تصرف وکلای صاحب الزمان در آمد

و خواستند که تفحص کنند که ایا کسی اخذ از ایشان میگیرد یا چون باین حیثیت صاحبی میکنند انها

و ابو الحسن بن النضر سوی ابو صدام در قم پس گفت بدرستیکه من مضطربم و میترسم در وقت خواب

و چاره نیست از بیرون رفتن تا مشخص شود مرا حقیقت حال وکلا و قائم علیه السلام و سفارش کرد سوی

احمد بن یعلی بن حماد با این معنی که حسن وصی خود کرد احمد را در اهل و مال که در قم داشت و سفارش

کرد احمد برای قائم علیه السلام بمالی که تسلیم حسن کرد و امر کرد او را که از نزد خود بیرون نکند چیزی از ان

مال را مگر از دست خود سوی دست قائم علیه السلام بعد از معلوم شدن بعلم یقینی که او قائم علیه السلام

مراد این است که بر وکلا اعتماد نمیباید کرد سعد گفت پس گفت حسن وقتیکه رسیدم

بغداد کرایه کردم خانه پس فرود امدم انجا پس اوردند نزد من بعضی وکلاء صاحب الزمان علیه السلام جامها و دینارها

طلا و واگذاشت نزد من پس گفتم او را چیست این گفت ان چیزی است که میبینی یا این معنی که بسبب

با طلب است که پیش خود میگیری یا با این معنی که خواهی جامور شد کلا انرا چه بداند که بعد از ان اورد

وکیلی دیگر مثل انها را و وکیلی دیگر یعنی با برکوه نده خانه را بعد از ان اورد نزد من احمد بن اسحق قمی

که وکیل معتبر بود جمیع اموالی را که بود نزد او پس تعجب کردم و ماندم اندیشه ناک و پیوسته غور میکردم

و عرض من در معنی قائم علیه السلام که چه چیز نکذشت او نزد من اینقدر معاین قدر پس یاد کن انچه را که بار

و از بعد از متوجه سامره شو پس کوچ کردم و برداشتم با خود انچه را که با من بود و در راه حرامی بود

که راه ها میگرفت با شصت مرد پس گذشتم بر او و به سلامت داشت مرا الله تعالی از او پس رسیدم

بسامره و فرود امدم در منزلی اصل فَوَرَدَتْ عَلَيَّ رُقْعَةٌ أَنِ احْمِلْ مَا مَعَكَ فَعَبَّيْتُهُ فِي صِنَانِ الْحَمَّالِينَ

فَلَمَّا بَلَغْتُ الدِّهْلِيزَ إِذَا فِيهِ أَسْوَدُ قَائِمٌ فَقَالَ أَنْتَ الْحَسَنُ بْنُ النَّضْرِ فَقُلْتُ نَعَمْ قَالَ ادْخُلْ فَدَخَلْتُ الدَّارَ

وَدَخَلْتُ بَيْتاً وَفَرَّغْتُ صِبْيَانَ الْحَمَّالِينَ وَإِذَا فِي زَاوِيَةِ الْبَيْتِ خُبْزٌ كَثِيرٌ فَأَعْطَى كُلَّ وَاحِدٍ مِنَ الْحَمَّالِينَ
رَغِيفَيْنِ وَأُخْرِجُوا وَإِذَا بَيْتٌ عَلَيْهِ سِتْرٌ فَنُودِيتُ مِنْهُ يَا حَسَنَ ابْنَ النَّضْرِ احْمَدِ اللَّهَ عَلَى مَا مَنَّ بِهِ عَلَيْكَ
وَلَا تَشُكَّنَّ فَوَدَّ الشَّيْطَانُ أَنَّكَ شَكَكْتَ وَأَخْرَجَ إِلَيَّ ثَوْبَيْنِ وَقِيلَ لِي خُذْهُمَا فَسَتَحْتَاجُ إِلَيْهِمَا فَأَ
خَذْتُهُمَا وَخَرَجْتُ قَالَ سَعْدٌ فَانْصَرَفَ الْحَسَنُ ابْنُ النَّضْرِ وَمَاتَ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ وَكُفِّنَ فِي الثَّوْبَيْنِ
شرح الصبیان بکسر صاد بی‌نقطه و یاء دو نقطه در پایین سفلیان و جوال حمالان که برای محافظت
باری که بر پشت دارند می‌باشند یعنی پس وارد شدیم من در قم از جانب قائم علیه السلام که بیاید بجانب اینجا را
که با تست پس چاپاردم انچه را که با من بود در جوال حمالان پس وقتی که رسیدیم بدهلیز سرا ناگاه در انجا
غلام سیاهی بود ایستاده پس گفت تو حسن بن النضری گفتم آری گفت داخل شو پس داخل سرا شدم
و داخل سرا شدم و داخل خانه شدم و خالی کردم جوال حمالان را و ناگاه در کنج ان خانه نان بسیار بود پس
داده شد هر یک از حمالان دو گرده و بیرون کرده شدند و ناگاه خانه بود که بر ان پرده بود پس آواز داده
شدم از ان خانه که ای حسن بن النضر حمد کن الله تعالی را بر دولتی که منت نهاد الله تعالی بان بر تو
که باینجا امدی و اضطراب تو بر طرف شد و شک مکن در وجود حجت بیان این انکه دوست
داشت شیطان این را که تو شک کرده باشی در وجود حجت عالم بجمیع احکام الهی با وجود این همه متشابهات
ربوبیت و محکمات قران که در انها نیست اختلاف از روی ظن و خود هم هست ... و بیرون فرستاد
بجانب من دو جامه و گفته شد مرا که بگیر این دو جامه را چون میاید که محتاج شوی بسوی انها پس گرفتم
انها را و بیرون امدم گفت سعد بن عبدالله پس برگشت حسن بن النضر بجانب قم و مرد در ماه رمضان
همان سال و کفن کرده شد در ان دو جامه پنجم اصل عن محمد بن ابراهيم بن مهزيار قال شككت عند
مُضِيِّ أَبِي مُحَمَّدٍ عليه السلام وَاجْتَمَعَ عِنْدَ أَبِي مَالٌ جَلِيلٌ فَحَمَلَهُ وَرَكِبَ السَّفِينَةَ وَخَرَجْتُ مَعَهُ مُشَيِّعاً
فَوُعِكَ وَعْكاً شَدِيداً فَقَالَ يَا بُنَيَّ رُدَّنِي فَهُوَ الْمَوْتُ وَقَالَ لِي اتَّقِ اللَّهَ فِي هَذَا الْمَالِ وَأَوْصَى إِلَيَّ فَمَاتَ
فَقُلْتُ فِي نَفْسِي لَمْ يَكُنْ أَبِي لِيُوصِيَ بِشَيْءٍ غَيْرِ صَحِيحٍ أَحْمِلُ هَذَا الْمَالَ إِلَى الْعِرَاقِ وَأَكْتَرِي دَاراً عَلَى الشَّطِّ
وَلَا أُخْبِرُ أَحَداً بِشَيْءٍ فَإِنْ وَضَحَ لِي شَيْءٌ كَوُضُوحِهِ أَيَّامَ أَبِي مُحَمَّدٍ أَنْفَذْتُهُ وَإِلَّا قَصَفْتُ بِهِ فَقَدِمْتُ الْعِرَاقَ
وَاكْتَرَيْتُ دَاراً عَلَى الشَّطِّ وَبَقِيتُ أَيَّاماً فَإِذَا أَنَا بِرُقْعَةٍ مَعَ رَسُولٍ فِيهَا يَا مُحَمَّدُ مَعَكَ كَذَا وَكَذَا فِي جَوْفِ
كَذَا وَكَذَا حَتَّى قَصَّ عَلَيَّ جَمِيعَ مَا مَعِي مِمَّا لَمْ أُحِطْ بِهِ عِلْماً فَسَلَّمْتُهُ إِلَى الرَّسُولِ وَبَقِيتُ أَيَّاماً لَا يُرْفَعُ لِي
رَأْسٌ وَاغْتَمَمْتُ فَخَرَجَ إِلَيَّ قَدْ أَقَمْنَاكَ مَقَامَ أَبِيكَ فَاحْمَدِ اللَّهَ شرح وعک بعین بی‌نقطه بصیغه مجهول باب
منع است یعنی اینکه بر حضرت ... الوعك بفتح واو و سکون عین که کوفت بیماری است القصف بقاف
وصاد بی‌نقطه و فاء مصدر باب ضرب شکستن و ... یعنی روایتست از محمد بن ابراهیم
بن مهزیار اهوازی گفت شک کردم در وجود فرزند و بقای حجت در وقت رفتن امام حسن عسکری علیه السلام

از دنیا

از دنیا بسبب اینکه معتمد تفتیش بسیار کرد و نیافت و شهرت داد که فرزندی نماند و جمع شده بود نزد
پدرم که از وکلای صاحب الزمان علیه السلام بود در کوفه نزد اموال از شیعه امامیه مالی عظیم پس برداشت انرا
از بصره و سوار شد کشتی را و بیرون امدم با او بجانب بغداد مشایعت کننده پس گرفتار شد بتب
سخت پس گفت ای پسر برگردان مرا ... این بیماری مرگست و گفت مرا بپرهیز کن عذاب الهی را در این
مال و سفارش کرد مرا ... که انرا بصاحب الزمان علیه السلام رسانم پس مرد پس گفتم در دل خود که نبود پدرم
برای اینکه وصیت کند بچیزی که باطل باشد میبرم این مال را بسوی عراق و بکرایه میگیرم سرائی در کنار شط
و خبر نمیکنم هیچیک را بچیزی که همراه دارم پس اگر اشکارا شود برای من دلیلی بر امامت فرزند امام
اشکار شدن دلیل امامت در روزگار امام حسن عسکری میرسانم والا صاحب علیه السلام
... پس اوردم ... سرائی در کنار شط و ماندم چند روز پس ناگاه
با رقعه که با من فرستاده بود در ان رقعه نوشته شده بود که ای محمد با تو چنین و چنین هست در میان چنین
و چنین تا انکه حکایت کرده شده بود در ان رقعه بر من جمیع انچه با من است از چیزهائی که احاطه نکرده
بود بانها علم من پس سپردم ان مال را به پیک و ماندم چند روز که برداشته نمیشد ...
که هیچ سر ... بودم و غمناک شدم پس بیرون امد ... رقعه ... که بتحقیق
تو را در جای پدرت ... از شیعه امامیه پس حمد کن الله تعالی را ششم اصل عن ابی عبدالله
النَّسَائِيِّ قَالَ أَوْصَلْتُ أَشْيَاءَ لِلْمَرْزُبَانِيِّ الْحَارِثِيِّ فِيهَا سِوَارُ ذَهَبٍ فَقُبِلَتْ وَرُدَّ عَلَيَّ السِّوَارُ فَأُمِرْتُ
بِكَسْرِهِ فَكَسَرْتُهُ فَإِذَا فِي وَسَطِهِ مَثَاقِيلُ حَدِيدٍ وَنُحَاسٍ أَوْ صُفْرٍ فَأَخْرَجْتُهُ وَأَنْفَذْتُ الذَّهَبَ فَقُبِلَ شرح
اما انسائی ... صفر بضم صاد بی‌نقطه و سکون فاء روی ... یعنی روایتست از ابو عبدالله
نسائی بکسر نون و سین بی‌نقطه و الف ممدوده گفت که رسانیدم بصاحب علیه السلام چیزی چند که از مرزبان
حارثی بود باین معنی که او فرستاده بود در انها دست برنجن طلا بود پس مقبول شد انها و
رد کرده شد بمن دست برنجن پس امر شدم بشکستن ان پس شکستم انرا پس ناگاه در میان ان
چند مثقال اهن و مس یا برنج بود پس بیرون اوردم ان را و فرستادم طلا را پس مقبول شد هفتم
اصل عَنِ الْفَضْلِ الْخَزَّازِ الْمَدَائِنِيِّ مَوْلَى خَدِيجَةَ بِنْتِ مُحَمَّدٍ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ إِنَّ قَوْماً مِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مِنَ الطَّالِبِيِّينَ
كَانُوا يَقُولُونَ بِالْحَقِّ فَكَانَتِ الْوَظَائِفُ تَرِدُ عَلَيْهِمْ فِي وَقْتٍ مَعْلُومٍ فَلَمَّا مَضَى أَبُو مُحَمَّدٍ عليه السلام رَجَعَ قَوْمٌ
مِنْهُمْ عَنِ الْقَوْلِ بِالْوَلَدِ فَوَرَدَتِ الْوَظَائِفُ عَلَى مَنْ ثَبَتَ مِنْهُمْ عَلَى الْقَوْلِ بِالْوَلَدِ وَقُطِعَ عَنِ الْبَاقِينَ
فَلَا يُذْكَرُونَ فِي الذَّاكِرِينَ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ شرح عن الباقین مفرع است محلا و نایب فاعل قطع است
یعنی روایتست از فضل خزاز مدائنی ... خدیجه بنت محمد که ابو جعفر است ... که جمعی از
اهل مدینه از ال ابو طالب قایل میبودند بمذهب حق پس وظایف وارد میشد بر ایشان از سامرا

در موعد معین هر سالی پیش ازانکه رفت از دنیا امام حسن عسکری علیه السلام برگشتند جمعی از ایشان در
قائل شدن بفرزند باین معنی که برگشتند از مذهب حق امامیه که زمان خالی از امام معصوم نمیباشد
بسبب قائل شدن بوجود فرزند امام حسن عسکری علیه السلام پس وارد شدن وظایف برهم که باقی ماندگان
ایشان بر مذهب حق بقائل شدن بفرزند و دیده شد از جماعت دیگر پیش از کوشش شوند از جماعت دیگر
در مجالس شیعه که یاد ربوبیت رب العالمین میکنند با عتراف بحجت و رهبری زمان یا در مجالس شیعه که
جمع اند که نام رب ما بخوبیت در مجالس ایشان مذکور میشود و حمد الله راست که صاحب کل الاختیار هم
کسی مهر جزایست هفتم اصل علي بن محمد قال أوصل رجل من أهل السواد مالا فردّ عليه وقيل له أخرج حق
ولد عمك منه وهو أربعمائة درهم فكان الرجل في يده ضيعة لولد عمه فيها شركة قد حبسها عليهم
فنظر فإذا الذي لولد عمه من ذلك المال أربعمائة درهم فأخرجها وأنفذ الباقي فقبل شرح علي بن محمد
گفت که رسانید مردی از اهل روستای عراق عرب مالی را بسوی صاحب الزمان علیه السلام پس رد کرده
شد براو و گفته شد او را که بیرون کن حق اولاد عموی خود را از ان مال و ان حق چهار صد درهم است
پس معلوم شد که بوده در دست آن مرد مستغلی که او و اولاد عموی او در آن نصیبی بوده اند بحالیکه نگاه
داشته بوده بر ایشان باین معنی که ضرر با ایشان رسانیده بوده بندادن حق ایشان پس آن مرد ملاحظه
کرد پس ناگاه آنچه حصه اولاد عموی او میشد از آن مال چهار صد درهم بود پس بیرون کرد آن چهار
صد درهم را بسوی ایشان و فرستاد باقی را پس قبول شد نهم اصل القاسم بن العلاء قال ولد لي عدة
بنين فكنت أكتب وأسأل الدعاء فلا يكتب إليّ لهم بشيء فماتوا كلهم فلما ولد لي الحسن ابني كتبت
أسأل الدعاء فأجبت يبقى والحمد لله شرح والحمد لله کلام راوی است یا کلام امام علیه السلام است
یعنی قاسم بن علا گفت زاده شد برای من چند پسر پس مینوشتم هر باری بسوی صاحب الزمان علیه السلام و
مطلب میکردم دعا را پس نوشته نمیشد برای من چیزی برای ایشان بخیری پس مردند همگی ایشان پس
وقتیکه زاده شد برای من حسن پسرم نوشتم مطلب میکردم دعا را پس جواب داده شدم که باقی
میماند و حمد الله راست دهم اصل علي بن محمد عن أبي عبد الله بن صالح قال خرجت سنة من
السنين ببغداد فاستأذنت في الخروج فلم يؤذن لي فأقمت اثنين وعشرين يوما وقد خرجت
القافلة إلى النهروان فأذن في الخروج لي يوم الأربعاء وقيل لي اخرج فيه فخرجت وأنا آيس من
القافلة أن ألحقها فوافيت النهروان والقافلة مقيمة فما كان إلا أن أعلفت جمالي شيئا حتى
رحلت القافلة فرحلت وقد دعا لي بالسلامة فلم ألق سوءا والحمد لله شرح النهروان بفتح نون
و سکون ها و فتح و ضم و کسر راء بی نقطه و بفتح نون و ضم آن و هیست که میان بغداد و [illegible] چهار فرسخ است و فیه
ظرف اخرج است یا خرجت قبل است یعنی روایت کرد علی بن محمد از ابو عبدالله بن صالح گفت بیرون رفتم

در سالی

در سالی از سالها ببغداد پس طلبیدم رخصت از صاحب الزمان علیه السلام در بیرون رفتن بجانب حج
پس رخصت داده نشد برای من پس ماندم بیست و دو روز بعد ازان بحالیکه بیرون رفته بود قافله بسوی نهروان
پس رخصت داده شد برای من در بیرون رفتن در روز چهار شنبه و گفته شد مرا بیرون رو در آن روز
اندر روز پس بیرون رفتم و من ناامید بودم از قافله که ملحق با آنها شوم پس آمدم بنهروان بحالیکه قافله
در آن کوچ نکرده بود آنجا [illegible] مگر آنکه علف دادم شتران خود را چیزی تا آنکه بار کرد قافله پس
بار کردم و بتحقیق دعا کرده شده بود برای من بسلامتی پس نرسید بمن هیچ بدی و حمد الله راست
یازدهم اصل خرج بي باسور على مقعدتي فأريته الأطباء وأنفقت عليه مالا فقالوا لا
نعرف له دواء فكتبت رقعة أسأل الدعاء فوقّع عليه السلام إليّ ألبسك الله العافية وجعلك
معنا في الدنيا والآخرة قال فما أتت عليّ جمعة حتى عوفيت وصار مثل راحتي فدعوت طبيبا
من أصحابنا وأريته إياه فقال ما عرفنا لهذا دواء شرح الباسور بیا بی نقطه و الف و ضم سین بی نقطه و سکون
واو و راء بی نقطه پاره گوشتی است [illegible] در مقعد و [illegible]
در مقعد [illegible] یعنی بیرون آمد برای من پاره گوشتی بر نشستگاه من پس نمودم آن را باطبا و خرج کردم برای
آن مالی عظیم باین معنی که هر جا طبیب حاذقی گمان میکردم مبلغی میفرستادم تا بیاید ملاحظه کند برای دعا
پس گفتند نمی شناسیم برای آن دوائی پس نوشتم رقعه بسوی صاحب الزمان علیه السلام مطلب میکردم دعا را
پس نوشت علیه السلام بمن که بپوشاند ترا خدای تعالی لباس عافیت و گرداند ترا با ما در دنیا و آخرت
راوی گفت پس نیامد بر من یک هفته تا آنکه عافیت داده شدم و گردید مثل کف دست من پس
طلبیدم طبیبی از یاران ما و نمودم باو جای آنرا پس گفت نشناختیم برای این دوائی [illegible]
هیچ کتابی [illegible] مذکور [illegible] دوازدهم اصل علي بن محمد عن علي بن الحسين اليماني قال كنت
ببغداد فتهيأت قافلة لليمانيين فأردت الخروج معها فكتبت ألتمس الإذن في ذلك فخرج لا تخرج
معهم فليس لك في الخروج معهم خيرة وأقم بالكوفة قال وأقمت وخرجت القافلة فخرجت عليهم حنظلة فا
جتاحتهم شرح حنظلة بفتح حای بی نقطه و سکون نون و فتح ظاء با نقطه قبیله ایست از بنی تمیم اجتاحتهم
والف منقلب از واو [illegible] روایت کرد علی بن محمد از علی بن حسین یمانی
گفت بودم در بغداد پس مهیا شد قافله که [illegible] پس اراده کردم بیرون رفتن را با آن قافله پس
نوشتم بصاحب الزمان علیه السلام طلب میکردم رخصت را در آن پس جواب بیرون آمد که بیرون مرو با ایشان
چه نیست ترا در بیرون رفتن با ایشان خیری و درنگ کن در کوفه راوی گفت و ماندم [illegible]
رفت قافله پس بیرون آمدند بر ایشان قبیله حنظله پس هلاک کردند ایشان را اصل وكتبت أستأذن
في ركوب الماء فلم يؤذن لي فسألت عن المراكب التي خرجت في تلك السنة في البحر فما سلم منها مركب خرج

عَلَيْهَا قَوْمٌ مِنَ الْهِنْدِ يُقَالُ لَهُمُ الْبَوَارِجُ فَقُطِعُوا عَلَيْهَا شرح البحر دریا و مراد اینجا دریای عمان است الهند بکسر ها
و سکون نون و دال بینقطه جمعی از سیاهان که معروفند و بلاد ایشان البوارج بفتح با یکنقطه و واو و الف
و کسر را بینقطه و جیم جمع بارجه جنگجویان و کشتیهای بزرگ که برای جنگ اماده شده اند و نوشتم سوی صاحب
الزمان علیه السلام طلب رخصت میکردم در سوار شدن یا در مسافرت پس اذن داده نشد برای من پس پرسیدم
از احوال کشتیهای که بیرون رفته در آن سال پس در دریا بسلامت نماند بدرستی که غارت کردند کشتی پر جمعی اهله
بودند بر آن کشتیها طایفه از هند که گفته میشد ایشان را بوارج پس راه زنی کردند بر اینها اصل قال وخرجت
الْعَسْكَرَ فَأَتَيْتُ الدَّرْبَ مَعَ الْمَغِيبِ وَلَمْ أُكَلِّمْ أَحَداً وَلَمْ أَتَعَرَّفْ إِلَى أَحَدٍ وَأَنَا أُصَلِّي فِي الْمَسْجِدِ بَعْدَ فَرَاغِي
مِنَ الزِّيَارَةِ إِذَا بِخَادِمٍ قَدْ جَاءَنِي فَقَالَ لِي قُمْ فَقُلْتُ لَهُ إِذَنْ إِلَى أَيْنَ فَقَالَ لِي إِلَى الْمَنْزِلِ قُلْتُ وَمَنْ أَنَا
لَعَلَّكَ أُرْسِلْتَ إِلَى غَيْرِي فَقَالَ لَا مَا أُرْسِلْتُ إِلَّا إِلَيْكَ أَنْتَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ رَسُولُ جَعْفَرِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ فَمَرَّ بِي
حَتَّى أَنْزَلَنِي بَيْتَ الْحُسَيْنِ بْنِ أَحْمَدَ ثُمَّ سَارَّهُ فَلَمْ أَدْرِ مَا قَالَ حَتَّى آتَانِي جَمِيعَ مَا أَحْتَاجُ إِلَيْهِ وَجَلَسْتُ عِنْدَهُ
ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ وَاسْتَأْذَنْتُهُ فِي الزِّيَارَةِ مِنْ دَاخِلٍ فَأَذِنَ لِي فَزُرْتُ لَيْلاً شرح مغیب بفتح میم و کسر غین بانقطه
و سکون یا دو نقطه در پایین و با یکنقطه مصدر میمی است بمعنی غروب و رفتن افتاب جعفر بن ابراهیم یمانی که نسبت
ملکور میشود در رجال شاید پس شیعیان بوده که او ایشان اینجا باشد و در کتب رجال جعفر بن ابراهیم بن نوح
از اصحاب امام حسن عسکری علیه السلام شمرده شده و شاید که همان باشد و غیر ممتنع برای جواب مسائلی
که برای مسئله شده بود علی بن الحسین را اسیر از فرستاده بود و حسین بن احمد معروف نبود که ابن شیبانی
قره بمعنی باشد ابن ادریس بفتح یا با اثنائی بنون یکنقطه و همزه بصیغه متکلم ماضی معلوم باب افعال است
و ضمیر مستتر راجع بحسین بن احمد است جمیع منصوب بمفعولیه دوم است و در بعضی نسخ اماد جمیع است
و بنا بر این ضمیر مستتر راجع بخادم است و بای برای تعدیه است و حاصل هر دو یکی است یعنی علی بن حسین
گفت و طلب دستور ایشان پس از آن تا در مقبره امام علی نقی و امام حسن عسکری علیهما السلام باین معنی که
نیابت ایشان از بیرون در کردم تا در حرم و در میان افتاب و گفتگو نکردم با هیچکس و اشنائی نکردم با هیچیک
و من نماز میکردم در مسجد بعد از فارغ شدن من از زیارت ناگاه با خادمی شدم که بتحقیق امده نزد
من پس گفت مرا برخیز پس گفتم او را و قتیکه برخیزم بکجا روم پس گفت مرا بسوی منزل تا در اینجا فرود
آی گفتم و کیستم من شاید که تو فرستاده شده باشی بسوی غیر من و غلط کرده باشی پس گفت نه فرستاده
نشده ام مگر بسوی تو تو علی بن الحسین فرستاده جعفر بن ابراهیم پس گذرانید مرا تا فرود اورد در خانه حسین بن احمد
بعد از ان خادم سرگوشی کرد با حسین بن احمد پس ندانستم که چه گفت تا او وقتیکه خبر داد مرا حسین بن احمد تمام انچه
محتاج بان بودم باین معنی که گفت تو برای فلان و فلان از مسائل اهدی و جواب چنین و چنین است و در
این وقت دانستم که سرگوشی او از جانب صاحب الزمان علیه السلام بوده و برای اعلام مسائل و جوابها و بنابر

نسخه

نسخه و بگو مرا این است که دانستم که سرگوشی او با حسین بن احمد برای مطلب اعلام او و آگاه داری کتابهای من بیا نام
ماندم نزد حسین بن احمد سه روز و طلب رخصت کردم از حسین یا از خادم در بیرون زیارت امام از درون
اشارتست باینکه دخول مقبره ان دو امام علیهما السلام بی رخصت خلاف احتیاط است چنانچه شیخ طوسی در
کتاب تهذیب ذکر کرده پس رخصت داد مرا پس زیارت کردم از درون در شب سنه هفتم اصل الحسن بن الفضل
بن یزید الیمانی قال کتب ابی بخطه کتابا فورد جوابه ثم کتب بخطی فورد جوابه ثم کتب بخطه رجل جلیل
من فقهاء اصحابنا فلم یرد جوابه فنظرنا فکانت العلة ان الرجل تحول قرمطیا قال الحسن بن الفضل
فزرت العراق ووردت طوس وعزمت ان لا اخرج الا عن بینة من امری ونجاح من حوائجی ولو
احتجت ان اقیم بها حتی اتصدق قال وفی خلال ذلک یضیق صدری بالمقام واخاف ان یفوتنی الحج قال
فجئت یوما الی محمد بن احمد اتقاضاه فقال لی صر الی مسجد کذا وکذا وانه یلقاک رجل فصرت الیه
فدخل علی رجل فلما نظر الی ضحک وقال لا تغتم فانک ستحج فی هذه السنة وتنصرف الی اهلک وولدک
سالما قال فاطمأننت وسکن قلبی واقول ذا مصداق ذلک والحمد لله شرح القرمطی بفتح قاف و سکون را
بینقطه و فتح میم و سکون طا بینقطه منسوب بقرمطه و مصدر برای فعللة باب بلب و در هم نوشتن خط و اینجا
استعاره شده برای طایفه که ایشان را باطنیه نیز مینامند و بعضی ایشان خود را اسماعیلیه میگویند
و ایشان درهم کرده اند مقالات زیاده فرا بالحق اهل اسلام و در مقالات خود خیالات متفرقه و کلمات
مشوشه بسیار می گویند که از عقل و شرع دور است و همه گاه که گفته شود بایشان که اینها مخالف عقل
و شرع است میگویند اینها اسرار است و غیر عقل خود ایشان کسی که اهل باطن نیست بانها نمی رسد و او در روز سه شنبه
است منقلب شد پس زیارت طوس از روضه عراق بوده و بعد از زیارت متوجه حج شده بوده و باید مراد
شده بوده چنانچه ظاهر میشود از فقره قال و کنت حاضرا و اقول جعفر بن ابراهیم النیشابوری در نیشابور طوس
عبارتست از قبر امام رضا علیه السلام که در طوس است حوائج بجیم و کسر است اتصدق بصاد و قاف بنقطه و دال
بینقطه و قاف بصیغه مجهول مضارع متکلم وحده از باب تفعل یعنی تصدق قبول است محمد بن احمد است
صاحب الزمان علیه السلام است ضحک بضاد بانقطه و حا بینقطه بصیغه معلوم باب علم است الضحاک خنده
استعاره شده برای اظهار سرور و انجاح حوائج چنانچه در استعاره نیز میگویند ضحکت الارض عن النور
والمعدن عن الجوهر والصدف عن اللؤلؤ وقتیکه شکوفه و جواهر با مروارید نفیس ظاهر شود و میتواند
بود که از باب تفعیل باشد و کنایت از خوشحال گفتن باشد و بر هر تقدیر ناظر است بر بیشتر مرامی و انجاح حوائج
شاد البرقا مصدر ضحک است شاد الیزالک مصدر خورد است یعنی حسن بن فضل بن یزید یمنی گفت
نوشت پدرم بخط خود مکتوبی را بسوی صاحب الزمان علیه السلام پس امد جواب ان مکتوب بعد از آن نوشتم بخط
خود مکتوبی بسوی صاحب الزمان علیه السلام پس امد جواب ان بعد از ان نوشت بخط خود مردی از

علمای یاران ما عجب ظاهر میشد اما جواب این مسئله لحظه کردم میتوان ظاهر شد که بوده باعث انکار امر کرده بلا
شده بوده از دین حق حقیقتی شده بوده گفت حسن بن فضل بود وارد سامرا شدم و حالیکه بتحقیق
زیارت کرده بودم حضرت عسکری را و با خود قرار داده بودم که بیرون نروم از سامرا مگر بعد از آنکه
صحبت کار من کنند که جواب آن کرده ام شد اما حقیقتی داده باز بعد از آن اهل حاجتی چند که داده بود
معنی که چیزی چند که در دل گرفته ام اظهار اصرح من اعلام کنند هر چند که محتاج شوم بماند در سامرا
تا آنکه از اهل آن تصدیق کرده شود و من حسن گفت بعد از آن مانده ام و تنگدل میشدم بماندن
سامرا و صبر میبایست که خوف شود از صحیح آن مال حسن گفت بعد از آن روزی مرد محمد بن احمد نقابت
میکرد و در آنکه دین شد ظهور برهان و نجاح حوائج من پس گفت مرا بیعه ببین چنین که
بدرستیکه ملاقات میکنند نیاد را اجابت مرد و را خادم صاحب الزمان علیه السلام است با مرا دو خود
علیه السلام است پس رفتم در آن مسجد پس داخل شد بر من مردی پس بدرستیکه نظر کرد بر من
برهان و انجاح حوائج من کرد و گفت مرا غلبه ما شو بسبب غلغه و نیج چه بدرستیکه بود
جمع میکنی اسال و بر میکردی سوی اهل خود و غیر زنان خود در بعین بسیار است حسن گفت پس
جمع شدم و فرا گرفت دل من بحالیکه میگفتم در دل خود این برهان و نجاح حوائج دلیل صدق
ان جواب است که امام بود و حمد الله تعالی را است اصل قال ثم وردت العسكر فخرجت إلي صرة فيها
دنانير وثوب فاغتممت وقلت في نفسي جزائي عند القوم هذا واستعملت الجهل فرددتها وكتبت
رقعة ولم يشر الذي قبضها مني علي بشيء ولم يتكلم فيها بحرف ثم ندمت بعد ذلك ندامة شديدة
وقلت في نفسي كفرت بردي على مولاي وكتبت رقعة أعتذر من فعلي وأبوء بالإثم و
أستغفر من ذلك وأنفذتها وقمت أتمسح فأنا في ذلك أفكر في نفسي وأقول إن ردت علي
الدنانير لم أحلل صرارها ولم أحدث فيها حتى أحملها إلى أبي فإنه أعلم مني ليعمل فيها بما شاء
فخرج إلى الرسول الذي حمل إلي الصرة أسأت إذ لم تعلم الرجل أنا ربما فعلنا ذلك بموالينا
وربما سألونا ذلك يتبركون به وخرج إلي أخطأت في ردك برنا فإذا استغفرت الله فالله
يغفر لك فأما إذا كانت عزيمتك وعقد نيتك ألا تحدث فيها حدثا ولا تنفقها في طريقك فقد
صرفناها عنك وأما الثوب فلا بد منه لتحرم فيه شرح ابعد بیاء یکم نقطه و همزه بصیغه مضارع
معلوم متکلم وحده از باب نصر است تمسح بصیغه مضارع معلوم متکلم وحده از باب تفعل است
دست بر و ست مالیدن از برای کال تا سفه العرا بکسر صاد بی نقطه و دو راء بی نقطه ریسمانی
که بان سر همیان و مانند آن میبندد معنی حسن گفت بعد از آن باز بر گردیدم سامرا پس بیرون
امد از جانب صاحب الزمان علیه السلام برای من همیانی که در آن دینارهای طلا بود و جامه

وگفتم

وگفتم در دل خود که آیا پاداشت من نزد این جماعت این است و بکار بردم جهالت را باین روش که بر گردانیدم
همیان را و نوشتم رقعه که برای طمع مال نیامده ام و نصیحت نکرد مرا رسولی که همیان را آورده بود از من
و لب نگشاد و حرفی نگفت در این باب بعد از آن پشیمان شدم بعد از آن و فتنه سول
پشیمانی سختی و گفتم در دل خود کافر نعمت شدم برگردانیدن من بر امام خود عطای او را و نوشتم رقعه بکذر
خواهی میکردم از کار خود و اعتراف میکردم بگناه خود و استغفار میکردم از آن و فرستادم آن رقعه را و برخاستم
دست بر دست میمالیدم از کمال تأسف پس من در این حالت بودم و فکر میکردم در دل خود و میگفتم با خود
که اگر بر گردانیده شود بر من دینارها نمیگشایم سر همیانها را و کاری نمیکنم در آنها تا برم آنها را سوی پدر خود
در غیبت به بدرستیکه او دانا تر است از من تا عمل کند در آنها بانچه خواهد مراد او این است که اگر مصلحت در
اظهار باشد اظهار کند و الا پنهان کند تا مردمان خیال نکنند که من برای طمع رفته بودم پس بیرون آمد
از جانب صاحب الزمان علیه السلام برای رسولی که آورده بود همیان را که بد کردی و نفهمیدی اعلام نکردی
مرد را که ما بسا اکرام کرده ایم بعطا با شیعه خود و بسا که شیعه طلب کرده اند آن عطا را از ما بحالیکه طلب برکت
میکرده اند برای خود بان و بیرون آمد از جانب صاحب الزمان علیه السلام سوی من خطا کردی در بر گردانیدن
عطای ما پس چون استغفار کردی از الله تعالی پس الله تعالی مغفرت میکند برای تو و اما چون بوده قصد تو و جزم
نیت تو که کاری نکنی در دینارها اصلا و خرج نکنی آنها را در راه خود پس بتحقیق بر گردانیدیم آنها را
از تو باین معنی که آنها را پس عوض میبینیم و اما جامه پس چاره نیست از آن تا احرام عمره و حج کنی در آن باین معنی
که از او پس فرستادیم بکیر اصل قال وكتبت في معنيين وأردت أن أكتب في الثالث وامتنعت
مخافة أن يكره ذلك فورد جواب المعنيين والثالث الذي طويت مفسرا والحمد لله شرح حسن گفت
در رقعه نوشتم سوی صاحب الزمان علیه السلام در دو مطلب و خواستم که نویسم در مطلب سیوم و خود داری کردم
از آن از ترس اینکه نخواهد از اینرو وارد شد جواب آن دو مطلب و جواب مطلب سیوم که ننوشته بودم
بتفصیل و حمد الله تعالی را است اصل قال وكنت وافقت جعفر بن إبراهيم النيسابوري بنيسابور على
أن أركب معه وأزامله فلما وافيت بغداد بدا لي فاستقلته وذهبت أطلب عديلا فلقيني ابن
الوجناء بعد أن كنت صرت إليه وسألته أن يكتري لي فوجدته كارها فقال لي أنا في طلبك وقد
قيل لي إنه يصحبك فأحسن معاشرته واطلب له عديلا واكتر له شرح وافقت بقاف بصیغه
متکلم معلوم باب مفاعله است الموافقه بی تفاوت بوده در راه رکب بر او بی نقطه و باکی نقطه بصیغه
متکلم معلوم باب تفعل است التركيب هم اوردن و مراد اینجا هم اوردن اسباب سفر حج از زاد و راحله و غیر
انهاست معه برای بیان مشارکت در آن ترکیبات المزامله هم کجاوه بودن الاستقاله طلب برهم زدن
قرار داد است با نیت جمع استقلته را جمع مجمع است و جناء بفتح واو و سکون جیم و نون و الف ممدوده است

فوجدته عطف بر صرت است فقال عطف بی یقینی این یعنی حسن گفت و دیدم که دعوی گفت کرد بود و جعفر بن
ابراهیم نشابوری بود در نشابور بر اینکه جمیع اسباب سفر حج کنم تا ترک کنا و همکجاوه شوم او را در راه حج بجب
و فتنکه در سیدم بیغداد پشیمان شدم پس التماس کردم جعفر را که برهم زند انفراد با دو او را در فتم مسطلبیک
هم کجاوه دیگر را پس ملاقات کردم ابو عبد الله بن وجناء که از اکابر شیعه ما بود است بعد از انکه رفته
بودم سوی او و التماس کرده بودم او را که بکرایه بگیرد برای من پس یافته بودم او را کاره انچیز التماس کردم
بعد او را که بکرایه بگیرد برای من پس یافته بودم او را کاره انچیز التماس کرده بودم پس گفت مرا این نیست
در حسبت و حجری قوام و تحقیق گفته شده مرا از جانب صاحب الزمان علیه السلام که با او مستیکه حج
نمیکند امسال در راه حج پس نیکو بجا اوری اختلاط او را و طلب کن برای او هم کجاوه و همکرایه
بگیر برای او انچه خواهد چهاردهم اصل علي بن محمد عن الحسن بن عبد الحميد قال شككت في امر حاجز
فجمعت شيئا ثم صرت الى العسكر فخرج الي ليس فينا شك ولا فيمن يقوم مقامنا بامرنا رد ما
معك الى حاجز بن يزيد شرح حاجز بحاء بی نقطه و الف و کسر جیم و زاء با نقطه ابن یزید از وکلای
صاحب الزمان علیه السلام است یعنی لیس فینا شک مبنی بر دلالت ایات بینات محکمات ناهیه از پیروی
ظن و اختلاف در علم ظنی است ولا فیمن یقوم مقامنا بامرنا مبنی بر دلالت صدق اخبار ما بامر
و غایبات انا و است بامر امام نظیر اخبار عیسی علیه السلام در سوره آل عمران که و انبئکم بما تاکلون و ما
تدخرون فی بیوتکم ان فی ذلک لایة لکم ان کنتم مؤمنین یعنی روایت کرد علی بن محمد از حسن بن عبد
الحمید که گفت شک کردم در کار حاجز که ایا اموالی را که میگیرد خود تصرف میکند یا بصاحب الزمان
علیه السلام میرساند پس جمع کردم چیزی را از مال صاحب الزمان علیه السلام بعد از ان رفتم سوی سامره پس بیرون امد
تسلیم کنم پس بیرون امد سوی من که نیست در وجود ما که حجت الله تعالی ایم شکی و نه در انکس
که قائم مقام ماست بنفس خود ما باین معنی که هر که باید هدایت الذمه میشود چون ما او را وکیل کرده ایم
برگردان انچه را که با تست سوی حاجز بن یزید و باو تسلیم کن تا باعث اعتبار او باشد پانزدهم اصل
علي بن محمد عن محمد بن صالح قال لما مات ابي وصار الامر لي كان لابي على الناس سفاتج من مال الغريم
فكتبت اليه اعلمه فكتب طالبهم واستقض عليهم فقضاني الناس الا رجل واحد كانت عليه سفتجة
باربعمائة دينار فجئت اليه اطالبه فماطلني واستخف بي ابنه وسفه علي فشكوته الى ابيه فقال وكان
ماذا فقبضت على لحيته واخذت برجله وسحبته الى وسط الدار وركلته ركلا كثيرا شرح السفاتج بفتح
سین بی نقطه و فا و الف و کسر تاء دو نقطه در بالا و جیم جمع سفتجه بضم سین و سکون فاء و فتح تاء
در شهری کرده از شخص الکسر در شهری دیگر بوکیل ان شخص و هدیه برای هر دو امنیت راه فایده باشد
بفتح سین است الغریم بفتح غین با نقطه و کسر راء بی نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین قرض

وهردو

وهردو مانند این مناسبت جهت امام است که جانشین رسول علیه السلام است در ادای قرض قرضداران و نفقه عیال
و جزیه چنانچه بیان شد در احادیث باب صد و سیم و میاید در حدیث چهارم باب صد و بیست و هشتم و حق امام
در اموال الخلایق بسیار است استقض بصاد بی نقطه است یعنی روایت کرد علی بن محمد از محمد بن صالح همدانی که گفت
وقتیکه مرد پدرم که وکیل صاحب الزمان علیه السلام بود در همدان و کرده بود کار وکالت برای من بود پدرم را
بر مردمان اموالی که در همدان گرفته بود از پدرم نامه و بعد از تسلیم من کنند مردمان ایشان و بصاحب الزمان
علیه السلام رسانم پس نوشتم سوی صاحب الزمان علیه السلام اعلام میکردم او را که چنین اموالی نزد مردمان است پس بیرون امد
که مطالبه کن ایشان را و تمام بگیر از ایشان پس دادند مرا مردمان مگر یک مرد که بود بر او سفتجه چهار صد دینار
طلا پس امدم سوی او مطالبه میکردم او را پس دفع میکرد او را بوعده و سبکی کرد با من پسرش و دشنام
داد بر من پس شکایت او بردم سوی پدرش پس گفت چه شده باشد یعنی که اگر ترا دشنام داده باشد چه حال
پس چسبیدم بر ریش او و چسبیدم بپای او و همچنان بکشیدم او را تا بمیانه خانه و لگد بسیار زدم او را
از خانه که دکان او بود ناسزا گفت برای اینکه شده بسیار اصل فخرج ابنه يستغيث
باهل بغداد ويقول قمي رافضي قد قتل والدي فاجتمع علي منهم الخلق فركبت دابتي وقلت احسنتم
يا اهل بغداد تميلون مع الظالم على الغريب المظلوم انا رجل من اهل همذان من اهل السنة وهذا ينسبني
الى اهل قم والرفض ليذهب بحقي ومالي قال فمالوا عليه وارادوا ان يدخلوا على حانوته حتى سكنتهم
وطلب الي صاحب السفتجة وحلف بالطلاق ان يوفيني مالي حتى اخرجتهم عنه شرح پس بیرون رفت
پسرش طلب مدد میکرد با اهل بغداد و میگفت قمی رافضی بتحقیق کشت پدرم را پس جمع شدند بر من از اهل
بغداد و میکنید با ظالم بر غریب مظلوم من مردیم از اهل همدان از اهل سنت و این مرا نسبت میدهد سوی
اهل قم و رفض تا ببرد حق مرا و مال مرا محمد گفت پس میل کردند بر او و خواستند که داخل دکان او شوند تا حق
مرا ادا کند پس ساکن کردم ایشان را که داخل دکان شوند التماس کرد سوی من صاحب سفتجه
و قسم بطلاق زن خود خورد که ادا کند مال تمام من حال مرا تا انکه بیرون کردم مردمان را از منزل او
اصل عن علي بن محمد عن احمد بن الحسن قال اوردت الجبل وانا لا اقول بالامامة احبهم جملة الى ان مات يزيد
بن عبد الله فاوصى في علته ان يدفع الشهري السمند وسيفه ومنطقته الى مولاه فخفت ان انا لم
ادفع الشهري الى اذكوتكين نالني منه استخفاف فقومت الدابة والسيف والمنطقة بسبعمائة
دينار في نفسي ولم اطلع عليه احدا فاذا الكتاب قد ورد علي من العراق وجه السبعمائة دينار
التي لنا قبلك من ثمن الشهري والسيف والمنطقة شرح الجبل بفتح جیم و فتح با یک نقطه بلادی که در میان
کردستان که میان عراق عرب و اذربایجان است شهری بکسر شین با نقطه و سکون ها و راء بی نقطه
و یاء مشدده قسمی است از اسب السمند بفتح سین بی نقطه و فتح میم و سکون نون و دال بی نقطه زرد

معروف در صفر [illegible] است و اسب و شمشیر [illegible] نشان یعنی [illegible] بنا بر این الشهر بالسمند یعنی کمیت

یعنی روایت است از بدر غلام احمد بن الحسن گفت وارد شدم ببلاد جبل و من اعتقاد به امامت [illegible]

علیهم السلام نداشتم و دوست میداشتم ایشان را فی الجمله [illegible] اما منتا آنکه مرد یزید بن عبد الله

و [illegible] وصیت کرد در مرض موت خود که داده شود یابوی سمند و شمشیر و کمربند او به مولای او صاحب الزمان

علیه السلام پس ترسیدم که اگر ندهم یابو را به سوی او که تلف کند مرا حاکم بود از جانب خلفای عباسیه در بلده

او [illegible] اسب و شمشیر را و کمربند [illegible] و مراد این است که اسب را داد و

بحاکم و شمشیر و کمربند [illegible] [illegible] و مطلع نکردم بر آن قیمت [illegible]

مکتوبی از صاحب الزمان علیه السلام [illegible] سامرا که [illegible] هفتصد دینار که از ما نزد

تست از قیمت یابو و شمشیر و کمربند [illegible] بعد از آن [illegible]

با کمربند داده و شمشیر را نفرستاده تا طلبی و بکر شد **هفدهم اصل** علی بن محمد قال وُلِدَ لي وَلَدٌ فكتبت

أستأذن في طهره يوم السابع فورد لا تفعل فمات يوم السابع أو الثامن ثم كتبت بموته فورد ستخلف

غيره وغيره تسميه أحمد ومن بعد أحمد جعفراً فجاء كما قال **شرح** و روایت کرده علی از کسی که حکایت کرد او را گفت که زاده

شد برای من پسری پس نوشتم سوی صاحب الزمان علیه السلام و رخصت طلبیدم در ختنه کردن او در روز هفتم

پس وارد شد در جواب که مکن پس مرد در روز هفتم یا هشتم بعد از آن نوشتم خبر مردن او را پس وارد شد

در جواب که زود باشد که بجای او داده شوی دیگری و دیگری نام میکنی او را احمد و بعد از احمد جعفر

پس واقع شد چنانچه گفت **اصل** قال وتهيأت للحج وودعت الناس وكنت على الخروج فورد نحن لذلك كارهون

والأمر إليك قال فضاق صدري واغتممت وكتبت أنا مقيم على السمع والطاعة غير أني مغتم بتخلفي

عن الحج فوقع لا يضيقن صدرك فإنك ستحج من قابل إن شاء الله قال فلما كان من قابل كتبت أستأذن

فورد الإذن فكتبت أني عادلت محمد بن العباس وأنا واثق بديانته وصيانته فورد الأسدي نعم

العديل فإن قدم فلا تختر عليه قال فقدم الأسدي وعادلته **شرح** راوی گفت و مهیا کردم

حج و وداع کردم مردمان را و بودم بر سر سفر پس وارد شد از جانب صاحب الزمان علیه السلام که ما از سفر

کراهت داریم و اختیار با تست راوی گفت پس تنگدل شدم و غمناک شدم و نوشتم که من باقیم بر شنیدن

شنوی و فرمان برداری و این قدر هست که من غمناکم به واماندن خود از حج پس نوشت که باید که تنگ نشود

دل تو چه باید رفتن که تو البته حج میکنی در سال آینده ان شاء الله راوی گفت پس وقتی که شد در سال آینده

نوشتم رخصت حج طلبیدم پس وارد شد رخصت پس نوشتم که بدرستیکه من هم کجاوه محمد بن العباس

شدم و من اعتماد دارم بر دین داری او و نگاه داشتن او پس وارد شد که اسدی که محمد بن جعفر

کوفی ساکن ری باشد [illegible] هم کجاوه است پس اگر اسدی بیاید پس اختیار مکن غیر او را راوی گفت

برابر اسدی و هم کجاوه او شدم **هجدهم اصل** الحسن بن علي العلوي قال أودع المجروح مرداس بن علي مالاً

للناحية وكان عند مرداس مال لتميم بن حنظلة فورد على مرداس أنفذ مال تميم مع ما أودعك الشيرازي **شرح**

حسن بن علی علوی گفت سپرد مجروح شیرازی به مرداس بن علی مالی برای صاحب الزمان علیه السلام و بود نزد

مرداس مالی از تمیم بن حنظله که به صاحب الزمان علیه السلام رساند پس وارد شد از جانب صاحب الزمان علیه السلام

بر مرداس که بفرست سوی ما مال تمیم را با آنچه سپرده به تو مجروح شیرازی **نوزدهم اصل** علي بن محمد عن الحسن بن عيسى

العريضي أبي محمد قال لما مضى أبو محمد عليه السلام ورد رجل من أهل مصر بمال إلى مكة للناحية فاختلف عليه فقال

بعض الناس إن أبا محمد عليه السلام مضى من غير خلف والخلف جعفر وقال بعضهم مضى أبو محمد عن خلف فبعث

رجلاً يكنى بأبي طالب فورد العسكر ومعه كتاب فصار إلى جعفر وسأله عن برهان فقال لا يتهيأ

في هذا الوقت فصار إلى الباب وأنفذ الكتاب إلى أصحابنا فخرج إليه آجرك الله في صاحبك فقد مات و

أوصى بالمال الذي كان معه إلى ثقة ليعمل فيه بما يجب وأجيب عن كتابه **شرح** خلف یعنی فرزند باقی مانده

لام در اول و میم مفتوح است و در دوم یعنی جانشین مطلق است **یعنی** روایت کرد علی بن محمد از

حسن بن عیسی عریضی که کنیت او ابو محمد است گفت وقتی که انتقال فرمود امام حسن عسکری علیه السلام

آمد مردی از اهل مصر با مالی سوی مکه برای امام علیه السلام پس اختلاف کرده شد بر او یعنی گفتند

بعضی مردمان که امام حسن عسکری علیه السلام رفت بی پسری که جانشین او باشد و جانشین جعفر برادر اوست

و گفتند بعضی که رفت امام حسن عسکری علیه السلام از سر پسری پس آن مرد فرستاد سوی سامره

مردی که کنیت او ابو طالب بود پس وارد سامره شد و با او مکتوبی بود پس رفت سوی جعفر و طلب برهان

امامت کرد پس جعفر گفت میسر نیست در این وقت پس رفت سوی در سرای صاحب الزمان علیه السلام

و رسانید مکتوب را سوی یاران ما یعنی و کلای که آنجا حاضر بودند پس بیرون آمد از جانب صاحب الزمان

علیه السلام سوی ابو طالب که مزد دهاد ترا الله تعالی در مصاحبت که رفیق تست [illegible]

کرد بان مالی که با او بود سوی معتمدی که [illegible] تا عمل کند در آن به آنچه واجب است و جواب داده شد

از مکتوب که با او بود یعنی که تفصیل این احوال و [illegible] واقع شده و آنکه [illegible] بود

نوشته شد ابو طالب از او [illegible] **بیستم اصل** علي بن محمد قال حمل رجل من أهل آبة شيئاً يوصله ونسي

سيفاً بآبة فأنفذ ما كان معه فكتب إليه ما خبر السيف الذي نسيته **شرح** آبه بمد و فتح با [illegible]

عجائب [illegible] [illegible] **یعنی** علی بن محمد گفت [illegible]

مالی که [illegible] صاحب الزمان علیه السلام [illegible] شمشیر را [illegible]

در سامره امام علیه السلام نوشت سوی او که چیست حکایت آن شمشیر که فراموش کرده آن را **بیست و یکم**

اصل الحسن بن خفيف عن أبيه قال بعث بخدم إلى مدينة الرسول صلى الله عليه وآله ومعهم خادمان

وكتب الى الخفيف ان يخرج معهم فخرج معهم فلما وصلوا الى الكوفة شرب احد الخادمين مسكرا فما خرجوا من الكوفة حتى
ورد كتاب من العسكر برد الخادم الذي شرب المسكر وعزل عن الخدمة شرح خدم بفتح خاء با نقطه و فتح دال بی نقطه
جمع خادم بمعنی مملوک است خواه غلام و خواه کنیز خادمان تثنیه خادم بمعنی مذکر است یعنی روایت کرد حسن بن
خفیف از پدرش گفت فرستاد صاحب الزمان علیه السلام مملوکی چند را بسوی مدینه پیغمبر صلی الله علیه و آله و با
ایشان موکل بودند دو خواجه و نوشت بخفیف که بیرون رود با ایشان پس بیرون رفت با ایشان پس چون
رسیدند بکوفه یکی از آن دو خواجه مست کننده را خورد پس بیرون نرفتند از کوفه تا رسید مکتوبی از سامرا از
جانب صاحب الزمان علیه السلام باین مضمون که آن خواجه که آشامیده مست کننده را بر گردانید و معزول شد از خدمت

بیست و دوم اصل عن احمد بن الحسن قال اوصی یزید بن عبد الله بدابة وسیف ومال وانفذت ثمن الدابة وغیر ذلک
ولم ابعث السیف فورد كان مع ما بعثتم سيف فلم يصل او كما قال شرح وغیر مرفوع و معطوف بر ثمن است
روایت است از احمد بن حسن گفت وصیت کرد برای صاحب الزمان علیه السلام یزید بن عبد الله باسبی و شمشیری
و مالی دیگر گذشته در حدیث شانزدهم که آن مال کرمنیه بوده و فرستاده شد قیمت اسب و غیر آن
و فرستاده نشد شمشیر پس نوشته آمد که بود با آنچه فرستادید شمشیری پس نرسید یا چیزی که گفت یا این
معنی که مضمون آنچه وارد شد بخاطر است اما الفاظ آن بخاطرم نیست

بیست و سیم اصل علی بن محمد عن محمد بن علی بن شاذان النیسابوری قال اجتمع عندی خمسمائة درهم تنقص عشرين درهما فانفت ان ابعث
بخمسمائة تنقص عشرين درهما فوزنت من عندی عشرين درهما وبعثتها الى الاسدی ولم اكتب
مالی فيها فورد وصلت خمسمائة درهم لك فيها عشرون درهما شرح روایت کرد علی بن محمد از محمد بن
علی بن شاذان نیشابوری گفت جمع شد نزد من از مال صاحب الزمان علیه السلام پانصد درهم مگر بیست
درهم پس خوش نیامد که بفرستم پانصد درهم مگر بیست درهم پس از آن خود بیست درهم و فرستادم آنها را
سوی محمد بن جعفر اسدی که وکیل بود و ننوشتم که حصه من از آن چیست پس وارد شد که رسید پانصد درهم
تو راست از آنها بیست درهم

بیست و چهارم اصل الحسين بن محمد الاشعري قال كان يرد كتاب ابي محمد عليه السلام
في الاجراء على الجنيد قاتل فارس وابي الحسن وآخر فلما مضى ابو محمد عليه السلام ورد استيناف من الصاحب
لاجراء ابي الحسن وصاحبه ولم يرد في امر الجنيد بشيء قال فاغتممت لذلك فورد نعي الجنيد بعد ذلك
شرح الاجراء بجيم و رای بی نقطه و الف ممدوده نفقه دادن بعنوان وظیفه فارس بن حاتم بن ماهویه قزوینی
غالی بوده و ملعون شده بسبب اعتقاد اینکه ائمه علم غیب دارند که مخصوص الله تعالی است و غافل شده از
اینکه علم ایشان بحوادث آینده باستنباط از قرآن است که تبیان لکل شیء است یعنی حسین بن محمد
اشعری گفت بود که وارد می شد مکتوب امام حسن عسکری علیه السلام سوی من که وکیل بودم در وظیفه دادن
بر جنید کشنده فارس و بر ابو الحسن و بر دیگری پس چون گذشت امام حسن عسکری علیه السلام

وارد

وارد شد امضائی از صاحب الزمان علیه السلام برای وظیفه ابو الحسن و رفیقش و وارد نشد در کار جنید
چیزی حسین گفت پس غمگین شدم که مبادا مغضوب شده باشد پس رسید خبر مرگ جنید بعد از آن

بیست و پنجم اصل علی بن محمد عن محمد بن صالح قال كانت لي جارية كنت معجبا بها فكتبت استأمر في استيلادها
فورد استولدها ويفعل الله ما يشاء فوطئتها فحبلت ثم اسقطت فماتت شرح روایت کرد علی بن محمد
از محمد بن صالح که از وکلاء است چنانچه گذشت در حدیث یازدهم گفت بود مرا کنیزی که بودم خوشحال با دیدنش
بصاحب الزمان علیه السلام مصلحت پرسیدم در حامله کردن او پس وارد شد که حامله کن او را و می کند الله تعالی
آنچه را که میخواهد پس جماع کردم او را پس آبستن شد بعد از آن انداخت بار حمل را پس مرد

بیست و ششم اصل علی بن محمد قال کان ابن العجمی جعل ثلثه للناحية وكتب بذلك وقد كان قبل اخراجه الثلث دفع
مالا لابنه ابي المقدام لم يطلع عليه احد فكتب اليه فاين المال الذي عزلته لابي المقدام يعنی علی بن محمد
گفت بود ابن العجمی که کرده بود ثلث مال خود را برای صاحب الزمان علیه السلام بعد از مردن خود و نوشته بود
مکتوبی باین مضمون بسوی صاحب الزمان در وقت فرستادن مال و بتحقیق داده بود بعد از آن پیش از
فرستادن او ثلث مال را مالی را برای پسر خود ابی المقدام مطلع نبود بر آن هیچ یک پس صاحب الزمان علیه السلام
نوشت سوی او که پس کجاست ثلث مالی که جدا کرده بودی برای ابی المقدام

بیست و هفتم شرح علی بن محمد عن ابی عقیل عیسی بن نصر قال كتب علي بن زياد الصيمري يسأل كفنا فكتب اليه انك تحتاج اليه في سنة ثمانين
فمات في سنة ثمانين وبعث اليه بالكفن قبل موته بايام شرح صیمری بفتح صاد بی نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین
و فتح میم و رای بی نقطه منسوب است بصیمره سنه ثمانین عبارت است از سال هشتادم بعد از دویست یا عبارت
از هشتاد سال عمر علی بن زیاد است یعنی روایت کرد علی بن محمد از ابو عقیل عیسی بن نصر گفت نوشت علی
بن زیاد صیمری سوی صاحب الزمان علیه السلام مطلب کفنی را پس نوشت سوی او که تو محتاج
محتاج میشوی سوی کفن در سال هشتادم پس مرد در سال هشتادم و فرستاد سوی او کفن را پیش از مردنش
بروزی چند

بیست و هشتم اصل علی بن محمد عن محمد بن هارون بن عمران الهمداني قال كان للناحية
علي خمسمائة دينار فضقت بها ذرعا ثم قلت في نفسي لي حوانيت اشتريتها بخمسمائة وثلاثين دينارا
قد جعلتها للناحية بخمسمائة دينار ولم انطق بها فكتب الى محمد بن جعفر اقبض الحوانيت من محمد
بن هارون بالخمسمائة دينار التي لنا عليه شرح ذرعا بفتح ذال با نقطه و سکون راء بی نقطه و عین بی نقطه
ضمیر منصوب است الذرع طاقت و وسعت یعنی روایت کرد علی بن محمد از محمد بن هارون بن عمران همدانی گفت بود
برای صاحب الزمان علیه السلام بر من پانصد دینار طلا پس تنگ شد بآن طاقت من بعد از آن گفتم در دل خود
که مرا دکانها هست که خریده ام آنها را بپانصد و سی دینار بتحقیق که دادم آنها را برای صاحب الزمان علیه السلام
بپانصد دینار و سخن نگفتم بآن دکانها این معنی که بزبان نیاوردم آنچه را که در دل قرار دادم پس نوشت سوی

محمد بن جعفر اسدی است که یکی از دکاکین ان محمد بن جعفر بانصد دینار حکم ... است برای **بیست و نهم اصل**

علی بن محمد قال باع جعفر فیمن باع صبیة جعفریة کانت فی الدار یربونها فبعث بعض العلویین واعلم المشتری خبرها فقال المشتری قد طابت نفسی بردها وان لا ارزأ من ثمنها شیئا فخذها فذهب العلوی فاعلم اهل الناحیة الخبر فبعثوا الی المشتری باحد واربعین دینارا وامروه بدفعها الی صاحبها **شرح**

و ان نقیع همزه و تخفیف نون عطف بر رده است لا ارزأ براء بی نقطه و زاء با نقطه و همزه بصیغه مجهول باب منع و علم مضمون است الرزاء بضم را و سکون زا کم کردن ضمیر مستتر مفعول اول و نایب فاعل است شیئا مفعول دوم است **یعنی** علی بن محمد گفت فروخت جعفر طیار که بود در سرای امام علیه السلام تربیت میکردند او را تا شیعیان تعظیم او کنند و اولاد علی بن ابی طالب علیه السلام اعلام کرد خریدار را احوال دختر که کنیز نیست پس گفت خریدار بتحقیق خوش شد دلم بر گردانیدن آن دختر و باینکه کم کرده نشود از قیمت او چیزی پس بگیر او را که بجهت خریدار پس رفت آن مرد علوی پس اعلام کرد وکلای صاحب الزمان را احوال پس فرستادند سوی خریدار چهل و یک دینار و امر کردند ان علوی را بدادن آن دختر بسوی صاحبش یعنی ولی امانت و اولاد جعفر طیار **سی ام**

اصل الحسین بن الحسن العلوی قال کان رجل من ندماء روز حسنی واخر معه فقال له هو ذا یجبی الاموال وله وکلاء وسموا جمیع الوکلاء فی النواحی وانهی ذلک الی عبید الله بن سلیمان الوزیر فهم الوزیر بالقبض علیهم فقال السلطان اطلبوا این هذا الرجل فان هذا امر غلیظ فقال عبید الله بن سلیمان نقبض علی الوکلاء فقال السلطان لا ولکن دسوا لهم قوما لا یعرفون بالاموال فمن قبض منهم شیئا قبض علیه قال فخرج بان یتقدم الی جمیع الوکلاء ان لا یاخذوا من احد شیئا وان یمتنعوا من ذلک ویتجاهلوا الامر فاندس لمحمد بن احمد رجل لا یعرفه وخلا به فقال معی مال ارید ان اوصله فقال له محمد غلطت انا لا اعرف من هذا شیئا فلم یزل یتلطفه ومحمد یتجاهل علیه وبثوا الجواسیس وامتنع الوکلاء کلهم لما کان تقدم الیهم **شرح**

کان نام است و روز بضم را بی نقطه و سکون واو و زاء با نقطه است و در بعض نسخ ابن روز بفتح با و کسر نون و دال بی نقطه و راء بی نقطه است و بر هر تقدیر نام شخصی از عمال خلفای بنی عباس است حسنی مرفوع و صفت رجل است و آخر عطف بر رجل است و معه صفت آخر است یجبی بجیم و با بیک نقطه بصیغه مضارع معلوم یا مجهول باب ضرب و منع است الجبایه بکسر جیم جمع خراج و مانند آن است و انهی بصیغه مجهول ماضی باب افعال است و ضمیر آن ذلک بود که بصیغه معلوم باشد و ضمیر مستتر راجع بروز باشد هذا الرجل عبارت از صاحب الزمان علیه السلام است اشاره الیه هذا امر غلیظ مضمون جمیع الاموال و الوکلاء است باشاره الیه القبض علیهم است فقبض بتقدیر استفهام است دسوا بضم دال بی نقطه و تشدید سین بی نقطه بصیغه امر باب الدس پنهان کردن یتقدم بصیغه مضارع مجهول باب تفعل است التقدم سفارش پیش از وقت تقدم بصیغه ماضی مجهول باب تفعل است **یعنی** حسین بن حسن علوی گفت بود مردی از همپیالگان روز ناو مردی دیگر

اولاد امام حسن علیه السلام بود و مردی دیگر همراه ان مرد بود پس آن مرد گفت مر دیگری را که اینجا میگفتم که امام حسن عسکری پسری دارد که جانشین اوست این است جمع میکند مالها را و او را وکلا هستند و آن مرد و رفیقش او و دو نام بردند جمیع وکلاء صاحب الزمان را که در اطراف بودند و رسانیدند آن گفتگو را بعبید الله بن سلیمان که وزیر بادشاه بود پس قصد کرد وزیر بگرفتن و کشتن وکلاء پس گفت بادشاه که طلب کنید که کجا است این در جمیع اموال و جود و وکلا که کاری عظیم است پس گفت عبید الله بگیریم وکلاء کاری عظیم است پس گفت بادشاه نه و لیکن تعیین کنید در پنهان جماعتی را که معروف نباشند که آیا ایشان هر کدام که کرفت از جماعت چیزی را باید که گرفته شود پس گفت حسین پس برون آمد از جانب صاحب الزمان علیه السلام سوی وکلاء در خانه ها این مضمون که سفارش کرده شود سوی جمیع وکلاء که نگیرند از هیچ احدی چیزی و ابا کنند از آن و اینکه اظهار بلا دانستن کنند پس تعیین کرده شد در پنهان برای محمد بن احمد که از وکلاء بود مردی که نمیشناخت محمد او را و خلوت کرد با محمد پس گفت با من مالی هست میخواهم که برسانم از او بامام پس گفت او را محمد غلط کرده ای من نمیشناسم از این چیزی پس همیشه نرمی میکرد با او محمد اظهار نادانی میکرد با او و متفرق کردند جاسوسان را در اطراف و خود را باز داشتند وکلاء همگی از گرفتن مال بسبب آنچه سفارش کرده شده بود پیشتر بسوی ایشان

محقق شد که این قضیه باعث شد که خلیفه در غیبت کبری شد **سی و یکم اصل** علی بن محمد قال خرج نهی عن زیارة مقابر قریش والحیر فلما کان بعد اشهر دعا الوزیر الباقطائی فقال له الق بنی الفرات والبرسیین وقل لهم لا یزوروا مقابر قریش فقد امر الخلیفة ان یتفقد کل من زار فیقبض علیه **شرح** الحیر بفتح حاء بی نقطه و سکون یاء دو نقطه در زیر و راء بی نقطه مشهد امام حسین علیه السلام که در کربلا است جوهری گفته الحیر بالفتح شبه الحظیرة او الحمی ومنه الحیر بکسر الیاء و حایر الحج در حدیث سیوم باب بیست و بیست و هشتم گذشت در عنوان و بعد از نهایه مجد الخلیفه خ است کما بعثوا الی الحیر و بیان میشود اولا فقرات بفتح فاء و راء بی نقطه و الف و نقطه دار با لا قبیله ابو الفتح فضل بن جعفر بن فرات است که از وزرای خلفای عباسیه است البرسیین بکسر با یکنقطه و سکون راء بی نقطه و سین بی نقطه منسوب است ببرس که قریه ای است میان کوفه و حله و ظاهر آن است که از اهل آن اجا بوده **یعنی** علی بن محمد گفت بیرون آمد از جانب صاحب الزمان نهی از زیارت مشهد قریش که کاظمین علیهما السلام است و مشهد امام حسین علیه السلام پس چون شد بعد از چند ماه طلبید وزیر خلیفه باقطائی را پس گفت او را ملاقات کن اولاد فرات را و اهل برس را و بگو ایشان را که زیارت مکنید مقابر قریش را بتحقیق امر کرده خلیفه که تفحص کرده شود هر که زیارت کند پس گرفته شود بر او

باب صد و بیست و چهارم اصل باب ما جاء فی الاثنی عشر والنص علیهم علیهم السلام **شرح** این باب

احادیثی است که وارد شده در امامت دوازده امام و نص بر ایشان علیهم السلام در این باب بیست حدیث است

الحدیث الاول عدة من اصحابنا عن احمد بن محمد البرقی عن ابی هاشم داود بن القاسم الجعفری عن ابی جعفر الثانی
علیه السلام قال اقبل امیر المؤمنین علیه السلام ومعه الحسن بن علی وهو متکئ على ید سلمان فدخل المسجد الحرام
فجلس اذ اقبل رجل حسن الهیئة واللباس فسلم على امیر المؤمنین فرد علیه السلام فجلس ثم قال یا
امیر المؤمنین اسألک عن ثلاث مسائل ان اخبرتنی بهن علمت ان القوم رکبوا من امرک ما قضی
علیهم وان لیسوا بمأمونین فی دنیاهم وآخرتهم وان تکن الاخرى علمت انک وهم شرع سواء فقال
له امیر المؤمنین سلنی عما بدا لک قال اخبرنی عن الرجل اذا نام این تذهب روحه وعن الرجل کیف
یذکر وینسى وعن الرجل کیف یشبه ولده الاعمام والاخوال فالتفت امیر المؤمنین الى الحسن فقال
یا ابا محمد اجبه قال فاجابه الحسن علیه السلام شرح حاصل سؤال او منصوب بودن محال و مفعول که رکبوا است
عبارت است از دعوی خلافت فعلی نفاق و ضمیر منفصل بصیغه ماضی معلوم باب ضرب است و ضمیر
راجع بما است معنی روایت کرده اند جمعی از یاران ما از احمد بن محمد برقی از ابو هاشم داود بن قاسم جعفری
از امام محمد تقی علیه السلام گفت آمد امیر المؤمنین علیه السلام و با او حسن بن علی بود و او تکیه کرده بود بر دست
سلمان پس داخل مسجد حرام شد پس نشست ناگاه آمد مردی خوش صورت و خوش لباس پس سلام کرد بر
امیر المؤمنین پس برگردانید بر او سلام را باین معنی که جواب سلام او داد پس او نشست بعد از آن گفت
ای امیر المؤمنین میپرسم ترا از سه مسئله اگر خبر دادی مرا بآنها دانستم که آن جمعی که دعوی خلافت کرده اند
از تو کرده اند مرتکب شده اند از کار تو چیزی را که حکم کرد بر ایشان شرافت و نفاق باین معنی که غصب کرده اند خلافت
تو را و مرتد و منافق شده اند و اینکه ایشان نیستند محل اعتماد در دنیای ایشان و در آخرت ایشان و اگر
شود صفتی دیگر باین معنی که تو نیز جاهل باشی میدانم که تو و ایشان برابرید در عدم
استحقاق امامت پس گفت او را امیر المؤمنین علیه السلام سؤال کن مرا از آنچه بخاطر تو رسید گفت خبر ده مرا
از مرد که چون خواب میکند کجا میرود روح او و از مرد که چگونه چیزی بخاطر او میآید و فراموش میکند
او بخاطر او و از مرد که چگونه گاهی شبیه میشود فرزند او در شکل بعموهای خود و گاهی بخالوهای خود پس التفات
کرد امیر المؤمنین علیه السلام سوی حسن علیه السلام پس گفت ای ابو محمد جواب ده او را امام علیه السلام گفت پس
جواب داد او را حسن علیه السلام فصل ابن بابویه در کتاب کمال الدین و تمام النعمة چنین نقل کرده و قال
یا ابا محمد اجبه فقال اما ما سألت عنه من امر الانسان اذا نام این تذهب روحه فان روحه متعلقة
بالریح والریح متعلقة بالهواء الى وقت ما یتحرک صاحبها للیقظة فان اذن الله عز وجل برد تلک
الروح على صاحبها جذبت تلک الروح الریح وجذبت تلک الریح الهواء فرجعت الروح فاسکنت فی بدن صاحبها
وحیث اذن لم یأذن الله عز وجل برد تلک الروح على صاحبها جذب الهواء الریح
وجذبت الریح الروح فلم ترد الى صاحبها الى وقت ما یبعث واما ما ذکرت من امر الذکر والنسیان فان

قلب الرجل فی حق وعلى الحق طبق فان صلى الرجل عند ذلک على محمد وآل محمد صلاة تامة انکشف ذلک الطبق
عن ذلک الحق فاضاء القلب وذکر الرجل ما کان نسی وان هو لم یصل على محمد وآل محمد او نقص من الصلاة علیهم
انطبق ذلک الطبق على ذلک الحق فاظلم القلب ونسی الرجل ما کان ذکره واما ما ذکرت من امر المولود
الذی یشبه اعمامه واخواله فان الرجل اذا اتى اهله فجامعها بقلب ساکن وعروق هادئة وبدن
غیر مضطرب فاسکنت تلک النطفة فی جوف الرحم خرج الولد یشبه اباه وامه وان هو اتاها بقلب
غیر ساکن وعروق غیر هادئة وبدن مضطرب اضطربت تلک النطفة فوقعت فی حال اضطرابها على بعض
العروق فان وقعت على عرق من عروق الاعمام اشبه الولد اعمامه وان وقعت على عرق من عروق الاخوال
اشبه الولد اخواله شرح فقال الرجل اشهد ان لا اله الا الله ولم ازل اشهد بها واشهد ان محمدا رسول الله
ولم ازل اشهد بذلک واشهد انک وصی رسول الله صلى الله علیه وآله والقائم بحجته واشار الى امیر
المؤمنین ولم ازل اشهد بها وانک وصیه والقائم بحجته ثم اشار الى الحسن واشهد ان الحسین بن علی وصی
اخیه والقائم بحجته بعده واشهد على علی بن الحسین انه القائم بامر الحسین بعده واشهد على محمد بن علی
انه القائم بامر علی بن الحسین واشهد على جعفر بن محمد بانه القائم بامر محمد بن علی واشهد على موسى انه القائم
بامر جعفر بن محمد واشهد على علی بن موسى انه القائم بامر موسى بن جعفر واشهد على محمد بن علی انه القائم
بامر علی بن موسى واشهد على علی بن محمد بانه القائم بامر محمد بن علی واشهد على الحسن بن علی بانه القائم بامر
علی بن محمد واشهد على رجل من ولد الحسن لا یکنى ولا یسمى حتى یظهر امره فیملأها عدلا کما ملئت جورا
والسلام علیک یا امیر المؤمنین ورحمة الله وبرکاته ثم قام فمضى فقال امیر المؤمنین یا ابا محمد اتبعه فانظر این
یقصد فخرج الحسن بن علی علیهما السلام شرح آن در اول بفتح همزه و سکون نون مخففه از مثقله است و ضمیر شأن مقدر است
و میتواند بود که مفسره باشد چون شهادت متضمن معنی قول است من بیانیه است و لام بفتح واو و فتح
و اگر من تبعیضیه و ولد بضم واو و سکون لام باشد ظاهر من ولد الحسن این است که امام حسن عسکری
علیه السلام فرزندان دیگر داشته باشند بی واسطه و باقی نمانده باشند تا وفات او یا فرزندانی داشته باشند
بتوسط صاحب الزمان علیه السلام یا بتوسط دختری که منقول شده حتى برای انتهاء و برای تعلیل میتواند بود
و اشارت باین شده در شرح حدیث سیزدهم باب هفتاد و چهارم یعنی پس گفت آن مرد گواهی میدهم که مستحق
عبادت نیست مگر الله و پیوسته گواهی میدهم بآن و گواهی میدهم که محمد رسول الله تعالى است و پیوسته گواهی
میدادم بآن و گواهی میدهم که تو وصی رسول الله صلى الله علیه وآله و بر پا کننده برهان رسول الله به این
معنی که اگر تو بعد از او بی واسطه امام نمیبودی باطل میشد برهان او بر احتیاج در هر زمان بامامی که عالم
بجمیع احکام باشد چنانچه بیخ وصی تا مرتبه خود را فی نکنند و اشارت کرد سوی امیر المؤمنین و
پیوسته گواهی میدادم بآن و گواهی میدهم که تو وصی او و بر پا کننده برهان اوی و اشارت کرد سوی حسن

وگواهی میدهم که حسین بن علی وصی پدر خود است و برپا دارنده برهان اوست بعد از او و گواهی میدهم بر علی بن
الحسین که اوست و برپا دارنده کار حسین بعد از او و گواهی میدهم بر محمد بن علی که اوست و برپا دارنده کار
محمد بن علی و گواهی میدهم بر جعفر بن محمد که او برپا دارنده کار جعفر بن محمد و گواهی میدهم بر موسی بن جعفر که اوست
و برپا دارنده کار موسی بن جعفر و گواهی میدهم بر محمد بن علی که اوست و برپا دارنده علی بن موسی و گواهی میدهم
بر علی بن محمد باینکه اوست برپا دارنده کار محمد بن علی و گواهی میدهم بر حسن بن علی باینکه اوست برپا دارنده
کار علی بن محمد و گواهی میدهم بر مردی که از فرزند حسن است که کنیت او و نام او ظاهر نمیشود تا ظاهر کند
زمین کار خود را پس پر کند زمین را از عدالت چنانچه پر شده از ستم و سلام بر تو باد ای امیر المؤمنین
و رحمت الله تعالی و برکاته بعد از آن آن مرد برخاست پس رفت پس گفت امیر المؤمنین ای ابو محمد از پی او برو
پس نظر کن که بکجا میرود پس بیرون رفت حسن بن علی علیهما السلام **اصل** فقال ما کان الا ان وضع رجله
خارجا من المسجد فما دریت این اخذ من ارض الله فرجعت الی امیر المؤمنین فاعلمته فقال یا ابا محمد
أتعرفه قلت الله ورسوله وامیر المؤمنین اعلم قال هو الخضر علیه السلام **شرح** ما نافیه است کان از افعال
ناقصات بتقدیر ما کان شئ صادر من الرجل بعد الخروج عن المسجد ان بفتح همزه و سکون نون مصدریه است
و مصدر مستثنی مفرغ و فاعل کان ذات **یعنی** پس گفت امام حسن علیه السلام در نقل این حکایت پس نبود چیزی
مگر اینکه گذاشت پای خود را در بیرون از مسجد پس ندانستم که بکجا رفت از زمین الله تعالی
پس برگشتم سوی امیر المؤمنین علیه السلام پس اعلام کردم او را پس گفت ای ابو محمد آیا میشناسی او را گفتم الله تعالی
و رسول او و امیر المؤمنین داناترند گفت او خضر علیه السلام است **اصل** وحدثنی محمد بن یحیی عن محمد بن الحسن
الصفار عن احمد بن ابی عبدالله عن ابی هاشم مثله سواء قال محمد بن یحیی فقلت لمحمد بن الحسن یا ابا جعفر
وددت ان هذا الخبر جاء من غیر جهة احمد بن ابی عبدالله قال فقال لقد حدثنی قبل الحیرة بعشر
سنین **شرح** وحدثنی تا آخر کلام مصنف است گذشت در حدیث هفتم باب هفتاد و نهم که مراد ابتدای
غیبت صغرای صاحب الزمان است بسیاری از مردمان حیران میشوند که بعضی در آن میمانند و بعضی حق
را عیان میکنند و اینکه اهل قم از جمله خیار این است و چون احمد بن ابی عبدالله برقی را که متهم
کرده بودند بان حیرت و بان سبب احمد بن محمد بن عیسی او را از قم اخراج کرده و بعد از ظهور
آن تهمت عفو معذرت نموده و عذر خواسته پس محمد بن یحیی در اثنای بیرون بودن او از قم دغدغه کرده پس
مراد بحیرت حیرت احمد بن ابی عبدالله است و مولانا محمد امین استرآبادی گفته که مراد غیبت صاحب الزمان
علیه السلام است و میتواند بود که مراد جمیع شود باینچه گفتیم **یعنی** و حکایت کرد مرا محمد بن یحیی از محمد بن حسن
صفار از احمد بن ابی عبدالله برقی از ابو هاشم جعفری مثل حدیث سابق تمام برابر گفت محمد بن یحیی که
پس گفتم محمد حسن را که ای ابو جعفر دوست داشتم اینکه این خبر آمده باشد از غیر جانب احمد بن ابی

عبدالله

عبدالله محمد بن یحیی گفت که پس گفت محمد بن حسن که هر آینه بتحقیق حکایت کرده مرا احمد بن ابی عبدالله پیش از
حیرت او بده سال **دوم اصل** عن عبد الرحمن بن سالم عن ابی بصیر عن ابی عبدالله علیه السلام قال قال ابی
لجابر بن عبدالله الانصاری ان لی الیک حاجة فمتی یخف علیک ان اخلو بک فاسألک عنها فقال
له جابر ای الاوقات احببته فخلا به فی بعض الایام فقال له یا جابر اخبرنی عن اللوح الذی رأیته فی
ید امی فاطمة بنت رسول الله صلی الله علیه وآله وما اخبرتک به امی انه فی ذلک اللوح مکتوب **شرح** روایت
از عبد الرحمن بن سالم از ابو بصیر از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت پدرم جابر بن عبدالله انصاری را
بدرستی که مرا سوی تو حاجتی است پس کی آسان میشود بر تو که خلوت کنم با تو پس سوال کنم ترا از آن حاجت
پس گفت او را جابر آسان میشود در هر وقتی از اوقات که دوست داشتی پس خلوت کرد با او در روزی از روزها
پس گفت او را ای جابر خبر ده مرا از لوحی که دیدی آن را در دست مادرم فاطمه بنت رسول الله صلی الله علیه وآله
و آنچه خبر داد ترا بان مادرم که آن در آن لوح نوشته شده **اصل** فقال جابر اشهد بالله انی دخلت علی
امک فاطمة علیها السلام فی حیاة رسول الله صلی الله علیه وآله فهنأتها بولادة الحسین ورأیت فی یدیها لوحا
اخضر ظننت انه من زمرد ورأیت فیه کتابا ابیض شبیه لون الشمس فقلت لها بابی وامی یا بنت رسول
الله ما هذا اللوح فقالت هذا لوح اهداه الله الی رسوله صلی الله علیه وآله فیه اسم ابی واسم بعلی
واسم ابنی واسم الاوصیاء من ولدی واعطانیه ابی لیبشرنی بذلک قال جابر فاعطتنیه امک
فاطمة علیها السلام فقرأته واستنسخته فقال له ابی فهل لک یا جابر
ان تعرضه علی قال نعم فمشی معه ابی الی منزل جابر فاخرج صحیفة من رق فقال یا جابر انظر فی کتابک
لاقرأ علیک فنظر جابر فی نسخته فقرأه ابی فما خالف حرف حرفا فقال جابر اشهد بالله انی هکذا رأیته
فی اللوح مکتوبا **شرح** باء در بالله برای قسم است ان بفتح همزه است بتقدیر بأن و بکسر همزه میتواند بود
چنانچه در سوره نور فشهادة احدهم اربع شهادات بالله انه لمن الصادقین هنأتها بهمزه بصیغه ماضی معلوم
متکلم وحده از باب تفعیل یا باب نصر و ضرب و فتح است و بنابر اول ماده بولادة برای سببیت است و
بنابر ثانی برای تعدیه است التهنئة مبارکباد گفتن مأخوذ است از هنأ بکسر و فتح هاء و سکون نون و همزه
بمعنی مبارک بودن و تعبیر از استشهاد است باینکه فاطمه علیها السلام میترسید از آن بسبب خبر قتل امام حسین
علیه السلام چنانچه گذشت در حدیث چهارم مولد الحسین بن علی علیهما السلام که باب صد و چهارم است
الرق بفتح و کسر راء بی نقطه و تشدید قاف پوستی نازک که چیزی بر آن نوشته میشود در آن **یعنی** پس گفت جابر
گواهی میدهم بالله باینکه من رفتم نزد مادرت فاطمه علیها السلام در زندگی رسول الله صلی الله علیه وآله پس
مبارکباد گفتم او را بولادت امام حسین علیه السلام و دیدم در دو دست او لوح سبزی که من گمان داشتم که آن
از زمرد است و دیدم در آن لوح نوشته سفیدی مانند رنگ آفتاب پس گفتم او را

فدای تو باد پدرم و مادرم ای دختر رسول الله چیست این لوح پس گفت این لوحی است که هدیه فرستاده الله تعالی
سوی رسولش صلی الله علیه و آله در این لوح است نام پدرم و شوهرم و نام دو پسرم و نام اوصیاء از
جمله اولاد من و داد مرا آن پدرم تا خوشحال کند مرا بآن گفت جابر پس داد مرا آن لوح مادرت فاطمه علیها السلام پس
خواندم آنرا و نوشتم آنرا پس گفت پدرم پس آیا هست ترا ای جابر که عرض کنی آنرا بر من گفت آری
پس رفت با او پدرم تا منزل جابر پس بیرون آورد صحیفه را از پوست پس پدرم گفت ای جابر نگاه کن در
نوشته خود تا بخوانم بر تو پس نگاه کرد جابر در نوشته خود پس خواند آنرا پدرم پس مخالفت نکرد حرفی از
پدرم حرف از نوشته را پس گفت جابر گواهی میدهم بالله تعالی باینکه من چنین که خواندی دیدم آنرا
در آن لوح نوشته **اصل** بسم الله الرحمن الرحیم هذا کتاب من الله العزیز الحکیم لمحمد نبیه و نوره و
سفیره و حجابه و دلیله نزل به الروح الامین من عند رب العالمین **شرح** این فقرات عنوان نسب
مشار الیه هذا ما بعد این فقرات است و این فقرات داخل مشار الیه نیست **یعنی** الله حکیم [illegible] که
مدبر عالم است مهربان بمومنان است این مکتوبیست از جانب الله که [illegible] و حجابست برای محمد که
نبی او است در روشنی احکام او و سفیر او است سوی مکلفان و واسطه است میان او و مکلفان
و راهنما سوی احکام او و [illegible] جبرئیل امین [illegible] صاحب کمال اختیار هر کس و هر چیز
اصل عظم یا محمد اسمائی واشکر نعمائی ولا تجحد آلائی انی انا الله لا اله الا انا قاصم الجبارین و
مدیل المظلومین و دیان الدین انی انا الله لا اله الا انا فمن رجا غیر فضلی او خاف غیر عدلی عذبته
عذابا لا اعذبه احدا من العالمین فایای فاعبد و علی فتوکل انی لم ابعث نبیا فاکملت ایامه
وانقضت مدته الا جعلت له وصیا وانی فضلتک علی الانبیاء وفضلت وصیک علیا
علی الاوصیاء واکرمتک بشبلیک وسبطیک حسن وحسین فجعلت حسنا معدن علمی بعد
انقضاء مدة ابیه وجعلت حسینا خازن وحیی واکرمته بالشهادة وختمت له بالسعادة فهو
افضل من استشهد وارفع الشهداء درجة جعلت کلمتی التامة معه وحجتی البالغة عنده بعترته
اثیب واعاقب **شرح** تعظیم اسما کنایت از تعظیم کار امامت است و اشارتست باینکه اگر زمانی خالی
از امام معصوم عالم بجمیع احکام الهی باشد تجویز اختلاف از روی ظن و خود رای خواهد شد
پس الله تعالی رب العالمین نخواهد بود و گذشت در کتاب التوحید در حدیث چهارم باب النوادر
که باب بیست و سیوم است که نحن والله الاسماء الحسنی التی لا یقبل الله من العباد عملا الا بمعرفتنا
نعماء بفتح نون و سکون عین بی نقطه و میم و الف ممدوده مفرد است بمعنی نعمت آلاء بفتح همزه و
لام و الف ممدوده جمع الو بفتح و ضم و کسر همزه و سکون لام مثل [illegible] و عطاها و بنا بر اول مراد [illegible]
نیست که [illegible] شده که امامان [illegible] پیروی ظن نکنند چنانچه گفته در سوره اعراف الم [illegible]

علیهم

علیهم میثاق الکتاب ان لا یقولوا علی الله الا الحق الا اداله مصدر باب افعال و دولت دادن کسی را بر کسی
[illegible] تا آخر بعد بعد دیگر است که هر نفع و ضرر را بقضاء و قدر الهی [illegible] باین معنی که بندگان قادر
باستقلال بر بعض نفع رسانیدن و ضرر رسانیدن نمیشوند و بیان شد در باب [illegible] کتاب التوحید
و [illegible] ظاهر [illegible] که [illegible] اند و [illegible] بود که [illegible] باشد و مراد
بفضل بهشت باشد و مراد بعدل جهنم باشد ضمیر [illegible] راجع بعذاب است و منصوب بمحلا
و مفعول مطلق [illegible] نوع است **یعنی** [illegible] عبارتست از قائم آل محمد باعتبار اینکه او مجموع جمیع
علوم [illegible] ملائکه و [illegible] در شبهای قدر [illegible] انبیاست و این اشارتست باینکه حسین علیه السلام
با هفتاد کس از اصحابش [illegible] عصر قائم آل محمد علیه السلام چنانچه مذکور است در کتاب الحجه
در حدیث بیست و [illegible] از جمله [illegible] تعظیم کن ای محمد نامهای مرا و شکر کن نعمت مرا و منکر مشو
[illegible] که منم [illegible] عبادت [illegible] سزاوار عبادت [illegible] که شکننده
ظالمانم و [illegible] که منم [illegible] مستحق عبادت
نیست [illegible] قضا و قدر من باشد یا ترسد از [illegible]
که بغیر قضا و قدر باشد عذاب میکنم او را عذابی که عذاب نمیکنم [illegible] عذاب هیچیک را از خلق من
پس [illegible] عبادت کن و بر من و بس توکل کن [illegible] که من نفرستاده ام [illegible] تمام شده باشد
روزگار او [illegible] مگر اینکه گردانیده ام برای او وصی [illegible] تفضیل
ترا بر جمیع انبیا و تفضیل کردم وصی ترا علی را بر جمیع اوصیا و گرامی کردم ترا [illegible]
زاده تو حسن و حسین باین روش که گردانیدم حسن را معدن علم خود بعد از آخر شدن عمر پدرش
و گردانیدم حسین را [illegible] وحی خود و گرامی کردم او را بشهید شدن و ختم کردم [illegible] او را بسعادت
پس او فاضلترین [illegible] است که شهید شده اند در معرکه قتال و بالاترین شهیدان [illegible] قتال است با
[illegible] و برهان [illegible] انکه [illegible] و سبب
اولاد او ثواب میدهم [illegible] و عقاب میکنم [illegible] باینکه امامت مختص اولاد او [illegible]
[illegible] **اصل** اولهم علی سید العابدین وزین اولیائی الماضین وابنه
شبه جده المحمود محمد الباقر علمی والمعدن لحکمتی سیهلک المرتابون فی جعفر الراد علیه کالراد
علی حق القول منی لاکرمن مثوی جعفر ولاسرنه فی اشیاعه وانصاره واولیائه انتجبت
بعده موسی فتنة عمیاء حندس لان خیط فرضی لا ینقطع وحجتی لا تخفی وان اولیائی یسقون
بالکاس الاوفی من جحد واحدا منهم فقد جحد نعمتی ومن غیر آیة من کتابی فقد افتری علی وویل
للمفترین الجاحدین عند انقضاء مدة موسی عبدی وحبیبی وخیرتی فی علی ولیی وناصری

وَمَنْ اَضْحیٰ عَلَیْهِ اَعْباءُ النُّبُوَّةِ وَاَمْضیٰ بِالاِضْطِلاعِ بِها یَقْتُلُهُ عَمٰی بِتْ مُسْتَکْبِرٍ یَدْفِنُ فِی المَدینَةِ الَّتی بَناها العَبْدُ
الصّالِحُ ذُو القَرْنَیْنِ خَیْرُ خَلْقی حَقَّ القَوْلُ مِنّی لَاُسِرَّنَّهُ بِمُحَمَّدٍ ابْنِهِ وَخَلیفَتِهِ مِنْ بَعْدِهِ وَوارِثِ عِلْمِهِ فَهُوَ مَعْدِنُ عِلْمی
وَمَوْضِعُ سِرّی وَحُجَّتی عَلیٰ خَلْقی لا یُؤْمِنُ عَبْدٌ بِهِ اِلّا جَعَلْتُ الجَنَّةَ مَثْواهُ وَشَفَّعْتُهُ فی سَبْعینَ مِنْ اَهْلِ
بَیْتِهِ کُلُّهُمْ قَدِ اسْتَوْجَبُوا النّارَ وَاَخْتِمُ بِالسَّعادَةِ لِابْنِهِ عَلِیٍّ وَلِیّی وَناصِری وَالشّاهِدِ فی خَلْقی وَاَمینی
عَلیٰ وَحْیی اُخْرِجُ مِنْهُ الدّاعِیَ اِلیٰ سَبیلی وَالخازِنَ لِعِلْمِیَ الحَسَنَ شرح الماضی رونده و مراد اینجا ساعی در
عبادت الهیست اینه مبتداست الباقر خبر مبتداست لاکرمن بفتح لام و صیغه مضارع متکلم وحده
از باب تفعیل موکد بنون ثقیله است ولاسرنه بفتح لام و صیغه مضارع متکلم وحده از باب تفعیل
مضاعف یا باب نصر است فرح برای سببیت است و اشاره بکثرت شیعه او و کثرت علماء ایشان
چنانچه منقول است که در زمان او چهارصد اصل کتاب حدیث نوشته شده با وجود اینکه تقیه در
زمان او بیشتر از سابق بوده بنابر ظاهر انچه محمد ابن بابویه در کتاب الصلوة در حدیث سیوم باب سیم
بگمیم که باب القنوت فی الفریضة تا آخر است یا مراد این است که بسبب او رنج و کناهان ایشان خوشحال
خواهند شد در قیامت انتجبت بکسر بضم همزه و کسر نون و سکون با دو نقطه در پایین و جاء بانقطه
و تا تانیث بصیغه مجهول ماضی باب افتعال است الا تا آخر اسقاط حرف نفی است بر اعتنی بصیغه
میکونید برای انکه ساقط میکند و منکسر میکند هر صیدرا یا در عوجی برای سببیت است الفتنة
صنالا شده بسبب اختلاف از دو معنی ظن العمیاء بفتح عین بی نقطه و سکون میم و یاء دو نقطه در پایین
ممدوده مونث اعمی کور و نسبت عمی بفتنه نسبت مجازیه است برای مبالغه چیزیرا کور بعد الاهلاک
فتنه است الحندس بکسر حاء بی نقطه و سکون نون و کسر دال بی نقطه و سین بی نقطه بغایت تاریک
نظلم منصوب و الیتیق و هادون الو شیعه برای که برای اهل ایمان در زمان امام موسی کاظم علیه السلام و جهاد جمعیها
مردمان کور بدل هاروند و براکه را با وجود ظهور بطلان ایشان لان استدلال اینجا است بر حقیقت
قول الله تعالی در سوره بقره لا اکراه فی الدین قد تبین الرشد من الغی و الخیط بفتح خا با نقطه و سکون
یاء دو نقطه در پایین رشته و طارید و اینجا استعاره شده برای قران که مشتمل است بر محکمات و بیان
ناهیه از بیرون ظن الفرض بفتح فاء و سکون راء بی نقطه و ضاد با نقطه آنچه الله تعالی بر بندگان واجب
صریح کرده بمحکمات کتاب جحود و ان بفتح همزه و تشدید نون مولنه در کلا است برای توضیح دلیل سابق اوعیا
عبارت از ائمه است یسقون بسین بی نقطه و ضم قاف بصیغه معلوم ناقص یا بضم آیت السقی اشاره مانند
و این مبنی بر تشبیه علم باب است چنانچه گذشت در حدیث پنجم باب ان الائمه علیهم السلام ورثة العلم که باب سوم
دوم است که بسبب تنوین الثمار و بلیغون النهر العظیم و قیل که هو النهر العظیم قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
الذی اعطاه الاعباء بفتح همزه و سکون عین بی نقطه و باء یک نقطه و الف ممدوده جمع عبء بکسر عین و سکون
بار

بار و هر بارهای گران که همنای بارهای حج بکیرا شد الاضطلاع بضاد با نقطه و طاء منقلبه از تاء و عین بی نقطه
مصدر باب افتعال قوی بودن برای کاری العفریت بکسر عین بی نقطه و سکون حاء فاء و کسر راء بی نقطه و سکون
یاء دو نقطه در پایین و تاء دو نقطه در بالا بر وزن فعلیت بغایت خبیث بر ذوات العبد الصالح عنایت
از ذو القرنین است که نوقان با اسنادا با طول براغ بناهای اوست التشفیع مصدر باب تفعیل قبول شفاعت
کسی معنی اول او لا دهیمن که با ایشان تراب و عقاب حکیم علی است که بهتر عبادت کننده کان است و زینت
دوستان است که ساعیان باشند و بسبب آنکه در شکل و شمایل شبیه جد بسیار خود است که رسول علیه السلام
محمد شکافنده و وسعت دهنده است علم دین را و معدن است حکمت را النبه جمعی میشوند شکافنده
در امامت جعفر بجای این انکه و بکرداشته سخن او مانند بر که مانند سخن من است تا ثابت ثم شده
سخن از من که هر این تعظیم میکنم مقام جعفر را و هر این خوشحال میکنم او را بسبب شیعه و مدد کنندگان
او و دوستان او و ساقط کرده شده بعد از جعفر بسبب موسی ضلالتی که کور باطن است بغایت تا
است برای اینکه رشته محکمات قران من که در ایشان اختلاف از دو معنی ظن و خود را که گفتیم غنبوده
عقلمند که شواهد دوبعیت است در ایمان و ترتیب که هر اینه دل بر محجوب شده اختلاف از دو معنی ظن و
پنهان غنبوده و اینکه ائمه من بر ایشان مانند شبیه خود بر ایشان تمام تا این معنی که هر کلام که در زمان امام
خود ظاهر باشد علم او بجمیع احکام و معجزات او اظهر من الشمس است هر کلام که غایب باشد عذر بلیغ در اوایل
غیبت که غیبت صغری است علم او و معجزات او بواسطه سفرا اظهر من الشمس خواهد بود تا در غیبت کبری
در امامت او و بقای حجت او نماند بیان این انکه هر که منکر شود یکی از ائمه را این تحقیق منکر شده و ثبت
بودن مرا این معنی که انکار در حقیقت رب العالمین کرده و هر که تغییر دهد امری محکم از آیات محکمات کتاب
مرا که در ایشان اختلاف از دو معنی ظن و خود را خود فیهست چنانچه جمیع کتاب تخصیص و زیادتی اتخاذ
کنند بر تحقیق افترا کرده بر من و ای برای افترا کنندگان و منکران تا آخر شده عمر موسی بنده من و
من در برگزیده من در علی که امام من است و مدد کار دین من است و کسی است که میگذارم بر او بارهای گران که
همنای بارهای نبوت است و از مدد میکنم امر او بقوی بودن برای انکه بارها با این معنی که چنانچه رسول علیه السلام
احتجاج بر مشرکان صریح کرده و آزارها کشید او نیز احتجاج بر علمای منافقان خواهد کرد و آزارها خواهد
کشید میکشد او را بغایت خبیث بغایت منکر مراد مامون است مدفون میشود در شهری که بنا کرده
از ذو القرنین در پهلوی بدترین مخلوقین من مراد هارون الرشید است تا ثابت ثم شده این سخن از من که
اینه خوشحال میکنم علی را بعد از حکم منافقان با اینکه او عقیم است و پسر ندارد و پیر امام نیست بمحمد پسر او
و جانشین او و بعد از او و وارث علم او و بمحمد معدن علم که در قرآن است و محل سر منست که جامع
و مانندان است و حجت منست بر مخلوقین من نمیگردد بمحمد مگر انکه میگردانم بهشت را مقام او و قبول

میکنم شفاعت او را در هفتاد کس از اهل بیت او که جمیع ایشان بتحقیق مستوجب جهنم شده اند اگر آن شفاعت
نباشد مراد بشفاعت طلب عفو نمودن و بنا بر این شفاعت امر بنده عیشوم یا مراد شفاعت در
گناهان مادون شرک است پس مستوجب جهنم بودن بر فرض عدم شفاعت است و منافات ندارد با اینکه
مومن معذب نمیشود چه البته شفاعت خواهد شد و عاقبت بخیر میکنم بسعادت برای پسر شوهر که امام
و مدد کار دین من است و گواه بر ربوبیت من است در مخلوقین من و امین منست بر قرآن که وحی من است
بر محمد و بر علی خواند ... راه من و خزینه دار ... علم احکام من که حسن است

اصل وَاُکْمِلُ ذٰلِکَ بِابْنِهِ م ح م د رَحْمَةً لِلْعَالَمِیْنَ عَلَیْهِ کَمَالُ مُوْسیٰ وَبَهَاءُ عِیْسیٰ وَصَبْرُ اَیُّوْبَ فَیُذَلُّ اَوْلِیَائِی
فِیْ زَمَانِهِ وَیَتَهَادیٰ رُؤُوْسُهُمْ کَمَا یَتَهَادیٰ رُؤُوْسُ التُّرْکِ وَالدَّیْلَمِ فَیُقْتَلُوْنَ وَیُحْرَقُوْنَ وَیَکُوْنُوْنَ خَائِفِیْنَ
مَرْعُوْبِیْنَ وَجِلِیْنَ تُصْبَغُ الْاَرْضُ بِدِمَائِهِمْ وَیَفْشُوْ الْوَیْلُ وَالرَّنَّةُ فِیْ نِسَائِهِمْ اُولٰئِکَ اَوْلِیَائِیْ حَقًّا بِهِمْ
اَدْفَعُ کُلَّ فِتْنَةٍ عَمْیَاءَ حِنْدِسٍ وَبِهِمْ اَکْشِفُ الزَّلَازِلَ وَاَدْفَعُ الْآصَارَ وَالْاَغْلَالَ اُولٰئِکَ عَلَیْهِمْ صَلَوَاتٌ
مِنْ رَبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَاُولٰئِکَ هُمُ الْمُهْتَدُوْنَ شرح کمال موسی عبارت است از ... [illegible]
چنانچه عصا فرو برده ... و بهاء عیسی عبارت از لباس و طعام موافق تواضع است چنانچه امیرالمؤمنین
علیه السلام میکرده و بیان شده در حدیث ... که ان خوش شما بود و قائم علیه السلام موافق ...
کرده و عمل ابیه در حدیث ... که کان امیرالمؤمنین علی سنة المسیح یتهادی ... [illegible]
مجهول باب تفاعل است التهادی ... [illegible]
بمعنی این است که ... [illegible]
بیکدیگر ... [illegible]
کسی را ... [illegible]
در آن ... [illegible] شرح ... [illegible]
که ملک ... [illegible]
عیسی و صبر ایوب ... دوستان من در زمان او ... سرهای ایشان
چنانچه ... سرهای مشرکان ترک و دیلم ... بعضی از دوستان من ...
و بعضی ... [illegible]
ایشان ... دوستان من ... [illegible]
... [illegible]
میکنند ... [illegible]
باشند ... [illegible]

در دو ها

در ... [illegible] اهل
حق و باطل اصل قَالَ عَبْدُ الرَّحْمٰنِ بْنُ سَالِمٍ قَالَ اَبُوْ بَصِیْرٍ لَوْ لَمْ تَسْمَعْ فِیْ دَهْرِکَ اِلَّا هٰذَا الْحَدِیْثَ لَکَفَاکَ
فَصُنْهُ اِلَّا عَنْ اَهْلِهِ شرح گفت عبد الرحمن بن سالم که گفت ابو بصیر که اگر نشنیده بودی در مدت
عمر خود از جمله احادیث ... بر امامت ائمه هدی و بر حوادث ایشان مگر این حدیث را
هر آینه بس میبود ترا ... مگر از اهل این حدیث که مخلصان شیعه امامیه اند
سیوم اصل عَنْ سُلَیْمِ بْنِ قَیْسٍ قَالَ سَمِعْتُ عَبْدَ اللّٰهِ بْنَ جَعْفَرٍ الطَّیَّارَ یَقُوْلُ کُنَّا عِنْدَ مُعَاوِیَةَ اَنَا
وَالْحَسَنُ وَالْحُسَیْنُ وَعَبْدُ اللّٰهِ بْنُ عَبَّاسٍ وَعُمَرُ بْنُ اُمِّ سَلَمَةَ وَاُسَامَةُ بْنُ زَیْدٍ فَجَریٰ بَیْنِیْ وَبَیْنَ مُعَاوِیَةَ
کَلَامٌ فَقُلْتُ لِمُعَاوِیَةَ سَمِعْتُ رَسُوْلَ اللّٰهِ صلی الله علیه وآله یَقُوْلُ اَنَا اَوْلیٰ بِالْمُؤْمِنِیْنَ مِنْ اَنْفُسِهِمْ
ثُمَّ اَخِیْ عَلِیُّ بْنُ اَبِیْ طَالِبٍ اَوْلیٰ بِالْمُؤْمِنِیْنَ مِنْ اَنْفُسِهِمْ فَاِذَا اسْتُشْهِدَ فَالْحَسَنُ بْنُ عَلِیٍّ اَوْلیٰ بِالْمُؤْمِنِیْنَ مِنْ
اَنْفُسِهِمْ ثُمَّ ابْنِیَ الْحُسَیْنُ مِنْ بَعْدِهِ اَوْلیٰ بِالْمُؤْمِنِیْنَ مِنْ اَنْفُسِهِمْ فَاِذَا اسْتُشْهِدَ فَابْنُهُ عَلِیُّ بْنُ الْحُسَیْنِ اَوْلیٰ
بِالْمُؤْمِنِیْنَ مِنْ اَنْفُسِهِمْ وَسَتُدْرِکُهُ یَا عَلِیُّ ثُمَّ ابْنُهُ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِیٍّ اَوْلیٰ بِالْمُؤْمِنِیْنَ مِنْ اَنْفُسِهِمْ وَسَتُدْرِکُهُ
یَا حُسَیْنُ ثُمَّ تَکْمِلَةُ اثْنَیْ عَشَرَ اِمَامًا تِسْعَةٌ مِنْ وُلْدِ الْحُسَیْنِ قَالَ عَبْدُ اللّٰهِ بْنُ جَعْفَرٍ وَاسْتَشْهَدْتُ الْحَسَنَ وَالْحُسَیْنَ
وَعَبْدَ اللّٰهِ بْنَ عَبَّاسٍ وَعُمَرَ بْنَ اُمِّ سَلَمَةَ وَاُسَامَةَ بْنَ زَیْدٍ فَشَهِدُوْا لِیْ عِنْدَ مُعَاوِیَةَ قَالَ سُلَیْمٌ وَقَدْ سَمِعْتُ ذٰلِکَ
مِنْ سَلْمَانَ وَاَبِیْ ذَرٍّ وَالْمِقْدَادِ وَذَکَرُوْا اَنَّهُمْ سَمِعُوْا ذٰلِکَ مِنْ رَسُوْلِ اللّٰهِ صلی الله علیه وآله شرح ظاهر این است
که کلامیکه میان عبد الله بن جعفر و معاویه جاری شد تقریر ... که النبی اولی بالمؤمنین من
انفسهم تا کان ذلک فی الکتاب مسطورا و بیان شده در شرح حدیث دوم باب شصت و چهارم و اینکه این
گفتگو در زمان ... خلفای ثلثه ... عمر بن ام سلمه ... ام سلمه ... رسول
الله صلی الله علیه وآله ... عبد الله بن عبد الاسد ... تکمله کلام عبد الله
بن جعفر است یا کلام رسول الله صلی الله علیه وآله است و بنا بر اول ... مراد این است که ...
شمرد ... دوازده امام ... معنی روایت است از سلیم بن
قیس گفت شنیدم از عبد الله بن جعفر طیار میگفت بودیم نزد معاویه من و امام حسن و امام حسین
و عبد الله بن عباس و عمر بن ام سلمه و اسامة بن زید پس گذشت میان من و معاویه سخنی پس گفتم معاویه
را که شنیدم از رسول الله صلی الله علیه وآله میگفت من اولی بتصرفم در مومنان از خود ایشان بعد از آن برادرم
علی بن ابی طالب اولی بتصرف در مومنان است از خود ایشان پس چون شهید شود پس حسن بن علی اولی
بتصرف در مومنان است از خود ایشان بعد از آن پسرم حسین بعد از حسن اولی بتصرف در مومنان است از
خود ایشان پس چون شهید شود پس پسرش علی بن الحسین اولی بتصرف در مومنان است از خود ایشان و البته
در خواهی یافت او را ای حسین بعد از آن شمرد دوازده امام را نه از ایشان از اولاد حسین است گفت عبد الله بن

جعفر و بگواهی طلبیدم حسن و حسین و عبدالله بن عباس و عمر بن ام سلمه و اسامة بن زید پس گواهی دادند برای
راستی من نزد معویه پس گفت سلیم و بتحقیق شنیدم اینرا که عبدالله روایت کرد از سلمان و ابوذر و مقداد
و گفتند که سر کس که ایشان نیز شنیده اند اینرا از رسول الله صلی الله علیه و آله **چهارم اصل** عن ابی
الطفیل قال شهدت جنازة ابی بکر یوم مات و شهدت عمر حین بویع و علی جالس ناحیة فاقبل غلام
یهودی جمیل الوجه بهی علیه ثیاب حسان و هو من ولد هرون حتی قام علی راس عمر فقال یا امیر المؤمنین
انت اعلم هذه الامة بکتابهم و امر نبیهم قال فطأطأ عمر راسه فقال ایاک اعنی و اعاد علیه القول فقال
له عمر لم ذاک قال انی جئتک مرتادا لنفسی شاکا فی دینی فقال دونک هذا الشاب قال و من هذا الشاب
قال هذا علی بن ابی طالب ابن عم رسول الله صلی الله علیه و آله و هذا ابو الحسن و الحسین ابنی رسول الله و هذا زوج
فاطمة بنت رسول الله **شرح** و طفیلست از ابو الطفیل گفت حاضر شدم جنازه ابوبکر را روزی که مرد و حاضر شدم
عمر را وقتیکه بیعت کرده شد و علی نشسته بود در طرفی پس امد پسری جهود خوش روی خوش نما با بود
جامهای خوب و او از اولاد هرون بود تا ایستاد بر سر عمر پس گفت ای عمر تو فی داناترین این امتی بکتاب ایشان
و کار نبی ایشان راوی گفت پس افکند عمر سر خود را پس اینرا پسر گفت ترا میگویم و باز خواند بر او همان سخن
پس گفت او را عمر برای چه چیست این سوال گفت بدرستیکه من امدم نزد تو طلب کننده دین حق برای خود و شک
کننده در دین خود پس عمر گفت در یاب این جوان را پس گفت و کیست این جوان گفت این علی بن ابی طالب
پسر عموی رسول الله است و این پدر حسن و حسین دو پسر رسول الله است و این شوهر فاطمه بنت رسول الله
اصل فاقبل الیهودی علی علی علیه السلم فقال اکذاک انت قال نعم قال انی ارید ان اسألک عن ثلث و ثلث
و واحدة قال فتبسم امیر المؤمنین علیه السلم من غیر تبسم و قال یا هارونی ما منعک ان تقول سبعا قال
اسألک عن ثلث فان اجبتنی سألت عما بعدهن و ان لم تعلمهن علمت انه لیس فیکم عالم قال علی
علیه السلم فانی اسألک بالاله الذی تعبده لئن انا اجبتک فی کل ما ترید لتدعن دینک و لتدخلن فی دینی
قال ما جئت الا لذلک قال فسل **شرح** من غیر تبسم ابتدائیست و مستعمل شده بمعنی خلف نظیر و اتخذ
التحاجا و اتخذوا من مقام ابرهیم مصلی غیر تعجب ضد است و مراد این است که مدتی طلب بود که تبسم نیکرد بسبب
مصیبتی که حضور صاد این مجلس بسبب مشاهده امور سیئه و در این وقت کرد فی دفعه بی ملاحظه معنی
و مراد از هارونی منسوب بهارون تحسبه نه هر چه مدی است و طلق اغنی همان چه حدیث هفتم که در بیان اعلم اهل علم
احد و بیان میشود **معنی** پس رو امد پسر جهود بر علی علیه السلم پس گفت ایا چنین تو گفت بلی ای گفت بدرستیکه
من اراده دارم که سوال کنم ترا از سه مسئله و سه مسئله و یک مسئله دیگر پس گفت تبسم کرد امیر المؤمنین
علیه السلم بی انکه تبسم نکرد و گفت ای هارونی چه مانع کرد ترا که بگوئی هفت مسئله گفت سوال میکنم ترا اول از سه
مسئله پس اگر جواب گفتی میپرسم ترا از انچه بعد از آنهاست و اگر ندانستی انها را دانستم که نیست در میان
دانائی

دانائی اشارتست باینکه اسئله لا بتحقیقت ازین خود و بطلان ادیان دیگر و بوجود عالم بجهت احتیاج مابن خود
در دین شما و عدم ان در ادیان دیگر باطل میشود گفت علی علیه السلم پس بدرستی که قسم میدهم ترا باین معبود
عبادت کنی که عبادت میکنی که هر گاه اینرا که من جواب گفتم ترا هر چه میخواهی هر اینه واگذاری البته دین خود
را و هر اینه داخل میشوی البته در دین من گفت نیامده ام مگر برای این گفت پس سوال کن **اصل** قال اخبرنی عن اول
قطرة ای قطرة هی و اول عین فاضت علی وجه الارض و اول حجر وضع علی وجه الارض ای قطرة هی و اول عین
ای عین هی فاضت علی وجه الارض ای عین هی و اول شیء اهتز علی وجه الارض ای شیء هو فاجابه
امیر المؤمنین علیه السلم فقال له اخبرنی عن الثلث الاخر اخبرنی عن محمد کم له من امام عدل و فی ای جنة
یکون و من ساکنه معه فی جنته قال یا هارونی ان لمحمد اثنی عشر اماما عدلا لا یضرهم خذلان من خذلهم
و لا یستوحشون بخلاف من خالفهم و انهم فی الدین ارسب من الجبال الرواسی فی الارض و مسکن محمد
فی جنته معه اولئک الاثنا عشر الامام العدل فقال صدقت و الله الذی لا اله الا هو انی لاجدها فی
کتاب ابی هرون کتبه بیده و املاه موسی عمی علیه السلم **شرح** ان پسر گفت خبر ده مرا از اول قطره خونی که
چکیده شد بر روی زمین که کدام قطره است و اول چشمه که روان شد بر روی زمین که کدام چشمه است
و اول چیزی که جنبیده شد بر روی زمین که کدام چیز است پس جواب داد او را امیر المؤمنین
علیه السلم پس آن پسر گفت او را خبر ده مرا از سه دیگر خبر ده مرا از محمد که بعد از او چند امامان است که چند نفرند از او را
از جمله امام با عدالت یعنی امام بغایت عادل و در کدام بهشت میباشد و که قرارگاه او است با وی
که برضای او مقرر میکرد با او در بهشت او گفت ای هارونی بدرستیکه محمد را دوازده امام عادل است
که ضرر نمیرساند ایشان را واگذاشتن هر که واگذارد ایشان را و دلگیر نمیشوند بسبب مخالفت هر که مخالفت
کند ایشان را و بدرستیکه ایشان در دین خود محکم ترند از کوههائی که استوار ند در زمین بل
شد در شرح خطبه مصنف که چون زمین بکوهها بر دارد شد هر یک از هوا و اب که دور کوهها
گفته است مانع حرکت زمین است بالکلیه و جای محمد در بهشت مخصوص او است که دیگری از انبیا
و اوصیای سابقه را انجا با او نیست میاید در حدیث هفتم که ان بهشت عدن است از جمله مواضع جنت عدن
با او هستند دوازده امام عادل مراد این است که از مردان کسی دیگر با ایشان شریک نیست پس منافات ندارد
با انچه میاید در حدیث هفتم که زنان ایشان نیز با ایشانند پس گفت راست گفتی قسم بخدائی که نیست مستحق
عبادتی مگر او که بدرستیکه من هر اینه میابم این جماعت را که گفتی در نوشته پدرم هرون که نوشته اینرا بدست
خود و گفته اینرا موسی عموی من علیه السلم تا نویسد **اصل** فقال اخبرنی عن الواحدة اخبرنی عن وصی محمد کم یعیش
من بعده و هل یموت او یقتل قال یا هارونی یعیش بعده ثلثین سنة لا یزید یوما و لا ینقص یوما
ثم یضرب ضربة ههنا یعنی علی قرنه فتخضب هذه من هذا قال فصاح الهارونی و قطع کستیجه و هو

یقول اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له واشهد ان محمدا عبده ورسوله وانک وصیه ینبغی
ان تفوق ولا تنافق ولا تعظم ولا تستضعف قال ثم مضی بعلی علیه السلام الی منزله فعلمه معالم الدین
شرح لا تزید بصیغه مخاطب معلوم باب تفعیل یا باب ضرب از متعدی است لا تنقص مخاطب معلوم و باب
تفعیل یا باب نصر از متعدی است و مراد این است که تو در کتاب هم ورث ثلثین سنه دیگری و کان میلی
که کسر عدد از اصل او حال آنکه کسر دارد بنا بر اینکه وفات رسول الله در دوم ماه ربیع الاول است چنانچه
گذشت در ابواب التاریخ و در سال یازدهم هجرت است چنانچه ابن جوزی در تلقیح بعد از بیان وقایع ده سال
هجرت گفته و وفات وصی او در بیست و یکم ماه رمضان سال چهلم هجرت است چنانچه گذشت در ابواب
التاریخ پس میان دو وفات بیست و نه سال و شش ماه و نوزده روز فاصله است و محتمل است
بصیغه غایب مجرد باشد و ضمیر مستتر راجع بکتاب هم ورث باشد لیکن بنا بر این ماضی مناسب بود بجای مضارع
کلام راوی است و ضمیر قرنه راجع بعلی علیه السلام است و اشار الیه هذه لحیته است و مراد از وقت دست
بمحاسن گذاشتن بوده و مثل الیوم هذا قرنه است شاید که مراد اینها [illegible] برای [illegible] نشان زخم عمرو بن
عبدود در یک طرف سر امیر المؤمنین و اشارت او بطرف دیگر باشد و دانسته باشد که او ذو القرنین
این امت است که مذکور است در کتاب هم و [illegible] الکستیج بضم کاف و سکون سین بی نقطه و کسر تاء دو نقطه
در بالا و سکون یاء دو نقطه در پایین و جیم معرب کشتی بضم کاف و سکون شین با نقطه و تاء دو نقطه در بالا
کمربندی که اهل ذمه میبندند و در ایام اینجا زنار می‌بندند یعنی پیر گفت چیز چه مرا از آن بکمله
که مانده چیز چه مرا از وصی محمد که چند وقت زنده کافی میکنند بعد از محمد علیا پیمبر با گشته محتشم
گفت ای ها یعنی زنده کافی میکنند بعد از وصی سال و زیاده عشری بکمره زنده کم عشری بکوی بعد
آن زنده میشود [illegible] اینجا [illegible] است این ذکر [illegible] میشود بر علی سر او مراد این است که دست خود را بر ابرو
از سر خود گذاشت پس [illegible] میشود این محاسن از اینجای سر او گفت پس قرار داد [illegible] و کشتی
خود را و او گفت که ای [illegible] که نیست مستحق عبادتی مگر الله تنها که شریکی نباشد او را و گواهی
میدهم که محمد بنده او و رسول او است و اینکه تو وصی اوی سزاوار است که تو بالا باشی و کسی بر تو بالا نی
نکرد و اینکه تعظیم کرده نشوی و ضعیف شمرده نشوی [illegible] گفت بعد از آن برد او را علی علیه السلام سوی
منزل خود پس تعلیم کرد او را مسائل دین اسلام پنجم اصل عن ابی حمزه قال سمعت علی بن الحسین علیهما السلام
یقول ان الله خلق محمدا وعلیا واحد عشر من ولده من نور عظمته فاقامهم اشباحا فی ضیاء نوره
یعبدونه قبل الخلق یسبحون الله ویقدسونه وهم الائمة من ولد رسول الله صلی الله علیه وآله شرح ضمیر هم
راجع باحد عشر است و بنا بر اول من تبعیضیه است و ولد بضم واو و سکون لام است و بنا بر دوم من
تعلیلیه است و ولد بفتح واو و فتح لام عبارت از فاطمه است موافق آیه سوره احزاب و اولوا الارحام بعضهم

اولی ببعض فی کتاب الله و گذشت در شرح حدیث سوم باب ما نص الله عز وجل و رسوله علی الائمه علیهم السلام
واحدا فواحدا که باب شصت و چهارم است یعنی روایت است از ابو حمزه ثمالی گفت شنیدم از امام زین العابدین
علیه السلام میگفت بدرستیکه الله تعالی آفرید روح محمد و علی و یازده امام از اولاد علی را از عظمت خود
بیان این شد در حدیث دوم باب نود و سیوم پس وا داشت ایشان را اشخاص یعنی روحهای بی
بدن در روشنی نور خود یعنی لطف و توفیق خود عبادت میکردند او را ایشان [illegible]
تسبیح میکردند الله تعالی را و تقدیس میکردند او را و ایشانند ائمه از اولاد رسول الله صلی الله علیه وآله
ششم اصل قال سمعت ابا جعفر علیه السلام یقول الاثنا عشر الامام من آل محمد علیهم السلام کلهم محدث
من ولد رسول الله صلی الله علیه وآله ومن ولد علی ورسول الله وعلی هما الوالدان علیهما السلام فقال
علی بن راشد وکان اخا علی بن الحسین لامه وانکر ذلک فصرر ابو جعفر وقال اما ان ابن امک کان احدهم
شرح من در من آل تبعیضیه است باعتبار خروج فاطمه علیها السلام یا بیانیه است و آل محمد یعنی اهل بیت محمد است
که بیان شد در حدیث پنجاه و چهارم باب صد و هفتم که مراد اوصیا است پس شامل جمیع دوازده امام است
معنی محدث بضم میم و فتح حاء بی نقطه و دال بی نقطه مفتوحه گذشت در باب سیوم که باب الفرق بین الرسول والنبی والمحدث
من در من ولد دو جا تعلیلیه است و ولد رسول الله بفتح واو و فتح لام عبارت از فاطمه علیها السلام و این
باعتبار علی و حسن و حسین علیهم السلام است موافق آیه سوره احزاب و اولوا الارحام بعضهم اولی ببعض فی
کتاب الله و بیان شد در شرح حدیث دوم باب ما نص الله عز وجل و رسوله علی الائمه علیهم السلام واحدا
فواحدا که باب شصت و چهارم است و ولد علی بفتح واو و فتح لام عبارت از حسین علیه السلام و این باعتبار
نه امام از اولاد حسین علیه السلام است که موافق آیه سوره احزاب مذکوره در ایشان جاری است چنانچه مذکور
شد در حدیث نهم باب شصت و چهارم رسول الله مرفوع و مبتدا است هما ضمیر فصل است الوالدان خبر مبتدا است
[illegible] که مراد [illegible] الوالدان ایجاد [illegible] باشد و معنی بکو والدان گذشت در حدیث هفتاد و هفتم
باب صد و هفتم و جاهای دیگر کتاب الایمان والکفر در حدیث ششم باب شصت و نهم که باب البر بالوالدین است
نزدیک بعضی [illegible] این حدیث گذشت در حدیث دوم باب پنجاه و چهارم و در اینجا بجای علی بن راشد عبدالله
[illegible] و بس شاید او برادر رضاعی داشته باشد و در بعضی نسخ در اینجا بجای علی عبدالله است ضمیر ذلک راجع
[illegible] است و انکر بصیغه متکلم وحده است از باب افعال و [illegible] و بتقدیر استفهام است
صرر بصاد بی نقطه و راء بی نقطه مشدده [illegible] بصیغه ماضی معلوم باب تفعیل است [illegible]
[illegible] یعنی [illegible]
[illegible] گفت شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام میگفت که دوازده امام از اهل بیت محمد جمیع ایشان
محدث اند [illegible] رسول الله صلی الله علیه وآله [illegible] علی [illegible] رسول الله و علی ایشان [illegible]

عقب ایشان برای یافتن امر الله علیهما السلام پس گفت علی بن راشد و عمو برادر رضاعی علی بن الحسین از جانب
مادر علی بن راشد که ایا من منکر نشوم از ابن حنفیه پدر او و عموی امام محمد باقر علیه السلام و گفت اکاه
باش بدرستیکه پسر رضاعی مادر تو عمو بود یکی از ایشان شان محمد بود هفتم اصل محمد بن یحیی عن محمد بن
الحسین عن مسعدة بن زیاد عن ابی عبد الله علیه السلام و محمد بن الحسین عن ابراهیم عن ابن ابی یحیی المدینی
عن ابی هارون العبدی عن ابی سعید الخدری قال کنت حاضرا لما هلک ابو بکر واستخلف عمر اقبل
یهودی من عظماء یهود یثرب وتزعم یهود المدینة انه اعلم اهل زمانه حتی رفع الی عمر فقال له یا عمر
انی جئتک ارید الاسلام فان اخبرتنی عما اسألک عنه فانت اعلم اصحاب محمد بالکتاب والسنة
وجمیع ما ارید ان اسأل عنه قال فقال له عمر انی لست هناک لکنی ارشدک الی من هو اعلم امتنا
بالکتاب والسنة وجمیع ما قد تسأل عنه وهو ذاک فاومأ الی علی علیه السلام فقال له الیهودی یا عمر ان کان
هذا کما تقول فما لک ولبیعة الناس وانما ذاک اعلمکم فزبره عمر شرح این قضیه غیر قضیه ایست که
مذکور شد در حدیث چهارم اگر چه اسباب شبیه است و محمد بن الحسین مرفوع معطوف بر محمد بن یحیی است یا
مجرور معطوف بر محمد بن الحسین است و اختلاف با اعتبار مرجع عنه است و ضمیر قال راجع اول راجع بابی
سعید است و در دوم راجع بابی عبد الله است و مراد این است که اختلاف در میان دو روایت این در کس
نیست که در اینکه ابو سعید گفت کنت حاضرا و امام [illegible] گفت پس [illegible] یعنی
روایت کرد محمد بن یحیی از محمد بن الحسین از مسعدة بن زیاد از ابی عبد الله [illegible] کلینی [illegible] و روایت کرد محمد بن
حسین از ابرهیم از ابن ابی یحیی المدینی از ابی هرون عبدی از ابو سعید خدری بضم خاء با نقطه و
سکون دال بی نقطه و راء بی نقطه ابو سعید گفت بوده ام حاضر [illegible] امام گفت که وقتیکه هالک شد ابو بکر
و خلیفه کرده شد عمر [illegible] که او
دانا تر اهل زمان خود است [illegible] گفت او را ای عمر بدرستیکه من [illegible]
[illegible] اسلام [illegible] اصحاب محمد [illegible]
[illegible] بکتاب و سنت و جمیع [illegible] گفت پس
او را ای عمر بدرستیکه من [illegible]
امت ما ست بکتاب و سنت و جمیع [illegible]
پس گفت او را آن یهودی که ای عمر اگر باشد این مرد چنانچه گفتی پس چه کار است ترا با بیعت مردمان [illegible]
[illegible] اصل ثم اتی الیهودی
فاتی الی علی علیه السلام فقال انت کما ذکر عمر قال وما قال عمر فاخبره فقال ان کنت کما قال سألتک
عن اشیاء ارید ان اعلم هل یعلمه احد منکم فاعلم انکم فی دعواکم خیر الامم واعلمها صادقین

ومع

ومع ذلک ادخل فی دینکم الاسلام فقال امیر المؤمنین علیه السلام نعم انا کما ذکر لک عمر سل عما بدا لک اخبرک
به ان شاء الله قال اخبرنی عن ثلاث وثلاث وواحدة فقال له علی علیه السلام یا یهودی لم لم تقل اخبرنی عن
سبع فقال له الیهودی انک ان اخبرتنی بالثلاث سألتک عن البقیة والا کففت فان اجبتنی فی هذه
السبع فانت اعلم اهل الارض وافضلهم واولی الناس بالناس فقال له سل عما بدا لک یا یهودی شرح
ضمیر بعلم راجع [illegible] است [illegible] که [illegible] از [illegible]
و جواب [illegible] [illegible] سبیت که [illegible]
استفهام است و مراد این است که این [illegible] معجزات است [illegible] انبیاء [illegible]
[illegible] جواب هفت مسئله که سائل [illegible] دعوای [illegible]
[illegible] کتاب الحج والعمرة [illegible] که [illegible] هشتم است که [illegible] عن الصلوة [illegible]
[illegible] در حدیث چهارم باب [illegible] که [illegible] کیف کان سفرک [illegible] طریقک کان کذا و کذا او
[illegible] که سل عما بدا لک [illegible] فقال سل عما بدا لک است
[illegible] خبر صادق [illegible] است [illegible]
[illegible] علی علیه السلام پس گفت [illegible] که گفت [illegible] علی علیه السلام گفت [illegible] که گفت [illegible]
[illegible] که [illegible] العلم [illegible] که [illegible] که [illegible]
که سوال [illegible] که [illegible] دعوی [illegible]
[illegible] اسلام است پس گفت امیر المؤمنین علیه السلام که [illegible]
[illegible] که گفت [illegible] ان شاء الله گفت [illegible]
مسئله [illegible] مسئله پس گفت او را علی علیه السلام ای یهودی [illegible] از هفت مسئله
پس گفت [illegible] که [illegible] مسئله [illegible]
از سوال [illegible] هفت مسئله [illegible] اهل [illegible]
[illegible] کفت
[illegible] ای یهودی اصل قال اخبرنی عن اول حجر وضع علی وجه الارض
واول شجرة غرست علی وجه الارض واول عین نبعت علی وجه الارض فاخبره امیر المؤمنین علیه السلام
ثم قال له الیهودی اخبرنی عن هذه الامة کم لها من امام هدی واخبرنی عن نبیکم محمد این منزله فی
الجنة واخبرنی من معه فی الجنة فقال له امیر المؤمنین علیه السلام ان لهذه الامة اثنی عشر اماما هدی من ذریة
نبیها وهم منی واما منزل نبینا فی الجنة ففی افضلها واشرفها جنة عدن واما من معه فی منزله
فیها فهؤلاء الاثنا عشر من ذریته وامهم وجدتهم وام امهم وذراریهم لا یشرکهم فیها احد شرح

من در حق ذریه برای سببیات الذریة وگر ذال با نقطه و تشدید را بی‌نقطه و تشدید یا و نقطه در با بین
فرزند و مراد اینجا فاطمه علیها السلام است که وسیله امامت دوازده امام است موافق آیه سوره احزاب
اولوا الارحام بعضهم اولی ببعض فی کتاب الله و بیان شد در شرح حدیث دوم باب شصت و چهارم و قرابت
کاهی مستعمل میشود در یکی مثل آیه سوره آل عمران من در معنی برای ابتدا است و مراد این است که اولاد ایشان ائمه
بودن مثل رسول و ائمه در حجیت علانیه منافات ندارد با بودن بعضی مومنان در حجیت علانیه امامت در آن
مثل امهم بمعنی اصلهم است و عبارت فاطمه ائمه است حبلهم عبارت از خلیفه است بنو علی نیز بیان نمی‌کند که جمله
اولاد ایشان نیست و لهذا تعبیر از آن کرده بام صهم و مراد والده اصل ایشان است و ضدا ایشان مبتدا است
لا یشرکهم خبر مبتدا است بمعنی آن است ضمیر نهایت جمع مذکر آیهم است و اکو جمع مونث میبود ضمیر
مییا بیست و مراد این است که هر کدام از اولاد ایشان که از جمله آن دوازده نیستند شریک ایشان
نیستند در منزلت ایشان شرح حمویه گفت حنیفیه مراد از اول کسی که گذاشته شد بر روی زمین
بیوجه کار دسر او اولاد رخیتی که نشانده شد بر روی زمین و اول چشمه که جوشید بر روی زمین بیت
خبر داد مرا امیر المومنین علیه السلام بعد از آن گفت او را او چه خبر داد مرا از امت پیغمبر آخر الزمان که
چند امام از امام و اسنی بعد از رسول و خبر ده مرا از پیغمبر احمد که کجا است منزل او در بهشت و
مراکه کیست با او در بهشت پس گفت او را امیر المومنین علیه السلام بدرستیکه این امت را بعد از پیغمبر دوازده امام
دامستی است از فرزندان پیغمبر ایشان و ایشان از منند و اما منزل پیغمبر ما در بهشت پس در بهترین منزل
که جنت عدن است و اما آنکه با او است در منزل او در جنت عدن پس آن دوازده امامند از فرزندان او و
اصل ایشان خدیجه اینهم ایشان که مادر اصل ایشان است و اولاد ایشان شریک نمیشود ایشان از جمله آن
اولاد هیچیک **فصل** در کتاب خصال ابن بابویه در جواب سه مسئله اول حنیفین است قال یا یهودی انتم
تقولون ان اول حجر وضع علی وجه الارض الحجر الذی فی بیت المقدس و کذبتم هو الحجر الذی نزل به
آدم من الجنة قال صدقت والله انه لبخط هرون و املاء موسی قال و انتم تقولون ان اول عین نبعت
علی وجه الارض العین التی ببیت المقدس و کذبتم هو عین الحیوة التی غسل فیها یوشع بن نون السمکة
وهی العین التی شرب منها الخضر و لیس یشرب منها احد الا حیی قال صدقت والله انه لبخط هرون و املاء موسی
قال و انتم تقولون ان اول شجرة نبتت علی وجه الارض الزیتونة و کذبتم هی العجوة التی نزل بها آدم علیه السلام
من الجنة معه قال صدقت والله انه لبخط هرون و املاء موسی و مراد به الحجر الذی نزل به آدم حجر اسود است
که در کعبه است چنانچه بیاید در کتاب الحج در حدیث سیوم باب اول در بیان مسئله هفتم و جواب
آن که اینجا مذکور نیست اصل حنیفین است ثم قال الساعة و اسلم کم یعیش وصیه بعده قال ثلثین
سنة قال ثم مه یموت او یقتل قال یقتل یضرب علی قرنه فتخضب لحیته قال صدقت والله انه لبخط

هرون و املاء موسی **هشتم اصل** عن ابی جعفر علیه السلام عن جابر بن عبد الله الانصاری قال دخلت علی فاطمة
علیها السلام و بین یدیها لوح فیه اسماء الاوصیاء من ولدها فعددت اثنی عشر آخرهم القائم ثلثة
منهم محمد و ثلثة منهم علی **شرح** روایت امام علیه السلام از جابر مبنی بر این است که گذشت در حدیث دوم
مولد ابی جعفر محمد بن علی علیه السلام که فلما رای ما یقولون حدثهم عن جابر بن عبد الله فصدقوه فاد
فعددت برای تقریبست ضمیر آخرهم و ضمیر منهم راجع بالاوصیاء من ولدها است و امیر المومنین علیه السلام
داخل در جمع ضمیر نیست علاوه گفته و ثلثة منهم علی چه در کتاب من لا یحضره الفقیه در باب الوصیة من لدن
آدم چنین است و اربعة منهم علی و بنابر این ضمیر راجع باثنی عشر است **یعنی** روایت است از امام محمد باقر
علیه السلام از جابر بن عبد الله انصاری که گفت در رفتم نزد فاطمه علیها السلام و پیش او لوحی بود که در آنجا نامهای
اوصیاء از جمله فرزندان فاطمه بود پس شمردم امامان که ضمیر ایشان بعد آن لوح شمردم دوازده امام را
آخر ایشان قائم آل محمد است سه کس از ایشان مسمی بمحمد است و سه کس از ایشان مسمی بعلی است
نهم اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال ان الله ارسل محمدا صلی الله علیه و آله الی الجن و الانس
و جعل من بعده اثنی عشر وصیا منهم من سبق و منهم من بقی و کل وصی جرت به سنة و الاوصیاء
الذین من بعد محمد علیهم السلام علی سنة اوصیاء عیسی و کانوا اثنی عشر و کان امیر المومنین علی سنة المسیح
شرح مراد بکل وصی هر وصی پیغمبری از جمله انبیا است **یعنی** روایت است از امام محمد باقر علیه السلام که گفت بدرستیکه الله تعالی فرستاد محمد را صلی الله علیه و آله بسوی جن و انس
و گردانید بعد از وی دوازده امام و صی بعضی ایشان گذشته‌اند و بعضی ایشان مانده‌اند و هر وصی پیغمبری جاری شده
با او روشی از روشهای اوصیای انبیاء که اوصیای بعد محمد حکومت داشته‌اند و اوصیای عیسی که مظلوم
بوده‌اند خواه در جمیع عمر و خواه در بعضی عمر و اوصیا ایشان که بعد از محمد علیهم السلام بر روش اوصیاء
عیسی‌اند در مظلومیت میبودند اوصیای عیسی نیز دوازده و بود امیر المومنین علیه السلام بر روش مسیح
در لباس و طعام و موافق اهل فقر با او اینکه خواهرش داشت مثل سلمان و ابوذر و مقداد و عمار و جابر
و مانند ایشان مثل حواریین عیسی و مثل آنکه اهل این امت باو کفتند در اینکه بعضی او را اله شمردند
بعضی او را منکر شدند **دهم اصل** محمد بن یحیی عن احمد بن محمد بن عیسی و محمد بن ابی عبد الله و محمد
بن الحسن عن سهل بن زیاد جمیعا عن الحسن بن العباس بن الحریش عن ابی جعفر الثانی علیه السلام ان
امیر المومنین علیه السلام قال لابن عباس ان لیلة القدر فی کل سنة و انه ینزل فی تلک اللیلة امر السنة
و لذلک الامر ولاة بعد رسول الله صلی الله علیه و آله فقال ابن عباس من هم قال انا و احد عشر من
صلبی ائمة محدثون **شرح** مضمون این گذشت در حدیث دوم باب جعل و بکیم **یازدهم اصل** و بهذا الاسناد
قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله لاصحابه آمنوا بلیلة القدر انها تکون لعلی بن ابی طالب و لولده

الاحد عشر من بعدی شرح منقول است بعمان سند حدیث سابق از امام محمد تقی علیه السلام که گفت که رسول الله صلی الله
علیه واله اصحاب خود را که ایمان او ببعدیث قدر ابکران میباشند برای علی بن ابی طالب علیه السلام برای فرزندان او که
او یازده اند بعد از من یا این معنی که نقل علامت مکر بر امام زمان مخصوص بزمان من نیست و بعد از من خواهد
بود و دوازده کس مذکور دوازدهم اصل وبهذا الاسناد ان امیر المؤمنین علیه السلام قال لابی بکر یوما لا تحسبن الذین قتلوا فی
سبیل الله امواتا بل احیاء عند ربهم یرزقون واشهد ان رسول الله صلی الله علیه واله مات شهیدا والله لیأتینک
فایقن اذا جاءک فان الشیطان غیر متخیل به فاخذ علی بید ابی بکر فاراه النبی صلی الله علیه واله فقال
له یا ابا بکر آمن بعلی وباحد عشر من ولده انهم مثلی الا النبوة وتب الی الله مما فی یدک فانه لا حق لک فیه
قال ثم ذهب فلم یر شرح متخیل بها بانقطه وتشدید یا دو نقطه در پایین بصیغه اسم فاعل باب تفعل است
التخیل در امدن کسی بصورت دیگر اتهم بفتح همزه یا بکسر همزه است ثم برای تعجب است ضمیر ذهب راجع بانحضرت
وهم چنین ضمیر فلم یر بفتح یا دو نقطه در پایین وفتح را بی نقطه معنی ومنقول است بهمان سند از امام محمد تقی علیه السلام
که امیر المؤمنین علیه السلام گفت ابو بکر را روزی این آیه از سوره آل عمران که کاش مکر الیه جمیع را که کشته شدند در راه
الله تعالی مردگان معنی بخبر ان از انجه واقع میشود بعد از ایشان بلکه زندگانند نزد صاحب اختیار
خود بکمال قرب روزی داده میشوند بعلم انجه حادث میشود وشادانند ومکواهی میدهم که رسول الله صلی الله
علیه واله رفت از دنیا کشته شده در راه الله تعالی چنانچه منقول است که زن یهودیه باو زهر داد ومکرر
اثر عود کرد تا آخر بسبب آن از دنیا رفت بخدا قسم که هر اینه میاید البته نزد تو پس یقین بدان که او است چون
اید نزد تو چه بدرستی که شیطان بصورت او ممثل نمیشود چنانچه خود او را دیدند پس گرفت دست ابو بکر را
پس نمود او را النبی صلی الله علیه واله پس گفت او را ابو بکر ایمان آور بعلی و بیازده امام از فرزندان او اینکه
ایشان مثل منند در جمیع کمالات مگر نبوت وتوبه کن سوی الله تعالی از خلافتی که در دست داری چه بدرستی که
شان این است که نیست حق تو در آن امام محمد تقی علیه السلام گفت که بعد از این ابو بکر رفت پس اجتناب نکرد اما
دیده نشد ابو بکر که رفت سیزدهم اصل عن زرارة قال سمعت ابا جعفر علیه السلام یقول الاثنا عشر الامام من آل
محمد کلهم محدث من ولد رسول الله صلی الله علیه واله ومن ولد علی بن ابی طالب علیه السلام فرسول الله وعلی
علیهما السلام هما الوالدان شرح مضمون این گذشت در حدیث ششم چهاردهم اصل عن ابی بصیر عن ابی جعفر
علیه السلام قال یکون تسعة ائمة بعد الحسین بن علی تاسعهم قائمهم شرح روایت است از ابو بصیر از امام
باقر علیه السلام که گفت میباشند نه امام بعد از حسین بن علی نهم ایشان ایستاده بکار حق است از جمله ایشان
پانزدهم اصل عن زرارة قال سمعت ابا جعفر علیه السلام یقول نحن اثنا عشر اماما منهم حسن وحسین ثم
الائمة من ولد الحسین علیهم السلام شرح تخصیص حسن وحسین بذکر برای اشعار باین است که نیست در
این دوازده دو برادر غیر ایشان چنانچه گذشت در باب ثبات الامامة فی الاعقاب که باب شصت وسیوم است

بعض

معنی روایت است از زراره که گفت شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام میگفت ما دوازده امامیم از جمله آن دوازده
حسن وحسین بعد از آن امامان از جمله اولاد حسین علیهم السلام شانزدهم اصل عن ابی الجارود عن ابی جعفر علیه السلام
قال قال رسول الله صلی الله علیه واله انی واثنی عشر من ولدی وانت یا علی زر الارض یعنی اوتادها وجبالها
بنا اوتد الله الارض ان تسیخ باهلها فاذا ذهب الاثنا عشر من ولدی ساخت الارض باهلها ولم ینظروا
شرح من برای تبیین است ولدی بفتح واو وفتح لام عبارت از فاطمه علیها السلام است چنانچه بیان شد در شرح
حدیث ششم این باب واز قبیل ذکر خاص بعد از عام است برای اهتمام بیرحالی است مثل آن چنانچه در ترجمه حکایت
الرز بفتح را بی نقطه وتشدید زای بانقطه جمع درز است وآن حلقه آهنی است که قفل در میرود برای استحکام در
واینجا استعاره شده برای کوهها یعنی اوتادها وجبالها کلام امام محمد باقر علیه السلام است وبرای بیان در
چیز است اول استعاره که بیان شده دوم اینکه کلام سابق از قبیل تشبیه است مثل زید اسد یعنی زید کالاسد
است تسیخ بسین بی نقطه ویا دو نقطه در پایین وخای بی نقطه بصیغه مضارع غایب باب ضرب است معنی روایت
از ابو الجارود ویاد بن منذر از امام محمد باقر علیه السلام که گفت که رسول الله صلی الله علیه واله گفت بدرستی که من ودوازده
امام بسبب فرزندان من وتو ای علی مانند درزها برای زمینیم مراد میخهای زمین است که کوههای زمین باشد
بیان این آنکه بیرکت ما منع کرده الله تعالی زمین را باین معنی که منع کرده از اینکه حرکت کند با اهلش پس چون روند
همه دوازده امام بسبب فرزندان من حرکت میکند زمین با اهلش ومهلت داده نمیشوند اهل زمین بعد از آن
واقعه باین معنی که همه هلاک میشوند هفدهم اصل عن ابی سعید رفعه عن ابی جعفر علیه السلام قال قال رسول الله
صلی الله علیه واله من ولدی اثنا عشر نقیبا نجباء محدثون مفهمون آخرهم القائم بالحق یملأها عدلا کما
ملئت جورا شرح من برای تبیین است ولدی بفتح واو وفتح لام عبارت از فاطمه علیها السلام است موافق انچه
گذشت در شرح حدیث ششم این باب النقیب گواه جماعت ومراد اینجا گواه ربوبیت حضرت رب العالمین است که اگر
نباشد ربوبیت باطل شود بتجویز اختلاف از روی ظن وخود رای معنی روایت است از ابو سعید عصفری بالا
برده سند حدیث از امام محمد باقر علیه السلام که گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه واله که بسبب فرزندان من
دوازده گواه که بزرگانند سخن کرده شده ملائکه اند ما ابتداء شده کار بالهام الحمید اخر ایشان برپا دارنده
حقست پر میکند زمین را از عدالت چنانچه پر شده از ظلم هیجدهم اصل عن کرام قال حلفت فیما بینی وبین
نفسی ان لا اکل طعاما بنهار ابدا حتی یقوم قائم آل محمد فدخلت علی ابی عبد الله علیه السلام قال فقلت له رجل
من شیعتکم جعل لله علیه ان لا یاکل طعاما بنهار حتی یقوم قائم آل محمد قال فصم اذا یا کرام ولا تصم العیدین
ولا ثلثة التشریق ولا اذا کنت مسافرا ولا مریضا فان الحسین علیه السلام لما قتل عجت السموات والارض ومن
علیهما والملائکة فقالوا یا ربنا ائذن لنا فی هلاک الخلق حتی نجدهم عن جدید الارض بما استحلوا حرمتک
وقتلوا صفوتک فاوحی الله الیهم یا ملائکتی ویا سمواتی ویا ارضی اسکنوا ثم کشف حجابا من الحجب فاذا خلفه

محمد ما اثنا عشر وصيا له علیهم السلام واحد منهم ولد القائم من بنيهم فقال يا مالك يكفي وباسمواني وبا ارضي
بهذا الشعر الجيد قالها ثلث مرات **شرح** قریب بمضمون این حدیث گذشت در کتاب الصیام در حدیث اول باب پنجاه
هشتم که باب من جعل علی نفسه صوما معلوما است کرام بکسر کاف و تخفیف را بی‌نقطه یا بفتح کاف و تشدید را یا
وجوه این روایت از و اقفیه شاید حکّ ان اینجا بمعنی بیان است بقرینه ‌صلی الله علیه و بیان فرق مشهور در
کتاب الایمان والنذور در الکفارات مراد بثلثه التشریق یازدهم و دوازدهم و سیزدهم ذی الحجه است در منی باید و جا
که باید ازان مختلف میشود باختلاف اشخاص که اهل سیر روزی است چنانچه در این حدیث و حدیث دوم باب صوم
العیدین و ایام التشریق از کتاب الصیام است که باب شصت و دوم است و که اهل صور روزی است چنانچه در حدیث
سیوم باب مذکور در کتاب الصیام است و که اهل اصلا نیست چنانچه اشاره بان میشود در حدیث سیوم باب مذکور
کتاب الصیام الحج بفتح حا بی‌نقطه و تشدید جیم مصدر باب ضرب بمعنی فریاد او در نحقیق عاید که میشود بوده که
کلام انجاب بر سبیل استعاره تمثیلیه باشد برای مبالغه در بدی قتل حسین علیه السلام و مبالغه در قدرت الله تعالی
بر انتقام و مبالغه در وعده انتقام از قاتلان او بر سبیل حقیقت است و طلب جواب بعضی ملائکه باشد و نظیر این
در قرآن و حدیث بسیار است مثل ان یقول له کن فیکون و مثل یوم نقول لجهنم هل امتلأت الجب بفتح جیم و تشدید
ذال بی‌نقطه مصدر باب نصر استیصال و مادر به استعمال مصدریه است ضمیر مستتر در قطعه راجع باسم تعالی است
یا راجع بامام علیه السلام است **یعنی** روایت است از کرام گفت نذر کردم و صادق من وجود دم که نخورم در روزی طعامی
هرگز تا ایستد بکار امامت قائم آل محمد پس داخل شدم بر امام جعفر صادق علیه السلام پس گفتم او را مردی از شیعه شما
واجب شرعی کرده بر خود که نخورد طعامی در روزی هرگز تا ایستد قائم آل محمد گفت پس روزه بگیر بر این تقدیر
ای کرام و روزه مگیر در عید رمضان و عید قربان و در سه روز تشریق و نه در وقتی که مسافر باشی یا بیمار باشی بنابر
نذر مقید ببعض شد و نه در وقتی که بیمار باشی مراد این است که قیام قائم در زمان تو نخواهد شد چه بدرستی که
حسین علیه السلام وقتی که کشته شد فریاد بلند بر آمد اسمانها و زمین و هر که در اسمانها و زمین است و ملائکه پس گفتند
ای صاحب کل اختیار ما رخصت ده ما را در هلاک این جمع تا بر اندازیم ایشان از روی زمین بسبب طرف
کردن ایشان فرق نزاع و کشتن ایشان خالص اولیای تو را پس وحی فرستاد الله تعالی سوی ایشان که ای
ملائکه من و ای اسمانهای من و ای زمین من ساکن باشید بعد از ان برداشت پرده را از پرده ها پس ناگاه در
ان پرده محمد بود و دوازده وصی که او راست علیهم السلام و گرفت دست فلانی که قائم است از میان ایشان
پس گفت ای ملائکه من و ای اسمانهای من و ای زمین من بابن انتقام میکشم برای این حمل گفت الله تعالی این عبارت
را که باین انتقام میکشم برای این سه بار **نوزدهم اصل** عن سماعة بن مهران قال كنت انا وابو بصير ومحمد بن
عمران مولى ابي جعفر عليه السلام في منزله بمكة فقال محمد بن عمران سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول نحن اثنا عشر محدثا
فقال له ابو بصير سمعت من ابي عبد الله عليه السلام فحلفه مرة او مرتين انه سمعه فقال ابو بصير لكني سمعته

من ابي

من ابي جعفر علیه السلام **شرح** روایت است از سماعه بن مهران گفت بودیم من و ابو بصیر و محمد بن عمران خادم امام محمد باقر
علیه السلام در منزل محمد بن عمران در مکه پس گفت محمد بن عمران شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت ما دوازده
محدث گفته شده ملائکه در شب قدر ایم پس گفت او را ابو بصیر ایا شنیدی از امام جعفر صادق علیه السلام پس قسم
داد او را یکبار یا دو بار که او شنید از او پس گفت ابو بصیر لیکن من شنیدم انرا از امام محمد باقر علیه السلام مسلم داد
برای انیست که مردمان با محدث کنند که حقیقت تا او بنی الطعن کند شنید شخود را چه بسیار علاوه مردمان
فرق میان محدث و نبوت نمیکنند چنانچه گذشت در حدیث ششم **باب صد و بیست و پنجم اصل**
باب في انه اذا قيل في الرجل شيء فلم يكن فيه وكان في ولده او ولد ولده فانه هو الذي قيل فيه **شرح** این باب
در بیان اینکه چون گفته شود در مردی چیزی پس نباشد آن چیز در آن مرد بر سبیل حقیقت و باشد در فرزند
او یا در فرزند فرزند او پس بدرستیکه آن همان است که گفته شده در آن مرد بر سبیل مجاز در این باب سه
حدیث است **اول اصل** عن ابي عبد الله عليه السلام قال ان الله اوحى الى عمران اني واهب لك ذكرا سويا مباركا يبرئ
الاكمه والابرص ويحيي الموتى باذن الله وجاعله رسولا الى بني اسرائيل فحدثت عمران امرأته حنة بذلك وهي
ام مريم فلما حملت كان حملها بها عند نفسها غلاما فلما وضعتها قالت رب اني وضعتها انثى وليس
الذكر كالانثى اي لا يكون البنت رسولا يقول الله عز وجل والله اعلم بما وضعت فلما وهب الله
لمريم عيسى كان هو الذي بشر به عمران ووعده اياه فاذا قلنا في الرجل منا شيئا فكان في ولده او ولد ولده
فلا تنكروا ذلك **شرح** علاما منصوب بنزع خافض است بتقدیر مثل غلام یا کو اسناد مجازی باشد احتیاج
بتقدیر نیست در سوره آل عمران چنین است اذ قالت امرأة عمران رب اني نذرت لك ما في بطني محررا فتقبل مني انك
انت السميع العليم فلما وضعتها قالت رب اني وضعتها انثى والله اعلم بما وضعت وليس الذكر كالانثى
اسقاط والله اعلم بما وضعت معنی و این است که انجمله معترضه است و کلام الله تعالی است و ما قبل و ما بعد کلام
مادر مریم است الف لام الذکر برای عهد خارجی است یعنی پسر سوی مبارک تا اخر اوصاف عموم و مراد این است
که من اشتباه نکرده ام زیرا که ذکر سوی متشبه بانثی نمیشود و این مبنی بر این است که ذکر خنثی متشبه بانثی
نمیشود ای لا یکون برای بیان مقصود جمله از رب انی وضعتها انثی است زیرا که رسالت عمده ترین اوصاف
مذکور است بقرینه قول الله عز وجل و الله اعلم بما وضعت و مراد این است که وضع مریم مشتمل است بر وضع عیسی
پس فعل خلاف نشده **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بدرستیکه الله تعالی وحی فرستاد
سوی عمران پدر مریم که من خواهم بخشید ترا پسری صحیح اعضای کثیر فایده شفا میبخشد کور مادر زاد
و صاحب برص را و زنده میکند مرده را باذن الله تعالی و خواهم کرد اینرا رسول سوی بنی اسرائیل
با این معنی که امرا و دعوت ایشان میکند چنانچه رسول آخر الزمان مبعوث بجمیع مردم اما امر و دعوت اهل
و جوار ان کرد چنانچه گفته در سوره انعام لتنذر ام القری و من حولها پس حکایت کرد عمران زن خود حنه را

بانچه وحی شد و حنه مادر مریم است که گذشت در حدیث چهارم مولد ابی الحسن موسی علیه السلام که در همه جا به تعبیر
پس شاید که ورنام داشته باشند بلی وقتیکه ابستن شد مریم بود ابستنی او مریم نزد خود مثل ابستنی پسر
پس وقتیکه زائید مریم را گفت ای صاحب کل اختیار من بدرستیکه من زائیدم او را مراد خواهی بود که
در سوال غیبی آید بود میگوید الله عز و جل در سوره آل عمران والله تعالی اعلم بما وضعت است بانچه زائید
مریم را وقتیکه عیسی شد عیسی آنکه بشارت داده بان عمران و وعده کرده او را ان پس حجت بنابر
مصلحتی که بنیم در حدیث ما حیره مثل اینکه امام قائم آل محمد است و مثل اینکه گفته شده که امیر المؤمنین علیه السلام
اهل داخل او صبای پیغمبر بوده پس ابستند در فرزند او یا فرزند فرزند او پس بیگانه مشتمل شد از ابطال
این است که غلط شمرید از ادعه دوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا قلنا فی رجل قولا فلم یکن
فیه وکان فی ولده او ولد ولده فلا تنکروا ذلک فان الله یفعل ما یشاء شرح الکراین معلوم است
و معنی تتمه این است چه بدرستیکه الله تعالی میکند انچه را که خواهد و ذکر این برای دفع دخلست یا گویا
نگوید که این تعبیر خطاست چه الله تعالی خود کرده چنانچه در حدیث سابق مذکور شد و مادر این
امر گویا که در بعض کلمات خود بعمل او بریم و اذهان شما الحاظر مصالح الهی نمیکند سیوم اصل
سمعت ابا عبد الله یقول قد یقوم الرجل بعدل او یجور وینسب الیه ولم یکن قام به فیکون ذلک ابنه
او ابن ابنه من بعده فهو هو شرح و ینسب الیه یعنی و قد ینسب الیه است فلم یکن ضمیر مستتر در پیش
فیکون بصیغه معلوم باب تفعیل است یعنی شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت گاهی بر سبیل
حقیقت جوابیست در بکاری که عدالتست یا ظلمست و گاهی منسوب میشود سوی او عدالت یا ظلم و بکونه
او بر سبیل حقیقت پس گاهی میکند او بر سبیل حقیقت پسر او یا پسر پسر او بعد از او پس ایجه پسر
همان است که منسوب شده سوی او بر سبیل مجاز باب صد و بیست و هشتم اصل باب ان الائمة کلهم قائمون
بامر الله هادون الیه علیهم السلام شرح این باب بیان این است که ائمه همگی ایشان استاده کانند بکار الله تعالی
راهنما باشند سوی الله تعالی علیهم السلام در این باب سه حدیث است اول اصل عن الحکم بن ابی نعیم قال
اتیت ابا جعفر علیه السلام وهو بالمدینة فقلت له علی نذر بین الرکن والمقام ان انا لقیتک ان لا اخرج
من المدینة حتی اعلم انک قائم آل محمد ام لا فلم یجبنی بشیء فاقمت ثلاثین یوما ثم استقبلنی فی طریق
فقال یا حکم وانک لهاهنا بعد فقلت انی اخبرتک بما جعلت لله علی غدوة المنزل فغدوت
علیه فقال علیه السلام سل عن حاجتک شرح روایتست از حکم بن ابو نعیم گفت امدم نزد امام محمد باقر علیه السلام
و او در مدینه بود پس گفتم او را بر من هست نذری میان رکن حجر اسود و مقام ابراهیم یا این معنی که در
کرده ام اگر من ملاقات کنم ترا اینکه بیرون نروم از مدینه تا دانم که تو قائم آل محمد یا نه پس جواب
نگفت مرا بچیزی پس ماندم در مدینه سی روز بعد از آن برخورد مرا در راهی پس گفت ای حکم و بدرستیکه تو هم

در این

در این شهری هنوز پس گفتم بدرستیکه خبر دادم ترا بانچه کرده بودم از الله تعالی بر خود پس امر نکردی
مرا که در این شهر باش و نهی نکردی مرا از چیزی از بودن در این شهر و جواب نگفتی مرا بچیزی از حقیقت
انچه سوال کردم پس گفت زود بیا نزد من اول فردا در منزل پس رفتم فردا نزد او پس گفت علیه السلام
سوال کن از انچه حاجت تست اصل فقلت انی جعلت لله علی نذرا وصیاما وصدقة بین
الرکن والمقام ان انا لقیتک ان لا اخرج من المدینة حتی اعلم انک قائم آل محمد ام لا فان کنت انت
رابطتک وان لم تکن انت سرت فی الارض فطلبت المعاش فقال یا حکم
کلنا قائم بامر الله قلت فانت المهدی قال کلنا نهدی الی الله قلت فانت صاحب السیف قال کلنا
صاحب السیف ووارث السیف قلت فانت الذی تقتل اعداء الله ویعز بک اولیاء الله ویظهر
بک دین الله فقال یا حکم کیف اکون انا وقد بلغت خمسا واربعین سنة وان صاحب هذا الامر اقرب
عهدا باللبن منی واخف علی ظهر الدابة شرح مقصود از این جوابها اینکه قصد سوال معلوم
از سوال اول که همان است که در سوال اخر گفته بیان این است که اگر مطلب تو ثواب اخرت است پس
در رابطه نزد هر امامی هست بلکه در اغلب مظلومین بیشتر است چنانچه بیان شد در احادیث باب
هفتاد و هشتم پس جزع و اضطراب در انتظار فرج خوب نیست و اگر مطلب تو دنیا است تو را این
مطلب بجز است بصبر جمیل جمع میان انتظار فرج و ترک جزع و اضطراب بجهت بتخفیف دال بصیغه
مجهول باب ضرب است یا بتشدید دال بصیغه معلوم باب افتعال است و مال اول منقلب از نا است
الی الله یعنی الی علم الله است وفات امام زین العابدین علیه السلام در سال نود و پنج هجری بوده و وفات
امام محمد باقر علیه السلام در سال صد و چهارده و هفت بوده پس سن امام محمد باقر علیه السلام در وقت حدوث
امامت بر اعلی سی و هشت سال بوده و بعد از هفت سال از حدوث امامت این کلام از او صادر
شده پس مراد این است که حدوث امامت در من بنابر اینکه من هفت سال است که امام و نوعی
والحال چهل و پنج سال عمر من در سال سی و هشتم شده و حدوث امامت صاحب الامر در کودکی خواهد
با مراد این است که امام در کودکی غایب میشود و من تا حال غایب نشده ام و لهذا در احادیث تعبیر از او
علیه السلام بغلام شده چنانچه گذشت در حدیث پنجم باب هفتاد و نهم که ان للغلام غیبة پس چگونه
صاحب الامر باشم و ایضا چون امام محمد باقر فربه بوده و جابک سواری بر او مشکل بوده اول نیز
علامت علیحده ساختن یعنی پس گفتم بدرستیکه من کرده بودم برای الله تعالی واجب بر خود نذری
و روزه و صدقه میان رکن و مقام اگر من بر خورم ترا اینکه بیرون نروم از مدینه تا دانم که تو قائم
آل محمد یا نه پس اگر باشی تو ملازم باشم ترا و اگر نباشی تو حرکت کنم در زمین پس طلب کنم معاش پس گفت
ای حکم هر یکی ما قائم است بکار الله تعالی گفتم پس تو مهدی گفت هر یکی ما راه نموده شده سوی علم حوادث گفت هر یکی ما راه نموده شده سوی علم الله

مرجع ... مستنبط ... است گفتم پس تو ... صاحب شمشیر گفت ...

صاحب شمشیر و وارث سلاح و شمشیر رسول است گفتم پس چونست اینکه میکشی دشمنان الله تعالی را و عزیز میشوند بتو
دوستان الله تعالی و آشکارا میشود دین الله تعالی پس گفت ای حکم چگونه باشم من آنکس و حال آنکه امروز که
هفت سال از امامت من گذشته رسیده ام بچهل و پنج سال و قید رسیدن که صاحب این کار که آخر گفتیم نزدیکتر
باعتبار سنت او بشیر خوار که در وقت امامت یا در وقت غیبت از من و سبکتر است از من در پشت ستور
دوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام انه سئل عن القائم فقال کلنا قائم بامر الله واحد بعد واحد حتی یجیء
صاحب السیف فاذا جاء صاحب السیف جاء بامر غیر الذی کان شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام
اینکه او پرسیده شد از قائم که کدام از شما است پس گفت هر کدام ما ایستاده بکار الله تعالی است یکی
بعد از یکی چنانچه بیان شد در شرح حدیث سابق تا آید صاحب شمشیر که جهاد کند پس چون آمد صاحب
شمشیر او بکار دیگر غیر کاری که بود با این معنی که کار الله تعالی در آن وقت غیر کار سابق است اگرچه همه کار او
سیوم اصل قلت لابی عبد الله علیه السلام یوم ندعوا کل اناس بامامهم قال امامهم الذی بین اظهرهم وهو
قائم اهل زمانه شرح گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را بیان طلب تفسیر قول الله تعالی در سوره بنی اسرائیل
روزی که میطلبیم هر جمعی را با امام ایشان گفت امام ایشان آنکس است که میان ایشان است با این معنی که
در زمان ایشان امام زنده است خواه ظاهر و خواه غایب و اوست ایستاده بکار الهی در زمان خود
خواه ظاهر و خواه غایب باب صد و بیست و هفتم اصل باب صلة الامام علیه السلام شرح این باب بیان خوبی یاری امام
است عیال این باب هفت حدیث است اول اصل قال ابو عبد الله علیه السلام من زعم ان الامام یحتاج الی ما فی
ایدی الناس فهو کافر انما الناس یحتاجون ان یقبل منهم الامام قال الله عز و جل خذ من اموالهم
صدقة تطهرهم و تزکیهم بها شرح کافر یعنی منکر فضل امام است و این معنی این است که امام محتاج
بخرق عادت هر چیز را خواهد ظاهر میشود مثل انچه گذشت در حدیث ... ابی الحسن الرضا علیه السلام
و این منافات ندارد با انچه می آید در حدیث بیست و پنجم باب ... زیرا که آن بنا بر موافقت عادت است
یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلام هر که دعوی کند که امام محتاج است بسوی مالی که در دستهای مردم است
است پس او کافر است با این معنی که با الله تعالی محتاج شمرده با امام را خلیفه الهی و غیر آن جز این نیست
که مردمان محتاجند که قبول کند از ایشان امام بیان این آنکه گفته الله عز و جل در سوره توبه فرا گیر ای محمد
از اموال مؤمنان زکوة را بیان این آنکه پاک میکنی ایشان را از گناهان و صاحب نمو میکنی ایشان را با
عبادات و اموال ... مراد امام علیه السلام این است که هر گاه محض تسلیم زکوة که مال ... است بامام
با امام باعث این شود که از جانب امام ایشان را طهارت و نمو حاصل شود پس هدیه دادن بطریق
اولی باعث ... شد دوم اصل سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول ما من شیء احب الی الله من اخراج
الدراهم الی الامام و ان الله لیجعل له الدرهم فی الجنة مثل جبل احد ثم قال ان الله یقول فی کتابه من ذا

الذی

من ذا الذی یقرض الله قرضا حسنا فیضاعفه له اضعافا کثیرة قال هو والله فی صلة الامام خاصة شرح شنیدم از امام
جعفر صادق علیه السلام میگفت که نیست هیچ عبادتی محبوب تر نزد الله تعالی از بیرون کردن درهم ها از مال خود بسوی امام
و بدرستیکه الله تعالی میگرداند ... در قرآن در سوره بقره که کیست آنکه قرض دهد الله تعالی را قرض خوب پس
چندین برابر کند الله تعالی از برای او ... بسیار گفت ... قسم که در یاری امام است و بس مراد
است که هر قرضی که دهد ... الله تعالی را خوب نیست ... است که آن محبوب
تر است نزد الله تعالی از باقی قرض ها سیوم اصل سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول ان الله لم یسأل خلقه
ما فی ایدیهم قرضا من حاجة به الی ذلک وما کان لله من حق فانما هو لولیه شرح شنیدم از امام جعفر صادق
علیه السلام میگفت بدرستیکه الله تعالی در قول الله در سوره بقره من ذا الذی یقرض الله طلبیده از مردمان
انچه را که در دست ایشان است بسبیل قرض نه از برای احتیاج بسوی آن ... با این معنی که برای پاکیزگی ایشان
طلبیده و هر چه باشد الله تعالی را از حق بر خلق ... جز این نیست که آن حق از امامیست که او تعیین
کرده با این معنی که مراد در این آیت صلة امام است چهارم اصل عن اسحق بن عمار عن ابی ابرهیم علیه السلام
قال سألته عن قول الله عز و جل من ذا الذی یقرض الله قرضا حسنا فیضاعفه له وله اجر کریم قال
نزلت فی صلة الامام شرح روایتست از اسحق بن عمار از امام موسی کاظم علیه السلام راوی گفت پرسیدم او را
از قول الله عز و جل در سوره حدید که کیست آنکه قرض دهد الله تعالی را قرض خوب پس چندان برابر کند الله
تعالی آن قرض را برای او و او را باشد ثواب گرامی گفت نازل شد آن آیه در یاری کردن کسی امام را پنجم اصل
عن الحسن بن میاح عن ابیه قال قال لی ابو عبد الله علیه السلام یا میاح درهم یوصل به الامام اعظم وزنا من احد
شرح روایتست از حسن بن میاح بفتح میم و تشدید یاء ... در روایت از پدرش که گفت مرا امام جعفر
صادق علیه السلام که ای میاح درهمی که یاری کرده شود با آن امام بزرگتر است باعتبار ثواب از کوه احد
ششم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال درهم یوصل به الامام افضل من الفی الف درهم فیما سواه من وجوه البر
یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت یک درهم که یاری کرده شود با آن امام فاضلتر است باعتبار ثواب
از دو هزار هزار درهم که صرف شود در غیر آن از راههای نیکو هفتم اصل سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول
انی لآخذ من احدکم الدرهم وانی لمن اکثر اهل المدینة مالا ما ارید بذلک الا ان تطهروا شرح شنیدم از امام
جعفر صادق علیه السلام میگفت بدرستیکه من هر اینه میگیرم از یکی شما یک درهم را و حال آنکه بدرستیکه
من از جمله مال دارترین اهل مدینه ام اراده ندارم بان گرفتن مگر اینکه شما پاک شوید از گناهان باب صد و بیست و
هشتم اصل باب الفیء والانفال وتفسیر الخمس وحدوده وما یجب فیه شرح الفیء بفتح فا و سکون یا و ... همزه
همزه مصدر ... و مصدر اینجا بمعنی اسم فاعل است ... اصل ... مصدر ... مستعمل شده با
وجه آنکه جمع ... است ... ابدا ... الانفال

نفل بفتح نون و سکون فاء زیادتیها است انچه بعض معلوم چنانچه ظاهر میشود از حدیث ششم این باب و از ان ماخوذ است

نافله در نماز چون زیاد بر فرضیات است و مراد اینجا اموالیست که زاید بر اموال [illegible] انها مال مخصوص از جمله مال امام است

دار بیان این انکه اموال بر دو قسم است اول انکه انچه مال مخصوص از جمله مردمان در حرب خواه واحد خواه متعدد

مثل خانه و باغ و گاو و گوسفند و ما شبه انها که هر که ایشان مخصوص بعضی اهل ده است مثلا و بعد از وفات او

او شریک وارث او غیر او باشد در حق او ده دوم انچه مال مخصوص نباشد مثل چراگاه که در جوار ده باشد مثلا

که مخصوص بعضی از اهل ده نیست و لهذا حدیث یکی از اهل ده فوت شود و پی وارث داشته باشد و هر یکی

از اهل ده فوت شود و وارث شد و تقرر داشته باشد تفاوتی میان ان سر کس نیست در چراگاه و اگر یکی

از ده شود شریک میشود مانند سابق از ده در انتفاع با ان چراگاه و بر این قیاس است در جبال و جنگلها

نیستانها در رودخانها و میراث من لا وارث له و مانند انها اگر کسی که امام زمان مال انها است [illegible]

مخصوص باشد از جمله مردمان در حرب که نتیم ما لکیتنا اما انها با عدالت نیست بلکه بخلاف انها است چنانچه گفته یسئلونک

عن الانفال قل الانفال لله و الرسول و بیان میشود در شرح حدیث ششم این باب انها حیث اما وارث [illegible]

دفتر انها منقسم در میان جمیع و در توانم شد تفسیر الخمس عبارت است از تفسیر ایه متعلقه بخمس [illegible]

انفال مرجو که منقول از ائمه اهل البیت علیهم السلام است بخلاف تفسیر مغیره ان عام است و این [illegible]

با نچه مخواهد در حدیث دهم این باب که در ان بیان عموم ایه خمس میشود حد و ده عبارت است از مخصصات

فی الجمله که ایه خمس وارد ماخوذ است از حد بمعنی منتهای چیزی و ما یجب فیه عبارت است از باقی ماندن

عموم ایه خمس بعد از تخصیص بمخصصات مذکوره بعد این باب بیان غنیمتها و اموال زاید بر [illegible] است

تفسیر ایه خمس و منتهای ها ایه خمس و انچه نا سخ عمل انست ایه خمس و در این باب کلام مصنف و بیست

هشت حدیث است کلام مصنف اصل ان الله تبارک و تعالی جعل الدنیا باسرها لخلیفته حیث

یقول للملائکة انی جاعل فی الارض خلیفة فکانت الدنیا باسرها لادم و صارت بعده لابرار ولده

و خلفائه فما غلب علیه اعداؤهم ثم رجع الیهم بحرب او غلبة سمی فیئا و هو ان یفیء الیهم بغلبة و حرب

و کان حکمه فیه ما قال الله و اعلموا انما غنمتم من شیء فان لله خمسه و للرسول و لذی القربی و الیتامی و المساکین

و ابن السبیل فهو لله و للرسول و لذی القربی لقرابة الرسول فهذا هو الفیء الراجع و انما یکون الراجع ما کان

فی ید غیرهم فاخذ منهم بالسیف و اما ما رجع الیهم من غیر ان یوجف علیه بخیل و لا رکاب فهو الانفال هو لله

و للرسول خاصة لیس لاحد فیه شرکة و انما جعل الشرکة فی شیء قوتل علیه فجعل لمن قاتل من الغنائم اربعة

اسهم و للرسول سهم و الذی للرسول صلی الله علیه و اله یقسمه علی ستة اسهم ثلثة له و ثلثة للیتامی و

المساکین و ابن السبیل و اما الانفال فلیس هذه سبیلها کانت للرسول علیه السلام خاصة شرح ان الله تبارک

و تعالی تا اخر برای تمهید چیزی است که مذکور میشود در حدیث چهارم که فاضل نصف خمس و فاضل زکوة مال

امام است

امام است چه از این ظاهر میشود که کون ان از قبیل حکم منسوخ نه از قبیل فقر و کون ان نصف خمس خلفائه راجع

باو در باز الجمیع باو است و حاصل هر دو یکی است غلب بصیغه ماضی غایب معلوم باب ضرب است الغلب بفتح غین

و فتح لام ظفر یافتن و مراد بغلبه در او غلبه ظفر یافتن است از ایجاف خیل یا رکاب و بیش از وقوع حرب است

بقرینه مقابله و حرب بمعنی او حرب است ضمیر و هو ان یفیء راجع بفیء است و اشاره است با ینکه فیء در اصل مصدر

که بمعنی اسم فاعل مستعمل شده و مراد بفیء چیزی است که بسبب حرب ابدا از دست مشرکان بغلبه موافق انچه می اید در

کتاب الجهاد در حدیث اول باب چهارم که باب من یجب علیه الجهاد و من لا یجب است می اید در شرح حدیث دهم

این باب اینکه مقدر من شیء تا شیعیض است و ظرف حیزان است و فا در فان تفریع است و برای عطف [illegible]

انما است [illegible] فاعلموا ان قربی بضم قاف و سکون راء بی نقطه و فتح باء یک نقطه و الف مقصوره مونث اقرب است

و بیان میشود در شرح حدیث پنجم این باب مسکین [illegible] که مراد مساکین اینجا اعم از فقرا باشد و می اید

ابد در حدیث هشتم این باب و مسکین ابوح که مراد باو مقابل فقرا باشد بنابر احتمالی که مذکور می

شود در شرح حدیث چهارم این باب ابن السبیل بیان میشود در شرح حدیث چهارم این باب القرابة بفتح

قاف کسیکه قدر او عا تند قدر دیگری باشد و خویش نسبی و بنابر اول مراد بقرابة الرسول و صی است و اشاره است

با ینکه در ایه خمس ترک اعاده لام در و الیتامی و المساکین و ابن السبیل برای اشعار باین است که

اینان در ایه خمس برای نفع است نه برای مالکیت ایشان چنانچه گذشت در شرح حدیث پنجم باب فضل [illegible]

که در کلام ابی عالان و هشام اشاره است باین هست و مشهور انست که قرابة بفتح قاف مصدر باشد و بمعنی اسم

فاعل باشد و بمعنی خویشان نیز میباشد و اطلاق ان با وجود اینکه جمیع مراد نیست باعتبار این باشد که اصل ان

مصدر است و موافق احتمال دوم [illegible] حدیث چهارم این باب [illegible] جوهری و صاحب قاموس

که گفته اند [illegible] بفتح کاف بمعنی [illegible] غلط است چنانچه جوهری در عصبة گفته

عصبة الرجل بنوه و قرابته لابیه [illegible] در نسخ صحاح بباء یک نقطه و نون و نقطه [illegible] باء یک نقطه

تا جمع [illegible] باشد مثل [illegible] یوجف بصیغه مجهول باب افعال است و فاعل [illegible] علیه

و [illegible] الایجاف تند راندن و ان متعدی [illegible] و ان العسکر است [illegible]

علیه نایب فاعل است [illegible] خیل برای [illegible] مثل [illegible] رکاب [illegible]

علیه بمعنی اوجف علیه بخیل [illegible] در کتاب [illegible] باشد یعنی [illegible] سنیکم الله تعالی

کرد [illegible] جمیع مال [illegible] حوض [illegible]

خواهم کرد [illegible]

او مالک باشد [illegible]

هر چیز [illegible] چنانچه گفته در [illegible] یا داود انا جعلناک

خلیفة فی الارض پس آنچه غالب شدند بر آن دشمنان خلفای الحق و بعد از آن برگشت سوی ایشان بجهاد یا ظفر یافتن بنا
مشهور فیء در اصطلاح شرع فقه در اصل اینست که برگردد چیزی سوی خلفای الحق بغالب شدن با جنگ و هست حکم
امام در فیء آنچه الله تعالی حکم کرده و گفته در سوره انفال که و بدانید ای مردم که آنچه غنیمت گرفتید از اموال مشرکان بجنگ
از جمله چیزی اندک بدرستی که [illegible] پنجیک آن که از الله تعالی است پنجیک آن و از رسول است و از صاحب خویشی رسول
رسول است که امام بعد از او باشد و یتیمان و مسکینان و [illegible] و بعض از الله تعالی است جایز رسول است
کرده صحابه یا شد پس اینست فکم بمعنی لجمع است و جز این نیست که لجمع چیزی را میگویند که خود در دست غیر ایشان
بی که فتح شد از جماعت عجز بشمشیر و اما آنچه برگشت سوی رسول او و صحاب آنکه [illegible] شد لشکر اسلام
بر سبیل اسبان و شتران سوار بی برانند داخل انفال است آن از الله تعالی و رسول است و غیر منسبت هیچکس را در آن
با این معنی که چهار خمس آن را بلشکر داده غنیمت و جز این نیست که داخل شد در [illegible] لشکر در چیزی کرده و مالا غلم
لشکر بر این پس که اینها شد برای آن لشکر از جمله غنیمت یا آنکه غیر یعنی مفتوح العنوه است چهار حصه و بر یک
یک حصه و آن حصه که از رسول است صلی الله علیه و آله حصه میکند از این شش حصه سه حصه از او است با این معنی که
او و صحابی او حمله [illegible] نیست و سه حصه یتیمان و مسکینان و [illegible] در راه است از قبیله نفقه حق [illegible] و اما انفا

اصل

پس نسبت این مروی شد آن بوده انفال از رسول علیه السلم و پس با این معنی که چهار خمس انفال بلشکر داده غنیمت
وکانت فدک لرسول الله صلی الله علیه وآله خاصة لانه علیه السلم فتحها وامیر المؤمنین علیه السلم لم یکن معهما احد فزال
عنها اسم الفیء ولزمها اسم الانفال وکذلک الآجام والمعادن والبحار والمفاوز هی للامام خاصة فان عمل فیها
قوم باذن الامام فلهم اربعة اخماس وللامام خمس والذی للامام یجری مجری الخمس ومن عمل فیها بغیر اذن الامام
فالامام یاخذه کله لیس لاحد فیه شیء وکذلک من عمر شیئا او اجری قناة او عمل فی ارض خراب بغیر اذن صاحب
الارض فلیس له ذلک فان شاء اخذها منه کلها وان شاء ترکها فی یده **شرح** تفسیر [illegible] شرح
پنجم این باب [illegible] منصوب است [illegible] عطف [illegible] است [illegible]
بر ضمیر مستتر [illegible] است و چون ضمیر منصوب فاصل است احتیاج بتاکید بضمیر منفصل نیست [illegible]
[illegible] از جمله انفال صریح [illegible] در احادیث این [illegible] که [illegible] بتفصیل انفال [illegible] که مذکور شد در شرح حدیث
عنوان باب [illegible] در شرح حدیث چهارم این باب [illegible] باذن امام اذن عام است و آن واقعست در حق [illegible] شیعه
امامیه غیر اذن [illegible] در غیر شیعه امامیه [illegible] و گذشت در حدیث [illegible] باب ان الارض کلها للامام علیه السلم
که باب [illegible] و چهارم است کذلک برای تشبیه حال غیر امام برامام است [illegible] صاحب الارض غیر امام از جمله
صاحبان زمین است **یعنی** [illegible] از رسول الله صلی الله علیه و آله بر حالیکه مخصوص او باشد و علیه السلم
فدک را با امیر المؤمنین علیه السلم [illegible] با ایشان هیچیک [illegible] شد از فدک نام [illegible] انفال
که یکی از جمله انفال است [illegible] داخل انفال است [illegible] و معدنها و [illegible]

انفال

انفال از امام پس حالیکه مخصوص او باشد پس اگر عمل کنند در انفال مثل معدنها و غوص در دریا جمعی برخصت امام پس
از ایشان است چهار پنجیک حاصل و از امام است یک پنجیک و آنچه از امام است میرود در راه پنجیک که مذکور شد
در آیت خمس تا آخر با این معنی که نصف از آن یتیمان و مسکین و ابن السبیل سید هاشمی بعنوان نفقه سال [illegible]
[illegible] در حدیث چهارم این باب و هر که عمل کند در انفال بی رخصت امام پس امام میگیرد حاصل کار او را همه آن
هیچیک را از جهت آنکه بی رخصت کاری کرده اند در آنچه حاصل کرده اند چیزی و همچنین کسیکه آباد کند
چیزی را یا جاری سازد کاریزی یا کاری کند در زمین خراب بی رخصت صاحب زمین پس جایز نیست [illegible]
و آن کار را که کرده پس اگر خواهد صاحب زمین میگیرد زمین از او همگی با این معنی که کار کرده و آنچه میگیرد و اگر
خواهد وامیگذارد در زمین که در تصرف آن کس و اجرة المثل میگیرد با این معنی که اجرة المثل کار کرده و آنچه میگیرد
و ممکن است که مراد اجرة المثل اصل زمین [illegible] کرده باشد **اول اصل** سمعت امیر المؤمنین علیه السلم یقول نحن
والله الذین عنی الله بذی القربی الذین قرنهم الله بنفسه وبنبیه علیه السلم فقال ما افاء الله علی رسوله من اهل
القری فلله وللرسول ولذی القربی والیتامی والمساکین منا خاصة ولم یجعل لنا سهما فی الصدقة اکرم الله نبیه
واکرمنا ان یطعمنا اوساخ ما فی ایدی الناس **شرح** شاید که [illegible] عبارت باشد از خمس [illegible]
[illegible] و مانند آنها و قربی عبارت است از [illegible] اهل [illegible] است [illegible]
[illegible] ذکر ابن السبیل برای اختصاص است [illegible] **یعنی** [illegible] امیر المؤمنین علیه السلم
گفت که ما اهل بیت رسول علیه السلم [illegible] که خدا [illegible] الله تعالی بلفظ ذی القربی [illegible] است که لفظ
القربی [illegible] اولاد [illegible] تمام [illegible] در شرح حدیث [illegible] این باب
جمیع [illegible] الله تعالی [illegible] علیه السلم [illegible] که گفته در سوره حشر [illegible]
[illegible] الله تعالی [illegible] از اهل [illegible] از الله تعالی است و از رسول است [illegible] صاحب [illegible] است که امیر
المؤمنین [illegible] باشند [illegible] یتیمان و مسکینان باعتبار طعم [illegible]
[illegible] امام علیه السلم گفت که [illegible] یتیمان و مسکینان [illegible] الله تعالی برای [illegible]
ذکر [illegible] الله تعالی [illegible] که [illegible] است که
باشد **دوم اصل** عن ابی جعفر علیه السلم فی قول الله عز وجل واعلموا انما غنمتم من شیء فان لله خمسه وللرسول
ولذی القربی قال هم قرابة رسول الله صلی الله علیه وآله والخمس لله وللرسول صلی الله علیه وآله ولنا **شرح** [illegible]
شرح حدیث دوم این باب [illegible] منصوب [illegible] عطف [illegible]
[illegible] است [illegible] جمع [illegible]
شد در شرح کلام مصنف [illegible] جمع [illegible]
[illegible] است [illegible] باشد [illegible] **یعنی**

و روایتیست از امام محمد باقر علیه السلام در قول الله عز و جل در سوره انفال [illegible] که انچه غنیمت کرده شد از اموال
مشرکان بجهت از جمله چیزیست که [illegible] ابن السبیل [illegible] و از رسول است و از
صاحب قربی رسول است گفت مراد از ذی القربی معصوم است بخصوص که [illegible] رسول الله صلی الله علیه وآله و [illegible]
یتیمان [illegible] و از رسول الله صلی الله علیه وآله [illegible] و مصبای رسول است سیوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام
قال الانفال ما لم یوجف علیه بخیل ولا رکاب او قوم صالحوا او قوم اعطوا بایدیهم و کل ارض خربة و بطون
الاودیة فهو لرسول الله صلی الله علیه وآله و هو للامام من بعده یضعه حیث یشاء شرح تفسیر انفال که گذشته شرح
عنوان این باب و از این ظاهر میشود که [illegible] احادیث از قبیل مثال است یا الانفال ما لم یوجف بتقدیر
الانفال امثال ما لم یوجف است تقریر [illegible] حدیث [illegible] این باب که میراث من لا وارث له داخل انفال است
ما در [illegible] عبارت از ارض است چنانچه [illegible] در نسخ [illegible] بضم [illegible] و سکون [illegible] و ظاهر
نکره [illegible] ال بالنقطه برای ظرفیت است تقریر اینکه مقتضای اصل این که بعض ما اوجف علیه بخیل ولا رکاب
و اصل انفال باشد و این خلاف مفهوم ایت سوره حشر است که ما افاء الله علی رسوله منهم فما اوجفتم علیه من
خیل ولا رکاب [illegible] حدیث [illegible] این باب که ولکن صالحوا اعطوا
بایدیهم علی غیر قتال [illegible] که او قوم [illegible] صالحوا [illegible] صالحوا بعد
علی [illegible] مقابل [illegible] اول [illegible] مصالحه اعم از مصالحه پیش از شروع در قتال و مصالحه بعد از شروع در
قتال و عدم [illegible] تسلط لشکر اسلام است او قوم [illegible] اعطوا بفتح طا
[illegible] اعطوا بعد ما [illegible] مقابل باشد اول بایدیهم [illegible] صالحوا است
مقابل [illegible] و این [illegible] است که پیش از شروع در قتال باشد یا بعد از شروع در قتال باشد اگر [illegible]
این است که پیش از شروع در قتال [illegible] بعد [illegible] از شروع در قتال باشد [illegible] ظاهر
که منافات نیست میان این و حدیث [illegible] چنانچه بیان میشود در شرح حدیث [illegible] شرح ولکن صالحوا
و اعطوا بایدیهم علی غیر قتال [illegible] این است از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت انفال که در سوره انفال مذکور است
مانند [illegible] است که [illegible] نامیده [illegible] اسبان لشکر و نه شتران سواری لشکر [illegible]
و امثال آن است که رسول و امیر المومنین [illegible] چنانچه گذشت در این باب در کلام مصنف
[illegible] مصالحه کردند بعض [illegible] اسبان یا شتران [illegible]
[illegible] اسبان یا شتران [illegible] عقد مصالحه [illegible]
لشکر اسلام [illegible] رسول الله صلی الله علیه وآله است و این از امام است
[illegible] چهارم اصل عن العبد الصالح علیه السلام قال الخمس من خمسة اشیاء
من الغنائم و الغوص و من الکنوز و من المعادن و الملاحة یؤخذ من کل هذه الصنوف الخمس فیجعل

جعله

جعله الله له و یقسم الاربعة الاخماس بین من قاتل علیه و ولی ذلک و یقسم بینهم الخمس علی ستة اسهم سهم
لله و سهم لرسول الله صلی الله علیه وآله و سهم لذی القربی و سهم للیتامی و سهم للمساکین و سهم لابناء السبیل
فسهم الله و سهم رسول الله لاولی الامر من بعد رسول الله وراثة فله ثلاثة اسهم سهمان وراثة و سهم مقسوم
له من الله و له نصف الخمس کملا و نصف الخمس الباقی بین اهل بیته سهم لیتاماهم و سهم لمساکینهم و سهم
لابناء سبیلهم یقسم بینهم علی الکتاب و السنة ما یستغنون به فی سنتهم فان فضل عنهم شیء فهو
للوالی و ان عجز او نقص عن استغنائهم کان علی الوالی ان ینفق من عنده بقدر ما یستغنون به و انما صار
علیه ان یمونهم لان له ما فضل عنهم شرح الف لام الخمس برای عهد خارجی است و مراد خمسی است که
استثنای [illegible] سال [illegible] حدیث [illegible] این باب [illegible] منافات ندارد با
[illegible] الجمله در ارباح تجارات و حاصل زراعات و مانند اینها یقسم بینهم الخمس علی ستة اسهم [illegible]
اشارتست بایت سوره انفال که مذکور میشود در حدیث دهم این باب الغوص بفتح غین و سکون واو و
صاد بی نقطه غائص شدن و فرو رفتن در آب [illegible] در روایت مثل مروارید
و مرجان و عنبر و ماهی و مانند اینهاست [illegible] انفال است چنانچه گذشت
در کلام مصنف [illegible] که چرا در روایت خمس که در سوره انفال و در سوره حشر است یتامی مذکور شد پیش از
فقرا و عکس اینهاست در ایت زکوة در سوره توبه که انما الصدقات للفقراء والمساکین والعاملین علیها
والمؤلفة قلوبهم وفی الرقاب والغارمین وفی سبیل الله وابن السبیل گوییم که در جواب چند احتمال است
[illegible] فقیر و مسکین [illegible]
مذکور میشود در شرح [illegible] حدیث [illegible] اشارتست [illegible] شرح کلام مصنف که [illegible] در ایت خمس
[illegible] والیتامی والمساکین وابن السبیل [illegible] امام است [illegible]
[illegible] نظیر ایت سوره حشر ما افاء الله علی رسوله من اهل القری فلله و للرسول و لذی القربی
والیتامی والمساکین وابن السبیل [illegible] گوییم که مراد [illegible] در ایت خمس [illegible]
جمله فقراست [illegible] فقیر [illegible] احتیاج [illegible]
که مسکین [illegible] یتیم [illegible] ضعیف عقل است [illegible]
اگر [illegible] یتیم و غیر یتیم از جمله فقیر [illegible]
از قبیل [illegible] نیست بلکه [illegible] ظاهر میشود که چرا [illegible] صنف که العاملین علیها
والمؤلفة قلوبهم وفی الرقاب والغارمین وفی سبیل الله است در ایت خمس مذکور نیست
و در ایت زکوة مذکور [illegible] عطای اینها از قبیل [illegible] نیست بلکه از جمله [illegible]
و سایر اخراجات امام است که برای مصلحت عام است و از خراج ارض مفتوح العنوة [illegible]

و مانند اینها داده میشود چنانچه اشارت بآن میشود در تتمه این حدیث که وله ان یسد بذلک المال جمیع ما
ما ینوبه من مثل اعطاء المؤلفة قلوبهم وغیر ذلک مما ینوبه فان بقی بعد ذلک شیء اخرج الخمس منه تا آخر و موقوف
این محل ایراد در حدیث تتمه آنکه گوئیم مقدمه دوم منافات دارد با حکم باختصاص نصف خمس با امام و اختصاص
نصف دیگر بیتامی و مساکین و ابن السبیل زیرا که نفقه یتامی و مساکین و ابن السبیل زیاده و کم میشود
باختلاف زمانها و گاه باشد که نصف خمس وفا بنفقه ایشان نکند بلکه کل خمس نیز وفا نکند و گاه باشد
که نصف خمس زیاده بر قدر نفقه ایشان باشد گوئیم که حکم باین اختصاص که از ائمه صادر شده از
قبیل تعلیم شیعه خود است و ارشاد شیعه سوی قدری که لابد است از نفقه یتامی و مساکین و ابن السبیل در غالب
زمانها خصوصا در زمان امام مفترض الطاعه و عدم استقلال او و سببش چون تقیه صورت تقسیم علیحده شده امام
و اگر خود یا وکیلی معین از جانب او متصدی کل خمس گیرد نفقه دهد کل یتامی و مساکین و ابن السبیل
خویشان را امر کرده بمجملی از جمله شیعه امامیه را بآنکه نصف خمس را بامام رسانند و نصف دیگر را بیتامی
و مساکین و ابن السبیل رسانند پس اگر در زمانی نصف خمس وفا بنفقه ایشان نکند خود تتمیم آن
میکند و اگر زیاده آید تتمه را میگیرد اگر میسر شود چنانچه در این حدیث است که فان فضل عنهم شیء تا آخر
بدانکه از این ظاهر میشود که در زمان غیبت کبری امام مفترض الطاعه تنصیف خمس در کار نباشد بلکه
اگر یتامی و مساکین و ابن السبیل بسیار باشند و در نفقه ایشان کل خمس با ایشان موافق ظاهر این حدیث

باید واجب باشد بآنکه [illegible] بخمس زیاده کل خمس هم

این حدیث حماد که ولم یبق فقیر من فقراء قرابة رسول الله صلی الله علیه و آله الا وقد استغنی تا آخر و اگر
در زمانی یتامی و مساکین و ابن السبیل کمتر یافت شوند بعد از تتبع و کل خمس یا نصف خمس زیاد
آید بر قدر نفقه ایشان از تتمه موقوف باشد و صبر باید نمود که حال او مستثنی از عموم وجوب خمس
و در بحث قول امام در حدیث دهم این باب که الا ان ابی جعل شیعتنا من ذلک فی حل لیزکوا داخل باشد والله اعلم
و احتمال دارد که مقصود جواب سؤالی مقدر باشد که مراد به مساکین در روایت خمس اعم از فقراست چنانچه
ظاهر میشود در شرح حدیث بیست و پنجم هفتم این باب ابناء مضاف است بسبیل و مجموع مضاف
مضمر الکمل بفتح کاف و فتح میم کامل یقسم بینهم علی الکتاب بصیغه مجهول [illegible] و ضمیر مستتر در یقسم راجع
بنصف خمس است [illegible] موصول و عبارت است از [illegible] و محل منصوب و مفعول
مطلق یقسم یعنی [illegible] از امام موسی کاظم علیه السلام گفت خمس در استثنای نفقه خود و عیال خود
در پنج چیز است اول چیزها اینکه [illegible] باشد از اموال مشرکان [illegible] و مانند آن
کرده [illegible] سیوم گنجها که [illegible] چهارم آنچه [illegible] پنجم آنچه [illegible]
آنکه [illegible] از هر یک از این اقسام خمس [illegible] برای آنکه [illegible] انزل الله تعالی برای آنحضرت
کرده [illegible] چهار خمس که باقی [illegible] غنیمت است و آنکه [illegible]

انزا

انز وانه در چهار چیز است که غیر غنیمت است و حصه که ده میشود از خمس میان جمیع که گرد آید از الله تعالی
خمس از برای ایشان بر شش حصه حصه از آن الله تعالی است بدلیل آنکه الله تعالی ذکر خود در آیت خمس کرده
و در آیت زکوة نکرده و اگر مراد بیان محض ما الکیت جمیع اموال عالم میبود در هر دو آیت مذکور میبود و حصه
از رسول الله صلی الله علیه و آله و حصه از امیر المؤمنین در میان ذوی القربی و امام از اولاد او بعد از او و حصه از
یتیمان از جمله بنی هاشم که نفقه سال ایشان نباشد و حصه از مساکین باشند و حصه از بعضی از جمله بنی
هاشم که نفقه سال ایشان نباشند و حصه از آن جماعتی که در راه و سفر از جمله بنی هاشم پس بعد از رسول حصه
الله تعالی و حصه رسول الله برای صاحبان اختیار کار است بعد از رسول الله است و ... هر کدام از ایشان
در زمان بیست از رسول او وراثت سه حصه و حصه باعتبار ارث و یک حصه قسمت علیحده شده بجهت
او از جانب الله تعالی در زمان رسول و امام است نصف خمس تمام و نصف خمس باقی حصه میشود میان
خویشان امام باین روش که حصه برای یتیمان ایشان است و حصه برای مسکینان ایشان است و حصه
برای واماندگان راه از جمله ایشان است حصه کرده میشود میان ایشان بنابر قرآن و سنت رسول
بقدری که بی نیاز میشوند بآن در آن سال پس اگر زیاد آید از قدر نفقه سال ایشان چیزی پس آن امام است
و اگر بهمه ایشان نرسد بآن قدر که از پس که باشد قابل قسمت بعد از ایشان نباشد یا قابل قسمت باشد
اما کم کنند از قدر بی نیازی ایشان پس آن است واجب است بر امام که نفقه دهد از مال خود بقدر یکه بی
نیاز شوند بآن و بعد از این نیست که کرده باشد واجب بر امام اینکه نفقه دهد ایشان را برای اینکه از او است آنچه
زیاده ماند از ایشان مراد این است که هر که در صورت زیاده فرزند ... برای خلاف آنچه در صورت
کم و نقصان میکند و این وجه در زکوة نیز جاری نیست چنانچه در حدیث اول گذشت که فان فضل عنه شیء رد الی الوالی
تا آخر اصل وَإِنَّمَا جَعَلَ اللهُ هَذَا الْخُمُسَ خَاصَّةً لَهُمْ دُونَ مَسَاكِينِ النَّاسِ وَأَبْنَاءِ سَبِيلِهِمْ عِوَضاً لَهُمْ مِنْ
صَدَقَاتِ النَّاسِ تَنْزِيهاً مِنَ اللهِ لَهُمْ لِقَرَابَتِهِمْ بِرَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وآله وَكَرَامَةً مِنَ اللهِ لَهُمْ عَنْ
أَوْسَاخِ النَّاسِ فَجَعَلَ لَهُمْ خَاصَّةً مِنْ عِنْدِهِ مَا يُغْنِيهِمْ بِهِ عَنْ أَنْ يُصَيِّرَهُمْ فِي مَوْضِعِ الذُّلِّ وَالْمَسْكَنَةِ وَلَا بَأْسَ
بِصَدَقَاتِ بَعْضِهِمْ عَلَى بَعْضٍ وَهَؤُلَاءِ الَّذِينَ جَعَلَ اللهُ لَهُمُ الْخُمُسَ هُمْ قَرَابَةُ النَّبِيِّ الَّذِينَ ذَكَرَهُمُ اللهُ
فَقَالَ وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ وَهُمْ بَنُو عَبْدِ الْمُطَّلِبِ أَنْفُسُهُمُ الذَّكَرُ مِنْهُمْ وَالْأُنْثَى لَيْسَ فِيهِمْ مِنْ أَهْلِ بُيُوتَاتِ
قُرَيْشٍ وَلَا مِنَ الْعَرَبِ أَحَدٌ وَلَا فِيهِمْ وَلَا مِنْهُمْ فِي هَذَا الْخُمُسِ مِنْ مَوَالِيهِمْ وَقَدْ تَحِلُّ صَدَقَاتُ النَّاسِ لِمَوَالِيهِمْ
وَهُمْ وَالنَّاسُ سَوَاءٌ وَمَنْ كَانَتْ أُمُّهُ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ وَأَبُوهُ مِنْ سَائِرِ قُرَيْشٍ فَإِنَّ الصَّدَقَاتِ تَحِلُّ لَهُ وَلَيْسَ
لَهُ مِنَ الْخُمُسِ شَيْءٌ لِأَنَّ اللهَ تَعَالَى يَقُولُ ادْعُوهُمْ لِآبَائِهِمْ شرح خاصه مفعول دوم جعل است و عوضا نیز
مفعول دوم جعل است یا بتقدیر عاطف بر خاصه است صدقات الناس عبارت از زکوة ایشان است
تعبیر بنیر آنچه می‌باید در کتاب الزکوة در حدیث سیوم و پنجم باب الصدقه لبنی هاشم و موالیهم و صلتهم که باب

مشتاد و نجم است نیز مجاز مفعول له جعل است و کلا اند عطف بر نیز بها است و هؤلاء تا آخر بیان بنات اعنی
که باعث سیادت و استحقاق خمس هاشم نیست و عبد المطلب نیز نیست بلکه باعث آن خویش
نزدیک رسول بودن است قرابه بفتح قاف و میم یعنی خویشان نزدیک است چنانچه بیان شد در شرح حکمه
کلام مصنف هو الیهم مبتدا است و لا فیهم خبر مبتدا است که مقدم شد و لا منهم عطف بر لا فیهم است
و مقصود نفی است باین معنی که نیستند مثل ایشان حقیقة و نه مجازا فی هذا متعلق بظرفیه ... است
است ذکر هاشم بجای عبد المطلب مبنی بر این است که از هاشم بغیر اولاد عبد المطلب نسلی نمانده الذی عوض
والد عبد المطلب کسی بوده طعامی و هم استدلال و نام بوده و مراد اینجا معنی اول است چه اکرم ایشان بوده
مسبوق بمجای لا ابائهم یا بابائهم مسبوق و لعل خطاب امام حسن و امام حسین یا ابیهم علیهم السلام بعنوان
یا ابن رسول الله بسیار است یعنی و عجز این نیست که کرده است الله تعالی این خمس را بخصوص برای ایشان
امام و مسکینان و رهماندها بکوب و ایتام که از جمله رهماندها دیگر کرده است این خمس را عوض
برای خویشان امام از زکات رهماندها برای عبد کرده الله تعالی ایشان را بسبب خویشی ایشان با رسول الله
الله صلی الله علیه و آله و برای صغر کرده الله تعالی ایشان را از صدقها و چرکهای مال که زکات ایشان است
سیاه این اکه کرده ایشان برای خویشان رسول و سیر از جانب خود باین معنی که خود را این داخل کرده
در حصه تا معلوم شود که از قبیل حکومت نیز از قبیل کلالی داده ایشان را انچه بیان میکند ایشان
و اما بان از اینکه کرده اند ایشان را در بسیار هیچ جواز که کلاف و پاکی نیست بر کوات بعض ایشان بر بعض دیگر
و آن چیز که کرده است الله تعالی برای ایشان خمس را ایشان خویشان نبی اند آن جماعتند که مذکور کرده
ایشان را الله تعالی باین روش که گفته در سوره شعرا که بترسان از عذاب الهی خویشان خود را که نزدیک
نزدیک در خویشی و ایشان فرزندان عبد المطلب اند خود و شان و متعلقات ایشان خواه مرد باشند
جمله فرزندان عبد المطلب خواه زن نیست داخل از ایشان از اهل خانوادهای قبیله قریش و غیر ایشان باقی
عرب هیچیک نه بر سبیل حقیقت داخل در ایشانند و نه بر سبیل مجاز در حکم ایشانند در استحقاق خمس
متعلقات ایشان مکاتب و حلال هیچ بر زکات رهماند دیگر برای متعلقات ایشان و آن متعلقان مالی
در رهماندها جواز آید که باشد مادر او از فرزندان هاشم و پدر او از باقی قریش بود برستیکه ذکر کرده
دیگر حلال هیچ برای او و نیست او را از خمس چیزی چه بدرستی که الله تعالی میگوید بخوانید
ایشان را بپدرانشان زیرا که پدرانشان از ایشان سبب ... که اکر ... باین معنی ایشان

اصل باشد در نفی ایشان از خمس است و لا از زکوة است هر چند که مادر ایشان هاشمیه باشد

وَلِلْإِمَامِ صَفْوُ الْمَالِ أَنْ يَأْخُذَ مِنْ هٰذِهِ الْأَمْوَالِ صَفْوَهَا الْجَارِيَةَ الْفَارِهَةَ وَالدَّابَّةَ الْفَارِهَةَ وَالثَّوْبَ
وَالْمَتَاعَ مِمَّا يُحِبُّ أَوْ يَشْتَهِي فَذٰلِكَ لَهُ قَبْلَ الْقِسْمَةِ وَقَبْلَ إِخْرَاجِ الْخُمُسِ وَلَهُ أَنْ يَسُدَّ بِذٰلِكَ الْمَالِ جَمِيعَ

مَا يَنُوبُهُ

مَا يَنُوبُهُ مِنْ مِثْلِ إِعْطَاءِ الْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ وَغَيْرِ ذٰلِكَ مِمَّا يَنُوبُهُ فَإِنْ بَقِيَ بَعْدَ ذٰلِكَ شَيْءٌ أَخْرَجَ الْخُمُسَ مِنْهُ فَقَسَمَهُ فِي أَهْلِهِ وَقَسَمَ
الْبَاقِي عَلَى مَنْ وَلِيَ ذٰلِكَ وَإِنْ لَمْ يَبْقَ بَعْدَ سَدِّ النَّوَائِبِ شَيْءٌ فَلَا شَيْءَ لَهُمْ وَلَيْسَ لِمَنْ قَاتَلَ شَيْءٌ مِنَ الْأَرَضِينَ وَلَا مَا غَلَبُوا
عَلَيْهِ إِلَّا مَا احْتَوَى عَلَيْهِ الْعَسْكَرُ وَلَيْسَ لِلْأَعْرَابِ مِنَ الْقِسْمَةِ شَيْءٌ وَإِنْ قَاتَلُوا مَعَ الْوَالِي لِأَنَّ رَسُولَ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ
عَلَيْهِ وَآلِهِ صَالَحَ الْأَعْرَابَ عَلَى أَنْ يَدَعَهُمْ فِي دِيَارِهِمْ وَلَا يُهَاجِرُوا عَلَى أَنَّهُ إِنْ دَهَمَ رَسُولَ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ
مِنْ عَدُوِّهِ دَهْمٌ أَنْ يَسْتَنْفِرَهُمْ فَيُقَاتِلَ بِهِمْ وَلَيْسَ لَهُمْ فِي الْغَنِيمَةِ نَصِيبٌ وَسُنَّتُهُ جَارِيَةٌ فِيهِمْ وَفِي غَيْرِهِمْ

شرح

اذ یاخذ عطف بر صفو است الا ما احتوی استثناء منقطع است و میتواند بود که متصل باشد لا احتوی
بجای بلفظ مصدر باب افتعال فراهم آوردن علیه مبنی بر تضمین معنی اشتمال است دهم بدال بلفظ ماضی
معلوم باب منع و علم است الدهم بفتح دال و سکون ها فرو گرفتن دهم بفتح دال و سکون ها است بمعنی جماعت
که فرو میگیرند ان و ان یستنفرهم زاید است برای تکرار یعنی انه در ان و سنته عطف بر نصیب است یعنی و امام
خالص مال که وی باشد انکه بگیرد از جمله اینها اموال خالص مال از امثال کنیز خوب و ستور خوب و جامه و متاع
با نجو از اهل بخیلی یا میل کند با آن نیز ان برای او جایز است پیش از حصه کردن و پیش از اخراج خمس و جایز است او را
که علاج کند بان مال همه جمیع انچه او را ضرور باشد از مصالح و غیر آن ... که ما تند دادن مال است بجمعی از جنس کافران اهل
اقوام که باید که رغبت کنند تا اهل تسلیم شوند و غیر آن از جمله چیزهائی که ضرور باشد امام را پس اگر باقی ماند
بعد از ان ضروریات چیزی بیرون میکند خمس را از ان و قسمت میکند خمس را در اهل خمس که شش صنف اند
و قسمت میکند باقی را در لشکر که جمع کرده اند آن مال را و اگر نماند بعد از علاج ضروریات چیزی پس چیزی
برای لشکر نیست و نیست برای لشکری که حرب کرده اند چیزی از زمینها و نه مالی که مشرکان و اگذاشته اند
از برای لشکر و گریخته اند برای ایشان چیزی است که احاطه کرده بر آن لشکر و نیست برای بادیه نشینان
عرب از قسمت غنیمت چیزی هر چند که حرب کنند از جانب امام چه بدرستیکه رسول الله صلی الله علیه و آله
مصالحه کرده با ایشان باین روش که و اگذارد ایشان را در مواضع خود از صحراها و نیایند بطلب علم دین بشرط
شرطیکه اگر فرو گیرد رسول الله صلی الله علیه و آله را جمله دشمنان و خلقی بسیار طلب حرکت از ایشان کند
بر حرب کند بمدد ایشان بر حالیکه نباشد مر ایشان را در انچه بسبب ایشان آمده باشد حصه و سنت
جاری باشد در ایشان و در غیر ایشان باین معنی که ایشان مانند مسلمانان نباشند در طلب حصه از غنیمت

اصل

وَالْأَرَضُونَ الَّتِي أُخِذَتْ عَنْوَةً بِخَيْلٍ وَرِجَالٍ فَهِيَ مَوْقُوفَةٌ مَتْرُوكَةٌ فِي يَدِ مَنْ يَعْمُرُهَا وَيُحْيِيهَا وَ
يَقُومُ عَلَيْهَا عَلَى مَا يُصَالِحُهُمُ الْوَالِي عَلَى قَدْرِ طَاقَتِهِمْ مِنَ الْحَقِّ النِّصْفِ وَالثُّلُثِ وَالثُّلُثَيْنِ وَعَلَى قَدْرِ مَا يَكُونُ لَهُمْ
صَلَاحًا وَلَا يَضُرُّهُمْ فَإِذَا أُخْرِجَ مِنْهَا مَا أُخْرِجَ بَدَأَ فَأَخْرَجَ مِنْهُ الْعُشْرَ مِنَ الْجَمِيعِ مِمَّا سَقَتِ السَّمَاءُ أَوْ سُقِيَ سَيْحًا
وَنِصْفَ الْعُشْرِ مِمَّا سُقِيَ بِالدَّوَالِي وَالنَّوَاضِحِ فَأَخَذَهُ الْوَالِي فَوَجَّهَهُ فِي الْجِهَةِ الَّتِي وَجَّهَهَا اللّٰهُ عَلَى ثَمَانِيَةِ أَسْهُمٍ
لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسَاكِينِ وَالْعَامِلِينَ عَلَيْهَا وَالْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ وَفِي الرِّقَابِ وَالْغَارِمِينَ وَفِي سَبِيلِ اللّٰهِ وَابْنِ السَّبِيلِ

ثمانية أسهم فيقسمها بينهم في مواضعهم بقدر ما يستغنون به في سنتهم بلا ضيق ولا تقتير فإن فضل من ذلك شيء
رد إلى الوالي وإن نقص من ذلك شيء ولم يكتفوا به كان على الوالي أن يمونهم من عنده بقدر سعتهم حتى يستغنوا
ويؤخذ بعد ما بقي من العشر فيقسم بين الوالي وبين شركائه الذين هم عمال الأرض وأكرتها فيدفع
إليهم أنصباؤهم على ما صالحهم عليه ويؤخذ الباقي فيكون بعد ذلك أرزاق أعوانه على دين الله وفي مصلحة ما
ينوبه من تقوية الإسلام وتقوية الدين في وجوه الجهاد وغير ذلك مما فيه مصلحة العامة ليس لنفسه من ذلك
قليل ولا كثير **شرح** رحال بضم راء بی نقطه و تشدید حاء بی نقطه جمع راحله شتران سواری و بکسر راء
تخفیف حا جمع رحل بفتح راء و سکون حا شتران سواری النواضح بفتح نون و کسر ضاد با نقطه و حاء
بی نقطه جمع ناضح دلوهای بزرگ و شتران آبکش تفصیل فرق میان فقرا و مساکین می آید در کتاب الزکوة در
شرح حدیث هفدهم و نوزدهم باب ... میگوئیم که فقرا بیان ... از جمله جماعتی که استطاعت
بقدر نفقه سال خود و عیال ندارند و غنی باید که گدائی کنند و مساکین در مرتبه ... از جماعت
و در کتاب معلوم شد آنکه ... ستوده و توضیح ... در شرح حدیث اول باب اول کتاب
الزکوة ثمانية أسهم مرفوع و مسند ... است و یقسم بصیغه غایب مجهول یا ... ستغنی ... في مواضعهم
متعلق بتقسیم یا حال ... فاعل است و این جمله تکرار سابق نیست بلکه مراد این است که هیچ یک از این اسهام را
جایز نیست اخراج از مواضع ایشان که جای حاصل است بسوی مواضع دیگر یا مراد این است که ایشان را طلب
نمی باید کرد برای گرفتن زکوة بلکه زکوة را نقل می باید کرد بسوی منازل ایشان تقدیم قلیل بر کثیر بنا بر عادت
عرب است نظیر این صوره یونس و ما ... اصغر من ذلك ولا أكبر **یعنی** و زمینها ... از شرکای
با سبب ... و شتران سواری ... کذا ... ستاده این معنی که ... که خمس ... و الا
میشود در ... کنند ... و زیاده ... و باید ... کند
امام ... از جمله ... زمین که نصف حاصل یا ربع یا ثلث حاصل ... یا دو ثلث حاصل
باشد و ... آنچه ... باشد ... ایشان ... این است که تعیین قدر ...
امام است ... زمینها و اهل زمینها ... زمینها
آنچه ... مثل ... مصالح الاملاك و ... از خراجات ...
... امام ... آنچه ... موضع خراجات ... این مجموع ... که
وضع آنچه امام ... آنچه ... و باید ... و ... از ایجاب ... از جهاد
... و ... امام ... زیرا ... انزل
الله تعالی بر هشت حصه برای فقرا و مساکین و کارکنان بر تصدقات ... که اهل
تسلیم نیستند ... آنکه در ازدکر دن ایشان ... هست ... قرض داران ...

الله

الله تعالی ... در راه هشت حصه قسمت کرده میشود میان آن هشت صنف در جاهای ایشان بقدر
که مستغنی میشوند بآن در آن سال تا سر حاصل دیگر بی تنگی بر ایشان و بی سختگیری بر عیال ایشان پس اگر زیاده
از قدر بی نیازی آن سال ایشان چیزی بماند بر گردانیده میشود بسوی امام و تحقیق نماند که بر گردانیده شدن بسوی
امام بنا بر مال الامام است ... امام از قبیل ... تصدق نیست بلکه از قبیل ... مال خود است
که محتاج بآن ... باشد ... آنکه ... میان ... است که مستحق ... مگر غیر ... نقطه
چندین سال خود از ذکو ... کرده ... قدر بی نیازی ایشان چیزی ... و الکفا ... عشر
خود ... واجب است بر امام که نفقه ایشان از نزد خود بقدر وسعت معاش ایشان تا بی نیاز شوند
و گرفته میشود بعد از آنچه مذکور شد آنچه باقی ماند از عشر ... پس قسمت کرده میشود میان امام و
میان شریکان امام از جمعی که ایشان کارکنان آن زمین اند و زراعان آن زمین اند پس داده میشود بسوی ایشان
حصه های ایشان بر آن شرطی که مصالحه کرده امام با ایشان بر آن شرط مثل نصف و ثلث و دو ثلث و گرفته
میشود باقی ... بعد از آنچه مذکور شد که ... اهل ... و باشد که ... ایشان
و فا بمعاش ایشان ... واجب ... که ... دین الله تعالی ... مصلحت ... امام که
قوت دادن اسلام است و قوت دادن اعمال الاسلام در ... جهاد و غیر آنچه مذکور شد از جمله آنچه در آن
مصلحت جمیع مسلمانان است نیست برای امام از ... حاصل زمین مفتوح العنوة کم ... اینست که
صرف خود ... بنا ... انکه کل ... امام است چنانچه بیان ... باب ... چهارم ... **اصل**
وله بعد الخمس الأنفال والأنفال كل أرض خربة قد باد أهلها وكل أرض لم يوجف عليها بخيل ولا ركاب
ولكن صالحوا صلحا وأعطوا بأيديهم على غير قتال وله رؤوس الجبال وبطون الأودية والآجام وكل أرض ميتة
لا رب لها وله صوافي الملوك ما كان في أيديهم من غير وجه الغصب لأن الغصب كله مردود وهو وارث من لا
وارث له يعول من لا حيلة له **شرح** بعد اینجا بمعنی غیر است تفسیر انفال گذشت در شرح عنوان این باب ... و
ظاهر میشود که تفسیر ... اینجا ... الانفال کل ارض ... الانفال ... کل ارض خربة ...
و رؤوس الجبال و مانند آن که مذکور است اینجا داخل انفال است ... مذکور شد ... آنچه
در حدیث ... این باب که ... من لا وارث له ... داخل انفال است ... نیست ... بگوئیم
و ... آنچه ... انفال ... بیابان ... بی نقطه ... ماضی ...
البید و البوادی ... صالحوا ... اعطوا ... حدیث ... بکسر همزه و
... نقطه ... بفتح همزه و سکون ... صالحوا ... اعطوا ... عطف تفسیر باشد
... مصالحه ... بی ... ایجاف ... رکاب ... و
و اعطوا برای تفهیم است مثل الكلمة اسم وفعل وحرف و على غير قتال ... باب ... از ...

تقریر ظاهر میشود که منافات نیست میان این و تفسیری که مذکور شد در حدیث سابق که او قوم صالح را اعطوا
بایدیهم الا و بر جمع وادی در رها و رو قطعها مانند عطف بیان بر صوافی است **بیخ** و برای امام است صوافی جمیع انفال
و انفال مانند های هر زمینی است که خراب است بتحقیق و ترک کرده اند آنرا اهل آن و هر زمینی که دوانیده نشده لشکر
اسلام بر آن زمین اسبان و شتران سواری را و لیکن صلح کردند با امام اهل آن زمین صلحی بی آنکه دوانیده شده اسبان
و شتران باد آمدند آن زمین را بدست امام بخوبی خود بی جنگ و بی صلح و از انفال است سرهای کوهها هر چند که در زمین
مسلمانان باشد و شکمهای درهها و رودخانها و نیستانها و هر زمینی که آباد نشده باشد صاحبی نباشد آنرا و از انفال است
خالصهای پادشاهان اهل شرک هر چیزی که باشد در تصرف ایشان نه از راه غصب از مسلمانان یا از اهل عهد
بدرستیکه مغصوب ... برگشته میشود سوی اهلش و امام وارث کسی است که نیست وارثی برای او یعنی آنکه
وصی ندارد چنانچه در حدیث ... **اصل**
وَقَالَ إِنَّ اللهَ لَمْ يَتْرُكْ شَيْئاً مِنْ صُنُوفِ الْأَمْوَالِ إِلَّا وَقَدْ قَسَّمَهُ فَأَعْطَى كُلَّ ذِي حَقٍّ حَقَّهُ الْخَاصَّةَ وَالْعَامَّةَ وَالْفُقَرَاءَ
وَالْمَسَاكِينَ وَكُلَّ صِنْفٍ مِنْ صُنُوفِ النَّاسِ وَقَالَ لَوْ عُدِلَ فِي النَّاسِ لَاسْتَغْنَوْا ثُمَّ قَالَ إِنَّ الْعَدْلَ أَحْلَى مِنَ الْعَسَلِ
وَلَا يَعْدِلُ إِلَّا مَنْ يُحْسِنُ الْعَدْلَ **شرح** و امام موسی کاظم علیه السلام گفت بدرستیکه الله تعالی وا نگذاشت چیزی را از
اقسام مالها را مگر بحالیکه قسمت کرده آنرا پس داده هر صاحب حقی را حقش خواه بنوهاشم و خواه باقی مردمان
و فقیران را و مسکینان را و هر قسمی از اقسام مردمان را امام علیه السلام گفت اگر رعایت کرده شود عدل
که الله تعالی قرار داده در مردمان باین معنی که تمکین امام معصوم عالم بجمیع احکام الهی کرده شود هر آینه بی
نیاز میشوند مردمان بعد از آن گفت بدرستیکه عدالت الهی شیرین تر از عسل است و عدالت الهی را بجا نمی آورد مگر
کسی که خوب داند مسائل عدالت را اشارت است بابطال خلافت خلفا که بعد از عمر ... بوجوه جهل
بمسائل دین و اقرار بعلم امیر المؤمنین علیه السلام **اصل** قَالَ وَكَانَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يُقَسِّمُ صَدَقَاتِ الْبَوَادِي
فِي الْبَوَادِي وَصَدَقَاتِ أَهْلِ الْحَضَرِ فِي أَهْلِ الْحَضَرِ وَلَا يَقْسِمُ بَيْنَهُمْ بِالسَّوِيَّةِ عَلَى ثَمَانِيَةٍ حَتَّى يُعْطِيَ أَهْلَ كُلِّ سَهْمٍ ثُمُناً وَلَكِنْ
يَقْسِمُهَا عَلَى قَدْرِ مَنْ يَحْضُرُهُ مِنْ أَصْنَافِ الثَّمَانِيَةِ عَلَى قَدْرِ مَا يُقِيمُ كُلَّ صِنْفٍ مِنْهُمْ يُقَدِّرُ لِسَنَتِهِ لَيْسَ فِي ذَلِكَ شَيْءٌ
مَوْقُوتٌ وَلَا مُسَمًّى وَلَا مُؤَلَّفٌ إِنَّمَا يَضَعُ ذَلِكَ عَلَى قَدْرِ مَا يَرَى وَمَا يَحْضُرُهُ حَتَّى يَسُدَّ فَاقَةَ كُلِّ قَوْمٍ مِنْهُمْ وَإِنْ فَضَلَ مِنْ
ذَلِكَ فَضْلٌ عَرَضُوا الْمَالَ جُمْلَةً إِلَى غَيْرِهِمْ **شرح** البوادی بفتح با و کسر دال و تخفیف یا جمع بادیه جماعتها صحرا نشین
ذکر اهل کل سهم بجای اهل کل صنف اشارت است بدفع منافات میان این و حدیث ... در کتاب الوصایا در
حدیث ... که باب من اوصی ... است و بیان میشود ... از اصناف بعضیهم
اگر اضافه اصناف بالثمانیة از قبیل اضافه موصوف بصفت باشد و بیانیه است اگر اضافه لامیه باشد و از
قبیل اضافه جزء بکل باشد ما در ما یقیم مصدریه یا موصوله است یقدر بضم یا و فتح قاف و فتح دال مشدد بمعنی
معنی موافق مصلحت ... ظرف متعلق بیقیم است لسنته صفت قدر است ...

دراول و عدم قدرت است و در سیوم قدر ما ... الموفقة ... و نقطه در یا الاجزی که تعیین باشد
باعتبار زمان که تقدیم ... المسمی چیزی که معین شده باشد باعتبار مقدار که زیاد ... کم از آن نتوان کرد
از ... چنانچه در ... اهل استخفاف ... المؤلف ... و ما بصیغه اسم مفعول باب تفعیل
... از جنس و ... چنانچه در ... اهل استخفاف متعارف شده ان بکسر همزه و تخفیف نون شرطیه
... مراد ماضی است ... چنانچه ... ببعض ... را بنقطه
... بنقطه بصیغه ماضی مجهول باب تفعیل است و ضمیر مفعول ... المال مفعول ...
از فعیل است التعریض ... مراد ... کسی از چیزی ... انکس ...
حمله ... بصیغه ماضی معلوم باب ضرب است و ضمیر مستتر راجع برسول الله و ضمیر ... راجع بمال است
و جمله استیناف بیان ... المال است **بیخ** امام موسی کاظم علیه السلام گفت و رسول الله صلی الله علیه و آله قسمت
میکرد ... صدقات صحرا نشینان را در مستحقین صحرا نشینان و صدقات اهل آبادیها را در مستحقین اهل
آبادی و قسمت نمیکرد میان ایشان برابر بر هشت حصه تا ... باشد اهل هر حصه را هشت یک و لیکن
قسمت میکرد صدقات را بر مقدار جمعی که حاضر میبودند از هشت صنف بر مقدار ...
صنف از ایشان که حاضر ... موافق مصلحت که برای سال آن صنف کافی باشد ... از آن نفقه سال چیزی
که معین باشد باعتبار زمان و نه چیزی که نام برده شده باشد باعتبار مقدار و نه چیزی که ...
باشد از نقد و جنس ... نیست که میگذاشت ... کس نفقه سال ... مقداری که مصلحت ... موافق
جمعی ... حاضر ... از مستحقین ... زیاد ... از آن
قدر زیادتی ... آن مال ... آنکه ... آن مال زیادتی ... غیر ایشان از مستحقان
نکوة ... **اصل** وَالْأَنْفَالُ إِلَى الْوَالِي وَكُلُّ أَرْضٍ فُتِحَتْ أَيَّامَ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِلَى آخِرِ الْأَبَدِ فَمَا كَانَ
افْتُتِحَ بِدَعْوَةِ أَهْلِ الْجَوْرِ وَأَهْلِ الْعَدْلِ لِأَنَّ ذِمَّةَ رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ ذِمَّةٌ
وَاحِدَةٌ لِأَنَّ رَسُولَ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ الْمُسْلِمُونَ إِخْوَةٌ تَتَكَافَأُ دِمَاؤُهُمْ وَيَسْعَى بِذِمَّتِهِمْ أَدْنَاهُمْ **شرح**
و کل عطف بر الانفال است الدعوة ... امام ... مردمان را سوی ... السبی ... اطاعت الله تعالی
... برای ... عبارت است از تکلیف ایشان ... آخرهم بضم همزه ... و کسر خا بالنقطه
عبارت است ... تا آخر زمان تکلیف ... باب ... امر النبی صلی الله علیه
بالنصیحة لائمة المسلمین تا آخر که ... **بیخ** و اختیار انفال مفوض
بسوی امام ... و هر زمینی که مفتوح شده ... نبی صلی الله علیه و آله تا آخر الزمان خواه افتتاح
آن افتتاح ... ظلم باشد و خواه ... اهل عدالت باشد ... رسول الله صلی الله
علیه و آله ... بدرستیکه رسول الله صلی الله علیه و آله گفت که مسلمانان

برادران همند با عتبار علم انحصار او اشیا نه آنکه یک از ایشان مستحق زیاده ازدیگری است پس فرمود که متحمل نفقه ایشان و عمل بتکلیف سبک کند از ایشان **اصل** ولكن تبرع في مال الخمس زكاة لان فقراء الناس جعل ارزاقهم في اموال الناس على ثمانية اسهم فلم يبق منهم احد وجعل للفقراء قرابة الرسول صلى الله عليه وآله نصف الخمس فاغناهم به عن صدقات الناس وصدقات النبي صلى الله عليه وآله وولي الامر فلم يبق فقير من فقراء الناس ولم يبق فقير من فقراء قرابة رسول الله صلى الله عليه وآله الا وقد استغنى فلا فقير ولذلك لم يكن على مال النبي صلى الله عليه وآله والوالي زكاة لانه لم يبق فقير محتاج ولكن عليهم اشياء تنوبهم من وجوه ولهم من تلك الوجوه كما عليهم

شرح فقرا اینجا عبارتست از مستحق که قدر مشترکست میان اصناف ثمانیه که مذکور است در آیه زکوة و میان یتامی و مساکین و ابن السبیل که مذکور است در آیه خمس فرا بروزن سحاب بضم و فتح فا و فتح عین است و بیان زکوة شرح کلام مصنف و صدقات النبی مبتداست و ولی عطف بر النبی و علی الامر اتفاق در صورت عجز یا انقضا است چنانچه بیان شد در سابق در نصف خمس که وان عجز او نقص عن استغنائهم کان علی الوالی ان ینفق من عنده وکذلک در زکوة که وان نقص من ذلک شیء ولم یکتفوا به کان علی الوالی ان یمونهم من عنده بقدر سعتهم حتی یستغنوا و عن صدقات باشد **یعنی** و نیست در مال حمی که نزد امام حاضر باشد تا یکسال زکوة چه بنابر آنکه فقرای مردمان غیر بنی هاشم که طائفه شده اند حق ایشان در مالهای مردمان بر هشت حصه که بیان شد در این حدیث پس هیچ محتاجی نماند از ایشان هیچ یک و که طائفه شده اند فقرای خویشان رسول صلی الله علیه و آله نصف خمس غنیمت چنانچه بیان شد در این حدیث پس بی نیاز کرده فقرای خویشان رسول از نصف خمس از زکوة مردمان دیگر و صدقات نبی صلی الله علیه و آله در زمان وی و امام زمان بعد از آن زمان معلوم و مقرر است در صورتیکه نصف خمس از زکوة وفا بمعاش مردمان نکند پس نماند فقیری از فقرای مردمان دیگر و نماند فقیری خویشان رسول صلی الله علیه و آله مگر حالیکه بی نیاز شده پس هیچ محتاج معاش نیست و برای آنست که نبوده بر مال نبی صلی الله علیه و آله و بر مال امام زکوة یا بین معنی که چنانچه زکوة واجب نیست حتی بر نبی واجب نیست چه بعد از آنکه نماند فقیری که محتاج معاش باشد و لیکن بر نبی و اوصیا او چیزی چند واجب است که نزد هر مشیت ایشان را از راه چند اداء صدقات در صورت عدم وفای نصف خمس و زکوة بمعاش مردمان و نفقات از عطایای الجیبات و غیر ذلک است و کاه برای نبی و امام نفع حاصل میشود از آن راهها چنانچه خمس و انفال و غنائم و فیئ اشارت است با آنکه در صورتیکه نصف خمس یا زکوة زیاده باشد از معاش فقرا در سال انچه زیادی است از نبی و اوصیاست والجیبات مثل تحف و هدایا بجهة عنه دادن از نبی و اوصیاست **اصل** لما ورد ابو الحسن موسى عليه السلام على المهدي رآه يرد المظالم فقال يا امير المؤمنين ما بال مظلمتنا لا ترد فقال له وما ذاك يا ابا الحسن قال ان الله تبارك وتعالى لما فتح على نبيه صلى الله عليه وآله فدك وما والاها لم يوجف عليه بخيل ولا ركاب فانزل

الله على نبيه صلى الله عليه وآله وآت ذا القربى حقه فلم يدر رسول الله صلى الله عليه وآله من هم فراجع في ذلك جبرئيل عليه السلام وراجع جبرئيل عليه السلام ربه فاوحى الله اليه ان ادفع فدك الى فاطمة فدعاها رسول الله صلى الله عليه وآله فقال لها يا فاطمة ان الله امرني ان ادفع اليك فدك فقالت قد قبلت يا رسول الله من الله ومنك فلم يزل وكلاؤها فيها حياة رسول الله صلى الله عليه وآله **شرح** مهدی پسر منصور عباسی است نامش محمد بن عبد الله بن محمد بن علی بن عبد الله بن العباس است مشتق است از عباس و سیم است از خلفای عباسیه در ذی الحجه سال صد و پنجاه و هشت خلیفه شد و در محرم سال صد و شصت و نه وفات یافت المظالم جمع مظلمه بفتح میم و سکون ظاء با نقطه و فتح و کسر و ضم لام اخیر بظلم گرفته شده خلاف بفتح فاء و فتح دال بی نقطه موضعیست نزدیک مدینه و صاحب مجمع البیان گفته که در میان آن و مدینه سه منزل است و بعضی دو روز مسیر گفته و در نهایت گفته بر یک منزل و بعضی بر دو منزل خیبر نیست چنانچه جوهری و صاحب قاموس گفته اند که قریه ایست نزدیک خیبر و بعضی گفته اند که شهری نیست و تعلق او به حکم مثل خیبر است و خیبر مفتوح شد اهل آنجا طلب امان کردند که ان شهر را بر رسول گذارند پس مخصوص او شد و تسمیه آن باسم فدک بن حام است چه اول کسی که آنجا نزول کرد و مقیم شد او بود ما والاها این است که شهر باشد و دهها تابع آن باشد و مسوانک که در حوالی و حکم آنها باشد لم یوجف بصیغه معلوم باب افعال است و ضمیر مستتر راجع به رسول علیه السلام است با در بخیل برای سببیت است چنانچه مذکور شد در شرح کلام مصنف چون آیت و آت ذا القربی حقه در سوره بنی اسرائیل است و سوره بنی اسرائیل در مکه نازل شد چنانچه مرا ایشه در حدیث اول باب چهل ونهم کتاب الایمان والکفر و در سوره روم نیز که مکی است و فتح فدک در مدینه شد پس مراد آنست که در آن اعلام وجوب عمل با آیت بسبب حصول محل است بعد از حقوق سابقه که ادا شده است چنانچه گذشت در حدیث دهم باب شصت و چهارم که ثم قال الحق ذکره وآت ذا القربی حقه فکان علی علیه السلام وکان حقه الوصیة التی جعلت له والاسم الاکبر ومیراث العلم وآثار علم النبوة و بیان شد و بعضی میگویند سوره بنی اسرائیل مکیه است مگر چند آیه از آن جمله است وآت ذا القربی حقه چنانچه صاحب مجمع البیان نقل کرده و بنابر این اشکالی نیست ذی القربی ایست که افعل التفضیل است و تانیث آن باعتبار این است که موصوف آن فاطمه علیها السلام است پس مراد بذی القربی علی علیه السلام است و تمام اولاد او یکی بعد از دیگری قائم مقام او میشود باعتبار اینکه اقرب مردم باشند بفاطمه در عصمت و طهارت از رجس و اعلم بجمیع احکام پس در این آیه اشعار است بآنکه جمیع انفال که از رسول الله صلی الله علیه و آله است حق ذی القربی است چه تسلیم بعض از آن بفاطمه در زمان حیات رسول برای فتح الباب بود و برای تنصیص بر حصول اختصاص ذی القربی با انفال است الم یدر بسکون دال و تخفیف را مفتوحه بصیغه مضارع غایب معلوم معتل اللام باب ضرب است یعنی بفتح میم

استغفار است ضمیر هم راجع بذی القربی والمساکین وابن السبیل که در این آیه مذکور شده‌اند و بیان مسکین
وابن السبیل که از جملهٔ بنی هاشم‌اند اینجا منقول نشد حدیث و حقیقتکه وارد شد از امام موسی کاظم علیه السلام با
مهدی که دید مهدی را که رد مظالم میکرد پس گفت ای خلیفه چیست حال مظلمهٔ ما که بر کنار نهاده نمیشود بسوی ما پس گفت
او را و چیست آن سخن که گفتی ای ابو الحسن گفت بدرستیکه الله تعالی وقتیکه گشود بر پیغمبر خود
صلی الله علیه وآله فدک و توابع آنرا نفرمود لشکر که جمع شده بود از بهر آن نه بسبب اسپان و نه شتران سواری
فرو فرستاد الله تعالی بر پیغمبر خود صلی الله علیه وآله و حجت علی آیه سورهٔ بنی اسرائیل و حق او را که
و بده صاحب قرابت را حقوق پس ندانست رسول الله صلی الله علیه وآله بعلم یقینی که کیانند ایشان یعنی
که کدام ملکی از ایشان مستحق پس سؤال کرد در آن جبرئیل علیه السلام پس سؤال کرد جبرئیل علیه السلام صاحب کل
خود را پس وحی فرستاد الله تعالی بسوی رسول که بده فدک را بفاطمه باعتبار آنکه رضای امیر المؤمنین
در آن است و رفع گفتگو [illegible] پس طلب کرد فاطمه را رسول الله صلی الله علیه وآله پس گفت
او را ای فاطمه بدرستیکه الله تعالی امر کرده مرا که دهم ترا فدک را یعنی فدک و توابع او را پس گفت فاطمه
تحقیق قبول کردم ای رسول الله از الله تعالی و از تو پس بودند وکلای فاطمه در فدک و توابع آن همیشه
در زمان حیات رسول الله صلی الله علیه وآله اصل فلما ولی ابو بکر اخرج عنها وکلاءها فاتته فسألته
ان یردها علیها فقال لها ائتینی باسود او احمر یشهد لک بذلک فجاءت بامیر المؤمنین علیه السلام
وام ایمن فشهدا لها فکتب لها بترک التعرض فخرجت والکتاب معها فلقیها عمر فقال ما هذا معک یا
بنت محمد قالت کتاب کتبه لی ابن ابی قحافة قال ارینیه فابت فانتزعه من یدها ونظر فیه ثم
تفل فیه ومحاه وخرقه فقال لها هذا لم یوجف علیه ابوک بخیل ولا رکاب فضعی الحبال فی رقابنا
فقال له المهدی یا ابا الحسن حدها لی فقال حد منها جبل احد وحد منها عریش مصر وحد منها
سیف البحر وحد منها دومة الجندل فقال له کل هذا قال نعم یا امیر المؤمنین هذا کله ان هذا کله
مما لم یوجف علی اهله رسول الله بخیل ولا رکاب فقال کثیر وانظر فیه شرح از جملهٔ مطاعن شنیع
ابو بکر این است که این قدر از احکام الهی نیز ندانسته که با وجود تصرف مالکانه اخراج وکلاء کرده و گواه
طلب کرده از متصرف بمحض ادعای او بانتقال متصرف فیه از او بکری بسوی او و حال آنکه تصرف
[illegible] مدعی و منازع دلیل ملکیت مطلق و هستند شهادت دیگران بر ملکیت
مطلق متصرف در آن است و لا هیچ کس شهادت بر ملکیت کسی نمیتواند داد چنانچه این معنی مفصل در
کتاب الشهادات در باب پنجم که باب [illegible] عنوان است و صاحب مغرب که از علمای مخالفان است گفته فدک
قریة بناحیة الحجاز افاءها الله علی نبیه علیه السلام فتنازعها علی والعباس فسلمها الیهما
عمر [illegible] که این اقرار است بظلم ابو بکر چه بنابر این مفهوم میشود که این ظلم عمر بر فاطمه نیز بوده ابو بکر

بوده

بوده که اصل فساد است ظاهر این حدیث این است که آنچه منقول میشود که عمر بن عبد العزیز رد فدک باولاد فاطمه
کرد غلط باشد مشار الیه هذا در دوم اکثر مال الله محروس است که در آن وقت متصرف اهل اسلام بوده
و این کلام متضمن انکار قرار است باینکه اگر حال این کتیم بود ما عاجز خواهیم شد الحبل بجیم است در
بعض نسخ بجای بنقطه الحبال و اول مناسب تر است بلفظ فضعی عریش بفتح عین بی نقطه و کسر را
بی نقطه و شین سه نقطه بجمیع از توابع مصر [illegible] سیف بکسر سین بی نقطه و سکون یاء دو نقطه در
پایین و فا کنار دریا و اکثر در کنار دریای عمان مستعمل میشود دومة الجندل بضم دال بی نقطه و بعضی بفتح دال
نیز حکایت نموده‌اند حصاری است میان مدینه و کوفه [illegible] از مدینه پانزده روز راه [illegible] ده روز راه شام
یوجف بصیغه معلوم باب افعال از ایجاف [illegible] لم یوجف علیه [illegible] فاعل است و عبارت است
از لشکر اسلام که [illegible] در آن مثلا الله علی رسول الله یعنی فی زمان رسول الله اسپ تاختن نمانده که
[illegible] علی اهله [illegible] یعنی پس وقتیکه خلافت کرد ابو بکر بیرون کرد
از فدک وکلای فاطمه را پس آمد فاطمه نزد او پس طلب کرد از او که بر گرداند فدک را بر فاطمه پس گفت او را
بیاور نزد من سیاهی را یا سفیدی را که گواهی دهد برای تو بر آنچه گفتی که فدک داخل ملک رسول بود
و او بتو داده است پس آورد امیر المؤمنین علیه السلام را و ام ایمن را که کنیز رسول بوده از میراث پدر و از
او شده بود پس گواهی دادند برای فاطمه که از رسول شنیده‌اند حکایت فدک را که ملک رسول بوده
و بفاطمه داده بامر الله تعالی پس ابو بکر نوشت برای فاطمه ترک مزاحمت وکلای او [illegible] در فدک [illegible]
ایجاف برای آن بخیل و رکاب نشده و مال رسول بوده و بذی القربی داده پس فاطمه بیرون رفت از او و آن نوشته
با او بود چنانچه زنان در زیر چادر کاغذ بر میگیرند و آن کاغذ در زیر چادر در دست او بود پس رسید
او را عمر پس گفت چیست این کاغذ با تو ای دختر محمد [illegible] نام پدر و نگفت یا
بنت رسول الله و لهذا فاطمه نیز ابو بکر نگفت [illegible] که نوشت از برای من پسر ابو قحافه
گفت بنما بمن آن کاغذ را پس ابا فرمود فاطمه علیها السلام پس عمر ربود آن کاغذ را از دست او
و نگاه کرد در آن پس آب دهن انداخت در آن کاغذ و محو کرد نوشته آنرا و پاره کرد آنرا پس عمر گفت
فاطمه را که مجموع آنچه در تصرف مسلمانان است یعنی آن [illegible] ایجاف نکرده برای آن پدر تو بخیل و نه برکاب
پس بگذار که گواهی در گردنهای ما پس گفت امام موسی کاظم علیه السلام با مهدی که ای ابو الحسن حد فدک
و توابع آنرا بیان کن پس گفت حدی از آن کوه احد است و حدی از آن عریش مصر است و حدی از آن کنار
دریا است و حدی از آن دومة الجندل است پس مهدی گفت آیا فدک و توابع آن جمیع این است
گفت آری ای خلیفه این همه است بدرستیکه این همه از جملهٔ چیزها است که ایجاف نکرده‌اند برای آن لشکر
اسلام در زمان رسول الله بخیل و نه برکاب پس مهدی گفت این بسیار است و من فکر میکنم

دران ششم اصل سَمِعْتُ اَبا جعفر علیه السلام یقول الانفال هو النفل و فی سورة الانفال جدع الانف
شرح انفال بفتح همزه است ضمیر هو راجع بمعنی انفال است بنا بر اینکه ان احتیاج ببیان دارد و در بعضی نسخ
منه است و حاصل هر دو یکی است النفل بفتح نون و سکون فا زیاده مطرزی در مغرب گفته الانفال
جمع النفل و هو الزیاده و مراد اینجا هر مالی است که مال الامام مخصوص بود نه لازم که بعد از وفات او در میان ورثه
منقسم شود و بیان شد در شرح عنوان این باب و این بنا بر ابطال قول مخالفان است که میگویند انفال
جمع نفل بفتح نون و فتح فا بمعنی غنیمت است و مراد با انفال خمس غنیمت است با وجود انکه انفال مخصوص
اسم و رسول است و خمس منقسم بشش قسم است الجدع بفتح جیم و سکون دال بی نقطه و عین بی نقطه قطع
بینی و گوش و مانند آنها و مراد اینجا اسکات و اذلال مخالفان است بجید و صار از آن جمله انچه مراد اول سوره
که یسالونک عن الانفال قل الانفال لله و الرسول فاتقوا الله و اصلحوا ذات بینکم و اطیعوا الله و رسوله ان
کنتم مؤمنین دنبال که این صریح است در اینکه انفال بعد از رسول از ذی القربی است جمله عترت اما ست لیک
مخالفان اصلاح ذات بین نکردند و ارفع قطع کردند و از آن جمله انچه در وسط سوره است که واتقوا فتنة لا
تصیبن الذین ظلموا منکم خاصة و اعلموا ان الله شدید العقاب زیرا که دلالت میکند بر انکه بعد اکثر
اصحاب بعد از رسول الله صلی الله علیه و آله و اتباع ایشان در دنیا بر اخرة بتلف ذی القربی و اتباع علوج بلکه
و از آن جمله انچه در اخر سوره است که و اولوا الارحام بعضهم اولی ببعض فی کتاب الله و مثل آن در سوره احزاب
است و بیان شد در شرح حدیث دوم باب شصت و چهارم یعنی شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام میگفت
که انفال مفرد است نفل بمعنی زیاده و در سوره انفال است بلند بینی مخالفان هفتم اصل عن احمد بن
محمد بن ابی نصر عن الرضا علیه السلام قال سُئِلَ عن قول الله و اعلموا انما غنمتم من شیء فان لله خمسه
و للرسول و لذی القربی فقیل له فما کان لله فلمن هو فقال لرسول الله صلی الله علیه و آله و ما کان
لرسول الله فهو للامام فقیل له افرایت ان کان صنف من الاصناف اکثر و صنف اقل ما یصنع
به قال ذاک الی الامام ارایت رسول الله کیف یصنع الیس انما کان یعطی علی ما یری کذلک الامام
شرح بیان این است محایله در شرح حدیث دوم این باب افرایت بهمزه استفهام و صیغه مخاطب بمعنی
فاخبرنی است ارایت بی همزه استفهام و صیغه مخاطب است و معنی اخبرنی است یعنی روایت است از
احمد بن محمد بن ابی نصر از امام رضا علیه السلام راوی گفت که امام پرسیده شد از قول الله تعالی در سوره
انفال و بدانید این را که انچه غنیمت گرفتید از اموال المشرکان از جمله چیزی است که مال بسیار در دینه
بس بدانید این را که از الله تعالی است خمس آن و از رسول است و از صاحب قرابت رسول است که امام
بعد از رسول باشد این روشن بیین شد که گفته شد او را که بس انچه بوده از الله تعالی بس برای
کیست آن پس امام علیه السلام گفت برای رسول صلی الله علیه و آله است و انچه بوده از رسول الله پس آن

از

از امام است پس گفته شد او را که پس خبر ده مرا که اگر باشد صنفی از سه صنف که در تتمه ایشان است بیشتر و صنفی
کمتر چه کار کرده میشود با خمس یعنی آن نصف خمس که با ایشان داده میشود گفت کار مفوض بسوی امام است خبر
ده مرا که رسول الله چگونه میکرد آیا همین بود که میداد آن سه صنف را بر آن نهجی که مصلحت وقت در آن میدید
است با اعتبار کثرت و قلت صنفی از اصناف هم چنان است امام هشتم اصل عن ابی جعفر علیه السلام انه
سُئِلَ عن معادن الذهب و الفضة و الحدید و الرصاص و الصفر فقال علیها الخمس شرح رصاص بفتح را و صاد بی نقطه
دو قسم است سیاه و آن سرب است و سفید و آن قلعی است صفر بضم صاد بی نقطه و سکون فا نوعی از مس است
الف لام الخمس برای عهد خارج است مع انچه گذشت در شرح حدیث چهارم این باب یعنی روایت است از
امام محمد باقر علیه السلام که او پرسیده شد از معدنهای طلا و نقره و آهن و رصاص و مس گفت بر آنهاست
خمس نهم اصل عن زرارة قال الامام یجری و ینفل و یعطی ما شاء قبل ان تقع السهام و قد قاتل
رسول الله صلی الله علیه و آله بقوم لم یجعل لهم فی الفیء نصیبا و ان شاء قسم ذلک بینهم شرح ابن حدید
موثوق است و مقصود زراره این است که انکه از ائمه مستنبط است و تصریح باین نکرده یجری بجیم و زای با
نقطه و بالصیغه مضارع غایب معلوم باب ضرب است ینفل بنون و فا بصیغه معلوم باب نصر یا باب افعال
یا باب تفعیل است ضمیر بینهم راجع بقوم یا جمع باهل سهام است یعنی روایت است از زراره گفت که امام
در پاداشت میدهد کسی را که کاری با وقع بوده باشد و زیاده بر پاداشت میدهد او را و بخشش می
کند بکسی که کاری با وقع بوده باشد انچه را که میخواهد پیش از انکه قرار گیرد پنج سهم در غنیمت بتحقیق
جهاد کرد رسول الله صلی الله علیه و آله با جمعی که نکرده بود برای ایشان در فیء حصه مثل اعراب
چنانچه مذکور شد در حدیث چهارم این باب مراد این است که اگر غنیمت قسمت شود بر لشکر بسبب
مصلحتی که رو دهد بعید نیست و لشکر در این وقت مانند اعراب خواهند بود و اگر خواهد قسمت
میکند فقرا میان ایشان دهم اصل سالت ابا عبد الله علیه السلام عن قول الله و اعلموا انما غنمتم
من شیء فان لله خمسه و للرسول و لذی القربی فقال ابو عبد الله علیه السلام بمرفقیه علی رکبتیه ثم
اشار بیده ثم قال هی و الله الافادة یوما بیوم الا ان ابی جعل شیعته فی حل لیزکوا شرح
فقال بمعنی فضرب است و زدن دو آرنج بر دو زانو حال کسی است که آزرده شود و تعجب کند از تعد
اضداد دین اکثر مردمان از حق واضح و سر در فتنه افکنند و پیشانی خود را بر دو دست خود تکیه دهد
و اشارت بدست عبارت است از جنبانیدن دست مانند کسی که بیند و بیسار برای استفهام تعجبی
مراد این است که بکجا رفته اند و بکدام راه باطل افتاده اند مخالفان ما در تاویل این ایت و در فهم
نظر قول امیر المؤمنین علیه السلام در نهج البلاغه که این نباه بکم و بینکم عترة نبیکم و مقصود این است
که خیال مخالفان که در این ایت بیان وجوب خمس در غنایم شده بغایت واضح البطلان است

مع ولجمع وشئ است و تأنيث باعتبار خبر است الافاده مصدر باب افعال فايده كسب كردن فايده رساندن
و مراد اينجا فايده است و تعبير از فايده بجاى آيه در حديث و اثرهم اين باب بود با مفعول فيه افاده مستوعب
صفت يوم است و با براى مصاحبت است و مراد اين است كه فاصله ميان ميان دو روز يعنى شبى
ميان روزى كه محسوب نباشد بلكه هر روز عليحده محسوب ميشود و ذكر يوم بعنوان مثال است پس
شب بلكه هر ساعت از شب و روز عليحده محسوب ميشود و در حديث شريف بيان غلط مفسران
علما است و در تركيب اين آيت و اشارت است باينكه ما در انما موصوله و اسم ان است و من تبعيضيه
ظرف و خبر ان است و شئ عبارتست از چيزى كه مجاهد بدست آيد خواه بغنيمت لشكر اسلام از مال
مشركين و خواه بتجارت و خواه بزراعت و خواه بحرفت و خواه بعد بر كسى و خواه ببخشش كسى و خواه
بعمل معدن و خواه بغير اينها و فا در فان تفريعيه است و براى عطف بر انما است بتقدير فاعلموا ان ليس
ظاهر اين آيت اين است كه در هر چيزى كه مجاهد بدست آيد در هر وقتى كه بدست آيد خمس واجب
است الا ما اخرجه الدليل و چون غنيمت از جمله چيزيست كه بدست آيد و دليلى اخراج ان نكرده پس
در ان نيز خمس واجب است و موافق اين است انچه مى آيد در كتاب المعيشه در حديث پنجم باب المكاسب
الحرام كه باب يحل فيكم است كه فان الله عز و جل رضى من الاشياء بالخمس و مفسران عامه مثل
زمخشرى و بيضاوى من شئ را بيان ما موصوله گرفته اند و فان لله خبر ان گرفته اند بتقدير فثابت
ان لله و در اين چند غلط است اول اينكه حذف در مثل اين تركيب بتقدير صحيح نيست دوم اينكه
دخول فا در خبر ان مفتوحه غريب و كم اتفاق است و نظيرى در كلام فصيح ندارد و مذهب سيبويه اينست
كه جايز نيست اصلا و بعضى علما تجويز ان نسبت باخفش داده اند چنانچه شيخ رضى نقل كرده
در شرح كافيه در مبحث مبتدا و خبر سيوم اينكه من تعدد يكى از ان مفتوحه مانند ان مكسوره باشد
در عدم كار كت دخول فا بر خبر شيوع كرده باشد بكار مفتوحه بعد از ظاهر است و انچه شايع
در خبر ان مكسوره اين است كه بعد از فا نيز ان مكسوره باشد مثل قل ان الموت الذى تفرون منه
فانه ملاقيكم و حال انكه قراء سبعه اتفاق كرده اند بر فتح ان در فان لله خمسه چهارم اينكه اهل
اتفاق كرده اند بر اينكه چند انكه حمل لفظ بر تاسيس ممكن باشد حمل بر تاكيد خوب نيست پس اينكه
من شئ تاسيس باشد بهتر است از اينكه تاكيد باشد اگر گويى كه در تركيب سابق نيز معنا فشمر هست
وان اين است كه احتياط باينكه ما غنمتم چيزيست لغو ميشايد و هر تقدير تسليم نيايد كردن تعميم فى
در اين هنگام لغو ميشايد گوييم كه در اين احتياط چند فايده است اول دلالت بر اينكه غنيمت مخصوص
شرايع انبياء سابق داخل الاشئ بوده زيرا كه حرام بوده بر ايشان و داخل ما الاشان منقسم بلكه
سوخته ميشده چنانچه مى آيد در كتاب الايمان و الكفر در حديث اول باب الشرايع كه باب دوازدهم است

در شرح

در شئ داخل اند المغنم ظرف دوم اشعار بعلت مرطوب هو جيبر كليه كه كبرى شكل اول است و اين بحث است
كه كل ما هو من شئ لله خمسه تا آخر ببرد دلالت بر كمال تاكيد وجوب خمس در هر چيز ميشود الا ما اخرجه
الدليل سيوم دفع توهم اينكه نفقه سفر مجاهدان با نفقه سال اينها ايشان مستثنى باشد چنانچه پيش از
اخراج خمس چهارم دفع توهم اينكه اشتراك لشكر و علم اختصاص بغنيمت مانع وجوب خمس باشد و
فايده زياد كردن من تبعيضيه اين است كه شئ بسيار مستعمل ميشود در چيزى كه معتدبه باشد پس
زياد كردن من براى تعميم وجوب خمس در قليل و كثير است والله اعلم اگر گويى مسبوق اند كه ضمير جمع
در اين حديث راجع بغنيمت باشد كه مفهوم است از ما غنمتم و مراد اين باشد كه ما غنمتم مخصوص بغنيمت
شامل هر انچه از شركاء مجاهد گرفته باشند نيز هست مثل ارباح تجارات و زراعات و حاصل
معادن و مانند اينها و بنابراين دعوى تعميم وجوب خمس احتياج باين گفتگوها نيست گوييم غنيمت
در لغت و معنى طارد اول ... دوم انچه بى تعب بدست آمده باشد و ارباح تجارات و زراعات
و حاصل معادن و امثال اينها داخل اول نيست و اين ظاهر است و داخل دوم نيز نيست زيرا كه
اكثر افراد اينها بتعب بسيار داده و ايضا بنابراين دعوت امام در داخل را بوده تا اين و اشارت بتلك
او بى تعب و قسم خمس در ان ملحوظ نميشود و ايضا ظاهر انچه گذشت در حديث چهارم اين باب كه من الغنائم
والغوص تا اخر باطل ميدارد اين احتمال را و عبارتست از امام محمد باقر عليه السلام و تخصيص ذكر او
با وجود انكه در شيعه اماميه با نهايه ائمه بعد از وى نيز چنانچه نيست باعتبار اين است كه زمان
او ابتداى كثرت شيعه اماميه و بودن ايشان در بلاد بعيده مثل كوفه و غير ذلك است و بعد
از وفات رسول الله صلى الله عليه و آله تا زمان شيعه اماميه بغايت كم بوده اند براى خمس
افاده و نيز بعضى از زمان امام محمد باقر بر شيعه اماميه مشكل بوده بخلاف زمان قبل از جعل
صيغه معلوم باب منع است تشويق و حمل بكسر حا براى تكثير است و اشارت است باستثناء بعضى صور
مثل اينكه در ارباح تجارات و زراعات و مانند اينها وجوب خمس بعد بعضى ساقط شده
و بجاى اين سال بسال قرار يافته و نفقه سال اينها نيز مستثنى شده بخلاف غنيمت كه مذكور شده در حديث
چهارم اين باب و در انچه امام صاحب خمس است براى كسى فرستد خمس ساقط شده و در
كنيزى كه غنيمت اوست در احوالى باشد و صاحب او لشكر خمس ان نداده باشد خمس ساقط شده براى
طيب ولادت شيعه اماميه و استثناء ديگر مذكور شده در شرح حديث ~~...~~ ابن
باب بخطرات لبن كوا بسكون نون و يا بقطع و ضم كاف و بسكون واو صيغه جمع مذكر معتل اللام
واوى باب نصر است و علام الفعل افتاده و نون جمع نيز افتاده بافتح واو و صيغه غايب
معلوم باب نصر است و كتابت الف بعد از واو موافق احتمال اول است در هر تقدير ضمير راجع

بتیجه است **یعنی** پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از قول الله تعالی در سورهٔ انفال که و بدانید آن را
که اینجا غنیمت گرفتید از اموال مشرکان دعجیک از جمله چیزیست که بدست شما آمده پس بدانید آن را که برای الله تعالی
خمس آن و برای رسول الله و برای صاحب قرابت که امام مفترض الطاعة از اهل بیت رسول الله است پس ...
امام جعفر صادق علیه السلام بعد از آن دست خود بر زانوی خود نهاد و اشاره کرد بدست خود بر جانب
وجیب که بدان راه باطل رفتند مخالفان ما بعد از آن گفت که آن چیزی که غنیمت فایده رسیده است ...
هست که بدهم کم راستید پیروان خود را در بعضی از رخصت مثل اینکه در ارباح تجارات و زراعات
و صناعات سال به سال قرار داد بعضی شوند **یازدهم اصل** سألت ابا الحسن علیه السلام عن الخمس فقال فی کل
ما افاد الناس من قلیل او کثیر **شرح** پرسیدم امام موسی کاظم علیه السلام را از خمس پس گفت واجبست
در هر فایده که کسب کرده اند از مردمان اندکی یا بسیار و مراد این است که موافق ظاهر آیه سورهٔ انفال
عموم است و این منافات ندارد با خروج بعضی بدلیل خارج چنانچه بیان شده در شرح حدیث ...
و موید این محل ابحد حدیث بیست و یکم **دوازدهم اصل** عن یزید قال کتبت جعلت لک الفداء تعلمنی
ما الفائدة و ما حدها رأیک ابقاک الله ان تمن علی ببیان ذلک لکی لا اکون مقیما علی حرام لا صلاة
لی و لا صوم فکتب الفائدة مما یفید الیک فی تجارة من ربحها و حرث بعد الغرام او جائزة **شرح** یزید
بفتح یاء و نقطه دار یا بین و زای بی نقطه ابن عمر بن بنت عثمان از راویان امام رضا علیه السلام است تعلمنی بصیغه
معلوم مخاطب از باب افعال یا تفعیل جمله خبریه است و برای طلب است ما حدها بفتح میم و سکون همزه و فتح
حاء بی نقطه و ذال با نقطه مبتدا است الماخذ و سیله معرفت چیزی دلیل خبر مبتدا است الواو جزء
اختیار چیزی ابقاک الله جمله معترضه استان مصدر است و مصدر مفعول رأیک است باعث سؤال
از معنی فایده این است که با او رسیده بود مضمون حدیث دهم این باب یعنی اینکه اگر کسی خمس واجب را ندهد
غاز و مرتزه او باطل است عن در مقام تعلیل است تفید بصیغه مخاطب باب افعال است و مراد با فایده اینجا
کسب فایده است الیک احتراز است از بعضی فایده مضاربه و مانند آن ذکر خصوص تجارت و حرث اینجا مبنی
بر این است که سایل از اهل تجارت و حرث بوده پس منافات ندارد با وجوب خمس در غیر اینها الغرام بفتح
غین با نقطه و تخفیف را ء بی نقطه خرجی که لازم است و مراد اینجا قدر مشترک میان اخراجات عمل است مثل
اجرت حمال و مجاور و قیمت عوامل و میان نفقه سالیانه خود و عیال و مانند آن است بعد الغرام بیان است
که مفهوم شد از ما تفید او جایزة عطف بر ما است یعنی عطائی که بر سیله باشد سوی توازن یکی یا
عطف بر الغرام است و مراد عطای یکی بدیگری است **یعنی** روایتست از یزید گفت نوشتم سوی امام علیه السلام
که قربانت شوم اعلام میکنی مرا که چیست فایده که در خمس در آن واجبست و وسیله معرفت آن اختیار
نست نگاه دارد ترا الله تعالی این را که منت نهی بر من ببیان آنچه مذکور شد تا نباشم پاینده بر حرامی که

بالاحرام

بالاحرام نماز درست نباشد برای من و درست نباشد روزه پس نوشت فایده از جمله چیزیست که کسب میکنی
از سوی خود در سودها از نفع آن سودها در زراعت بعد از خرج و محل خرج نفقه خود و عیال و محابا ...
سیزدهم اصل عن ابن ابی نصر قال کتبت الی ابی جعفر علیه السلام الخمس اخرجه قبل المؤنة او بعد المؤنة فکتب
بعد المؤنة **شرح** المؤنة بفتح میم و ضم همزه و سکون واو و نون نفقه سالیانه خود و عیال و خرج عمل و معدن
و مانند آن و بنا بر اعلام اخراج سایل خمس را بعد از مؤنة مبنی بر این است که آنچه بدست او آمده بود از
ارباح تجارات و مانند اینها بوده و بنا بر دوم از غنایم و غوص و کنوز و معادن و ملحقات که مذکور شد
حدیث چهاردهم این باب بوده **یعنی** روایتست از احمد بن محمد بن ابی نصر گفت که نوشتم سوی امام محمد تقی علیه السلام
که خمس را بیرون کنم از مال خود پیش از وضع خرج یا بعد از وضع خرج پس نوشت که بعد از وضع
خرج **چهاردهم اصل** عن ابی جعفر علیه السلام قال کل شیء قوتل علیه علی شهادة ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول
الله فان لنا خمسه و لا یحل لاحد ان یشتری من الخمس شیئا حتی یصل الینا حقنا **شرح** بنا بر حدیث ...
که اگر غنیمت در جهاد بغیر اذن امام شده باشد جمیع غنیمت از امام است میتواند که قوتل بمعنی قوتل
بغیر اذننا باشد و خمس و حدها بفتح خا با نقطه و سکون میم باشد بمعنی جمیع اخماس و میتواند بود که قوتل
بمعنی قوتل باذننا باشد و خمس و حدها بضم خا با نقطه و ضم میم یا سکون میم باشد **یعنی** روایتست از امام
محمد باقر علیه السلام گفت هر چیزی که جنگ کرده شود بر سر اقرار بر شهادت اینکه مستحق عبادت نیست مگر الله و
اینکه محمد رسول الله است یعنی فی‌ء که لشکری که مدعی اسلام باشد بدست او برسد از اموال مشرکان پس
بدرستیکه از ماست خمس آن و حلال نمیشود برای هیچیک که خرید کند چیزی از خمس ما چیزی تا رسد سوی ما
حق ما اکثر مستثنی است از شیئا بدلیل آنچه می آید در حدیث شانزدهم **پانزدهم اصل** عن عبد العزیز
بن نافع قال طلبنا الاذن علی ابی عبد الله علیه السلام و ارسلنا الیه فارسل الینا ادخلوا اثنین اثنین
فدخلت انا و رجل معی فقلت للرجل احب ان تحل بالمسألة فقال نعم فقال له جعلت فداک
ان ابی کان ممن سباه بنو امیة و قد علمت ان بنی امیة لم یکن لهم ان یحرموا و لا یحللوا و لم یکن لهم
مما فی ایدیهم قلیل و لا کثیر و انما ذلک لکم فاذا ذکرت رد الذی کنت فیه دخلنی من ذلک ما یکاد
یفسد علی عقلی ما انا فیه فقال له انت فی حل مما کان من ذلک و کل من کان فی مثل حالک من ورائی
فهو فی حل من ذلک قال فقمنا و خرجنا فسبقنا معتب الی النفر القعود الذین ینتظرون اذن ابی
عبد الله علیه السلام فقال لهم قد ظفر عبد العزیز بن نافع بشیء ما ظفر بمثله احد قط قیل له و ما ذاک ففسره
لهم **شرح** امر بلحول و کسر و کسر برای این بوده که امام علیه السلام میدانسته که حال او و کسی که او میخواهد
امداد بحال او متحد است با اعتبار اینکه آن دو کس از عمل برای بنی امیه توبه کرده بوده اند و دیگر آن
در عمل برای ایشان بوده انداحب بصیغه مضارع معلوم متکلم وحده از باب افعال است تحل

عاد بی‌نقط بصیغهٔ مضارع معلوم مضاعف متکلم مخاطب باب نصر است الحل بفتح حا گشودن گره باید یا لمسئله
برای آنست تقدیم قلیل بر کثیر هلکون بر شرح حدیث چهارم این باب فکرت است در بعضی نسخ ذکرت ذکری
الذی است بجای فکرت الذی الورد بفتح دال بی‌نقط و سکون دال بی‌نقط و یاء دو نقطه در پایین مصدر باب
ضرب معطوف در جاه و بفتح دال مصدر باب علم هلاک بنابراین مفعول به ذکرت است معفاوقت
معه نفسد بصیغهٔ مضارع غایب معلوم باب افعال علی بحرف جر و ضمیر متکلم است عقلی مفعول به نفسد است
و در بعضی نسخ بلیت مادر جاانا فیه مصول و بلا عقل است و عبارت است از انتظام احوال کرد معاد
عقل است ضمیر و فیه راجع بما است من در من و در افی بیانیه است و درا بفتح واو و در اه بی‌نقط و الف ممدوده بمعنی
امام و خلف آمده و مراد اینجا معنی اول است مثل مکان و مراد کم ملت و عبارت از عبد العزیز است و
منافات ندارد با لفظ کلمه کلیه کاهو صدا و قضیه کلیه قضیه شخصیه نمیباشد و میتواند بود که مراد بعضی
دوم باشد و برای بیان حکم مثل او از شیعه امامیه تا روز قیامت باشد معتب بضم میم و فتح عین بی‌نقط
و تشدید تاء دو نقطه در بالا مکسوره و بای یک نقطه بعد از غلامان امام جعفر صادق علیه السلام است رفق اول
سوی جماعت بیرون برای اذن در دخول و در کسوم مکو است ظفر یافت عبد العزیز بانچه بکرد هر کس نیافته
باعتبار اینست که جز طلب او و طلب او حاصل شد و مطلب دیگر او با طلب حاصل شد و در صورت
طلب احتمال علم و رضا سبب است و حتیاج تا اینجا در حدیث بیست و هفتم یعنی روایتست از عبد العزیز بن نافع
گفت ما جمعی غلامان راد که از خلفای بنی امیه طلب رخصت دخول برامام جعفر صادق علیه السلام کردیم و فرستاد
غلام او را سوی ما برای رخصت بیرون فرستاد سوی ما که داخل شوید و مکر و مکو بدو داخل شدم
من و مردی با من پس گفتم آن مرد را که دوست میدارم که سوال با این معنی که تو ابتدا
سوال کنی و جواب را شنوم پس آن مرد گفت چنین میکنم پس آن مرد گفت امام علیه السلام را فدای تو
شوم پدر من از جمعی که اسیر کردند ایشان را خلفای بنو امیه و علمها بخیل
مال ها نشود با ایشان و بتحقیق دانسته ام که خلفای بنی امیه مجاز نبودند ایشان را که حرام کنند
بر مردمان مالی را که دیگران حلال کرده باشند و نه اینکه حلال کنند بر مردمان مالی را که دیگران حرام
کرده باشند و نبوده ایشان را از جمله آنچه در تصرف ایشان است مالی کم و نه مالی بسیار و جز این نیست که
آنچه در تصرف ایشان است مال شما است مراد اینست که چون این را دانستم و تسلط ایشان نکردم پس چون
بخاطر میرسانم آنچه را که بودم در آن که عمل از جانب خلفای بنی امیه است داخل من میشود از آن بخاطر
گذرانیدن حالتی که نزدیک است که فاسد کند بر من عقل مرا آن حالتی را که منم در آن پس امام علیه السلام
گفت آن مرد را که تو در حلیتی از آنچه بود بسبب عمل بنو امیه و حال تقریر کرده و هر که بود در مانند حال
تو که پیش من است پس او نیز در حلیت است از آن عبد العزیز گفت پس برخاستیم و بیرون آمدیم پس پیشی

ازما

از ما بیرون رفت معتب سوی جماعت نشسته که انتظار میکشیدند رخصت امام علیه السلام را پس گفت ایشان را
که بتحقیق ظفر یافت عبد العزیز بن نافع بیافت ما بسیار از مطلب هیچ یک هرگز گفته شد معتب را که چه
بوده این ظفر پس تفسیر کرد از برای ایشان که چنین است پس برخاستند دو کس و واسطه ما گفت امام علیه السلام او را حلال کرد
اصل فَقَامَ اثْنَانِ فَدَخَلَا عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فَقَالَ أَحَدُهُمَا جُعِلْتُ فِدَاكَ إِنَّ أَبِي كَانَ مِنْ سَبَايَا بَنِي أُمَيَّةَ
وَقَدْ عَلِمْتُ أَنَّ بَنِي أُمَيَّةَ لَمْ يَكُنْ لَهُمْ مِنْ ذَلِكَ قَلِيلٌ وَلَا كَثِيرٌ وَأَنَا أُحِبُّ أَنْ تَجْعَلَنِي مِنْ ذَلِكَ فِي حِلٍّ فَقَالَ وَذَلِكَ إِلَيْنَا
مَا ذَلِكَ إِلَيْنَا مَا لَنَا أَنْ نُحِلَّ وَلَا أَنْ نُحَرِّمَ فَخَرَجَ الرَّجُلَانِ وَغَضِبَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فَلَمْ يَدْخُلْ عَلَيْهِ أَحَدٌ فِي يدخل
تِلْكَ اللَّيْلَةِ إِلَّا بَدَأَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فَقَالَ أَلَا تَعْجَبُونَ مِنْ فُلَانٍ يَجِيئُنِي فَيَسْتَحِلُّنِي مِمَّا صَنَعَتْ بَنُو أُمَيَّةَ
كَأَنَّهُ يَرَى أَنَّ ذَلِكَ لَنَا وَلَمْ يَنْتَفِعْ أَحَدٌ فِي تِلْكَ اللَّيْلَةِ بِقَلِيلٍ وَلَا كَثِيرٍ إِلَّا الْأَوَّلَيْنِ فَإِنَّهُمَا غَنِيَا بِحَاجَتِهِمَا شرح
و ذلك بتقدیر استفهام انکاری است الا الاولین از قبیل التفات از تکلم بغیبت است تثنیه با تغلیب غایب بر متکلم
غنیا بکسر غین بی‌نقط و سکون یاء دو نقطه در پایین و نون و الف بصیغهٔ ماضی مجهول باب ضرب است الغنا
بفتح غین ... العیان بکسر ... بانچه مطلب ایشان بود یعنی پس بیرون رفتند دو کس پس داخل
شدند بر امام علیه السلام پس گفت یکی از آن دو فدای تو شوم پدر من بود از جملهٔ اسیران خلفای بنی
امیه و بتحقیق دانسته ام که بنی امیه نبوده ایشان را از آنچه داشتند مالی کم و نه مالی بسیار و من میخواهم که گردانی مرا
از مالی که بعمل از جانب ایشان بهم رسیده در حلیت پس امام علیه السلام گفت آیا آن حلال کردن مفوض بما است
نیست آن مفوض بما نیست ما را که حلال کنیم و نه حرام کنیم پس بیرون رفتند آن دو مرد
و غضبناک شد امام علیه السلام پس داخل نشد بر او هیچ یک از جماعت در آن شب مگر آنکه ابتدای کلام
با او کرد امام علیه السلام با این سخن که گفت آیا تعجب نمیکنید از فلان کس که می آید نزد من پس طلب حلیت میکند
از من از آنچه کرده اند بنو امیه با این معنی که ترک عمل ایشان نکرده پس طلب حلیت از من میکند بجای طلب حلیت
خلافت بنی امیه گویا گمان میکند که آن حلال کردن بنی امیه مال ماست و منتفع نشد هیچ یک در آن
شب بکم و نه بسیار مگر دو کس اول پس بتحقیق که ایشان داده شدند بانچه مطلب ایشان بود شانزدهم
اصل عَنْ ضُرَيْسٍ الْكُنَاسِيِّ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام أَتَدْرِي مِنْ أَيْنَ دَخَلَ عَلَى النَّاسِ الزِّنَا فَقُلْتُ لَا أَدْرِي
جُعِلْتُ فِدَاكَ قَالَ مِنْ قِبَلِ خُمُسِنَا أَهْلَ الْبَيْتِ إِلَّا لِشِيعَتِنَا الْأَطْيَبِينَ فَإِنَّهُ مُحَلَّلٌ لَهُمْ لِمِيلَادِهِمْ شرح
اهل منصوب باختصاص است و بیان ضمیر خمسنا است نظیر نحن العرب اقری الضیف الا برای استثنای منقطع
اگر مراد بالناس مخالفان باشد و متصل است اگر مراد اعم باشد الاطیبین احتراز است از شیعه غیر امامیه که بجوین
اختلاف از روی ظن میکنند لام در لمیلادهم برای تعلیل است و متعلق بمحلل است المیلاد بکسر میم و سکون
یاء دو نقطه در پایین منقلب از واو بصیغهٔ اسم آلت باب ضرب بمعنی ولادت و مراد اینجا ام ولد است یعنی
روایتست از ضریس کناسی گفت که گفت امام جعفر صادق علیه السلام آیا میدانی که از کدام جانب داخل شد

بوده‌اند زنا گفتم عبد الله قربانت شوم گفت از جانب خمس ما اهل بیت رسول علیهم السلام این معنی که این ملاذ دادن خمس باشد

حرام زاده کی او لاد کنیزان مرهمان است و مگر شیعه ما که پاکیزه گردانیده‌ایم ما ایشان را چه بدرستی که خمس حلال کرده شده

برای ایشان بسبب ام و لد ایشان که کنیزان باشند مراد این است که کنیزی که اسیر کنند خمس از وی ادا نشده باشد

شیعه امامیه فروشند خمس آن حلال است برای آنکس که خرید از غیر شیعه امامیه حلال نیست الکوی وطی

شغیره وطی بشبهه است پس چون از زنا حاصل نخواهد بود گوییم مراد بلطف خواه زنا این است که شاید زنا مراد از هست

اگر چه محض زنا نباشد و مفض زنا یکی آنکه از آن حاصل شود نیز از ما منتسب است و تفتیح جوابیه در کتاب المعیشه

در حدیث ششم باب بیع اللقیط و ولد الزنا که باب سی و دوم است بعد بیع شیعه تسلیم مسکون نیم که استحقاق

ذوی القربی بعض خمس را منصوص علیه است در قرآن و مذهب ابی حنیفه و اهل عراق که سکوت کرده‌اند در ذوی القربی

ساقط است چه ابو بکر و عمر نداده‌اند سهم ذوی القربی را و اصحاب پیغمبر را انکار ایشان نکرده‌اند نص صریح قرآن

بیع سی که وطی کنند واجب خمس را شنیده باشد و انستن زنا کرده و مگر شیعه امامیه که بجهت آنکه استحقاق ذوی

اختلاف امر و ظن و خود رای نیست و انستن اند ما است امام عالم بجمیع احکام را این را که غیر ذوی

القربی عالم بجمیع احکام نیست و این انکه امام مشاهر کرد آیا استقبل پاسنذ از امام بعد شوند یا بجز و اجل

صحیح علی جابر است و ایشان درمیل مشاهد با شوند یا بجز و لحد صحیح حلال الکلام شافعی کردن امام ایشان را محی

غایب کلامی حدیث منطبق این است که ذکر یتامی و مساکین و ابن السبیل در بعاده لام در این خمس برای نقض

ملکیت ایشان بوده است و لاحلال کردن امام کافی نمی‌بود در حلال بودن **هفتم اصل** عن ابی الصباح قال

قال لی ابو عبد الله علیه السلام نحن قوم فرض الله طاعتنا لنا الانفال و لنا صفو المال **یعنی** روایت است از ابی الصباح

گفت که گفت مرا امام جعفر صادق علیه السلام ما جمعیم که واجب کرده است الله تعالی در محکمات قرآن اطاعت ما را

در اشال اینه اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم و برای ما است انفال و برای ما است خالص فی که

بیان شد در حدیث چهارم این باب **هجدهم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام فی الرجل یموت لا وارث له

و لا مولی قال هو من اهل هذه الایة یسئلونک عن الانفال **شرح** مراد بوارث ایجاد وارث است که ازا

در قرآن ظاهر است مثل ابوین و اولاد و کلاله و سایر اولی الارحام و زوج و زوجه و مراد بمولی وارث

ملائی است از جمله عصبه که ارث شد در قرآن ظاهر نیست مثل معتق خواه بیواسطه و خواه بواسطه بشرط عدم

از جریره چنانچه می‌آید در کتاب المواریث در حدیث پنجم و ششم باب ولاء السایبه و مثل استحقاق ارث که

حکم معتق الملعون کسی که انسان مالک که بعضی باشد و انرا شده باشد چنانچه می‌آید در کتاب الزکوة

در حدیث سیوم باب الرجل یحج من الزکوة او یعتق که باب سی و هشتم است و مثل آنکه باعث اسلام کسی شده باشد

چنانچه می‌آید در کتاب الجهاد در حدیث چهارم باب وصیته رسول الله صلی الله علیه و آله و امیر المؤمنین صلوات

الله علیهما السلام که باب هشتم است و در حدیث دوم باب الدعاء الی الاسلام قبل القتال که باب چهاردهم است

کلام امام

که دایم اسلام بجهد الله عز و جل علی یدیک رجلا خیر لک مما طلعت علیه الشمس و غربت و لک ولاؤه و مثل ضامن

جریره چنانچه می‌آید در کتاب المواریث در حدیث اول باب ولاء السایبه که بمذهب سید الی من احب فاذا ضمن

جریرته و عقله کان مولاه و وارثه تفسیر انفال گذشت در شرح عنوان این باب **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق

علیه السلام در مردی که میمیرد در حالیکه وارثی نیست او را و نه مولائی گفت آن مرد باعتبار مال از اهل این

آیه است که پرسند ترا از انفال این معنی که از داخل انفال و از امام است **نوزدهم اصل** عن الحلبی عن

ابی عبد الله علیه السلام قال سألته عن الکنز کم فیه قال الخمس و عن المعادن کم فیها قال الخمس و کذلک الرصاص

و الصفر و الحدید و کل ما کان من المعادن یؤخذ منها ما یؤخذ من الذهب و الفضة **شرح** چون از کنز

الملاق معادن بر معادن طلا و نقره می‌شود بنابر کلام سائل برای آن است در کلام امام اشعار باین است که

معادن که خمس دارد اعم از معادن طلا و نقره است رصاص و صفر بیان شد در شرح حدیث هفتم **یعنی**

روایت است از حلبی از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت پرسیدم او را از گنج که چه قدر واجب است در آن

گفت پنج یک و پرسیدم او را از حاصل معادن طلا و نقره که چه قدر واجب است در آن گفت پنج یک و هم چنین

است رصاص و صفر و آهن و هر چیز که حاصل شده باشد از معدنها گرفته می‌شود از آنها آنچه گرفته می‌شود از

حاصل معادن طلا و نقره **بیستم اصل** عن محمد بن مسلم عن احدهما علیهما السلام قال ان اشد ما فیه الناس

یوم القیمة ان یقوم صاحب الخمس فیقول یا رب خمسی و قد طیبنا ذلک لشیعتنا لتطیب ولادتهم

و لتزکو اولادهم **شرح** خمس منصوب بنقدیر ادا است و تقدیر اد خمسی او الحکم روایت است از محمد بن مسلم از امام محمد

باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلام گفت بدرستی که بدترین آنچه در آن است مردمان مخالفین در روز قیامت این است که

امام هر زمانی که صاحب خمس است برخیزد و ندا کند صاحب کل اختیار در باب خمس امام گفت ای پروردگار

من ده خمس را از من پس گفت عوض آن از برای شیعه امامیه حلال کردیم تا پاکیزه شود ولادت اولاد ایشان و تا پلید نشود

اولاد ایشان مراد حلال کردن و ترام ولد حلال شده است چنانچه بیان شد در حدیث سی ام این باب

بیست و یکم اصل عن محمد بن علی عن ابی الحسن علیه السلام قال سألته عما یخرج من البحر من اللؤلؤ و الیاقوت و الزبرجد

و عن معادن الذهب و الفضة ما فیه قال اذا بلغ ثمنه دینارا ففیه الخمس **شرح** و الیاقوت و الزبرجد عطف

ما است روایت است از محمد بن علی از امام موسی کاظم یا امام رضا علیهما السلام راوی گفت پرسیدم او را از

آنچه بیرون می‌آید از دریا از مروارید و یاقوت و زبرجد و از معدنهای طلا و نقره که چه واجب است در آن گفت چون

رسد قیمت آن بیک دینار طلا پس در آن واجب است خمس **بیست و دوم اصل** عن علی بن مهزیار قال کتبت الیه

یا سیدی رجل دفع الیه مال یحج به هل علیه فی ذلک المال حین یصیر الیه الخمس او علی ما فضل فی یده بعد

الحج فکتب علیه السلام لیس علیه الخمس **شرح** این حدیث مضمر است و علی بن مهزیار از اصحاب امام رضا و امام محمد تقی

امام علی نقی علیهم السلام است **یعنی** روایت است از علی بن مهزیار گفت نوشتم سوی امام علیه السلام ای مهتر من مردی داده

شد سوی او مالی که حج کند بآن اما واجبست بر او در این مال وقتی که حج کند سوی او خمس یا واجبست بر آنچه
باقی ماند در دست او بعد از حج پس نوشت علیه السلام نیست بر او خمس اشاره بآنست مانیکه این معامله از قبیل اجاره است
و مثال آنکه از آن حاصل شود از حاصل پنج چیزی که مذکور شده در حدیث چهارم این باب نیست بلکه از قبیل ارباح
تجارات است پس در غیر آنچه فاضل ماند خمس نیست اصلا و در آنچه فاضل ماند نیز خمس نیست مگر بشرط باقی
ماندن آن بعد از وضع مونه سالیانه و معلوم نیست که نشده حدیث [illegible] و [illegible] این باب بیست و
سیم اصل عن علی بن الحسین بن عبد ربه قال سرح الرضا علیه السلام بصلة الی ابی فکتب الیه ابی هل علی فیما سرحت
الی خمس فکتب الیه لا خمس علیک فیما سرح به صاحب الخمس شرح سرح بسین بی‌نقطه و را بی‌نقطه و حاء
بی‌نقطه ماضی غایب السرح بفتح سین بی‌نقطه و سکون را بی‌نقطه و حاء بی‌نقطه روان شدن بار برصله و بر بری بعلاوه
تعدیه است الصلة جایزه کسی بمال و فرستادن و مراد اینجا آن مال است سرحت بصیغه مخاطب باب تفعیل است
یعنی روایت است از علی بن حسین بن عبد ربه که گفت که روانه کرد امام رضا علیه السلام کسی را با مالی بسوی
پدرم پس نوشت بسوی او پدرم که آیا بر من در آنچه روانه کردی بسوی من خمس هست پس نوشت بسوی او که
خمس واجب نیست بر تو در آنچه روانه میکند از او صاحب خمس یعنی امام ظاهر این حدیث این است که خمس مال امام علیه السلام
با شرکا و اصناف که مستحق نصف خمس‌اند برای نفقه باشد چنانچه مذکور شد در شرح حدیث چهارم این باب
پس دادن خمس از قبیل رد بعض عطای کسی خواهد بود و ایضا ظاهر این است که گویا صاحب خمس چیزی بکسی
عطا کند خمس واجب نباشد بعد از وضع مونه سالیانه چنانچه گذشت در شرح حدیث سابق بیست و چهارم
اصل عن ابراهیم بن محمد الهمدانی قال کتبت الی ابی الحسن علیه السلام اقرأنی علی بن مهزیار کتاب ابیک علیه السلام فیما اوجبه
علی اصحاب الضیاع نصف السدس بعد المؤنة وانه لیس علی من لم تقم ضیعته بمؤنته نصف السدس ولا
غیر ذلک فاختلف من قبلنا فی ذلک فقالوا یجب علی الضیاع الخمس بعد المؤنة مؤنة الضیعة وخراجها
لا مؤنة الرجل وعیاله فکتب علیه السلام بعد مؤنته ومؤنة عیاله وبعد خراج السلطان شرح مراد باصحاب
الضیاع جمعی اند که املاک در مفتوح العنوة یا املاک انفال در تصرف ایشان است و بیان شد در حدیث
چهارم این باب که مصالحه خراج زمین مفتوح العنوة و فی الجمله اجاره انفال باختیار امام است و تعیین تخفیف
سدس برای خراج زمین مفتوح العنوة و اجاره زمین انفال بوده و تعیین این مقدار قلیل برای رعایت
مصلحت شیعه و تخفیف بر ایشان است چه در زمان خلفای بنی العباس ظلم و دست اندازی بر ایشان بسیار
واقع میشده و هم چنین رفع خراج و اجاره از کسی که آباد نکند از قبیل تخفیف است چه ممکن بود که اجرة
المثل زمین را مطالبه کنند فقالوا یجب تا آخر نقل یک مذهب است از جمله دو مذهب اهل اختلاف و این مذهب مبنی
بر قیاس خمس است بر خراج مفتوح العنوة و اجرت انفال و این باطل است و مذهب دیگر آن است که امام علیه السلام
در جواب گفته یعنی روایت است از ابراهیم بن محمد همدانی که گفت که نوشتم بسوی امام علی نقی علیه السلام که

دادیعن

کرد داد بمن تا خواندم علی بن مهزیار این نوشته پدرت امام محمد تقی علیه السلام را در آنچه واجب ساخته بر اهل املاک که مفتوح
العنوة است یا از انفال است که نصف سدس حاصل است بعد از اخراجات زراعت و زکوة و اینکه نیست بر
کسی که آباد نگاه ندارد زمین خود را که مفتوح العنوة است یا از انفال است خرج خود که برای آبادانی محتاج باید
نصف سدس و نه غیر آن پس اختلاف کرده‌اند جمعی که نزد ما اند از شیعه در این پس جمعی گفتند که سوای نصف
سدس که خراجست و بدل اجاره است واجبست بر اهل املاک خمس بعد از وضع خرج که خرج آن ملکست و خراج
امام ضلالتست نه خرج آن مرد و عیال او پس نوشت علیه السلام که وجوب خمس بعد از خرج این مرد
و خرج عیال او و بعد از خراج امام ضلالتست بیست و پنجم اصل کتب رجل من تجار فارس من بعض
موالی ابی الحسن الرضا علیه السلام یسأله الاذن فی الخمس فکتب الیه بسم الله الرحمن الرحیم ان الله واسع کریم
ضمن علی العمل الثواب وعلی الضیق الهم لا یحل مال الا من وجه احله الله وان الخمس عوننا علی
دیننا وعلی عیالاتنا وعلی موالینا وما نبذله ونشتری من اعراضنا ممن نخاف سطوته فلا
تزووه عنا ولا تحرموا انفسکم دعاءنا ما قدرتم علیه فان اخراجه مفتاح رزقکم وتمحیص
ذنوبکم وما تمهدون لانفسکم لیوم فاقتکم والمسلم من یفی لله بما عهد الیه ولیس المسلم
من اجاب باللسان وخالف بالقلب والسلام شرح الهم بفتح ها و تشدید میم رنج است و مراد اینجا
رغوبت [illegible] و هم آن است که ثواب مقارن تعظیم است چون در مقابل فعل اختیاری است
و هم مقارن تعظیم نیست چون در مقابل حالت غیر اختیاری است و از عوض عن ضمنا [illegible] بغیر
دال است [illegible] مقصد [illegible] است و مقصد [illegible] و ضمیر علیه راجع بدعا است
یعنی نوشت مردی از سوداگران فارس بسبب غلامان امام رضا علیه السلام باین معنی که کتابت آن غلام
بود [illegible] امام رضا رخصت در خمس باین معنی که خمس را صرف خود کند و [illegible] بماند
پس نوشت بسوی او بسم الله الرحمن الرحیم بدرستیکه الله تعالی صاحب [illegible] اسمها و زمین است
کریمست ضامن شده بر عمل خیر ثواب اخروی را و بر تنگی مثل مفلسی و بیماری که بی اختیار است
مطلب [illegible] در آخرت حلال نیست مالی برای مردمان مگر از راهی که حلال کرده آن الله تعالی بدرستیکه
خمس مدد ماست برای ادای علم ما و بر نفقه عیالان ما و بر نفقه خویشان ما که یتیم یا مسکین یا
ابن السبیل باشند و چیزیست که مدد هم [illegible] بعض عرضهای خود را از کسی که می
ترسیم از ظلم او پس دور مکنید خمس را از ما و محروم مکنید خود را از دعای ما چندانکه توانا
داشته باشید برای دعا چه بدرستیکه بیرون کردن شما خمس را از مال خود کلید در رزق شما است
و سبب دعای ما و [illegible] کردن گناهان شماست و چیزیست که ذخیره میکنید برای خود ها
برای روز حاجت شما که روز [illegible] است و مسلمان کسی است که وفا کند برای الله تعالی بانچه پیمان کرده

الله تعالی سوی او از تکلیفات و نسبت مسلمان کسی که قبول کند صاحب کل اعتبار بودن رب العالمین را از ناحیه

و مخالفت کند بدل بترک عمل بمقتضای او و السلم **بیست و ششم اصل** قَدِمَ قَوْمٌ مِنْ خُرَاسَانَ عَلَى أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ فَسَأَلُوهُ

أَنْ يَجْعَلَهُمْ فِي حِلٍّ مِنَ الْخُمُسِ فَقَالَ مَا أَمْحَلَ هَذَا تَمْحَضُونَا الْمَوَدَّةَ بِأَلْسِنَتِكُمْ وَتَزْوُونَ عَنَّا حَقّاً جَعَلَهُ اللَّهُ لَنَا وَ

جَعَلَنَا لَهُ وَهُوَ الْخُمُسُ لَا نَجْعَلُ لَا نَجْعَلُ لَا نَجْعَلُ لِأَحَدٍ مِنْكُمْ فِي حِلٍّ **شرح** ما امحل بحاء بی نقطه صیغه تعجب است و ماخوذ از

محال بضم میم بنیت جیم ابتدا. الفعل است و در محال بضم میم زایده است بلکه ماخوذ است از محل بفتح میم و سکون

حا بمعنی شدت و مکر و هر دو اینجا مناسب است و بنابر دوم نسبت مجاز است برای مبالغه چنانچه میگویند مکر کار

تمحضونا بحاء بی نقطه و ضاد با نقطه و تشدید نون نیست صیغه مخاطبین با تمحض یا باب افعال است المحض و الامحاض خالص

کردن ما در بالمودة و لام لاحد زاید برای تقویه است **معنی** وارد شدند جمعی از خراسان بر امام رضا علیه السلام پس

طلب کردند از او که کرده باشد ایشان را در حلیت از خمس پس گفت چه سخت است این طلب شما بیان این انکه خالص میکنید

برای ما دوستی را بزبانهای خود و دور میکنید از ما حقی را که کرده است آن را الله تعالی برای ما و کرده است ما را برای

آن و آن خمس است نمیکنیم نمیکنیم نمیکنیم هیچیک از جمله شما را در حلیت از خمس **بیست و هفتم اصل**

كُنْتُ عِنْدَ أَبِي جَعْفَرٍ الثَّانِي عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذْ دَخَلَ عَلَيْهِ صَالِحُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ سَهْلٍ وَكَانَ يَتَوَلَّى لَهُ الْوَقْفَ بِقُمَّ فَقَالَ يَا سَيِّدِي

اجْعَلْنِي مِنْ عَشَرَةِ آلَافٍ فِي حِلٍّ فَإِنِّي أَنْفَقْتُهَا فَقَالَ لَهُ أَنْتَ فِي حِلٍّ فَلَمَّا خَرَجَ صَالِحٌ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَحَدُهُمْ يَثِبُ

عَلَى أَمْوَالِ حَقِّ آلِ مُحَمَّدٍ وَأَيْتَامِهِمْ وَمَسَاكِينِهِمْ وَفُقَرَائِهِمْ وَأَبْنَاءِ سَبِيلِهِمْ فَيَأْخُذُهُ ثُمَّ يَجِيءُ فَيَقُولُ اجْعَلْنِي فِي حِلٍّ أَتَرَاهُ

ظَنَّ أَنِّي أَقُولُ لَا أَفْعَلُ وَاللَّهِ لَيَسْأَلَنَّهُمُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَنْ ذَلِكَ سُؤَالًا حَثِيثاً **شرح** يتولى بصيغه معلوم باب تفعل

تکلف است و اشعار است بانکه وجه تصرف و ... لمتعلق بوقف است و تقدیم برای حصر است الوقف ... مجرور است

امام ... و مثل الخمس الحق ثابت ... و مراد اینجا امام ... عطف بر حق است الاخذ مصدر ... ضمیر ...

... استفهام ... و مراد ... است که ... اگر ... نا ... امام ... **معنی** بودم نزد امام محمد تقی علیه السلام ... صالح بن محمد بن سهل ... که ... امام ... علیه السلام ... مرا در حلیت ... امام محمد تقی علیه السلام ... جماعت ... امام حق آل محمد ... ایتام ایشان و مساکین ایشان و فقرا ایشان ... و ابناء سبیل ... بعد از آن ... کرده ... در حلیت ... که ... البته الله تعالی ایشان را ... سؤال ... **بیست و هشتم اصل** سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الْعَنْبَرِ

وَغَوْصِ اللُّؤْلُؤِ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَيْهِ الْخُمُسُ **شرح** جمع میان عنبر و غوص اللؤلؤ باعتبار آنست که هر دو ... با هم ... سائل

بیان حق ... الغوص بفتح غین با نقطه و سکون واو و صاد بی نقطه ... مثل ...

صفت ... بفتح ... بی نقطه و سکون ... مثل ... الایمان و الکفر ... اول

... امام ... و ... مبادا ... واجب ...

معنی ... امام جعفر صادق علیه السلام ... از عنبر و غوص ... چیز ... مثل ... کتاب ...

... كتاب الحجة ... محمد بن يعقوب الكليني ويتلوه كتاب الإيمان والكفر ... تم

دوم از جمله کتاب کافی از ابو جعفر محمد بن یعقوب کلینی و ... کتاب الایمان و الکفر ان شاء الله تعالی

۱۳